UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228868

UNIVERSAL
LIBRARY

سعید نفیسی

تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران

در دورهٔ معاصر

مجلد اول

از آغاز سلطنت قاجارها
تاپایان جنگ نخستین باروسیه

انتشارات
انی شرق

۱۳۳۵ ه

228868

بیشتر بحدس ودلخواه خودچیزی گفته اند. وآنگهی شمارهٔاین کتابها چندان نیست وشاید از هیچ دورهٔای باین اندازه کتاب تاریخ کم نمانده باشد وشاید کتابهایی نوشته بماشند که هنوز انتشار نیافته وبدست ما نرسیده باشد .

کتابهای رایجی که درین دوره‌داریم نخست « تاریخ قاجاریه » از مجلدات ناسخ التواریخ تالیف میرزا محمد تقی سپهر کاشانی ملقب بلسان الملکست .

سند دیگری که درپیش ماست پایان کتاب «منتظم ناصری» و دومجلد دوم و سوم «مرآة البلدان ناصری» و کتاب «المآثر والآثار» هرسه تألیف محمدحسن خان صنیع الدوله وزیر انطباعات ناصرالدینشاهست که در پایان زندگی اعتمادالسلطنه لقب داشت . وی نیز تا جایی که ناسخ التواریخ بوده آنرا تلخیص کرده وسپس وقایع زمان خویش را بهمان روش آورده است .

سند دیگر فصلی ازپایان «روضة الصفای ناصری» ازرضا قلی خان هدایت لله باشی امیر الشعراست که وی کتاب معروف میرخوند مورخ مشهورقرن نهم را بزعم خود تهذیب کرده یعنی درانشای آن دست برده وازآنجاییکه وی کتاب را بپایان رسانیده گرفته و بزمان خود رسانیده است ، یعنی تاریخ ایران را ازدوران صفویه تا روزگار خود برآن افزوده است .

کتابی بنام «حقایق الاخبار ناصری» تألیف میرزا جعفرخان حقایق نگار درتهران در۱۲۸٤ قمری انتشار یافته که جزیك مجلد ازآن منتشر نشده و بهمان وقایع سال ۱۲۸٤ مینجامد . این کتاب خلاصهٔ نسبة بی طرفانه ایست اما نمی دانم بچه سبب بسیار کم انتشار یافته است .

برای دورهٔ بعد کتابی که داریم «منتخب التواریخ مظفری» تألیف حاج میرزا ابراهیم خان آشتیانی صدیق الممالکست که در طهران درسال ۱۳۲٤ چاپ شده وچون تاریخ عمومی ازصدراسلامست ناچاردروقایع باختصار کوشیده است وباهمهٔ مختصری فوایدی دربردارد .

دربارهٔ «تاریخ نو» تألیف جهانگیرمیرزای قاجار وشرح حال عباس میرزا ملك آرا درجای خود بحث خواهم کرد .

درین چند سال نزدیك بما چند کتاب دربارهٔ مردان این دوره ویا حوادث این زمان تألیف کرده اند مانند «یاداشت هایی اززندگانی خصوصی ناصرالدینشاه» تألیف دوستعلی معیرالممالك و «سپهسالار اعظم» تألیف محمودفرهاد و « عباس میرزا نایب السلطنه » تألیف ابوالقاسم لاچینی و «عباس میرزا» تألیف ناصرنجمی و «زندگانی میرزا تقی خان امیرکبیر » تألیف حسین مکی و «امیرکبیروایران» درسه مجلد تألیف فریدون آدمیت . دربارهٔ این کتابها نیز که برخی از آنها بسیار سودمندست وبرخی دیگرعجولانه نوشته

شده وناچار نواقصی دارد بجای خود بحث خواهم کرد.

در بارهٔ حوادث دوران انقلاب نیز کتابهایی مانند «تاریخ بیداری ایرانیان» تألیف مرحوم ناظم الاسلام کرمانی و «تاریخ نهضت ایران» تألیف ح. مدیر حلاج و «تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان» در شش مجلدو «تاریخ مشروطهٔ ایران» درسه مجلد تألیف سید احمد کسروی و «تاریخ بیداری ایران» تألیف حبیب‌الله مختاری و «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران» تألیف دکتر مهدی ملک‌زاده درهفت مجلد و «تاریخ عصرحاضر یاحیات یحیی» تألیف یحیی دولت آبادی (مجلدات ۲و۳و۴) و «تاریخ پیدایش مشروطیت ایران» تألیف محمدحسین ادیب هروی خراسانی و «انقلاب ایران» تألیف ادوارد براون انگلیسی ترجمهٔ احمد پژوه و «انقلاب مشروطیت ایران وریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن» تألیف م. پاولویچ وو. تریا وس. ایرانسکی ترجمهٔ م. هوشیار و «انقلاب مشروطیت ایران» تألیف ایوانف و «تاریخ انقلاب وتحول آذربایجان» تألیف حسین فرزاد و «حکومت تزار و محمد علی میرزا» تألیف ن. پ. مامونتوف ترجمه شرف الدین میرزا قهرمانی و «فرارمحمد علی شاه» تألیف داود مؤید امینی و «تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز» تألیف حاج محمد باقر ویجویه پرداخته شده است که در بارهٔ مندرجات آنها نیز جای سخن هست.

درباره پاره‌ای ازمسایل مربوط باین دوره ازتاریخ ایران نیزاین کتابها تاکنون چاپ شده است: «مأموریت ژنرال گاردان درایران» تألیف کنت آلفرد دوگاردان ترجمهٔ عباس اقبال، «روابط ناپلیون وایران» تألیف عباس میرزا، «سیاست ناپلیون درایران تألیف دکترخان بابابیانی، «جنگ ده‌ساله یا جنگ اول ایران با روس» تألیف جمیل قوزانلو، «تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس درقرن نوزدهم میلادی» تألیف محمود محمود درهشت مجلد، «جنگ انگلیس وایران» تألیف کپتین هنت انگلیسی ترجمهٔ حسین سعادت نوری، «عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات درایران» تألیف ابراهیم تیموری «فارس وجنگ بین‌الملل» تألیف رکن‌زاده آدمیت، «سیاست دولت شوروی درا تألیف م. ع. منشور گرکانی، «نامه‌های سیاسی سفیر بریتانیا» ترجمه احمد تو «امپریالیزم انگلیس در ایران» یاد داشت های ژنرال ماژوردنسترویل - ترجمهٔ حسین‌خان انصاری، «تحولات سیاسی در نظام ایران» تألیف جهانگیرقائم‌مقامی، «قرارد روس وانگلیس راجع بایران» تألیف ع. وحید مازندرانی، «وقایع صد سال قبل درایران» تألیف عباس محتشم نوری، «تاریخ بنیان قاجار» تألیف رضا جهانسوز، «دکترحشمت که بوده، جنگل گیلان چه بوده» تألیف محمد تمیمی طالقانی، «قیام خیابانی» تألیف س. علی آذری، «قیام کلنل محمدتقی خان پسیان درخراسان» تألیف علی آذری، «ختم غائلهٔ

دیباچه

از روزی که فرزند آدمی وارد زندگی اجتماعی شده است همیشه حوادث ووقایع جهان زادهٔ علل و اسباب مادی بوده است. سراسر تاریخ جز تلاشهای پی در پی آدمی زادگان برای تأمین زندگی و بهبود یافتن آن زندگی چیز دیگر نیست. بهمین جهت تاریخ در نزد دانشمندان امروز مصداق ومفهوم دیگری دارد که قرنها تاریخ نویسان از آن غافل بوده اند. همیشه افکار وعقاید هر گروه وهر طایفه‌ای نیز زادهٔ حوائج مادی آن قوم بوده است. بدین جهت حتی در تاریخ ادیان وعقاید فلسفی و اجتماعی نیز باید علل و اسباب مادی را جست و در میان نهاد. درین تردیدی نیست که هرگز اندیشهٔ فرزند آدمی مجرد نبوده وجهات مادی فکری را فراهم کرده وآنرا پروبال داده و نیرو بخشیده و از آن نتیجه گرفته وهر زمان که آن علل واسباب مادی ازمیان رفته آن اندیشه نیز رخت بربسته واندیشهٔ دیگری که دلیل و محرك مادی دیگر داشته جانشین آن شده است.

سراسر تاریخ ایران جز جنب وجوش وتلاش ملت ایران برای تأمین زندگی مادی خود چیز دیگر نیست. کسانی که می‌خواهند سرگذشت چندهزارسالهٔ نیاگان مارا روشن کنند چاره جزین ندارند که همین علل واسباب وجهات مادی را بجویند واز تجزیه وتحلیل آنها نتیجه بگیرند. ناچار چنین کاری چندان آسان نیست وجستجوهای بسیار لازم دارد که هرروز وظیفهٔ مورخ را دشوار تر ودامنهٔ کاراورا گشاده تر می کند.

هرچه روابط میان اقوام وملل بیشتر شود و موانع طبیعی که در زمانهای باستان مردم را محصور ودور ازیك دیگر نگه می‌داشته است بیشتر ازمیان برداشته شود کار مورخ دشوار ترست. قطعاً در زمان هخامنشیان آنچه در مغرب اروپا رخ می‌داده در اوضاع ایران مؤثر نبوده است، اما امروزحوادث امریکای جنوبی نیز در حوادث کشور ما مؤثرست چه برسد بآنچه درنواحی نزدیك تر بما رخ می‌دهد.

درین نیز جای شك نیست که پیوستگی شگرفی درمیان حوادث امروز ودیروز جهان هست. آنچه امروز پیش می‌آید قطعاً دنبالهٔ آن چیزیست که دیروز وپریروز وپاروپیرار روی داده است. حوادث جهان حلقه های زنجیر پیوسته بیك دیگرند. بهمین جهت هرگز نمی‌توان تاریخ دوره‌ای راازتاریخ دورهٔ دیگر تفکیك کرد و ناچار هرچه دوره‌ای بدوران

دیگر نزدیك تر باشد آگاهی ازآن برای اطلاع از دورهٔ بعد واجب ترست . امروز درایران توجه خاصی نسبت بتاریخ هست واین توجه بسیار طبیعی و بجاست زیرا مردم می‌خواهند بدانندآنچه امروز می‌بینند ازکجا سرچشمه می‌گیرد .

بهمین جهت یکی ازواجب ترین‌کارها اینست‌که ما مردم ایران را ازگذشتهٔ پدرانش آگاه‌کنیم . هرکسی ازگذشته خبرنداشته باشد نمی‌تواند آینده را بسازد . توجهی‌که مخصوصاً درین زمان نسبت بتاریخ نزدیك بزمان ما دارند بسیار طبیعی و حتی بسیار لازمست .

چندسال‌پیش هیئت تحریریهٔ مجله ارتش ازمن خواستار شد سلسله مقالاتی دربارهٔ «ایران درصد وهفتاد سال اخیر» بنویسم . ازهمان زمان خودرا آماده کردم کتابی در تاریخ اجتماعی وسیاسی‌دورهٔ معاصرایران یعنی ازآغاز سلطنت قاجارها تا امروزآماده کنم . سلسله مقالاتی‌که درمجلهٔ‌آرتش انتشار یافت مقدمه‌ای برای این‌کار بود. درهمان زمان بسیاری از دور و نزدیك ازمن خواستار شدند دنبالهٔ این‌کار رارها نکنم. یکی‌از مهم ترین وظایف کسانی‌که قلم بدست دارند اینست‌که آنچه را مردم خواستارآنند در نظر بگیرند ، چون‌پزشکی‌که هردردی پیش او ببرند درمان‌کند.

چیزی‌که بازمرا درین‌کار استوار ترکرد این بودکه می‌دیدم درین روزها گروهی بااین‌کار دست زده ودربارهٔ برخی ازادوار تاریخ معاصر ایران بحث می کنند . آنچه‌درین زمینه نوشته اند من خوانده‌ام و باید بگویم که کمترآن حقیقتی راکه درپیرامون اسنادو مدارك معتبر جای‌گرفته است درین‌کتابها دیده‌ام . برخی را نادانی برانگیخته‌وبیشتر خواسته‌اندکسی را بزرگ وکسی راکوچك کنند وکسی را بشویند و کسی را بد نام کنند . تاریخ شریف تر وبالاتر ازآنست‌که بااین‌دوستی‌ها ودشمنی‌هاآلوده شود. کاری ازین زشت ترنیست‌که کسی بخواهد حق وحقیقت را بفریبد .

وانگهی تقریباً در همهٔ این‌کتابها تاریخ را بهمان مصداق مدروس قدیم بمیان آورده اند . درپی علل واسباب نگشته‌وحوادث راباوسایلی توجیه کرده‌اندکه‌آن‌وسایل جهت وعلت اصلی وحقیقی بروزآن واقعه نبوده است . یك تن یاتنی‌چند بسیار کوچك‌تر وناتوان‌تر ازآنندکه بتوانند حادثه‌ای رافراهم‌کنند یابرگردانند وجهت‌آنراتغییردهند. حادثه است‌که ایشان را باخود می‌برد وایشان می‌پندارندکه راهنمای آن حادثه‌اند یا آنکه‌کسی برای خوشامدگویی بایشان می‌کوشد ایشان را راهنمای حوادث قراردهد .

اینك دانشمندان جهان تعصب ورزیدن درتاریخ را بسیار زشت می‌دانند و چه بسا بتهای بزرگ راکه درین زمانهای اخیر تاریخ نویسان بیدار وبزرگوار شکسته اند . چه بسا مردان‌گمنام راکه ناماور کرده‌اند !

این انگیزه‌ها مرا واداشت بتدوین‌کتابی درتاریخ اجتماعی‌وسیاسی دوران‌معاصر ایران‌آغازکنم . ناچاراین‌کتاب مجلدات‌چند خواهد داشت . این مجلد باامضای‌عهدنامهٔ گلستان درمیان ایران وروسیهٔ تزاری در۱۲۲۸ قمری یعنی ۱۴۷ سال پیش می‌انجامدو

چون قهراً می بایست از آغاز دورهٔ معاصر شروع کنم اینست که از آغاز سلطنت قاجار ها در ایران شروع کرده ام. مجلدات دیگر نیز پی در پی انتشار خواهد یافت و از خوانندگان گرامی جداً درخواست می کنم در هر جا که بلغزشی برخوردند بر من منت بگذارند و مرا از آن بیاگاهانند و از کسانی که اسنادی درین زمینه‌ها که مورد بحث این کتابست سراغ دارند مصرا خواهشمندم از دادن آنها یا راهنمایی کردن بدانها دریغ نکنند و مرا و خوانندگان این کتاب را ازین منت بازندارند.

تهران ۸ امرداد ماه ۱۳۳۵
سعید نفیسی

فهرست مطالب

ایران ما درین صدو هشتاد سال ص١ـ منابع تاریخ قاجار ها ١ـ نژاد قاجارها ٥ـ آمدن طوایف ترك بایران ٧ـ قاجارها ازچه نژاد بودند؟ ١٣ـ ظهورقاجارها در تاریخ ایران ١٩ـ قاجارها پیش ازسلطنت ٢٥ـ نیاگان آقا محمد خان٣١ـ سرانجام محمد حسن خان ٣٧ـ فرزندان محمد حسن خان ٣٨ـ حسینقلی خان جهانسوز ٣٩ ـ آقا محمد خان ٤٢ـ آغاز کار آقا محمدخان ٤٤ـ جنگهای آقا محمدخان در نواحی دیگرایران ٤٥ـ لشکر کشی بقفقاز ٤٩ـ بپادشاهی نشستن آقا محمد خان ٥١ـ انقراض سلطنت افشارها ٥١ـ لشکر کشی دوم گرجستان ٥٢ـ هیأت ظاهری آقا محمد خان ٥٢ـ سیرت آقا محمد خان٥٣ـ مناسبات گرجستان باایران٥٩ـ سفر دوم گرجستان ٦٨ـ اوضاع اجتماعی ایران درزمان آقا محمد خان ٧٢ـ نتیجهٔ کشته شدن آقا محمد خان ٧٤ـ فتحعلی‌شاه ٧٥ـ اختلاف ایران وروسیه٨٤ـ فتحعلی‌شاه و ناپلئون اول٩٠ـ سفیران ناپلئون در ایران ٩٣ـ عهد نامهٔ فینکن شتاین ٩٥ـ هیأت نظامی فرانسه در ایران١٠٠ـ دستور های ناپلئون بژنرال گاردان ١٠٢ـ مقدمات مأموریت گاردان و نتایج آن ١٠٨ـ کارهای ژنرال گاردان درایران ١١٤ـ وساطت گاردان درمیان ایران و روسیه ١٢١ـ نتیجهٔ وساطت فرانسه درمیان ایران وروسیه١٣٠ـ مذاکرات صلح ایران و روسیه بمیانجی گری فرانسه ١٣٩ـ مقدمات جنگ دوم ایران و روسیه١٤٥ـ مکاتبات دربار ایران با دربار فرانسه١٥١ـ نامهٔ فتحعلی‌شاه بوزیر امورخارجهٔ فرانسه١٧٤ـ مکاتبهٔ عباس میرزا نایب السلطنه با ناپلئون ١٧٦ـ مکاتبهٔ صدر اعظم ایران با دربار فرانسه ١٨٦ـ کار های افسران هیئت نظامی گاردان در ایران ٢٠٠ـ هیئت نظامی گاردان درایران ٢٠٦ـ اصلاحات سپاه ایران بدست افسران فرانسوی ٢١٠ـ سرنوشت کارخانهٔ توپریزی اصفهان ٢١٥ـ نتیجهٔ مأموریت تانکوانی درایران ٢٢١ـ نتیجهٔ مأموریت گادان درایران ٢٢٤ـ اختلاف ایران و روسیه ٢٣٠ ـ آغاز جنگهای ایران و روسیه ٢٣٧ـ لشکر کشی بایروان ٢٤٢ـ جنگهای سال ١٢٢٠ قمری ٢٤٥ـ وقایع گیلان و دریای خزر ٢٤٧ـ جنگ دوم گنجه ٢٤٨ـ تصرف قلعهٔ شوشی ٢٤٩ـ کشته شدن تسیتسیانف ٢٥٠ـ نتیجهٔ جنگهای نخستین تا پایان سال١٢٢٠ـ ٢٥٢ـ سیاست ایران دربرابر این حوادث٢٥٣ـ عهدنامهٔ گلستان ٢٥٤ـ نیروی نظامی‌ایران درآن زمان ٢٦١ـ وصیت نامهٔ ساختگی پتر کبیر٢٦٤ـ

نسخهٔ دیگر ازعهد نامهٔ فینکن شتاین۲۶۷- مرتضی قلی‌خان درروسیه ۲۷۱- مقدمات جنگ دوم باروسیه ۲۸۸ - مناسبات ایران و روسیه پیش ازقاجارها ۲۹۲- قرارداد منعقد در سن پترزبورگ در ۱۲ سپتامبر سال ۱۷۲۳-۲۹۲- عهد نامهٔ منعقد با اشرف در رشت در ۱۳ فوریه۱۷۲۹-۲۹۵- عهدنامهٔ منعقد دررشت در۲۱ ژانویه ۱۷۳۲-۲۹۹-عهد نامهٔ منعقد در گنجه‌در۱۰ مارس۱۷۳۵- ۳۰۵- جزییات وقایع گرجستان درین دوره۳۱۱-فهرست نام‌های کسان‌ونسب‌ها ۳۳۷- فهرست نامهای‌جاها ۳۵۹- فهرست نامهای کتابها ۳۷۲-غلطنامه۳۷۵

فهرست تصاویر

کریم‌خان زند درمیان ص۲۴-۲۵
آقا محمد خان ۴۰-۴۱
شهر طهران در زمان آقا محمد خان ۴۸-۴۹
قصر قاجار از ساختمانهای آقا محمد خان ۵۰-۵۱
فتحعلی شاه ۸۰-۸۱
لشکرگاه فتحعلی شاه در سلطانیه ۱۰۰-۱۰۱
شهر بوشهر در زمان فتحعلی شاه ۱۱۸-۱۱۹
شهر شیراز در زمان فتحعلی شاه ۱۲۸-۱۲۹
یکی از اعیان ایران در زمان فتحعلی شاه ۱۳۰-۱۳۱
عباس میرزا نایب السلطنه ۲۱۶-۱۷۷
خانهٔ سفیر فرانسه در طهران ۲۰۸-۲۰۹
میدان شاه در اصفهان در زمان فتحعلی شاه ۲۱۶-۲۱۷
بر تخت نشستن فتحعلی شاه در کنار فرزندان و وزیرانش ۲۲۲-۲۲۳
لباس سربازان ایرانی که افسران فرانسوی ترتیب داده بودند ۲۲۴-۲۲۵
حرکت قیقاج سواران ایرانی ۲۶۲-۲۶۳
مرتضی قلی خان برادر آقا محمد خان ۲۸۶-۲۸۷
زنرال آلکسی پتروویچ یرمولف ۳۳۴-۲۳۵
ژنرال یرمولف در پیری ۳۳۶-۳۳۷

ایران ما درین صد و هشتاد سال

امروز دیگر جای هیچ گونه سخن نیست که تاریخ در پرورش روح ملی وخصال مردانه ودوستداری میهن وسرزمین نیاکان و بالاتر از همه دوستداری فرهنگ وسنن و شئون ملی و نژادی بهترین و برترین وسیله است. بهر اندازه که تاریخ زمانهای دوراز ما این سود های فراوان رادر برداشته باشد قطعاً ویقیناً تاریخ زمانهای نزدیك بما چندبرابر سود خواهدداشت، زیرا که زندگی امروز ما بزندگی این روزها نزدیك تر و پیوسته ترست وما از تاریخ زمان نزدیك بخود برای زندگی امروز بهره مند ترمی شویم و بیشتر عبرت می گیریم .

اگر در تاریخ روزگار خود بخواهیم فرو رویم وژرف بنگریم بسیاری ازوقایعی که مابچشم خود دیده‌ایم دنباله و نتیجهٔ واقعهٔ دیگریست که چند یاچندین سال پیش روی داده است و بدین جهة تاریخ دوران ما لااقل باتاریخ نزدیك ترین دوره بما پیوستگی کامل دارد. بدین‌جهة برای مطالعه وژرف بینی در تاریخ معاصر ایران ناچاریم از تاریخ قاجارها یعنی دوران پیش از امروز آغاز کنیم . ناچار باید برگردیم بصدوهشتادسال پیش ازین. در آن زمان هنوز تاریخ ما متکی برسالهای قمری بود ووقایع درهمهٔ کتابها بسال قمری ضبط شده است واگرمن هم این کار را نکنم خوانندگان همه بدشواری شگفتی برخواهند خورد و هیچ یك ازین حوادثی را که شرح خواهم داد در جای دیگر نخواهندیافت. اینست که ناچار باید تامدتی دراز خوانندگان سالهای قمری را درذهن داشته باشند .

منابع تاریخ قاجارها

نوشتن تاریخ ایران درزمان قاجارها ازضبط همهٔ سوانح تاریخ ایران دشوارترست، زیرا که هنوز نفعها و غرضها دربارهٔ این خاندان وکسانی که یار و یاورشان بوده‌اند فرو ننشسته وهنوز بسیاری از صحایف تاریخ گرفتار این دوستیها ودشمنی های نادرست وناموجهست . آن قسمت از حوادث که در زمان ما روی داده هنوز بدست مردم بیطرف نیفتاده وآن قسمت ازسوانح هم که پیش از روزگار ما روی داده‌است تاریخ نویسانی آنها را ضبط کرده‌اند که یا حاشیه‌نشین کارگزاران آن زمان ویا ازهمه جا بی خبر بوده‌اند و

بیشتر بحدس ودلخواه خودچیزی گفته‌اند. و آنگهی شمارهٔ این کتابها چندان نیست وشاید از هیچ دورهٔای باین اندازه کتاب تاریخ کم نمانده باشد وشاید کتابهایی نوشته باشند که هنوز انتشار نیافته وبدست ما نرسیده باشد .

کتابهای رایجی که درین دوره‌داریم نخست « تاریخ قاجاریه » از مجلدات ناسخ لتواریخ تالیف میرزا محمد تقی سپهر کاشانی ملقب بلسان الملکست .

سند دیگری که در پیش ماست پایان کتاب «منتظم ناصری» و دومجلد دوم و سوم «مرآة البلدان ناصری» و کتاب «المآثر والاثار» هرسه تألیف محمدحسن خان صنیع الدوله وزیر انطباعات ناصرالدینشاهست که در پایان زندگی اعتمادالسلطنه لقب داشت . وی نیز تا جایی که ناسخ التواریخ بوده آنرا تلخیص کرده وسپس وقایع زمان خویش را بهمان روش آورده است .

سند دیگر فصلی ازپایان «روضة الصفای ناصری» ازرضا قلی خان هدایت لله باشی امیر الشعراست که وی کتاب معروف میرخوند مورخ مشهورقرن نهم را بزعم خود تهذیب کرده یعنی درانشای آن دست برده وازآنجاییکه وی کتاب را بپایان رسانیده گرفته و بزمان خود رسانیده است ، یعنی تاریخ ایران را ازدوران صفویه تا روزگار خود برآن افزوده است .

کتابی بنام «حقایق الاخبار ناصری» تألیف میرزا جعفرخان حقایق نگار درتهران در۱۲۸٤ قمری انتشار یافته که جزیك مجلد از آن منتشر نشده وبهمان وقایع سال ۱۲۸٤ مینجامد . این کتاب خلاصهٔ نسبهٔ بی‌طرفانه ایست اما نمی دانم بچه سبب بسیار کم انتشار یافته است .

برای دورهٔ بعد کتابی که داریم «منتخب التواریخ مظفری» تألیف حاج میرزا ابراهیم خان آشتیانی صدیق الممالکست که در طهران درسال ۱۳۲٤ چاپ شده وچون تاریخ عمومی ازصدراسلامست ناچار دروقایع باختصار کوشیده است وباهمهٔ مختصری فوایدی دربردارد .

دربارهٔ «تاریخ نو» تألیف جهانگیر میرزای قاجار وشرح حال عباس میرزا ملك آرا درجای خود بحث خواهم کرد .

درین چند سال نزدیك بما چند کتاب دربارهٔ مردان این دوره ویا حوادث این زمان تألیف کرده‌اندمانند «یاداشت هایی اززندگانی خصوصی ناصرالدینشاه» تألیف دوستعلی معیرالممالك و «سپهسالار اعظم» تألیف محمودفرهاد و «عباس میرزا نایب السلطنه» تألیف ابوالقاسم لاچینی و «عباس میرزا» تألیف ناصرنجمی و «زندگانی میرزا تقی خان امیر کبیر» تألیف حسین مکی و «امیر کبیروایران» درسه مجلد تألیف فریدون آدمیت . دربارهٔ این کتابها نیز که برخی از آنها بسیار سودمندست وبرخی دیگرمجهولانه نوشته

شده و ناچار نواقصی دارد بجای خود بحث خواهم کرد :

در بارهٔ حوادث دوران انقلاب نیز کتابهایی مانند «تاریخ بیداری ایرانیان» تألیف مرحوم ناظم الاسلام کرمانی و «تاریخ نهضت ایران» تألیف ح. مدیر حلاج و «تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان» در شش مجلد و «تاریخ مشروطهٔ ایران» درسه مجلد تألیف سید احمد کسروی و «تاریخ بیداری ایران» تألیف حبیب‌الله مختاری و «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران» تألیف دکتر مهدی ملک‌زاده درهفت مجلد و «تاریخ عصرحاضر یا حیات یحیی» تألیف یحیی دولت‌آبادی (مجلدات ۲ و ۳ و ٤) و «تاریخ پیدایش مشروطیت ایران» تألیف محمدحسین ادیب هروی خراسانی و «انقلاب ایران» تألیف ادوارد براون انگلیسی ترجمهٔ احمد پژوه و «انقلاب مشروطیت ایران وریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن» تألیف م. پاولویچ وو. تریا وس. ایرانسکی ترجمهٔ م. هوشیار و «انقلاب مشروطیت ایران» تألیف ایوانف و «تاریخ انقلاب وتحول آذربایجان» تألیف حسین فرزاد و «حکومت تزار و محمد علی میرزا» تألیف ن. پ. مامونتوف ترجمه شرف الدین میرزا قهرمانی و «فرارمحمد علی شاه» تألیف داود مؤید امینی و «تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز» تألیف حاج محمد باقر و یجویه پرداخته شده است که دربارهٔ مندرجات آنها نیز جای سخن هست.

درباره پاره‌ای ازمسایل مربوط باین دوره ازتاریخ ایران نیزاین کتابها تاکنون چاپ شده است: «مأموریت ژنرال گاردان درایران» تألیف کنت آلفرد دوگاردان ترجمهٔ عباس اقبال، «روابط ناپلیون وایران» تألیف عباس میرزا، «سیاست ناپلیون درایران» تألیف دکترخان بابابیانی، «جنگ ده‌ساله یا جنگ اول ایران با روس» تألیف جمیل قوزانلو، «تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس درقرن نوزدهم میلادی» تألیف محمود محمود درهشت مجلد، «جنگ انگلیس وایران» تألیف کپتین هنت انگلیسی ترجمهٔ حسین سعادت نوری، «عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات درایران» تألیف ابراهیم تیموری، «فارس وجنگ بین‌الملل» تألیف رکن‌زاده آدمیت، «سیاست دولت شوروی درایران» تألیف م. ع. منشور گرکانی، «نامه‌های سیاسی سفیر بریتانیا» ترجمه احمد توکلی، «امپریالیزم انگلیس در ایران» یادداشت های ژنرال ماژوردنسترویل - ترجمهٔ میرزا حسین‌خان انصاری، «تحولات سیاسی درنظام ایران» تألیف جهانگیر قائم‌مقامی، «قرارداد روس وانگلیس راجع بایران» تألیف ع. وحید مازندرانی، «وقایع صد سال قبل درایران» تألیف عباس معتشم نوری، «تاریخ بنیان قاجار» تألیف رضا جهانسوز، «دکترحشمت که بوده، جنگل گیلان چه بوده» تألیف محمد تمی طالقانی، «قیام خیابانی» تألیف علی آذری، «قیام کلنل محمدتقی خان پسیان درخراسان» تألیف علی آذری، «ختم غائلهٔ

سمیتکو» تألیف شرف‌الدین قهرمانی ، «جنگ ایران ـ روس» تألیف جمیل قوزانلو .

برای دورهٔ پس از مشروطیت «زندگانی سیاسی سلطان احمد شاه قاجار» و «تاریخ بیست سالهٔ ایران» درسه مجلد تألیف حسین مکی و «تاریخ مختصر احزاب سیاسی ـ انقراض قاجاریه» تألیف ملك الشعراء بهار نیز چاپ شده که در برخی از حوادث راهنما تواند بود .

ازین فهرست مؤلفاتی که ایرانیان درین دوره فراهم کرده‌اند و چاپ شده است چون بگذریم شاید معتبرتر وسودمندترین منابع برای تاریخ این دوره کتابها واسنادی باشد که بزبانهای اروپایی فراهم کرده‌اند . درین دوره راه اروپاییان برایران ازهمیشه بیشتر باز بوده است وصدها مسافر باندیشهای گوناگون صواب و ناصواب و با مهر و کین بایران آمده و در بازگشت یا بحقیقت‌گویی وحقیقت جویی و یا برای جلب مشتری وسود ورزی کتابهایی بزبانهای مختلف و بیشتر بانگلیسی وفرانسه و آلمانی وروسی پرداخته‌اند وگاهی هم بزبانهای دیگر اروپایی مانند دانمارکی وسوئدی ونروژی وهلندی وایتالیایی واسپانیایی ولهستانی ولی بمراتب کمتر از آن چهار زبان اصلی کتابهایی انتشار یافته است که درضمن هزاران رطب ویابس و غث و سمین گاهی هم مطلب تاریخی وحقیقتی جستن می کنند .

همهٔ این کتابها را که شمارهٔ آنها از هزار می گذرد نمیتوان بکسانی که در پی تاریخ این دوره‌اند توصیه کرد و بلکه بیشتر باید آنها را بیدار کرد که ازین کتابها برحذر باشند، یالااقل مندرجات آنها را با احتیاط بپذیرند و همیشه با بدگمانی بآنها بنگرند . حتی دراسناد سیاسی که برخی ازدول بزرگ اروپا برای تزکیه و تبرئه سیاست خود نشر داده‌اند حقیقت دگرگونست وحوادث را بمیل خود گردانیده‌اند .

در میان این کتابها چند کتاب تاریخ هم هست که گاهی باختصار وگاهی مفصل تر حوادث را شرح داده‌اند ودر بارهٔ آنها نیز نباید مطلقاً نیك بین وزود باور بود . یکی از آنها که بیش از همه در ایران رواج دارد کتابیست در تاریخ ایران که سرجان ملکلم فرستادهٔ شرکت هندوستان که دوبار بایران آمده بزبان انگلیسی نوشته و درهمان دوران انتشار ببرخی از زبانهای اروپایی ترجمه شده ومترجمی زبردست آنرا بفارسی بسیار روان هم درآورده وسه بار در بمبئی چاپ شده ودر ایران رواج کامل یافته است . این کتاب هرچند خلاصهٔ روشن وراهنمای خوبی برای مطالعه در وقایعست بسیارجاهای غرض آلود دارد که ناچار بیان احساسات وعقاید وحتی سیاست یك مأمور انگلیسی در آن دوران پرکشمکش زمان فتحعلی شاهست .

در تاریخ زمان فتحعلی شاه کتابی بفارسی هست بنام «مآثر سلطانیه» تألیف

عبدالرزاق بیك دنبلی متخلص بمفتون که درهمان زمان درتبریز بسال ۱۲٤۲ چاپ شده وقهراً ازآن هم مانندسایر کتب تاریخ عهد قاجاری که راجع باین سلسله نوشته شده است انتظار راست گویی نمی توان داشت .

تا جایی که من خبر دارم درین دوره چند کتاب نوشته شده که هنوز انتشار نیافته است :

۱) جهان آراء تألیف میرزا صادق وقایع نگارمروزی .

۲) نخبة الاخبار تالیف حاج عبدالوهاب پسر آقا علی اشرف معروف بمدرس که تاریخ عمومیست ودر زمان محمد شاه تألیف کرده وفصل تاریخ قاجاریهٔ آن تااندازه‌ای مفصلست .

۳) تذکرة السلاطین تألیف محمود میرزا قاجار پسر فتحعلی شاه متخلص بثنا که تألیفات دیگرهم دارد .

٤) جنة الاخبار تألیف آقا محمد حسن بن محمد رحیم لنجانی اصفهانی که تاریخ عمومیست تا زمان محمد شاه ودرضمن تاریخ قاجارها را دارد .

۵) تاریخ فتحعلی شاه تألیف سید فضل الله حسینی شیرازی متخلص بخاوری .

٦) تاریخ محمدی تألیف محمد بن محمد تقی ساروی درتاریخ آقا محمد خان که بفرمان فتحعلی شاه در ۱۲۱۱ نوشته است .

۷) تاریخ فتحعلی شاه قاجار تألیف نویسندهٔ مذکور که بفرمان عباس میرزا نایب السلطنه در ۱۲۱۷ تألیف کرده است .

۸) تاریخ ملك آراء تألیف علیقلی بن محمد چلاوی مازندرانی در تاریخ فتحعلی شاه تا وقایع سال ۱۲۰۹.

۹) تاریخ آل قاجار تألیف مصطفی قلی بن محمد حسن موسوی ساروی سبلانی تاوقایع سال ۱۲٦۹ که برای قهرمان میرزا والی آذربایجان نوشته است .

۱۰) مفرح القلوب تألیف محمد ندیم بن محمدکاظم بارفروشی متوفی در ۱۲٤۱.

نژاد قاجارها

هیچ چیز باندازهٔ عقاید تاریخ نویسان در بارهٔ برخی از نژادهای آدمی دستخوش تغییر نیست ودرهردوره‌ای عقیده‌ای نوین با دلایلی نوآیین آشکار می‌شود . تاچند سال پیش درمیان نژادهای بشری بنژادپرشماره‌ای قایل بودند که آنرا نژاد «اورال وآلتایی» می‌دانستند زیرا که یك سر آنرا درناحیه اورال وسردیگرش را درناحیهٔ آلتایی می‌پنداشتند. درآن زمان یکی ازشعب بزرگ این نژاد را «ترك و مغول» می نامیدند یعنی

شعبه‌ای که هم مغول را در بر بگیرد و هم ترك را . امروز بیشتر از دانشمندان بدین نکته مایلند که ترك را از مغول تفکیك و تجزیه کنند و حتی برخی ترکان را شعبه‌ای و آنهم یکی از شعب اصلی نژاد آریایی یا هند و اروپایی و یا هند و ایرانی می شمارند و درین عقیده چنان بجای دور میروند که مهد نژاد آریایی و نخستین سرزمین آنرا دامنه‌های تیان شان میدانند .

تاریخ ایران بهترین سندیست که بدین نکته گواهی میدهد، زیرا که در تاریخ ما ترکان نزدیك نهصد سال پیش از مغولان پیدا شده‌اند، چنانکه درحدود آغاز قرن پنجم میلادی ایران از دو سو با دو نژاد بیگانه روبرو شده است . آنکه درمرزهای شمال‌شرقی ایران پدید آمده ایرانیان بدان هفتال و تازیان هیطل وهیاطله گفته‌اند و درنظر تاریخ نویسان امروز قطعا از نژاد ترك بوده‌اند و آنکه درمرزهای شمال غربی درپشت کوههای قفقاز پیدا شده آنرا ایرانیان همیشه خزر نامیده‌اند و آنهم باتحقیقات امروزین مسلمست که ازهمین ترکان امروز بوده‌اند .

بدین گونه از همان زمان ترکان درسه سوی دریای خزر یعنی درمشرق وشمال ومغرب آن می‌زیسته‌اند و بطوایف و قبایل بسیار منشعب میشده‌اند که برشمردن همه آنها خود کتابی جداگانه میخواهد وآنچه درتاریخ ما وادبیات ما بیش‌ازهمه نام برده شده ترکان یغما وخلخ یا خرلخ وغز وخرخیز (قرقیز) وباشفرد وقزاق وقراقالپاق وسلجوق وترکمان وکلموك وفارغلی وتغزغز و برطاس وقرلغ درشمال شرقی ایران وقراپاپاخ وکیماك و بجناك وسالور وبایندر وافشار وبیکدلی و برسخان و بیات وخزر درشمال غربی ایران است وسه طایفه بزرگ نیز بوده‌اند بنام بلغار وقبچاق وتاتار که زمانی درهمهٔ کرانهٔ دریای خزر زیسته‌اند واندك اندك طوایف دیگر درمشرق جا بریشان تنگ کرده‌اند و تنها مغرب دریا را برایشان گذاشته‌اند .

اما مغولان درپایان قرن ششم هجری وقرن سیزدهم میلادی یعنی نزدیك نهصد سال پس از ترکان درتاریخ پدید آمده‌اند وچون خویشاوندی نزدیك با ترکان داشته‌اند ازآن زمان بیشتر ترك ومغول را از یك نژاد دانسته‌اند .

درمیان مغولان پادشاه جهانگیر بختیاری پیدا شده که با سرعتی بسیار شگفت و بمراتب بیش از اسکندر و هر جهانگیر دیگر جهان متمدن را زیر پی سپرده است و از آنوقتی که چنگیز مغول بدین گونه تاریخ را شگفت زدهٔ خویش کرده است بسیاری از ترکان و مخصوصاً ترکانی که در ایران بوده‌اند و ترکان ترکیهٔ امروز افتخار را در آن دانسته‌اند که خودرا از نژاد مغول واز بازماندگان چنگیز بشمارند.

جهانگیر دیگری که پس از چنگیز پیدا شده و تا اندازه‌ای در پیشرفت بدو میرسد

تیمور گورکن با وجود آنکه حتماً از ترکان ازبك بوده وزبان ونژادش هر دو پیوستگی کامل با زبان ونژاد ازبکان امروز داشته بهمین دلایل برای کسب شرف خودرا بچنگیز ومغولان بسته است . شکی نیست که درمیان طوایف ترك ازبکان وترکمانان برزخی وحد فاصلی درمیان ترك ومغول وشاید مخلوطی ازهردو نژاد باشند اما طوایف دیگر ترك را مطلقاً مغول نمی توان دانست .

درایران هم چه بدلخواه خود قاجارها وچه بسنتی که پیش از آن در میان تاریخ نویسان رایج بوده است قاجارها را از باز ماندگان مغول دانسته‌اند و همه مورخانی که دردوره قاجاریه ازنژاد و نسب آنها بحث کرده‌اند بهمین جا رسیده‌اند.

آمدن طوایف ترك بایران

پیش ازین گفتیم که ترك ومغول دو نژاد جداگانه‌اند وآخرین عقیدهٔ بعض دانشمندان اینست که ترکان از نژاد آریایی یاهندواروپایی اند، منتهی برخی طوایف هستند که چون در میان مغولها وترکها زیسته‌اند مخلوطی ازین دو نژادند واز طوایفی که اکنون درجهان هستند چند طایفه این خاصیت را دارند یعنی برزخ دونژادند .

درقرن چهارم هجری یکی از قبایل بزرك ترك که در سواحل جیحون می زیسته اند اندك اندك بجنوب مایل شده ونخست خوارزم وسپس ناحیهٔ گرگان راهم گرفته و کم کم بومیان وسکنهٔ قدیم آنجارا رانده است . این قبیله بزرك بدو شعبهٔ کوچکتر «غز» و «تغزغز» تقسیم میشده است . گروهی که بایران آمده اند ترکمان نام داشته‌اند ودرمیانشان طایفه‌ای از بازماندگان سلجوق نام بوده که باسم سلجوقیان در ایران وناحیهٔ وسیعی از کشور های اسلامی پادشاهی کرده‌اند .

ترکمانان ازهمان زمانی که بدین نواحی فرود آمده اند در آنجا مانده اند واینك قسمتی از آنها جمهوری ترکمنستان شوروی وقسمت دیگر ترکمانان سرزمین گرگان را فراهم میکنند.

اززمانیکه ترکان درمشرق ومغرب دریای خزر پدیدار شده اند قبایل ترك را بدو شعبهٔ اصلی «ترکان شرقی» و «ترکان غربی» تقسیم کرده اند وزبانهای ترکی امروز راهم بترکی شرقی وترکی غربی قسمت می کنند .

یکی ازطوایف ترکان شرقی که دردورهٔ پیش ازمغول چندان نامی نداشته درنیمهٔ دوم قرن هشتم هجری اندك اندك بزرگتر شده وچون تیمور گورکن ازیشان بوده است در زمان وی وجانشینانش باز نیرومندتر شده واین همان طایفهٔ ایست که از قرن نهم ببعد همیشه همسایهٔ شمال شرقی ما بوده است ومخصوصاً در دورهٔ صفویه درتاریخ ایران نامش بسیار برده میشود وازآن زمان بنام «ازبك» یا «اوزبك» معروف شده وزبانش یکی ازشعب

ترکی شرقیست که بآن «ترکی جغتای» یا «جغتایی» میگویند و گاهی هم «جاغاتای» نوشته‌اند که همان ازبکان امروز باشند .

ترکان غربی چنانکه پیش ازین اشاره رفت قرنها درشمال کوههای قفقاز میزیسته‌اند ورشته کوههای بلند ودشوار گذر آن سرزمین مانعشان بوده‌است که بایران بتازند وحتی پادشاهان ساسانی بدین مانع بزرگ وطبیعی قناعت نکرده دیوار بسیار استواری مانند دیوارچین در برابرشان ساخته‌اند چنانکه دیواری هم در برابر ترکان شرقی کشیده بودند

معروفترین طایفهٔ ترکان غربی همان خزرها و بلغارها وقبچاقها بوده‌اند وطوایف جزء آنها که بعدها بایران آمده اند بیات وافشار وبایندر وسالور اند وبدلایلی که پس‌ازین خواهد آمد قاجارها راهم باید ازیشان دانست .

* * *

تازیان پس از آنکه بر ایران دست یافتند و کشور بسیار وسیعی فراهم کردند هنگامی که پایتخت خودرا ببغداددرخاك ایران آنروز آوردند دیدند که برای اداره کردن اینکشور بدین پهناوری بسپاهی ولشکری نیازمندند در آن زمان تازیان ازتمدن جهان بسیار دور بودند واینکار بدین دشواری یعنی پایداری در میدانهای جنگ ازیشان ساخته نبود .

درآنزمان درهمهٔ جهان معمول بود که جنگ را باسربازان وافسران مزدورمیکردند ودولت هایی که پیش‌بین‌تر ومتمول‌تر بودند با سربازان زرخرید حوایج نظامی خودرا تأمین میکردند .

خلفای بغداد از ۱۳۲ قمری که برسرکارآمدند تا بیش ازهشتادسال هنوز بآن درجه ازتمول نرسیده بودند که سرباز زرخرید داشته‌باشند . درآن زمان این‌ناحیهٔ شاداب‌مردخیز که درشمال وجنوب البرز واقع‌شده وامروز بنام گیلان‌معروفست بدو ناحیهٔ‌ممتاز تقسیم میشد وهریك ازین دو ناحیه مردمی‌داشت که نام جداگانه داشتند . ناحیهٔ شمال البرزدر ساحل دریای خزر مسکن «گیل» ها بودو بهمین‌جهت آنجا راگیلان یعنی سرزمین گیلها میگفتند. ناحیهٔ جنوب البرز تارودباروقزوین‌مسکن «دیلم» ها بود وآنجا را دیلمستان یعنی جایگاه دیلمان میخواندند . گیلها ودیلمها درسراسردورهٔ ساسانی بهترین‌سربازان وجنگجویان ایران بودند چنانکه در دورهٔ هخامنیشان هم دلیر ترین سربازان ایرانی «امرته» ها یا «امرد» ها بودند که ازهمین ناحیهٔ رودبارومنجیل برخاسته‌اند . دلاوری ودلیری گیلها مخصوصاً درزمان‌ساسانیان باندازه‌ای معروف بود که بمهترین سرداران وسپهسالاران ایران که کار بزرگی کرده بودند «گیل گیلان» یعنی «مرد مردان» و «دلیردلیران» لقب میدادند وفرماندهی سربازان گیل رابآنها میسپردند . گیلها مخصوصاً

در جنگهای تدافعی زبردست بودندچنانکه سپرداران و نیزه داران گیل معروف بوده‌اند. دیلمها درجنگهای تعرضی وحمله معروف بودندو بهمین جهت زوبین دیلمی شهرت بسیار داشت.

خلفای بغداد هم درین مدت بیش از هشتاد سال همواره برای پاسبانی از کشور پهناور خود مزدوران گیل ودیلم را بکار میبردند.

اندك اندك فرماندهان دیلمان که نیروی عظیمی بدستشان افتاد بسود خود قیام کردند و بهمین جهتست که چندتن ازین فرماندهان نخست « مرداویج » پسر زیار دیلمی در ٣١٥ و پس ازو عماد الدوله ابوالحسن علی پسر بویه دیلمی در ٣٢٠ و پس ازو علاء الدوله ابوجعفر محمد بن دشمن زیار کاکویه در ٣٩٨ بدستیاری سپاهیانیکه داشتند نه تنها خود را مستقل کردند و بپادشاهی رسیدند بلکه دراندیشهٔ برانداختن خلفا بودند و پادشاهان بویه کارشان بجایی رسید که تا بغداد هم رفتند ونه تنها بخود عنوان شاهنشاه یعنی عنوان رسمی پادشاهان ساسانی را دادند بلکه خلیفه را خانه‌نشین کردند و تنها مقام روحانی وپیشوایی دینی برای او باقی گذاشتند وخلیفه هم ناچارشد بایشان لقب « امیر الامراء » بدهد وخود تنها برای پیشنمازی روزهای آدینه بیرون بیاید و یکسره بمسجد برود و از آنجا بکاخ خود باز گردد. استیلای دیلمان و گیلان بر کارهای خلافت مخصوصاً بیشتر ازین جهت خطرناك بود که ایالات شمالی ایران درکنار دریای خزر یعنی گیلان و مازندران امروز و گیلان و دیلمستان وطبرستان ورویان آنروز پس از برافتادن ساسانیان هنوز تسلیم تازیان نشده بودند چنانکه تا قرنها پس از آن هم نشدند.

درین ناحیهٔ بسیار وسیع که پشت کوه‌های بلند البرز قرار گرفته و بهترین پناهگاه برای نژاد ایرانی دربرابر تازیان بود یعنی ازدشت مقان (نه مغان که درست نیست) و سر زمین طالش تا کنار رود اترك چندین سلسلهٔ ایرانی پشت در پشت و پی در پی استقلال داشته‌اند بدین گونه: ساجیان درمقان وطالش ازحدود ٢٥٠ تا ٣١٨ - سالاریان یا مسافریان در همین ناحیه از ٣٣٠ تا ٣٨٧ - روادیان درهمین سرزمین از ٤٢٠ تا ٥١١ - شعبهٔ دیگر از روادیان بنام شدادیان از ٣٤٠ تا ٤٦٨ - خاندان دابویه یا اسپهبدان طبرستان تا فومن از ٢٥ تا ١٤١ - باوندیان درمازندران از ٤٥ تا ٧٣٤ - خاندان افراسیاب درمازندران از ٧٥٠ تا ٩٠٩ - بادوسپانیان دررویان و نور و کجور و رستمدار از ٤٠ تا ٩٨٣ - جستانیان دردیلمستان ازحدود ١٨٠ تا ٤٣٤.

این نه سلسله که پی‌درپی درین نواحی مستحکم و با حفاظ پادشاهی کرده‌اند چنان زمینه را برای مخالفت با تازیان آماده ساخته‌اند که بهترین پناه گاه دشمنان ایشان شده بود چنانکه حسن بن زید بن محمد که ازفرزندان زید شهید بود و از دشمنان سر سخت خلفای بغداد بشمار میرفت در ٢٥٠ بطبرستان گریخت و مردم آن سرزمین باو گرویدند و

او را بپادشاهی برداشتند وتا ٤٢٤ علویان درآن سر زمین پادشاهی کرده‌اند. پس از ایشان بازسلسلهٔ دیگری ازسادات مرعشی حسینی از ٧٦٠ تا ٨٨٠ درمازندران وسلسلهٔ دیگر سادات کیایی حسینی از ٧٧٠ تا ١٠٠١ درگیلان پادشاهی داشته‌اند و بدین گونه نخستین کسی که این نواحی را یکسره پیروخود کرد شاه عباس بزرگ بود ونزدیك هزارسال برخی ازین نواحی درهمان استقلالی که اززمان ساسانیان برایشان مانده بود باقی ماندند.

پس سخت آشکارست که برتری مردم این نواحی و استقلالشان برکارهای دربار خلیفه تا چه اندازه برای خلفای بغداد هراس انگیزوخطرآمیز بوده است.

عنصردیگری که درآن زمان ممکن بود سپاهیان مزدوربرای خلفای بغداد فراهم کند مردمی بودند که هنوزهم بنام کرد معروفند واینك درنتیجهٔ حوادث شوم وخانمان بر افکن گروهی ازیشان دربیرون ازخاك ایران یعنی دراتحاد جماهیرشوروی وعراق وترکیه وسوریه زندگی می کنند ولی قطعا و بی هیچگونه سخن وچون وچرا ازآغازایرانی بوده‌اند وکسی را درین بحث مجال شك نیست.

از زمان هخامنشیان درمیان طوایف چادرنشین فارس ما بنام کرد برمی خوریم. در دورهٔ ساسانیان بیشتر کردها درنواحی مرکزی ایران درمیان اصفهان وآباده میزیسته‌اند وطوایف دیگری دراطراف دریاچهٔ نیریزتا دل کرمان وازآنجا تا حوالی بوشهر هم بوده‌اند که طوایف ممسنی و بویراحمدی و کوه گیلویه وشبانکاره بازماندگان ایشانند. دلایل بسیارهست که اصلاساسانیان کرد بوده‌اند و بی هیچ شکی لااقل مادراردشیر بابکان دختریکی ازپیشوانان قبایل کرد ناحیهٔ نیریز بوده است.

بازدلایل دیگرهست که کرد اصلادرزبانهای ایرانی بمعنی بیابان گرد و کاملامرادف همان کلمهٔ Nomade فرانسه است که از ریشهٔ Nomas یونانی بمعنی چراننده است وشگفت تر اینکه درزبان فارسی هم کرد را بمعنی «گله چران» بکاربرده‌اند وطبیعی هم هست زیرا که چادرنشینان همیشه گله‌دار بوده اند. معنی کرد باگله چرانی باندازه‌ای ملازم یکدیگرست که دردورهٔ ساسانی وتا مدتی ازدورهٔ اسلامی طوایف مختلف کردهارا «رم» می گفتند واین همان کلمه‌ایست که درزبان امروزما «رمه» شده است و این کلمه بزبان عرب هم رفته منتهی اغلب بخطا آنرا «زم» وجمع آنرا که می بایست «رموم» باشد «زموم» نوشته اند.

این بحث هرچه بنظر خوانندگان شگفت بیاید و با همهٔ تازگی که دارد بدلایل بسیارنیرومند متکیست و دریغ دارم که بواسطهٔ اینکه ازمطلب اصلی خود دور میفتم نمی توانم آن دلایل را یك یك بر شمارم.

دربسیاری ازمتون زبان فارسی همیشه که خواسته‌اند طوایف چادرنشین ایران را

برشمارند ایشان را کرد نامیده‌اند و درین اواخر کرد اصطلاحی خاص شده است برای چادرنشینان ایرانی نژاد که نژاد و زبانشان ترک و تازی نباشد . بهمین جهتست که هرطایفهٔ ایرانی را که بترکی و تازی سخن نمی‌رانده واز نژاد ترک وعرب نبوده وچادرنشین بوده در هرجا که بوده است کرد گفته‌اند چنانکه مثلا بختیاریها و لرها و همهٔ چادرنشینان فارس و کرمان وخراسان و نواحی مرکزی وغربی وشمالی ایران را درهر کجا بوده‌اند کرد دانسته‌اند وحتی آنهایی را هم که از نژاد ایرانی‌اند وبزبانهای ایرانی (اقسام کردی) سخن می رانند درهر کشور دیگر باشند کرد می‌دانند و این نکته بسیار متقن وعالمانه است ودلایل بسیار باخود دارد و گمان ندارم دانشمندان هیچ دیاری رنج بحث وردآنرا برخود هموار کنند .

درآغاز دورهٔ خلفای عباسی کردان هم چنانکه هنوز این خاصیت نژادی را ازدست نداده اند مردمی سلحشور و دلیر بوده‌اند وممکن بود خلفای بغداد درصدد برآیند که ایشان را هم درکارهای نظامی مزدور کنند ورقابتی درمیانشان با گیلان ودیلمان بر انگیزند تا بدین وسیله شاید خطر آن دو نژاد را کمتر کنند وهمین کار را کردند اما کردان هم همان رگ ایرانی وهمان بیزاری از بیگانگان درخونشان بود ودو تن از پیشوایان ایشان هم که پس از دیلمان افسران مزدور خلفا شده بودند قیام کردند ونخست حسنویه بن حسین کرد برزیکانی از کردان مغرب ایران در٣٤٨ دینور (نزدیك کرمانشاه) ونهاوند وشاپورو بروگرد (بروجرد) واسدآباد را که پنج شهرمهم مغرب ایران درآن زمان بود متصرف شد وسلسله‌ای فراهم کرد که تا ٤٠٦ درآنجا حکمرانی می کردند وبسلسلهٔ حسنویه معروفند . پس ازو ابوالفتح محمد بن عناز که اوهم کرد بود در ٣٨١ در ناحیهٔ حلوان و کرمانشاه مستقل شد و سلسلهٔ عنازی را تشکیل داد که تا ٤٣٧ استقلال داشته‌اند . مهم‌ترین طایفه‌ای که از کردان بسلطنت رسیده خاندان معروف ایوبیست که صلاح‌الدین ابوالمظفر یوسف بن ایوب بن شادی یکی از معروف‌ترین جنگجویان اسلام در ٥٦٤ تأسیس کرده وتا ٩٣٠ درنواحی مختلف شام (سوریه) و مصر ویمن پادشاهی کرده‌اند . شادی جد صلاح‌الدین از کردان ناحیهٔ دوین در ارمنستان بوده است .

این نافرمانی‌ها وسرکشی‌های دیلمان وگیلان وکردان خلفای بغداد را بدان واداشت مردمی دیگر را که جنگی ودلاور ودرضمن فرمان بردارتر ورامتر واگردرست بخواهید ازحس ملیت بیگانه‌تر واز تمدن وشهرنشینی که لازمهٔ آن دوستداری زادگاه نیاکانست دورتر باشند بکار بکشند وخطرهای گوناگون این طوایف ایرانی را بجان نخرند . در جهان متمدن آن روز جز ترکان مردم دیگری نبودند که این شرایط دریشان فراهم باشد. بهمین جهت هشتمین خلیفهٔ عباسی ابواسحق محمد المعتصم بالله پسر هارون‌الرشید که از ١٦رجب ٢١٨ تا ١٨ ربیع‌الاول ٢٢٧ خلافت کرده است پس ازآنکه هشتاد سال پدرانش

آن چاره جویی‌ها را کرده بودند سرانجام بترکان متوسل شد وچون مادرش هم کنیز ترك بود خون ترك بیشتروی را برین کار برانگیخت وهشت هزار یا بگفتهٔ دیگر هجده هزار ترك را خرید و بدین گونه سپاهی از ترکان زرخرید فراهم کرد که پشتیبان خلافت او و رقیب دیلم و گیل و کرد باشند.

هرچند که تاریخ نویسان درین زمینه بحثی نکرده‌اند اما قطعاً این ترکانی که ببغداد رفته و بدین گونه مسلح شده‌اند ولشکری فراهم کرده‌اند می بایست از ترکان غربی باشند که هنوز در آن سوی کوههای قفقاز میزیسته‌اند زیرا که راهشان بعراق نزدیك تر و بازتر بوده ودرین زمان ما مطلقاً اثری از ترکان درمرکز ومغرب ایران نمی بینیم و بدین گونه ممکن نیست ترکان شرقی ببغداد رفته باشند زیرا که قطعاً می بایست از راه ایران رفته باشند و کمترین اثری ازیشان درین زمان در ایران دیده نشده است.

این کار معتصم در ایران انعکاسی پیدا کرد که بزیان مطلق ایران بود وچندی بعد یك باره وتا جاودان سرنوشت ایران را دگرگون کرد وجریان تاریخ این سرزمین بلادیده ورنج ودرد کشیده را تغییر داد.

یکی از شاهکارهای بزرگ شاهنشاهی ساسانیان این بود که در مرزهای ایران و در برابر بیگانگانی که ازهرسو آرزو می کردند بایران بتازند و کیسه های تهی را پر کنند طوایف مختلف نژاد ایرانی را استقلالهای داخلی داده بودند، بدین معنی که حکمرانانی ازهمان نژاد بریشان گماشته بودند که پدر بر پسر در آن ناحیه فرمانروا بودند وقهراً منتهای دلسوزی و توجه را بپاسبانی خاك پدران خود داشتند وشاهنشاه ساسانی حتی ایشان را لقب شاه می داد وخود شاه این شاهان یعنی شاهنشاه ایران بود و گاهی هم عناوین و القاب مخصوص وموروث داشتند. در برخی از نواحی استقلال این شاهان محلی باندازه‌ای بود که حق سکه زدن هم داشتند و تنها می بایست در سال مبلغ معینی خراج و هدایای نوروز ومهرگان بدربار بفرستند ودرجنگها عدهٔ معینی سرباز روانه کنند که خرج مسلح کردن ورفت وآمد وتوقف درمیدان جنگ وحتی گاهی فرماندهی این سربازان هم با همان شاه محلی یا حکمران آن سرزمین بود. این روش مخصوص برای پاسبانی مرزهای ایران مخصوصاً در برابر ترکان شرقی وغربی درچند قرن پی‌درپی بسیار سودمند افتاد و نیز همین سبب شد که تازیان چون از رخنهٔ جنوب شرقی که چنین سدی در برابر آن نبود وارد ایران شدند در آذربایجان و گیلان و مازندران و خراسان که بالعکس سد بسیار استوار بود بمانع بزرگ برخوردند وچندین سال برابری همین حکمرانان محلی و پاسبانان دلیر مرزهای ایران راه را بریشان بست وچون دیگر حکومت مرکزی در ایران نبود که ایشان را دلیر کند و نیرو بدهد و یاری بفرستد سرانجام از پای در آمدند.

اما همین زمینه که درچند قرن درمرزهای شمال شرقی یعنی درماوراءالنهر فراهم شده وریشه گرفته بود نخستین وسیله را برای رهایی ایران از چنگ تازیان فراهم کرد و پس از کوشش های فراوانی که مردم این سرزمین برای رهایی ازین قید جانکاه کردند سرانجام بازماندگان یکی ازهمین خاندانهای محلی که در ناحیهٔ سامان در خاك سمرقند حکمرانی مستقل داشتند و بهمین جهة ایشان را « سامان خداه » یعنی خداوندگار سامان می گفتند مستقل شدند وراه استقلال و بیرون آمدن اززیربار خلیفهٔ تازی را بنواحی دیگر ایران آموختند وسلسلهٔ دلیر وایران دوست سامانی بدین گونه فراهم شد .

سامانیان همینکه استیلای ترکان غربی را دردربار بغداددیدندومتوجه خطر آن شدند چاره را درین دیدند که ایشان هم ترکان شرقی را بعنوان مزدور وزرخریدبخود بپذیرند واز اوایل قرن چهارم بدین کاردست زدند، غافل ازاینکه ترکان ایلك خانی در ۳۸۳ سلسلهٔ ایشان را برخواهند انداخت وحتی زیردستانشان البتگین وسبکتگین که ازهمان افسران زرخرید ترك بودند بپادشاهی خواهند رسید و اندك اندك سایر طوایف ترك بایران راه می یابند وغزوترکمانان وسلجوقیان رابپادشاهی می رسانند و پس از آن خوارزمشاهیان و قراختاییان که آنها نیز ترك بودند روی کارمی آیند وایشان همراه را برمغول بازمی کنند ومغول هم روزی که ازتاخت وتازهای دیوانه وار بسرزمین خود بر می گردند وسیله را برای انتشارترکان درنواحی دیگرفراهم می کنند .

امادرین گیرودارترکان شرقی ازماوراءالنهر تجاوزنکرده و بایران امروز نیامده اند و یگانه سبب آن بوده است که ترکمانان درخوارزم و گرگان سرراهشان را گرفته اند و نگذاشته اند که ازقلمروایشان بگذرند وانگهی ترکان شرقی جای آبادان وحاصل خیزی را برایگان بدست آورده بودند و نیرویی پرزورتر ازیشان پیدا نشد که ایشان را از آن ناحیهٔ حاصل خیزپرنعمت سواحل سیحون وجیحون برانند و ترکان غربی بالعکس رانده شده اند و نیروی زورمندتری ایشان را ازسرزمین خودبیرون کرده و بایران و کشورهای غربی آسیا رانده است وبهمین جهة بدلایل بسیار همهٔ ترکانی که درین نواحی غربی جای گزین شده اند ازهمان ترکان غربی بوده اند .

قاجارها ازچه نژاد بودند

تاریخ نویسانی که تاریخ قاجارهارا نوشته اند همه ایشان را ازنژاد مغول دانسته اند، اما چون هیچگونه سند کتبی بکار نبرده اند این خود می رساند که تنها بگفته ومیل سرکردگان این طایفه رفته اند. پیش ازین هم گفتم که بسیاری ازطوایف ترك بازمانده و نبیرهٔ چنگیزو پادشاهان مغول بودن را افتخاری پنداشته وخودرا بایشان نسبت داده اندچنانکه

تیمور گورکن هم همین کار را کرده است. در نظر مورخ دقیق ژرف‌بین هیچ تردید نیست که تیمور قطعاً از نژاد همین ازبکان امروز بوده است زیرا که نه تنها در سر زمینی که ایشان هنوز آنجا هستند بجهان آمده و پرورش یافته است بلکه زبانی که وی و همهٔ بازماندگانش تا آخرین روزی که بوده‌اند بدان سخن میرانده‌اند همان زبان ترکی جغتایی یا جغتاییست که زبان ازبکان امروز باشد، همهٔ بازماندگان تیمور بدین زبان سخن میرانده و شعر می‌گفته اند ویکی از شاهکارهای نثر این زبان کتاب معروف بابرنامه است که خاطرات و یادداشت های ظهیرالدین بابر موسس سلسله بابری هندوستان و نوادهٔ تیمورست وچون وی نیز بهمین دلایل خود را از بازماندگان مغول میدانسته خاندانش بسلسلهٔ مغول شده وحتی اروپاییان پادشاهان بابری هند را « مغول بزرگ » می گفتند .

قاجارها نیز برای اینکه بجهان گیریها و کشور گشایی های چنگیز فخر کنند وخود را در آن شریك وسهیم بدانند بخطا خود را مغول دانسته و نسب خود را نخست بتیموریان واز آن راه بایلخانان مغول رسانده وحتی قراقویونلوها و آق‌قویونلوها راهم که با ایشان معروف نزدیك بوده‌اند باخود درین نسبت نادرست شریك کرده‌اند.

این ادعای شفاهی سرکردگان قاجار را تاریخ نویسان این سلسله پر و بال داده و همه در آن بحث کرده‌اند. چون سراسر این ادعا بی بنیادست نقل آن ضرور نیست و تنها بکلیات آن اکتفا میکنم . این مورخان گفته‌اند که قاجارها با هولاکوخان پیشوا و سر کردهٔ مغول در ٦٥٦ هجری وارد ایران شده‌اند و تا ٧٣٦ که سلسلهٔ ایلخانان مغول منقرض شده بحال چادر نشینی و بیابان گردی از کنار جیحون گرفته تا دشت مغان زندگی کرده‌اند و چون در ٧٣٦ دست ایلخانان از پادشاهی ایران کوتاه شد ایشان زندگی خود را درخطر دیدند واز ایران بشام یعنی سوریهٔ کنونی هجرت کردند تا اینکه تیمور گورکن در ٨٠٣ بدان سرزمین رسید وقاجارها را در آنجا دید ، ایشان را جزو لشکریان خود پذیرفت و با خود بایران بازگردانید .

دور نیست که قاجارها وقتی بسرزمین سوریه رفته باشند واحتمال هم می رود که این سفرشان پس از استیلای مغول روی داده باشد و نیز ممکنست که تیمور ایشان را بایران آورده باشد اما این وقایع چنانکه تاریخ گواهی میدهد سبب دیگر دارد و پیوستگی ایشان را بمغول نمی رساند بلکه نسبت ایشان را بترکان غربی منتهی میکند .

پیش‌ازین گفتم که در مرزهای شمال غربی ایران در آن سوی کوههای قفقاز طوایف مختلف از نژاد ترك ساکن بوده‌اند . در سال ٦١٩ هجری مغولان از همین راه قفقاز بروسیهٔ امروز و بسرزمین سلاوها تاختند و تا سال ٧٠٢ استیلای مغول بر همهٔ روسیه باقی بود وسپس تا ٨٦٦ بر قسمتی ازین کشور مستولی بوده‌اند . در آغاز قرن هشتم هجری که

سلاوها اندك اندك مغولان را از كشور خود میراندند ازچهارسوی یعنی از شمال ومشرق وجنوب ومغرب ولی بیشتر از جنوب قلمرو خود را توسعه می دادند و نواحی را كه در همسایگی ایشان و بدست اقوام وملل دیگر بوداز دستشان می گرفتند وآنهارا آنطرف تر می راندند. ازجمله طوایفی كه سلاوها از جای خود بیرون كردند و زمینشان راگرفتند همین تركان غربی بودند وایشان دو راه بیشتر نداشتند یكی آنكه از كوههای قفقاز بگذرند و بجنوب آن یعنی بشمال غربی ایران امروز پناه ببرند ودیگر آنكه درسواحل دریای سیاه پراكنده شوند وهمین كار راهم كردند و بهمین جهتست كه از آن زمان تركان در تركیهٔ امروز ودرشبه جزیرهٔ بالكان وشبه جزیرهٔ كریمه ودر شمال وجنوب رود ارس پدیدار شده اند.

سلسله هایی از تركان درین نواحی بپادشاهی آغاز كرده اند همه ازین روز ببعد پیدا شده اند:

خاندان كرمیان دركوتاهیه در ۶۹۹، خاندان حمید اوغلو درآناطولی در۷۰۰، خاندان تكه اوغلو درانطالیه پس از ۷۰۰، خاندان منتشا اوغوللری درناحیهٔ دیگر از آناطولی پس از ۷۰۰، خاندان ذوالقدر اوغوللری درالبستان ومرعش در۷۴۰، خاندان آل عثمان در ۶۹۹، خاندان گرای دركریمه در ۸۲۳، خانهای غازان در۸۴۹، خانهای قاسموف در۸۵۶، جلایریان در ایران وعراق در۷۳۶، چوپانیان درآذربایجان در۷۱۸، طغاتیموریان درمازندران در۷۳۷، قراقویونلو درآذربایجان در۷۸۰، آق قویونلو در آذربایجان در۷۸۰.

ازین فهرست پیداست كه پس از مغول و درست تر بخواهید در زمانی كه سلاوها مغولان را ازكشور خود میرانده وتركان دست نشانده وهمدستشان راهم از سرزمین خود بیرون میكرده اند دركشور ها و نواحی كه دراطراف قلمرو تركان غربی درقفقاز بوده است یعنی درآناطولی وتركیه وسوریه وكریمه وغازان وعراق وآذربایجان ومازندران چهارده سلسه از نژاد ترك درحدود ۷۰۰ تا ۸۵۶ یعنی بیشتردرقرن هشتم كه دنبالهٔ این وقایع بوده است تشكیل شده و بدینگونه و با این دلایل گمان ندارم دیگر مورخ باریك بین وحقیقت جویی بتواند منكر شود كه این تركان درنتیجهٔ توسعهٔ قلمرو سلاوها ومخصوصاً فرودآمدن آنها بجنوب روسیه وقفقاز بدین نواحی مجاور رفته واین سلسله ها را تشكیل داده اند. بدین گونه این نكته نادرست كه تقریباً همه آنرا مكرر كرده اند كه تركان مغرب یعنی تركهای ساكن ایران وتركیه اززمان سلجوقیان باین نواحی آمده و بازماندگان همان سلجوقیانند كاملا رد می شود.

برین دلیل معتبر تاریخی چندین دلیل دیگر میتوان افزود:

نخست آنکه سلجوقیان هرگز این همه جمعیت همراه خود نداشته‌اند که بتوانند سکنهٔ همهٔ نواحی ترك نشین ایران وقفقاز وترکیه‌را فراهم کنند . لشکریان پادشاهان سلجوقی سربازان مزدورمرکب ازعوامل مختلف مردم آن‌زمان بوده‌اند وهرگز تاریخ ایران که نخستین میدان تاخت وتازسلجوقیان بوده‌است نشان‌نداده که‌هیچ یك ازپادشاهان سلجوقی گروه بسیاری که بتواند سکنهٔ این نواحی وسیع‌را تغییردهد با خود ازین سوی ایران بدان سوی یعنی ازخراسان وگرگان بنواحی‌غربی وشمال غربی برده باشد .

دلیل‌دوم اینست که ادبیات‌ترکی شرقی‌یعنی ترکی جغتایی ازقرن‌ششم پدیدارشده واین دلیلست که ترکان شرقی درحدود قرن ششم بسرزمین امروزی خود آمده‌اند ولی ادبیات ترکان غربی قدیم تر ازقرن دهم نیست و این خود میرساند که درین زمان تازه بدین نواحی‌آمده بودند و کاملا متمدن شده وادبیاتی پیدا کرده‌اند .

دلیل سوم اینست که بجزقاجارها بعضی‌دیگرازطوایف ترك هم نخست که بنامشان برمی‌خوریم درهمین نواحی غربیست ازآن‌جمله‌اند افشارها وبیاتها و بایندرها که آق قریونلوها ازآنها بوده‌اند .

دلیل چهارم اینست که زبان ترکان شرقی با زبان ترکان غربی‌اختلاف‌دارد. ترکان شرقی امروز بدودستهٔ بزرگ، تقسیم می‌شوند که هر یك زبانی جداگانه دارند یعنی ازبکان وترکمانان وزبان ازبك بزبان ترکمان نزدیکست . ترکان غربی نیز همین حال را دارند وبدودستهٔ بزرگ منقسم می‌شوند که هریك زبانی دارند یعنی یك دسته ترکان ایران وقفقازند ودستهٔ دیگرترکان عثمانی یا ترکیهٔ‌امروز وترکی‌آذربایجانی‌نیزبترکی ترکیه نزدیکست . ما می‌دانیم که سلجوقیان ترکمان بوده‌اند و زبانشان همان زبان، ترکمانان امروزبوده است. اگر مردم این نواحی غربی‌بازماندگان سلجوقیان بوده‌اند دلیل ندارد که همان زبان سلجوقیان را نگاه نداشته باشند چنانکه ترکمانان نگاه داشته‌اند وبچه‌دلیل‌ترکمانان مشرق دریای خزرزبان خود رانگاه‌داشته‌وترکمانانی که میگویند درمغرب آن دریا بوده‌اند زبان خود را رها کرده و زبان دیگری اختیار کرده باشند ؟ ازسوی دیگر می‌دانیم که زبان اقوام ترك که درآن‌سوی کوههای قفقاز می‌زیسته اند یعنی زبان خزرها وقبچاقها وبجناکها و بلغارها همان زبانیست که امروز تاتارهای ولگا وغازان و مردم آذربایجان شوروی و آذربایجان ایران و همهٔ ترکی زبانان کشورما و تاتارهای کریمه و ترکان عثمانی یا ترکیه بدان سخن می رانند و این خود بزرگترین دلیلست که این ترکان غربی‌خودبازماندگان همان ترکان‌ماوراءقفقازند.

مهم‌ترین دلیل که همیشه معتبرترازهردلیل دیگرست‌دلیل نژادیست . ترکان‌شرقی که ترکمانان وازبکها امروزکامل‌ترین نمونهٔ‌آنها هستند بنژادهای شرق‌اقصی یعنی‌چین

ومنچوری وتبت ومغولستان شبیه‌ترند تا بهر نژاد دیگر و بالعکس ترکان غربی بنژاد آریایی ایرانی وهندی واروپایی شبیه‌ترند تا بهر نژاد دیگر .

درین صورت شك نیست که اگر قاجارها بشام رفته واز آنجا بایران آمده باشند مربوط بهولاکو و تیمور وجنب وجوش وتاخت وتازهای مغولان نیست، بلکه بالعکس ازین جاست که ترکان ماوراء قفقاز راسلاوها از جایگاه خود رانده‌اند و گروهی ازیشان که قاجارها باشند نخست بشام رفته وسپس دراوایل قرن نهم یا تیمور آنها را بایران آورده است یا اینکه خود بایران آمده‌اند .

گویا این نکته که قاجارها وقتی بشام رفته واز آنجا بایران آمده باشند درست باشد زیرا که درمیان طوایف ترکان غربی طایفهٔ معروف بیات هست و درمیان طوایف قاجار طایفه‌ای هست بنام «شامبیاتی» یعنی بیاتهای شام و این می‌رساند که قاجارها ببیاتها نزدیك بوده‌اند ولااقل این طایفهٔ شامبیاتی مدتی درشام مانده است .

دلیل بسیارقوی برینکه قاجارها از نژاد مغول و حتی از ترکان شرقی نبوده اند اینست که درهمهٔ اسناد نسب خود را بطایفهٔ «سالور» رسانده‌اند و سالورقطعاً از همان ترکان ماوراء قفقاز بوده ودرمیان طوایف ماوراء قفقازهمه جا نام آنها را با خزرها و قبچاقها و بلغارها و بجناکها ودیگران با هم برده‌اند .

بازدلیل دیگراینست که قاجارها از نخست خود را خویشاوند نزدیك آق قویونلو دانسته‌اند وحتی بپادشاهی این سلسله فخر کرده‌اند ونام دیگراین طایفه «بایندر» است و بایندر نیز ازطوایف ترکان ماوراء قفقاز بوده‌و نامشان رابا طوایف‌دیگر آن‌سر زمین توأم کرده‌اند .

وانگهی قاجارها تنها در دورهٔ صفویه درتاریخ ایران پیدا شده‌اند . درین شك نیست که صفویه ازاولاد شیخ صفی‌الدین اردبیلی ازمردم آذربایجان بوده‌اند وچون‌مادر شاه اسمعیل دختراوزون حسن پادشاه آق‌قویونلو یعنی ازترکان آذربایجان بود و مریدان پدرانش پیشوایان‌طریقهٔ صفوی نیزهمین ترکان بودند شاه اسمعیل ازمیانشان «قزلباشها» یعنی سربازان خود را برگزید و بیاری ایشان بسلطنت رسید ودردورهٔ صفویه طوایف ترك آذربایجان مهم‌ترین ودرحقیقت یگانه عامل نظامی بودند . بهمین جهتست که‌ماتنها درین دوره بنام سه طایفهٔ بزرگ ترك که دست نشانده وپشتیبان سلطنت صفویه بوده‌اند برمی‌خوریم: قاجارهارهاو افشارهاو بیاتها. طوایف کوچك‌ترراکه کمتر بودند صفویه بدو دسته‌تقسیم کردند یك‌دسته‌را درآذربایجان گذاشتندو «شاهیسون» یا «شاهسون» نامیدند ودستهٔ دیگر را بفارس بردند و برخی طوایف ایرانی وعرب راهم باآنها توام کردند و دستهٔ بزرگی بنام «قشقایی» فراهم کردند که مرکب ازین سه عنصر کرد یعنی ایرانی و

عرب و ترك زبانست .

چون پادشاهان صفوی از آذربایجان برخاسته‌اند وقزلباشها آذربایجانی بوده‌اند و قاجارها مانند افشارها و بیاتها هم از آذربایجان آمده‌اند پس شك نیست که قاجارها از ترکان غربی بوده‌اند و نه مغول .

دردوره‌ای که قاجارها درایران بیشتر ازهمه وقت پراکنده شده بودند در آذربایجان ومازندران و گرگان (استراباد) واطراف طهران بودند وهرگز اثری ازیشان درنواحی شرقی دیده نشده است. این خوددلیلست برین که‌ازغرب آمده‌اند واگرازشرق آمده بودند می بایست درمشرق ایران هم بوده باشند .

زبان قاجارها نیز درهمهٔ مراحل ترکی غربی بوده‌است‌واین همان‌زبانیست که نخستین شاعر آن شاه اسمعیل‌صفویست که خطایی تخلص‌میکرده‌وهنوز هم یکی‌ازبهترین شاعران زبان ترکی غربی بشمارمی‌رود و می‌دانیم که مادرش ازترکان بایندری یعنی آق‌قویونلو بوده است .

دلیل مهم پیوستگی ترکان‌غربی خصایص زبانی آنانست که بیکدیگر کاملامربوطند وبحث درین زمینه سخن را بدرازا می کشد اما ازیکی دومثال بسیار محسوس نمی‌توان گذشت : یکی آنست که درمیان همهٔ این طوایف ترکان غربی علامت نسبت برای تسمیهٔ قبایل و طوایف کلمهٔ « لو » است که بدین شکل مینویسند وتلفظ درست‌آن « لی » است و بسیاری از طوایف ترکان غربی نامشان با این جزء ترکیب شده است مانند قراقریونلو وآق قویونلو و شاملو وعزالدین لو واینانلو وقوانلو و دوانلو وسپانلو و قایخلووخزینه دارلوو کهنه‌لوو کرلو و بکشلو وسوباتایلو وچلبیانلو وغیره . این جزء و ازین گونه نامهای مرکب با لودرمیان ترکان شرقی نیست .

پیوستگی ترکان غربی با یك دیگر باندازه‌ایست که هنوزطوایف جزء بنام قشقایی که ضبط درست‌آن «قاشقای» است در دورترین نقاط شمالی قلمرو ترکان غربی هستند وهمین نام درمیان ترك زبانان جنوب‌ایران دیده‌میشود .آهنگها و سرودهایی هم هست که هردوگروه با این همه مسافت و بیش ازسیصد سال زمانی که درمیانشان هست هنوز می‌خوانند وتغنی می کنند .

درین صورت وبا دلایلی که پیش‌ازین‌آوردم وتحقیقی که درین زمینه کرده‌ام گمان ندارم شکی مانده باشد که :

۱) قاجارها مغول نبوده‌اند بلکه ترك بوده‌اند .

۲) ترکمان وسلجوقی نبوده‌اند بلکه ازترکان غربی وخویشاوند نزدیك خزرهاو قبچاقها وبلغارها وبجناکها بوده‌اند .

٣) نژادشان بطایفهٔ سالورمی‌رسیده است که ازهمین‌طوایف ماوراءقفقاز بوده‌اند.

٤) درحدود قرن هشتم با سایر طوایف ترك ماوراء قفقاز از آن سر زمین هجرت کرده‌اند .

٥) نخست بشام رفته وپس‌ازمدتی از آنجا بایران آمده اند .

٦) مغولان آنها را بایران نیاورده‌اند بلکه‌نزدیك دویست سال پس‌از آمدن‌مغول ازشام بایران آمده‌اند .

٧) زبانشان ترکی غربیست .

٨) صفویه‌آنها را از آذربایجان بمازندران وگرگان ومرکزایران برده‌اند .

٩) با افشارها وبیاتها وبایندرها بسیار نزدیك بوده وحتی‌شریك سرنوشت‌وشاید همسفرایشان بوده‌اند .

ظهور قاجارها درتاریخ ایران

درمباحث گذشته معلوم شد که‌درقرن هشتم پس ازآنکه مغولان ازروسیه رفتند و سلاوها ازشمال بسوی جنوب آن سرزمین فرودآمدند وجارا برترکان‌غربی تنك کردند این طوایف هم ازسرزمین اصلی وباستانی خود یعنی ماوراء قفقازچشم‌پوشیدندوگروهی ازتنگه های قفقاز گذشتند وباران وآذربایجان یعنی نواحی شمال‌وجنوب‌رود ارس‌آمدند وگروهی دیگر بسواحل جنوبی دریای سیاه یعنی کریمه وترکیه امروز پناه بردند . قاجارها جزو این قبایل بخاك ایران‌آمده‌اند وتاریخ نویسانی‌هم که دردورهٔ پادشاهیشان تاریخشان را نوشته‌اند همه‌این‌نکته را متذکرشده‌اند که‌قاجارها تاسال ٧٣٦دردشت‌مقان چادرنشین بوده‌اند و درین سال پیشوایشان که خود وقبیله خود را درخطر میدید ایشان را برداشت وباخود بشام برد .

این‌گروه از تاریخ نویسان نام جد قاجارها را «قاجارنویان» نوشته‌اندو گفته‌اند که وی پسر « سرتاق نویان بن نویان بن جلایربن پزون تکین » مغول بوده است که با هلاکوخان از مغولستان بیرون‌آمده وهولاکوریاست‌طوایف قاجاررا باین سرتاق‌نویان سپرده وپس ازمرگ هولاکو جانشین وی اباقا اورابمنصب‌اتابیکی برگزیده وسپس‌از کنار جیحون تاکرانهٔ رود قزآقاج دردشت مقان راباو سپرده است و وی در٦٩٤ مرد و پس ازو پسرش قاجار نویان جانشین اوشد .

پیداست که این نکته با قراین دیگر بهیچ وجه درست نمی آید زیرا میدانیم که زبان قاجارها همیشه ترکی‌غربی بوده‌ونویان کلمه‌ای است‌اززبان‌ترکی‌شرقی ویاجغتایی ودرین زبان بمعنی فرمانده وسرکرده وشاهزاده ونجیب زاده است وهمان کلمه ایست که

«نویین» هم می نویسند و اگر بخواهیم کلماتی را که درتسمیهٔ قاجارها بکاررفته ترکی جغتایی بدانیم گذشته از آنکه بسیاری از آنها درین زبان نیست کلمهٔ «قاجار» هم در ترکی جغتایی «فراری» و «گریزان» معنی میدهد و البته بنفع این طوایف نیست که نامشان بدین گونه تحقیر آمیز باشد. درین مطلب بسیارمشکوک که بیشتر ساختگی بنظر میآید نام جد سرتاق نویان را «جلایر» ضبط کرده‌اند. مامی‌دانیم که «جلایر» نام یکی از طوایف مغول بوده و امیر حسن بزرگ که سلسلهٔ جلایریان را درسال ۷۳۶ درمغرب ایران و سرزمین عراق تاسیس کرده ازین قبیله بوده است و بهمین جهتست که این خاندان را جلایریان گفته‌اند. پیداست که قاجارها درزمانهای بعد که خواسته‌اند نسب خودرا بمغول بپیوندند جلایر را که نام یکی ازقبایل مغول بوده‌است نام یکی ازاجداد خود کرده و سال ۷۳۶ را که آغاز سلطنت جلایریانست سال رفتن اجدادخود بشام وانمود کرده‌اند واین تاریخ را بدین گونه بدست آورده‌اند.

اما سرتاق نویان پدرقاجارنویان ظاهراً وی را از جای دیگر آورده و بااین قبایل مربوط کرده‌اند. درتاریخ مغول یك سرتاق بن باتوبن توشی بن چنگیز نوادهٔ چنگیزخان هست که معاصر منکوقاآن و نصرانی بوده ودرتاریخ جهانگشای جوینی (چاپ اوقاف گیپ ج ۱ ص ۲۲۳) ذکر او هست ودیگر سرتاق نامیست که اوهم از امرای مغول ومعاصر باکیخاتون خان بود و در تاریخ وصاف (چاپ بمبئی ج ۳ ص ۲۸۲) ذکری ازو رفته‌است. چنان مینماید که درتاریخ مغول این نام‌را یافته وقاجارها را بدو پیوسته‌اند تا بدین‌وسیله نسب آنها را بچنگیز برسانند.

دلیل دیگر اینکه سال ۷۳۶ راتاریخ رفتن قاجارها بسرزمین شام گرفته‌اند اینست که درین سال ابوسعید پادشاه سلسلهٔ ایلخانی مغول درگذشته و چون جانشین نیرومندی نداشته است امرایش بر نواحی مختلف کشورش مستولی شده‌اند و کسانی که خواسته‌اند نسب قاجارها را بمغولان برسانند درصدد برآمده‌اند ازین راه ایشان‌راهم جزوامرای دربار ابوسعید درآورند.

درهرصورت تاریخ نویسانی‌هم که گفته‌اند قاجارهادر ۷۳۶ ازدشت مغان بشام‌رفته‌اند منکر این‌نکته نیستند که در ۹۹۵ یا ۹۹۶ شاه عباس بزرگ طوایف قاجار را بسه قسمت کرده: قسمتی رادرمرودربرابراز بکان وقسمتی رادرگنجه‌وایروان وقسمت سوم‌را درقلعهٔ مبارك آباد درسرزمین‌استراباد نشانده است. این نکته که قاجارها درقرن دهم نیز در آذربایجان ودرحدود گنجه وایروان بوده‌اند خوددلیل دیگریست که ازترکان غربی باید شمرده شوندوهمین نکته خود دلیلست که تا اواخر قرن دهم وزمان شاه عباس هنوز در آذربایجان ودرمجاورت قفقازمیزیسته‌اند. دردورهٔ صفویه‌ارزمان‌شاه عباس ببعد قاجارها

اندك اندك همه رو باستراباد نهاده و در آنجا گرد آمده اند، بدین معنی که شمارهٔ ایشان درین ناحیه بیش از نواحی دیگر بوده است و از همانجا در دوره های بعد بمرکز ایران و اطراف طهران و بخراسان و مازندران رفته اند و بهمین جهتست که از آن بعد بدو دسته بزرك تقسیم شده اند: آنهایی را که در بالای قلعه سکنی داشتند یخاری باش یا یوخاری باش گفتند و آنهایی را که در پایین ساکن بودند اشاق باش یا اشاقه باش نامیدند .

تاریخ نویسانی که درین زمینه بحث کرده این نکته را آورده اند که اگر شاه عباس قاجارها را در ناحیهٔ مرو و ناحیهٔ استراباد نشاند برای آن بود که در مرو مانع از تاخت و تاز ازبکان و در استراباد مانع از تاخت و تاز ترکمانان شوند و همین نکته دلیلست که قاجارها از نژاد دیگری بجز ترکان شرقی یعنی ازبکان و ترکمانان بودند وگرنه با ایشان مخالفت نمیکردند و مانع ایشان نمیشدند و این نژاد جز همان ترکان غربی نتواند بود.

یکی از مآخذ معتبری که تاریخ نویسان دورهٔ قاجارها برای رساندن نسبت این قبیله بمغول بدان استشهاد میکنند گفتهٔ فتحعلیشاه قاجارست و این خود میرساند که قاجارها خود این نسبت را ساخته اند و آنهم پس از رسیدن بپادشاهی بوده است، یعنی چون در آن زمانها پادشاهی مغول و تیموریان را کاملا مشروع و حتی افتخار آمیز میدانسته اند برای اینکه سلطنت قاجارها را هم این صفت ببخشند و ازین موهبت بر خوردار کنند نسبشان را بمغول رسانیده اند تا بر اعتبار و شرفشان بیفزایند.

قدیم ترین سندی که من برین گفته و انتساب یافته ام رسالتیست بنام «ملوك الکلام» از منشآت میرزا تقی علی آبادی صاحب دیوان متخلص بصاحب که از ادیبان و شاعران نامی دربار فتحعلی شاه بوده و در زمان وی مدتی صاحب دیوان یعنی رییس دفتر مخصوص شاهی و منشی دستگاه سلطنت بوده است . فتحعلی شاه در پایان زندگی خود اطلاعاتی بوی داده و ازو خواسته است که آنها را بنویسد تا در سر قبر او بر سنك بکنند و وی هم این رساله را از روی همان اطلاعات بانشای معمول آن زمان نوشته است و پس از مرگ او بر سنگ کنده اند و اینك در دیوار مقبرهٔ او در قم باقیست . این رساله «ملوك الکلام» که بدین گونه و بدین اندیشه فراهم شده است مأخذ و مرجع همه تاریخ نویسانیست که پس از آن درین زمینه گفتگو کرده اند . همین مطالب در کتاب دیگری که گویا در همان دوره نوشته شده و «شمایل خاقان» نام گذاشته اند و آنرا بمیرزا ابوالقاسم قایم مقام فراهانی ادیب معروف آن زمان نسبت می دهند دیده می شود و چنان مینماید که فتحعلی شاه در همان هنگام که این مطالب را بمیرزا تقی علی آبادی داده بمیرزا ابوالقاسم قایم مقام هم داده است که او هم بنویسد و هر کدام را بپسندد بپذیرد و انشای میزا تقی را چون مغلق تر و پر کنایه و استعاره تر بوده است بیشتر پسندیده و بهمین جهة پس از مرگش بر سر خاك وی جا گذاشته اند .

این تاریخ نویسانی که نسب قاجارها را بمغول رسانیده‌اند ایشان‌را بازمانده کوک خان پسر چهارم اغوزخان نیای همهٔ ترکان میدانند و می گویند کوک خان دو پسر داشت که دو طایفه از نژاد او بوده‌اند یکی بایندرها و دیگر بچنه‌ها یا قبیلهٔ بچنه . پیش ازین گذشت که بایندرها از ترکان غربی بوده و قطعا زمانی در آنسوی کوههای قفقاز زیسته‌اند . بچنه هم ظاهرا یا تحریف و یا ضبط دیگری از نام همان طوایف بجناك یا پچناکست که پیش ازین گفتم روسها ایشان را پچنك می گویند و این هم دلیل دیگرست که قاجارها از ترکان غربی بوده‌اند زیرا که خود نسبت خویش را ببایندر و بچنه می‌رسانده‌اند .

یکی از دلایل سست بودن این انتساب قاجارها بمغولان اینست که در برخی از جاها بجای اینکه نسبشان را بقاجار نویان برسانند بقراجار نویان می‌رسانند و فرهاد میرزا معتمدالدوله پسر عباس میرزا نایب‌السلطنه که دانشمندترین شاهزادهٔ قاجار بوده است در کتاب جام جم که خود تألیف کرده این روایت را گرفته است . مقصود ازین اختلاف هم پیداست : قراجار نویان تحریفی از نام «قراجه نوین» است که از امرای لشکر مغول در خراسان بوده است و همین نکته که قاجارها خود این نام را گاهی قاجار نویان و گاهی قراجار نویان نوشته‌اند خود دلیل برسست بودن این نسبست .

چنان مینماید که قاجارها در زمانی که شاه عباس آنها را باصطلاح کوچانیده و از دشت مغان بجاهای دیگر رانده است نخست باستراباد نرفته‌اند زیرا که فرهاد میرزا معتمدالدوله میگوید اول کسیکه از گنجه آمد شاهقلی خان بود که در اواخر دولت شاه سلیمان صفوی باستراباد آمد . ازین‌جا پیداست که قاجارها تنها در حدود ۱۰۷۷ تا ۱۱۰۵ که شاه سلیمان پادشاهی می کرده است باستراباد آمده‌اند .

شاه‌عباس بزرگ پس از سلسله جنگهایی که از ۱۰۱۵ تا ۱۰۲۷ با لشکریان عثمانی در آذربایجان و قفقاز کرد عدهٔ کثیر از مردمی را که در مرزهای کشور عثمانی ساکن بودند و حتی برخی از ارمنیان را که در برابر سپاهیان عثمانی ایستادگی نکرده بودند ناگزیر کرد از آنجا بجاهای دیگر ایران بروند و بطریق اولی طوایف ترك زبان را که با ترکان عثمانی بیشتر سازش داشتند از آنجا راندند و از جمله ترك زبانان قشقایی هستند که از آن زمان در فارس جای گرفته‌اند و روی همرفته همهٔ قبایل ترك زبان که در نواحی مختلف ایران باقی مانده‌اند از آن زمان درین سرزمین‌ها مستقر شده‌اند . این هم باز دلیل دیگریست که قاجارها از ترکان غربی و نزدیك و سازگار با ترکان عثمانی بوده‌اند و بهمین جهة شاه عباس آنها را از آذربایجان رانده است .

تاریخ نویسان دورهٔ قاجار دربارهٔ سر نوشت این طوایف پس از تیموریان و پیش از صفویه اطلاعاتی می‌دهند که ظاهراً از روایات شفاهی قاجارها گرفته‌اند از آن جمله

می‌گویند که پس از مرگ تیمور گورکن تا جلوس شاه اسمعیل صفوی قاجارها در خاک شروان و مقان و شکی و ساوجبلاغ مکری (مهاباد) و طارم و زنجان و کردستان ساکن بوده‌اند و بدین گونه از زاویهٔ شمال غربی ایران یعنی همان نواحی مجاور قفقاز که در قرن هشتم بدانجا آمده بودند تجاوز نکرده‌اند .

شاه اسمعیل صفوی مؤسس این سلسله که در ۲۵ رجب ۸۹۲ بجهان آمد و در دوم رمضان سال ۹۰۷ در تبریز بپادشاهی نشست و در ۱۹ رجب ۹۳۰ درگذشت نسبش بپنج پشت بشیخ صفی الدین اردبیلی عارف مشهور اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم می‌رسید که حنفی بود و در نواحی اردبیل و طالش و قسمتی از دشت مقان که در آن زمان «گشتاسفی» می‌گفتند طریقه‌ای از تصوف را رواج بسیار داده بود که بمناسبت نام وی آنرا طریقه «صفویه» گفته‌اند و پس ازو فرزندانش تا زمان سلطان حیدر پسر سلطان خلیل که پدر شاه اسمعیل باشد از مریدان بسیاری که خاندانشان درین نواحی داشته‌اند بهره‌مند می‌شده‌اند و سرانجام شاه اسمعیل همین مریدان را مسلح کرد و باخود یار کرد و بدستیاری آنان بسلطنت ایران رسید. مادر شاه اسمعیل حلیمه دختر اوزون حسن پادشاه معروف آق قویونلو بود و وی از کودکی زبان مادرش که زبان ترکی بود کاملا مانوس شده و زبان طبیعی و خانوادگیش بود و بهمین جهت هنوز وی یکی از بهترین شاعران زبان ترکی غربی یا آذربایجانیست و نخستین کسیست که بدین زبان شعر گفته است و خطایی تخلص می‌کرده و تنها غزلیات خوبی بدین زبان نگفته بلکه مثنوی ده‌نامه‌ای هم سروده که معروفست. شاه اسمعیل چادرنشینان ترک زبان شمال و جنوب رود ارس را که بیشترشان مریدان خانواده‌اش بودند مسلح کرد و علامت امتیازی که برایشان قرارداد کلاه سرخ بود و بهمین جهت آنها را «قزل باش» یعنی سرخ سر می‌گفتند .

قزلباشها گروه مخصوصی را فراهم می‌کردند که پشتیبان واقعی سلطنت صفوی بودند و فرماندهانشان نیز از خود آنان بودند و کسانی را که از نژاد دیگر بودند در میانشان راه نمی‌دادند و افراد این دسته که بیشتر آنان سوار بودند بدین نام و نژاد بسیار مغرور بودند و بدان فخر می‌کردند . تا زمان شاه عباس قدرت قزلباشها هم چنان برقرار بود و مقتدرترین گروه سلطنت صفویه بشمار می‌رفتند، اما شاه عباس بزبردستی اندك اندك از شمارهٔ ایشان کاست تا اینکه قدرتشان را یکسره درهم شکست . بالاترین تدبیری که شاه عباس در برانداختن قزلباشان کرد این بود که ایشان را شهرنشین کرد و املاك و مستغلاتی بایشان بخشید و باصطلاح دستشان را بملك داری بند کرد و از نفوذ نظامیشان کاست . این کار برای صفویه شوم بود زیرا بمحض اینکه نیروی قزلباشان از میان رفت در برابر طوایف مسلح دیگر مخصوصاً افغانها و پس از آن افشارها نتوانستند پایداری کنند و سلطنت

را ازدست دادند .

درهمان آغاز که شاه اسمعیل طوایف ترك زبان را در آذربایجان بپشتیبانی سلطنت خاندان خود جلب کرد چندی نگذشت که چادرنشینان مسلح در آذربایجان نا امنی و پریشانی فراهم کردند ومخصوصاً در بیشتراز تاخت و تاز های ترکان عثمانی بخاك ایران بواسطهٔ رابطهٔ همزبانی وهم نژادی که با ایشان داشتند همدست می‌شدند وراه را بر ترکان عثمانی می‌گشودند . در ٩١٤ که شاه اسمعیل دست آخرین بازماندهٔ سلسلهٔ آق‌قویونلو را کوتاه کرد درصدد بر آمد که ترکان چادرنشین آذربایجان را هم دفع کند اما گرفتاریهای دیگر باو مجال نداد .

پیداست که قاجارها درین حوادث و تاخت و تازها دست داشته اند و بهمین جهة یگانگی وهم نژادی خود را با قراقویونلوها وآق قویونلوهاهمیشه تکرار کرده وحتی آنرا مایهٔ افتخاردانسته وسلطنت خود را دنبالهٔ طبیعی وارثی سلطنت آنها شمرده‌اندواین هم دلیل دیگرست که درین موقع یعنی دراواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم هنوز درین نواحی می زیسته وازترکان غربی بوده‌اند .

جانشینان شاه اسمعیل یعنی شاه طهماسب وشاه اسمعیل دوم وشاه محمد خدا بنده هم با همهٔ کوششی که دردفع این طوایف چادرنشین ترك زبان کردندبواسطهٔ گرفتاری درحوادث دیگرازعهده کار بر نیامدند وسرانجام شاه عباس این کاردشوار را پیش برد .

درآن زمان که اروپاییان هنوزاستیلای کامل برسواحل دریای روم ودریای سیاه و دریـای سرخ پیدا نکرده بودند راه دریا هـای جنوب بسیار دراز و پر خطر بود و بهترین راه تجارت شرق بغرب آسیای صغیر وازآنجا شمال ایران بود. بهمین جهة صفویه از روزهای نخستین که بپادشاهی پرداختند ازین اوضاع بهره مند شدند و نه تنهـا مال فراوان وسرشار بدست آوردند بلکه نیروی سلطنت خود را درتقویت تجارت آن زمان قراردادند . سلاوهای روسیه روز بروزدر جنوب سرزمین خود بیشتر پیشرفت می کردند وترکان قفقاز را بسوی جنوب می‌راندند .آذربایجان که در سرراه تجارت شرق و غرب بود میدان تاخت وتازاین طوایف چادرنشین ترك شده بود . بهمین جهة شاه اسمعیل از همان آغاز که بدین مانع برخورد درصدد شد ترکان را ازین راه تجارت شرق بغرب بر دارد، اما از ٩١٤ که خاندان آق قویونلو را برانداخت تا ٩٣٠ درین شانزده سال مجال نکرد این کار را پیش ببرد وپس ازو شاه طهماسب همواره گرفتار جنگ با ازبکان درمشرق ایران بود واوهم فرصت این کار را نیافت وسلطنت کوتاه شاه اسمعیل دوم وشاه محمـد خدا بنده هم برای این کارکافی نبود . اینست که تنها شاه عباس توانست در ٩٩٥ یـا ٩٩٦ برخی ازطوایف ترك زبان چادرنشین آذربایجان را از آنجا براند و بدین گونه

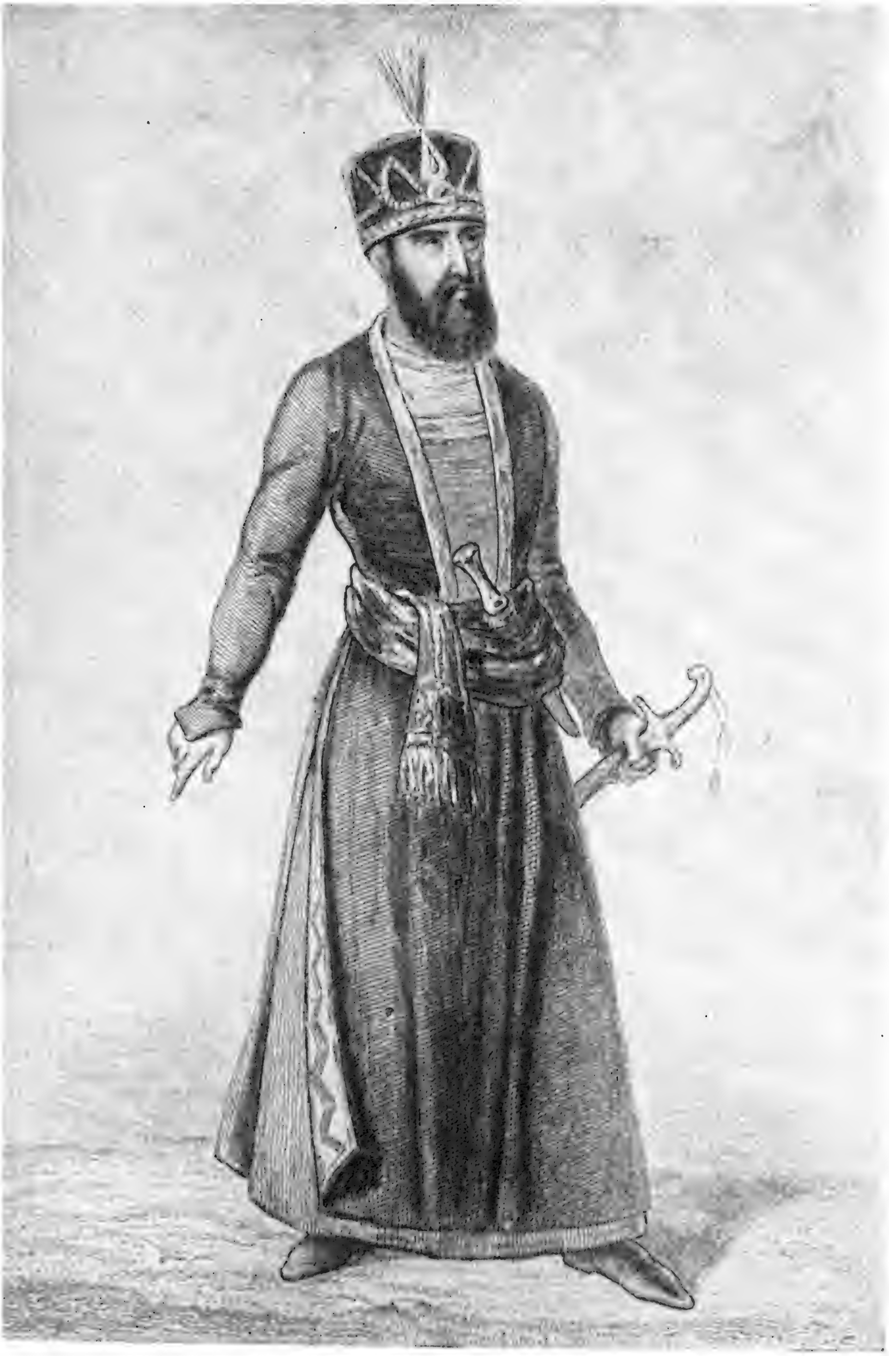

کریمخان زند

(ازکتاب « ایران » تألیف لوی دوبو فرانسوی چاپ پاریس ١٨٤١ م . ١٢٥٧ق .)

توانست قاجارها را بگرگان وخراسان وقشقایی‌هارا بنواحی فارس و برخی ازشاهسونها را بمرکز ایران و برخی ازافشارها را بمشرق و پاره‌ای از طوایف دیگر را باطراف همدان وقزوین وقم وساوه ونواحی مرکزی ایران براند وحتی برخی ازیشان را بکرمان ببرد واین ترك زبانان چادرنشین که درین نواحی ایران پدیدآمده‌اند ازآن زمان درین سرزمین‌ها ساکن شده‌اند. نام قاجارها هم تنها ازاواسط قرن دهم درتاریخ دیده می‌شود وپیش ازآن یا هنوز بایران نیامده بودند ویاآنکه هنوزپا برجا نشده وناچار درحوادث دست اندرکارنبوده‌اند .

قاجارها پیش ازسلطنت

درتاریخ ایران تنها از اواسط قرن دهم بکلمهٔ قاجار برمی‌خوریم و این همان کلمه‌ایست که در زبان مردم ایران «قجر» شده وحتی در ترکیباتی مانند «سر قجری بستن» که نوعی ازآرایش مویهای زنان بوده و«رقص قجری» بهمین صورت مخفف آمده است واین خود دلیل برینست که دوالف ممدود کلمهٔ قاجاردراصل بفتحه بیشتر نزدیك بوده است تا بحرکت مد .

قاجارها ازاواسط قرن دهم تا سال ١١٩٣ که آقا محمد خان بپادشاهی رسید نزدیك دویست وپنجاه سال دردورهٔ صفویه ودورهٔ افشارها وزندیه در حوادث ایران دست اندر کاربوده‌اند . تاریخ نویسان دربارقاجار پیش ازسال ١١٩٣ که آقا محمد خان بسلطنت بنشیند سه تن دیگرازسرکردگان این طایفه واز نیاکان آقا محمد خان را شاه دانسته و مدت تاخت و تاز آنها را هم جز و تاریخ این سلسله آورده‌اند بدین گونه که سرکشی فتحعلی خان را از ١١٣٣ تا ١١٣٩ وقیام محمد حسن خان را از ١١٦٤ تا ١١٧٢ وعصیان حسینقلی خان معروف بجهانسوز را از ١١٨٤ تا ١١٩١ جزو مدت سلطنت این خاندان دانسته‌اند وبدین گونه بیش از ٢١ سال برمدت سلطنت این سلسله افزوده وآغاز پادشاهی ایشان را شصت سال بالا برده‌اند . این نکته حاجت بتأکید ندارد که قیام فتحعلی خان در ١١٣٣ درزمان شاه سلطان حسین صفوی وسپس طغیان محمدحسن خان در ١١٦٤ درزمان شاهرخ افشاروپس ازآن طغیان حسینقلی خان در ١١٨٤ در زمان کریم خان هیچ یك عنوان پادشاهی نداشته زیراکه این هرسه تن چنانکه بعد خواهدآمد درگوشه‌ای ازخاك ایران برخاسته وسربشورش وفتنه برافراشته‌اند. نه شش سال استیلای فتحعلی خان درآن ناحیه ونه هشت سال تسلط محمد حسن خان درجای دیگرونه هفت سال تاخت وتازحسینقلی خان در ناحیهٔ دیگرعنوان سلطنت نداشته وتنها برناحیهٔ کوچکی مستولی شده‌اند وپس ازاندکی هم حکومت مرکزی ایشان را دفع کرده وازمیان برده است ودرحقیقت استیلای این سه تن

سر کردهٔ قاجاردرین نواحی حکم سر کشی بسیاری ازروسای طوایف مسلح وچادرنشین ایران را داشته است که کراراً در حوادث تاریخی برپا خاسته و نسبت بحکومت مرکزی نافرمانی کرده وسرانجام ازمیان رفته‌اند .

این تعبیر خاص ظاهراً از تاریخ نویسان دورهٔ قاجارست و پیش ازیشان کسی سلطنتی برای این سه تن قایل نشده است. بهترین دلیلی که درین زمینه دارم اینست که بر سرخاکشان هم‌چیزی ننوشته‌اند که دلالت کند ایشان را پادشاه می‌دانسته‌اند . از آن‌جمله فتحعلی خان درمحل معروف به « خواجه ربیع » دربیرون شهرمشهد مدفونست و در زیر گنبد بقعه که نزدیك مدخل اورا بخاك سپرده‌اند سنگی برسرخاکش گذاشته‌اند که کتیبهٔ منظومی دارد وآن کتیبه را من خود درسفرسال۱۳۲۷خوانده‌ام و برای اینکه ثابت شود درهمان زمانی که او را بخاك می‌سپرده‌اند حتی نزدیکانش هم که کتیبه‌ای بر سر قبرش گذاشته‌اند مدعی مقام سلطنتی برای او نبوده‌اند و این اشعار که بر سنگ مزار اوست مطلقاً چنین مطلبی را نمی رساند آن اشعار را عیناً هم چنانکه بر سنگ کنده اند نقل می کنم :

جهان عزوشان فتحعلی خان آن فلك قدری
که داد ازوی شرف قاجاررا حق‌درجهانبانی
در دریای تمکین ، آن‌بلند اقبال فرزانه
که بودی‌درخورش‌خاقان، اگرمیکرددربانی
زمین گشتی بخودنازان،فلك درموکبش‌تازان
نمودی در صف هیجا چو آغازسرافشانی
عدو گر حمله‌اش دیدی زجان نومیدگردیدی
سها گرددنهان، طالع چوشد خورشیدنورانی
برای دفع یاجوج ستم سدی شدی محکم
بعالم تیغ او دان سد و او اسکندرثانی
زعالم رفت ناگه ، درغم او خلق رادایم
فرو ریزد ز جزع دیدها یاقوت رمانی
شهادت‌یافت چون‌آن‌نوجوان و کرد گارآخر
بهشت جاودان دادش بدل زین دار ظلمانی
سوال سال تاریخش چو کردم‌ازخرد ،گفتا:
«مقامش سایهٔ طوبی پناهش لطف یزدانی»

مصرع آخراین قطعه که شاعرخواسته است بحساب جمل وابجد تاریخ مرك‌فتحعلی

خان را بسراید ١١٤٣ میشود وحال آنکه باتفاق همهٔ تاریخ نویسان وی در ١١٣٩ ازمیان رفته است وشاعر درحساب خود چهار سال اشتباه کرده ویك دال زیادتر آورده است که برابر با عدد چهارست . وانگهی ازروش اشعارش هم پیداست که شاعر توانایی نبوده است واینکه اشعارسنگ قبرش را شاعرمتوسطی سروده ودرآنها هم با همهٔ مبالغها و اغراقهایی که خواسته است بگوید و او را باسکندر هم مانند کرده است باز عنوان پادشاهی باو نمیدهد واین سند هم ازعصراو وازبازماندگان مستقیم او باقی مانده است خود بهترین دلیلست که مقام شاهی را تنها تاریخ نویسان دوره قاجار برایش قایل شده‌اند.

درین دورهٔ ٢٥٠ ساله که قاجارها پیش از آنکه بپادشاهی برسند نامی از خود درتاریخ ایران گذاشته‌اند بیشتر ساکن ناحیه استراباد و مأموردفع تجاوز وفتنهای پی‌در پی چادرنشینان ترکمان بوده‌اند .

ترکمانان از روز نخست که کرانهای شرقی وجنوب شرقی دریای خزر را گرفته و درخوارزم وگرگان قدیم یعنی ترکمنستان شوروی وگرگان امروز جایگزین شده‌اند همواره بنواحی مجاورخود مخصوصاً خراسان آن روزواستان نهم امروزونواحی مرو و سرخس ونسا وابیورد تا کنار رود مرغاب که تا قرن حاضر همیشه جزو خاك ایران بوده است پیوسته می‌تاخته ومال مردم را تاراج وزنان وکودکانشان را اسیرمیکرده‌اند .

درمدت نهصد سال همیشه دفع ترکمانان وجلوگیری از تاخت و تازشان یکی از مهمترین کارهای دولت‌های ایران بوده است. صفویه یکی از چارهایی که اندیشیدند این بود که چادرنشینان قاجار را از آذربایجان باستراباد وحوالی آن ببرند وبدین وسیله دوسود ببرند یکی آنکه ایشان‌را ازهمسایگی ترکان‌عثمانی که‌همزبان وهمنژادشان بودند دور کنند ونگذارند دیگر با هم بسازند وآذربایجان ونواحی اطراف را درخطر اندازند و دیگر آنکه دربرابرترکمانان که نسبت بایشان بیگانه بودند ایستادگی کنند و باصطلاح دفع فاسد بافسد کرده باشند .

از اوسط قرن دهم تا پایان قرن دوازدهم یعنی مدت دویست و پنجاه سال وظیفهٔ عمدهٔ قاجارها همین بوده و پشتیبانی که نخست صفویه و سپس افشارها و زندیه ازیشان میکرده‌اند برای همین مقصود بوده است. اما گاه گاهی سرکردگان قاجارازهمین پشتیبانی دربارهای ایران دلیرشده وبنفع خود وزیان کشور برمی‌خاسته وبسرکشی و طغیان دست می‌زده ونه‌تنها درهمان نواحی خود بتاخت وتاز وغارت و کشتارمشغول میشده‌اند، بلکه بسرزمینهای همسایه هم می‌تاخته وروزگاررا برمردم سخت میکرده‌اند، چنانکه مخصوصاً فتنهٔ سه تن ازیشان فتحعلی خان و محمد حسن خان وحسینقلی خان ازحوادث مهم قرن دوازدهم بشمار میرود ونزدیك شصت سال سران قاجاردرشمال شرقی ایران نه تنها مایهٔ

مایهٔ دردسر دولت بوده‌اند بلکه زحمت مردم آن نواحی را هم فراهم کرده‌اند

چنان مینماید که قاجارها در ناحیهٔ گرگان واستراباد تا زمان سلطنت شاه‌طهماسب اول کاملا پابرجا نشده بودند زیرا که در تاریخ تنها از زمان شاه طهماسب ما بنام سر کردگان قاجار که کارهایی بدیشان رجوع کرده‌اند برمی‌خوریم و آنچه‌درباره سر کردگان‌وروسای قاجارها پیش ازفتنهٔ فتحعلی خان در ۱۱۳۳ در تاریخ ایران ضبط کرده‌اند بدین گونه‌است:

در ۹۴۳ شاه طهماسب پس ازسپری شدن فصل‌زمستان برای گرفتن قندهار وزمین داوراز هرات رهسپارشد وبکنار رود هیرمند واز آنجا بقندهار رفت و چون آن شهر را گرفت حکمرانی آنجا را ببداق خان قاجار که ازهمراهان و سر کردگان سپاهیانش بود داد. وی نخستین کس ازقاجارهاست که کارمهمی باو داده‌اند زیرا که حکمرانی قندهار که مانند دروازهٔ هندوستان بوده است در آن زمان از کارهای مهم دربار صفویه بشمار میرفته است .

درسال ۹۵۳ که شاه طهماسب بجنگ گرجستان میرفت چون بشهر گنجه رسید ودر ناحیهٔ یولاق اردو زد ازآنجا کوگجه سلطان قاجار را که ازسر کردگان این طایفه بود با چند تن دیگراز روسای قبایل با پنج هزارسوار شماخی نزد القاص میرزا شاهزاده معروف‌صفوی‌فرستاد و یك سال بعد که‌شهرشروان را پس گرفت و حکمرانی آنرا بپسرش اسمعیل میرزا یعنی شاه اسمعیل دوم داد همان کوگجه سلطان قاجار را پیشکاراو کرد .

در ۹۵۹ که شاه اسمعیل با پادشاه عثمانی‌درجنگ بود بیرام بیك قاجار را با چند تن دیگرازرؤسای‌طوایف بجنگ عثمانی فرستاد وبیرام بیك باکیخسرو گرجی‌شاهزاده گرجستان بداوایلی رفتند ودر آنجا ازاسکندرپاشا حکم ارزن‌الروم که فرمانده‌سپاهیان عثمانی بود شکست سختی خوردند .

در ۹۶۲ بازدرزمان شاه طهماسب ترکمانان باردیگر بسر کشی آغاز کردند و شاه طهماسب همان کوگجه سلطان رابا عده‌ای بسر کوبی ایشان باسترابادفرستاد. ترکمانان بعلی سلطان والی خوارزم پناه بردند واوبا سپاهیان خود بیاری ایشان‌آمد ولی صلح کردندودرین میان کوگجه سلطان درهمان جادر گذشت .

در ۹۶۷ که ازبکان بتحریك والی خوارزم بخراسان تاخته وتا نیشابور آمده بودند شاه طهماسب بداق سلطان قاجاررا با عده‌ای بدفع آنها مأمور کرد وایشان ازشهر بیرون آمدند وربیس ازبکان درجنگ کشته شد وایشان فرار کردند .

در ۹۹۲ درزمان شاه محمد خدا بنده‌الله قلی بیك قاجار بمنصب قورچی‌باشی شاه عباس‌اول که درآن‌زمان ولیعهد ایران بوده است منصوب شده .

در ۱۰۱۱ شاه‌عباس اول پس‌ازمدتی محاصره قلعه ایروان راگرفت و حکمرانی آن

ناحیه‌را باامیر گونه‌خان‌قاجارداد. این امیر گونه‌خان سر کرده‌قاجارهااز رجال معروف دربار شاه عباس اول بوده است .

در ۱۰۱۵ شاه عباس شهر گنجه را از عثمانیان پس گرفت و پس از گشودن آن‌شهر حکمرانی آنجا را بمحمد خان زیاد اوغلی قاجارداد .

در ۱۰۱۷ پس‌ازمردن حکمران مروشاه عباس‌اول حکمرانی آنجا را بمهراب خان سر کرده ایل قاجارداد واو را بدانجا فرستاد .

در ۱۰۲۶ در زمان شاه عباس اول محمد پاشا وزیر اعظم عثمانی با لشکریانی ازدیاربکر بارزن الروم‌آمد وازآنجا بسوی ایروان تاخت . امیر گونه خان قاجار که هم چنان حکمرانی ایروان را داشت از آن شهردفاع سختی کرد . چنانکه محمد پاشا پس‌از آنکه چهل هزارتن کشته داد نومید بسرزمین خود بازگشت .

در ۱۰۳۱ شاه عباس اول چلبی بیك نام قاجار راکه از قورچیان او بود بسفارت بدربار عثمانی فرستاد که‌درضمن‌فتح قندهاروجزیره هرمزرا بسلطان عثمانی خبر بدهد .

در ۱۰۳۲ امیر گونه خان سابق‌الذکر که درضمن بیکلربیکی چخورسعد بر سرراه ایروان بگرجستان هم بود از جانب شاه‌عباس اول مامور شد اخسقه درخاك گرجستان رابگیرد و گرجیان راکه شوریده بودند سرکوبی کند .

در ۱۰۳۵ امیر گونه خان که همچنان حکمران ایروان و بیکلربیکی چخورسعد بود درجنگ دیگری که باگرجیان کردزخم برداشت و برای معالجه بایروان رفت‌ودرهمانجا مردوشاه‌عباس‌مقامش رابپسرش‌طهماسب‌قلی‌خان‌داد . در ۱۰۴۱ شاه صفی‌همان طهماسب قلی‌خان راکه‌همچنان بجای پدرحکمران‌ایروان و بیکلربیکی چخور سعد بود بسرکوبی کردان که بآذربایجان تاخته بودند مأمور کرد و وی ایشان راتا سرزمین دیار بکرو اطراف خلاط وعادل جواز دنبال کرد و فیروزمند ازین‌سفر بازگشت .

سال دیگریعنی در ۱۰۴۲ شاه صفی شهرمرو راکه ازبکان متصرف شده بودند پس گرفت وحکمرانی‌آن ناحیه را بمرتضی قلی خان پسرمهراب خان قاجار سابق‌الذکر داد ودرهمین سال درجنگ باگرجیان گروهی ازقاجارهای قراباغ‌آذربایجان کشته‌شدند و پس‌ازآنکه گرجیان را باردیگردفع کردند شاه صفی محمد قلی خان زیاد اوغلی قاجار را بامیرالامرایی وحکمرانی قراباغ گماشت‌و وی بگنجه رفت و آنجا را حاکم نشین خود کرد .

در ۱۰۴۳ باز درزمان شاه صفی باردیگر کردان محمودی وکردهای کردستان و قارص ودیاربکر بچخورسعد تاختند وطهماسب قلی خان قاجار که هم چنان امیرالامراءو حکمران‌آن نواحی‌بود کردهارا شکست داد وپراگنده کرد. درهمان سال شاه صفی کلبی

خان قاجار را که دردربار منصب دواتداری داشت با سپاهیانی بموصل و جزیره و عماریه فرستاد و ایشان با کردان جنگیدند وفتح کردند . درهمان سال مرتضی قلی پاشا بیکلر بیکی دیار بکر که خواستار وزارت بوددر اندك زمانی سپاهی از دیار بکر و کفه و مرعش و آبلستان و آناطولی وقرامان گرد آورد و بیاری حکمران وان رفت وخلیل پاشا بیکلر بیکی ارزن الروم هم باو پیوست و با پنجاه هزار تن بخاك ایران تاختند . شاه صفی هم طهماسبقلی خان قاجار بیکلر بیکی را با چندتن دیگر بوان فرستادودرین جنگ هم فیروز شدند .

در ۱۰۵۷ شاه عباس دوم مرتضی قلی خان قاجار پسر مهرابخان را که حکمران مرو ومشهد بود سپهسالاری داد .

در ۱۰۵۸ که شاه عباس دوم آهنگ زیارت مشهد کرده بود که بتسخیر قندهار برود مرتضی قلی خان قاجار سپهسالار خود را پیشاپیش بقندهار روانه کرد .

در ۱۰۶۰ مرتضی قلی خان قاجار سپهسالار را شاه عباس دوم منصب قورچی باشی داد.

در ۱۰۷۵ گدا علی خان پسر دیگر مهرابخان قاجار که حکمرانی دورق را داشت درگذشت.

در ۱۱۱٤ که گرگین خان پادشاه گرجستان بر شاه سلطان حسین صفوی شوریده بود وی کلبعلی خان قاجار را که حکمران گنجه بود با لشکری بجنگ وی فرستادو کلبعلی خان اورا شکست داد و باردیگر تفلیس را گرفت .

در ۱۱۲٤ که افغانها برایران مستولی شده بودند بزرگان دربار صفویه که همان امرای قزلباش باشند صلاح درآن دیدند که طهماسب میرزا پسر مهتر شاه سلطان حسین وولیعهد ایران را ازاصفهان که بدست افغانها افتاده بود بیرون ببرند تا آسیبی باو نرسد وتاج وتخت ایران سرپرستی داشته باشد وطهماسب میرزا را باهشت تن ازسرکردگان قاجار ازاصفهان بقزوین فرستادند .

افغانها سرانجام برایران کاملا مسلط شدند وسرکردهٔ ایشان محمود بن میرویس در در ۱۱ محرم ۱۱۳۵ شاه سلطان حسین را خلع کرد وخود را پادشاه ایران خواند و سرانجام اشرف بن عبدالله افغان که در ۲ شعبان ۱۱۳۷ پس ازکشته شدن محمود جانشین او شده بود این پادشاه صفوی را در ۱۱٤۱ کشت .

ظاهراً تاریخ نویسان درضبط این تاریخها بخطا رفته‌اند زیرا که دراصفهان نزد آقای روانبد رییس سابق اداره باستان شناسی آنجا نسخهٔ خطی از زادالمعاد مجلسی دیدم که مالك آن درهمان اوقات پشت آن بخط خود یادداشتهایی کرده است وازآن جمله تاریخ جلوس اشرف ومرگ او ومرگ شاه سلطان حسین را نوشته است که عیناً نقل می کنم :

« بتاریخ یوم الاحد هشتم شهر شعبان المعظم مطابق ۱۱۳۷ که سی ودوروز ازنوروز

فیروز ئیلان ئیل گذشته بوداشرف سلطان دردارالسلطنه اصفهان جلوس نموده و بتاریخ عصر روز سه‌شنبه یازدهم شهر مزبور.... (اینجا دراصل مطلبی بوده که تراشیده‌اند) برحمت ایزدی واصل شده و مدت سلطنت اودوعام و پنج ماه و بیست یوم می‌شود» .

«بتاریخ یوم الثلثاء بیست ودویم شهرمحرم الحرام سنهٔ ۱۱۴۰ مطابق قوی ئیل مرحمت وغفران پناه سلطان حسین بجوار رحمت ایزدی پیوسته و بتاریخ یوم الاحد بیست وهفتم درمسجد شاه غسل داده ودرجوارامامزاده اسمعیل مدفون ساخته .»

بدین گونه تاریخ درست اینست که اشرف روزیکشنبه هشتم شعبان ۱۱۳۷ که روز اول اردی بهشت آن سال بوده دراصفهان بتخت نشسته ودوسال و پنج ماه و بیست و یك روز پس ازآن یعنی در روز ۲۹ ذی الحجهٔ ۱۱۳۹ ازجهان رفته و شاه سلطان حسین روز سه شنبه ۲۰ محرم ۱۱۴۰ درگذشته وروز یکشنبه ۲۷ (پس از پنج روز) پیکرش را در مسجد شاه اصفهان غسل داده ودر بقعهٔ امامزاده اسمعیل در شهر اصفهان بخاك سپرده‌اند.

نیاگان آقا محمد خان

سر کردگان قاجار پس ازآنکه از زمان شاه طهماسب اول در دربار صفویه اندك اندك بمقامات عالی رسیدند سرانجام مرتضی قلی خان پسرمهراب خان که درآن زمان سرکردهٔ ایشان بود در۱۰۵۷ سپهسالارایران ودر۱۰۶۰ قورچی باشی که بالاترین منصب نظامی ایران درآن زمان بود شد .

پس ازمرتضی قلی خان کسی که درمیان سرکردگان قاجاردرتاریخ اسمش برده می‌شود فتحعلی خان پسرشاه قلی خان پسرمهدی خان پسرولی خان پسرمحمد قلی خانست که پیش ازین گفتم تاریخ نویسان دورهٔ قاجار برای خوش آمد این طایفه اورا پادشاه دانسته‌اند ودورهٔ طغیان و گردن کشی او را دورهٔ سلطنت شمرده اند .

دربارهٔ پدران فتحعلی خان جز همین ذکری که تاریخ نویسان دورهٔ قاجار ازنسب او کرده‌اند درتاریخ دیگر اثری نیست و نمی‌دانیم شاهقلی خان ومهدی خان وولی خان و محمد قلی خانی که درین نسب نامه نام برده‌اند چه مقامی داشته‌اند و آیا حقیقت تاریخی داشته‌اند یانه . تاریخ نویسان دربارهٔ سال ولادت فتحعلی خان اختلاف دارند وهم در ۱۰۹۷ وهم در ۱۱۰۴ ضبط کرده‌اند .

درهرصورت فتحعلی خان معلوم نیست چه خویشاوندی بامرتضی قلی خان سپهسالار و قورچی باشی زمان شاه سلطان حسین داشته است وازآغاز کاراو نیز آگاهی درست در دست نیست تنها تاریخ نویسان دورهٔ قاجارها (وآنهم معلوم نیست از کدام منبع) آورده‌اند که فتحعلی خان دو برادر داشته بنام فضعلی بیك ومهر علی بیك ومادرشان شهربانو نام داشته

است. فتحعلی خان نخست درقلعهٔ مبارک‌آباد استراباد جایگاه پدران خود می زیسته و حکمرانان مازندران ازو بیمناک بوده‌اند. سرانجام محمد خان ترکمان حکمران قزوین و استراباد بتحریک میرزا احمد قزوینی وزیر خود درصدد برآمده است وی را از میان بردارد و درین کار چندتن از سرکردگان قاجار را با خود همدست کرد و بی‌خبر برمبارک‌آباد تاخت و فتحعلی خان را با دو برادرش گرفتار کرد و در بند افگند .

فتحعلی خان پس از چندی از زندان گریخت و بمیان طوایف ترکمان یموت رفت و پس از مدتی جمعی ازقاجار اشاقه باش همدست شدند ودو برادرش فضلعلی بیك ومهرعلی بیك را از زندان بیرون آوردند و کشتند و برای اینکه فتحعلی خان برمبارک‌آباد دست نیابد اصلمش خان قاجار را بردروازهٔ آن گماشتند . فتحعلی خان چون این خبر را شنید درنهان بااصلمش خان ساخت و باگروهی از ترکمانان یموت بدانجا تاخت و اصلمش خان در قلعه راگشود و فتحعلی خان محمد خان ومیرزا احمد را گرفت و کشت واز آن روز در استراباد واطراف نیرویی بهم زد ودست بنواحی دیگر انداخت .

نخست ناحیهٔ فندرسك را از شکربیك نامی که از کردان جهان بیك لو بود پس از جنگی گرفت و او را کشت واز آنجا آهنك مازندران داشت که در راه باو خبر رسید که محمد حسین خان وفضلعلی بیك ومحمد تقی بیك با چند تن دیگر از سران قاجار تهیه می بینند با او دربیفتند . فتحعلی خان مرد محتاط و حیله‌گری بود وایشان را بمجلس ضیافتی دعوت کرد که درآنجا کارشان را بسازد . اما محمد حسین خان پی برد واز نیمه راه گریخت ودیگران بدعوت او آمدند وجان برسر این کار گذاشتند واز آن پس کار فتحعلی خان روز بروز بالاتر رفت .

در ۱۱۳۵ که خبر محاصرهٔ اصفهان بدست افغانها بفتحعلی خان رسید باهزار تن از سواران خود بیاری مردم اصفهان رفت وچندبار با افغانها جنگید . اعیان دربار شاه سلطان حسین ازو هراسان بودند و بیم داشتند اندیشهٔ پادشاهی کند . بهمین جهة فتحعلی خان دلگران شد و باستراباد بازگشت وچون او رفت افغانها در ۲۶ شوال ۱۱۳۵ اصفهان را گرفتند .

پس از آن که افغانها بسوی شهرری تاختند مردم این شهر از فتحعلی خان یاری خواستند واو آمد درابراهیم‌آباد ورامین با افغانها روبرو شد وچون شب رسید باو خبر دادند شاه طهماسب که درین موقع درآذربایجان بود ازشنیدن خبر کشته شدن شاه سلطان حسین بمازندران آمده است. فتحعلی خان بشتاب آهنگ مازندران کرد ودر ساری بشاه طهماسب رسید. شاه طهماسب که‌این دستیاری‌را ازودید بروی خوش پذیرفتش ووی شاه طهماسب را باستراباد برد وآنجا لشکری آماده کرد و بخراسان رفت وشهر مشهد را محاصره کرد ودرضمن محاصره درهمان بیرون شهر مشهد نزدیك بقعهٔ خواجه ربیع کشته

شد و در همانجا بخاکش سپردند . درین سفر نادر شاه افشارهم جزو سرداران رکاب شاه طهماسب بوده وتاریخ دورهٔ قاجار کشته شدن اورا بتحریك نادرشاه می‌دانند .

فتحعلی خان دو پسرداشت بنام محمد حسن‌خان ومحمد حسین‌خان.دومی در کودکی مرد و پسر نخستین پس ازمرگ پدر درزمان نادرشاه بنای سرکشی راگذاشت .

ولادت‌اورا بسال ۱۱۲۷ ضبط کرده اند و پیداست که‌در ۱۱۳۹ که پدرش کشته شده دوازده سال داشته است . چون برشد رسید بمیان طوایف ترکمان رفت و گروهی ازیشان راباخود یار کرد وباستراباد تاخت وآن شهر راگرفت .

محمد زمان بیك حکمران استراباد ازآنجا گریخت ودرساحل رود اترك بابهبود خان سرکرده سپاه نادرشاه یارشد وباهم بگرگان آمدند ومحمد حسن خان با ایشان روبرو شد وبهبود خان شکست خوردومحمد زمان بیك هم گریخت‌ودر کنگاور درموقعی که نادر شاه ازموصل باز می‌گشت باو رسید وازآن واقعه باو خبر داد . نادرشاه محمد حسین خان ازسرکردگان قاجار راکه با او بود با لشکریانی باستراباد فرستاد ومحمد حسن خان بار دیگر بدشت گرگان گریخت وبطایفهٔ داز پناه‌برد . نادرشاه فرمانی صادر کرد که طوایف ترکمان محمد حسن‌خان‌رابفرستادگان او بسپارندوسرکردگان‌ترکمان درجایگاه طایفهٔ دازگردآمدند ومصلحت را درآن میدانستند که محمد حسن‌خان‌راتسلیم کنند . بکنج نام‌که سرکردهٔ آن طایفه‌بود باین کار راضی شداما زنش محمد حسن‌خان رادرسرای خود پنهان کرد ودرمیان مردان قبیله رفت ومعجر ازسر خودبرگرفت‌وگفت شمادرسایهٔ این معجر بنشینید و کار را بما زنان بازگذارید . مردان ازین کار شرمنده شدند ومحمدحسن خان را با دواسب ویك غلام ویك بازشکاری فرار دادند وبفرستادهٔ نادرشاه گفتند ازو خبر ندارند. محمد حسن خان مدتی‌سرگردان‌بودوبا باز شکارمیکرد ومی‌زیست تا اینکه روزی‌بازرا رها کرد وبازنگشت . ناچار یکی از اسبان راکشتند وخوردند وپس‌ازچندی اسب‌دیگر را هم خوردندوپس ازچندی‌دیگرازگرسنگی‌نزدیك بمردن‌بود که سوارانی باو رسیدند ومعلوم شدکه نادرشاه کشته شده‌وآن سواران‌درپی اوهستند . سرانجام بار دیگر در ۱۱۶۰ استراباد راگرفت وازین قرارطغیان وسرکشی او پس از ۱۱۴۸ یعنی جلوس نادر بوده است .

چون کریم خان زند در ۱۱۶۳ میرزا ابوتراب دختر زادهٔ‌شاه سلطان حسین‌صفوی را بپادشاهی ایران برگزید وخود عنوان وکیل الرعایا گرفت در ۱۱۶۵ بجنگ محمد حسن خان تاخت . تاریخ نویسان دورهٔ قاجارمی‌نویسندمحمدحسن خان در ۱۱۶۴ بسلطنت رسیده است وچنانکه پیش ازین گفتم معنی این گفتهٔ تملق آمیزاینست‌که درین سال سر بر افراشته و سر کشی کرده است .

کریم خان درین جنگ چهل روز استراباد رامحاصره کردولی سرانجام لشکریان محمد حسن خان بیرون آمدند و گرد ایشان را گرفتند وسپاهیان کریمخان چیزی نمانده بود از گرسنگی از پا در آیند و کرم خان وشجاع الدین خان زند که ازسرکردگان اردوی کریم خان بودند نیز کشته شدند ومیرزا ابوتراب صفوی که بنام شاه اسمعیل سوم دراردوی کریم خان بود از کریم خان گریخت وبپای حصار شهر آمد وازمحمد حسن خان زنهارخواست و کریم خان ناچار از راه کتل نعل شکن بازگشت وقاجارها سپاهش را دنبال کردند ودر راه آسیب بسیار بدیشان رسانیدند .

محمد حسن خان شاه اسمعیل سوم را باشرف (بهشهر) مازندران برد. امامقیم خان از رؤسای ساری باسبز علی خان لاریجانی همدست شد ودریك فرسنگی بار فروش (بابل) بامحمد حسن خان روبرو شدند . درهمان آغاز جنگ گلولهٔ زنبورك بمقیم خان رسید واورا زخمدار کرد وبدینگونه گرفتار شد ومحمد حسن خان دستورداد هیزم بسیار گرد آوردندوآتش زدند ومقیم خان را بهمان حال زخمداری سوختند و سپس آقا حیدر علی و حاجی قنبر علی مشهد سری (بابل سری) را که از محترمین مازندران بودند گرفت و پس از آنکه بیست هزار تومان ایشان را جریمه کرد همه را کشت و بدینسان همهٔ مازندران بدستش افتاد .

در۱۱۶۸ که احمد شاه ابدالی پادشاه جدید افغانستان پس از تصرف قندهارو کابل و هرات مشهد راهم گرفت شاه پسند خان افغان را با پانزده هزار سوار بتسخیر استراباد فرستاد . ابراهیم خان وعباسقلی خان بغایری وعیسی خان کرد وعلی خان قلیچی باچندتن دیگر از بزرگان خراسان که یارای برابری باافغان ها نداشتند از خراسان نزدمحمدحسن خان گریختند وهدایای گرانبها باخود برایش آورده بودنداز آنجمله الماسی بود بنام دریای نور که هشت مثقال میشد والماس دیگری بنام تاج ماه که پنج مثقال بود . محمدحسن خان ایشان را بخوشی پذیرفت ومحمد ولی خان قاجار یوخاری باش را باحسین خان برادرش بجنگ افغانها فرستاد وایشان با چهار هزار تن سپاهی درسبزوار باافغانها روبرو شدند و ایشان را شکست دادند وتامشهد گریزانیدند .

پس ازین واقعه محمد خان بالشکریان خودآهنگ قزوین وگیلان کرد وآنجارا گرفت وازآنجابسوی مرکز ایران تاخت ودر راه فرمانده سپاهیان کریم خان راشکست داد وازآن جمله محمد خان معروف بجاکله را باهفده تن ازسرکردگان اسیر کردوآنها را باستراباد فرستاد وخود بسوی اصفهان رهسپارشد . کریم خان بدفع او آمد ودر جلون آباد چهار فرسنگی اصفهان باهم روبرو شدند وپس از مدتی زدوخورد باز کریم خان شکست خورد وبشیراز رفت ومحمد حسن خان اصفهان راهم گرفت .

در ١١٦٩ محمد حسن خان آهنگ آذربایجان کرد و با آزاد خان افغان حکمران آن سرزمین جنگید و وی با بیست هزار سپاهی در شش فرسنگی ارومیه با محمد حسن‌خان روبرو شد و سرانجام آزاد خان شکست خورد و گریخت و بتفلیس رفت. محمد حسن‌خان چهارهزار تن از افغانان دست نشاندهٔ آزادخان را هم باخود همدست کرد و تا شهر شوشی تاخت و پس از تاخت و تاز در آن نواحی بتبریز برگشت و بدین گونه در ١١٧٠ بر سراسر آذربایجان هم مسلط شد و پسر مهتر خود آقامحمدخان مؤسس سلسه قاجار را که در آن زمان هجده ساله بود بحکمرانی آذربایجان گماشت و خود آهنگ فارس کرد. چون بکاشان رسید شیخعلی خان زند که درغیاب محمد حسن خان ازجانب کریم خان حکمران اصفهان شده و آنجا را گرفته بود بشیراز گریخت و محمد حسن خان با پنجاه هزار سوار و پیاده وارد اصفهان شد و چون مردم اصفهان گرفتار قحط شده بودند گندم از عراق آورد و رفع آن گرفتاری را کرد.

در ١١٧١ محمد حسن خان آهنگ شیراز کرد و دریك فرسنگی شهر اردو زد و شهر را محاصره کرد و درین میان بزرگان فارس که کارش را در پیشرفت می‌دیدند بدو میپوستند از آن جمله نصیرخان لاری با شش هزار تفنگچی باو پیوست.

درین میان که چهل روز از محاصره شهر گذشته بود چون قحط هم چنان در حدود فارس و اصفهان زندگی را بر مردم سخت می‌داشت سپاهیان محمد حسن خان هم در زحمت بودند و افغانهایی که با او بودند نیم‌شب ازو روبرگرداندند و بکریمخان پیوستند و چون لشکریان دیگر این حال را دیدند سست شدند و در سپاه محمد حسنخان تفرقه افتاد و هر گروه بسرزمین خود باز گشت و چون محمد حسن‌خان از سراپرده خود بیرون آمد اندك جماعتی را دید که مانده‌اند. میخواست با همان عده قاجار که با او هست و تفنگچیان نصیرخان لاری ایستادگی کند اما محمد ولی خان قاجار دولو که با او بود ویرا نصیحت کرد و وی تسلیم شد و نخست دستور داد اسبش را که «قراقوزی» نام داشت زین کردند و دختر کی اصفهانی را که از آنجا با خود آورده و دل باو بسته بود بر آن نشاند و مقداری جواهر را که همراه داشت بر زین اسب بست و باو گفت تا اصفهان هیچ جا درنگ مکن و من از پی تو میآیم و آن دختر همه جا از کنار راه رفت تا بشهر اصفهان رسید و چون در شهر راه می‌پیمود اتفاقاً یکی از قاجارها که اسب را میشناخت درخیابانهای اصفهان اورا دید و عنان اسب را گرفت و پرسید اسب محمد حسنخان را از کجا آورده‌ای. دختر تفصیل را گفت و آن مرد قاجار دختر را بخانه خود برد و بپدرش سپرد و بر همان اسب قراقوزی نشست و نزد محمد حسنخان رفت و در سمیرم باو رسید و بدینگونه محمد حسنخان پس از سه روز از آن شکست باصفهان رسید و در آنجا هم درنگ نکرد و یکسره بمازندران رفت.

محمد ولی خان قاجار چون محمد حسنخان را باصفهان روانه کرد حسین خان دولو

قاجار یوخاری باش هم که ازسوی محمدحسنخان حکمرانی اصفهان را یافته بود ازپیاین خبر بیدرنگ بمازندران رفت که آنجا را بگیرد و نگذارد محمد حسنخان بر آن سر زمین دست یابد . صفرعلیخان قوانلوبدین مطلب پی برد و محمد خان قوانلوعمزاده محمدحسن خان راکه ازجانب وی حکمرانی مازندران را داشت بوسیله سفیری خبر کرد که مانع از دستبرد حسینخان شود .

محمد حسنخان هم که ازشیراز باصفهان رسید درباغ قوشخانه که از ساختمانهای صفویه بود فرودآمد وچون از رفتار حسینخان دولو خبرشد دیگر ازجنگ با کریمخان چشم پوشید وشتابان بمازندران رفت. ازسوی دیگرچون مکتوب صفرعلیخان بمحمدخان قوانلو رسید ترسید افغانهایی که محمدحسنخان از آذربایجان بمازندران برده است پس ازورود حسین خان با او بسازند وپیش‌ازآنکه خبر بایشان برسد هشتاد تن ازسرانشان‌را ببهانه مهمانی بخانهٔ خود خواند وهمه را درغل وزنجیر کشید و بزندان فرستاد . افغانها چون خبرشدند جمع‌شدند وسنگر بستند ومحمد خان هم یوسف خان هوتکی راکه‌ازسران مازندران بود با پنجاه تن دیگرازسر کردگان بدفع افغانها فرستاد و اوهم افغانها را شکست داد وبرخی راکشت وبرخی را اسیر کرد .

حسین خان که با افغانها همدست شده وبایشان امیدوار بود چون بفیروز کوه رسید وازحالشان خبرشد ازراه هزارجریب وفولاد محله باستراباد رفت وازرفتن بمازندران منصرف شد ومحمد خان پس‌ازدفع افغانها شش هزارسوارآماده کردومنتظر آمدن‌محمد حسنخان بود وچون او بعلی‌آباد رسید محمدخان بپیشبازاورفت وبا هم بساری رسیدند و چون چند روزآنجا ماندند لشکری فراهم کردند ومحمد حسنخان‌آهنگ استراباد کردو چون حسینخان‌دولومیدانست که ازعهده برنمی‌آیدخویشاوندان و برادران خودرابرداشت و بدامغان گریخت و با ابراهیم خان بغایری که در دامغان بود همدست شد . محمد حسن خان چون باستراباد رسید اورا دنبال کرد ودر بیرون شهردامغان اردو زد و حسین خان را درشهرمحاصره کرد.

درین میان خبررسید که شیخعلی خان‌زند با سپاهی بفیروز کوه رسیده است.محمد حسنخان ترسید که وی بمازندران برود ومحمد خان ازعهده جنگ بااو برنیاید . ناچار دامغان را رها کرد وشتابان بساری رفت . در راه لشکریان اوبکلی خسته شدند و اندك اندك ازو رو برمی‌گرداندند ومی‌رفتند وچون بساری رسید ترکمانانی هم که با او بودند ازو برگشتند وشهررا غارت کردند وبسرزمین خود رفتند .

بازمحمد حسنخان ناچارشد باگروهی ازاشاقه باش وغلامان خود باستراباد رودو شیخعلی خان بی‌مانع وارد ساری شد وحسین خان دولو هم ازدامغان باوپیوست . محمد

حسن خان باردیگر دراستراباد سپاهیانی گردآورد و باشرف رفت وشیخعلی خان هم بااو روبرو شد و جنگ درگرفت . پس از چند روز جنگ شیخعلی‌خان در صدد شد نخست استرابادرابگیرد تا محمدحسن‌خان پناهگاهی نداشته باشد وبا همه لشکریان خود ازراه ساحل باستراباد رفت . محمد حسنخان هم ازراه خیابان رهسپاراستراباد شد و در ناحیه کلباد بهم رسیدند، چنانکه یك فرسنگ درمیانشان فاصله بود . سر انجام جنگ در کناردریا درگرفت وچون نتیجه نداد محمد حسن خان باستراباد وشیخعلی‌خان‌از کلباد باشرف رفت .

محمد حسن خان پس ازرسیدن باستراباد کس بخراسان فرستاد وولی خان و نجف خان سرکردگان کردان شادلو را بخود خواند وایشان با ده هزارسوار بیاری اورفتند . سپس سبزعلی‌خان شامبیاتی را که درسفرآذربایجان با او بود ودردشت قبچاق ازوروبر گردانده بود دوباره با خود یار کرد. سبب اعتراض سبزعلی خان ازمحمد حسن خان‌این بود که‌محمدولی‌خان دولو که نزدمحمدحسنخان‌مقرب بود‌پدرسبزعلیخان را کشته بود ووی ازترس جان خود ازمحمد حسنخان روبرگردان شد .

محمد حسنخان باردیگر بدینگونه خود را برای جنگ با شیخعلی خان زندآماده می‌ساخت .

سر انجام محمد حسن خان

آخرین بار که محمد حسن خان دراستراباد تهیه برای جنگ با شیخعلی خان زند دید ازتفنگچیان استرابادی وجماعت کرایلی وحاجی لرو کفشلر و کتول هفت هشت هزار تن گردآورد وسپس محمد ولی‌خان و برادرانش‌وعمزادگان حسین خان دولورا بمشاورت جمع کرد ودرنهان بسبزعلی‌خان گفت چون من از مجلس مشاوره بیرون رفتم تو ببهانهٔ خون پدرمحمد ولی‌خان را بکش .

بدین‌گونه ببهانه‌ای ازمجلس بیرون رفت وسبزعلی خان با غلامان خود محمدولی خان‌وصادق‌خان‌وگروهی‌ازسران یخاری‌باش را کشتند. پس ازین واقعه محمد حسن خان با هجده هزارسواروپیاده بجنگ شیخعلی‌خان رفت‌ودربیرون شهراشرف‌جنگ‌درگرفت. پس اززد وخوردهای بسیار نخست کردان خراسانی شکست خوردند وبخراسان گریختند. محمدحسن‌خان‌چندی با پیادگان‌خود ایستادگی کردوچون‌یارای برابری نداشت از راه خیابان‌گریخت وسپاهیان شیخعلی خان هم دنبالش می کردند . درمیان راه پل‌شکسته‌ای پیش‌آمد وچون گذشتن همهٔ‌مردم از آن پل ممکن نبود محمد حسن خان در کنارپل‌فضایی را دیدکه درمیان جنگل درخت نداشت وبدانجا تاخت اما پای اسبش درگل فرورفت .

درین هنگام سبزعلی نام که سابقا از غلامان او بود اما ازو روی برگردانده و بشیخعلی خان پیوسته بود با محمد علی آقای دولو برادرحسین خان وده سواردیگر بآنجا رسیدند واورا دیدند و بروی حمله بردند و سرش را جدا کردند .

چون این خبر بمحمد خان قوانلودراستراباد رسید باآقا محمد خان پسرمهترمحمد حسن خان وحسین قلی خان پسردومش وفرزندان دیگراو بگرگان رفت .

در بارهٔ سال کشته شدن محمد حسن خان درمیان‌تاریخ نویسان اختلافست : برخی در١١٧١و برخی در١١٧٢نوشته‌اند وچون کسانی که مدت سرکشی او را عنوان سلطنت داده‌اندگویند نه سال پادشاهی کرد و وی در١١٦٤بنای طغیان راگذاشته است تاریخ ١١٧٣یا لااقل١١٧٢بدست می آید ودرهرصورت١١٧١نادرست‌ترست .

پس‌از کشته شدن محمدحسن‌خان‌سرش‌را جدا کرده و یکی از قاجارها آنرا در توبره‌ای گذاشته و نزد کریم‌خان که درآنموقع درطهران بوده‌آورده است .تاریخ‌نویسان دورهٔ قاجارمی‌نویسند درین موقع کریم خان درمیان دارالامارهٔ خود نشسته بود . در زاویهٔ شمال غربی حیاط معروف بگلستان درکاخ سلطنتی طهران در سمت چپ ساختمان معروف باطاق موزه فضای کوچکی هست موسوم به «خلوت کریم خانی» که ازبناهای کریم‌خان زندست‌وظاهرا وی درآن موقع درین محل‌بوده است . درهرصورت مینویسند که‌آن مرد قاجار نزدیك کریم خان‌آمد وسررا با همان توبره نزداو برد . پرسیدچیست؟ گفت : سرمحمد حسن خانست . کریم خان چون شنید ازجای جست و هم چنان پای برهنه ازنشیمن خود بزیرآمد وسر را ازتوبره‌درآورد وبادست خود بآب‌شست وموبش‌راشانه زد وگلاب افشاند وسوکواری کرد .

روزدیگردر تابوت گذاشت وخود پیاده تا دروازهٔ شهر از آن تشییع کرد و همهٔ بزرگان دربارش را هم بدان‌کاروأداشت وبدین‌گونه آنرا دربقعهٔ شاهزاده عبدالعظیم درجنوب تهران بخاك سپردند .

فرزندان محمد حسن خان

محمدحسن خان‌نه پسرودودختر‌داشت: پسران بترتیب سن نخست‌آقا محمد خان که در١١٥٥ولادت یافته بود ودر١١٩٣بنای تاخت وتاز راگذاشت ودر١٢٠٩در طهران بپادشاهی ایران نشست ودر١٢١١ کشته شد . پس ازو حسینقلی خان که در١١٦٤ولادت یافته ودر١١٨٤سرکشی کرد ودر١١٩١ازجهان رفت ودراستراباد بخاکش سپردند . حسینقلی خان‌پدرفتحعلی‌شاهست که چون نام جدش را داشت نخست درزمان ولیعهدی‌او «باباخان»می گفتند.آقا محمدخان وحسینقلی خان هردو ازیك مادر وازخواهر ولدخان

قاجار بودند که پدر سلیمان خان نظام الدوله از اعیان معروف دربار آقا محمد خـان بوده است .

پسران سوم وچهارم محمد حسن خان مرتضی قلی خان ومصطفی قلی‌خان بوده‌اند که مادرشان دخترحسین خان دولو بوده که پدرش مصطفی‌خان باشد . پسر پنجم جعفرقلی خان ومادرش دخترمحمد خان قاجارعضدالدین‌لو بود . پسرششم مهدیقلی خان وپسرهفتم عباسقلی خان مادرشان ازمردم کرد محلهٔ استراباد بود . مهدیقلی خان پسری داشت بنام ابراهیم خان که قاجارها اورا «ابراهیم خان عمو» می گفتند وعباسقلی خان درجوانی‌در گذشت و کسی ازو نماند . پسر هشتم وی رضاقلی خان ومادرش ازمردم استراباد وپسر نهم علیقلی خان ومادرش ازمردم اصفهان وظاهرا همان دختراصفهانی بودکه پیش ازین ذکرش رفته است .

دودخترمحمد حسن‌خان نخستین‌شاه‌جهان بی بی‌خانم نام داشت . کریم خان او را از قزوین بشیراز برد که برای‌محمد رحیم خان پسرخودبگیرد . دختر کریمخان او را سزاوار همسری برادرش ندانست و گفت سزای قاطرچیانست واو را بقزوین برگردانیدند وپس ازچندی علی مرادخان زند اورا بعقد خود درآورد وپسری بنام خانلرخان آورد .

بواسطه همین توهینی که درزمان کریم خان بخواهرآقـا محمد خان کرده بودند چـون بپادشاهی رسید دختر کریم خان راکه اسیر کرد بانتقام این گفته به «بابـا فـاضل» نام قاطرچی بخشید وسالها در طهران در خانهٔ این مرد بود و درین حال درگذشت . دختر دوم محمد حسن را زنی‌ازقاجارها که به «زبیده خاله» معروف بود برای پسرخودگرفت و وی درجوانی مرد وکسی ازو نماند .

محمد حسن خان خواهری داشته است که ظاهراً همسر ابوالحسن خان علیشاه محلاتی پیشوای اسمعیلیه جد چهارم آقاخان کنونی بوده که در ۱۱۷۰ حکمران کرمان‌شده ونخستین کس ازین خانوادهٔ آقاخانست که نامش درتاریخ آمده است .

حسینقلی خان جهانسوز

تاریخ نویسان دوره قاجار پس‌ازفتحعلی خان ومحمد حسن خان وپیش ازآقامحمد خان برادر کهتر او حسینقلی خان راهم پادشاه میدانند امـاچنانکه گفته شد این مطالب درست نیست زیراکه وی نیز مانند پدروجدش تنها چندسالی سرکشی کرده وپس‌ازهفت سال ازمیان رفته است .

چنانکه گذشت پس‌ازکشته شدن محمد حسن خان محمد خان قوانلو پسران او را

برداشت و بگرگان برد وچندسال درمیان ترکمانان یموت ماندندوپس از چندی مصلحت را درآن دیدندکه درسلك خدمتگزاران کریم خان زند درآیند ونزداورفتند وظاهراً در زمانی که وی هنوز درطهران بوده بخدمتش پیوسته اند. کریمخان هم آقامحمد خان را که پسر مهتر بود و درین زمان سی سال داشت باخود بشیراز برد و برادران دیگر را با خویشاوندان در قزوین گذاشت .

چون آقا محمد خان در۱۱۵۵ ولادت یافته و درین موقع سی سال داشته است پیدا است که این واقعه یعنی پیوستنش بدربار کریم خان در۱۱۸۵ بود و درین زمان حسینقلی خان ۲۱ سال داشته است .

چندی پس ازین واقعه حسینقلی خان برای دیدارآقا محمد خان از قزوین بشیراز رفت ودربازگشت کریم خان حکمرانی دامغان را باو داد وچون بدامغان رسید همان داعیه که درسر پدر وجدش بود دروهم پیداشد و در صدد برآمدنخست دشمنان خانوادگی را ازمیان برداردوبالشکری باسترابادتاخت وگروهی ازسران یوخاری باش راکشت ودرین واقعه بی رحمی وخونریزی بسیار کردوبهمین جهة بود که اورا « جهانسوز »لقب دادند. بزرگان طوایف کتول وحاجی لررا هم کشت. مرتضی قلی خان ومصطفی قلی خان برادرانش بدان جهة که مادرشان ازیوخاری باش بود واین طایفه بدیشان آسیبی نمی رساندنددراستراباد درامان بودند وچون خبرتاخت وتازبرادر را شنیدند ازشهربیرون آمدند ونزداورفتند وحسینقلی خان پس ازگرفتن استرباد بدامغان بازگشت.

درین هنگام محمد خان سوادکوهی معروف به « دادو » که ازجانب کریم خان حکمرانی مازندران را داشت ازکارهای حسینقلی خان هراسان شدودرصددشد پیش ازآنکه ازو آزار ببیند ازپایش درآورد . بهمین جهة لشکری بنوکنده برد که در آن موقع مرتضی قلی خان درآنجا بود تاآنجا رابگیرد . چون این خبر بحسینقلی خان رسیدکس نزد برادر فرستاد وپیغام دادکه بامحمدخان جنگ کندتا اوهم بیاریش برسد .

پس ازاندك مدتی خود رابساری رساند وگماشتگان محمد خان که در ساری بودند هراسان شهررا رها کردند . چون خبر بمحمد خان رسیدآهنگ ساری کرد وچون خواست از رستم کلا بگذرد مرتضی قلی خان که کمین کرده بود برویْ تاخت واوراشکست داد ومحمد خان راگرفت ودست بسته نزد حسینقلی خان فرستاد وحسینقلی خان اورا باغل و زنجیر ببار فروش (بابل) برد وپس ازآنکه همه اموالش راگرفت او راکشت ومازندران را تسخیر کرد .

این خبر که بکریمخان رسیدمهدی خان پسرمحمد خان دادورا بحکمرانی مازندران گماشت واو دربار فروش بحکومت نشست. حسینقلی خان بی خبر ببارفروش تاخت و

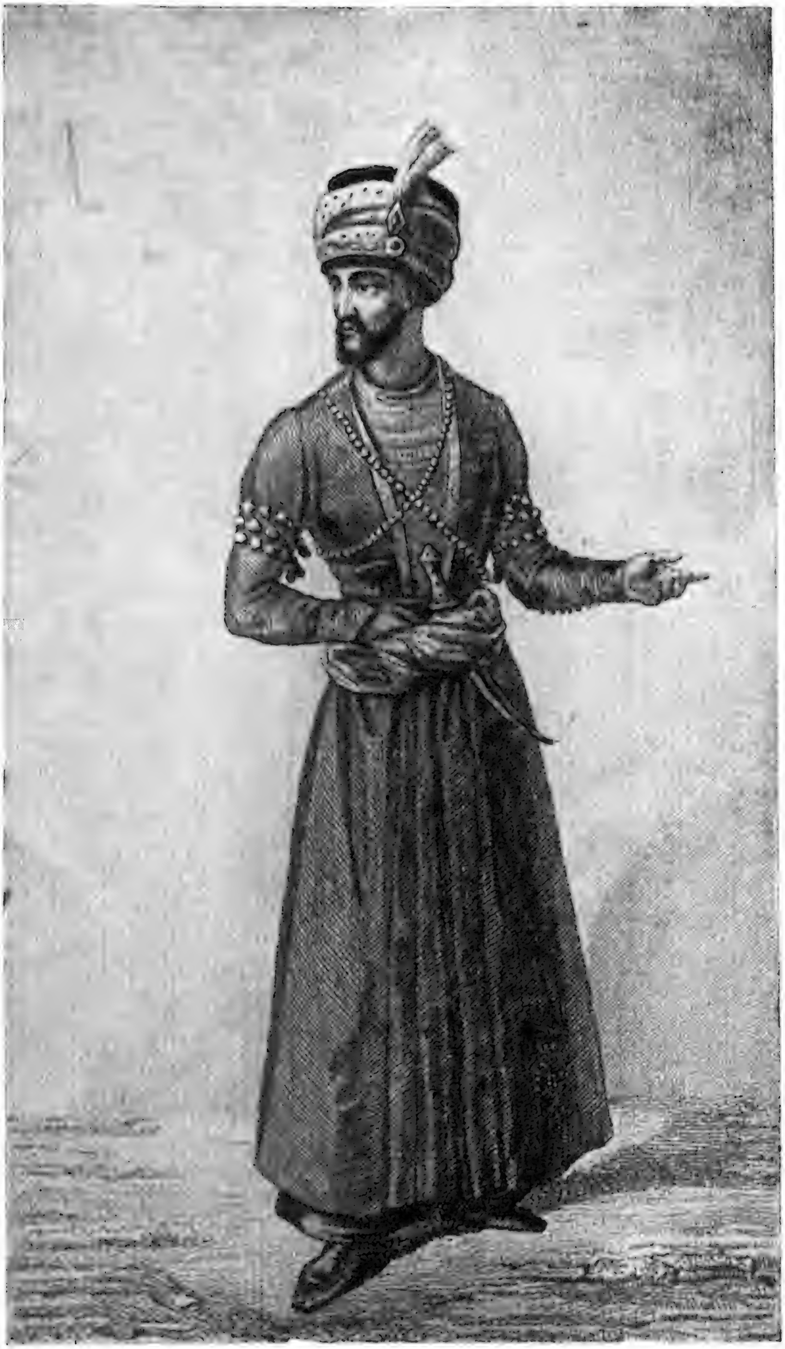

آقا محمدخان

ازکتاب دوبو

صبحگاهی بآن شهر رسید ومهدی خان چون خبرشد کار ازکار گذشته بود. راه گریز پیش گرفت ومدتی در خرابهای شهر پنهان بود وسرانجام کسان حسینقلی خان اورا یافتند و در زندان انداختند وحسینقلی خان همه مخالفان خود را برانداخت ومازندران را گرفت و همهٔ دژهایی را که دراستراباد در دست مخالفانش بود ویران کرد .

کریم خان چندبار لشکر بدفع او فرستاد وازعهده‌اش برنیامد. سرانجام الله‌وردی خان جاجرمی که ازقدیم با او همدست بودوی را بجاجرم خواند وحسینقلی خان بدانجا رفت وچون آنجا رسید نصرالله میرزا پسرشاهرخ افشار هم بجاجرم رفت که درآنجا باحسینقلی خان همدست شود، اما حسینقلی خان بدین کارتن درنداد و نصرالله میرزا ازپیش اورفت .

همینکه حسینقلی خان از جاجرم بیرون رفت ترکمانان کوکلان با دو هزار سوار بجاجرم تاختند و دربیرون شهر سنگر بستندوجنگ درگرفت. الله‌وردی خان کسی رانزد حسینقلی خان فرستاد وباو این واقعه را خبرداد وحسینقلی خان با دویست تن بجاجرم برگشت و ترکمانان پشیمان شدند وبا او صلح کردند و برگشتند .

از سوی دیگر رؤسای یوخاری باش که پیشرفت کار حسینقلی خان را دیدند بیمناك شدند وچون دیدند ازکریم خان هم کاری دردفع او ساخته نیست چند تن ازترکمانان یموت راکه درسپاه حسینقلی خان بودند بمال فریفتند وایشان هم نیم شبی خود را بپشت سراپرده اش رساندند ودرخواب اورا باگلولهٔ تفنگ کشتند وکشندگان اورا کسی نشناخت وپیکرش را درشهر استراباد بخاك سپردند .

چون خبرکشته شدن حسینقلی خان بکریم خان زند رسید زکی خان زند رامأمور حکمرانی مازندران کرد . از حسینقلی خان دو پسر ماند یکی همان فتحعلی خان معروف بباباخان که فتحعلیشاه باشد ودر ۱۱۸۵ ولادت یافته است ودیگری که مانند پدرحسینقلی خان نام داشته وچون نام پدرش را بدوگذاشته‌اند پیداست که پس ازکشته شدن او در ۱۱۹۱ بجهان آمده است . هنگامیکه حسینقلی خان حکمران دامغان شد زنی ازطایفهٔ عضدالدین لوقاجارگرفته که بعد ها درزمان سلطنت فتحعلیشاه بمهد علیا معروف شده است وازآن پس دردربارقاجارهمیشه مادرپادشاه را مهد علیا میگفتند . این زن نخست در ۱۱۸۵ فتحعلی شاه را زاد و چون حسینقلی خان راکشتند باردار بود و در صحرای ترکمان پسردیگری زادکه همان حسینقلی خان دوم باشد .

پس ازکشته شدن حسینقلی خان کریم خان زند بمرتضی قلی خان بردار وی فرمان دادکه زن وفرزندان حسینقلی خان را از میان ترکمانان بازگرداند واواین کار راکرد . چون آقا محمدخان پس ازمرك کریم خان ازشیرازبمازندران رفت زن برادرخود را بعقد خود درآورد وبادوبرادرزاده‌اش بخانه خود برد وتا زنده بود با او بودند .

آقا محمد خان

پسر مهتر محمد حسن خان و برادر مهتر حسینقلی خان جهانسوز آقا محمد خان چنانکه گذشت در ۱۱۵۵ از خواهر محمد خان قاجار ولادت یافت. در دورهٔ قاجارها در املای نام آقا محمد خان بدعتی گذاشته و گفته‌اند که چون وی خصی بوده کلمه آقا که در برخی از زبانهای ترکی اصلا بمعنی رییس دربار و چیزی مانند آنست وسپس درمقام تکریم بکار برده‌اند در مورد وی باید باغین «آغا» و در مورد هر کس دیگر با قاف «آقا» نوشته شود، بهمین جهة خواجه سرایان را هم «آغا» می نوشتند، غافل از آنکه این کلمهٔ ترکی را ترکها خود بهردو شکل نوشته‌اند، کلمه یکیست چه در مورد مرد باشد وچه در مورد دیگر و این امتیاز درمیان مرد وخصی ضرور نیست .

روز سه شنبه سیزدهم صفر سال هزار و صد و نود و سه قمری کریم خان زند در شیراز درگذشت . آقا محمد خان که پس از سرکوبی برادرش در شیراز گروگان بود تا هم او سرکشی نکند وهم افراد دیگر خانواده‌اش آرام بمانند از غفلتی که پاسبانانش در بارهٔ او کردند بهره‌مند شد و با یك تن خادم از شیراز گریخت .

این نکته دهان بدهان از پیران واز کسانی که خود در آن زمان می‌زیسته‌اند بما رسیده است که آقا محمد خان درزمانی که درشیراز بود چیزی نداشت و کریم خان عمداً برای اینکه مردم را با خود همدست نکند و اندیشه سرکشی نداشته باشد نمی‌گذاشت چیزی داشته باشد بهمین جهة هنگام مرگ کریم خان تنگ دست بود وهمینقدر توانست یکی از «جلوداران» دستگاه کریم خان را بفریبد ووی دو اسب از طویلهٔ کریم خان دزدید وبا هم شتابان از شیراز بیرون رفتند .

کسانی که این واقعه را نقل کرده‌اند گفته‌اند آقا محمد خان باندازه‌ای تنگ‌دست بود که بپول آن زمان بیش از دو «پول» یعنی کمترین واحد پول در آن روزگار که معادل دو دینار امروزست با خود نداشت وچون بنخستین منزل پس از شیراز رسیدند وخود وجلودارش بسیار گرسنه بودند حیله‌ای کرد وآن این بود که بر دردکان جگرك فروش رفت ویك نان سنگك بیك پول خرید وباو گفت یك پول جگرك درمیان این نان بگذار و همین که آن مرد جگرك را درمیان نان گذاشت و نان اندکی چرب شد بهانه آورد که جگرکت خوب نیست و آنرا پس داد و بدین گونه نان خود را چرب کرد و با جلودارش خورد .

درین جا دو نکته بیاد می‌آید یکی آنست که در بعضی از نواحی ایران جگرك را «حسرة الملوك» می گویند و شاید این اصطلاح اشاره‌ای باین واقعه باشد و دیگر آنکه

کمترین خوراک را در زبان فارسی «یك پول جگرك» اصطلاح کرده‌اند وحتی درموردی که کسی برای چیز کوچك و بی‌قدرو بهایی دستگاهی می‌چیند این مثل بسیار رایجست که «یك پول جگرك سفره قلمکار نمی‌خواهد» . شاید این اصطلاح واین مثل هم اشاره‌ای بدین واقعه باشد .

درهرصورت گویا درین نکته که آقا محمد خان روزگار پیش‌ازسلطنت خود را در تنگ دستی و ناکامی گذرانده است تردیدی نباشد، زیرا که می‌دانیم چون بپادشاهی رسید مرد بسیار لییم و تنگ چشمی بود واین صفت وی را همهٔ معاصرینش بتأکید و اصرار یاد کرده‌اند . چنان می‌نماید که دورهٔ تنك‌دستی وحسرت آغاز عمرش او را بدین گونه لییم کرده باشد و عموماً کسانی که کودکی وجوانی خودرا درتنگ‌دستی گذرانده باشند بدین صفت می‌گرایند .

آقا محمد خان ازشیراز یکسره باصفهان رفت ودرانجا چند تن از کسانش را که درشهر بودند دید وازیشان یاری گرفت و بورامین آمد وطوایف قاجار راکه درآنجا بودند با خود همدست کرد .

آقا محمد خان شانزده سال درنواحی مختلف ایران تـاخت وتـاز کرد تا اینکه توانست درماه ذیقعدهٔ سال ۱۲۰۹ درطهران بخود عنوان پادشاهی بدهد وتاج وتخت ایران را بدست آورد . ازذیقعدهٔ ۱۲۰۹ تا ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳٤٤ (نهم آبانماه ۱۳۰٤ شمسی) که سلطان احمد شاه آخرین پادشاه قاجار خلع شد این خاندان بحساب سالهای قمـری ۱۳٤ سال و ٤ ماه وچند روزدر ایران پادشاهی کرده‌اند . البته پیداست که متملقان نسبت بخاندان قاجار سلطنت آنها را ازجلوس ترکان آق قویونلو آغاز کرده‌اند و برخی هم از زمان فتحعلی خان گرفته‌اند وبدلایلی که پیش ازین آوردم این نکته درست نیست .

پس‌ازمرگ کریم خان زند نخست برادرش زکی‌خان کارها را بدست گرفت وبرای اینکه حق فرزندان کریم‌خان را غصب نکرده باشد نام پادشاهی را بردو پسر کریم‌خان ابوالفتح‌خان ومحمدعلی‌خان گذاشت. اماچون مردی بی‌باك وخونریز بود پس‌ازاندك زمانی زیردستانش درایزدخواست اورا کشتند وابوالفتح خان پسردوم کریم خان را بپادشاهی برداشتند واودرشیراز بتخت نشست . چندی نگذشت که عمش صادق خان اورا کور کردو اندکی بعد در ۱۱۹٦ صادق‌خان را هم علی مراد خان پسر زن و برادر زاده‌اش کشت و وی هم چندی بعد در ۱۱۹۹ مرد وجعفرخان پسرصادق خان بجای او نشست .

درین گیرودار که پیشوایان وسرکردگان طوایف زند بدین گونه بجان یکدیگر افتاده بودند ومجال برابری با دشمنان خود نداشتند آقا محمد خان توانست بآسانی بسیار باهمان سواران قاجار که آنها را با خود همدست کرده بود ازاستراباد بنای دست‌اندازی

بنواحی مجاور بگذارد و گیلان ومازندران واصفهان وهمدان وتبریز را بگیرد وخاندان زند تنها فارس و کرمان را دردست داشتند . جعفرخان را هم درسال ۱۲۰۳ زهر دادند وکشتند وپسرش لطفعلی خان پهلوان معروف خاندان زند جانشین اوشد .

دردستگاه خانواده زند درشیراز حاج محمد ابراهیم نام کلانترشهر بیش ازهمه نفوذ داشته وسرانجام لطفعلی خان را بپادشاهی رسانیده است . تاریخ نویسان زمان دربارهٔ این مرد بسیار بد بین وبدگو بوده‌اند . لطفعلی خان چون بپادشاهی رسید بیش از بیست سال نداشت . داستان زد وخوردهای لطفعلی خان باآقا محمد خان وسرانجام او یکی از حوادث شورانگیز تاریخ ایرانست .

آغاز کار آقا محمد خان

گفتم که لطفعلی‌خان زند چون بپادشاهی رسید بیش از بیست سال نداشت، با این همه جوان دلاوری بود وازهیچ چیز بیم نمیکرد . یگانه عیبی که درو بود این بود که بجوانی ودلاوری و نجیب زادگی خود مغرور بود ودرکارها سختگیری می کرد و درکینه وانتقام جویی پا فشاری داشت و بهمین جهة بمحض اینکه درمیان وی وحاج محمد ابراهیم کلانتر شیراز نقاری درگرفت این نقارمنتهی بدشمنی سخت شد . حاج محمد ابراهیم هم مردی کینه جوی ولی درضمن دو روی بود وپنهانی باآقا محمد خان که درآن زمان کارش کم کم بالا می گرفت همدست شد واورا دلیر کرد که بشیراز حمله کند .

چون آقا محمد خان بشیراز نزدیك شد حاج محمدابراهیم که کلانتربود برشهر مسلط گشت وچون لطفعلی خان درین هنگام درشهر نبود همینکه خبر باو رسید با شتاب بسیار بشیراز برگشت، اما نتوانست شهر را ازهمدستان حاج محمد ابراهیم بگیرد .

سال دیگر باز لطفعلی خان بمحاصرهٔ شیراز برگشت ودرین زمان آقا محمد خان در اصفهان بود ودو بار سپاهی بحمایت حاج محمد ابراهیم بشیراز فرستاد وهر دو بار لطفعلی خان آنها را شکست داد وعاقبت آقا محمد خان چاره را جزین ندید که خود بجنگ لطفعلی خان برود . لطفعلی خان درین جنگی که باآقا محمد خان روبرو شده منتهای دلیری را نشان داده وپس ازآنکه پیشتازان لشکر آقا محمدخان را شکست داد و آنها رو بفرار نهادند با چند صد تن ازهمراهان خود برای دنبال کردن فراریان برلشکریان آقا محمد خان که سی هزارتن میشدند حمله برد وتاجایی که آقا محمد خان چادر زده بود تاخت .

بواسطهٔ تاریکی شب ورعبی که نام اودرهمهٔ دلهای ایرانیان آن زمان افکنده بود تقریباً تمام لشکر آقا محمد خان را پراکنده کرد و میخواست بسراپردهٔ وی داخل شود

واو را بکشد ولی یك تن ازهمراهانش شاید باندیشهٔ خیانت او را ازین کار بازداشت وگفت آقا محمدخان گریخته است . وی ازشنیدن این سخن فریب خورد ودرین میـان صبح شدوهوا روشن‌شد و بازمانده سپاهیان آقا محمد خان‌دلیرشدند و ناچار لطفعلی خان ازآنجا بازگشت وبکرمان رفت وسپس روی بخراسان نهاد وپس ازرنج بسیار برگشت وشهر کرمان‌رامحاصره کردوگرفت. آقامحمدخان‌هم باتمام‌لشکرخود بکرمان‌تاخت‌وشهر رامحاصره کرد واین‌محاصره چهارماه کشیدوعاقبت همراهان‌لطفعلی‌خان‌باوخیانت کردند وشهر را تسلیم‌آقا محمد خان کردند . بازهم‌لطفعلی خان سه ساعت در کوی وبرزن‌شهر مقاومت می کرد وچون چاره را منحصر بفراردید همینکه شب شد با سه تن ازهمراهانش ازمیان سپاه دشمن گریخت .

چون روزشد و آقا محمد خان دانست کـه لطفعلی خان گریخته است کینهٔ خود را متوجه مردم بیگناه شهر کرمان کرد وفرمان داد که همهٔ مردم شهر بجز کودکان و پیران شکسته رابـکشند یا کور کنند وچنانکه نوشته اند درآنروز بیست هزار زن و کودك را درمیان لشکریانش قسمت کرد .

چند روز پس ازین واقعه لطفعلی‌خان را بخیانت گرفتار کردند ونزدآقا محمدخان بردند و وی دستورداد کورش کنندو بدین گونه پادشاهی‌اودرسال ۱۲۰۹ قمری‌منقرض‌شدو دیگر کسی ازخاندان زنددرایران بپادشاهی نرسید. لطفعلی خان‌راپس‌ازین‌واقعه بطهران آوردند وپس ازچندی درطهران مرد و معروفست دربقعهٔ امـامزاده زید طهران او را بخاك سپرده‌اند .

جنگهای آقا محمد خان در نواحی دیگر ایران

پس ازمغلوب شدن لطفعلی خان دیگردرجنوب ومغرب ومرکزوشمال غربی‌ایران مانعی دربرابرآقا محمد خان نبود وتوانست بآسانی مازندران وگیلان وعراق و فارس وکرمان ومرکزومغرب ایران را بدست بگیرد . اما درخراسان هنوزبازماندگان نادر شاه وشاهزادگان افشارپادشاهی می کردند ودرتمام مدتی که خانـدان زند در ایـران فرمانروایی داشته‌اند کسی مزاحمشان نشده بود .

هنگامی که آقا محمد خان پس ازمرگ کریم خان ازشیراز گریخت وبایل قاجار پیوست‌همهٔ پیشوایان این‌طایفه‌ازوپیروی‌نکردند ودرمیان‌خاندانش‌هم برسرجاه‌طلبی‌های اونفاق افتاد وآقا محمد خان توانست بزحمت بسیارقسمتی ازایل قاجار را باخود همراه کند وسپاهی شامل سی هزارتن فراهم سازد . درآن زمان پیشوایان قاجـارهمه درشهر استرابادآن روز وگرگان امروز مقیم بودند وآقا محمد خان صلاح کارخود را درین‌دید

که پایتخت خود را درجایی قراردهد که نزدیك‌تر بطوایف قاجار باشد و بهمین جهة‌شهر طهران را که دراواخرصفویه درنتیجه‌آمد ورفت‌های پیاپی پـادشاهان صفوی ازاصفهان بخراسان و مازندران و آذربایجان و مغرب ایران قصبه بزرگی شده و در زمان کریم خان‌آبادتر گردیده بود پایتخت خود کـرد و برج و بارویی برای آن ساخت که همـان ارك طهران باشد که تا سی‌وچندسال پیش هنوز آثارآن باقی بود ودرین شهر بپادشاهی ایران نشست .

درزمانی که محمد حسن خان پدرآقا محمد خان بنای طغیان را گذاشت عـادلشاه برادرزاده نادرشاه درخراسان سلطنت می کرد وپس ازاینکه محمد حسن خانرا شکست داد دو پسراو را اسیر کرد و پسرمهتریعنی آقامحمد خان‌را که پنج یاشش ساله بودمقطوع النسل ساخت. این کودك ازهمان اوان‌ترشروی وبدخوی شده بود وناکامی آغازجوانی‌و حالت خاصی که در روان شناسی جالب توجهست دروجود وی قساوت قلب وخونریزی‌و بی‌رحمی وحتی لئامت طبع ودرویی‌فراهم کرد و کینه جوی وبدل و بدگمان شد .

پس ازمرگ عادلشاه آقا محمد خان ازخراسان گریخت و نزد پدر بازگشت و در همه سر کشیهای پدرباو‌همراه بود . پس‌ازآنکه‌محمدحسن‌خان کشته شدآقا محمد خانرا باسارت نزدکریم خان بردند واورا درشیراز‌نگاه داشتند وحتی کریم خان بمنتهی درجه با اوملایم ومهربان بود . پس ازچندی کریم خان را اندك انـدك نسبت بـوی اعتمادی دست داد وحتی درکارهای کشوربا اوشورمی کرد وانعامهای وافر باو می‌داد و آزادش گذاشته بود درشهرشیرازبهر کجا می‌خواهد برود وبلکه باواجازه می‌داد که بربهترین اسبان وی سوارشود ودراطراف شیراز بشکاربرود،منتهی اجازه نداشت ازاطراف‌شیراز دورتر رود وبهمین جهة بودکه در روزمرگ کریم خان توانست بدان‌آسانی ازشیراز بگریزد .

یکی ازصفات برجسته‌آقا محمد خان این بود که بمنتهی درجه بر نفس خود استیلا داشت ومی‌توانست احساسات خود را پنهان کند ودگرگون وانمود سازد ومردم رابدین گونه فریب دهد . بهمین جهة چون کارش بالا گرفت بـا کمـال احتیاط قدم برمی‌داشت ، منتهی گاهی حس‌خون خواری‌و کینه جویی‌اختیار ازدستش می‌ربود. پس ازفرار ازشیراز بشتاب خود را بطهران رساند وتنها درراه اندکی دراصفهان درنگ کرد .

معروفست درآن موقع علافی دراصفهان بود محمد حسین نام که باکسان‌آقا محمد خان وسران ایل قاجارداد وستد داشت وآقا محمد خان چون باصفهان رسید نزد اورفت وعلوفهٔ اسب خود را ازونسیه کرد ووی نیزچون مردی پیش بین وزیرك بود دریافت که این مردکارش بالا می گیرد وازین معاملت زیان نخواهدکرد .آقا محمد خان هم چـون

کارش پیش رفت این مرد را بخود نزدیك کرد واوهمان حاج محمد حسین اعتماد الدوله اصفهانی صدراعظمست .

پس ازین درنگ مختصردراصفهان آقا محمد خان یکسره بطهران آمد و یك شب درآنجا ماند و بمازندران رفت ودرآنجا جمعی ازطوایف قاجار بروگردآمدند ولی در خاندان پدری مخالف بسیارداشت که زیربارش نمی‌رفتند وحتی برادرانش برو برخاستند ویکی ازبرادران بروخیانت کرد ودرنتیجه آقا محمد خان درجنگی شکست خوردودستگیر شد وچیزی نمانده بود دشمنان اورا کور کنند ولی از آن گرفتاری نجات یافت و باز کوشش کرد وگروهی را با خود یار کرد .

درین هنگام علی‌خان افشار که سرکردهٔ طوایف افشاردرآذربایجان بودپریشانی اوضاع را غنیمت شمرد و بداعیهٔ سلطنت برخاست وگروهی هم بروگرد آمدند . آقا محمد خان نامه‌ای باو نوشت وباکمال فروتنی ازوی دعوت کرد که با یك دیگرملاقات کنند ودرآن نوشته بود که طوایف ترك ومغل که درایرانند باید با یکدیگرمتحدشوند و نگذارند که ایرانیان خود بسلطنت برسند . علی خان همواره از حیله و بی‌اعتباری مواعیدآقا محمد خان هراسان بود وبهمین جهة دعوتش‌را نپذیرفت. آقا محمد خان باسپاه خود بجنگ او رهسپارشد وچنان وانمودمی کرد که بجنگ می‌رود، اما چون باو نزدیك شد یکی ازبرادرانش راکه همراهش بود نزد علی خان فرستاد و او در حضور سران ایل افشار ازجانب آقا محمد خان پیغام دادکه نباید دوایل ترك با یکدیگربجنگند و مجالی بدشمنان بدهندکه برایشان چیره شوند. اگرطوایف افشار با وی همراهی کنند وبا قاجارها هم پیمان شوند ایالاتی که در دست افشارهاست ازیشان خواهد بود وکسی حدآن نخواهد داشت که بخاکشان تجاوزکند و با این اتحاد می‌توانند دشمنان خود را ازمیان بردارند .

این حیله وتزویردل علی خان را نرم کرد وباآقا محمد خان همدست شد و همواره با اوبود تا اینکه روزی علی خان نزدیکی ازسران سپاه خود مهمان بود وآقا محمدخان کس درپی اوفرستاد واورا خواندکه درکارمهمی با وی‌شور کند و علی خان در رفتن نزدآقا محمد خان ازبس شتاب کرده بود سلاح با خود بر نداشت وچون وارد خانهٔ آقا محمد خان شد چند تن برسراوریختند وچشمانش را بیرون آوردند وفردای آن روزهم باکسانی که با اوهمراه بودند جنگ کردند وآنها را ازپا درآوردند .

پس ازین واقعه آقا محمد خان درصدد شد دست برادران خود را ازکارکوتاه کند وسه تن ازیشان که ازو امان نداشتند از ایران گریختند . یك تن دیگرازبرادرانش را که گرفت کورکرد وتنها ازبرادرانش جعفرقلی خان مانده بودکه قسمت عمده پیشرفتهای

خود را مدیون او بود ولی چون باباخان برادرزاده خود را که بنام فتحعلی شاه بپادشاهی نشست ولیعهد خود کرد گمان برد که شاید جعفرقلی خان ازین برادر زاده تمکین نکند و درصدد آزار او بود . چون جعفرقلی خان حکمرانی اصفهان را از آقا محمد خان خواست وی این کار را ازو دریغ کرد و او را بمازندران فرستاد . پس از چندی جعفرقلی خان را نزد خود خواند، لیکن وی از آمدن ابا کرد و چون درمیان زیردستان خود نفوذ بسیار داشت آقا محمدخان می‌ترسید که با او ازدرمخالفت درآید. سرانجام مادر خود را شفیع برانگیخت که برادر را نزد وی بفرستد وحکمرانی اصفهان را باو وعده کرد وخواست که پیش ازرفتن باصفهان بطهران نزد او بیاید . جعفرقلی خان هم چنان درتردید بود ولی چون آقا محمد خان پی‌در پی پیغامهای بسیارمحبت‌آمیزمی‌فرستاد ووعدهٔ صریح‌میداد که بیش ازیك شب او را درطهران نگه ندارد سرانجام جعفرقلی خان خام شد وفریب خورد ونزد برادر بطهران آمد . اوهم وی را باکمال خوشرویی پذیرفت . فردای آنروز پس از آنکه آقا محمدخان برخی‌راهنمایی‌ها دربارهٔ‌حکومت اصفهان باو کرد واو را بدین گونه فریب داد گفت گمان دارم که شما هنوز این‌قصرسلطنتی طهران را درست ندیده‌اید، خوبست باباخان شما را راهنمایی کند ببینید وپس از تماشای آن برگردید، بازمطالبی دیگرهست که میخواهم باشما درمیان بگذارم . جعفرقلی خان هم بتماشای قصر بیرون آمد وهنگامی که ازدالانی تاریك می‌گذشت چند تن برسراو ریختند واورا کشتند . تا چندی پیش درطهران روبروی کاخ دادگستری کنونی تالاربسیاربزرگی ازهمان‌زمانهای آغازدوران قاجارها بود که آنرا عمارت خورشید می‌گفتند وبجای‌آن دو ساختمان آجری وزارت دارایی را که اکنون‌هست ساخته‌اند ودرزیرآن تالاربزرگ دالان درازتاریکی بود که می‌گفتند جعفرقلی خان راآنجا کشته‌اند .

پس از کشتن جعفرقلی خان‌آقا محمد خان درصدد برانداختن ترکمانانی برآمد که ازسالیان دراز با خاندان وی همراهی کرده بودند و همواره با پدرش هم مساعد بوده‌اند ومیخواست بدین‌گونه ازهمراهی که با برادرش جعفر قلی خان کرده‌اند انتقام بکشد .این بود که باسپاهی بجنگ‌ایشان رفت ودرین جنگ خونریزی‌بسیار کرد وعدهٔ کثیراز زنان وفرزندان ترکمانان را اسیر کرد وبا خود برد وعده‌ای ازین زنان‌تن باسارت وبردگی درندادند ودر راه خود راکشتند .

ازآن روزدشمنی بسیارسخت وکینه‌ای درمیان ترکمانان ایران در برابر خاندان قاجارپیدا شد وبهمین جهة بود که تقریباً درتمام مدتی که قاجارها درایران پادشاهی داشتند ترکمانان هروقت توانستند برنواحی مجاورخود تاختند ومخصوصاً راه خراسان بطهران‌همواره مورد تاخت وتازشان‌بود ومسافران را غارت می‌کردندوزن وفرزندشان

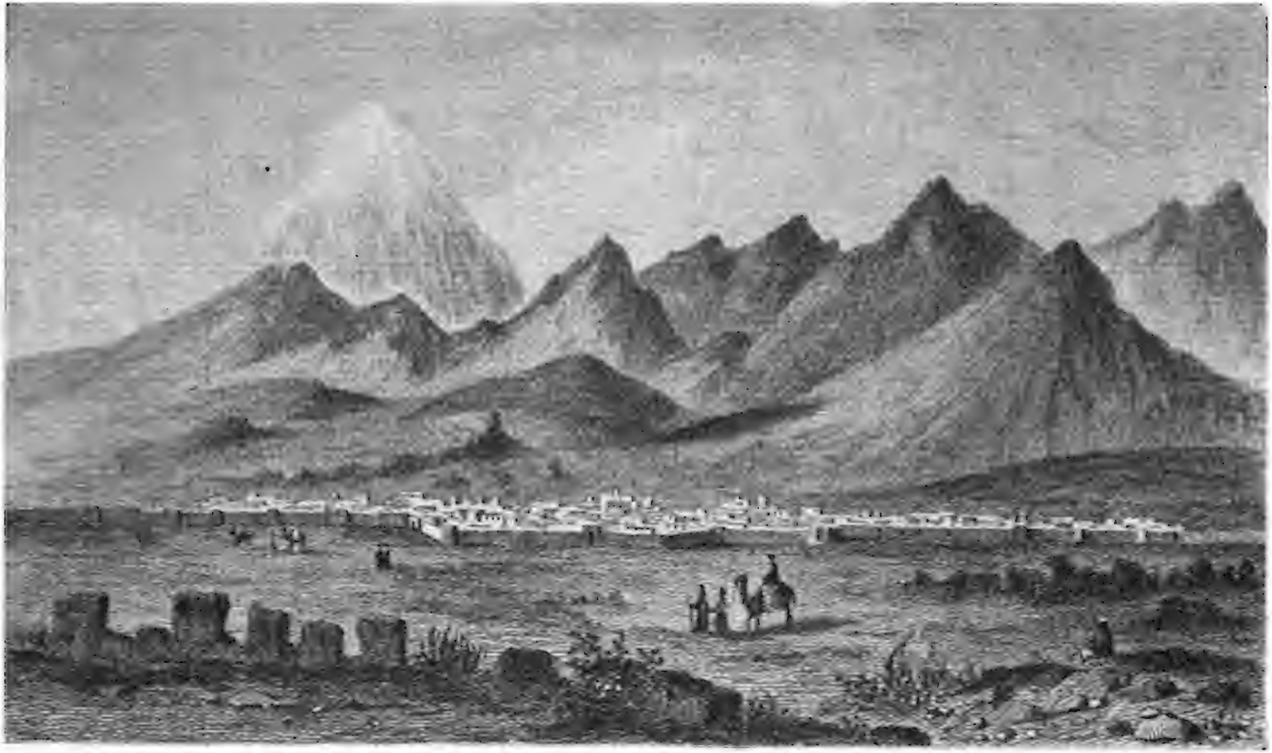

شهر طهران در زمان آقا محمد خان

از کتاب «**ایران**» تألیف لوی دوبو فرانسوی چاپ پاریس (**۱۸۴۱ م ۱۲۵۷ ق.**)

را باسیری می بردند واین اسیر گرفتن زن وفرزند را انتقام همان واقعه می‌دانستند و از طرف دیگرهم مأموران دولت هروقت که میتوانستند وترکمانان را شکست می‌دادند با ایشان همین معامله را تجدید می کردند واین بود که تا تقریباً پنجاه سال پیش که برده‌فروشی از ایران برنیفتاده بود کنیز زرخرید ترکمان در شهرهای مرکزی ایران وجود داشت .

لشکرکشی بقفقاز

درسراسر دوره صفویه گرجستان تا سواحل شرقی دریای سیاه جزو خاك ایران بود وهروقت سلاطین آل عثمان نیرومند شده وآنجا را تصرف کرده بودند پادشاهان صفوی بجنگشان رفته و آن سر زمین را پس گرفته بودند . منتهی چون پادشاهان گرجستان مسیحی بودند صفویه یك قسم اتحادی با ایشان برقرار کرده بودند و دربرخی کارهای جزیی استقلالی بپادشاهان گرجستان داده ودرضمن برای اینکه ایشان مطمئن باشند همیشه شاهزادگان گرجستان و ولیعهد های آن کشور بعنوان گروگان اما با کمال احترام دردربارصفویه دراصفهان بوده‌اند وهنگامی که پادشاه سلف می‌مرده است ولیعهد وجانشین او با تشریفات ازاصفهان می‌رفته و برتخت می نشسته وحتی درمیان خاندانهای مهم گرجستان وخانوادهای متنفذ ومعروف اصفهان هم خویشاوندی بوده و بیشترآنها زنان گرجی داشته‌اند، حتی شاهزادگان ونجیب زادگان گرجستان همسر پادشاهان و شاهزادگان صفوی می‌شده‌اند . پس ازانقراض صفویه وضعف دربارایران پادشان گرجستان اندك اندك دراندیشه استقلال برآمدند وازسوی دیگر روسها برمتصرفات جنوبی خود افزوده وازشمال با ایشان همسایه شده بودند وناچارهروقت که پادشاهان گرجستان ازجانب دربارایران نگران وبد دل‌می‌شدند می کوشیدند پشتیبان وهواخواهی دربار روسیه را جلب کنند .

چون آقا محمد خان برخاندان زند قیام کرد هراکلیوس دوازدهم پادشاه مسیحی گرجستان پریشانی اوضاع ایران را غنیمت شمرد وزیربارحمایت روسیه رفت . آقامحمد خان پس ازآنکه درایران پیش برد درسال ۱۲۰۹ درصدد شد باگرجستان جنگ کند و باکمال شتاب وسیله برای این کارفراهم ساخت. هنرعمدهٔ نظامی آقا محمد خان که سبب کامیابی وغلبهٔ اودرهمهٔ میدانهای جنگ شده اینست که با کمال سرعت می‌توانسته است سپاهیان خود را برای جنگ مسلح وآماده کند و با سرعت فوق‌العاده بمیدان جنگ می‌رسیده وبدین گونه همیشه چند روز زودترازآنکه حریف انتظاراو را داشته است بر سراو می تاخته واورا بدین گونه بغفلت می گرفته وکاررا ازپیش‌می برده است واین یگانه

هنر نظامی او بوده وجز این صفت دیگری که برای فرماندهان بزرگ لازمست نداشته‌است.

درین جنك هم آقا محمد خان همین اصول را بکار بست و بپادشاه گرجستان مجال نداد که خبر بشود واز روسیه یاری بخواهد. این بود که با کمال شتاب سپاه خود را که شمارهٔ آن بشصت هزار می‌رسید دراطراف طهران جمع کرد وتا روز حرکت هیچ کس نمی‌دانست بکجا خواهد رفت.

چنانکه پیش ازین اشاره رفت آقامحمدخان درکتمان نیت واندیشهٔ خود توانایی و خود داری خاص داشت و همیشه در جنگها تا فرمان حرکت نداده بود لشکریانش ازمقصد اوخبر نداشتند. عادتش این بود که سپاهیان رابطهران احضارمیکرد ودرجلگه وسیع اطراف طهران آنها را جمع می‌آورد وخود درتپه‌ای که درشمال طهران برسرراه شمیران درطرف راست جادهٔ کنونی واقعست وبعدها فتحعلی شاه درآنجا ساختمانی بنام قصر قاجارساخت که اخیراً ویران کردند لشکرگاه می کرد ودر آنجا سامان لشکر خود را می‌داد وفرمان حرکت صادرمیکرد.

درین جنك لشکر آقا محمد خان بیشترمرکب ازسوارنظام تندرو بود وبا سرعت بسیارازطهران عزیمت کرد وبزودی شهرهای ایروان وشوشی راکه برسراه ودردست مخالفانش بود گرفت وعدهٔ کافی برای نگاهبانی این دوشهر که دومرکزنظامی مهم بر سرراه ایران بگرجستان بود گماشت وبازمانده‌سپاه‌خود را برداشت وبسوی تفلیس‌حرکت کرد وبا چهل هزارسپاهی بشهرتفلیس رسید.

هراکلیوس بمحض اینکه خبرشد توانست ده هزارتن را برای دفاع پایتخت خود گردآورد ودیگر فرصت نیافت ازروسیه یاری بخواهد. این بود که عدهٔ اوبرای دفاع ازپایتخت سخت ناتوان بود وباآنکه گرجیان منتهای دلیری ودلاوری را درین جنگ نشان‌دادند ازعهده دفاع بر نیامدندو ناچارازشهر گریختندوهراکلیوس هم‌خود بکوهستان اطراف تفلیس پناه برد.

آقا محمد خان بدین‌گونه وارد شهر بی‌مدافع شد وخونریزی بسیار درآن کرد و کلیسیاهای شهر را ویران ساخت وشانزده‌هزارپسر ودختراسیر گرفت و بعدها با خود بایران آورد.

این بی‌رحمی وخشونت فوق‌العادهٔ آقا محمد خان زیان بسیار بزرگی بایران زد و آن این بود که کینهٔ سختی دردل گرجیان‌در بارهٔ ایران فراهم شد ودیگر گرجستان بایران بازنگشت.

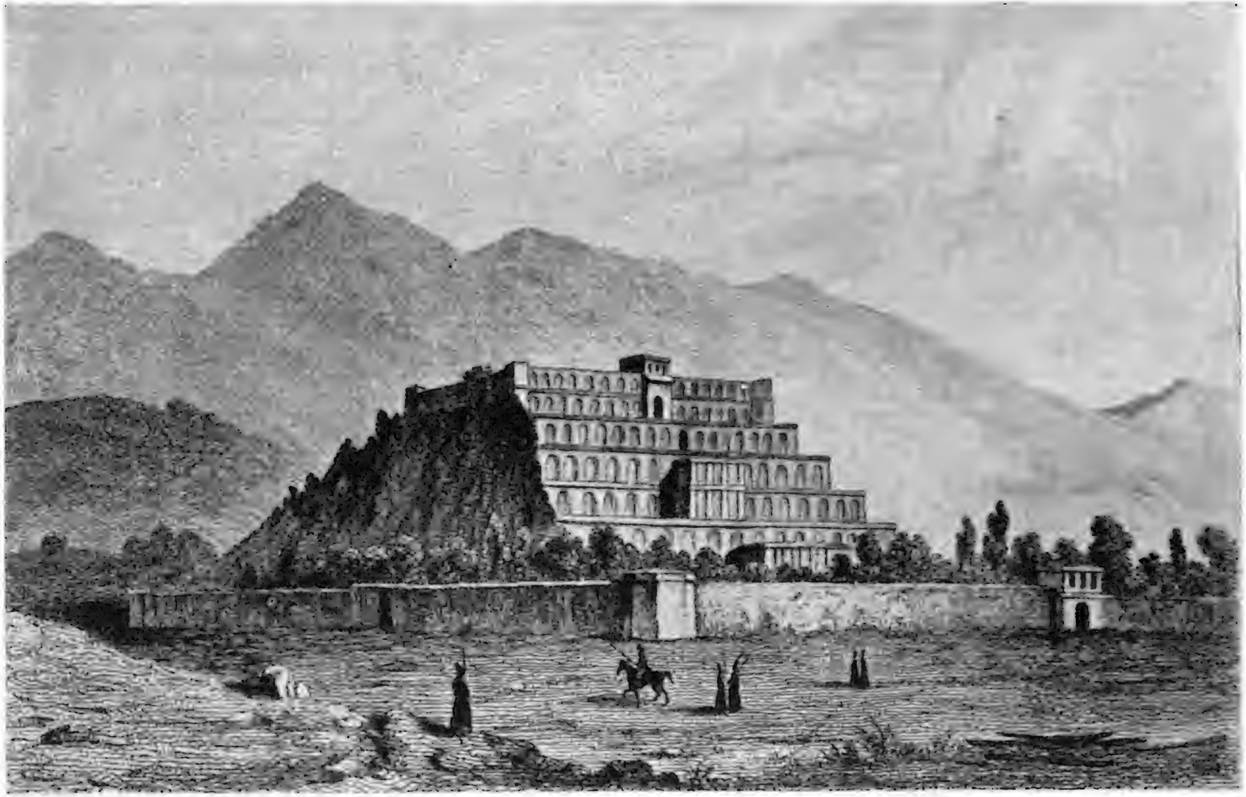

قصر قاجار ازساختمانهای آقا محمد خان

از کتاب دوبو

بپادشاهی نشستن آقا محمد خان

تا این زمان آقا محمد خان قاجار هنوز دعوی پادشاهی ایران را نداشت . پس از جنگ گرجستان آقا محمد خان بمنتهی درجهٔ غرور خود رسید و ازین پیشرفت های خیره کننده که تا آنزمان تنها جنبهٔ تاخت و تاز داشت خود بیش از همه حیرت زده شد و بهمین جهة چون دیگر مانعی در برابر خویش نمی‌دید درصدد شد علناً خود را بپادشاهی ایران اعلان کند و درسال ۱۲۱۰ سران سپاه خود را برای همین مقصود بطهران احضار کرد .

درمجلسی که با حضور سرکردگان درطهران تشکیل داد تاجی را که پیش از وقت تهیه دیده بود بدست گرفت و گفت اگر ایشان موافقت کنند تاج را برسر خواهد گذاشت ، اما بدین شرط پادشاهی را می پذیرد که همهٔ حاضران سوگند یاد کنند که تا زنده‌اند از یاری و وفاداری با او دست برندارند . پس از آنکه همه سوگند خوردند تاج مروارید نشانی را که آماده کرده بود برسر گذاشت و شمشیری را که از سر قبر شاه اسمعیل صفوی مؤسس سلسله صفوی آورده بودند بر کمر بست و بدین وسیله خود را جانشین صفویه و پادشاه واقعی و پیشوای مذهب شیعه قرارداد .

انقراض سلطنت افشارها

پس از کشته شدن نادرشاه سلطنت بازماندگان او در ایران بکلی برچیده نشد و در تمام دورهٔ سلطنت خاندان زند بازماندگان نادر در خراسان هم چنان حکمرانی داشتند و گویا کریم خان خان عمداً مزاحم ایشان نبوده است . آقا محمدخان که بسلطنت ایران نشست درصدد برآمد این خانواده را براندازد این بود که ببهانهٔ زیارت عازم مشهد شد و در باطن می‌خواست دست جانشینان نادر را از آنجا کوتاه کند و درضمن بجواهر و نقدینهٔ فراوانی که معروف بود هنوز در دست بازماندگان نادر هست دست بیابد .

چون آقا محمد خان نزدیك مشهد رسید شاهرخ میرزا پسر رضا قلی میرزا و نوهٔ نادرشاه که آخرین شاهزادهٔ خاندان افشار بود و درخراسان استقلال داشت و دراثنای زد و خورد های سابق دستگیر شده و کورش کرده بودند مصلحت را درین دانست که باو پناه ببرد تا جان وی درامان باشد این بود که نزد آقا محمد خان رفت . آقا محمد خان هم در رواق امام هشتم درحضور همهٔ بزرگان خراسان سوگند یاد کرد که آسیبی باو نرساند و وپس از آنکه او را خام کرد جواهری را که پیش او سراغ داشت خواستار شد و چون شاهرخ میرزا از تسلیم آن خود داری کرد وی را در شکنجه کشیدند و چندان شکنجه کردند که چیزی نمانده بود جان بسپارد. این بود که از ترس جان خویشتن جایی که آن گوهرها

را در آن پنهان کرده بود نشان داد و آقا محمد خان آنها را تصرف کرد . می نویسند در آن گوهرها یاقوت بسیار درشتی بود که اورنك زیب پادشاه معروف هند بر تاج خود نصب کرده و نادر از هندوستان آورده بود .

پس از آنکه آقا محمد خان برین گوهرها دست یافت شاهرخ میرزا را با همهٔ کسانش از خراسان بمازندران فرستاد، اما در درراه بواسطه زخمهایی که هنگام شکنجه دادن باو زده بودند جان داد و در آن زمان شست و چهارسال داشت و بدین گونه سلطنت خاندان افشار در ۱۲۱۰ قمری پس از مرك شاهرخ میرزا آخرین شاهزادهٔ این خاندان منقرض شد.

لشکرکشی دوم گرجستان

آقا محمد خان باین اندیشه بخراسان رفته بود که نخست کار بازماندگان نادرشاه را بسازد و از آنجا بماوراءالنهر لشکر بکشد و با خان بخارا که پس از کشته شدن نادرشاه مستقل شده بود جنك کند و آن سر زمین را هم بگیرد اما همان زمان که درمشهد بود باو خبر رسید که از روسیه یاری بپادشاه گرجستان رسیده و دوباره گرجیان نواحی را که وی گرفته بود تصرف کرده اند و از رود ارس گذشته و بآذربایجان رسیده اند .

این بود که آقا محمد خان ناچار بار دیگر راه گرجستان را پیش گرفت و از خراسان بآذربایجان رفت و درین میان حوادث نیز یاری مخصوص باو کرد و آن این بود که درهمان اوان درماه نوامبر ۱۷۹۶ میلادی (جمادی الاولی ۱۲۱۱ قمری) یکاترین ملکهٔ معروف روسیه که پشتیبان بسیار قوی نصارای گرجستان بود مرد و آقا محمد خان برای سرکوبی گرجیان مانع بزرگی در پیش نداشت . اما روزگار با او هم یاری نکرد بدین معنی که هنگام توقف در آذربایجان که می خواست در اوایل بهار بگرجستان بتازد در موقعی که در حوالی شهر شوشی در آن سوی رود ارس لشکرگاه ساخته بود شب ۲۱ ذی الحجه ۱۲۱۱ دوتن از لشکریانش بچادری که در آن خفته بود وارد شدند و بزخم کارد او را کشتند .

هیأت ظاهری آقا محمد خان

از زمان قدیم تصویری از آقا محمد خان در ایران و اروپا انتشار دارد که چهرهٔ بسیار لاغر بی موی او با تاجی مروارید نشان بشکل بیضی در آن دیده می شود . درین تمثال خطوط چهره او بسیار طبیعی نیست و ظاهراً در زمانهای بعد ازواین تصویر خیالی را ساخته اند . یگانه سند معتبری که دربارهٔ هیأت ظاهری او هست آنست که سرجان ملکلم انگلیسی در کتاب معروف تاریخ ایران خود آورده است. سرجان ملکلم در سال ۱۲۱۵

قمری مطابق با ۱۸۰۰ میلادی ازجانب شرکت هندوستان بسفارت بدربار ایـران آمده است ودرین موقع تازه چهارسال از کشته شدن آقامحمدخان گذشته بود و بهمین جهت اطلاعاتی که وی بدست آورده است می بایست کاملا درست باشد. سرجان ملکلم می نویسد آقامحمد خان لاغر وباریك اندام بود وازدور جوانی چهارده پانزده ساله بنظر می آمد. چهره چین خورده داشت و بی مووماننده چهره پیرزنان بود وچون بیشتر درخشم بودسیمای خوش آیند نداشت. بهمین جهة اگر کسی بروی او مینگریست وی درخشم میشد و بدین گونه کسی جرأت نداشت برچهرهٔ او بنگرد. می نویسند کـه وی اغلب گرفتار حمله صرعی بوده است و گاهی درسفرها این حالت روی می داده وهروقت که مبتلی می شدتا دوساعت بی هوش ودر حال تشنج بوده است. روزی درشکار اسب وی در باطلاقی فـرو رفته ودر آن حال گرفتارهمان حملهٔ صرعی شده بود. سربازی که باوی بود برنج بسیاراووواسبش را از باطلاق بیرون کشید ودر کنار او ایستاد تابهوش آید. چون چشم باز کرد ووی رادید ازو بسیار ممنون شد و باو انعامی وعده کرد، اما مدتها گذشت و بوعدهٔ خود وفانکرد وآن سرباز که جرأت نمی کرده است مطالبه کند هرزمان که با او روبرو میشد برچهرهٔ او می نگریست شاید بدینوسیله وعده اورا بیادش آورد. روزی که باز برچهرهٔ اومینگریست درخشم شد وفرمان داد چشمان اورا بیرون آوردند.

درین تردیدنیست که آقامحمدخان درپنج یاشش سالگی پس ازشکست خوردن پدرش بدست لشکریان عادلشاه برادر زادهٔ نادرشاه اسیر شده ودرهمان زمان اورا مقطوع النسل کرده اند و ناچار نمو ورشد طبیعی او کامل نبوده و بهمین جهتست که بسیارلاغرو نحیف بودو نیز بهمین سبب گرفتار صرع بود. این نکته درتاریخ ثابت شده که بسیاری از دلاوران درمیدانهای جنگ حال طبیعی نداشته اند و بیشترشان گرفتار حملهٔ صرعی میشده ودر آن حال کارهای شگفت می کرده اند وحتی این نکته را دربارهٔ نـاپلئون اول سردار بسیار معروف فرانسوی هم نوشته اند.

سیرت آقا محمد خان

درمیان تاریخ نویسان که دربارهٔ وی بحث کرده اند بازسرجان ملکلم بیش ازدیگران اوصاف وی را شرح داده است. می نویسد که بالاترین شهوت وی ریاست بود و پس از آن امساك درخرج وسپس انتقام و کینه جویی، اما بیشتر امساك وانتقام رادرمقام جاه طلبی ازیاد می برد وبرای استرضای ریاست دوستی خویش ازهیچ چیز دریغ نداشت.

حقیقت دیگری که در بارهٔ وی منکر نمی توان شد اینست که اگر می تـوانست بفریب وخدعه کاری از پیش ببرد بزور متوسل نمیشد. پیران مادهان بدهان این نکته را

مکرر آورده‌اند که ازیکی از نزدیکان آقا محمد خان پرسیده اند آیـا وی شجاع بوده است یا نه ؟ او گفته است البته شجاع بود ولی من هرگز بیاد ندارم بشجاعت کاری ازپیش برده باشد وحیله و تزویر او کار را چنان از پیش میبرد که دیگر حاجت بدلاوری نداشت .

فکر وی بسیار عملی بوده و برای پیش بردن مقصود خود از هیچ روی گردان نمی شده است و هروسیله‌ای را جایز می‌شمرده . معاصرینش گفته‌اند که ظاهراً دعوی دینداری میکرده وحتی درلشکر کشی‌ها وسفرها نیم شبان بر می خاسته و نماز میکرده و بااین‌همه با برادرش جعفر قلی خان بقرآن قسم خورده بود که وی را بیش از یك شب درطهران نگاه ندارد وچون اورا کشتند و کشته‌اش را نزد او بردند دستور داد فوراً ازشهر بیرون ببرند که برخلاف سوگند خود رفتار نکرده باشد .

دیگر از صفات او که همهٔ تاریخ نویسان درآن اتفاق کرده‌اند بی رحمی اوست و حتی این لطیفه را ازیکی ازعمال نزدیك اوروایت کرده‌اند که هروقت ازپیش او میآمد دست بر سر خود می‌نهاد تا ببیند بجای خـود هست یا نه ؛ در نتیجه این سختگیریها و بدرفتاریها و پیمان شکنی‌ها هرگز بهیچ کس اطمینان نداشته ودر سراسرمدت فرمانروایی خود بزرگان ومتنفذین ایران را مجبور می کرده است که همیشه چندتن از نزدیکان خود را بگروگان نزد او بفرستند تا بدین وسیله بدیشان اعتماد کند .

دربرابر این صفات طبیعی که برخی از آنها نـاشی ازنقص خلقت او بـوده است تردیدی نیست که مردی کاردان وباکفایت ومدبر بوده چنانکه نه‌تنها بسرعت هرچه تمامتر ایران راگرفت وبپادشاهی رسید بلکه سرزمینی راکه پریشان وگرفتارملوك الطوایف وراهزنان مسلح وگردن کشان بود امن کرد وجهانیان را ازپیشرفت‌های خود خیره ساخت .

در امور داخلی ایران وی برخی اصلاحات کرد ازآن جمله این بود که دستورداد بهر شهری که وارد می شود کسی باستقبال او نرود . پیش ازودردورهٔ صفویه وپس ازآن دردورهٔ افشارها وخاندان زند درسراسر ایران معمول شده بود که مکاتبات دولتی رابا انشای پرتکلف و پرازکنایه و استعاره وعبارت پردازیهای زاید ومخل می نوشتند واو نخستین کسیست که دستور داده‌است مکاتبات و احکام وفرمانهای دولتی را بزبان ساده بنویسند وازعبارت پردازی خود داری کنند وهروقت فرمانی یا حکمی پیش اومی بردند که امضا کند وباصطلاح آنروز «صحه» بگذارد یعنی بگوید صحیح ودرستست وادارمی‌کرد میخواندند واگر بعبارات مغلق ومقدمهٔ منشیانه آغاز کرده بودند نمی گذاشت بخوانند ودستور می‌داد عوض کنند .

ازطرف دیگر بمراسم درباری بسیارمقید بود، چنانکه می نویسند وقتی سفیری از سوی پادشاه افغانستان بدربار او آمده بود و کسی که سفیر را نزد او برد گفت سفیر پادشاه

افغانستان برای پای بوسی غلامان آستان شما آمده است. آقا محمد خان چنان درخشم شد که چیزی نمانده بود حکم کشتن آن بیچاره را بدهد و گفت چگونه ممکنست سفیر پادشاهی پای غلامان ما را ببوسد؟ و باید احترام سلطنت را نگاه داشت. سپس دستور داد آن کسی را که تا این اندازه نسبت بسلطنت بی‌احترامی کرده است بچوب ببندند و قسمت عمده ازدارایی اورا ضبط کرد.

دیگر ازکارهای مهم او در کشور داری این بود که سربازان ولشکریان خود را بسیار رعایت میکرد وهمیشه جیره وحقوقشان را بموقع می‌رساند ودرآسایش آنها جدی داشت. درجنگهای آن زمان که هنوز غارت کردن جزو آیین رسمی کشور گیری بوده‌است تا وی اجازه نمیداد کسی حق نداشت دست بیغما دراز کند. اما در برابر این سختگیریها منتهای رعایت را نسبت بلشکریان خودداشت، چنانکه گفته‌اند درمحاصرهٔ کرمان وجنگ بالطفعلی‌خان سپاهیانش عده‌ای اززنان‌را اسیر کرده وبا خودآورده بودند. پس‌ازچندی چندتن ازمحترمین کرمان بایك تن ازعلمای‌بسیارمحترم بطهران نزد اوآمدندوخواستار شدند که اسیران را پس دهند. آقا محمدخان گفت من هرگزراضی نمیشوم آنچه دردست سپاهیان منست ازیشان پس بگیرم و ازطرف دیگر هم مانع نیستم مردم کرمان اسیران خود را بخرند، لشکریانرا راضی کنند وهرکرا میخواهند با خود ببرند.

این‌رعایت فوق‌العاده‌ای که‌در بارهٔ لشکریان خود داشت‌سبب‌شده بود که‌سپاهیانش نیز نسبت باومنتهای دلبستگی را داشتند واوهم نه تنها رعایت‌آسایش آنها را می کرد بلکه وسیلهٔ تفریح ودرضمن ورزش ایشانرا درسواری‌وبکار بردن اسلحه فراهم می‌آورد، چنانکه هروقت جنگی درمیان نبود لشکریان خود را با خود بشکار می‌برد وشکارهای بسیار با شکوهی فراهم می کرد.

بااین همه بواسطهٔ جنگها وتاخت وتازهای بسیار که‌کرد سر انجام لشکریانش خسته شدند وازدستش بتنگ‌آمدند ودراواخر پادشاهی او ازو ناراضی بودند چنانکه عاقبت ببهانه‌ای درلشکرگاه ودر حین لشکر کشی سه‌تن از لشکریانش‌او را کشتند.

تردیدی نیست که مردان مقطوع‌النسل بی‌رحم وسخت گیر وشدیدالعمل میشوند و این صفات درو نیز بمنتهی درجه بوده است. وانگهی از کودکی ببیابان‌گردی وتاخت و تازوغارت‌و کشتارخوی گرفته‌ومرارتهایی که‌درین‌راه کشیده‌بود کینه‌وقهری‌دردل‌اوفراهم ساخته بود وبهیچکس رحم نمیکرد. معروفست درمدتی که درشیراز بوده و اجازهٔ رفتن ازآنجا نداشته است چون کریم خان نسبت باوبازهم مهربان بوده او راروزها درمجلس خود می نشانده ووی هم چنان که روی قالی‌های فاخردستگاه کریم خان نشسته بودچون دیگر کاری ازو بر نمی‌آمد با چاقو فرش زیر پای خود را می‌درید وحتی گفته‌اند که چون

بردستگاه کریم خان درشیراز دست یافت افسوس خورد و گفت اگر میدانستم روزی این فرشها بمن تعلق میگیرد این کار را نمیکردم .

پیداست که این سخت‌گیریها و بی‌رحمی‌ها مخصوصا درجنگها بیشتر ظاهر میشده و بهمین جهة کشتارهایی که آقا محمد خان درضمن کشور گیریهای خود کرده بخصوص در گرفتن شیراز و اصفهان و قتل عام کرمان و تفلیس معروفست . درکرمان حتی پیشوایان دینی و طلاب مدارس و زنان پیر و کودکان را معاف نکردند و تا خبر دستگیری لطفعلی خان باو نرسید بمردم شهر امان نداد و درتفلیس هم خونریزی بمنتهای شدت خود رسید.

شدت عمل آقا محمد خان حتی متوجه نزدیکان او میشده و ازنخست که بنای کشور گیری را گذاشت چون درمیان قاجارها نفوذی نداشت حتی کسانش ازو پیروی نکردند و تنها راهی که داشت این بود که بوسیلهٔ خوف و خشیت برآنها غالب شود و درین کار باندازه‌ای مبالغه کرد که حتی با برادران خود رضا قلی‌خان و مرتضی‌قلی‌خان و جعفرقلی‌خان و مهدی قلی خان جنگ کرد و ازآن پس این نفاق درخاندان شاهی قاجار ماند و اتحاد و پیوستگی که لازمهٔ خانوادگیست درین خاندان نبوده است چنانکه پس ازمرگ فتحعلی شاه پسرانش برسر سلطنت باهم نزاع کردند و پس ازمرگ محمد شاه همین اوضاع پیش آمد.

دربارهٔ لئامت و امساك او درخرج کردن نیز درکتابها مطالب فراوان هست و درین زمینه نمی‌توان شك کرد . دلیل آنهم واضحست که وی خردسالی و جوانی خود را درعسرت و تنگدستی گذرانده و بیشتر اوقات ازتهیهٔ وسایل زندگی محروم بوده است، چنانکه در موقع فرار ازشیراز تهی دست بود و چیزی که سبب پیشرفت کار او شد این بود که مالیاتی را که ازعراق و مازندران بفارس می‌بردند غارت کرد و وسیله برای تامین لشکرکشی خود فراهم ساخت و ازآن پس نیز مصارف لشکریان خودرا ازغارت نواحی مختلف ایران بدست می‌آورد و درزمان او مالیات ایران وضع مرتبی نداشت .

در بارهٔ تنگ چشمی او داستانهای بسیار گفته‌اند از آن جمله گفته‌اند که با ولیعهد و برادر زاده‌اش فتحعلی شاه که ازهمه پیش او عزیزتر بود همواره برسر خوزاك سخت‌گیری می‌کرد و معروفست که باو می‌گفت ایران استطاعت آنرا ندارد که تو دورنك خورش برسر سفرهٔ خود داشته باشی . درسبب کشته شدنش گفته‌اند که آنروز خربوزه‌ای برایش آورده بودند و یك نیمه ازآنرا درناهار خورده و نیمی دیگر را گفته بود برای شام بگذارند و چون موقع شام رسید و خربوزه را خواست معلوم شد سه تن ازخدمتگزارانش خورده‌اند. درخشم شد و فرمان داد آن سه تن را فردا صبح بکشند و آنها نیز که ازجان خود درهراس بودند شبانه همدست شدند و برسر بالینش رفتند و بزخم کارد او را ازمیان برداشتند.

نیز آورده‌اند که چون در خراسان بر شاهرخ میرزا آخرین شاهزادهٔ افشار دست یافت و جواهر نادر شاه را که نزد او بود بشکنجه ازو گرفت از دیدن آن گوهرهای گرانمایه چنان شاد شده بود که در اطاق را بروی خود بسته بود و بر روی آنها می غلتید .

بهمین جهتست که جامهٔ فاخر نمی پوشید و غذای لذیذ نمیخورد و سفرهٔ وسیع نمیگسترد و بسیار ساده زندگی میکرد و بتجمل و تشریفات نمی پرداخت و این همه برای آن بود که خرجی فراهم نکنند . معمولا در جنگها یا در شکار بر سر سفره‌ای که روی زمین می گستردند می نشست و خوراك بسیار ساده‌ای می خورد و همراهان نزدیکش را هم بر آن سفره مینشاند. گویند روزی که با همراهان خود نان جو و ماست میخورد یکی از درباریان هم بر آن سفره نشست و با وی بخوردن مشغول شد . درمیان خوراك ناگهان دستش را گرفت و مانع ازخوردن اوشد و گفت هرچه پلو ومرباهای لذیذ می‌خواهی بخور من حرفی ندارم اما راضی نیستم ازین سفره‌ای که برای لشکریان منست چیزی بخوری .

دیگر ازحکایاتی که سرجان ملکلم در بارهٔ لئامت آقا محمد خان آورده اینست که وقتی مردی دهقانرا برای خطایی که کرده بود بمجازات کشیده بودند ومیخواستند گوشش را ببرند جلاد را خواست ودستور داد درحضور او مجازاتش کنند . دهقان پولی بجلاد وعده کرد که همه گوشش را نبرد وچون آقا محمدخان این مطلب را شنید روستایی را نزد خو خواند و گفت اگر دو برابر پولی که بجلاد وعده کردی بخودم بدهی گوشت را نمی برم . دهقان بدست وپای او افتاد وازو شکرگزاری کرد وتصور کرد شوخی کرده است بهمین جهت راه افتاد که برود آقا محمد خان او را نزدیك خود خواند و جداً پول را ازو مطالبه کرد .

نیز نوشته‌اند زمانی با درویشی شریك شد ودرویش درحضور او بدربار آمد و نخست وی برای فریفتن دیگران چیزی باو داد و درباریانرا دعوت کرد هریك چیزی بدرویش بدهند وهریك برای رقابت با دیگری وجلب توجه او سعی کردند بیشتر بدهند و بدین گونه درویش مبلغ خطیری گرد آورد ولی طمعش جنبید وشبانه فرار کرد و آقا محمدخان هرچه درپی او گشت او را نیافت واین واقعه را خود برای درباریان خویش روایت کرده ودستور داده است آن درویش را هرجا بیابند دستگیر کنند، اما درویش ظاهراً از ایران رفته وهرچه گشته‌اند اورا نیافته‌اند .

در جوانی که آقا محمد خان در شیراز در دستگاه کریم خان میزیسته است کریم خان مهربانی بسیار باو میکرده وهمیشه اورا درمجالس خود می نشانیده و حتی در کارهای مهم با اوشور میکرده است. اما وی همینکه برخانوادهٔ زند چیره شد ازهیچ

گونه آزار و بی‌احترامی بزن و مرد آن خانواده خود داری نکرد در ایران معروف بود میگفتند وقتی که شیراز را گرفت قبر کریم خان را شکافت و سرش را با خود بطهران آورد و در زیر پلهای قسمتی از ساختمانهای کاخ گلستان که در ضلع شمال غربی آن واقعست و بحیاط سرچشمه معروفست و مظهر آب در آنجاست دفن کرد که هر وقت از آن پلها بالا و پایین میرود سرش را لگد مال کند . این مطلب در میان مردم ایران بسیار رایج بود و پس از خلع قاجاریه آجر فرش زیر آن پلها را شکافتند و استخوانهایی بدست آوردند و درهمانموقع عکسی برداشتند که معروفست . نیز معروفست که چون شیراز را گرفت خانهای شاهزادگان زند را ویران کرد و هرچه داشتند بباد غارت داد .

دیگر از مطالبی که درحق ناشناسی او معروفست و از پیران شنیده‌ام اینست که در حین توقف درشیراز یکی از مردان دستگاه کریم خان باو بسیار مهربانی میکرد و چون وی درشیراز حکم اسیری را داشت و دیگران همه او را خرد میگرفتند و این مرد یگانه کسی بود که با او مهربان بود آقا محمد خان همیشه از وی امتنان داشت و درهرموقع ازو یاری میخواست و وی هم دریغ نمیکرد . روزی که درحمام بود آقا محمد خان هم وارد شد و آنمرد دربارهٔ وی بسیار مهربانی کرد و نزدیك خود نشاند. آقا محمد خان بسیار ممنون شده بود و گفت اگر روزی بخت بامن یار شود و بدولت برسم سزای این مهربانی های ترا خواهم داد. آنمرد گفت از قدیم گفته‌اند که دولت مانند مرغیست که برسر کسان مینشیند و بالهای بسیار بلند دارد و برروی چشمها می گسترد بطوری که مانع از دیدن می‌شود . آقا محمد خان گفت چنین نیست و اگر آن روز برسد بتو نشان میدهم . اتفاقاً درموقعی که آقا محمدخان اصفهانرا گرفت آنمرد جزو کارگزاران خاندان زند دراصفهان بود دستگیر شد و اورا هم با دیگران آوردند که درحضور آقا محمد خان بکشند . وی برای اینکه عهد دیرین خود و گفتگوی آنروز درحمام را بیادش بیاورد دو دست را روی چشمان خود گذاشته بود . آقا محمد خان دستور داد او را پیش آوردند و سبب این کار را پرسید و چون او مطالب را گفت درخشم شد و فرمان داد نخست چشمانش را درآوردند و پس از آن سرش را بریدند .

ازین گونه روایات دربارهٔ آقا محمد خان و صفات شخصی او و در اسنادی که از زمان وی مانده و حتی در خاطرهٔ پیرانی که ما دیده‌ایم بسیار بوده است . پیداست که ایرانیان در همان زمانی که وی زنده بوده است دل خوشی ازو نداشته‌اند و کارهایش را نمی پسندیده‌اند .

مناسبات گرجستان با ایران

کشوری که از زمانهای قدیم ایرانیان بآن گرجستان گفته‌اند ناحیهٔ نسبة وسیعیست که شمال و مغرب آن را کوهستان و جنوب و مشرق آن را دشتی حاصلخیز فرا گرفته است. درشمال آن رشته کوههای قفقاز ودرجنوب آن ارمنستان ودرمشرق سرزمینی واقع شده که ایرانیان قدیم بآن اران می گفتند وجایگاه آلانیان قدیم بودو اینك جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان وجمهوری نخجوان را تشکیل می‌دهد ومغرب گرجستان بدریای سیاه می‌رسد.

ایرانیان درزمان قدیم باین سرزمین گردستان گفته‌اند وسپس دردورهٔ بعد آنرا گرجستان نامیده‌اند ومردم آن دیار بکشور خود «ساخارثولو» (۱) می گویند. کلمهٔ گرج وگرجی را درزبان تازی «جرز» وگرجستان را نیز گاهی «جرزان» نوشته‌اند. درزمانی که قلمرو پادشاهان گرجستان توسعه یافته کشورشان شامل قسمت غربی ومرکزی ناحیهٔ ماوراء قفقار بوده است.

درین سرزمین مللی که از یك نژادند واندك اختلافی درزبانهای ایشان هست از زمان قدیم مسکن داشته‌اندوزبانهای آنها راکه بیك دیگر نزدیك‌اند ازنظر زبان‌شناسی جزو دستهٔ زبانهای «خارثولی» (۲) می‌دانند وخطی دارند که ازخط یونانی گرفته‌اند ولی درآن تصرف بسیار کرده‌اند. درنتیجهٔ همسایگی وروابط نزدیك که باایران داشته‌اند یك‌عده معتناء به کلمات فارسی وارد زبان گرجی شده وبرخی ازشاهکارهای ادب‌ایران رابزبان‌گرجی ترجمه کرده‌اند ازآن‌جمله است‌شاهنامهٔ فردوسی وویس ورامین‌فخرالدین اسعدگرگانی.

گرجستان بچند ناحیهٔ جزء تقسیم شده که مهمترین آنها کاخت وکارتیل و ایمرت و مسخت بوده است. یکی از نواحی آن سرزمین لازیکای قدیم یالازستان دوره‌های بعد بوده که گاهی‌هم استقلال پیدا کرده است.

دین اکثریت گرجیان امروز ارتودوکس یونانیست وبرخی ازطوایف این نژاد درزمانهای بعداسلام آورده‌اند، مانند لگزیان‌یالزگیان وآجارهاو گروهی ازابخازیان.

دردورهٔ هخامنشی سرزمین‌گرجستان مانند کشورهای مجاور آن جزو خاك ایران بوده است. پس ازآن‌دولتهای نیمه‌مستقلی‌درکارتیل وکاخت تشکیل‌شده ودردورهٔ‌ساسانی، مدتهای مدید گاهی بتصرف امپراطوران بیزنتیه در آمده و گاهی از ایالات ایران بوده است.

---

(۱) Sakharthwelo

(۲) Kharthweli

گرجیان خود مدعی‌اند که زنی بنام «نینو» دین ترسا را بآنجا برده ودر آغاز قرن چهارم میلادی مردم گرجستان بآن گرویده‌اند و «میریان» پادشاه گرجستان نخست این دین را پذیرفته و مردم را بآن دعوت کرده است. استقلال کلیسیای گرجستان را در انجمن عمومی نصارای جهان درسال ٦٨٠ میلادی برسمیت شناخته‌اند.

پادشاهان ساسانی باآنکه درارمنستان گاهی منتهای سخت گیری را برای برانداختن دین ترسایان کرده‌اند در گرجستان این معامله را روانداشته‌اند واین می‌رساند که نصارای گرجستان با زردشتیان ایران و دربار ساسانی بیش از مردم ارمنستان سازش داشته‌اند.

از زمانی که دولت بیزنتیه یعنی روم شرقی و رومیة‌الصغری در آسیا تشکیل شده همواره درسر گرجستان بادولت ساسانی اختلافی در میان بوده و کرارا زد وخوردهایی برانگیخته‌اند وتاپایان دورهٔ ساسانی این کشمکش درمیان بوده‌است وسرانجام آخرین بار در ٦٢٧ هراکلیوس امپراطور بیزنتیه گرجستان را از ایران گرفت اما بزودی تازیان که برایران تاختند این سرزمین را هم جزو قلمرو خود کردند و تنها بگرفتن جزیه از نصارای گرجستان قناعت کردند و گرجیان را دردین خود آزاد گذاشتند.

دردورهٔ اسلامی تفلیس که در مرکز گرجستان واقعست مهم‌ترین شهر آن سرزمین شدوشهری بود که ترسایان ومسلمانان درآن باکمال سازگاری زندگی کردند.

درپایان قرن دوم هجری سلسلهٔ باگراتیان که تازیان بآنها «بقراطیان» می‌گفتند ودست نشاندهٔ خلفا بودند قدرتی گرفتند و از جنوب قلمرو خود را وسعت دادند. بهمین جهت ناحیهٔ گنجه کرارا جزو گرجستان شده ودرقرن ششم هجری گرجیان قسمت عمده از سرزمین اران‌راهم متصرف شده وتاآذربایجان ایران پیش‌رفته‌اند وشهر تبریز نیزمدتی دردست آنها بوده است چنانکه خاقان اختسان ممدوح عمدهٔ خاقانی که‌شروان و قسمتی از آذربایجان راهم داشته از پادشاهان گرجستان بوده است.

پیش‌ازآن درقرن پنجم سلجوقیان گرجستان راهم گرفتند وتنها درسال ٤٩٣هجری که ترسایان در جنگ صلیبی شهر اورشلیم را متصرف شدند داوید پادشاه گرجستان کارگزاران سلجوقی را از آنجا راند و در دورهٔ سلطنت تامار ملکه معروف گرجستان از ٥٨٠ تا ٦٠٩ دولت گرجستان باوج ترقی رسید وپس‌از آن باز دورهٔ انحطاط آغاز شد، زیرا که پادشاهان مغول گرجستان راگرفتند وپس‌از آن تیمور گورکان در ٧٨٩ و ٨٠٦ شش‌بار بگرجستان لشکر کشید.

درقرن نهم هجری که‌سلسلهٔ باگراتیان هنوزدرگرجستان فرمانروایی داشت این سر زمین بسه ناحیهٔ مستقل کرتیل و کاخت وایمرت تقسیم‌شد و پنج ناحیهٔ مستقل کوچک‌هم تشکیل یافت واز آن پس دیگر حکومت واحدی درین ناحیه برسرکار نیامد.

پس از برچیده شدن امپراطوری بیزنتیه که دیگر از خارج دولتی با گرجستان یاری نمی کرد از یك سو ترکان عثمانی و از یك سو دولت ایران و از سوی دیگر لگزیان نواحی مختلف گرجستان را تصرف کردند تا اینکه در قرن یازدهم هجری پادشاهان کرتیل و کاخت دست نشاندهٔ پادشاهان صفوی شدند .

از سوی شمال روسها بمرزهای گرجستان رسیده بودند و چون با مردم گرجستان هم کیش بودند و ظاهرا دعوی پشتیبانی از آنها داشتند و فرمانروایان ایران کرارا با مردم گرجستان بدرفتاری کرده بودند گرجیان تمایلی نسبت بدربار روسیه بهم زدند، چنانکه در ٩٦٥ لوان دوم پادشاه کاخت از ایوان چهارم واسیلیویچ تزار روسیه در برابر صفویه یاری خواست . در زمان شاه عباس اول الکساندر پادشاه گرجستان از باریس فئودروویچ گادونوو تزار معروف روسیه مدد خواست و در ١٠٢٨ تیموراز پادشاه گرجستان نیز سفیری بدربار میخائیل فئودورو ویچ رومانوف نخستین تزار خاندان رومانوفها فرستاد واز و استمداد کرد. ولی نیروی تزارهای روسیه هنوز بجایی نرسیده بود که با گرجستان یاری مؤثری بکنند، بهمین جهت وضع این سرزمین تغییری نکرد و تنها در دورهٔ سلطنت و اختانگ ششم پادشاهان گرجستان اندك نیرویی بهم رساندند

هراکلیوس دوازدهم که از ١١٧٥ تا ١٢١٣ سلطنت کرده است، گاهی در برابر دولت عثمانی و لگزیان و لشکریان ایران ایستادگی کرد ولی در زمان وی حوادث شومی رخ داد از آن جمله طاعون سختی بود که در ١١٨٤ روی آورد و قتل عام آقا محمدخان در ١٢١٠ بود. بهمین جهت جانشین وی گرگی دوازدهم در ١٢١٥ کشور خود را بروسیه واگذار کرد و چندسال بعد در ١٢١٩ نیز ناحیهٔ ایمرت یکی از ولایات روسیه شد .

در دورهٔ صفویه از ١٠٢٤ تا ١١١٥ که اوج قدرت شاهان صفوی در گرجستان بوده است همیشه از دربار صفویه حکمرانی بگرجستان می فرستاده اند و کسانی که بحکومت گرجستان رفته اند بدین قرارند: عیسی خان در ١٠٢٤ ، علیقلی خان در ١٠٢٥، پیکارخان در ١٠٢٥ ، قرچکای خان در ١٠٣٣، سلیم خان در ١٠٤٣، مرتضی قلی خان ملقب بشهنواز خان در ١٠٦٩ ، بیژن خان در ١٠٨٦ ، عباسقلی خان در ١٠٩٩ ، کلبعلی خان از ١١٠٦ تا ١١١٥ زمان شاه سلطانحسین .

در ١٢٠٩ ابراهیم خلیل خان که از جانب ایران از ١١٧٧ تا ١٢١١ حکمرانی قراباغ داشت بار دیگر از ١٢١١ تا ١٢٢١ باین مقام رسید در موقعی که آقا محمدخان در کرمان و فارس بود موقع را غنیمت شمرد با حکمران تفلیس و اعیان شروان و شماخی وقبه و دربند همدست شد و بنای سرکشی را گذاشتند. آقا محمدخان در بازگشت بطهران بمیرزا اسدالله خان نوری که در آن زمان وزیر لشکر بود و پس از آن بنام اعتمادالدوله

صدراعظم ناصرالدین شاه شددستور داد که لشکری گرد آوردودر بیرون شهر لشکرگاه ساخت وعازم آذربایجان شد .

پس از آنکه باردبیل رسید بمحمد حسین‌خان قوانلو دستور داد تاباعده‌ای در سه فرسنگی قلعهٔ پناه‌آباد در سرپل خدا آفرین در کنار ارس لشکرگاه بسازد تا ابراهیم خلیل‌خان نتواند پل را ازمیان بردارد . باهمهٔ شتابی که محمد حسین‌خان کرد چون برسر پل‌رسید دید که ابراهیم‌خان‌پل راشکسته‌است وخبر باقامحمدخان داد. وی‌هم سلیمان‌خان راکه ازفرماندهان لشکرش بود مامور کرد پل را ازنو بسازد وچون پل‌را تعمیر کردند چهار برج در دوطرف آن ساختند تا لشکریان خود را ازپل بگذراند و مصطفی‌خان قاجار را بسوی طالش روانه کرد وسلیمان‌خان رابا پنج‌هزار تفنگچی و محمدحسین‌خان برادر حاج محمد ابراهیم صدراعظم را باسه‌هزار سپاهی درپی مصطفی‌خان فرستاد .

اعیان طالش چون خبر را شنیدند زن وفرزند ودارایی خود را سوار کشتی کردند وبسوی سالیان راه افتادند . اما مردم سالیان ازترس آنهاراراه ندادند وایشان ناچاردر میان دریا لنگر انداختند . تفنگچیان گیلانی مامور شدند کـه بشنا بمیان دریا بروند و کشتی‌های ایشان را اسیر کردند . سلیمان‌خان و مصطفی‌خان مردمی راکه بکوهها پناه برده بودند آزار بسیار کردند وجمعی کثیر را اسیر گرفتند . این اسیران راکه نزدآقا محمدخان بردند چندتن ازیشان را کشت و فرزندانشان را بمازندران واردبیل فرستادو تنها شاهنوازخان پسرشاه پلنك راکه از سران گیلان بود بخود نزدیك کرد .

پس ازین واقعه از پل خدا آفرین گذشت ودرراه مصطفی‌خان‌را بالشکری برای سرکوبی ارمنیان ناحیهٔ قپان‌فرستاد ووی‌هم جمع کثیری‌از زن ومرد وپیر وجوان رااسیر کردوباصدوشانزده سربریده‌نزد آقامحمدخان فرستاد.وی‌هم اسیران رادرمیان‌لشکریان خود تقسیم کرد ورضاقلی خان نام را بناحیهٔ دیگر برای تاخت‌وتاز فرستاد.

سپس‌درمنزلی معروف بتخت طاوس عبدالرحیم‌خان شیرازی وچراغ‌خان بختیاری را با عده‌ای بپاسبانی پل گماشت و سلیمان‌خان ومصطفی‌خان را با ده‌هزار سپاهی برای گرفتن‌قلعهٔ پناه‌آبادفرستادوایشان‌در نیمه راه بلشکریان ابراهیم‌خلیل‌خان برخوردندوجنگی کردند وآن لشکریان بقلعه گریختند و ایشان قلعه را محاصره کردند . آقامحمدخان در دنبال آنها رسید و برقلعه توپ بست وجمعی را کشت. سپس‌مصطفی‌خان را با پنج هزار سپاهی بعسکران سه‌فرسنگی پناه‌آباد فرستاد که راه رابرفراریان ببندد ورضاقلی‌خان‌را هم باعده‌ای بتخت طاوس روانه کرد که راه مسافران وکاروانیان رابگیرد .

سرانجام ابراهیم خلیل خان بـا ده هزارتن ازقلعهٔ پناه‌آباد بیرون رفت وجنگی درگرفت وهزارتن ازسپاهیانش کشته‌شدند و گروهی نیزاسیرشدند . آقا محمد خان‌دستور

داد نامه‌ای بابراهیم خلیل خان بنویسند واورا باطاعت دعوت کنند. نوشته‌اند که منشی درآن نامه این شعر را نوشته بود:

زمنجنیق فلك سنگ فتنه می بارد　　تو ابلهانه گریزی بآبگینه حصار

وابراهیم خلیل‌خان درجواب این شعر را نوشت:

گرنگهدارمن آنست که من میدانم　　شیشه را در بغل سنگ نگه میدارد

سپس پیرقلی‌خان وعبدالله خان که ازسران لشکر آقا محمد خان بودند مامور شدند محمد بیك واسد بیك برادر زادگان ابراهیم خلیل خان راکه دربیرون قلعهٔ پناه آباد بودند بگیرند و نزد آقا محمدخان ببرند. ابراهیم خلیل خان ازشنیدن این خبر برآشفت ویکی ازخویشاوندان خود رانزد آقا محمدخان فرستاد و پیشنهاد کرد یکی ازنزدیکان خود را بگروگان بلشکرگاه آقامحمدخان بفرستد وهرسال خراجی بپردازد و برپیری او ببخشاید واجازه دهد وقتی دیگرخود بنزد او برود. وی این پیشنهاد را پذیرفت ومحمد خان قاجار ایروانی وجوادخان حکمران گنجه وملك مجنون وملك قلی وملك اسمعیل ازسران آندیار با پیشکش‌های فراوان نزدآقا محمد خان رفتند. شیخعلی خان پسرفتحعلی خان ازاعیان شهرقبه بدست یکی ازنزدیکان خودپنج هزارتومان نقد برای اوفرستاد. حسین‌خان حکمران باکویه (بادکوبه یا باکو) نیزنامه‌ای باپیشکش فرستاد وسلیمان پاشا حکمران بغداد هم چند اسب تازی وچند استرنزد او روانه کرد.

سرانجام آقامحمد خان پس ازسی‌وسه‌روز که دربیرون پناه‌آباد لشکرگاه ساخته بود روزی سران لشکرخود را جمع کرد وبایشان دستورداد که جوانان قاجار که ازسی‌سال کمترداشتند با جوانان طوایف دیگر که همراه او بودند در یك سو بایستند و پیران و سالخوردگان قاجاروطوایف‌دیگر که بیش از پنجاه سال داشتند درسوی دیگرجابگیرند وخود نخست درمیان جوانان رفت و گفت ما ازعراق برای گرفتن قلعهٔ پناه‌آباد آمده‌ایم وآنرا محاصره کردیم وکاری ازپیش نبردیم، اکنون زمستان درپیشست وعلوفه تنگ یاب خواهد شد، چه مصلحت میدانید بمانیم وجنگ بکنیم یا برگردیم؟

جوانان گفتندهرچه‌دستور بدهید همان‌خواهیم کرد. وی رااین‌سخن خوش‌آمدو گفت این جوانان خردمند مرا وکیل خود کرده‌اند. سپس ازپیران و سالخوردگان پرسید چه باید کرد؟ پیران قاجار گفتند زمستان درپیشست وآذوقه وعلوفه بزحمت بدست خواهد آمد، صلاح دوآنست که بطهران برگردیم وزمستانرا بمانیم وبهاردوباره باین جا برگردیم.

آقا محمد خان گفت رای شما درست نیست. بزرگان قاجارمیخواهند بطهران‌نزد زنان خود بازگردند وسران آذربایجان‌همین هوس رادارند وهیچ فکرنکردند که بزنان

خود چه خواهند گفت. آیا آنها نخواهند گفت که همه بزرگان ایران رفتند و درین سفر نتوانستند ازعهدهٔ یك جارچی برآیند ومقصود او ازجارچی ابراهیم خلیل خان بود زیرا که یکی ازنیاگان اواین منصب را داشته است.

چون آقا محمد خان این سخنان راگفت پیران وسالخوردگان گفتند ما ازین جا نمی رویم تا این قلعه را با خاك یکسان نکنیم وابراهیم خلیل خان را نگیریم. آقا محمد خان گفت شما درست می گویید اما چون من وکیل جوانانم بصوابدید ایشان کارمی کنم. بامداد فردا باید هریك ازلشکریان بنهٔ خود را بردارد وخود سوارشود ودر کنار بارگیر جا بگیرد تا من بگویم چه باید کرد. فردای آن روزکه همه آماده شدند وی راه تفلیس را در پیش گرفت ولشکریانش نیز درپی او رهسپار شدند ودرمنزل قراچای بنهٔ خود راگذاشتند وحاج محمد ابراهیم خان اعتمادالدوله هم درآنجا ماند واز آنجا بهراکلیوس پادشاه گرجستان که درآن زمان درایران باو «ارکلی خان» می گفتند نامه نوشت که درخواست ابراهیم خلیل خانرا پذیرفتم وچند روزی باو مهلت دادم واینك عازم تفلیس هستم. چون این کشور از زمان شاه اسمعیل صفوی تاکنون همیشه جزو ایران بوده باید فرمانگزار ما باشی.

ارکلی خان باین نامه اعتنایی نکرد وبتهیهٔ برج وبارو وتدارك جنگ پرداخت واز تفلیس با سپاهیان خود بیرون رفت. جنگی سخت درگرفت ودر آن هنگام باد سختی وزیدن گرفت ومانع کار گرجیان وارمنیانی که درسپاه هراکلیوس بودند شد وایشان پشت بمیدان جنگ دادند. لشکریان آقا محمد خان هم آنها را دنبال کردند تا بدروازهٔ شهر رسیدند. درین میان چهارصد تن ازمردم چرکس که اندیشهٔ کشتن آقا محمد خان راداشتند ازدروازه بیرون رفتند وگرد سراپردهٔ اوراگرفتند وبرخی ازطنابهای چادر را با تیغ بریدند. وی نترسید وازجایی که نشسته بود برنخاست وبتفنگچیان مازندرانی که با او بردند فرمان تیرانداختن داد وبرخی از آنها راکشتند وکسانی که ماندند گریختند. درین موقع ارکلی با چند تن ازسران سپاه خود بشهررفت وزنش راکه تاریخ نویسان ایران بنام «ده فال» یادکرده‌اند با خواهر ودخترخود برداشت واز تفلیس بکاخت و کرتیل گریخت وبکوهستان آنجا پناه برد.

آقا محمد خان هفتاد تن ازسران گرجی راکه گرفتارشدند کشت و وارد شهر شد وهرچه از زر وسیم ونفایس یافتند غارت کردند وپانزده هزار زن ودختر وپسررا اسیر گرفتند وکشیشان را دست بستند ودر رود کر انداختند وکلیسیاها را سوختند وخانها را ویران کردند وپس از نه روزاز تفلیس بیرون رفتند.

درین هنگام آقا محمد خان جوانان را نزد خود خواند وآنها را نواخت وگفت

من و کیل شما بودم و بوکالت شما این کار را کردم و از آنجا بگنجه رفت و در دهانهٔ جواد که ملتقای رود کر بارودارس باشد شنید که مصطفی‌خان دولو را که بادوازده‌هزار تن بدفع مصطفی خان حاکم شروان فرستاده است کشته‌اند . حاکم شروان چون یارای برابری با او در خود ندید بغیت داغی که پناه‌گاه‌خوبی بود رفته بود و مصطفی خان دولو شروان را گرفت. درین هنگام سلیمان خان برادرمحمد حسن خان حکمران شکی که از برادررنجیده بود نزد الکساندرلگزی حاکم « جاروتله » رفته بود و لشکری از آنجا بجنگ برادر آورد . محمد حسن خان هم چون‌یارای برابری نداشت بآقداش گریخت و بآقا محمدخان خبرداد. وی هم بمصطفی خان‌دولو دستورداد بیاری او برخیزد و مصطفی خان با لشکریان خود بآقداش رفت . درین‌میان حاجی سعید وحاجی نبی که از اعیان آن دیار بودند نزد آقا محمد خان رفتند و ازمحمد حسن خان بدگفتند و وی دستور داد که مصطفی خان محمدحسن‌خان را بگیردو با اموال وی نزد او بفرستد وحکمرانی‌شکی را بسلیم خان‌خان بدهد وخود بشروان برگردد.

مصطفی‌خان هم اورا گرفتار کرد واموالش راگرفت وبدین بهانه بنای بیدادگری راگذاشت وکسان محمد حسن خان واعیان‌آن سرزمین را شکنجه داد ومال بسیاراز ایشان گرفت ویك نیمه ازمال محمد حسن خان را هم برای خود برداشت . چون این خبربآقا محمد خان رسید او را احضار کرد و علیقلی خان را بجای او گماشت . مصطفی خان هم بسوی لشکرگاه‌آقا محمد خان رهسپارشد ، اما کسانی که ازو آزاردیده بودند درنیمه راه بروتاختند وجنگی درگرفت وپس ازآنکه چندین تن از دوسوی کشته شدند سرانجام مصطفی خان هم کشته شد .

آقا محمد خان ازشنیدن این خبرپریشان شد وچون علیقلی خان بعد ازمصطفی‌خان قاجاربآنجا رفت دردفع مصطفی خان شروانی کوشید وتا سرزمین « فنداغی » اورادنبال کرد واو را درمیان گرفت وکار را بروسخت کرد تا اینکه خراجی بعهده گرفت .علیقلی خان دردشت مقان بآقا محمد خان رسید وبا او بطهران آمد .

سرجان‌ملکلم می گوید درآن گیرودار که مردم گرجستان فاسد شده وباهم‌اختلاف داشتند وحتی پسران‌ودختران خود را بمردم‌ایران وعثمانی می‌فروختند یك تن‌ازارمیان آن سرزمین که یوسف امین نام داشت ومردی دلیروفتنه جوی بود ارمنیان و گرجیان را برانگیخت که با دول اسلام درافتند . درین میان کریم خان زند از هراکلیوس خواست عروس خود راکه زن پسر مهتراو بود و بیوه مانده بود با ولیعهد خودگرگین خان که مراد همان‌گرگی سابق الذکرست ودامادخود داودخان ودوازده تن‌ازپسران بزرگان دیار و دوازده‌دختر زیبای دوشیزه که پیش ازدوازده‌سال نداشته باشند نزد وی بفرستد

تا گروگان باشند . فرستادهٔ کریم خان پیغام داد که اگر این کار را نکنند لشکری مامور گرجستان خواهد شد .

بزرگان دربار هراکلیوس اصرار داشتند که وی این پیشنهاد را بپذیرد ولی هراکلیوس خود زیر بار نرفت و چون کریم خان گرفتاری دیگر پیدا کرد این کار پیش نرفت. ملکلم پس از شرح این واقعه جزییاتی از فساد مردم آن سرزمین و اختلاف در میان آنها آورده است و حتی می گوید در جنگها سران لشکر می گریختند و بدشمن تسلیم میشدند .

سپس جای دیگر می گوید هراکلیوس میخواست حمایت تزارهای روسیه را بر مردم گرجستان که ترسا بودند جلب کند و پشتیبانی زورمند داشته باشد و بهمین جهت آقا محمد خان عزم کرد اورا تنبیه کند .

می گوید در زمان فتنهٔ افغان پتر کبیر با دربار عثمانی قرار گذاشت که شمال و شمال غربی ایران را در میان خود قسمت کنند . نادرشاه مانع ازین کار شد و چون او رفت و اوضاع ایران بهم خورد ملکه روسیه قبول کرد گرجستان تحت الحمایهٔ او باشد و عهدنامه‌ای بسته شد که والی گرجستان خود و از جانب بازماندگان خود پذیرفت از اطاعت ایران بیرون رود و در حمایت دربار روسیه قرار بگیرد .

یکاترین (کاترین) ملکه روسیه نیز پذیرفت که او و بازماندگانش همیشه پشتیبان والی گرجستان باشند. حتی درین عهدنامه قید شده بود که نه تنها آنچه اکنون در تصرف والی گرجستانست در حمایت ملکه روسیه خواهد بود بلکه هرجایی را هم که بعد تصرف کند همین حال را خواهد داشت .

از سوی دیگر یکاترین خیال تجاوز بنواحی دیگر ایران هم داشت ، چنانکه مرکز تجارتی در اشرف مازندران دایر کرده بود . در ۱۱۹۷ هجری (۱۷۸۳ م .) یك تن از امیران روسیه با چند کشتی جنگی باشرف آمد و اجازه خواست در آنجا تجارتخانه‌ای دایر کند، اما چون در داد و ستد بسیار ارزان میفروختند و گران میخریدند و پیدا بود که اندیشهٔ سوداگری ندارند آقا محمد خان بدگمان شد و دستور داد ایشان را گرفتار کردند. پس ایشان را دعوت کرد و شراب بسیار داد و چون مست شدند همه را گرفتند و نزد او بردند و چون عذرخواهی کردند عفوشان کرد و خلعت داد و گفت باید ازین کار بگذرند و بدین گونه این کار سر نگرفت.

از سوی دیگر لشکریانی که وقتی بیاری پادشاه گرجستان فرستاده بود پس از چهار سال که مشغول محاصره شهر گنجه بودند بناگاه باز گشتند. چون آقا محمد خان آهنگ تاختن بگرجستان کرد نقشه‌اش این بود که راه را بر لشکریان روسیه ببندد که بیاری گرجیان نروند . پس از فتح کرمان دستور داد که لشکریان در بهار در اطراف طهران جمع شوند و نزدیك شصت هزار تن گرد آمدند . پنجاه و سه روز پس از نوروز یعنی در بیست و سوم

اردی بهشت ازطهران عازم شد و تاآن‌زمان کسی نمیدانست بکجا خواهد رفت .

لشکریان خود را سه قسمت کرد : یك قسمت را ازسمت راست بمقان و شروان و داغستان فرستاد وقسمت دیگرازسمت چپ بسوی ایروان پای‌تخت ارمنستان رفتند وخود درمیان ایشان راه قلعهٔ شوشی راگرفت که ازدژهای‌استوارقراباغ بود. چنانکه پیش‌ازین گذشت سلیمان خان پل رود ارس رابست وازان گذشتند .

لشکریانی که بسوی مشرق رفته بودند ازکرانهٔ دریای خزر گذشتند و امرای‌آن نواحی‌یا تسلیم شدند ویا شکست‌خوردند . اما سران ایروان وشوشی بهراکلیوس‌تاسی کردند وبنای مقاومت‌گذاشتند . چون هراکلیوس را دعوت کردندکه نزدآقا محمد خان برود گفت من جزملکه روسیه فرمانبردار کسی نیستم. چون لشکریان آقا محمدخان بیشترسوار بودند فتح ایروان وشوشی رامصلحت ندید وتنها باظهاراطاعت سرکردگان آن نواحی بسنده کرد وکسانی را بمراقبت ایشان گماشت .

پس ازان دستورداد که لشکریان او که درسمت چپ بودند درگنجه باو بپیوندندو باآنکه سپاه وی در راه پراگنده شده بودند بازچهل هزارلشکری با خود داشت وبا این عده بتفلیس تاخت . هراکلیوس چون بواسطه شتابی که آقا محمد خان بکار برده بود امیدوارنبود دربار روسیه با او یاری کند با لشکریان خود که چهاریك سپاه آقا محمد خان نمی‌شد درپانزده میلی تفلیس با او روبرو شد .گرجیان منتهای دلاوری راکردند اما شکست خوردند وهراکلیوس بکوهستان گریخت وآقا محمد خان وارد تفلیس شد .

سپس می گوید نمی‌توان شماره کسانی راکه در تفلیس کشته شدند تخمین زد .پس از آن شمارهٔ اسیران گرجی را پانزده هزار وبقولی دیگر بیست وپنج هزارمی‌نویسد .

سپس‌می گوید زمستان را دردشت‌مقان در ملتقای رودکر بارود ارس گذراند. پس‌ازذکر واقعهٔ شروان چنانکه گذشت می گوید مصطفی‌خان حکمران ایروان هم نزدآقا محمدخان رفت وتسلیم شد . اما ابراهیم خلیل خان حکمران شوشی‌همچنان درمخالفت بود وآقا محمد خان دستورداد سر زمین او را بکلی ویران وتاراج کردند . درین سفر گرجستان بود که بخیال تاجگذاری وسلطنت افتاد وامرای قوانلو بیش ازهمه محرك او درین کار بودند. بنابرین کلاه کیانی برسر گذاشت و گردن‌بندی‌ازمروارید آویخت وشمشیری که در مقبرهٔ شیخ صفی‌الدین اردبیلی بود وصفویه‌آنرامتبرك میدانستند بر کمر بست .

ملکلم‌می گوید رسم چنین بود که یك شب آن شمشیر را برسرقبرشیخ صفی‌الدین می‌گذاشتند وتمام شب ازروح‌اوهمت می‌طلبیدند وروزدیگرشیلان‌می کشیدند وآن‌شمشیر رابر کمرمی بستند ومبالغ خطیر بزیردستان وتنگ دستان میدادند .

دخالت دربار روسیه درکارهای قفقازچنانکه بجای خود بتفصیل خواهدآمد بیشتر

از زمان پتر کبیر شروع شده است و وی در ۱۱۳٤ (۱۷۲۲ م.) ببهانهٔ اینکه برخی از اتباع روسی را کارگزاران ایران کشته‌اند از تنگهٔ دربند گذشت و شهر شماخی را محاصره کرد و درین زمان بموجب عهدنامه‌ای نواحی ساحلی دریای خزر را تصرف کرد. اما چند سال بعد آن نواحی را بنادرشاه پس دادند. چون هراکلیوس در گرجستان بسلطنت نشست در ۲٤ ژوئیه ۱۷۸۳ میلادی (۲۳ شعبان ۱۱۹۷) در گئورگیوسك (۱) عهدنامه‌ای با دربار روسیه امضا کرد و دست نشاندهٔ آن شد. دوازده سال بعد آقا محمد خان برای تنبیه او این لشکرکشی را کرد و بگفتهٔ دیگر بیست هزار اسیر با خود برد. هراکلیوس تنها مختصر یاری از دربار روسیه دید و در ۱۷۹۸ م. (۱۲۱۳ ه.) در گذشت. پسرش ژرژ یا گرگی و یا گرگین، بنا بر آنچه در ایران معمول بود، نیز گرفتار انقلابات و حوادث شوم بود و دایماً با لزگیان و لشکریان ایران میجنگید و همواره از پاول اول تزار روسیه یاری میخواست و در همین حال در گذشت.

ماری یا مریم که زن بیوهٔ او و جانشین او بود نخست خواست از زیر بار دربار روسیه بیرون رود و حتی گفته‌اند ژنرال تسیتسیانوف افسر معروف روسی را که مامور شده بود او را بمسکو ببرد بزخم کارد کشت و سرانجام تسلیم شد. پسرش داوید یا داود چندی پس ازان واقعه درسال ۱۸۰۰ م. (۱۲۱۵ ه.) کشور خود را کاملا بالکساندر اول امپراطور معروف روسیه واگذاشت و با مادر خود بپترزبورك رفت و در آنجا در گذشت و ازان روز گرجستان از ایالات روسیه بشمار رفت.

سفر دوم گرجستان

هنگامی که آقا محمد خان بازماندگان نادرشاه را برانداخته و در خراسان بود میخواست بماوراءالنهر بتازد و آنجا را از دست ازبکان بگیرد. درین میان قاصدی از طهران رسید و نامه‌ای از حکمرانان آذربایجان آورد که محمد خان بیگلربیگی ایروان و حسینقلی خان دنبلی بیگلربیگی تبریز و خوی و دیگران نوشته بودند که چون درسال گذشته گروهی از لشکریان روسی در تفلیس کشته شده بودند یکاترین دوم امپراطریس معروف روسیه که تاریخ نویسان زمان معلوم نیست بچه سبب همیشه اورا «خورشید کلاه» لقب داده اند برای انتقام هشتاد هزار سپاهی با صد توپ بمقان فرستاده و اینك در «ارض جواد» لشکرگاه ساخته‌اند و گروهی دربند را محاصره کرده‌اند و مردم باکو و سالیان و طوالش بآنها تسلیم شده‌اند و مردم شروان و گنجه هم فرمانبردار گشته‌اند.

آقا محمد خان ازین خبر بسیار پریشان شد و درهمان دم محمد ولی خان قاجار را با ده هزار سوار در خراسان گذاشت و فتحعلی خان کتول را مامور حکمرانی مشهد و تعمیر روضهٔ

---

(۱) Gueorguievsk

امام هشتم و گرفتن مالیات کرد و بشتاب بطهران آمد . در طهران محمد حسن خان که بدربار شاه‌زمان امیر افغانستان رفته بود با « کدوخان » که از کابل بسفارت آمده بود آمدند و پاسخ نامه‌ای را که درفتح خراسان بشاه زمان نوشته بود آوردند که در آن ناحیهٔ بلخ را را بدولت ایران واگذار کرده بود.

پس ازان خبر رسید که یکاترین دوم درگذشته و پاول پسر پتر بجای او نشسته است وچون این خبر بسپاهیان روسیه که درقفقاز بوده‌اند رسیده است رفته‌اند وشروان ودربند را تخلیه کرده‌اند . درهمین زمان آقا محمد خان تدارك رفتن بقفقاز را می‌دید . پیش از مرگ یکاترین شبی که هوا بسیار سرد بود در کنار آتش نشسته بود و باانبری آتشهارا پس و پیش می کرد و تمام شب را درین حال بود وچون روز شد با خشم تمام انبر را درمیان منقل کوفت چنانکه آتشها دراطاق پراگنده شد و گفت : « ای خدای قاهر یا او را بکش یا مرا ازمیان بردار! » وچند روز بعد خبرمرگ یکاترین را باو رساندند .

بدین گونه درماه ذی القعدهٔ ۱۲۱۲ درطهران لشکریان خودرا جمع کردو ازراه اردبیل بکنار رود ارس رسید ودرآنجا لشکرگاه ساخت وده هزارسوار برای گرفتن قلعهٔ پناه آباد فرستاد. ابراهیم خلیل خان باردیگر پل راشکسته بودو بااین همه‌ازآب گذشتند چنانکه کشتی هایی که‌لشکریانش‌را می بردند شکستندو برخی ازآنهاغرق شدند. ابراهیم خلیل خان بازهراسان شد و بی درنگ خانوادهٔ خودرا برداشت و بشکی وسرزمین لگزیها رفت وآقا محمد خان بآسانی پناه آباد راگرفت وآنجا راغارت کرد .

درهمین زمان سه تن ازخدمت گزاران وی که باوخیانت کرده بودند وتهدید کرده بود که فردا بکشدشان وهرچه‌شفاعت کرده بودندبجایی نرسیده بود شبانه با هم‌ساختند و ودرهمان شب بیست‌ویکم ذی‌الحجهٔ ۱۲۱۲ دوتن ازیشان ببستر او نزدیك شدند ونزدیك بامداد بادشنه‌اورا کشتند وصندوقچه‌جواهرو بازو بندهای‌جواهرنشان‌وشمشیرمرصع‌والماس دریای نوروتاج ماه راکه همیشه همراه اوبود برداشتند وبصادق خان شقاقی پناه‌بردند.

جان ملکلم می گویددرسبب اینکه چرا باراول که‌آقا محمد خان بگرجستان‌لشکر کشید یکاترین باگرجیان یاری‌نکرد اختلاف کرده‌اند . کسی که تاریخ گرجستان‌را نوشته گفته است که ژنرال گوداویچ فرمانده معروف سپاه روسیه در آن زمان در شش منزلی تفلیس بود . هراکلیوس کرارا ازویاری خواست و وی نپذیرفت زیراکه‌گمان نمی کرد کار بآنجا خواهد کشید و می‌پنداشت آنچه درباره لشکرآقا محمد خان می گویند مبالغه است و وی درهرصورت پیش ازآنکه شوشی‌وایروان را بگیرد بتفلیس نخواهد رفت . سپس می گوید حقیقت اینست که ژنرال گوداویچ درآن زمان در « گئورگیوسك » بود و لشکریانش دراطراف سیاه کوه پراکنده بودند ونمیتوانست تا سه چهارهفته آنهارا جمع

کند و بتفلیس برسد وشاید هم که هراکلیوس از لشکریان روسیه واهمه داشته ومیترسیده است اگر بتفلیس برسند درکار سلطنت او خللی وارد شود وامیدوار بوده است که واقعه‌ای آمدن آقا محمد خان را بعقب بیندازد .

از تدابیری که یکاترین درین موقع کرده پیداست که تنها مقصود او حمایت از گرجیان نبوده و بیشتر می کوشیده است آقا محمد خان را از سلطنت بردارد و مرتضی قلی خان برادر کهتروی را که باو پناه برده بود بجای او بنشاند وشمال ومغرب ایران را هم بدین وسیله برقلمرو خود بیفزاید .

چون خبر شکست هراکلیوس و فرار وی بپترزبورگ رسید یکاترین گوداویچ را باهشت هزار سپاهی بگرجستان فرستاد وعده دیگر را مامور دربند کرد که زمستان را در آنجا بگذرانند و در بهار سی و پنج هزار سپاهی دیگر بفرماندهی والریان زوبف روانه کرد و وی دربند و باکو وطالش وشماخی و گنجه را گرفت و پیش از آنکه زمستان برسد سراسر نواحی کرانهٔ غربی دریای خزر از مصب رود اترک تا مصب رود کر را روسها تصرف کردند واز راه رود کر باگرجستان مربوط شدند.

پس از آن زوبف با لشکریان خود از ارس گذشت ودر صحرای چالمقان لشکرگاه ساخت و گرجیان در شمال پشتیبان لشکر او بودند ونیز عده‌ای را از هشدرخان (حاجی طرخان) بیاری او فرستادند وپیشروان آنها جزیرهٔ لنکران را هم گرفتند ودر اندیشه گرفتن انزلی ورشت بودند .

آقا محمد خان در بهار سال ١٢١٢ روانهٔ آذربایجان شد. چون یکاترین درگذشت وپاول بجای او نشست زوبف را احضار کرد وازشنیدن این خبر آقا محمدخان دلیرتر شد . درهمین میان هراکلیوس هم درگذشت و گرگین خان بجای پدر نشست وچون لشکریان روسیه ازقفقاز رفتند وی چنان از ترس آقا محمد خان پریشان شد که پانزده هزار لگزی را بیاری خود خواند وایشان نیز بعدها هزاران زحمت فراهم کردند .

آقا محمد خان هنوز شصت میل تا کنار ارس راه داشت که باو خبر رسید اعیان شوشی خواسته‌اند ابراهیم خلیل خان را بگیرند ووی بداغستان گریخته است و آقا محمد خان را دعوت کرده بودند که زودتر بیاری ایشان برخیزد . وی بنهٔ خود را در راه گذاشت و با سواران خود رهسپار شد . چون بکنار ارس رسید رود طغیان کرده بود. بهمین جهت فرمان داد که از آب بگذرند وچون کشتی باندازه نبود جمعی از لشکریانش غرق شدند و وی پیش از آنکه وضع وخیم شود وارد شوشی شد .

سه روز پیش از آنکه باین شهر برسد درمیان صادق خان گرجی پیشخدمت وخداداد نام فراش برسر پولی نزاعی درگرفت . صادقخان چند روز پیش هم برمسند آقا محمدخان

آب ریخته بود واو راخشمگین کرده بود وچون این دوتن با هم نزاع کردند و بانگشان برخاست آقا محمد خان بیشترخشم گرفت وفرمان داد هردو را بکشند . صادق خان شقاقی که ازسرکردگان معروف لشکراو بود شفاعت کرد و وی نپذیرفت و گفت چون شب جمعه است فردا آنها را بکشند .

برخی از نزدیکان وی برای سرجان ملکلم حکایت کرده‌اند که درین هنگام اختلال حواسی دروپدید آمده وگرفتارجنونی شده بود وکارهای دیوانه وارمی کردواز آن جمله این کاربود . سرانجام آن دوتن یعنی صادقخان گرجی پیشخدمت وخداداد فراش با عباس نامی ازخدمت گزاران وی همدست شدند وشبانه با خنجرکاراو را ساختند .

برخی گفته‌اند که این کاربتحریك صادق‌خان شقاقی بوده چنانکه پس از کشته شدن آقا محمد خان‌جواهراورا برداشتند ونزد وی بردند وباو پناه بردند ووی پس ازین‌واقعه بیاری لشکریان خود دعوی سلطنت داشت .

بدین گونه شب جمعه بیست ویکم ذی‌الحجهٔ ١٢١٢ آقا محمد خـان درشست و سه سالگی پس ازنوزده سال تاخت وتازدرایران ودوسال پادشاهی ازجهان رفت . یکی‌از شیرین‌کاریهای بسیار شگرف حوادث جهان اینست که دوتن که‌کارشان بیك‌دیگر بسیار شبیه‌ست سرنوشتی مانند یکدیگردارند .

نادرشاه از ١١٤٤ بنای‌تاخت وتاز را درجهان گذاشت‌وچهارسال بعد در١٣رمضان ١١٤٨درصحرای مقان یاران خود راگردآورد و بوسایلی کـه پیش ازوقت برانگیخته بود آنها را واداشت باوپیشنهاد پادشاهی ایران بکنند . درشب ١٢جمادی الاخره کـه گرفتارجنون خطرناکی بود درلشکرگاه فتح‌آباد نزدیك خبوشان (قوچان امروز) در شمال شرقی ایران بدست سرکردگان قاجاروافشار کشته شد .

آقا محمد خان ٤٩ سال پس ازو بتاخت وتاز آغاز کرد و١٧سال پس ازآن و٦٢ سال پس ازتاج‌گذاری نادر بهمان‌گونه وسیله برانگیخت که یارانش سلطنت ایران را باوپیشنهاد کنند. دوسال پس ازان واقعه‌و٥٢ سال‌پس از کشته شدن نادردرنزدیکی شهر شوشی‌درشمال غربی ایران ونزدیك همان جایی که نادرتاج‌برسر گذاشته بود هنگامی که گرفتارجنون شده بود بدست خدمت‌گزاران خود کشته شد . بـدین‌گونه دوتن کـه بخونریزی سربر کشیدند وهردو زمینه چیدند که بسلطنت ایران برسند وهردو درپایان زندگی دیوانه شده‌بودند یکی درشمال شرقی ایران ودیگری درشمال غربی این‌کشور شبانه بدست خدمتگزاران خود کشته شدند وبدین‌گونه بهره از دیوانگی خود بردند !

نادردر ٢٨ محرم ١١٠٠ بجهان آمد و چون کشته شد شست سال و چهار ماه و١٢روز ازعمرش گذشته بود . آقا محمد خان در ١١٥٥ بجهان آمده‌بود وچون کشته شد نزدیك شست وسه سال داشت .

اوضاع اجتماعی ایران در زمان آقا محمد خان

دورهٔ ۱۹ ساله فرمانفرمایی آقا محمد خان کوتاه‌تر از آنست که بتوان آنرا دوره‌ای جداگانه دانست و اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران را درین دوره شرح داد. رویهمرفته اساسی که صفویه از آغاز قرن دهم در حکمرانی ایران نهاده بودند تا آغاز دورهٔ مشروطیت در ایران برقرار بود وحتی اصطلاحات ترکی که صفویه برای صاحبان مناصب درباری آورده بودند والقابی که بسران و کارگشایان وسرکردگان میدادند هم چنان بیش از سیصد سال در دربار ایران معمول بود. تقسیمات اداری وروش اداره کردن کشور وفراهم آوردن سپاه ونفوذی که روحانیان در کار دولت داشتند و یاری که از طوایف چادر نشین میخواستند و بهمین جهت نواحی مختلف را دستخوش تاخت و تاز و تاراج ایشان کرده بودند هم چنان برقرار بود. درحقیقت کشور ایران حکومت ملوك الطوایفی داشت که در دست طوایف چادرنشین مسلح بود وسرکردگان ایشان پشتیبان هرکس می شدند او را بر سرکار میآوردند.

مردم شهرنشین و برزگران و پیشه‌وران بازیچهٔ حوادث و این دسته‌بندیها بودند. حتی احترامی که اصناف درشهرها داشتند ودولت مرکزی از آنها حساب می‌برد ودر خشنود نگاهداشتن ایشان می کوشید دردورهٔ انقلاب و پریشانی که پس از صفویه در ایران روی داد از میان رفت. بهمین جهت اوضاع اقتصادی از آن پس رو بویرانی گذاشت و مخصوصاً دردوره آقا محمد خان تجارت در ایران بسیار تنزل کرد وراه بازرگانی ایران با کشورهای دیگر یکسره بسته‌شد. بواسطهٔ لشکرکشیها وزد و خوردهایی که درهر گوشه و کنار درگرفت رفت وآمد زیان بسیار دید.

آقا محمد خان بجز جلب رضایت لشکریانی که از مردم چادرنشین ایران با خود یار کرده بود در آسایش طبقات دیگر مردم اندك کوششی نداشت وتنها می کوشید آنهارا دلخوش وراضی نگاه بدارد. اموراداری دردستگاه سلطنت او حتی همان ترتیب منظم دربار صفوی را هم نداشت و وی بجز کارهای نظامی بکارهای دیگر توجه نمی کرد. تا بپادشاهی نرسیده بود با کسانی که می‌ترسید با او درافتند مدارا می کرد وچون از یاری ایشان بی‌نیاز شد منتهای سخت گیری و بیداد را روا داشت و کورمی کرد ومی کشت. چیزی که بسیار ناگوار بود این بود که پس از بیدادگریهای معروف نادرشاه در زمان کریم خان اندك مدتی حکومتی نرم ومهربان برسرکار آمده بود و آقا محمد خان دوباره آن نرمی وسازگاری با مردم را ازمیان برد و بهمان ستم ورزیها بازگشت، چنانکه حتی با خاندان خود بدرفتاری می کرد وتنها با روحانیان که از مخالفت آنها باك داشت بتزویر

ملایمت میورزید .

با زیردستان خود و کارگزاران دولت بسیار بدرفتاری میکرد. ملکلم می نویسد تنها باحاج محمد ابراهیم شیرازی ملایم بودو بادیگران سازشی نداشت واغلب کارگزاران خود را جریمه کرد ویکی را بدیگری می‌فروخت و کسی را در برابر مبلغی که داده بود بر دارایی وزندگی دیگری چیره می کرد . می گوید پیش‌ازآنکه حاج محمد ابراهیم‌را بوزارت برگزینند درزمانی که میرزا شفیع‌مازندرانی که بعدصدراعظم شددردستگاه‌وی بود خواست مبلغی از میرزا شفیع بگیرد . نخست درصدد بود حاج محمد ابراهیم را بر میرزا شفیع بر انگیزد اما میرزا شفیع پیش دستی کرد . یکی از نوکران حاج محمد ابراهیم در مجلس عام شال راکه علامت منصب او بود از کمر میرزا شفیع باز کرد و بگردن وی انداخت که علامت سرشکستگی بود و بدین‌گونه او را بخانه حاج محمد ابراهیم کشید . حاج محمد ابراهیم چون مرد بسیار حیله گری بود بخوشرویی بااورفتار کرد وباو گفت که این کار بدست آقامحمد خان شده است . سرانجام چون میرزا شفیع هرچه کوشید نتوانست مبلغی راکه آقا محمد خان درانتظارآن بود بپردازدحاج محمد ابراهیم‌بازماندۀ آن‌مبلغ را ازخود دادومیرزاشفیع نجات‌یافت‌ودوباره بکار گماشته شد.

با قاجارها نیز که وی‌را بپادشاهی رسانده بودندغدر کردو سران دولو راکه پیش از همه مدیون ایشان بود واداشت خانوادۀ خود را بطهران بیاورند ولشکریانی راکه فرمانبردار ایشان بودند در نواحی دیگر ایران پراگنده کردو بدین‌گونه نیروی ایشان را ازمیان برد وایل قاجارراکه پیش ازو بسیار نیرومند بودند ناتوان کردوازپادرآورد.

برخی تصرفات که‌دررسوم وآداب‌آن‌زمان کرده‌اینست که‌هروقت بطهران برمیگشت بمردم شهر اجازه نمی دادچنانکه‌پیش ازو معمول‌بود ازو پیش‌باز کنند ونیز دستورداد که فتح نامها و مکاتیب و فرمانهای دولتی را بانشای مغلق کنایه و استعاره دار ننویسند و بزبان ساده بنویسند .

درهمه کارها همیشه حق رابکسی‌می‌داد که بیشترباو پول‌برساند . بعامه مردم‌ایران وطبقه سوم مردم اعتنا نمی کرد.حاج محمد ابراهیم خود برای ملکلم‌حکایت کرده است که وقتی دوتن ازمردم طبقه‌سوم که توانگرشده بودند می‌خواستندناحیه‌ای‌را اجاره کنند واین کار خواهان بسیار داشت ، اما این دوتن بیشتر می دادند . وی گفته است که‌چون می دانستم آقا محمد خان بواسطه حرصی که بپول دارد خشنود خواهد شد بایشان گفتم با من نزد شاه بروند وچون ایشان را دید وپرسید اسم ورسم هردورا گفتم و گفتم برای چه آمده‌اند وچه می‌دهند . گفت من بااین مردم سروکاری ندارم. گفتم باید بمبلغی که‌میدهند توجه کنید . گفت من ازین مبلغ میگذرم واین گونه مردم نباید پیش من بیایند .

همه اتکای او در سلطنت بلشکریانش بود . بهمین‌جهت حتی درموقعی که درجنگ نبود باایشان نشست‌و برخاست‌داشت ویا بشکارمی رفت‌وهمواره با ایشان برزمین می نشست وهم خوراك میشد و همان جامه ساده ایشان را می پوشید وتنها در روز های عید جامه فاخر می پوشید .

در دوسالی که عنوان پادشاهی‌داشت و کم کم کشور راامن کرده بود و دیگر مردم سر کش یارای‌طغیان رانداشتند بر کسانی که‌تعدی میکردند رحم‌نمی کرد ودورهٔ آسایشی که بسیار کوتاه بود فراهم کرد .

نتیجه کشته شدن آقا محمد خان

چون‌آقا محمد خان را دربیرون شهرشوشی کشتند‌درلشکروی پریشانی روی‌داد. پیکراورا گذاشتند وشهرشوشی‌را رها کردند .صادقخان شقاقی لشکریان خودرا برداشت وبسرزمین خود بآذربایجان رفت وسر کردگان دیگرهم همین‌کار را کردند . حاج محمد ابراهیم شیرازی صدراعظم که باوی همراه بود بازماندگان لشکر را دل داد وبیاری ولیعهد یعنی فتحعلی شاه که درآن‌زمان ببا باخان معروف بود وحکمرانی فارس‌راداشت برخاست وایشان را بطهران‌آورد .

امامیرزا محمد خان دوانلو قاجار که درنخست‌با آقا محمد خان درافتاده‌وسرانجام باو تسلیم شده‌وحکمرانی طهران را داشت چون خبر کشته شدن اورا شنید دروازه‌های شهر را بست ودرانتظارفتحعلی شاه بودکه ازشیراز برسد . اما فتحعلی‌شاه تاآغازسال بعد تاج‌گذاری نکرد .

درین میان صادقخان شقاقی درآذربایجان دعوی پادشاهی داشت وحسینقلی خان برادرفتحعلی شاه نیزدرین دعوی بود اما هردو پیش نبردند . محمد خان پسرزکی خان زند هم دربن زمان‌دربصره‌بود. با بیست‌سی‌تن‌همدستان خود باصفهان رفت ومردم‌اصفهان هراسان شدند وباوراه دادند ویك دو روزدراصفهان فرمانروایی کرد ولی بزودی‌مردم اورا رها کردند وبخاك عثمانی گریخت .

درخراسان نیزجنگ‌هایی روی داد و درافغانستان سر کردگان مختلف بجان یك دیگرافتادند ومجال دست اندازی بخاك ایران نداشتند . اندکی پس از کشته شدن آقا محمد خان بیگی خان پادشاه ازبك هم‌که بادولت ایران سازگارنبود درگذشت وپسرش حیدرتوره که دربخارا حکمرانی داشت نیروی‌آنرا نیافت که بخاك ایران‌تجاوز کند . از سوی مغرب گرجستان یکسره جزوخاك روسیه شد.

فتحعلی شاه

پس از آنکه آقا محمد خان در لشکرگاه شوشی در قفقاز کشته شد ولیعهدش که در تهران بود بپادشاهی نشست. چون نام جدش فتحعلی خان را داشت در تمام مدت ولیعهدی اورا باباخان می گفتند و بنام فتحعلی شاه بتخت نشست . روزشنبه ۲۱ ذی الحجهٔ ۱۲۱۲ قمری بتخت نشست و روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الاخرهٔ ۱۲۵۰ درگذشت و بدینگونه ۳۷ سال و پنج ماه و بیست و نه روز قمری در ایران پادشاهی کرد . وی در سال ۱۱۸۵ قمری ولادت یافته بود و بهمین جهة در روز جلوس خود بیست و هفت سال و در دم مرگ شصت و چهار سال داشت .

ظاهراً عمش آقا محمد خان کشور آرامی را که همه سرکشانش سرکوبی شده بودند برای او گذاشت اما در حقیقت جنگهای سخت و خونریزیهایی که در داخلهٔ کشور و مرزها کرده بود دشمنان بسیار فراهم ساخته و پادشاهی برادر زاده و جانشینانش را دشوار کرده بود و بهمین جهة فتحعلی شاه در ۳۷ سال و اندی سلطنت خود همیشه گرفتار حوادث داخلی و خارجی طاقت فرسای بود . دشوارتر از همه نگاهداری ایالات سرحد شمال غربی ایران در قفقاز بود زیرا که کشتار بسیار جان گزای عمش در جنگ گرجستان همهٔ نصارای آن سوی رود ارس را از ایران خشمگین و هراسان کرده بود و سلاوهای شمال که در این موقع دیگر با ایشان همخاک شده بودند و اندیشه جهانگیری داشتند ازین نفاقی که در میان ایرانیان و نصارای دست نشانده شان افتاده بود بهانه پشتیبانی ازیشان هرچه بیشتر بهره مند شدند .

در غرهٔ محرم ۱۲۱۱ که آقا محمد خان بلشکرکشی دوم گرجستان رفته بود این برادر زاده را در پایتخت گذاشته و سر رشته کار های کشور را بدست او داده بود و با این همه چون در آن سوی رود ارس کشته شد فتحعلی شاه بمشکلاتی برای رسیدن بپادشاهی موروث خود برخورد که از همه مهمتر اختلافات خانوادگی بود. این اختلافات را عهد شکنی ها و کج پیمانی ها و حق ناشناسی های معروف آقا محمد خان فراهم کرده بود که حتی با خویشان نزدیك خویش وفا نمی کرد و از آن پس این اصول در سلطنت قاجارها باقی ماند و هر پادشاهی که بتخت می نشست مدعیان و مخالفانی در خانوادهٔ خود داشت، چنانکه پس از مرگ فتحعلی شاه برادران و اعمام محمدشاه برو بیرون آمدند و حتی پس از مرگ محمدشاه هم ناصرالدین شاه در میان اعمام و برادران خود مدعیانی داشت .

فتحعلی شاه با آنکه در ۲۷ سالگی بپادشاهی رسیده بود مهمترین خصال جوانی را که دلیری و دلاوری باشد نداشت و در حقیقت همهٔ معایب عمش درو بود و محاسن اورا که

تدبیر وشجاعت باشد نداشت چنانکه بهمان اندازهٔ وی لئیم ومال‌دوست بود وبلکه درین زمینه از عم‌خود نیز تجاوز کرده بود. عمش آقا محمد خان از پرداخت خرج لشکر کشی و حقوق سربازانش خود داری نداشت و بالعکس یکی ازاسباب عمدهٔ شکست خوردن وی درهر دوجنگ با روسها این بود که حتی ازپرداخت‌حقوق سربازان ورساندن خوراك و علوفهٔ آنها در میدان جنگ خویشتن داری می کرد وگاهی هم امیدوار بود که دولت انگلستان درمخارج جنگی اوشرکت کند .

اعتقاد بخرافات مانند اوراد وسعد ونحس ستارگان وتوسل بدعانویس‌وطلسم و جادو وامثال این اباطیل جبن طبیعی او را سخت‌تر وچندبرابر کرده بود و بهمین جهة قوهٔ تصمیم وتحمل‌شداید درو نبود. بهترین‌معرف روحیات‌او اینست که خویشتن‌را مردی‌بسیار زیبا وجالب ترین مردان روزگار خویش در شرق وغرب جهان می‌دانسته است و بهترین سندی که ازین دعاوی گذاشته اینست که دراواخر زندگی خود بمیرزاتقی علی آبادی ملقب بصاحبدیوان ومتخلص بصاحب که ازشاعران و منشیان زبردست زمان وی بوده و دراواخر پادشاهیش منصب صاحبدیوانی یعنی باصطلاح امروز ریاست دفتر مخصوص‌وی را داشته است دستور داده رساله ای مطابق دعاوی وی در شرح حالش بنویسد واوهم رساله کوچکی با انشای‌پرتکلف معمول آن زمان‌نوشته که « شمایل‌خاقان » نام‌گذاشته ودرهمان زمان نسخهای متعدد بخط خوشنویسان معروف آن روزگار نوشته وتذهیب کرده‌اند که هنوزهم دربازارهای ایران خرید وفروش میکنند . پس از مرگ وی همین رساله راروی‌سنگ مرمر باخط‌خوش کنده‌و برسرقبرش‌درصحن قم گذاشته‌اند. درین‌رساله شکست های وی را هم معکوس و فتح جلوه داده اند . دیگر از معایب‌اساسی کاراو در پادشاهی وسیاست این بوده است که‌گویا درمدت عمر بیش ازهزارزن گرفته و درهر صورت ١٥٨ تن ازآنهارا درکتابهانام برده‌اند و ازین زنان ٢٦٢ پسرودختر داشت که ١٥٩ تن ازآنها درحیوة وی مردند وصد وسه تن پس از مرگ اوزنده‌بودند که ٥٧ تن پسر و ٤٦ تن دختر باشند .

زنانی که داشته از نژادهای مختلف ترکمان وگرجی وکردوترك وچرکس وجز آن بوده‌اند وقهراً فرزندانشان که ازنژادها ومادرهای مختلف بوده وحتی هرگزخلطه وآمیزشی با یکدیگر نداشته‌اندهیچگونه‌الفت وانس‌ویگانگی نمی‌توانسته‌اند بایکدیگر داشته باشند وحتی بالعکس دشمنی ورقابت سختی درمیانشان‌بوده ودردربار وی‌همواره برسر ولیعهدی درمیان پسرانش‌آتش اختلاف‌باندازای زبانه می زده که سراسرمملکت درین آتش میسوخته ودودستهٔ مخالف یکی بروس و دیگری بانگلیس متوسل می شده وقهراً این دسیسه ها وفتنه ها عواقب بسیاروخیم درکارهای کشور داشته‌است .

درمیان پسران وی قطعاً از همه شایسته‌تر و دلیرتر و منزه‌تر عباس میرزا نایب السلطنه بوده و چون وی پسر ارشد نبوده است و برادران مهتری هم دعوی ولیعهد داشته اند در همهٔ جنگهای مهمی که درزمان وی شده و فرماندهی سربازان حقاً بعهده او بوده است برای خفیف کردن و سرشکسته کردن او و در بارحتی بغلبهٔ بیگانه راضی می شده‌اند و بوسایل مختلف کارشکنی نمی گذاشته‌اند پول بلشکریان او برسانند و باو یاری بدهند ، تا اینکه درمیدان جنگ درمانده شود و از پای در آید و این حقیقت بسیار تلخ درهمهٔ اسنادی که ازین دوره بما رسیده است لایح و آشکارست .

خبط فاحشی که فتحعلی شاه کرده بود و این نفاقها و اختلافها را روز بروز وخیم‌تر می کرد این بود که حکمرانی نواحی مختلف ایران و مخصوصاً نواحی سرحدی حساس را مانند مغرب و جنوب غربی و شرقی و جنوب ایران بپسران خود داده بود و نه تنها ایشان با یکدیگر نفاق داشتند و از هر گونه کارشکنی و فتنه جویی در برابر یکدیر خود داری نمیکردند بلکه بیشتر اوقات از فرمانبرداری از حکومت مرکزی شانه تهی میکردند و ناچار این اوضاع از نیروی ایران در برابر همسایگان و بیگانگان می کاست و پیشرفت مقاصدشان را آسانتر میکرد، چنانکه در تاریخ ایران هیچ دوره‌ای وخیم‌تر از سلطنت سی و هفت سالهٔ فتحعلی شاه نیست و درهیچ روزگاری باین اندازه نواحی مهم ازدست ایران بیرون نرفته‌است .

چیزی که عواقب این پریشانی‌هارا درایران وخیم‌تر میکرد این بود که درسلطنت فتحعلی شاه رقابت بسیار سختی درمیان دولت های نیرومند جهان برای تصرف نواحی زرخیز آسیا و افریقا در گرفته بود و هردولت آسیایی و افریقایی که نیروی مادی و معنوی برای برابری با این اوضاع و دفاع ازخاك خود نداشت قهراً با سرعتی شگفت ازپادرمی آمد و مستعمره و یا تحت الحمایهٔ دولتی اروپایی میشد .

درشمال ایران امپراطوری وسیع روسیه روز بروز نیرومندتر و وسیع‌تر میشد . در مغرب ایران همهٔ دول اروپا همدست شده بودند سلطنت جابر و مقتدر آل عثمان را از پای درآورند و وارث متروکات آن شوند. در مشرق ایران پای انگلستان در کشور پهناور هندوستان روز بروز استوارتر میشد و ثروتهای سرشار بی مانع هند همهٔ دولتهای بزرگ جهان مخصوصاً امپراطوری‌های روسیه و فرانسه و اتریش را خیره کرده و آنها را هر روز و هرشب بهوس میانداخت که دست انگلیس را ازهند کوتاه کنند و خود جانشین آن شوند . ایران همسایه هندوستان و راه طبیعی وصول بدان سرزمین ازقارهٔ اروپا مخصوصاً برای روسیه و فرانسه بود . ناچار روسیه می بایست هرچه بیشتر بتواند ایرانرا کوچك کند و راه خود را بهندوستان نزدیك‌تر سازد . امپراطوری فرانسه هم امیدوار بود از راه ایران دست بهندوستان بیازد .

درین میانه انگلستان نفع و آرزوی تصرف زمین‌های ایرانرا نداشت اما آن دولت

هم صمیمانه مدافع ایران نبود وجداً نمی‌خواست آنرا در برابر دولت‌های متجاوز اروپا و آسیا پاسبانی کند زیرا که نخست می کوشید درمیان هندوستان ومتصرفات روسیه فاصله را هر چه بیشتر وسیع وسدرا استوارتر کند وافغانستانی مستقل تشکیل دهد که دیواری در برابر هندوستان باشد وبرای اینکه ایران نتواند مانع شود بهترین راه این بود که ایران ناتوان شود یا ناتوان بماند و حتی مانع نبود که دیگران آنرا ناتوان کنند چنانکه گاهی دولت عثمانی وگاهی دولت روسیه این کار را میکردند وبمانعی برنمیخوردند .

دلیل دوم این بود که ایران نفوذ فرهنگی و اخلاقی ومدنی عجیبی درهندوستان داشت . بیش ازهشتصد سال بود که زبان فارسی زبان رسمی همه دولتهای هند و حتی رابطه میان اقوام مختلف هند بود که زبان یکدیگررا نمیدانستند و اختلاف دینی با یکدیگر داشتند . فکر ایرانی وتمدن ایرانی درسراسر هندوستان رواج قطعی مسلم داشت و برای دولت اروپایی که میخواست برتری حتمی درهند بدست آورد رقیب بسیار خطرناک ونیرومندی بود .

درجنوب ایران اقوام مختلف عرب اطراف خلیج فارس را گرفته بودند و برای اینکه راه هندوستان همیشه آرام باشد می بایست این اعراب فرمانبردار ودست نشانده حکومت هند باشند. دولت ایران درنتیجهٔ قرنها استیلای مادی ومعنوی بر دریاهای جنوب نفوذ سرشاری برتازیان این نواحی داشت وبسیاری ازلنگرگاه های مهم دریاهای جنوب بدست ایرانیان بود . این هم لازم میکرد که دولت ایران چندان نیرومند نباشد وتازیان اطراف خلیج فارس واوقیانوس هند ازمقاصد آن پیروی نکنند .

این اوضاع جهان ایران را میدان سخت‌ترین رقابت‌های سیاسی درمیان دول اروپا ومخصوصاً درمیان روسیه وانگلستان قرارداد. دربار ناتوان فتحعلی شاه درین میان چون برکاهی لرزان بدین‌سو وبدان‌سو، گاهی متمایل بدین وگاهی متمایل بدان بود. این سیاست ایرانرا تشویق میکرد با روسیه جنگ کند تا هم از قوایش کاسته شود وهم پیشرفت روسیه را بسوی هند مانع گردد و هم دول دیگری که گرداگرد ایران بودند از آن بهره‌مند گردند ودیوارهای هندوستان روزبروز بلندتر و استوارتر شود .

دربرابر این حوادث واین سیاست های رنگارنگ زیرپرده هر کشوری که مردان بزرگ وسرداران دلاور وسیاست مداران ورزیده نداشت نمی‌توانست پایداری کند . پادشاه ناتوان مال دوست گرفتار دسایس هم نمیتوانست مردان بزرگ را بپرورد وبهمین جهة بود که درسلطنت سی و هفت ساله فتحعلی شاه دردربار ایران مرد بزرگی که این نقایص ذاتی پادشاه را جبران کند پیدا نشد . تنها عباس میرزا نایب السلطنه در تبریز بواسطه خصال جبلی که دراو بود چند تن مردان شایسته پرورش داد که معروف ترین

آنها میرزا عیسی قایم مقام فراهانی معروف بمیرزا بزرگ و پسرش میرزا ابوالقاسم قایم مقام نویسندهٔ معروف متخلص بثنایی بودند ولی این دومرد بزرگ درین دریای طوفانی ودرمیان این همه دسیسه وفتنه چه میتوانستند کرد ؟ این اوضاع ناچار میبایست حوادث بسیارشومی بزاید وآثارآن تا جاودان درتاریخ ایران بماند .

در زمان فتحعلی شاه دشواری دیگری که در راه ایران بود این بود که در اروپا مردان بزرگی بودند که سرنوشت جهان متمدن را دگرگون کرده بودندوسراسرجهان بازیچه قدرت سیاسی ونظامی آنها شده بود وحتی کشورهای نیرومند تر ازایران در برابر نقشهای جهانگیری ناپلئون اول امپراطور فرانسه وپاول وآلکساندر امپراطوران روسیه وپرنس مترنیخ صدر اعظم اتریش زبون شده بودند ودرضمن دول اروپا باشتاب بسیار درصدد تسخیر کشور های آسیا وافریقا برآمده وسیاست خاصی راکه «سیاست مستعمراتی» نام گذاشته اند پیش گرفته بودند . در همین قرن نوزدهم میلادی وقرن سیزدهم هجری بود که روز بروز بردامنهٔ متصرفات ومستعمرات دول اروپا درآسیا و وافریقا افزوده می‌شد وناچار سرزمینهایی که دول بزرگ اروپا رابخود جلب میکردند برای حفظ استقلال خود ودفاع در برابر حرص وطمع اروپا حاجت بمردان بزرگ داشتند وایران ازین نعمت بزرگ محروم بود. درهمین قرن بیش از یک ثلث ازخاک ایران ازسوی شمال شرقی وشمال غربی ومشرق ومغرب از دست ایران رفت .

نکته دیگر اینست که درتاریخ تمدن بشر ثابت شده است بالاترین دورهٔ ترقی نیمهٔ دوم قرن نوزدهم میلادیست که مصادف با اواخر قرن سیزدهم واوایل قرن چهاردهم هجری بوده است وبیشتر از اختراعات واکتشافاتی که پایهٔ تمدن جدید را فراهم کرده در همین دوره راه تکامل پیموده است و کشور هایی که درین دوره گرفتار مشکلات بوده ونتوانسته‌اند بخود بپردازند وازین پیشرفت علم و فن بهره‌مند شوند زیان بسیار برده‌اند وایران یکی ازآن کشورهاست . تردیدی نیست که تاپایان دورهٔ صفوی ایران درعلم وصنعت ازهیچ کشورجهان پست‌تر نبود، بلکه درپاره‌ای ازصنایع بسنت دیرین هنوز پیشوای جهانیان بشمار میرفت وتنها درین دوره که حکومت ناشایسته و دولت زبون و ناتوان کار های کشور رابدست گرفته بود وجهانیان بشتاب هرچه بیشتر بسوی پیشرفت قدم برمی‌داشتند ناتوانی وسستی قوهٔ حاکمه در ایران مردم این سر زمین راکه از آغاز تاریخ هرگز درعلم وهنر ازهیچ کاروانی بازپس نمانده بودند از همهٔ این بهره های بزرگ بازداشت .

فتحعلی شاه درکارهای کشور باهیچکس مشورت نمیکردوحتی دربسیاری ازموارد در برابر گفتهٔ دیگران لجاج نشان داده است و همهٔ کارهای کشور را برای خودبرگذار

میکرد و بزرگترین سرشکستگی ایران درین دوره این بود که شخص پادشاه از همه چیز و مخصوصاً از اوضاع جهان و سیاست بسیار پیچیدهٔ درهم آن روزگار یکسره بی خبر بود و با این همه غروری هم درو بود که نمیگذاشت در پی تحقیق و جستجو بر آید . بهترین دلیل برین نکته همان کتیبه ایست که بگفتهٔ وی نوشته و بر سر قبرش در قم بر دیوار نصب کرده اند. در آنجا حتی شکست های فاحش خود را معکوس وانمود می کند و همهٔ زیبایی های باطنی و ظاهری را برای خود بر شمرده است و خود را موجود کامل می پندارد . بهمین جهة بود که برتری در هیچکس نسبت بخود نمیدید و حتی از ناپلئون سردار معروف فرانسوی خود را کمتر نمیدانست و بعادت قدیم درباریان ایران همهٔ پادشاهان جهان را دست نشانده خود می پنداشت . این نکته از بدیهیاتست که غرور بزرگترین و سرسخت ترین دشمن آدمیست و کسانی که مغرور باشند کور و کری هستند که خطاهای خویش را نمیبینند و نمی شنوند و حتی ناصحان و خرده گیران را دشمن خود می شمارند و بجان ایشان هم ابقا نمی کنند .

فتحعلی شاه درسیاست خارجی و هنگام برابری با دول بزرگ که با او سر و کار داشتند یعنی با روسیه و انگلستان و فرانسه و عثمانی همواره باهمین غرور بمیدان میآمد و هرگز تصور این را نمی کرد که هیچ یك ازین دول بتوانند بروی چیره شوند و یا اینکه خود خبطی و خطایی کرده باشد .

او هم مانند عم و سلفش آقامحمدخان بسیار پول دوست و لئیم بود و حتی هنگام لشکر کشی و در سخت ترین موارد جنگ میخواست صرفه جویی کند . در پایان دو جنگی که با روسیه کرد و در هردو شکست خورد در ضمن گفتگوهایی که برای صلح میکرد همهٔ سخن درین بود که غرامات جنگی را کمتر کنند و مطلقاً گفتگویی درین زمینه پیش نیامد که از خاك ایران کمتر بییگانه باز گذارد. چنانکه پس ازین درجای خود ذکر خواهم کرد در عهدنامه ای که با انگلستان امضاء کرده است ماده ای هست که اگر ایران با دولت روسیه وارد جنگ شود انگلستان درماه مبلغی درهزینهٔ جنگ با ایران یاری کند و خلف وعده انگلستان درین باره زمینهٔ مذاکراتی شده است که تا چندسال دوام داشته و یگانه گلهٔ فتحعلی شاه از عهد شکنی دولت انگلیس نپرداختن این مبلغ موعود بوده است .

پیداست که چنین پادشاهی قهراً دربار خود را از مردم متملق زبون پر میکند و برای اینکه چیزی از کیسهٔ خود بدیشان ندهد ایشان را آزاد میگذارد که هرچه میخواهند ازمردم کشور بربایند و غارت کنند و هرروز و هرشب او را از راه تملق بفریبند و گمراه کنند و کارهای بدش را در پیش چشمش بیارایند و جلوه دهند .

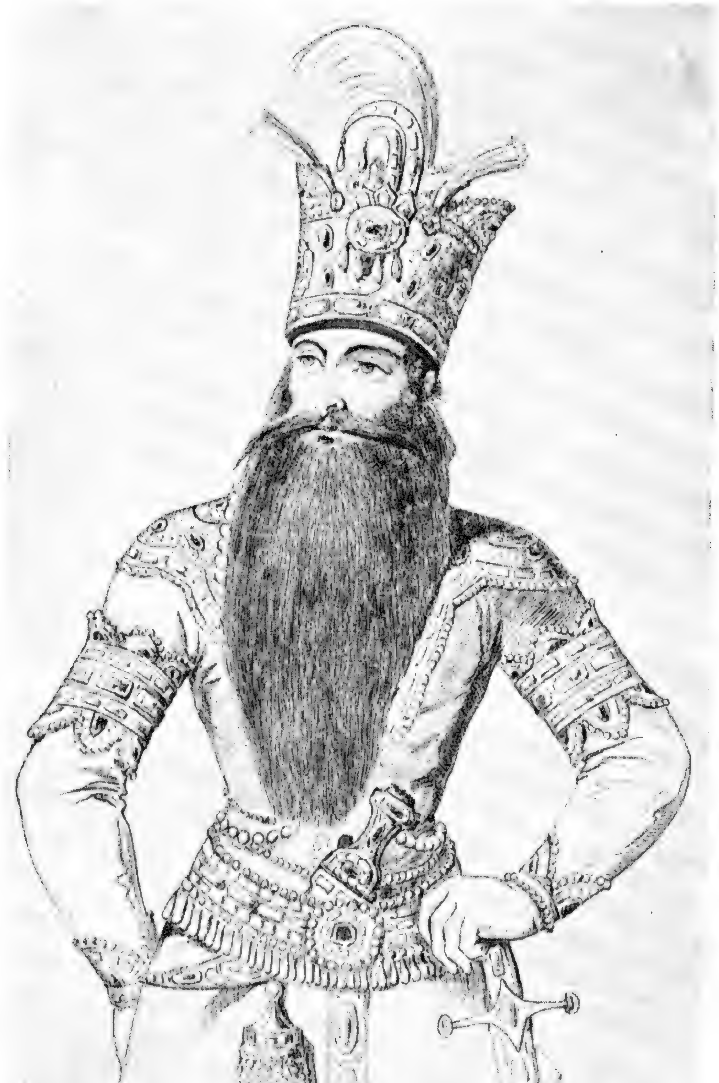

فتحعلی شاه
ازکتاب دوبو

درمیان این متملقین گروهی روحانی نمایان هم بودند که دلش را بدست آورده وقهراً وی را ظاهر پرست وعوام فریب کرده بودند و کم کم اعتقاد بخرافات دراندیشهٔ او ریشه گرفته بود ومهمترین کارهای جهان را میخواست بدین وسیله پیش ببرد . توسل او بروحانی نمایان دردو واقعهٔ بسیار مهم جلوهٔ شگرفی درتاریخ ایران کرده است: یکی در جنگ دوم با روسیه وحکم جهادیست که دستاربندان تبریز داده اند وآن وقایع بسیار شوم را درپی داشته است ودیگر فتنه طهران و کشتن گریبایدوف سفیر روسیه است که محرك آن نیز دستاربندان پایتخت بوده‌اند .

در همان جنگ دوم با روسیه برای تحریك مردم میرزا عیسی قایم مقام پیشکار آذربایجان و پدر میرزا ابوالقاسم قایم مقام متخلص بثنایی که ازشاعران و نویسندگان نامی زمانه بوده وسمت پیشکاری آذربایجان و عباس میرزا نایب السلطنه و ولیعهد ایرانرا داشته وبعد ها در زمان محمد شاه صدر اعظم ایران شده است رساله‌ای شامل فتوی شرعی بجهاد واحکام جهاد ومحسنات جهاد بزبان فارسی نوشته ودرچاپخانهٔ سربی که در همان زمان ازاروپا آورده بودند دوبارچاپ کرده واین رساله نخستین کتابیست که بزبان فارسی درایران چاپ کرده‌اند و بنام «رسالهٔ جهادیه» معروفست .

پیداست جنگی که با این وسایل ومقدمات بدان آغاز کنند نتیجهٔ نظامی و سیاسی آن چه خواهد بود .

حقیقت آشکار اینست که درآن زمان ایران ازسوی شمال وجنوب ومشرق بازیگاه سیاست اروپایی ومطامع بیگانگان شده بود وبرای نجات ایران ازین خطرجانکاه کسی میبایست که گذشته ازصفات مردی ومردانگی وجانفشانی وایثار زروسیم ازسیاست جهان وازآرزوهای دیرین هریك ازین دول بزرگ با خبرباشد وبتواند بوسایل خویش راه خطر را ببندد یا لااقل بنیروی سازگارتری بپیوندد ونیروی ناسازگاری رابدین وسیله دفع کند، یا بعبارت دیگر بدولتی دیگر متوسل شود و خطردولت دیگررا بدینوسیله از میان ببرد وبرای اینکارصفات و اطلاعاتی لازم بود که فتحعلی شاه و درباریانش ازآن تهی دست بودند.

وضع ایران بیشتر ازین حیث دشوار بود که پادشاهان صفوی مدت نزدیك بدویست وپنجاه سال درهرچهارسوی ایران جنگ کرده بودند وهمهٔ همسایگان ایران مانند دولت عثمانی ودولت روسیه وحکومت بخارا وافغانستان وهندوستان وتازیان ساکن خلیج فارس ازایران رنجش بسیار داشتند. سیاست مذهبی صفویه که ایران را در برابر تجاوز آل عثمان نجات داد تعصب شدیدی درایران فراهم کرد که درمیان ایران وهمهٔ همسایگانش چه ترکان عثمانی وچه ازبکان وافغانها وچه ارمنیان وگرجیان دشمنی سختی پیش آورده

بود و پس از آن نادرشاه و آقا محمد خان این کینه درمیان ایرانیان و نصاری را سخت تر کرده بودند و ازطرف دیگر آن دشمنی در میان ازبکان و افغانها و مردم خاک عثمانی نیز وخیم ترشد .

در زمان فتحعلی شاه بزرگترین خطر از سوی شمال غربی ایران و قفقاز پیش آمد زیراکه نصارای این ناحیه مخصوصاً درنتیجهٔ تاخت وتازهای شاه عباس و نادرشاه و آقا محمد خان روز بروز ازایران رنجیده‌ترشده بودند و هنگامی که سلاوهای روسیه فاصله میان خود و ایشان را ازمیان برداشتند و بدیشان همسایه شدند و این رنجش و کینه و دشمنی را دیدند سیاست خاصی پیش گرفتند که برای ایشان بسیارسودمند و برای ایران بسیار زیان آور بود، بدین معنی که امپراطور روسیه خود را پشتیبان رسمی نصارای قفقاز دانست و بدین وسیله سرانجام آن نواحی زرخیز ازدست ایران رفت .

درشرق ایران سرزمین پهناور هند که درادوار مختلف طمع هرجهانگیری راتحریک کرده است و آن را ذخیره‌ای برای غارت زروسیم دانسته‌اند روز بروزدر دام مخصوصی که انگلستان گسترده بود بیشتر راه می‌یافت و روز بروز برنفوذ و برتری انگلستان در آن سرزمین میفزود . ازقرن پنجم هجری و از زمان محمود غزنوی زبان فارسی و فکر ایرانی کاملا درهندریشه گرفته و چنان جایگیرشده بود که حتی اقوام مختلف هند که زبان یك یکدیگر نمیدانستند بزبان فارسی متوسل می‌شدند و فارسی هشتصد سال زبان درباری و زبان رسمی هندوستان بود و فکر ایرانی حتی ادبیات و فلسفهٔ هندوان را هم اداره میکرد. هنگامی که انگلیسها وارد هندوستان شدند این رقیب توانا یعنی فکر و زبان ایران را دربرابر خود دیدند و برای اینکه درپیشرفتهای خوددرآن دیار این رقیب توانا را دربرابر نداشته باشند راه طبیعی این بود که آنرا از پای درآورند یالااقل ناتوان کنند، زیرا قطعاً درآن زمان نفوذ ایران که ازدوهزاروچهارصدسال پیش سراسر آسیای اسلامی را فرا گرفته بودهنوزدرتوانایی خود باقی بودوجدا مانع می‌شد که هیچ نیروی دیگری دراین سرزمین‌ها و مخصوصاً درهندوستان که حتی زبان راهم پذیرفته بود پیش ببرد. افغانستان که همسایهٔ دیگرهندوستان بوددر پاره‌ای ازمسایل مانع سیاست انگلستان درهند بشمارمی‌رفت و چون رسیدن بدان سرزمین دشوار و پرخرج بود بهترین وسیله این بود که بدست ایرانیان آنرا ناتوان کنند و فتحعلی شاه که همواره مستعد فریفته شدن دربرابر این تحریکات غرورآمیز بود مجری این سیاست انگلستان شد و وی را فریفتند و بتاخت وتازدرآن سرزمین گماشتند و نتیجه این شد که ازین سوی هم کدورت و رنجش سخت ترشد .

یکی ازنقشهای جهانگیری ناپلئون اول امپراطورمعروف فرانسه رفتن بهندوستان و کوتاه کردن دست انگلستان ازآن سرزمین بود و نقشه‌ای که کشید این بود که از راه روسیه و ایران بهندوستان بتازد . فتحعلی شاه مطلقاً ازاوضاع جغرافیایی این کشورها و

ازرموزنظامی خبرنداشت و نمیتوانست بواهی بودن این نقشه بسیارجسورانهٔ ناپلئون و عکس‌العملی که قطعاً انگلیسها در برابرآن فراهم خواهندکرد پی ببرد . این بود که فوراً تصور کرد می‌تواند بدین وسیله دل ناپلئون را بدست‌آورد و بتوسط او نواحی از دست رفته را ازروسیه پس بگیرد ودر نتیجهٔ این اندیشهٔ کودکانه دولت انگلستان را هم ازخود رنجانید . درهمین اوان حوادث سرحدی بادولت عثمانی سبب شدکه باآن دولت هم جنگی بکند وشاید دراینکاردیگران هم وی را تحریك کرده باشند . در هرصورت نتیجه این شدکه دولت عثمانی نیزرنجید .

پس ازچندی که سیاست انگلستان دردربارفتحعلی شاه پیش رفت واو را ببهانهٔ اینکه با روسیه صلح کرده است بنقض عهد با ناپلئون وادارکردند آخرین تکیه‌گاه احتمالی‌اوهم که ناپلئون باشد ازدستش‌رفت . درضمن تازیان‌سواحل خلیج‌فارس درنتیجهٔ خبطهای پی‌درپی دربارطهران ازدولت ایران رنجش داشتند ودرشمال شرقی هم دولت بخارا ودولت خیوه کراراً ازایران رنجیده بودند .

این بود که روزگاربسیاردشواری برای ایران پیش‌آمدکه رهایی از آن محال بود. ازیك‌سوهمهٔ همسایگان ایران یعنی‌دولت بخارا ودولت‌خیوه وافغانستان‌وهندوستان وتازیان خلیج‌فارس ودولت عثمانی ازدربارایران کینه در دل داشتند وازسوی دیگر سه دولت بزرگ آنروزجهان انگلستان وروسیه وفرانسه هریك بجهتی خشمگین شده واز سیاست ناپایداروسست وبی‌اعتبارایران خوشدل نبودند .

بهمین جهت مقارن جنگ دوم ایران با روسیه نه‌فرانسه ازایران‌پشتیبانی‌می‌کرد، نه عثمانی، ونه انگلستان وفتحعلی شاه از هرسو رانده شده بود ودربرابر نیروی عظیم روسیه که‌ناپلئون اول‌را هم ازپای درآورده بودجزپرکاهی که باندك جنبش بادی‌ناپدید شود چیزی نبود .

جنگ دوم روسیه وشکست فاحش ازلشکرپاسکیویچ سردارمعروف روسی‌وعهد نامه ترکمان چای ضررمعنوی بسیاربزرگی بایران زدکه هنوزماگرفتارآنیم و شاید بدین زودیها دست از سرمابرندارد وآن این بودکه ایرانیان کاملا مرعوب اروپا شدند وچنان رعب و وحشت اروپا دردل ایرانیان افتادکه‌ازآنروز تاکنون کمترکسی درایران جرأت کرده است برخلاف نفع احتمالی واندیشهٔ محتمل اروپا قدمی بردارد وهمهٔ‌ایرانیان درین مدت‌مدیدمقاومت‌با اروپا وایستادگی در برابرهوی وهوسهاوخواهشها وحرصهاو طمع‌های آنرا سفاهت‌محض‌و نوعی‌ازجنون‌و گشادبازی خطرناك پنداشته‌اند واگرچندسالی این اندیشه ازدل‌ایرانیان بیرون رفت متأسفانه حوادث شهریورماه ۱۳۲۰ این رعب و وحشت را باردیگردردلهای ما جایداد .

کسانی که بحوادث زمان فتحعلی شاه بنگرند و نگاهی سطحی بر تاریخ آنروزگار بیفگنند شاید این اندیشه در دلشان راه یابد که فتحعلی شاه سیاست باز زبردست وحیله گری بوده، بدین معنی که کاملا ابن الوقت بوده است و بمقتضای زمان گاهی بدان متوسل میشده و بهر کس که در آنروز نیرویی در و می‌پنداشته متوسل میشده و می کوشیده است بطفیل او گلیم خود را از آب بدر برد. این نکته درست نیست زیرا که بواسطهٔ بیخبری از سیاست جهان همیشه وقتی بدان نیرو متوسل میشده که دیگر دیر شده بود و توسل بدان فایده نداشت. شاید هم این خطا نتیجهٔ تردید ووسواس او بوده است که سرانجام وقتی مصمم میشد که دیگر موقع آن کار گذشته بود و این زیانیست که همواره مردم سست رأی و مردد می برند و کسانی که ضعف اراده دارند درموقعی از وسواس و تردید بیرون می آیند و مصمم می‌شوند که دیگر کار از کار گذشته است.

نتیجه قاطع سلطنت فتحعلی شاه برای ایران این شد که اگرهم درنتیجهٔ تاخت و تازهای صرع آمیز آقا محمد خان سرحدات ایران نسبت بپیش از آن توسعه‌ای گرفته و بدخواهان ایران دربرخی ازنواحی سرکوبی شده بودند ودوباره نام ایران رعبی در دلها افگنده بود همه این فواید درسلطنت فتحعلی شاه ازدست رفت وایران در دورهٔ تنزل و انحطاطی وارد شد که تاکنون هرگز جبران نشده است و بهمین جهة می‌توان سلطنت فتحعلی شاه را آغاز دورهٔ نزول و وخیم ترین دورهٔ تاریخ ایران دانست.

اختلاف ایران و روسیه

در زمانهای تاریخی تا پایان قرن هجدهم میلادی (پایان قرن دوازدهم هجری) همیشه مرز طبیعی ایران ازسوی شمال غربی رشته کوههای قفقاز بوده است. درحدود قرن سوم میلادی طوایف چادرنشین ترک که از ترکستان چین راه افتاده بودند تدریجاً همهٔ سواحل شمالی دریای خزر را گرفته و بسوی مغرب آن دریا پیش رفته‌اند، اما ازسوی مشرق رود جیحون وازسوی مغرب کوه‌های قفقاز مانع ازپیشرفت آنها شده است. بهمین جهت درپشت جیحون ودرپشت کوه قفقاز مانده وبا نژاد ایرانی همسایه شده‌اند. در آن زمان ایرانیان درصدد برآمده‌اند دربرابر آنها دیواری دردوانتهای کشور شاهنشاهی ساسانی بسازند وهمین کار چندین قرن ترکانرا مانع شده است که بخاك ایران وارد شوند، چنانکه درمشرق تنها درقرن چهارم هجری و درمغرب تنها درقرن هشتم هجری ازموانع طبیعی گذشته و دست اندازی بخاك ایران کرده‌اند.

درسراسر این دوره که ترکان درشمال وقسمتی ازمغرب دریای خزر ساکن بوده اند ازسوی شمال ومغرب با طوایفی ازنژاد آریایی همسایه بوده‌اند که تاریخ نویسان

ایرانی آنها را «سقلاب» یا «صقلاب» و اروپاییان «سلاو» نامیده‌اند .

سلاوها که نخست درشمال ساکن بوده‌اند در قرن دوم میلادی بدو شعبهٔ شرقی و غربی تقسیم شده‌اند وسپس درقرن پنجم میلادی سلاوهای شرقی هم بدودسته شمالی وجنوبی منقسم گشته‌اند وازیك سوی تا رود دنیپروازسوی دیگر تا کرانهای دریای سیاه ودریای آزو تاکنار رود دون پیش رفته‌اند . این پیشرفت های سلاوها بسوی جنوب ترکانی را راکه درپشت کوه قفقازدرمرزشمال غربی ایران بوده‌اند بسوی ایران‌رانده واندك اندك از کوه قفقاز گذشته و وارد خاك ایران آن روز وسرزمین طبیعی و موروثی آرایاییان ایرانی شده‌اند .

در زمانی که سلاوها بسوی سواحل شمال غربی دریای خزرومصب رود ولگا پیش می‌رفته‌اند گاهی که ترکانرا شکست داده‌و بسوی جنوب رانده‌اند با ایرانیان رو برو شده‌اند ونخستین بار که نامی ازروسها درتاریخ ایران برده میشود درسال ۲۹۸ هجری و ۹۱۱ میلادیست که جمعی ازروسها با شانزده کشتی دریای خزررا پیموده وبخاك طبرستان حمله کرده‌اند وزد وخوردی درمیان روی داده است .

تا اواخرقرن هفدهم میلادی (اواخرقرن یازدهم هجری) چند تاخت و تازی که روسها بنواحی مختلف ایران کرده‌اند هنوزحالت دستبرد نداشته ودنباله‌ای پیدا نمیکرده است . نخستین دستبردی که روسها بخاك ایران زده‌اند یکی ازمدارج واقعه‌ایست که درتاریخ روسیه‌هم اهمیت بسیاردارد.

یکی ازقزاقان ناحیهٔ رود دون ستنکو رازین نام عدهٔ بسیار ازمردم سرزمین دنیپررا که بدانجا پناه برده و گرفتارقحطی شده بودند با خودهمدست کرد ودرسال ۱۶۶۸ میلادی (۱۰۷۹ قمری) بنای سر کشی راگذاشت واندك اندك درسواحل دریای خزر پیشرفت کردتا اینکه دربهارآن سال از راه دریا بسواحل ایران درمیان دربند و باکو تاخت . شاه سلیمان صفوی (شاه صفی دوم) که از ۳ ربیع الثانی ۱۰۷۷ تا ۱۳ ذی الحجهٔ ۱۱۰۵ پادشاهی کرده است حکمران گیلان را مامور کرد که با او برابری کند ومردم آن سر زمین دفاع سختی کردند ولشکریانش راکه تا دروازهٔ شهر رشت رسیده بودند عقب نشاندند ووی برای انتقام ازین واقعه درشهرفرح آباد مازندران کشتارسختی کرد . در تابستان سال ۱۶۶۹ میلادی (۱۰۸۰ قمری) کشتی های ایران راکه برای دفع اومجهز کرده بودندغرق کرد اما دیگر بخاك ایران دستبردی نزد .

درآغازقرن هجدهم تسارهای روسیه درنتیجه راندن وفرمان گزار کردن طوایف ترکان غربی که قرنها حایل درمیان سلاوها وایرانیان بوده‌اند بقلمرو ایران رسیده اند. در آن زمان هنوز ارمنستان وگرجستان که مدتها پادشاهان صفوی وسلاطین عثمانی برسرآنها

زد وخورد کرده‌اند بیشتر تابع وخراج گزار ایران بودند. در گرجستان سلسله‌ای ازامیران نصاری پادشاهی میکردند که کاملا بتمدن ایرانی خو گرفته ونه تنها بیشترشان نامهای ایرانی داشته اند بلکه فرزندان ونزدیکان خود را باصفهان میفرستاده واغلب دختران خود را بشاهزادگان صفوی می داده‌اند.

ازمیان تسارهای روسیه نخستین کسی که درصدد کشور گشایی ازسوی ایران برآمد پتر کبیر بود که ازیك سوی میخواست برمتصرفات آل عثمال دست بیازد وازطرف دیگر بر نواحی ایران مسلط شود. نقشهٔ اساسی وی این بود که روسیه رامرکز روابطاروپا وآسیا کند وبهمین جهت پس از آنکه کشورهای بالتیك رادست نشاندهٔ خود کرد درصدد شد بسوی دریاهای آسیاراهی باز کند وپس ازجنگ با کشور عثمانی درسال ۱۷۱۱ میلادی (۱۱۲۳ قمری) بسوی ایران متوجه شد. شاه سلطان حسین صفوی جانشین ضعیف و درماندهٔ شاه سلیمان که در ۱۴ ذی‌الحجهٔ ۱۱۰۵ بسلطنت رسید ودر ۱۱ محرم ۱۱۳۵ محمود افغان وی را ازپادشاهی خلع کرد ناتوان‌تر از آن بود که بتواند مانع از جهانگیری پتر کبیر شود.

در سال ۱۷۱۵ میلادی (۱۱۲۷ قمری) آرتمی والینسکی (۱) را از دربار خود مأمور سفارت ایران کرد وبرای وی دستوری ازوزارت امور خارجهٔ تسار نوشتند که پتر کبیر خود برخی مطالب بخط خویش برآن افزوده‌است وآنچه بخط اوست باحروف سیاه نموده می شود: درعبور از متصرفات ایران چه در خشکی وچه در دریا وعبور از همهٔ شهرها وبندرها وجاهای دیگر باید ازوضع عمومی این نواحی کسب اطلاع کند و بداند رودهای بزرگی که بدریای خزر می ریزند کدامند **وتا کجادر داخلهٔ این رودها می توان باکشتی رفت وآیا رودی نیست که ازهند بیاید ودرین دریا بریزد**، در بندرها کشتی های جنگی وبازرگانی که شاه ایران درین دریا دارد کدامند، قلعها واستحکامات کندامند، مخصوصاً دربارهٔ گیلان تحقیق کند کوهها وراههای دشوار گذر که بنابرآنچه می گویند آن ناحیه را ازولایات دیگر ایران درکنار دریای خزر جدامی کنند کدامست.

درضمن پتر کبیر باواختانگ پادشاه گرجستان رابطه‌ای بهم زد ومیخواست بوسیلهٔ اوازاوضاع ارمنستان هم با خبرباشد وچون گرجیان وارمنیان مسیحی بودند وگاهی که ترکان عثمانی بکشورشان می تاختند باآنها بدرفتاری میکردند وگاهی از ایرانیان هم بواسطهٔ اختلاف دینی ناراضی میشدند پتر کبیر درصدد بود رسما خودرا پشتیبان و حامی نصارای گرجستان وارمنستان معرفی کند.

درین میان افغانها براصفهان پایتخت ایران مستولی شدند ومحمود افغان در ۱۱ محرم ۱۱۳۵ شاه سلطان حسین را خلع کرد وخود را بجای اوبپادشاهی ایران رساند.

۱- Artemi Volynski

این خبر که بپتر کبیر رسید ببهانهٔ پشتیابی از سلطنت صفویه بنای دست اندازی بخاك ایران را گذاشت ودرماه‌های مه‌وژوئن آن‌سال یعنی‌دوماه آخر بهار که‌مصادف باصفرو ربیع الاول ۱۱۳۵ می‌شده است ازراه رود ولگا بنیژنی نوگورود وازآنجا بحاج طرخان رفت‌واز راه‌خشکی ودریا بشهردربند که‌درخاك ایران بودحمله برد ودرین حمله ۲۲هزار پیاده ونه هزارسوارازسربازان خود وبیست هزارقزاق وبیست هزار کالموك وسی هزار تاتارو پنج هزارملاح همراه داشت.

پیداست که دولت بسیارضعیف ایران که افغانها بدان‌آسانی آنرا ازپادرآورده بودند نمی‌توانست با این نیروی عظیم که سربصد وشش هزارتن می‌زد برابری کندوتنها قوه‌ای که درمقابل آن بود لشکریان محلی آذربایجان وگیلان بودند و آنها هم پس از اندك مقاومتی ازپا درآمدند . مردم دربند دروازها را باز کردند وتسلیم شدند ولی بواسطهٔ اینکه بیم قحطی می رفت پتر کبیر ناچارشد بحاج طرخان بازگردد ودر راه قلعه‌ای ساخت که‌آنرا «سویاتوی کرست (۱)» یعنی«چلیپای مقدس» نام گذاشت .

با این همه دسته‌ای ازلشکریان خود را مامور گرفتن گیلان کرد و بدین گونه در ماه نوامبر۱۷۲۲ (صفر۱۱۳۵) شهررشت تسلیم شد ودرماه ژویه ۱۷۲۳ (شوال همان سال) مردم باکوتسلیم شدند . درماه سپتامبر سال۱۷۲٤ (محرم ۱۱۳۷) در سن پترزبورگ عهدنامه‌ای درمیان فرستادهٔ ایران ودربار پتر کبیر امضا شد وتسار متعهد شده بود که با شاه طهماسب پادشاه صفوی یاری کند ونیرویی بمدد اوبفرستد بشرطاینکه پادشاه ایران تا « جاودان مالکیت » نواحی دربند وباکو و ولایات گیلان ومازندران واستراباد را بدولت روسیه واگذارکند .

پس ازآنکه در۱۱محرم ۱۱۳۵محمود افغان شاه سلطان حسین را خلع کرده‌بود چند تن ازمردان‌دربارصفویه در۲۰محرم همانسال شاه طهماسب دوم را بپادشاهی‌اختیار کرده بودند که‌سرانجام نادرشاه در۱٤ ربیع‌الاول ۱۱٤٤ اورا خلع کرد . شاه‌طهماسب برای اینکه دربرابرافغانها پایداری کند بهرکس وهرچیزمتوسل شده بود وازآن جمله این عهد نامه را با پتر کبیر امضا کرده است،اما پدیدآمدن نادرشاه مانع شده است که دربار روسیه ازین عهدنامه بهره‌مند شود .

ناتوانی دربارایران درین دوره وپیشرفت روسها درقفقازوآذربایجان سبب شده که مسلمانان این نواحی بدربارعثمانی متوسل شدند وازآنجا یاوری وپشتیبانی‌خواستند وبهمین جهة حتی دولت مسیحی گرجستان درسال ۱۷۲۳میلادی (۱۱۳۵ قمری) قیمومت

---

۱ — Sviatoy krest

دولت عثمانی را اسما پذیرفت . با این همه پتر کبیر نواحی را که درسواحل غربی دریای خزرازایران گرفته بود هم چنان دردست داشت وحتی دربار عثمانی در عهد نامه‌ای که‌در ماه ژون ۱۷۲۴ (رمضان ۱۱۳۶ قمری) با دولت روسیه بست آن نواحی راجزو خاك روسیه شناخت ودرین عهد نامه قید شده است که مرز روسیه وعثمانی در۲۲ ساعت‌فاصله ازمغرب شهر دربندست وخط مستقیمیست که ازشماخی بملتقای رودارس وکورمیرسد .

درآن زمان سواحل شرقی دریای خزرهم جزو خاك ایران بود و پتر کبیر میخواست ازآن جانب هم قلمرو امپراطوری خود را توسعه دهد، بهمین جهة در آغاز سال ۱۷۱۶ میلادی (محرم ۱۱۲۸ قمری) کنیازآلکساندر بکوویچ چرکاسکی (۱) را که ازنژاد چرکس بود وپیش از آن سفری باین نواحی کرده بود مامور کرد دو قلعه یکی درمصب سابق رود جیحون ویکی درجایگاه کنونی شهر کراسنو ودسك (۲) بسازد وسپس نزد خان خیوه برود و اورا قانع کند که قیمومت روسیه را بپذیرد وازواجازه بخواهد که یکی ازبازرگانان روسیه ازراه جیحون بهندوستان برود ، دربارهٔ راههایی که بهندوستان میرود اطلاعاتی بدست آورد و ببیند که آیا خان بخارا مایل بدوستی با روسیه هست یا نه . جاهایی که برای ساختمان این دو قلعه اختیار کرده بودند هوای سازگاری نداشت وازسوی دیگر چادرنشینان بیابانهای اطراف با مردم خیوه همدست شده وراه را برلشکریان بکوویچ چرکاسکی گرفته بودند و وی هم بیش ازیك عدهٔ سه هزارنفری که ازنژادهای مختلف بودندچیزی همراه نداشت . پس اززدوخوردی که درماه اکتبر ۱۷۱۷ میلادی (ذی‌القعدهٔ ۱۱۲۹ قمری) درجایی که تا شهر خیوه شش روزراه بودروی‌داده بوددشمن‌حیله کرد و ببهانهٔ اینکه‌یافتن آذوغه‌وخوراك آسان تر باشد بکوویچ چرکاسکی‌را وادار کرده بودندسربازان خودرا بپنج‌دسته قسمت کنندو بدین وسیلهٔ مردم خیوه توانسته بودند هر دسته‌ای را تنها گرفتار کنند وسلاحشان را بگیرند و اسیر کنند. بکوویچ چرکاسکی را هم اجازه‌داده بودند بعنوان‌سفیر روسیه وارد خیوه شودولی سرش را بریده وبردروازهٔ شهر آویخته بودند. برای انتقام ازین خیانت پتر کبیر در سال ۱۷۲۰ میلادی (۱۱۳۲ قمری) سفیرحاکم‌خیوه‌رابزندان افگندووی درزندان‌مرد .

مشکلات تصرف این نواحی باندازه ای بود که نه تنها پتر کبیر از دنبال کردن نقشه خود چشم پوشید بلکه جانشینانش هم تا صد وپنجاه سال پس ازین تاریخ درین نواحی کاری نکردند .

پس از پتر کبیر تا هفتاد سال دیگر دولت روسیه بخاك ایران تجاوزی نکرد و رعبی که جنگهای نادرشاه درمیان همسایگان ایران افگنده بود مانع ازین کارشد .

---

۱ — Alexandre Bekovitch-Tcherkaski

۲ — Krasnovodsk

درزمان یکاترین دوم پس از جنگ دوم باعثمانی که دولت روسیه نتوانست چنانکه می خواست آن دولت را ازپای درآورد وملل عیسوی بالکان را دست نشاندهٔ خود کند و ظاهراً بپشتیبانی آنها بر خیزد درباریان وی نقشهٔ دیگر ازسوی دیگر طرح کردند. درین موقع اختیار دولت بدست پلاتون زوبف (۱) نام سروان سوار نظام افتاده بود که ملکه باو دل سپرده بود ووی مصمم شده بود برادرش والریان (۲) رابفرستد که ایران رابگیرد وروابط روسیه را با هندوستان برقرار کند وپس ازآنکه شهرهای ایران را تصرف کرد ودرهریك پادگانی گذاشت برقلمروعثمانی درآسیای صغیر بتازد ودرضمن سردارمعروف ژنرال آلکساندر سووارف (۳) ازبالکان عبور کند و باستانبول نزدیك شود واز سوی دیگر ناوگان روسیه وارد بوسفور شود وازراه دریا پایتخت عثمانی را محاصره کند و درصدد بود که یکاترین را وادار کند خود باآن ناوگان همراه باشد.

دراواخرماه فوریه ١٧٩٦ میلادی (شعبان ١٢١٠ قمری) والریان زوبف از سن پترزبورگ رهسپار شد ووعده میکرد که درماه سپتامبر همان سال (ربیع الاول ١٢١١ ق) دراصفهان باشد.

می بایست سپاهی شامل ده هزارتن بفرماندهی ژنرال کارساکف (٤) ازکوههای قفقاز بگذرد وتفلیس را بگیرد وزوبف بابیست هزار سرباز می خواست ازساحل غربی دریای خزر بجانب ایران فرودآید وچون دردربند وباکو بمقاومتی بر نخواهند خورد بلشکریان کارساکف ملحق شود وباهم بسوی اصفهان بروند. امادرماه سپتامبر که زوبف وعده کرده بود دراصفهان باشد هنوز تاسرحد ایران ششصد ورست راه داشت که پیمودن آن دشوار بود. بهمین جهت از سن پترزبورگ دو ولان (٥) نام مهندس فرانسوی را بانقشهای جغرافیایی ودستورهایی بیاری اوفرستادند وچون سر انجام دانست که این نقشه جزخیال واهی نیست درباکو ماند تا اینکه ملکه یکاترین در ١٧/٦ نوامبر ١٧٩٦ (جمادی الاولی ١٢١١ ق) درگذشت وپاول امپراطورجدید بمحض اینکه بجای مادر نشست فوراً لشکرکشی بایران را موقوف کرد.

آقا محمد خان در ذی القعدهٔ ١٢٠٩ درطهران بخود عنوان سلطنت ایران داده و درسال ١٢١٠ تاج برسر گذاشته ودرهمان سال ١٢٠٩ پیش ازآنکه عنوان سلطنت بخود بدهد بگرجستان حمله برده وآن جنگ معروف راکرده بود. اراکلی یا هراکلیوس پادشاه گرجستان تحت الحمایهٔ یکاترین دوم ملکهٔ روسیه بود وناچار این حمله آقا محمد خان برو بسیار ناگوارآمد. درضمن مرتضی قلی خان برادر کهتر آقامحمد خان که ازو

---

(۱) Platon Zoubof (۲) Valerian (۳) Souvorof (٤) Korsakof
(٥) de Volan

امان نداشت واز بیم بروسیه گریخته بود بدربار یکاترین پناه برده ودرآماده کردن این لشکرکشی مؤثر بوده است .

اندیشهٔ لشکرکشی یکاترین ومامورویت والریان زوبف یگانه نتیجه‌ای که داداین بودکه دشمنی در میان دربار روسیه ودربار ایران را سخت تر وفتحعلی شاه را ازآغاز سلطنت، از روسیه هراسان کرد وهمین سبب شدکه دوجنگ بزرگ در میان دو کشور روی داد .

فتحعلی شاه وناپلئون اول

همچنان که تاریخ نویسان اروپا تصرف استانبول را بدست سلطان محمد فاتح آل عثمان درسال ۱۴۵۳ میلادی (۸۵۷ق) یکی از مهمترین وقایع تاریخ اروپا میدانند و معتقدند که درین سال سرنوشت اروپا تغییر کرد سال۱۱۵۲ قمری و۱۷۳۹ میلادی را که نادرشاه وارد دهلی پایتخت هندوستان شد وپادشاه بابری آن سرزمین را از پادرآورد باید یکی از مهمترین حوادث تاریخ آسیا دانست وگفت که درین سال سرنوشت آسیا تغییر کرد .

پیش‌از آن همهٔ دول جهان نامی ازهندو ازثروت سرشاری که از هزاران سال در آن کشور پهناور اندوخته شده بود شنیده بودند،اما هیچ کس جرأت نمی کرد بهندبتازد واندیشهٔ تصرف هند را دردماغ خویش بپزد. شکست فاحش محمد شاه هندی از نادرشاه پرده از روی کار برداشت وجهانیان باشگفتی بسیار که نخست باور کردن آن دشوار می نمود پی بردند که بیهوده ازین کار می‌ترسیده‌اند وگرفتن هندوستان ازمحالات نیست .

ازآن روزدول بزرگ اروپا آرزوی گرفتن هند را در دل جای دادند وهر کدام توانستند باین کار جسورانه دست زدند .

نخست فرانسویان در سال ۱۵۰۳ م . (۹۰۸ق .) وپس از آن انگلیسها در سال ۱۶۰۰ م . (۱۰۰۸ ق) در هندوستان بکشور ستانی آغاز کرده بودند وازآن ببعد کاملا دلیرشدند. پیشرفت انگلیسها درهندو کوتاه کردن دست فرانسویان ازین کشور نه تنها باعث حسد همهٔ دول بزرگ جهان شد بلکه مدتهای مدید سیاست روسیه وفرانسه را نیز متوجه هندوستان کرده بود وچون راه طبیعی وصول بهندوستان از خشکی کشورایران بود این بود که ازآغاز قرن نوزدهم میلادی وقرن سیزدهم هجری کشور های اروپا و مخصوصاً آنها که آرزوی گرفتن هند را دردل داشتند توجه خاصی بایران پیدا کردند و همین توجه بدبختی‌ها ودشواریهای جانفرسا برای ایران فراهم کرد .

ناپلئون بناپارت سردارمعروف فرانسوی که درنتیجهٔ کشورستانی های شگرف در

۱۸۰٤ میلادی (۱۲۱۹ ق .) بتخت امپراطوری فرانسه نشست اندیشهٔ بسیار جسورانه ای داشت که ازراه ایران بهندوستان بتازد . خبر تاخت و تاز آقا محمد خان بگرجستان و تسخیر تفلیس و قتل عام و حریق آنجا بگوش او رسیده بود و تصور میکرد جانشین آقامحمد خان هم مانند او درمیدانهای جنگ کامیاب خواهد شد .

درزمانی که ناپلئون درصددشد ازایران در پیشرفت این نقشهٔ جسورانه یاری بخواهد فتحعلی شاه مشغول جنگ اول با روسیه بود که از ۱۸۰۳ م (۱۲۱۸ ق) تا ۸ شوال ۱۲۲۸ ق. (۱۲ اکتبر ۱۸۱۳) بیش ازده سال دوام داشت . درنخستین مراحل این جنگ که فتحعلی شاه ناتوانی خود را دربرابر الکساندر اول تسار روسیه حس کرد چون خبر جهانگیری ناپلئون اول واختلاف او با تسار روسیه بوی رسیده بود درصددشد از ناپلئون برای جنگ با روسیه یاری بخواهد . بهمین مقصود در ۱۲۱۹ ق . نامه ای بانشای پر از کنایه واستعارهٔ معمول آنزمان بناپلئون نوشت وازو خواست دربهار آینده که وی بجنگ روسیه خواهد رفت ناپلئون هم ازسوی خود بروسیه بتازد تا هردو متفقاً دولت روسیه را بجای خود بنشانند.

این نامه که بناپلئون رسید وی را دراندیشهٔ دیرین اتحاد با ایران برای حملهٔ بهندوستان یاری کرد ودرصدد شد با ایران رابطه بهم زند وسفیرانی بایران بفرستد . نخست آمده ژوبر(۱) را که خاورشناس جوانی بود مأمور کرد از راه ترکیه بایران بیاید وسپس آدژودان ژنرال رومیو(۲) را درپی او فرستاد . ژوبر در خاک عثمانی گرفتار و مدتی زندانی شد وبهمین جهة رومیو زودتر بایران رسید ونامه‌ای ازناپلئون برای فتحعلی شاه آورد که در ۳۰ مارس ۱۸۰۵ (سلخ ذی‌الحجهٔ ۱۲۱۹ ق .) از پاریس نوشته شده بود. ژوبر هم چون بایران رسید نامهٔ دیگری ازناپلئون بتاریخ ۱٦ فوریهٔ ۱۸۰۵ (۱٦ ذی القعدهٔ ۱۲۱۹ ق) همراه داشت .

فتحعلی شاه درماه رمضان ۱۲۱۸ وارد جنگ با روسیه شد . نخست با غروری که از زمان غلبهٔ آقا محمد خان بر گرجستان درذهن او جای گرفته بود بمیدان آمد ولی دراندك زمانی حس کرد که ازعهده بر نخواهد آمد واین بود که بناپلئون توسل یافت. دولت انگلستان هم که تازه ببسط منافع ونفوذ خود درهندوستان آغاز کرده بود درایران منافع بسیار داشت وناچار بود که پیشرفت روسیه را درایران ونفوذ فرانسه را که خطرناکترین رقیب خود میدید درین سرزمین مانع شود ودرضمن ازقوای ایران هم بکاهد تا نتواند درهندوستان وافغانستان ازنفوذ معنوی خود بزیان انگلستان بهره مند شود . بهمین جهة

---

۱ — Amédée Jaubert

۲ — Adjudant-Général Romieu

رقابت بسیار سختی درمیان روسیه وفرانسه وانگلستان درایران در گرفت. انگلستان می کوشید ایرانرا بدست روسیه ضعیف کند ومانع از نفوذ فرانسه شود. روسیه درمدتی که با فرانسه متحد بود درایران بنفع فرانسه ودرمدتی که رقیب آن بود بضرر آن قیام میکرد. سیاست فرانسه هم همواره بزیان انگلستان وگاهی بسود وگاهی بزیان روسیه بود. فتحعلی شاه بسیار نادانتر وناتوانتر از آن بود که درین گیرودار ودرمیان این سیاست‌های جانکاه کاری بنفع ایران از پیش ببرد واینست که هرچه میکرد بزیان کشور تمام میشد. بالاترین خطای او آن بود که میخواست بیاری فرانسه که راهی بایران نداشت و بسیار دور از ایران بود و بیاری انگلستان که درسیاست خود صمیمی و باوفا نبود ومی خواست هر دو سنگ یعنی ایران وروسیه را بهم بساید با روسیهٔ نیرومند زمان الکساندر اول در بیفتد واندیشهٔ واهی تسلط بر گرجستانرا عملی کند و بزعم خود انتقام از تجاوزات دولت تساری بگیرد. زیان بزرگ این سیاست فتحعلی‌شاه برای ایران این شد که هروقت بفرانسویان پروبال میداد کینهٔ انگلستان سخت‌تر میشد وانگهی فرانسه دراروپا برای پیشرفت مقاصد خود بسازش با روسیه بیشتر حاجت داشت وروسیه را بایران نمی‌فروخت واز همه گذشته وقتی که روسیه فرانسه را شکست داد و ناپلئون ازمیان رفت خشم آن دولت نسبت بایران تیزتر شد و نیروی عظیمی را که داشت در برابر ایران بکار گماشت. هروقت هم که بانگلستان نزدیك میشد فرانسه وروسیه هردو نگران می‌شدند. جای دیگر این نکته را را ثابت خواهم کرد که درین هنگام دولت انگلستان همیشه ایرانرا بجنگ با روسیه تشویق میکرده و حتی وعده میداده است که نه تنها در هزینهٔ جنگ شرکت کند بلکه افسرانی هم برای فرماندهی لشکریان ایران بفرستد و پیداست این نقشه برای آن بوده است که ایران گرفتار جنگ باروسیه شود ودرافغانستان کاری از پیش نبرد ودرضمن نیروی نظامی آن درمیدانهای جنگ با روسیه ازپا درآید ودرجای دیگر مانع سیاست انگلستان نشود ونتواند با نقشهٔ شوم ناپلئون هم یاری کند.

هنگامی که ناپلئون نقشهٔ حملهٔ برهندوستان از راه ایران را طرح کرد درصدد بر آمد از راه روسیه وایران وافغانستان لشکری بهندوستان بفرستد، بهمین جهة درضمن اینکه میکوشید ایرانرا درین کار شرکت دهد باپاول تسار روسیه قرار گذاشت که یك عده سپاهیان فرانسه از راه قفقاز رهسپار شوند ودولت روسیه هم عده‌ای از لشکریان خودرا باآنها همراه کنند.

پیش از آنکه ناپلئون درصدد جلب فتحعلی شاه برآمده باشد انگلیسها نیز کوشیده بودند اورا باخود یار کنند و درسال ۱۸۰۰ میلادی (۱۲۱۵ ق) دربار لندن کمپانی هندوستان

را وادار کرده بود سفیری بایران بفرستد و سرجان ملکم (۱) معروف مؤلف تاریخ ایران وسفرنامهٔ مشهوری که ازو مانده بعنوان سفیر کمپانی هندوستان بایران آمده و بگفتگوهایی آغاز کرده بود . چون امیدوار نبودند که فتحعلی شاه تنها بمذاکره قانع شود تدبیری بنظرشان رسیده بود که دولت انگلستان جزیرهٔ قشم را درخلیج فارس بگیرد وفتحعلی شاه را بدین گونه بترسانند ومرعوب کنندتا ازدرسازش درآید . دولت انگلستان هم این پیشنهاد سرجان ملکم وشرکت هندوستانرا پذیرفت ودرصدد اجرای آن بود اما معلوم نیست بچه‌سبب ناگهان ازین کارچشم پوشیدند وخواستند ازراه‌دیگر بنتیجه برسند این بود که سرجان ملکم مبالغ گزافی هدایا ورشوه بفتحعلی شاه و درباریانش داد و بیش ازدومیلیون روپیه درآن سفرخرج کرد تا ازوقول گرفت که در افغانستان برخلاف منافع انگلستان قدم برندارد. اما سه‌سال بعد شاید در نتیجهٔ غروری که ازهمین راه دروپیدا شده بود وارد جنگ با روسیه شد و چون در قدم نخست بموانع بسیاربزرگی برخورد درصدد شداین بارازفرانسه یاری بگیرد ودرنتیجه خشم انگلستان را هم بخود جلب کرد ، شاید درآن موقع ازرقابت ودشمنی درمیان فرانسه وانگلستان خبر نداشته است .

سفیران ناپلئون در ایران

ناپلئون نخست در۱۶ فوریه ۱۸۰۵ (۱۶ذی‌القعدهٔ ۱۲۱۹) آمده ژوبر را مامور سفارت ایران کرد . وی ازراه استانبول وآسیای صغیر رهسپارایران شد و چنانکه پس ازین خواهد آمد در راه گرفتاریهای سخت برایش پیش‌آمد وچون دربار فرانسه ازو بی‌خبربود ناپلئون شتاب داشت‌هرچه زودتر روابط خودرا با ایران‌برقرار کند. دراوایل اکتبر۱۸۰۵ (اوایل‌رجب ۱۲۲۰)آدژودان‌ژنرال رمیورا بانامهٔ دیگری که در۳۰مارس ۱۸۰۵(سلخ ذی‌الحجهٔ ۱۲۱۹) بفتحعلی شاه نوشته بود از راه بغداد بایران فرستاد . رومیوحامل هدایا وپیغامهای ناپلئون برای جلب توجه ومساعدت فتحعلی شاه در لشکر کشی بهندوستان بود . دربارطهران نخست بخوشی واحترام اورا پذیرفت اما پس از چند روزتوقف درطهران ناگهان وبی آنکه گرفتاربیماری شده باشد درگذشت وکسی ندانست سبب مردن اوچه بوده است وتنها میتوان حدس زد بوسیلهٔ کسانی که ورود او بطهران بضررشان بوده است او را ازمیان برده باشند . دربارطهران بشتاب او رادر قبرستان بیرون شهردرجنوب طهران بخاك سپرد .

آمده‌ژوبرسفیردیگرناپلئون‌یکی ازخاورشناسان معروف آن زمان بوده‌وزبانهای

۱- Sir John Malcolm

ترکی و عربی را نیکو میدانسته و با ناپلئون بمصر رفته بود و از اوضاع کشورهای اسلامی خبرداشت و در انشای احکام و مکاتیب بزبان تازی منشی ناپلئون در سفر مصر بود و پس از آن بان او بروسیه رفته و از اوضاع آن کشور هم خبرداشت و بعد از آن مـدتی در استانبول ماموریت داشته است و از اوضاع کشور عثمانی هم آگاه بود و بهمین جهت بهترین نماینده‌ای بود که ناپلئون میتوانست بایران بفرستد .

ژوبر برای اینکه دولت عثمانی و رقیبان فرانسه مـانع از سفر او نشوند مـاموریت محرمانه داشت و باو دستور داده بودند بلباس مبدل و ناشناس بایران سفر کند و تا کردستان عثمانی بی‌مانع آمد، اما همینکه بشهر بایزید در کردستان عثمانی رسید پاشای آن شهر که از جانب دولت عثمانی حکومت داشت بی آنکه بهانه‌ای بتراشد وی را گرفت و در سیـاه چالی بحال زار زندانی کرد . پیداست که در اینکار هم دست کسانی کـه از سفر او زیـان میدیده‌اند درکار بوده است . این سفیر بیچاره تا پاشای بایزید زنده بود در زندان ماند و تنها پس از مرگ او توانست خود را از مهلکه نجات دهد . سرانجام تـوانست بـزحمت بسیار عباس میرزا نایب‌السلطنه پسر فتحعلی شاه را که ولیعهد ایران و حکمران آذربایجان بود از حال خود خبر کند و دربار ایران کوشش بسیار کرد تا اینکه توانست ژوبر را از مرگ نجات دهد و بایران بیاورد .

ژوبر از راه آذربایجان عازم تهران شد و چون فتحعلی شاه بیشتر تابستانها باردوگاه خود در سلطانیه میرفت که از آنجا بروسیه لشکر کشی کند ژوبر را در ١٤ شوال ١٢٢٠ (٥ ژویه ١٨٠٦) در چمن سلطانیه بحضور خود پذیرفت . ژوبر پس از آنکه تقریباً یکماه در ایران ماند فتحعلی شاه را باتحاد با فرانسه دعوت کرد و ماموریت سیاسی خـود را بهترین وجهی انجام داد و در ضمن طرح عهدنامه‌ای درمیان ایـران و فرانسه ریخت که رضایت دولت ایرانرا در طهران بدان جلب کرد و قرار شد سفیری از ایران با او بدربار ناپلئون برود که عهدنامه را در آنجـا امضاء کنند. فتحعلی شاه میرزا محمد رضا خـان حکمران قزوین را مامور کرد که با ژوبـر بفرانسه برود و وی در ٢٥ صفر ١٢٢٢ (٤ مه ١٨٠٧) در اردوگاه نظامی فین کن شتاین (١) درخاک لهستان هنگامیکه ناپلئون مشغول جنگ با پروس بود بحضور وی رسید و هدایای فتحعلی شاه و نامهٔ او را بناپلئون رساند. پس از آنکه چندی در ورشو متوقف بود باردیگر بحضور ناپلئون پذیرفته شد و سرانجام عهدنامه‌ای که تهیه شده بود درمیان دولت فرانسه و دولت ایران بامضا رسید .

عهدنامهٔ فین کن شتاین در ١٦ ماده در ٤ ماه مه ١٨٠٧ مطابق با ٢٥ صفر ١٢٢٢ بامضای « عالیجناب شهامت نصاب میرزا محمد رضاخان سفیر فوق العاده و بیگلربیگی

---

١ — Finkenstein

قزوین و وزیر شاهزاده محمد علی میرزا » نمایندهٔ ایران وهوگ برنارماره دوک دوباسانو(۱) ازرجال دربار ناپلئون وازوزرای همراه او درین جنگ رسیده است . درین موقع ناپلئون مشغول جنگ با اتحادیهٔ چهارم اروپا بود که مرکب بود ازپروس و روسیه وانگلستان وسوئد که باهم برای مخالفت با او هم عهد شده بودند .

ناپلئون نقشهٔ حملهٔ بهندوستان را از راه قفقاز وایران باپاول امپراطور روسیه طرح کرده وبا او درین کار هم پیمان شده بود وپاول بعهده گرفته بود پنجاهزارسرباز بایران بیاورد وبادستیاری دولت ایران از راه هرات (که درآن زمان هنوز جزو خاك ایران بود و بهمین جهت انگلیسها چندین بار کوشیدند تاآنرا از ایران جدا کردند) بهندوستان حمله کند . پیش ازآنکه ناپلئون با ایران روابطی بهم زند درسال ۱۸۰۱ (۱۲۱۶ ق .) پاول تسار روسیه بدست درباریانش کشته شد وجانشین اوآلکساندراول این تعهد را بهم زد، حتی باکشور های دیگر اروپا برای مخالفت با ناپلئون اتحاد کرد . بهمین جهت ناپلئون دیگر بیاوری روسیه برای لشکرکشی بهندوستان امیدوار نبود و بوسیلهٔ این عهدنامه با ایران میخواست قوای خودرا درایران برای لشکرکشی بهندوستان بکار ببرد .

عهدنامه فینکن شتاین

عهدنامهٔ فینکن شتاین از اسنادیست که برای تاریخ ایران اهمیت بسیاردارد. نخست ازین حیث که در میان دولت ایران ودولت ناپلئون بناپارت یکی از بزرگترین مردان تاریخ جهان بسته شده وناپلئون بواسطهٔ قدرت نظامی که داشته است کمتر با دولتهای بیگانه عهدنامه بسته واین عهدنامهٔ با ایران از اسنادیست که در آن روزگار اختصاصی دارد. دوم آنکه این عهدنامه حوادث مخصوصی درآسیا وبخصوص درایران فراهم کرد که عواقب آن مدتها باقی بود وشاید تا امروز باقی باشد . بهمین جهت این عهدنامه را که در ٤ مه ۱۸۰۷ = ۲۵ صفر ۱۲۲۲ درفینکن شتاین بامضای نمایندگان دودولت رسیده است از متن فرانسه آن ترجمه می کنم :

« اعلی حضرت امپراطور فرانسویان پادشاه ایتالیا واعلیحضرت پادشاه ایران برای استحکام روابط دوستانه وعقد معاهدهٔ اتحاد این کسان را مأمور می کنند :

« اعلی حضرت امپراطور فرانسویان وپادشاه ایتالیا آقای هوگ برنارماره وزیر مشاور ودارای حمایل لژیون دونور ونشان سنت اوبر(۲) ازکشور باویر ونشان خدمت گزاری ازکشور باد(۳).

---

(۱) Hugues-Bernard Maret, duc de Bassano

(۲) Saint-Hubert (۳) Bade

پادشاه ایران جناب میرزا محمد رضاخان سفیر فوق العاده و بیگلربیگی قزوین و پیشکار شاهزاده محمد علی میرزا .

ایشان پس از ارائه ومبادلهٔ اعتبار نامهای خود درین موافقت کردند:

مادهٔ اول ـ در میان اعلی حضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا و اعلی حضرت پادشاه ایران صلح ودوستی واتحاد همیشگی برقرار خواهد بود .

مادهٔ دوم – اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا استقلال کشور کنونی اعلیحضرت پادشاه ایران راحمایت میکنند .

مادهٔ سوم ـ اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا گرجستان را حقاً ازآن اعلیحضرت پادشاه ایران میداند .

مادهٔ چهارم ـ اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا بعهده میگیرد همهٔ کوشش خود را بکار برد تا روسها گرجستان وخاك ایران راترك کنندو برای رسیدن باین نتیجه درعهدنامهٔ صلح خواهد کوشید. تخلیهٔ این نواحی همیشه جزو سیاست و نظریات او خواهد بود .

مادهٔ پنجم ـ اعلی حضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا یك سفیر فوق العاده وچند منشی سفارتخانه دردربار ایران خواهد داشت .

مادهٔ ششم ـ چون اعلیحضرت پادشاه ایران خواستارست پیاده نظام و توپخانه واستحکامات نظامی خود را بنا برروش اروپایی اصلاح کند اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا تعهد میکند توپهای صحرایی وتفنگها وسر نیزه هایی را که اعلیحضرت پادشاه ایران لازم دارد برای او فراهم کندو بهای این اسلحه برابر ارزش آنها دراروپا خواهد بود .

مادهٔ هفتم ـ اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا تعهد میکند بهر اندازه افسر توپخانه ومهندسی و پیاده نظام که اعلی حضرت پادشاه ایران آنها را برای استحکام دژها وایجاد توپخانه و پیاده نظام ایران بنا برروش فنی نظام اروپایی لازم داشته باشد دراختیارش بگذارد .

ماده هشتم ـ اعلیحضرت پادشاه ایران هم ازسوی خود تعهد میکند که همهٔ روابط سیاسی وتجارتی خود را با انگلستان قطع کند وفوراً بآن دولت اعلان جنگ بدهدو از همان دم باآن خصمانه رفتار کند. بنا برین اعلی حضرت پادشاه ایران متعهدست وزیرمختاری را که ببمبئی فرستاده بخواهد و کنسولها و نمایندگان و کارگزاران دیگر کمپانی انگلیسی را در ایران و بندرهای خلیج فارس فوراً ازآنجا بیرون کند وهمهٔ کالا های انگلیسی را ضبط کند ودرقطع هرگونه رابطه با انگلیسها چه درخشکی وچه در دریا بولایات خود

حکم اکید بعهد واز پذیرفتن هر وزیر مختار یاسفیر یا کارگزاری که درضمن جنگ از آن دولت بیاید خود داری کند .

مادهٔ نهم – در هر جنگی که انگلستان و روسیه درآن در برابر فرانسه وایران اتحاد کنند فرانسه وایران نیز بهمان گونه در برابر آن دودولت اتحاد خواهند کرد وهمین که یکی ازمتعاهدین که در تهدید یا حمله قرار گرفته باشدرسماً بدیگری طلاع دهد متحداً در برابر دشمن مشترك جنگ خواهند کرد وازآن پس درباره هرگونه روابط سیاسی و تجارتی بمدلول ماده پیش رفتار خواهند کرد .

ماده دهم – اعلی حضرت پادشاه ایران همهٔ نفوذ خود را بکار خواهد برد تا افغانان ودیگر اهالی قندهار را با ارتش خود دربرابر انگلستان متحد کند وپس از آن که بدان نواحی راه یافت لشکری بمتصرفات انگلستان درهندوستان بفرستد .

ماده یازدهم – چنانکه از نیروی دریایی فرانسه یك دسته کشتی بخلیج فارس وبندرهای اعلیحضرت پادشاه ایران برسداعلیحضرت پادشاه ایران همهٔ وسایل وتسهیلاتی راکه لازم باشد فراهم خواهد کرد .

ماده دوازدهم – اگر اعلیحضرت امپراطور فرانسویان وپادشاه ایتالیا اراده کند که برای حمله بمتصرفات انگلستان در هند ارتشی از راه خشکی بفرستد اعلیحضرت پادشاه ایران همانگونه که متحد صمیمی وباوفای اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیاست بآنها راه خواهد داد که از کشورش بگذرند . اگر این کارعملی شود دودولت پیشاپیش قرار مخصوص خواهند گذاشت وراهی راکه ارتش باید درپیش بگیرد ولوازم ووسایل نقلیه که لازم شودویاوری راکه اعلیحضرت پادشاه ایران می تواند درین راه بکنند درآن معین خواهند کرد .

مادهٔ سیزدهم – هرچه ازلوازم وتدارکات درایران بلشکریان بری ونیروی دریایی داده شود بنابر مدلول مواد دیگر این عهدنامه ببهایی که درکشور بمردم کشور داده میشود بحساب خواهد آمد .

مادهٔ چهاردهم – مقررات مادهٔ دوازدهم که در بالا ذکرشده تنهاشامل حال فرانسه است ، بنابرین این حقوق نباید باعقد عهدنامهای دیگر بانگلستان یا روسیه واگذار شود .

ماده پانزدهم – برای بهره جویی هردوطرف یك عهدنامهٔ تجارتی هم درطهران بسته خواهد شد .

ماده شانزدهم – این عهدنامه تاچهار ماه دیگر از تاریخ امروز درطهران نیز **امضاء خواهد شد وبتصویب خواهد رسید .**

درلشکرگاه امپراطوری درفینکن شتاین در ٤مه ۱۸۰۷ (۲۵صفر ۱۲۲۲)منعقد شد و بامضا رسید .

امضای هوگ ب. ماره
امضای سفیر ایران
رونوشت مطابق اصلست
وزیر روابط خارجی
ش . م . تالران ، پرنس دوبنوان (۱)

پیداست که امضای این عهدنامه چه ولوله‌ای درمحافل سیاسی اروپا ومخصوصاً در دربار روسیه وانگلستان که این عهدنامه بزیان آنها بسته شده بود میفگند. از جسارت فکری و بلند پروازی مخصوص ناپلئون عجیب نیست که چنین عهدنامه ای را در نظر گرفته باشد و چیزی که بسیار شگفتست سستی رای و بی خبری فتحعلی شاهست که حاضر شد درهمسایگی روسیه وانگلستان با فرانسه‌ای که درآن سوی جهان واقع شده بود وهیچ راهی بایران نداشت چنین قراری بگذارد واعلان جنگ گستاخانه‌ای با نگلستان در برابر وعدهٔ واهی پس گرفتن گرجستان ونواحی دیگر از روسیه بعهده بگیرد .

امضای این عهدنامه هرچند که موهوم بوده باشد ونتیجهٔ عملی از آن نگرفته باشند زیان سیاسی بسیار بزرگی بایران زد وآن این بود که دولت انگلستان بر بدگمانی‌های سابق خود نسبت بایران بدگمانی دیگر هم افزود .

نخستین بدگمانی انگلستان این بود که فرهنگ ایران وزبان فارسی وتجارت ایران درهندوستان نفوذ عجیب وفوق‌العاده‌ای داشت ودرحقیقت هندوستان مستعمرهٔ فکری ایران بود وهرتجارتی که باهر کشور دیگری ازجهان داشت بتوسط ایران بود. انگلیسها برای اینکه در هند رسوخ کنند چاره‌ای جز این نداشتند که نفوذ ایران را براندازند و برای اینکه بدین نتیجه برسند راهی جزضعیف کردن ایران وازپا در آوردن آن نبود وبرای اینکار بهتر ازهمه این بود که هر چه بیشتر ممکن شود ایران را کوچك بکنندو منابع مهم ثروت راکه آن روز مخصوصاً نواحی حاصلخیز مغرب دریای خزر بود از دستش بگیرند وآنراگرفتار زدوخورد باهریك ازهمسایگان که ممکن باشد بکنند و همسایگانی که درآن زمان ممکن بود بجان ایران بیفتند در درجه اول دولت نیرومند تسارهای روسیه ودرجه دوم دولت‌طماع عثمانی ودردرجه سوم‌طوایف‌راهزن و بی‌انضباط وسرکش تازیان اطراف خلیج فارس بودند .

گذشته ازینکه فرانسه نیرومندترین دولت نظامی آن روزگار وحریف تاریخی انگلستان درهند آن سرزمین را ازدور تهدید میکرد تسارهای روسیه هم باشتاب هرچه

Ch. M. Talleyrand, Prince de Bénévent (۱)

تمامتر روز بروز بهندوستان نزدیکتر میشدند وچیزی نمانده بود بسرحد آن سرزمین زرخیز برسند . دولت کوچکی درمیان هندوستان ونواحی نیم مستقل آسیای مرکزی که روسها آنها رایکی پس ازدیگری ازپا درمیآوردند درنتیجهٔ ضعف وتجزیهٔ خاك ایران چندی پیش تشکیل شده بود وآن دولت افغانستان بود .

درشب ۱۱ جمادی‌الاخرهٔ ۱۱۶۰ که نادر شاه را چندتن از زیردستانش درفتح آباد قوچان کشتند از جمله لشکریانی که با او بودند برخی از مردم طایفهٔ چادر نشین ابدالی ازافغانها بودند ورییسشان احمد خان درهنگامه‌ای که از کشته شدن نادرشاه پیش آمده بود برخی از جواهر گران بهایی راکه نادر از هند آورده وهمیشه باخود همراه داشت ربود وبسرزمین خود یعنی افغانستان امروز گریخت و بدین‌گونه در ۱۱۶۰ کشوری که امروز بنام افغانستان خوانده میشود از ایران جدا شد . هنگامی که انگلیسها وارد هندوستان شدند افغانها نیرومند شده وحتی در ۱۱۶۲ سرزمین لاهور وملتان ودر ۱۱۷۰ دهلی راگرفته ودر ۱۱۷۴ بار دیگر بهندوستان تاخته بودند .

پیداست که نفع دولت انگلستان در هند این بود که افغانها را در میان هندوستان وآسیای مرکزی که روسها روزبروز درآن بیشتر پیش میرفتند نگاه بدارد ونیرودهد و حتی مانع از پیشرفت منافع ایران در آنجا بشود واحیاناً گاهی هم ایران را بنفع افغانستان کوچك بکند، چنانکه باکوششهای فراوان بر ناحیهٔ هرات که در لشکر کشی بافغانستان وهندوستان اهمیت بسیار داشت ودروازهٔ هندوستان بشمار میرفت وپیش ازآن جزو خاك ایران بود سه بارافغانها تاختند وایرانیان آنرا پس گرفتند وتفصیل جنگهای هرات پس ازین خواهد آمد .

همین نفوذ فوق‌العادهٔ مادی ومعنوی که ایران در هند داشت چند برابر آنرا در افغانستان که مردم آن فارسی زبان وازهمان نژاد ایرانی بودند داشت و ناتوان شدن دولت ایران درافغانستان نیز بنفع سیاست انگلستان بود .

بدگمانی دوم انگلستان را همین عهدنامهٔ فینکن شتاین فراهم آورد زیرا دولت انگلستان دید بمحض اینکه حریف نیرومندی دراروپا مانند ناپلئون پیدا کند دولت ایران باآن عهد میکند که منافع انگلستان را درآسیا مخصوصاً درخلیج فارس وافغانستان که دو دروازهٔ مهم هندوستان بشمار میرفتند مانع شود ودرین ۱۴۸ سالی که ازامضای عهدنامهٔ فینکن شتاین میگذرد همیشه کوشش انگلستان درایران این بوده است که دیگر ایران نتواند با رقیبان منافع انگلستان درین نواحی سازش کند .

برای پیش بردن این مقصود دووسیله‌ای که انگلستان بکار برده یکی گرفتار کردن ایران در پیچ وخمهای سیاست خارجی و گاهی جنگهایی باهمسایگان زورمند ودیگر

رعب افگندن درداخلهٔ کشور و تضعیف قوای روحانی واحیاناً بهره جویی ازعوامل‌داخلی بوده است .

هیئت نظامی فرانسه در ایران

یگانه نتیجه‌ای که ایران ازعهدنامهٔ فینکن شتاین گرفت آمدن هیئت نظامی‌فرانسه بایران بود . ازدوتن سفیری که پیش از آن ناپلئون بایران فرستاده بود آجودان ژنرال رومیو نظامی بود ووی ماموریت داشت دراوضاع ایران مطالعه کند و ببیند درصورتیکه اتحادی درمیان ایران وفرانسه برقرار شودایران‌تاچه‌اندازه میتواند درین کار یاری کند. رومیو اندکی پس از ژوبر ازفرانسه از راه استانبول رهسپار شده بود ودراواسط ماه مه ۱۸۰۵ (صفر ۱۲۲۰)باستانبول رسید ودرآن موقع‌ژوبر هنوز درآن شهر بود. برای آنکه مردم بمقصد اوپی نبرند رومیو از بیراهه با اوتره (۱) نام منشی‌خود بسوی‌ایران حرکت کرد ودراثر وقایعی که شاید عمداً پیش‌آورده باشند مجبور شد نزدیك چهل روز درحلب بماند ودرآنجا بیکر (۲) کنسول‌انگلستان سرانجام بمأموریت‌او پی برد و بیدرنك جونز (۳) کنسول انگلستان دربغدادرا ازسفر اوخبر کردواوهم بلندن اطلاع‌داد. سرانجام رومیو از راه همدان دراوایل اکتبر ۱۸۰۵ (اواسط رجب ۱۲۲۰) هرطورشده‌بودخود را بطهران رساند وباآنکه دولت ایران ورودش را بشادی تلقی کرد ناگهان پس از چند روز درنك درین شهر ببیماری که معلوم نشد چه بوده است درگذشت .

پریشانی دولت ایران درین واقعه خود می‌رساند که این مرك شایـد طبیعی نبوده باشد زیرا باتأثر واحترام بسیار جنازه اش را در جایگاه مخصوصی در بیرون دروازهٔ شاه عبدالعظیم که ظاهراً هنوزآثاری از آن باقیست بخاك سپردند. قرینه‌دیگری که در بارهٔ این واقعه وطبیعی‌نبودن‌آن دردستست اینست که دراسناد ایرانی‌و کتابهای آن زمان مطلقاً اشاره‌ای بآمدن رومیو وماموریت او ودرگذشتن او نیست .

میرزا محمدتقی‌سپهرلسان الملك درناسخ‌التواریخ دروقایع‌سال ۱۲۲۱ که بمناسبت ورود ژوبر بدربار ایران خلاصه‌ای ازتاریخ روابط ایران وفـرانسه‌را نـوشته کمترین اشارتی بآمدن رومیو ندارد ومطلب راچنین ادا کرده است :

«. . . روزجمعهٔ بیست‌وپنجم ربیع‌الاول خیمه بیرون‌زد (٤) وتا چمن سلطانیه‌عنان بازنکشید . این هنگام موسی (٥) ژوبرازدولت فرانسه برسالت‌آمد، چه روزگاری‌بود

---

(۱) Outrey (۲) Baker (۳) Jones

(٤) مقصود بییلاق رفتن فتحعلی شاه بسلطانیه است .

(٥) درآن زمان کلمه «مسیو» فرانسه را چنین می‌نوشتند .

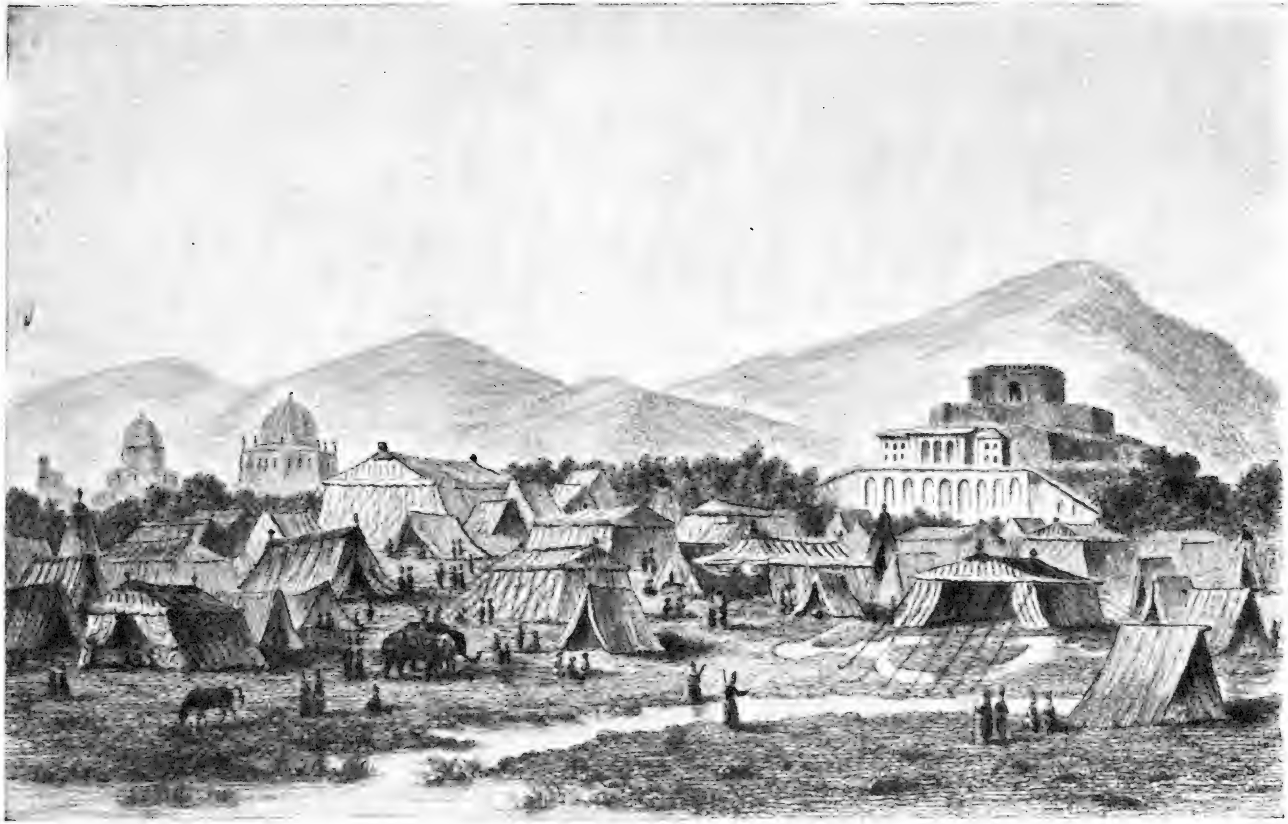

لشکرگاه فتحعلی شاه در سلطانیه

(ازکتاب «ایران» تألیف لوی دوبو فرانسوی چاپ پاریس ۱۸۴۱م. ۱۲۵۷ق.)

که پادشاه فرانسه درخاطر داشت که با دولت ایران ساز موالات طراز کند و طریق وداد بازدارد، چنانکه درسال شهادت آمحمد شاه (۱) دو تن رسول از دولت فرانسه با سواد عهدنامهٔ سلاطین صفویه که درمیان دولتین رفته بود بدارالملك طهران آمدند. وقتی برسیدند که هنوز بعد از شهادت آقا محمد شاه شهریار نامدار فتحعلی شاه از شیراز باز طهران نشده و بر تخت جلوس نفرموده بود. لاجرم حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله ایشانرا بمعاذیر دلپذیر بازفرستاد و همچنان بعد از قتل سکنهٔ کربلا، چنانکه مذکور شد، اسمعیل بیك بیات سفیر بغداد گشت. یك تن از بازرگانان ارامنه که داود نام داشت و تجارت فرانسه میگذاشت بنزدیك او رفته و مکتوبی چند بخط فرانسه بنمود و خود را از جانب آن دولت سفیر خواند و باتفاق اسمعیل بیك بطهران آمد، اولیای دولت ایران سخن اورا استوار نداشتند و کتاب اورا بکذب پنداشتند. این هنگام که سلطنت مملکت فرانسه را ناپلیون داشت و با دولت روس کار بمعادات میگذاشت موسی ژوبر را بدولت ایران رسول فرستاد و پیام داد که خصمی روسیان با شما روشنست و خصومت ما با ایشان مبرهن، همانا دشمن دشمن را دوست گیرند، خاصه این وقت که وداد و اتحاد دولت ایران و فرانسه موجب استیصال و اضطرار روسیانست. چون موسی ژوبر طی مسافت کرده وارد اراضی بایزید شد، محمود پاشا که حاکم بایزید بود برعایت دولت روسیه و عثمانیه اورا گرفته محبوس داشت و دو تن ملازمان اورا مقتول نمود. چون این خبر دراردبیل معروض حضرت نایب السلطنه افتاد درحال مکتوبی بحاج یوسف پاشا که ایالت ارزن الروم داشت فرستاده اورا گسیل ساخت و موسی ژوبر بدرگاه نایب السلطنه آمد و از آنجا درچمن سلطانیه حاضر حضرت پادشاه شد و رسالت خویش بگذاشت و خواستار شد که شاهنشاه ایران در پاسخ نامهٔ ناپلیون او را ایمپراطور خطاب فرماید که بمعنی پادشاهست تا در میان دول فرنگستان بدین نام بلند آوازه شود. ملتمس او مقبول افتاد. پس برحسب فرمان پاسخ نامهٔ او نگارش شد و میرزا رضای قزوینی منشی، که روزگاری وزارت شاهزاده محمد علی میرزا را داشت، باتفاق او بسفارت فرانسه مامور گشت ..».

پیداست شرحیکه مولف ناسخ التواریخ در بارهٔ امپراطوری ناپلئون و برسمیت شناختن او نوشته مبالغه آمیزست و همین بیان مختصر روحیات مردم آنزمانرا نشان میدهد.

برای اجرای عهدنامهٔ فینکن شتاین ناپلئون مصمم شد سفیری بایران بفرستد که درضمن ریاست هیئت نظامی فرانسه را هم داشته باشد. برای این کار ژنرال کلود ماتیو ـ کنت دوگاردان (۲) را برگزید. این ژنرال چهل و یك ساله در ۱۱ ژویه ۱۷٦٦ در

---

(۱) دراصل چنینست.

(۲) Claude-Mathieu Comte de Gardane

مارسی بندرمعروف جنوب فرانسه ولادت یافته بود ودر ۳۰ ژانویه ۱۸۱۸ یعنی نه سال پس از بازگشت ازایران درلنسل (۱) در ناحیهٔ باسزالپ (۲) فرانسه درگذشت . وی پیش از انقلاب فرانسه درسواره نظام منصب سروانی داشت واز ۱۷۹۲ ببعد درنتیجهٔ شجاعتهایش زودتر از آنچه میبایست ترقی کرد، تا اینکه ژنرال مورو (۳) سردارمعروف فرانسوی در ۱۷۹۹ اورا منصب سرتیپی داد ودر ۱۸۰۴ فرمانده پاسبانان شخصی ودر ۱۸۰۵ آجودان ناپلئون شد. در ۱۸۰۷ مامورایران شد وپس از بازگشت ازین سفردر ۱۸۰۹ چون چنانکه میبایست ازعهده برنیامده بود ازنظر ناپلئون افتاد وپس ازچندی لقب کنت و بیست و پنج هزارفرانك باوانعام دادند وچون در ۱۸۱۱ درماموریت نظامی که درپرتغال باو رجوع کرده بودند شکست خورد بازازنظر ناپلئون افتاد وباردیگر بکار برگشت ودردورهٔ صد روزهٔ ناپلئون جزوافسران زیردستش بود .

دستورهای ناپلئون بژنرال گاردان

نسخهٔ تعلیمات ودستورهایی که ناپلئون بژنرال گاردان داده وتکلیف او را در ماموریت ایران معین کرده است تاریخ ۱۰ مه ۱۸۰۷ (۲۵ ذی الحجه ۱۲۲۱) را دارد و درلشکرگاه خود درفینکن‌شتاین آنرا صادر کرده‌است و ازین‌قرار شش روز پس‌از امضای عهدنامهٔ فینکن‌شتاین گاردان را مامورایران وازهمانجاروانه کرده است. متن این‌دستور که بامضای ناپلئون رسیده سند بسیار جالب و معتبریست که سیاست او را در ایران در برابر روسیه و انگلستان میرساند وترجمهٔ آن از روی متن فرانسه بدینگونه است :

«دستور برای ژنرال گاردان

درلشکرگاه امپراطوری فینکن‌شتاین ۱۰ مه ۱۸۰۷

آقای ژنرال گاردان هر چه زودتر که بتواندوارد ایران خواهد شد. پانزده روز پس ازورودش چاپاری خواهد فرستاد ویك ماه بعد یك تن ازافسرانی راکه همراهش هستند روانه خواهد کرد .

درعبورازاستانبول همهٔ وسایل را بکارخواهد برد تا مکاتبهٔ اوبا وزیر روابط خارجی (۴) ومکاتبه آن وزیر با اوسریع باشد. اگرممکن شود که این کار راباکار گزاران بابعالی (۵) بکنند بهترست هرهشت روزمکاتبه کنند . **همه مکاتیب فوری که‌اهمیتی**

---

(۱) Lincel (۲) Basses-Alpes (۳) Moreau

(۴) درآنموقع بجای وزیرامورخارجه وزیرروابط خارجی می‌گفتند .

(۵) درآسیا بدربارعثمانی باب عالی و بزبان‌فرانسه Porte یا Sublime Porte میگفتند

داشته باشد چه برای وزیر روابط خارجی وچه برای ژنرال سباستیانی (۱) برمز نوشته خواهد شد .

نخستین مکاتیب فوری مخصوصا باید طوری باشد که برای شناساندن کشوری که در بارهٔ آن هیچ اطلاع مسلمی در دست نیست مناسب باشد. جغرافیا و نقشه برداری آنکشور، سواحل ، جمعیت، مالیه، وضع نظامی وجزییات مختلف آن باید نخستین منظور جستجوهای ژنرال گاردان باشد ومحتویات نامهای فوری او را تشکیل دهد ومجلداتی فراهم کند .

ایران باید روسها را دشمنان طبیعی خود بداند(۲) : گرجستانرا ازدستشان بدر برده‌اند، زیباترین ولایاتشان راتهدید می کنند ؛ هنوزسلسلهٔ پادشاهان کنونی را نشناخته‌اند واز روزی که برسر کار آمده همواره باآن درجنگ بوده اند . آقای ژنرال گاردان همهٔ این دلایل را یادآوری خواهد کرد ؛ بغض ایرانیان را بر روسها خواهد انگیخت . آنها را بکوششهای دیگر وبلشکر کشیهای بیشتر تحریک خواهد کرد . برای ادامهٔ عملیات نظامیشان ازهمهٔ راهنمایی هایی که آزمودگیش باو تلقین خواهد کرد دریغ نخواهد داشت و برای این مقصود وسیله خواهد جست با شاهزادهٔ عباس میرزا که فرمانده سپاه وچنان که می نماید مورد اعتماد آنست رابطه بهم زند . بایدایران درمرزهای روسیه پراکندگی بسیارفراهم کند واین موقع را که روسها سپاه خود را درقفقازضعیف کرده و قسمتی از آنرا باروپا فرستاده‌اند غنیمت بشمارد وبایالاتی که بزوراسلحه یا بدسیسه از دستشان گرفته‌اند برگردند . گرجستان که آخرین شاه آنجا را وادار کرده‌اند کشورخود رابآنها واگذار کند کاملا تسلیم آنها نشده ومردم آنجا چنین مینماید که افسوس صاحبان قدیم خود را میخورند . وانگهی سلسلهٔ کوهی که مدخل ایرانرا حفظ میکند درشمال گرجستان واقعست : اهمیت دارد که روسیه همهٔ این گذرگاهها را دردست نداشته باشد .

آقای ژنرال گاردان همهٔ دقتها را خواهد کرد تاایران و بابعالی عثمانی تامیتوانند در بارهٔ عملیات خود درمیان دریای سیاه ودریای خزر با هم اتفاق کنند . نفع این هر دو امپراطوری یکیست: همهٔ کشورهای جنوب روسیه یکسان درخطرند زیرا که زمین حاصلخیز تر وآسمان ملایم تر را ببیابانهای خود ویخهای خود ترجیح میدهد . اما ایران نفع دیگری هم دارد که مخصوص بآنست وآن اینست که مانع ازپیشرفت انگلستان درهندوستان شود.

ایران امروز درمیان روسیه ومستملکات انگلیس در فشارست. هرچه بیشتر این مستملکات بسوی مرزهای ایران منبسط شوند باید بیشتر ازتوسعهٔ آیندهٔ آن ترسان باشد :

---

(۱) ژنرال سباستیانی Sebastiani ازسرداران معروف ناپلئون و سفیر کبیرفرانسه در ترکیه آنروز

(۲) البته این عبارت نقل قول ومقصود ناپلئون روسهای تزاریست .

مارسی بندرمعروف جنوب فرانسه ولادت یافته بود ودر ۳۰ ژانویه ۱۸۱۸ یعنی نه سال پس از بازگشت ازایران درلنسل (۱) در ناحیهٔ باسزالپ (۲) فرانسه درگذشت . وی پیش ازانقلاب فرانسه درسواره نظام منصب سروانی داشت واز ۱۷۹۲ ببعد درنتیجهٔ شجاعتهایش زودتراز آنچه میبایست ترقی کرد، تا اینکه ژنرال مورو(۳) سردارمعروف فرانسوی در ۱۷۹۹ اورا منصب سرتیپی داد ودر ۱۸۰٤ فرمانده پاسبانان شخصی ودر ۱۸۰۵ آجودان ناپلئون شد. در ۱۸۰۷ مامورایران شد وپس ازبازگشت ازین سفردر ۱۸۰۹ چون چنانکه میبایست ازعهده برنیامده بود ازنظر ناپلئون افتاد وپس ازچندی لقب کنت وبیست و پنج هزارفرانك باوانعام دادند وچون در ۱۸۱۱ درماموریت نظامی که درپرتغال باو رجوع کرده بودند شکست خورد بازازنظرناپلئون افتاد وباردیگر بکار برگشت ودردورهٔ صد روزهٔ ناپلئون جزوافسران زیردستش بود .

دستورهای ناپلئون بژنرال گاردان

نسخهٔ تعلیمات ودستورهایی که ناپلئون بژنرال گاردان داده وتکلیف او را در ماموریت ایران معین کرده است تاریخ ۱۰ مه ۱۸۰۷ (۲۵ ذی الحجه ۱۲۲۱) را دارد و درلشکرگاه خود درفینکن‌شتاین آنراصادر کرده‌است و ازین‌قرارشش روز پس‌از امضای عهدنامهٔ فینکن‌شتاین گاردان را مامورایران وازهمانجاروانه کرده است. متن این‌دستور که بامضای ناپلئون رسیده سند بسیار جالب و معتبریست که سیاست او را در ایران در برابر روسیه و انگلستان میرساند وترجمهٔ آن از روی متن فرانسه بدینگونه است :

«دستور برای ژنرال گاردان

درلشکرگاه امپراطوری فینکن‌شتاین ۱۰ مه ۱۸۰۷

آقای ژنرال گاردان هر چه زودتر که بتواندوارد ایران خواهد شد. پانزده روز پس ازورودش چاپاری خواهد فرستاد ویك ماه بعد یك تن ازافسرانی راکه همراهش هستند روانه خواهد کرد .

درعبورازاستانبول همهٔ وسایل را بکارخواهد برد تا مکاتبهٔ اوبا وزیر روابط خارجی (٤)ومکاتبه آن وزیربا اوسریع باشد. اگرممکن شودکه این کار راباکارگزاران بابعالی (٥) بکنند بهترست هرهشت روزمکاتبه کنند . **همه مکاتیب فوری که‌اهمیتی**

---

(۱) Lincel (۲) Basses-Alpes (۳) Moreau

(٤) درآنموقع بجای وزیرامورخارجه وزیرروابط خارجی می گفتند .

(٥) درآسیا بدربارعثمانی باب عالی وبزبان‌فرانسه Porte یا Sublime Porte میگفتند

داشته باشد چه برای وزیر روابط خارجی وچه برای ژنرال سباستیانی (١) برمز نوشته خواهد شد .

نخستین مکاتیب فوری مخصوصا باید طوری باشد که برای شناساندن کشوری که دربارهٔ آن هیچ اطلاع مسلمی دردست نیست مناسب باشد. جغرافیا ونقشه برداری آنکشور، سواحل ، جمعیت، مالیه، وضع نظامی وجزییات مختلف آن باید نخستین منظور جستجوهای ژنرال گاردان باشد ومحتویات نامهای فوری او را تشکیل دهد ومجلداتی فراهم کنند . ایران باید روسها را دشمنان طبیعی خود بداند(٢) : گرجستانرا ازدستشان بدر برده‌اند، زیباترین ولایاتشان راتهدید می کنند ؛ هنوزسلسلهٔ پادشاهان کنونی را نشناخته‌اند واز روزی که برسرکار آمده همواره باآن درجنگ بوده اند . آقای ژنرال گاردان همهٔ این دلایل را یادآوری خواهد کرد ؛ بغض ایرانیان را بر روسها خواهد انگیخت . آنها را بکوششهای دیگر وبلشکر کشیهای بیشتر تحریك خواهد کرد . برای ادامهٔ عملیات نظامیشان ازهمهٔ راهنمایی هایی که آزمودگیش باو تلقین خواهد کرد دریغ نخواهد داشت و برای این مقصود وسیله خواهد جست با شاهزادهٔ عباس میرزا که فرمانده سپاه وچنان که می نماید مورد اعتماد آنست رابطه بهم زند . بایدایران درمرزهای روسیه پراکندگی بسیارفراهم کند واین موقع را که روسها سپاه خود را درقفقازضعیف کرده و قسمتی از آنرا باروپا فرستاده‌اند غنیمت بشمارد وبایالاتی که بزوراسلحه یا بدسیسه از دستشان گرفته‌اند بر گردند . گرجستان که آخرین شاه آنجا را وادار کرده‌اند کشورخود رابآنها واگذار کند کاملا تسلیم آنها نشده ومردم آنجا چنین مینماید که افسوس صاحبان قدیم خود را میخورند . وانگهی سلسلهٔ کوهی که مدخل ایرانرا حفظ میکند درشمال گرجستان واقعست : اهمیت دارد که روسیه همهٔ این گذرگاهها را دردست نداشته باشد .

آقای ژنرال گاردان همهٔ دقتها را خواهد کرد تاایران و بابعالی عثمانی تامیتوانند دربارهٔ عملیات خود درمیان دریای سیاه ودریای خزربا هم اتفاق کنند . نفع این هر دو امپراطوری یکیست: همهٔ کشورهای جنوب روسیه یکسان درخطرند زیرا که زمین حاصلخیز تر وآسمان ملایم تر را ببیابانهای خود ویخهای خود ترجیح میدهد . اما ایران نفع دیگری هم دارد که مخصوص بآنست وآن اینست که مانع از پیشرفت انگلستان درهندوستان شود.

ایران امروز درمیان روسیه ومستملکات انگلیس دز فشارست. هرچه بیشتر این مستملکات بسوی مرزهای ایران منبسط شوند باید بیشتر ازتوسعهٔ آیندهٔ آن ترسان باشد :

---

(١) ژنرال سباستیانی Sebastiani ازسرداران معروف ناپلئون و سفیر کبیرفرانسه در ترکیه آنروز

(٢) البته این عبارت نقل قول ومقصود ناپلئون روسهای تزاریست .

اگر ازهمین امروز دراندیشهٔ دفع این خطر نباشدو بزیان انگلستان ازهمهٔ عملیات فرانسه در برابـر آن پشتیبانـی نکند در معرض این خطر خواهد بود که روزی مانند شمال هندوستان یکی از ایالات انگلستان شود .

فرانسه ایران را ازدو نظر جالب میداند : بعنوان دشمن طبیعی روسیه و بعنوان وسیلهٔ عبور برای لشکر کشی بهندوستان .

بواسطهٔ همین دومنظورست که عده‌ای کثیر صاحبمنصبان مهندسی وتوپخانه وابسته بسفارت ژنرال گاردان شده‌اند . بایدآنها را گماشت که نیروهای نظامی ایرانرا نسبت بروسیه وحشت انگیزتر کنند وجستجوها واستخبارهایی بکنند و گزارشهایی ترتیب دهند که معلوم کنند موانعی که لشکر کشی درعبور ازآنجا بدان برمیخورد کدامست و بـرای رفتن بهندوستان چه از راه حلب وچه از راه یکی ازبندرهای خلیج فـارس کدام راه را بایدپیش بگیرد .فرض کنیم درشق اول سپاهیان فرانسه با رضایت بابعالی دراسکندرون پیاده شوند ؛ درشق دوم ازدماغهٔ نیك عبور کنند ودرمدخل خلیج فارس از کشتی پیـاده شوند . درشق اول وشق دوم باید اطلاع داد ازمحل فرودآمدن تا هندوستان راه کدامست واشکالات آن چیست، آیا سپاهیان وسایل نقلیهٔ کافی خواهند یافت ، آیا راهها اجازه خواهد داد که توپخانه را با خود ببرند ، ودرصورتیکه موانعی باشد چه وسایلی خواهند داشت که از آن حذر کنند یا بر آنها غالب شوند و آیا بحد وفور آذوقه و مخصوصـاً آب خواهند یافت ؟

درشق دوم بندرهایی که مناسب برای پیاده کردن باشد کدامست ، بندرهایـی کـه کشتی‌های دارای سه‌عرشه و کشتی‌های هشتاد توپ و کشتی‌های هفتاد وچهارتوپ بتوانند درآن وارد شوند کدامست ؛ بندرهایی که بتوان درآنها آتشبارهایی جا داد کدامست تـا اینکه کشتی‌ها دربرابرحملات ناوگان دشمن درپناه باشند؟ کدامست بندرهایی که ناوگان بتواننددرآنجا پول بدهد وآب و خوراك بدست بیاورد ؟

اگرآقای ژنرال گاردان تنها بود نمیتوانست بهیچ یك ازین پرسشها پاسخ بدهد، زیرا که مادراروپای خود وحتی درمرکزآلمان میبینیم اطلاعاتی که مردم کشور می‌دهند همیشه نادرست ونامفهومست . اما ژنرال گاردان مهندسین نظامی ودریا داری وافسران توپخانه در زیرفرمان خواهد داشت که راهها را خواهند پیمود ، محل را معاینه خواهند کرد ، بندرهای امپراطوری ایران را نه تنها در خلیج فارس بلکه دردریای خزر خواهند دید ، نقشهایی خواهند کشید و بـرای او وسیله فراهم خواهند ساخت که پس از چهار ماه توقف در ایران گزارشهای مفصل و شایان اعتماد در بـارهٔ مـوضوعهای مختلف این استخبارها بفرستند . همیشه مراقب خواهد بود که هرچه میفرستددو نسخه باشد، تا اینکه

اطلاعات باین مهمی اگراتفاقی برای چاپار بیفتد گم نشود .

این افسران نیزاین فایده را خواهند داشت که اطلاعاتی دربارهٔ فن نظام اروپا بایرانیان خواهند داد و بـآنها یاری خواهند کـرد استحکامات تازه ای برای دفاع قلاع خود بسازند .

دو منظور عمده‌ای که درپیشست بدین گونه تامین خواهد شد زیرا که ایران برای روسها وحشت انگیزتر خواهد گشت ووسایل عبور وهرچه مربوط باین کشورست کاملا معروف ماخواهد شد . اینست قسمت نظامی .

اما قسمت سیاسی، ژنرال گاردان مجازست قراردادهایی ببندد تا ازفرانسه تفنگ با سرنیزه وتوپ ویك عده افسر وافسر جزء کافی برای تشکیل کادر یکعدهٔ ١٢٠٠٠ نفری که ایران تجهیز خواهد کرد فرستاده شود . بهای اسلحه را افسران توپخانه از روی ارزش آن در اروپا معین خواهند کرد . پرداخت آن درقرارداد قید خواهد شد . مقصود اعلیحضرت از دریافت بهای این اسلحه این نیست که ازپانصدیا ششصد هزار فرانك خرج خود داری کند بلکه برای اطمینان ازین نکته است که دولت ایران چون پـول آنها را داده باشد بیشتر بآن اعتنا خواهد کرد تا اینکه باوداده باشند . وانگهی مطمئن خواهد شد که چون آنها را میخرددرحقیقت اراده داردآنها رابکار ببرد . این اسلحه وافسران وافسران جزء را ناوگان اعلیحضرت حمل خواهد کرد . درقرارداد محل پیاده کـردن و طریقهٔ پرداخت بهای این اسلحه را معین خواهند کردوممکنست قسمت عمدهٔ آن آذوغه مانند نان خشك وبرنج وگاو وغیره برای ناوگان باشد که پس از پیاده کردن آنچه آورده‌اند درین دریاها بهم خواهند پیوست. مقداراسلحه‌ای که تهیهٔ آنرا بعهده خواهند گرفت میتواند بالغ برده هزار تفنك وتاسی توپ صحرایی باشد .

سرنوشت افسران وافسران جزء هم چه آنهایی که همراه ژنرال گاردان هستند وچه آنهایی که فرستاده خواهند شد باید درین قرارداد معین باشد . اعلیحضرت حقوقی را که در فرانسه دریافت میکنند برای آنها باقی خواهد گذاشت ؛ امامناسبست از ایران حقوق وفوق العاده‌ای که همیشه برای اروپاییانی که ازوطن دور میشوند لازمست بگیرند .

اگر جنگ با روسیه دنباله داشته باشد وایـران میل داشته باشد وژنرال گاردان هم پس ازآنکه کشور را خوب بشناسد فرستادن ٤ یا ٥ گردان ودو یا سه آتشبار توپخانه را برای تشکیل ذخیره سپاه ایران لازم بداند ژنرال گاردان میتواند این قراررا بگذارد وامپراطور آنرا تصویب خواهد کرد .

این وزیر مختارالبته تا اندازه ازاوضاع کارها باخبرست که بداند تنها بوسیلهٔ اختفای کامل واطلاعات درست دربـارهٔ محل پیاده کـردن نیرو میتوان ناوگانی بیاری

ایران فرستاد .

درصورتیکه یك عدهٔ ۲۰/۰۰۰ نفری فرانسوی بهندوستان فرستاده شود لازمست بدانند چه عده کمکی ایران باین سپاه خواهد افزود ومخصوصاً چنانکه بیش ازین گفته شد آنچه درباب محل پیاده کردن وراههایی که در پیشست و آذوغه وآب لازم برای لشکرکشی را باید دانست. نیز باید دانست کدام فصل برای عبور ازخشکی مناسبست .

ماموریت ژنرال گاردان بهمین منتهی نمیشود : باید با ماهراتها (۱) مربوط شود وهرچه قطعی تر از پشتیبانیی که ممکنست سپاهیان درهندوستان بیابند مطمئن گردد. این شبه جزیره ازده سال پیش چنان تغییر کرده است که آنچه دربارهٔ آنست بزحمت در اروپا معروفست . هیچ چیز از اطلاعاتی که ممکنست کسب کند و روابطی که ممکنست بر قرار سازد مفیدتر نیست .

سرانجام ژنرال گاردان نباید از نظر دور کند که منظور عمدهٔ ما استقرار اتحاد سه گانه درمیان فرانسه و بابعالی وایرانست ونیز اینست که راهی بهندوستان باز کنیم ومعاونینی در برابر روسها بدست آوریم . اگر اجرای این منظور آخر را بتوان از راه تاتارستان (۲) توسعه داد جالب دقت خواهد بود . چون روسیه نگران مرزهای خودست دیر یازود نتیجهٔ وسایلی راکه ما برای خود تهیه کرده ایم که مزاحم مرزهای آن بشویم خواهیم دید .

آقای ژنرال گاردان رسیدگی خواهد کرد چه یاوری ایران می تواند با تجارت ما بکند ، کدام یك ازمواد کارخانه های مادرآنجا جالب خواهد بود ودرعوض چه میتوانیم ازآنجا بگیریم . سپس او مجازست دربارهٔ یك عهدنامهٔ تجارتی براساس عهدنامهای ۱۷۰۸ و۱۷۱۵ (۳) گفتگو کند . باجزیرهٔ فرانسه (٤) مربوط خواهد شد و بیشتر با این توجه بتجارت آنجا مساعدت خواهد کرد که جزیرهٔ فرانسه باید نخستین بار انداز تجارت کشور ما باخلیج فارس باشد » .

امضای ناپلئون

این دستور مشروحی که ناپلئون بژنرال گاردان داده همهٔ اهمیتی را که درآن زمان برای رقابت با انگلستان وروسیه بایران میداده است می رساند ودرضمن نمونه ای ازصراحت گفتار او وتوجه خاصیست که بجزییات مسایل نظامی داشته ویکی ازخواص عمدهٔ اوست.

---

(۱) راجه های جنوب هندوستان

(۲) مقصود ترکستانست

(۳) مقصود عهد نامهای فرانسه با شاه سلطان حسین صفویست

(٤) جزیرهٔ موریس

هیئت سفارت باژنرال گاردان مرکب از پانزده تن اعضای سیاسی بوده است بدین گونه: گاردان برادر ژنرال دبیر نخست، روسو (١) دبیر دوم که در بغداد بوده و در آن زمان رهسپار ایران شده بود، لاژار (٢) دبیر سوم، ژوانـن (٣) مترجم اول که پیش از وقت بطهران آمده بود، آندرآس نرسیا (٤) معاون مترجم که ژنرال سباستیانی بعنوان مترجم دوم موقتی بایران فرستاده و باسروان بونتان (٥) در اردوی شاهزاده عباس میرزا بوده است، ژوانوار (٦) معاون مترجم، تانکوانی (٧) معاون مترجم که ژنرال سباستیانی موقتاً فرستاده است، بواسون (٨) آتاشهٔ سفارت، اسکالون (٩) مترجم، دوپره (١٠) که با مهندس ترزل (١١) ببغداد فرستاده شد، دکتر سالواتوری (١٢) پزشك و جراح نخست موقتی سفارت، داماد (١٣) مبلغ مذهبی کشیش سفارت که از صومعهٔ سن بنوا (١٤) در محله پرای استانبول مامور باین کار شده بود، فرانکوپولو (١٥) کشیش از همان صومعه. گذشته ازین عدهٔ غیر نظامی ١٤ تن افسر و افسر جزء از صنوف مختلف نیز همراه ژنرال گاردان بایران آمده اند و هیئت نظامی را که برای تقویت سپاه ایران در نظر گرفته بود تشکیل میدادند. بدین گونه :

کامیل ترزل (١٦) ستوان مهندس جغرافیا و آجودان ژنرال گاردان که بماموریت ببغداد فرستاده شد. کامیل ترزل در ١٧٨٠ در پاریس ولادت یافته و در ١٨٦٠ در گذشت. وی از افسران معروف نیمهٔ اول قرن نوزدهـم در فرانسه شد و برتبهٔ ژنـرالی رسید و مخصوصاً در جنگهای الجزایر کارهای مهم کرد. برنار (١٧) ستوان مهندس که هنگام ورود بخاك ایران درزور آباد در بیرون شهر خوی از طاعون مرد، تروئیلیه (١٨) سروان مهندس که بماموریت بحلب فرستاده شد، لامی (١٩) سروان مهندس، بونتان سروان مامور اردوی عباس میرزا، بیانکی (٢٠) سروان مهندس ایتالیایی. وی از خاورشناسان معروف زمان خود شده و زبان ترکی را بسیار خوب فرا گرفته بود و باژ. د. کیفر (٢١) فرهنگی برای زبان ترکی بفرانسه نوشته که معروفست. شارل نیکولا بارون فابویه (٢٢) ستوان پونخانه، فابویه در پونتا موسون (٢٣) در ١٧٨٢ ولادت یافت و در ١٨٥٥

---

(١) Rousseau (٢) Lajard (٣) Jouannin
(٤) Andréas Nerciat (٥) Bontemps (٦) Joinnard
(٧) Tancoigne (٨) Boisson (٩) Escalon (١٠) Dupré
(١١) Trézel (١٢) Salvatori (١٣) Damade
(١٤) Saint-Bénoit (١٥) Frangopoulo (١٦) Camille-Trézel
(١٧) Bernard (١٨) Truilhier (١٩) Lamy
(٢٠) Bianchi (٢١) J. D. Kieffer
(٢٢) Charles - Nicolas Baron Fabvier (٢٣) Pont - à - Mousson

درگذشت واو نیز از افسران بسیار معروف فرانسه در نیمهٔ اول قرن نوزدهم شد و برتبهٔ ژنرالی رسید و در جنگ استقلال یونان که از برخی از کشور های اروپا لشکریانی بیاری یونانیان فرستاده بودند وی از فرانسه مامور شد و در آن جنگ کارهای مهم کرده است، ربول (۱) ستوان توپخانه، پپن (۲) سروان سوار، پرئو (۳) نقشه بردار، وردیه (٤) سروان تیپ ٦۱ پیاده، فینو (٥) گروهبان همان تیپ، مارشال (٦) گروهبان همان تیپ، دامرون (۷) گروهبان همان تیپ.

این هیئت چهارده نفری افسران و درجه داران فرانسوی یادگارهایی چند در نظام ایران گذاشته‌اند، از آنجمله دو کارخانهٔ توپریزی در تهران و اصفهان دایر کرده‌اند، جنگ با سرنیزه را که سابقاً در ایران معمول نبود رواج داده‌اند، لباس یك شکل (اونیفورم) و تشکیل صنفهای مختلف و مجزای پیاده نظام و سوار نظام و توپخانه و مهندس و حتی ایجاد توپخانهٔ کوهستانی بجای زنبورکهایی که پیش از آن درسپاه ایران معمول بود کارهای آنهاست . حتی اصطلاح سرباز یادگار آن دوره است. پیش از آن بتقلید روسها در ایران سالدات می گفتند و هنگامیکه گاردان باصطلاح آنروز «نظام جدید» را تشکیل داد چون نخستین دسته‌های آن در آذربایجان مشغول کار شدند از میرزا ابوالقاسم فراهانی نویسنده و شاعر معروف که بعدها قایم مقام لقب گرفت و صدراعظم ایران شد خواستند که اصطلاح جدیدی برای افراد تابین بسازد وی کلمهٔ «سرباز» را که از اصطلاح «سرباختن» فارسی گرفته بود وضع کرد .

مقدمات مأموریت گاردان و نتایج آن

دشواری جان فرسایی که ژنرال گاردان برای پیش بردن ماموریت خود در ایران وجلب توجه فتحعلی شاه داشت تردید رأی عجیب پادشاه ایران بود که ممکن بود ازین ساعت بآن ساعت تغییر عقیده بدهد. نمی توان فتحعلی شاه را درین کار مقصر دانست زیرا که با ارتباط کندی که در آن زمان درمیان ایران و فرانسه وجود داشت و یگانه راهی که داشتند راه ترکیه بود بحد وسط دوماه ازین کشور بآن کشور راه بود وانگهی تفاوت در میان تمدن دو کشور باندازه‌ای بود که هنوز برای ایرانیان ومخصوصاً برای مردان کامل ومعمری که دربار فتحعلی شاه ازیشان تشکیل می شد فهم ودرك اوضاع فرانسه بسیار دشوار بود .

هنگامی که رومیو سفیر اول ناپلئون نزد فتحعلی شاه رفت چون انگلیسها بقصد کارشکنی اطلاعاتی درباره انقلاب فرانسه و کشتن لوی شانزدهم و برچیدن خاندان

Finot (٥) Verdier (٤) Préaux (۳) Pépin (۲) Reboul (۱)

Damron (۷) Marchal (٦)

سلطنتی قدیم باو داده بودند وقهراً برای پادشاهی در آسیا شنیدن این واقعه واهمهٔ مخصوص فراهم میکرد تا مدتی رومیو مجبور بود در پاسخ فتحعلی شاه علت این وقایع وجرایم و خطاهای لوی شانزدهم را توضیح دهد و نتیجهٔ انقلاب وعظمت فرانسه را در دورهٔ ناپلئون بگوید، تاذهن این پادشاه بی خبر را از شایبه‌ای که در آن وارد کرده بودند تهی کند و ودل اورا برای ناپلئون واتحاد با او بدست بیاورد .

رومیو نخستین کسی بود که از جانب ناپلئون بفتحعلی شاه پیشنهاد کرد با فرانسه متحد شود وروابط خودرا با انگلستان قطع کند ودر برابر این کار وعده کرد سپاهی بگرجستان بفرستد ودرضمن کمك هایی هم بکند . این پیشنهاد فتحعلی شاه را نرم تر کرد . اما بواسطهٔ همان تردید ودودلی مخصوصی که داشت باز درنظر گرفت ببیند انگلیسها چه وعده باو میدهند . درین زمان انگلستان هنوز نمایندهٔ دایمی ومخصوص در دربار طهران نداشت و نزدیك ترین مأمور انگلیسی مستر جونز (١) نام کنسول انگلستان در بغداد بود.

پیش ازین وقایع سرجان ملکلم سفیر شرکت هندوستان بایران آمده ووعده هایی داده بود، اما فتحعلی شاه سندی در دست نداشت وجواب صریحی هم باو نداده وهمان شك وتردید را درکار اوهم نشان داده بود . این بار بوسیله محمد نبی خان قزوینی که پس از کشته شدن حاج خلیل خان اولین سفیر ایران درهند انگلیس بود ونمایندگی ایران را از اکتبر ١٨٠٥ (رجب ١٢٢٠) ببعد در آن مستعمرهٔ جدید داشت بجونز کنسول بغداد رجوع کردند و برای رعایت احتیاط که ببینند جواب انگلستان چه خواهد شد چندان اعتنایی برومیو و پیغامهای ناپلئون نمیکردند. اما چندی نگذشت که رومیو چنانکه پیش ازین گفتم بی مقدمه درطهران تلف شد. پیداست که مانع عمده برای سیاست انگلستان حضور رومیو درطهران بود وچون او مرد دیگر دلیلی نداشت در جواب دادن عجله کنند وهمین کار را کردند .

سرانجام جونز از بغداد باستانبول رفت که باسفیر انگلستان در آنجا درین زمینه سخن بگوید. درین میان در بهار سال ١٢٢١ (١٨٠٦) محمد نبی خان از هند خبر داد که فرمانفرمای آن سرزمین موضوع را بلندن نوشته است ودوسالست که وزرای انگلستان درین باره گفتگو میکنند وهنوز تصمیم نگرفته اند .

پیداست که این بهانه جویی ودفع الوقت دولت انگلستان تاچه اندازه مانع بود که فتحعلی شاه یك طرف را اختیار کند . رومیو درسفر ایران یك منشی هم که اوتره (٢) نام داشت باخود آورده بود و وی را هم مانند رومیو مسموم کرده بودند اما جان در برده وپس از مرگ ناگهانی رومیو سرگردان درطهران مانده بود وشاید بیم داشت که بی نتیجه بفرانسه باز گردد. ناچار فتحعلیشاه باو متوسل شد ووی از راه بغداد بفرانسه

---

(١) Jones

(٢) Outrey

رفت . چندی پس ازآن واقعه که ژوبر بطهران رسید ومواعیدسابق را مکرر کردچون هنوز خبری در رد وقبول از انگلستان وهند نرسیده بود فتحعلی شاه دیگر از تردید بیرون آمد ومیرزا رضای قزوینی را بسفارت بدربارناپلئون فرستاد .

ژوبر بواسطهٔ رنجهای فراوانی که دز راه برده بود نمیتوانست در طهران بسیار بماند وانگهی ناتوانی که درراه بروچیره شده بود فتحعلی شاه را نیز نگران کرد و میترسید اوهم بمیرد ومرگ دوسفیر ناپلئون درطهران عواقب وخیمی داشته باشد. این بود که ژوبر روز ۵ژوئن ۱۸۰۶ (۱۷ ربیع الاول ۱۲۲۱)بطهران رسید وفتحعلی شاه عجله کرد زودتر کار را با او تمام کند وویرا بفرانسه برگرداند . این بودکه اورابیش از ۱۹ روز درطهران نگاه نداشت وروز ۲۴ ژون (۷ربیع الثانی آن سال)که بعادت هر سال برای ییلاق بسلطانیهٔ زنجان میرفت اورا باخود برد وروز ۵ژویه (۱۷ ربیع الثانی) وارد سلطانیه شدند وروز۱۴ ژویه (۲۶ ربیع الثانی) ویرا روانه فرانسه کرد. دردربار فتحعلیشاه کسی که بیش ازهمه بنفع فرانسه کار میکرد ومعتقد باتحاد با ناپلئون بود میرزاشفیع مازندرانی صدراعظم آن روز بود واومنتهای مهربانی را در باره ژوبر میکرد وحتی برای پرستاری او میرزا شفیع طبیب حرمخانه راگماشته بودکه شب وروز مراقب باشد وچون رهسپار فرانسه شد این پزشك راهمراه کردوحتی محمد خان افشارکه مهماندار ژوبر بود وبااو بمرز ایران میرفت مامور بودکه اگر میرزا شفیع درکارکوتاهی کندو ژوبر در راه بمیرد او هم طبیب رادر همانجا بسزای خود برساند .

یکی از مظاهر روحی فتحعلی شاه این بودکه بعادت پادشان قدیم هرگزنمی خواست کسی ازکارش سربدر ببرد واز ضعف اوخبرشود وچاره جویی ازکسی نمیکرد ، بلکه بیشتر میکوشیدکسی راکه باو احتیاج داشت فریب بدهد ودر هرموردی می کوشید نیروی خود را بطرف بنماید ووانمود کندکه اگرازویاری می خواهد ازناتوانی نیست . چنانکه برای جلب توجه وارعاب ژوبر روزی همهٔ جواهری راکه داشت باو نشان دادو باز برای همین مقصود بمیرزا رضای قزوینی سفیر خود دستور داده بود حقیقت را بناپلئون نگوید وبروز ندهدکه وی ازجانب روسیه بسیار نگرانست وبالعکس بگویدکه وی بتنهایی از عهده روسیه برمیآید، اما درضمن وظیفه وتکلیف ناپلئون هم اینست که با او دراین کار شرکت کند وسهم مساوی دراین کار داشته باشد ؛ حتی بناپلئون بگویدکه ایران میتواند درلشکرکشی بهندیاری کند ونه تنها ازراه کابل وقندهار بدانجا بتازد بلکه کشتی های فرانسوی که بیکی از بندرهای خلیج فارس برسند سربازان ایرانی هم در آنجا بایشان خواهند پیوست و باهم بسوی هندوستان رهسپار خواهند شد .

ازین جاپیداست که در آن روزها بهمان اندازه که ناپلئون باتحادبا ایران برای

استیصال روسیه و انگلستان معتقد بوده بهمان اندازه هم شخص فتحعلی شاه باتحاد با فرانسه عقیده داشته است. ژوبر حامل پیشنهاد هایی هم از جانب فتحعلی شاه بوده اما همان جونز کنسول انگلستان در بغداد که درین کارها دست داشته و نه تنها در سفری که رومیو بایران می آمده نوکر محرم و امینی را که داشته است در بغداد از میان برده بلکه باقرب احتمالها باعث گرفتاری ژوبر در بایزید نیز شده این بار هم توانسته است پیشنهاد های فتحعلی شاه را که با ژوبر بوده است برباید و بلندن بفرستد .

درمدتی که درمیان مأموریت ژوبر و گاردان فاصله شده باز ناپلئون پی در پی چهار نمایندهٔ دیگر با نامهایی بایران فرستاده است . نخست ژوانن (١) نام که چندی بعد در جزو اعضای سفارت ژنرال گاردان بسمت ترجمان اول معرفی شده وازین قرار وی پیش از گاردان بتهران آمده ودرین جا مانده وزمانی که گاردان بطهران رسیده او را بعضویت سفارت خود معرفی کرده است . پس ازو لابلانش (٢) نام مامور تهران شده است و پس ازو بونتان (٣) سروان مهندس را با نامهایی بایران فرستاده وخواستار شده است که دولت ایران بمواعید خود زودتر وفا کند. سروان بونتان بفرمان ناپلئون پس از چندی توقف در طهران باردوی عباس میرزا نایب السلطنه رفته که در آن موقع مشغول جنگ با روسها بود و وی نیز تا آمدن ژنرال گاردان در ایران ماند و گاردان او را جزو افسران هیئت نظامی خود معرفی کرد .

لابلانش خواهرزادهٔ وزیر امور خارجه فرانسه بود و تا ١٥ اکتبر ١٨٠٧ (١٢ شعبان ١٢٢٢) درطهران ماند وچون درین تاریخ رومان (٤) نام بتهران رسید جای اورا گرفت ووی درطهران بود تا گاردان وارد طهران شد .

پیش از آنکه گاردان بطهران برسد دربار لندن گویا از عهد نامهٔ فین کنشتاین بو برده واز عواقب آن هراسان شده زیرا که چهار ماه ویك روز کم پیش از امضای آن عهد نامه وپیش از آن که رومان با نامهٔ ناپلئون بتهران برسد این خبر پیچید که در ٥ ژانویه ١٨٠٧ (٢٥ شوال ١٢٢١) دولت ایران وارد اتحادی بزیان فرانسه میشود. اما در ١٣ فوریه (٣ ذی الحجه) خبر جنگ معروف اینا (٥) وفتح بسیار مهمی که ناپلئون درجنگ با پروسیها درچند ماه پیش کرده بود رسید و دو باره اتحاد با انگلستان نقش برآب شد .

سه روز پس از وصول این خبر یعنی در ٦ ذی الحجه و ١٦ فوریهٔ همان سال ایستیفانف (٦) سفیر فوق العاده‌ای از روسیه وارد طهران شد که حامل پیشنهاد هایی برای صلح بود وپیدا بود که خبر اتحاد با ناپلئون بدربار روسیه هم رسیده و آنها را هم نگران کرده است.

Rouman (٤) Bontemps (٣) Lablanche (٢) Jouannin (١)
Istifanof (٦) Iena (٥)

فتحعلی شاه بهمان عادت معهود درین زمینه هم دودل بود و پیشنهاد صلح روسیه را نه پذیرفت و نه رد کرد و ایستیفانف هرچه منتظر ماند نتیجه نگرفت. این بود که روز ۱۶ آوریل ۱۸۰۷ (۵ محرم ۱۲۲۲) ناچار ازطهران رفت ولی وعده کرد که اگر ایرانیان دست ازجنك بکشند دولت تساری هم جنك را دنبال نخواهد کرد . در همین موقع بود که فتحعلی شاه میرزا رضای قزوینی را بدربار ناپلئون فرستاد ورسیدن او باردوی فین کنشتاین باعث عهدنامه میان ایران وفرانسه وماموریت گاردان وهیئت نظامی فرانسه بایران شد .

میرزا رضا قزوینی که هنگام عزیمت باین سفر برای اینکه محترم تر شود فتحعلی شاه عنوان ولقب خانی باو داده بود بنام میرزا رضا خان وارد بلشکرگاه ناپلئون شد و پس ازادای مراسم ودادن نامهای فتحعلی شاه بورشو رفت ودولت فرانسه درآنجا ازو پذیرایی کرد زیرا که لهستان را ناپلئون گرفته بود وباردیگر بفین کنشتاین برگشت وعهد نامه را امضاء کرد .

گذشته ازاجرای مواد عهدنامه گاردان ماموریت محرمانه ای هم داشت بدین گونه که زمینه عبور دوازده یا پانزده هزارسرباز فرانسوی راازایران برای حمله بهندوستان آماده کند وازدولت ایران بخواهد جزیرهٔ خارك را در خلیج فارس برای اینکه ناوگان فرانسه ازآن بهره‌مند شود بدولت فرانسه واگذار کند. درآن زمان هنوز ناوگان سریع السیر پیدا نشده بود وکشی هایی که از اروپا بهند میرفتند ناچار بودند دریکی از جزایرخلیج فارس اندکی بمانند وسپس دنبالهٔ سفرخود رادر اوقیانوس هند بگیرند و برای اینکارجزیرهٔ خارك را مناسب تراز همه میدانستند وبهمین جهة انگلیسها نیز کرارا خواستار این جزیره شده‌اند .

ژنرال گاردان با همراهانش روز ۱۲ رمضان ۱۲۲۲ (٤ دسامبر ۱۸۰۷) وارد طهران شد وازهمان آغاز شروع بکار کرد . یکی از نخستین کارها این بود که در درذی‌الحجهٔ ۱۲۲۲ (فوریهٔ ۱۸۰۸) سروان فابویه افسر توپخانه این هیئت را باصفهان فرستادند ووی با وسایلی که همراه آورده بودیك کارخانهٔ توپ ریزی واسلحه سازی در آن شهردایر کرد واز جمله چیزهایی که این کارخانه ساخت بیست توپ سنگین بود . در آن زمان نقص بزرگ ارتش ایران وناتوانی مهمشان در برابر ارتش روسیه نداشتن توپخانهٔ کامل بود، مخصوصاً توپهای سنگین که درآن زمان « قلعه کوب » میگفتند . در سراسر جنگ های ایران وروسیه همواره شاهکار ارتش ایران حملهٔ سوار نظام بوده و ضعف عمدهٔ آنها درگرفتن یا پس گرفتن قلاع جنگی بوده وهرچه عباس میرزا شکست خورده درین زمینه بوده است .

بهمین جهة در دورهٔ فتحعلی شاه ومحمد شاه بریختن توپهای سنگین اهمیت بسیار می داده‌اند وحتی حاج میرزا آقاسی صدراعظم معروف محمد شاه اینکارراازبزرگترین خدمات خود بایران میدانسته وهمهٔ هم خود را صرف ریختن توپ و کندن قناة میکرده است . فتحعلی شاه باین کار باندازه‌ای اهمیت میداد که بیشتر توپهایی که در زمان وی ساخته شد روی لولهٔ آنها کتیبه‌ای بود که تاریخ ریختن آن توپ را بیشتر بشعر نوشته بودند وچند نمونه از توپهای تاریخ دار اینك درخیابان فروغی (خیابان حافظ سابق) در حریم دیوار ساختمان سابق قزاق خانه هست وازهمه معروف تر توپ‌مرواریدست که معروف ترین این توپها بود ومردم خرافاتی برای آن واثر مخصوصی در رفع حوایج و بر آوردن نذرها وآرزو ها قایل بودند و مدتها در میدان روبروی وزارت کشور در طهران بود واینك در باغ باشگاه افسرانست وروی آن اشعاری ازفتحعلی خان صبا کاشانی ملك الشعرای معروف فتحعلی شاه هست که می رساند در ۱۲۳۳ ساخته شده .دردیوان صبا چندین قطعهٔ دیگر درتاریخ توپ هست که آنها را برای توپهای دیگری که درهمان دوره ساخته‌اند سروده است وچون بیکی ازین توپها «توپ مروارید» گفته‌اند پیداست که برخی ازین توپها مانندشمشیرها واسبها درزمانهای قدیم اسم ولقب داشته‌اند .

گذشته ازین کارخانهٔ اصفهان که قسمتی از حوایج ارتش ایرانرا تامین می کرد فتحعلی شاه قرار گذاشته بود درموقعی که جنگ هندوستان ولشکرکشی بآنکشور پیش بیاید بیست هزار تفنگ ازقرارهر تفنگی سی فرانك ازفرانسه بخرد .

افسران دیگری که باگاردان بایران آمدند هریك بخدمات دیگری که مامور آن بودند مشغول شدند وسه مرکز تعلیمات درطهران وتبریز واصفهان تشکیل دادند و مدت یکسال ودوماه ونه روز که در ایران ماندند بتعلیم وتربیت چهارهزارسرباز ایرانی اشتغال داشتند . درآنزمان حتی لباسهای پیاده وسواروتوپخانهٔ ایرانرا از رویلباسهای ارتش ناپلئون تقلید کردندوصنوف مختلف نظامرا ازروی همان سازمان ناپلئونی ترتیب دادند واین را درآنزمان « نظام جدید» نام گذاشتند .

میرزا محمد تقی سپهر درناسخ التواریخ درحوادث سال ۱۲۲۲ دربارهٔ آمدن گاردان چنین مینویسد : «... شاهنشاه ایران از چمن سلطانیه کوچ داده روزدوشنبهٔ هفتم رجب وارد تهران گشت ... ودرهشتم شهر رمضان میرزا رضای قزوینی که سفیرمملکت فرانسه بود ، چنانکه مذکور گشت، ازنزدناپلئون مراجعت کرد وجنرال غاردان ، که حکمران دوازده هزارتن لشکر بود، نیز بحکم ایمپراطورفرانسه با بیست وچهارتن ازمردم‌مجرب وهنروران آن اراضی‌را (!) باتفاق او برسید نخستین جنرال غاردان بحضرت نایب السلطنه آمد ونامهٔ نیز که ازبهراوداشت بداد ومورد اشفاق گشت آنگاه نایب السلطنه فتحعلی

خان نوری قوریساول باشی را بمهمانداری او گماشته ، ایشانرا روانهٔ دربار شهریار داشت. روز دوازدهم شهر رمضان در دارالخلافهٔ طهران جنرال غاردان تقبیل درگاه شهریار را دست یافت . مکتوب ناپلیون را برسانید واشیایی که بارمغان آورده بود پیش داشت ودر تشیید مبانی اتحاد پیمانی که نهاده بود بنمود و صورت عهدنامه را بعرض رسانید ، خلاصهٔ آن بدین شرح که: ناپلیون برخویشتن نهاده است که روسیانرا خواه ازدر مصالحت ومداهنت وخواه بطریق مناجزت و مبارزت ، از اراضی گرجستان و دیگر حدود ، که بتحت فرمان آورده‌اند ، بیرون کند وقبل ازفیصل این امرهرگز با روسیان سازموالات و مصافات طراز نکند و شاهنشاه ایرانرا ، چندان که آلات جنگ دربایست افتد، از انفاذ مضایقت نفرماید ودازای آن سلطان ایران ازمهربانی وصفاوت باجماعت انگریز پرهیز فرماید وآنگاه که کار روسیان یکسره شود وناپلیون سپاهی بتسخیر هندوستان مامور دارد عبور ایشانرا ازخاك ایران مضایقت نرود مع‌القصه بعد ازآنکه جنرال غاردان رسالت خویش بگذاشت وخبر عهدنامه بپای برد شهریار نامدار فتحعلی‌شاه پذیرای آن پیمان گشت وجنرال غاردان را نوازش ونواخت فرمودواورا بلقب خانی مخاطب ساخت وعسکرخان افشار ارومی را، که یك تن ازسر کردگان سپاه بود ، با جواب مکتوب وبعضی اشیاء نفیسه برسم ارمغان بدرگاه ناپلیون رسول فرمود ...»

همین مورخ درصحیفهٔ بعد دربارهٔ « نظام جدید» چنین مینویسد : «هم درین سال بآموزگاری فرستادگان ناپلیون ، چنانکه مذکور شد ، درممالك ایران سپاهیانرا نظمی جدید برای جدال نهادند وحکم دادند که یك نیمه لشکر بقانون مردم فرنك پیاده آهنك جنگ کنند و بیشتر در کار حرب توپ وتفنگ بکار برند. نخستین در آذربایجان نایب‌السلطنه عباس‌میرزا بدین طلب رنج و تعب فراوان برد و بنیروی بازوی سلطنت وحسن تدبیر میرزا بزرك قایم مقام این مقصود بروفق مرام آورد وهم بفرمان پادشاه در دیگر بلدان وامصار ولات و حکام کار بدینگونه کردند ، نظام آذربایجانرا سرباز خواندند و نظام عراق و مازندرانرا جانباز لقب دادند ویوسف خان گرجی، که ازعهد صبی وایام کودکی درحجر تربیت شهریار پرورش یافته و نیك وبدروزگار را بآموزگاری پادشاه دانسته بود، سپه سالار سپاه گشت و بلقب سپهداری بلندآوازه شد وفرمان گذاری(!) عراق ازاراضی فراهان و کزازو کمره وسربند و وفس و بزچلو وشراه وتفرش وآشتیان بدو تفویض گشت ودوازده هزارتن پیاده نظام ازین اراضی اختیار نموده ، قانون جنگ با تفنگ وتوپ ، بر قانون اهالی یورپ بدیشان آموخت .»

کارهای ژنرال گاردان در ایران

چنان مینماید که مانع بزرگ پیشرفت سیاست فرانسه درایران حاج محمدابراهیم

خان شیرازی صدراعظم آقا محمد خان وفتحعلی شاه بوده است زیرا که مورخ معروف زمان فتحعلی شاه عبدالرزاق بیك مفتون دنبلی در کتاب «مآثر سلطانیه» که در زمان فتحعلی شاه در ۱۲۴۱ در تبریز چاپ کرده است دربارهٔ ماموریت ژوبر درایران چنین می نویسد :

« بیان آمدن موسی ژوبر ایلچی دولت فرانسه : درسال شهادت خاقان شهید دو نفر فرستادگان دولت فرانسه باسواد عهدنامه که میان دولتین فرانسه وایران درسوابق ازمان مرقوم شده بود وارد طهران گردیده بود وبوضوح پیوست که دولت فرانسه درصدد افتتاح ابواب دوستی وتجدید عهد یك جهتی بر آمده اند . اما حاجی ابراهیم خان که در آن اوان وزیر ایران بود نظر بکثرث مهمات داخلی مملکت باین مطالب خارج نپرداخته بدون آنکه گذارش (۱) را بعرض واقفان عتبهٔ اقبال رساند جوابی بآنها داده دونفر مزبور را پس فرستاد . بعد ازآن در هنگامی که اسمعیل بیك بیات بنحویکه سابقاً ذکر شد برای چارهٔ کار طایفهٔ وهابی مامور ببغداد گردید احدی نزد او آمده شرحی مبسوط بخط فرانسه اظهار وادعای رسالت از جانب آن دولت نموده باتفاق او وارد طهران وچون مقصود معلوم نبود اولیای دولت ایران ادعای او رامحض دروغ پنداشته التفاتی بحال او ننمودند . اما بعد ازآنکه ناپلیون با روسیه بنای ستیز را گذاشت موسی ژوبو (۲) نام را بسفارت تعیین وروانهٔ دولت ایران ساخته اعلام و پیغام نمود که این قاعده مسلمست دوست دشمن دشمن خواهد بود و دشمن دشمن دوست. الحال من بادولت روس که دشمن دولت ایرانست نهایت دشمنی دارم پس اولی آنست که با دولت ایران میانهٔ ایران وفرانسه عهد دوستی دیرینه تازه شده استحکام بنیان میثاق دولت فرانسه برعالمیان ظاهر وفایدهٔ این دوستی که اخراج روسیه ازگرجستان وحواشی ایرانست برجهانیان روشن وباهر گردد . اما بعد ازآنکه موسی ژوبر وارد بایزید گردید محمود پاشا حاکم آنجا برعایت دوستی دولت عثمانیه با روسیه ایلچی وهمراهان اورا گرفته محبوس ساخت و اموال اورا ضبط نموده بقتل دو نفر ازهمراهان او پرداخت. نواب نایب السلطنه برای استخلاص او شرحی بحاجی یوسف پاشا ارسال وآنجناب از راه مآل بینی وعاقبت اندیشی ایلچی را مستخلص ساخته بانوازش بسیار روانهٔ دربار شوکت مدار ساخت وایلچی مزبور بعد از دریافت حضور باهرالنور دراردبیل پیغام را بعرض نایب السلطنه رسانیده روانهٔ درگاه خاقان جم نشان گردید ودر چمن سلطانیه شرف تلثیم بارگاه سدره مرتبه دریافت و بعد

---

(۱) دراصل چنینست وباید «گزارش» باشد

(۲) در اصل چنینست وباید «ژوبر» باشد.

ازابلاغ نگارش وسفارش مورد نوازش گشته رخصت معاودت یافت . میرزا محمد رضای قزوینی را هم که ازنجبا ومعارف قزوین ووزیر نواب شاه‌زاده محمد علی میرزا بود بموافقت او از راه اسلامبول برسالت فرانسه مامور فرمودند . اما خدیو جم مرتبت را سوای ذات پاك خدا ازهیچ کس چشم یاری نبود ومقصود ازفرستادن سفیر رعایت‌قانون تعارف روزگار بود »

ازین شرحی که در همان زمان یعنی درست بیست سال پس از حدوث این وقایع (در ۱۲۲۱) درسال ۱۲٤۱ در تبریز چاپ شده وحکم بیان رسمی ازجانب عباس میرزا نایب السلطنه ولیعهد ایران را دارد خوب پیداست که لااقل برخی ازمردم مطلع و بیدار درایران ازکنه وقایع کاملا آگاه بوده‌اند واز دسیسه های دولت‌های بیگانه درین کارها خبرداشته‌اند .

درمدتی که ژنرال گاردان درطهران بوده دواشکال‌عمده درپیش داشته است یکی رقابت سخت انگلستان که گاهی آشکاروزمانی زیر پرده‌مانع از پیشرفت کارهای اومیشده والبته برخی از درباریان متنفذ آن‌زمان هم پشتیبان آن بوده‌اند. دیگر تغییر روابط فرانسه با روسیه بوده است که ناچار در روابط ایران با فرانسه هم مؤثر میشده و کار سفیر کبیر ناپلئون را در ایران دشوار میکرده است .

چنانکه پیش ازین گذشت درموقع انعقاد عهد نامهٔ فینکن شتاین در ٤ مه ۱۸۰۷ و ۲۵ صفر ۱۲۲۲ فرانسه با روسیه روابط خصمانه داشت وبهمین جهة درمادهٔ سوم آن عهد نامه گرجستانرا ازآن ایران دانسته ودر مادهٔ چهارم وعده کرده‌اند کوشش خود را بکاربرند تا روسها گرجستانرا رها کنند .

دستوری که ناپلئون برای ماموریت ایران بگاردان داده تاریخ ۱۰ مه ۱۸۰۷ و اول ربیع الاول ۱۲۲۲ را دارد . ظاهراً چند روزپس ازصدوراین‌دستور گاردان ازراه استانبول بایران حرکت کرده وپس ازآنکه چند روزی دراستانبول مانده در۹ سپتامبر ۱۸۰۷ و۲ رجب ۱۲۲۲ با میرزا محمد رضا سفیرایران بسوی ایران رهسپارشده است و درمرز آذربایجان وارد خاك ایران شده وچنانکه پس ازین خواهدآمد روزهشتم‌رمضان ۱۲۲۲ مطابق با ۱۷ نوامبر ۱۸۰۷ وارد تبریز وسپس در۲۵ رمضان ۱۲۲۲ مطابق با ٤ دسامبر ۱۸۰۷ وارد طهران شده‌اند ودرتاریخ ۲۰ دسامبرمطابق ۱۰ شوال عهدنامهٔ‌فینکن شتاین بامضای ایران رسیده است .

ازین قرار گاردان تقریبا شش ماه در راه بوده است تا بطهران برسد. درین‌میان سیاست فرانسه نسبت بروسیه بکلی دگرگون شده ودر۲ ژوییه ۱۸۰۷ و۲٦ ربیع‌الثانی ۱۲۲۲ درموقعی که گاردان در راه میان فرانسه واستانبول بوده ناپلئون برای اینکه در

مخالفت با انگلستان تسارهای روسیه مانعش نباشند درتیلسیت (۱) درخاك پروس با روسیه صلح کرد و ناچار آنچه درعهدنامهٔ فینکن شتاین بایران وعده کرده بود اعتباری نداشت . وقتی که گاردان بایران رسید هنوزخبراین عهد نامهٔ تیلسیت بایرانیان نرسیده بود وازتغییرسیاست ناپلئون خبرنداشتند، بهمین‌جهة درورود گاردان بایران آرزوهای دیگرداشته‌اند .

مؤلف مآثرسلطانیه دربارهٔ ورود میرزا محمد رضا و گاردان بتبریز در حوادث سال ۱۲۲۲ چنین مینویسد : « . . . درهشتم شهررمضان‌المبارك سفیرنیکوتقریرسخندان میرزا رضای قزوینی که بسفارت دولت فرانسه مامور بود مراجعت ، ناپلیون اورا قرین اعزازواکرام ساخته ودرمضماردوستی ظاهری رایت مصادقت وموافقت افراخته بود. پس جنرال‌غاردان راکه درسلك‌مقربان ومحرمان‌درگاه اومنسلك وسرداردوازده‌هزارلشکر بود با بیست وچهارنفردیگراز نام‌آوران تجربت پیشه و هنرپیشگان فراست اندیشه نامهٔ دوستی ختامه وعهد نامهٔ محبت‌انگیز مصحوب میرزا محمد رضای قزوینی بخدمت خاقان کامگاروشاهزادهٔ نایب‌السلطنه بفرستاد · خلاصهٔ مضمون عهد نامه آنکه ناپلیون تعهد کرده بودکه روسیه را خواه بجنگ وخواه بصلح ازگرجستان و ولایت تصرفی ایشان بیرون نماید وتا این‌کارفیصل نیابد پیرامون سازش با دولت روس نرود ودولت ایران‌هم درین صورت مقید بقید دوستی دولت انگریز نبوده مسئول‌اورا درباب تداخل بهندوستان مقرون بحصول سازند ومیرزا محمد رضا وجنرال غاردان ایلچی دردار السلطنهٔ تبریز بخدمت نایب السلطنه هنگام با رعام تشرف جسته نامهٔ ناپلیونرا گذرانیدند وانواع التفات واحسان قرین حال خود دیدند. نواب نایب‌السلطنه فتحعلی خان نوری قوریساول باشی راکه ازاعاظم درگاه و مردی بارتبه و کارآگاه بود بهمانداری ایلچیان تعیین وایشان در دوازدهم شهر رمضان روانهٔ درگاه خاقان جم نگین شدند وبعد ازورود ایشان بدار السلطنهٔ طهران خسرو کامران انواع الطاف و اشفاق در بارهٔ ایشان مبذول داشته جنرال غاردان را بخطاب خانی سر افراز و همرهان او را بنوازش بی پایان مفتخرو ممتازفرمودند وازتختگاه‌سلطنت‌عسکرخان افشاراورومی که‌ازسر کردگان بود با تدارك و سامان تمام بسفارت فرانسه مامور و ازاجناس نفیسه و تحف مرغوبه برسم یاروبود (۲) با نامهٔ محبت‌آغازموالفت طرازازطرف قرین‌الشرف اعلی حضرت گردون رتبت ونواب نایب‌السلطنة والخلافه مصحوب او روان‌گردید .»

گاردان خود درنامه‌ای که در۲٤ دسامبر۱۸۰۷مطابق با ۱٤شوال ۱۲۲۲ از

---

(۱) Tilsit

(۲) دراصل چنینست والبته باید «یاد بود» باشد.

طهران بوزیرامورخارجهٔ فرانسه نوشته می گوید:«در تاریخ بیستم عهد نامه‌ای را که حامل آن بودم بامضا رسانیدم . یك عهد نامهٔ تجارتی شبیه بعهد نامهای ۱۷۰۸ و ۱۷۱۵ برقرار کرده‌ام که پس‌ازاجرای مادهٔ چهارم عهد نامهٔ اتحاد گذشته ازجزیرهٔ خارك آزادی مذهب را درهمهٔ شهرهایی که کنسولهای فرانسه در آن خواهند بود می دهد . این اسناد اصلی را ببرادرم تسلیم می کنم که برای شما ببرد. باید بهمین زودی رهسپارشود ، زیرا قوطی طلا که می بایست شامل عهد نامه باشد هنوز تمام نشده است ...»

در ۲۱ ژانویه ۱۸۰۸ مطابق با ۱۲ ذی‌القعدهٔ ۱۲۲۲ یعنی یکماه و ۱۷ روز پس‌از ورود گاردان بطهران قراردادی درمیان وی ومیرزا شفیع مازندرانی صدراعظم ایران بامضا رسیده که آقای احمد توکلی درضمن مقالهٔ خود بعنوان « یك فصل مهیج ازتاریخ روابط سیاسی ایران وفرانسه» درشمارهٔ ۷ (۳۱) سال سوم اطلاعات ماهانه درمهرماه ۱۳۲۹ آنرا چاپ کرده ومتن آن بدین گونه است :

«بسم‌الله تعالی شانه - چون قبل‌ازین پادشاه جم جاه کیوان بارگاه ایران‌خواهان این مطلب گردیده بود که موازی بیست‌هزار تفنگ سر نیزه‌دار بجهت سالدات ازجبه‌خانهٔ حضرت ایمپراطوراعظم‌پادشاه ایطالیه بایران آورده شود امپراطورخواهش پادشاه والا جاه‌ایرانرا قبول نموده درین‌وقت عالی جاه رفیع‌جایگاه عظمت وحشمت واجلال‌دستگاه آصف جاهی میرزا شفیع دستورمعظم مکرم پادشاه سلیمان جایگاه دولت علیهٔ ایرانیه و عالیجاه معلی جایگاه جنرال غاردان خان ایلچی حضرت امپراطورازجانب دولت بهیهٔ فرانسه با هم نشسته این مطالب را قراردادنمودند وازدو طرف قبول کردندکه انشاءالله بنابرخیرخواهی فیما بین دولتین علیتین باشد :

مطلب اول - موازی‌بیست هزارتفنگ بجهةسالدات که وجه قیمت هریك ازآنها یك تومان و پنجهزاردینار تبریزی بوده باشد بانضمام‌سر نیزهٔ غلافدارسوزن‌ماشه کارو پنجهزار قالب گولوله (۱) ودوهزاروپانصد گولوله کش وصد هزارسنك از جانب دولت فرانسه بدولت علیهٔ عالیهٔ ایران تسلیم شود وبنا برخواهش سلطان ایران .

مطلب دوم - این بیست هزارتفنگ را درکشتی‌های دولت فرانسه جا داده‌واز بحرعمان روانهٔ مملکت ایران‌نموده در بندربوشهرهرگاه چنانچه مانعی بهمرسددر بندرات دیگرلنگراندازی کنند.

مطلب سیم - دروقت ورود کشتیهای فرانسیس ازجانب دولت علیهٔ ایران و از جانب سرکردگان کشتیها مباشرتعیین شود که بحامل تفنگ‌ها رسیده تحویل نمایند .

مطلب چهارم - درباب اداء قیمت تفنگها که مبلغ سیهزارتومان بحساب ایران

---

(۱) بجای « گلوله» املای معمول امروز .

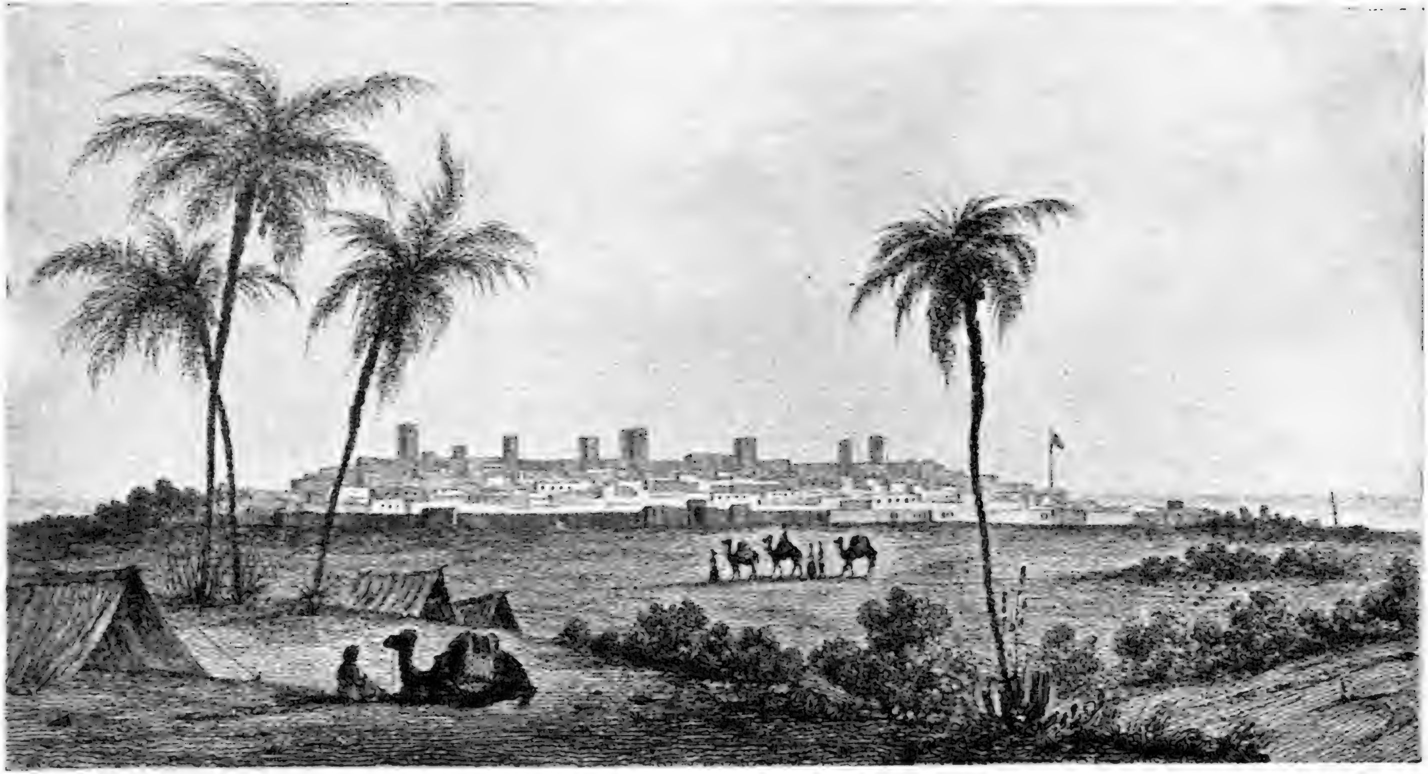

شهربوشهر در زمان فتحعلی شاه

از کتاب روبو

و بحساب فرانسه موازی ششصد هزارفرانك میشود شرط وتعهد اینست که در وقت تسلیم تفنگ ها وجه قیمت را بسرداران کشتیهای فرانسیس بسپارند وهر گاه سرداران کشتیها درعوض قدری ازآن تنخواه اجناس ماکولی مثل آرد یا برنج یاگاو ویاگوسفند بخواهند بایشان بدهند وهرگاه نخواهند وجه بگیرند .

مطلب پنجم ـ باعلام شرعی تحریرشد بزبان ایرانی وزبـان فرانسیس که سواد آن اعلام درنزد مباشران هردوطرف سپرده وسواد علیحده هم بـدفترسفارت فرانسیس که درپای تخت ایران میباشد سپرده شود که آنها حفظ نمایند .

مطلب ششم ـ پادشاه والاجاه کیوان بارگاه ایران خواهش کرده است که چند نفراهل حرفه ازقرارتفصیل ازجانب دولت فرانسه روانهٔ ایران گردند : سازندهٔ مکری و ماهوت ، نقاش ، باسمه‌چی کتاب ، بلورسازو بلورتراش ، مینا سازوسازندهٔ پریوره‌ومینای الوان، ساعت‌ساز که‌ساعت اندك بزرك بتواندبسازد ، زرگرو کندن‌کاروجواهرتراش‌و نقاش زرگر، فنرسازوچخماق سازوسایراسباب آهن، چیت ساز، چینی‌ساز ، نجار، سنك تراش، توپچی‌وعراده‌ساز، معدن‌جوی‌و کارکن‌معدن ، عکس‌سازو باروت‌سازومواجب آنها راهریك بفراخورصنعت وحرفهٔ ایشان ازسرکارگردون اقتدارپادشاهی بناگـذاری خواهد شد . تحریرافی شهرذیقعدة‌الحرام ۱۲۲۲ مطابق یکهزار ودویست‌وبیست ودوهجری‌مهرمیرزا شفیع وامضای ژنرال‌گاردان .»

چنان مینماید که این قرارداد خرید بیست هـزارتفنگ وپنجهزارفشنك ودوهزار وپانصد جای فشنك وصد هزارسنگ که درضمن میبایست دولت فرانسه پانزده تن کارگر متخصص در رشتهای مختلف فنی بایران روانه کند هرگزعملی نشده است وگویا سبب عملی نشدن این قرارداد نخست رفتن هیئت نظامی فرانسه ازایران ودر درجهٔدوم بیپولی دولت ایران درآنزمان باشد . دلیل مسلم براینکه این قرارداد عملی نشده و این بیست هزارتفنگ فرانسوی بایران نیامده اینست که عباس میرزا نایب‌السلطنه ولیعهد ایـران وقتی بپرنس مترنیخ (۱) صدراعظم معروف اتریش رجوع کرده وازوخواسته‌است نمونه‌هایی ازاسلحهٔ معمول اروپا بایران بفرستد، تا دستوردهد ازروی آنها درایران بسازندو درزمانی که میرزا ابوالحسن شیرازی را بسفارت اروپا میفرستاده نـامه ای درین زمینه بپرنس مترنیخ نوشته و وی درتاریخ ۷ مارس ۱۸۱۹ مطابق با ۱۷ جمادی‌الاولی ۱۲۳٤ پاسخی بعباس میرزا نوشته وبرخی نمونهای اسلحهٔ جدید ارتش‌اتریش را باآن نامه‌نزد وی فرستاده است واصل این نامه دردست مرحوم سرهنك شرف‌الدین قهرمانی بوده نزد اودیده‌ام . البته اگرتفنگهای فرانسوی بایران‌آمده بود تا چندی سربازان ایرانی

---

(۱) Mtternich

را از اسلحهٔ اروپایی بی نیاز میکرد وچهارده سال پس از آن واقعه ولیعهد ایران محتاج نمیشد ازصدراعظم اتریش نمونهٔ اسلحهٔ آنکشور را بخواهد و اینکه عباس میرزا این درخواست را ازصدراعظم اتریش کرده دلیلست برین که این قرارداد درمیان میرزاشفیع صدراعظم وژنرال گاردان برای خرید بیست هزارتفنك ازفرانسه عملی نشده، چنانکه اثری هم ازآمدن کارگران فرانسوی بایران درآنزمان دیده نشده است .

تردیدی نیست که امضای عهد نامهٔ تیلسیت برای ایران شوم بود، زیرا که روسها که سالها بود ازناپلئون درهراس بودند ونیروهای خود را بیشتر برای دفاع ازخود در مرزهای اروپا آماده میساختند بمحض اینکه خیالشان ازآنسوی آسوده شد درمرزهای قفقاز تجهیزاتی کردند ودراندیشهٔ آن شدند که دنبالهٔ فتوحات و لشکرکشی‌های خود را درین‌سو بگیرند .

جنگهای اول ایران وروسیه در ۱۲۱۹ آغازشد وبعهد نامهٔ گلستان در ۲۹ شوال ۱۲۲۸ مطابق با ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ انجامید . جنك دوم درآغاز سال ۱۲۴۲ وماه اوت ۱۸۲۶ درگرفت وبعهد نامهٔ ترکمان چای در ۵ شعبان ۱۲۴۳ مطابق با ۱۰ فوریه ۱۸۲۷ منتهی شد . ازین قرار جنگ اول بیش ازنه سال وجنك دوم نزدیك شش‌ماه کشید . در ۲۵ رمضان ۱۲۲۲ و ۴ دسامبر ۱۸۰۷ که گاردان وارد طهران شد دنبالهٔ جنگهای اول ایران وروسیه ادامه داشت، منتهی این جنگها پی درپی نبود وگاهی درمیان برخی ازنبردها متارکهایی پیش‌می‌آمد که بیش‌وکم دوام داشت. ازآنجمله درآغاز مدتی که گاردان در ایران بود متارکه دنباله داشت ولی هنوز گاردان از ایران نرفته بود که دوباره جنك آغاز کرد وپیداست این درموقعیست که عهد نامه تیلسیت امضا شده ودربار روسیه دیگر نگرانی در اروپا ندارد و می تواند بفراغ بال وآسودگی کامل دنبالهٔ جنگهای قفقاز رابگیرد .

همینکه جنك دوباره شروع شد ازیك سوعسکرخان افشار ارومی سفیر ایران در پاریس ازدولت فرانسه خواستارشد باکنت تالستوی (۱) سفیر کبیر روسیه درپاریس بنفع ایران وارد گفتگو شود ولی دولت فرانسه با وعده‌هایی که درمواد سوم وچهارم عهدنامهٔ فینکن شتاین کرده بود درین زمینه کاری نکرد وحتی ازگفتگو با دولت روسیه سرباز زد . ازسوی دیگردرطهران که شنیدند عهد نامهٔ تیلسیت امضا شده و دولت فرانسه با روسیه روابط دوستانه بهم زده است از ژنرال گاردان خواستارشدند بعنوان سفیر فرانسه دردربارایران با مارشال گوداویچ (۲) فرماندهارتش‌روسیه وفرمانفرمای گرجستان‌وارد گفتگو شود واورا ازجنك منصرف کند . گاردان هم کوشش درین راه کرد اما بجایی

---

(۱) Tolstoï (۲) Goudowitch

نرسید و بدین گونه عهد نامهٔ فینکن شتاین و ماموریت گاردان در ایران نتیجهٔ سیاسی سودمندی نبخشید بلکه زیانهای سیاسی آن بیشتر بود و یگانه نتیجهٔ آن همان کار هاییست که گاردان در تربیت سربازان ایرانی و ساختن توپ و تفنگ در ایران کرده است .

وساطت گاردان در میان ایران و روسیه

پیش ازین گذشت که دولت تساری روسیه در ۲۵ ذی‌القعدهٔ ۱۲۲۰ مطابق با ١٤ فوریه ١٨٠٦ یعنی تقریباً بیست و یك ماه و نیم پیش از ورود گاردان بایران ایستیفانف را برای تقاضای صلح بطهران فرستاده بود و این تقریباً شانزده ماه و نیم پیش از امضای عهد نامهٔ تیلسیت و صلح با فرانسه بوده است و پیداست که درین موقع دولت روسیه حاجت بدان داشت که همهٔ نیروهای خود را در اروپا گرد آورد و ناگزیر نباشد در مرزهای قفقاز نیرویی نگاه بدارد و ناچار حاضر بود با ایران بکنار بیاید .

دولت ایران هم که گویا هنوز از عهدنامهٔ تیلسیت خبر نداشت درین موقع باتحاد خود با ناپلئون مغرور شده بود و امیدوار بود بزودی بتواند نواحی از دست رفته را پس بگیرد و مصلحت خود را درین می‌دید که عجالة جواب صریحی بفرستادهٔ دربار نسار ندهد و بدفع الوقت بگذراند . ایستیانف یك ماه و یکروز در ایران ماند و چون نتیجه‌ای از اقامت خود نگرفت و دولت ایران انتظار ورود سفیر ناپلئون را داشت که میبایست درست هشت ماه پس از آن واقعه وارد طهران شود سرانجام در ٢٦ محرم ۱۲۲۱ (١٦ آوریل ١٨٠٦) از ایران رفت و یگانه نتیجه‌ای که گرفت این بود که فتحعلی شاه وعده کرده بود اگر روسها حمله نکنند وی هم متبادر بجنگ نشود و فقط دفاع کند . درست دوماه پس از رفتن ایستیفانف ژوبر وارد طهران شد و اندك زمانی پس از رفتن ایستیفانف دوباره جنك در میان ایران و روسیه در گرفت .

دولت ایران ورود ژنرال گاردانرا فرج آسمانی میدانست و از پذیرایی که هنگام ورودش در طهران کرده‌اند پیداست که تا چه اندازه بورود او اهمیت داده‌اند و چگونه هرچه او خواسته است اجابت کرده‌اند . در چند روز اول ورود هیئت نظامی فرانسوی پذیرایی بسیار گرمی ازیشان کرده و تقریباً ورودشانرا جشن گرفته‌اند و در همین گیرودار فتحعلی شاه عهدنامهٔ فینکن شتاین را امضاء کرده و انگلیسهایی را که در ایران بوده‌اند بیرون کرده است و سفیر ایرانرا که در بمبئی بوده است احضار کرده‌اند .

چند روز پس ازین واقعه است که قرارداد راجع بخرید فشنك با فرانسه نیز امضاء شد و نیز سخن از امضای قرارداد تجارتی بوده که گویا آنرا نیز امضاء کرده و جزیرهٔ خارك

راهم بفرانسویان واگذار کرده‌اند .

با آنکه ظاهراً دولت ایران با انگلستان ترك رابطه کرده بود در دربار فتحعلی شاه هم چنان کسانی هواخواه منافع انگلستان بودند و این هواخواهی هم تا اندازه‌ای طبیعی ومنطقی بود . اولا بواسطهٔ آنکه در آنزمان تقریباً همهٔ تجارت ایران با هندوستان بود و با ترکیه (دولت عثمانی آنروز) وروسیه تجارتی نداشت . دوم آنکه روز بروز انگلیسها در هند بیشتر پیش میرفتند ومرتباً خبر عزل فلان راجه ومهاراجه ونواب بایران میرسید و رعب انگلستان را در دلها بیشتر می کرد. سوم آنکه بسیاری از درباریان را از سال ۱۲۱۵ (۱۸۰۰ م.) که نخستین سفیر شرکت هندوستان بایران آمده بود بواسطهٔ هدایای گرانبها بخود جلب کرده بودند و برعکس پشتیبانی از سیاست روسیه یا فرانسه در آنزمان نفع کسی را بر نمی انگیخت. نوشته‌اند که سفیر شرکت هندوستان در آنزمان برای جلب توجه این و آن نزدیك دو میلیون روپیه که در آنزمان مبلغ هنگفتی بوده خرج کرده است وحتی در دم رفتن وعده‌هایی هم برای آینده داده بود . شکی نیست که اگر دولت انگلستان در روابط سیاسی خود در آنزمان بیشتر از آنچه کرد صداقت بکار برده بود با ترسی جانکاه که ایرانیان از پیشرفت روسها داشتند وقتی که هنوز متمایل بفرانسویان نشده بودند کارشان بمراتب بهتر پیش میرفت، اما در آنزمان سیاست انگلستان بیشتر بفریب واغفال متمایل بوده است تا بدوستی صمیمانه وصداقت در روابط سیاسی .

اما ایرانیان آنزمان در روابط خود صدیق‌تر بودند ودر دربار فتحعلی شاه جمعی کثیر حتی از پسران وی هنوز طرفداری از سیاست انگلستان می کردند وچنان می نماید که موثرترین عوامل برای اتحاد با فرانسه در برابر روسیه شخص عباس میرزا نایب‌السلطنه ومشاورین او بوده‌اند وفتحعلی شاه بسیاق طبیعی وفطری باین پسر رشید ومدبر و کاردان خود بیشتر می گرویده وعقل وتدبیر او را از دیگران برتر میدانسته است و وی میکوشیده که برای دفع مضار سیاست های روس و انگلیس دول دورتر اروپا را درایران جلب کند، چنانکه چون ازفرانسه طرفی نبستند عباس میرزا کوشیده است دولت اتریش وصدراعظم متنفذ آن پرنس مترنیخ را که پس از ناپلئون موثرترین مرد در سیاست اروپا بوده است بنفع ایران جلب کند .

ورود هیئت نظامی فرانسه درایران زودتر از آنچه انتظار میرفت نتیجه‌داد، چنانکه اندك زمانی پس ازورود وردیه افسر پیاده نظام این هیئت چهارهزار سرباز ایرانی را تربیت کرده وفابویه افسر توپخانه بیست توپ بزرك قلعه کوب درکارخانه توپ ریزی اصفهان ساخته بود . گاردان هم گزارشهای بسیار جامع و سودمند برای لشکر کشی بهندوستان از راه ایران بفرانسه فرستاده بود ومنظماً گزارشهای او بوسیلهٔ سفرای فرانسه

درسن پترزبورگ واستانبول بپاریس میرسید .

ناپلئون نخست از نتیجهٔ کارگاردان باندازه‌ای خشنود شد که ۵۰ هزارفرانك مستمری ازعایدات هانور(۱) ووستفالی(۲) دربارهٔ ژنرال گاردان حواله کرد و بیشتر افسرانی راکه با او بودند ترفیع درجه داد .

چنان می نماید که درضمن مذاکرات صلح درتیلسیت امپراطور روسیه از ناپلئون خواسته است که درایران اقدامی بضررروسیه نکنند وبلکه ایران و روسیه را بیکدیگر نزدیك کنند، زیرا که بلافاصله پس‌ازامضای عهدنامهٔ تیلسیت ناپلئون‌بژنرال گاردان‌دستور داده است‌بکوشد میانهٔ‌ایران وروسیه‌را بگیردو بجای دستور سابق که‌دفاع ازحق ایران دربرابرروسیه باشد دستورمیانجی گری باوداده شده است .

درین زمان جنك پس از بازگشت ایستیانف ادامه داشت و مارشال گوداویچ نایب السلطنهٔ گرجستان وفرمانده لشکریان آنسرزمین ماموراین کاربود . پیداست‌که آزاد شدن روسیه‌ازمیدانهای جنك اروپا پس ازصلح تیلسیت برنیروی‌آن درجبهه ایران‌بسیار افزوده بود . گاردان بدستورناپلئون با مارشال گوداویچ وارد گفتگو شد . پیش بردن وظیفه ای که بگاردان سپرده شده بود بسیار دشوار بود، زیرا که دوطرف مایل بسازش نبودند: روسها می‌خواستند آنچه راکه گرفته اند نگاه بدارند وایرانیان میخواستندآن را پس بگیرند .

چهار ماه و دو روز پس از صلح تیلسیت شامپانیی(۳) وزیرروابط‌خارجی(امور خارجه) ناپلئون ازفونتنبلو(٤) قصرمسکونی‌ناپلئون درتاریخ۱۰ نوامبر۱۸۰۷(۹رمضان ۱۲۲۲) یعنی ۱٦روزپیش‌ازورود‌گاردان بطهران نامه‌ای نوشته که قهرا چند ماه بعددر طهران باورسیده است و ترجمه این نامه بدین گونه است :

«فونتنبلو ۱۰ نوامبر۱۸۰۷
آقا

نامهایی که‌بمن افتخارداده ایددر ۲۳اوت و ۹ سپتامبر بفرستید رسید: نامهای آخر حرکت فوری شما را ازاستانبول بمن خبر می داد . امیدوارم که سفر خود را بخوشی کرده باشید وسفیرایران که شما بااو بودید یاری کرده باشدتا سفرآسیای صغیرآسانتر شده باشد .

ادامهٔ جنك‌درمیان‌ایران‌وروسیه امروزسودی نخواهد داشت. اعلی‌حضرت‌امپراطور میل دارد صلح درمیان این دودولت برقرارشود وباکمال میل درین کاریاری خواهد

---

(۱) Hanovre (۲) Westphalie

(۳) Champagny (٤) Fontainebleau

کرد . این صلح ممکن نشد در تیلسیت برقرار شود، زیرا فتحعلی شاه در آنجا نماینده نداشت ولی امپراطور درصدد برآمده است در گفتگوهایی که با امپراطور روسیه داشته آنرا تهیه ببیند و هیچ دلیلی نمی‌تواند مانع از تصمیم در آن باشد. ایران نیز باید خواستار آن بشود نه اینکه بآزادی بیشتر نظر خود را متوجه انگلستان بکند، زیرا که امروز یگانه دشمنست و باید درست همهٔ درهای خود را هم چنان برروی آن بسته نگاه بدارد .

انگلستانرا ازحالا تقریبا ازهمهٔ بندرهای اروپا را نده‌اند؛ میخواست تجارت اروپا را بخود انحصار دهد ولی کالاهای آن دیگر درجایی پذیرفته نیست ؛ میخواست در کشتی رانی آزاد تنها باشد ولی کشتی‌هایش دیگر نمی‌توانند بساحل اروپا بیایند . با تجارت خود جنك را دامن میزد ؛ اینراه برویش بسته میشود .

کاری بکنید که همین اقدامات منع ورود را در ایران اجری کنند . چنان مینماید که درماه مه سال گذشته چند کارگزار انگلیسی را در آنجا پذیرفته‌اند . فتحعلی شاه باید ازهمهٔ این گونه هیئت ها حذر کند و پیشرفت انگلیسها در هند باید دایماً مراقبت او را برانگیزد . هرچه بیشتر درین شبه‌جزیره پیش بروند بهمان اندازه افغانها و خراج گزاران ایران بیشتر تهدید میشوند .

یوسف (۱) رااعلیحضرت خوب پذیرفت . ازدیدن کسی که می‌توانست بااو از فتحعلی شاه سخن بگوید ومورد احترام واعتماد این شاه بوده‌است لذت برد . هرچه بتواند درادامهٔ روابط دوستانه که درمیان دو کشور روی داده است یاری کند جزء نظریات اعلیحضرت خواهد بود .

تاریخ آخرین نامهایی که ازایران بما رسیده ۲٤ ژون است . نامهایی که بمن خواهید نوشت معمولا همان قدمت تاریخ را خواهد داشت و از آن پس باید منتظر فاصلهٔ هفت ماهه در میان نامهای خود و پاسخهای من باشید . درین مدت حوادثی پیش می‌آید و برخی مواردی که درموقع نوشتن نامه عملیست ممکنست درموقعی که پاسخ آن میرسد دیگر این حال را نداشته باشد ؛ برخی دستورها هست که جزو اساس ماموریت شماست وجزو حالتیست که باید معمولا باقی باشد . این دستورها ممکنست همیشه درموقعی که بشما میرسد سودمند باشد ؛ اغلب آنها را بیان خواهم کرد؛ اما دربارهٔ کار هایی که نوع آنها موقتیست و نمی توان مدت مدید منتظر تصمیم دربارهٔ آنها شد باید بقوهٔ تمیز و فرزانگی شما اعتماد بکنم . وانگهی درموارد خاصی که دستورهای شما چیزی پیش بینی نکرده راهنمای شما روح آن خواهد بود . باحترامات کامل من اعتماد کنید

« شامپانیی »

---

(۱) سفیر فتحعلی شاه پس ازعسکرخان

این دستور که بژنرال گاردان رسید وی را واداشت بوساطت درمیان ایران و روسیه بپردازد. اما این کار هم چنان دشوار بود و بهمین جهة در نامه‌ای که در ۲ ژون ۱۸۰۸ (۷ ربیع الاول ۱۲۲۳) یعنی تقریباً شش ماه پس از صدور نامهٔ شامپانیی باو نوشته و ممکنست که دستور ناپلئون پیش ازوقت باو رسیده باشد، مشکلات خودرا درین زمینه شرح داده و ترجمهٔ آن بدین گونه است :

«طهران ۲ ژون ۱۸۰۸

آقای من ،

آقای بارن دوورده (۱) نایب سرهنك توپخانه را آقای فلد مارشال کنت دو گوداویچ فرمانده لشکریان روسیه در گرجستان بدربار ایران فرستاده است. همچنانکه در نامهٔ مورخ ٦ مه شمارهٔ ۱۱ افتخار داشتم بجناب شما اطلاع دهم من از ورودش بتبریز خبر داشتم. درمه ۲۱ مه نامهٔ بسیار دوستانهٔ آقای کنت دو گوداویچ را بمن داد. جناب وی در همان زمان نامه‌ای بنخست وزیر میرزا شفیع نوشته ودرآن پیشنهادهایی را که بوسیلهٔ آنها روسیه میل دارد با ایران صلح کند بیان کرده است. این سند باطلاع من نیز رسیده و مستخرجی از آن ضمیمهٔ این نامه است. کاملا مطابق نامه‌ایست که خطاب بوالاحضرت شاهنشاهی شاهزادهٔ عباس میرزاست وازآن نیزمرا مطلع کرده‌اند.

آشکار میشد که دعاوی روسیه با دعاوی ایران سازگار نیست و گفتگو ممکن نیست بی‌وساطت دولت سومی خاتمه بپذیرد. حتی عالی حضرت (۲) در بار مخصوصی که بمن داد گفت نخواسته است از نامهای آقای مارشال گوداویچ مطلع شود و تنها باین شرط صریح وارد گفتگو خواهد شد که روسها ایالات ایرانرا کاملا تخلیه کنند. آنوقت من بعالیحضرت عرض کردم که منافع خود را بدست پادشاه عالی مقام من واگذاشته و همچنانکه مورد آن پیش آمده است چندین بار پیشنهاد کنم ممکنست گفتگو در پاریس درمیان عسکرخان (۳) وآقای کنت تالستوی (٤) با وساطت اعلیحضرت روبدهد. من عالی حضرت را مصمم کردم اختیار های کامل برای سفیرش بفرستد و تمام اندیشهٔ خود را باطلاع اعلیحضرت امپراطور وشاه برساند.

افتخار دارم این دو سند را با ترجمهٔ آنها برای جناب شما بفرستم. خواهید دید که بعسکرخان فرمان داده‌اند وارد گفتگوی صلح با روسیه بشود و همهٔ شرایطی را که اعلیحضرت تصویب کند امضا کند. درهمان ضمن شاهزاده عباس میرزا بامپراطور الکساندر

---

(۱) Baron de Wrede

(۲) گاردان دربارهٔ فتحعلی شاه لقب Sa Hautesse بکار برده که عالی حضرت ترجمه میکنم

(۳) سفیر ایران (٤) Tolstoy سفیر کبیر روسیه در پاریس

خواهد نوشت تا نیت فتحعلی شاه را بتجدید روابط دوستی سابق با روسیه بیان کند و روش گفتگویی را که عالی حضرت پذیرفته است باو اطلاع دهد و میرزا شفیع از آقـای کنت رومانزوف (١) خواسته است که اعلیحضرت امپراطور همهٔ روسیه اختیارات کامل برای سفیر کبیرش بپاریس بفرستد. این رفتار بنظر من بسیاری از دشواریها را از میان خواهد برد و دو پادشاه بزرگ پس از آنکه اندیشهای خود را دربارهٔ ایران باطلاع یکدیگر رسانند می توانند گفتگویی را که قطعاً نتیجهٔ آن کاملا بسته بارادهٔ آنهاست بپایان برسانند.

بایددربارهٔ عالی حضرت انصاف بدهم که میل مفرط نشان میدهد با دو دولت درجهٔ اول اروپا اتحاد کند وعزم جزم کرده است در برابر انگلستان هر تصمیمی را کـه نفع مشترک ایجاب کند بگیرد. میرزا شفیع که اغلب باو فرمان رسیده است این احساسات را برای من بیان کند صادقانه با آنها شریکست و افتخار دارم نامه‌ای را که بجناب شما نوشته است باین نامه منضم کنم.

این وزیر دیروز بمن خبر داد که کاپیتن ملکلم با چهار کشتی جنگی وارد خلیج فارس شده و بشش کشتی دیگر و چهار کشتی بارکش که پیش ازوقت در آنجا بوده و من افتخار داشته‌ام جناب شما را ازآن خبر کنم ملحق شده است. عالی حضرت چهار هزار سپاهی را رهسپار کرده است که سواحل خلیج را مستعد دفاع کنند و مانع از اقدامات انگلیسها باشند. آقای بارون‌ورده درشرف رفتنست که بتفلیس بر گردد و بزودی متارکه‌ای در آنجا برقرار خواهد شد. در تمام مدت گفتگو جنگ قطع خواهد شد. در اینجـا پذیرایی ازو کرده‌اند که تا کنون از هیچ یک از افسرانی که پیش از این آقای مارشال گوداویچ فرستاده است نکرده بودند. عالی حضرت باو دو بار داده و خلعت فاخری برای او فرستاده است. وزیر اسبها و پارچه‌هایی باو داده است. جناب شما بخوبی مطمئن باشد که من وظیفهٔ خود دانسته‌ام با این افسر با همان احترامی که درخور او بوده است رفتار کنم.

عالی حضرت فردا تا مدت بیست روز بکمال آباد که دهیست دارای دو روز مسافت تا طهران میرود چادر بزنند. ما روز چهارم با وزیر راهی خواهیم شد تا بدربار ملحق شویم. از کمال آباد با منازل سبک و با چند توقف باردوگاه سلطانیه خواهند رفت. اگر در ایـن سفر که پنج تا شش هفته خواهد کشید چیز جالبی رخ ندهد جناب شما ازراه لطف اجازت دهند چیزی باو ننویسم. گمان دارم که درنگ ما در سلطانیه تا ماه سپتامبر ادامه یابد. لطف کنید ...»

در پایان نامهٔ دیگری که گاردان دربارهٔ سیاست فرانسه و ایران از اردوگاه سلطانیه بهمان وزیر امور خارجه در تاریخ ٢٦ اوت ١٨٠٨ (٤ رجب ١٢٢٣) یعنی تقریباً سه ماه

---

(١) Romanzow وزیر امور خارجهٔ روسیه

پس از آن نامهٔ سابق الذکر نوشته می گوید :

« . . . عالی حضرت بی صبری بسیار نشان میدهد زیرا که هنوز اطمینان تازه‌ای از اعلی حضرت دربارهٔ تخلیهٔ گرجستان از روسیان باو نرسیده است واضطرابی را که ازین حیث دارد آشکار می کند».

شامپانیی وزیر امور خارجهٔ ناپلئون دربارهٔ کارهایی که گاردان در طهران برای وساطت درمیان ایران وروسیه کرده است ازشهر تولوز (۱) در تاریخ ۲۷ ژوئیهٔ ۱۸۰۸ (۳ جمادی الاخره ۱۲۲۳) یعنی تقریباً یك ماه پیش از نامهٔ دوم گاردان باو چنین مینویسد:

«تولوز ۲۷ ژویه ۱۸۰۸

آقا

نامهایی که تا ٦مه افتخار نوشتن آنها را بمن داده‌اید پی در پی رسید . شما بمحض ورود توانسته‌اید جنك درمیان روسیه وایران راقطع کنید . این نخستین واقعه مرا باین فکر میانداخت که گفتگوی صلح درمیان دودولت آغاز شده وایران در صدد آن نیست که موقع را عقب بیندازد . چنان می نمود که خواستار آنست مخصوصاً بدین جهة که باید با افغانها جنك کند وشاید در اندیشهٔ لشکر کشی بجاهای دورتر باشد . در برابر آینده‌ای چنین مشکوك احتیاط در ینست که در پشت سر نگرانی نداشته باشند وچون جزو دستور شما بود که این سازش را آسان کنید ممکن بود شما بفهمانید که طبیعیست درین زمینه در طهران گفتگو کنند . اما عسکر خان تازه بپاریس آمده ومی توان فرض کرد که بتواند در بارهٔ جهات این تعویق توضیحات تازه بدهد . وقتی که بتوانم با او گفتگو کنم دوباره بشما شرحی خواهم نوشت . برای اینکه عهد نامهٔ تجارتی را که شماامضاء کرده‌اید وقرارداد مربوط بتهیهٔ بعضی اسلحه وذخایر را بنظر اعلی حضرت برسانم باید نیز منتظر ورود او باشم .

آقای ژوبر را بپیشباز عسکرخان فرستاده‌اند.اورا باهمراهانش درچند فرسنگی مرز ملاقات کرده واین سفیر را همه جا باملاحظات خاص پذیرفته اند ؛ درپاریس منتظر بازگشت امپراطور خواهد شد . اعلیحضرت ازدیدار فرستادهٔ دوستش شادخواهد گشت . هر چند که سرگرم کارهای مغرب اروپاست روابطخود را با ایران از نظر دور نمی کند ومی‌خواهد هرفرصتی را غنیمت شمارد وبرای منافع دوامپراطوری مساعد کند .

موقع هنوز مساعد نیست تا از روابط تجارتی که شما بوسیلهٔ عهد نامه‌ای باز کرده‌اید برای لشکر کشی از راه خلیج فارس واسلحه فرستادن بآنجا بهره مند شویم . بهمین جهت افسوس نخورده‌اند که امضای این قراردادها اندکی عقب افتاده باشد ؛ اما

---

(۱) Toulouse

آنچه ممکن نیست عقب بیفتد و بهیچ عنوان قطع شود اقداماتیست که برای طرد انگلیسها و تجارتشان باید کرد. فتحعلی شاه بعهده گرفته است آنها را در کشور خود راه ندهد: امپراطور باین وعده اعتماد دارد . انگلیسها درصدد برنیامده‌اند ماموری نزد فتحعلی شاه بفرستند مگر برای آنکه از همسایگی و نیروی او می‌ترسند . این تعارف از ترسست ولی درنهان با او بدند زیرا که وی را دوست امپراطور می دانند .

شما می‌توانید با آنها بفهمانید که اگر ماموری بایران می‌فرستند که در آنجا اطلاعاتی بدست آورند و از راه این کشور رابطه‌ای درمیان هندوستان و اروپا برقرار کنند و مخصوصاً بدخواهی فتحعلی شاه را مانع شوند درصدد آنند که گرفتاری برای او پیش آورند و نیروهای وی را درجاهای دیگر گرفتار کنند. شك نیست که جنك افغانها با ایران نتیجهٔ تحریکهای آنهاست .

آقا، یادداشت های مختلفی را که برای من فرستاده بودید با توجه خواندم. نتیجهٔ آنها اینست که در بسیاری از موارد مهم کشوری را که در آن اقامت دارید و کشورهایی را که از آنها عبور کرده‌اید معرفی می کنند . مخصوصاً متوجه شده‌ام که شما از توجه کسانی که وابستهٔ بهیئت ماموریت شما هستند خشنودید و خدمات آقایان افسران از حالا نتایج سودمند بسیار در ایران داشته است . این کار بسته بوزیر جنگست ولی می توانم بشما بگویم هرچه را که ممکنست بافتخار هیئت ماموریت شما باشد تا چه اندازه باشادی تلقی میکنم .

آقا باحترامات بسیار من اعتماد داشته باشید . شامپانیی»

بعد از تحریر: آقا، کما فی السابق ماموریت خود را با همان توجه ادامه دهید: این ماموریت برای شما وسیلهٔ جلب اعتماد امپراطورست و باید بمقام خود دلبسته باشید و تا میتوانید آنرا از دست ندهید .

شامپانیی»

ژنرال گاردان در نامهٔ دیگری که در ۱۸ ژون ۱۸۰۸ (۲۴ ربیع الثانی ۱۲۲۳) یعنی ۱۶ روز پس از نامه‌ای که از طهران پیش از سفر کمال آباد و زنجان نوشته بود از کمال آباد بشامپانیی وزیر امور خارجه نوشته سیاست انگلیسها را در مقابل سیاست ناپلئون بدین گونه شرح داده است :

«در اردوگاه کمال آباد ۱۸ ژون ۱۸۰۸
آقای من

میرزا شفیع دیروز مرا برای مذاکره احضار کرده است . با تأسف دیدم که بیگلربیگی اصفهان مامور بوده است در آن حاضر باشد . مردیست که برای پیش بردن هر کاری بجز کارهای مالیه شایسته نیست (۱). چنانکه سابقا افتخار داشته‌ام بجناب شما

---

(۱) مقصود گاردان حاج محمد حسین خان اصفهانی امین الدوله است که پس از میرزا شفیع صدراعظم فتحعلی شاه شد و درین موقع حکمران اصفهان و مستوفی کل یعنی وزیر مالیه بود.

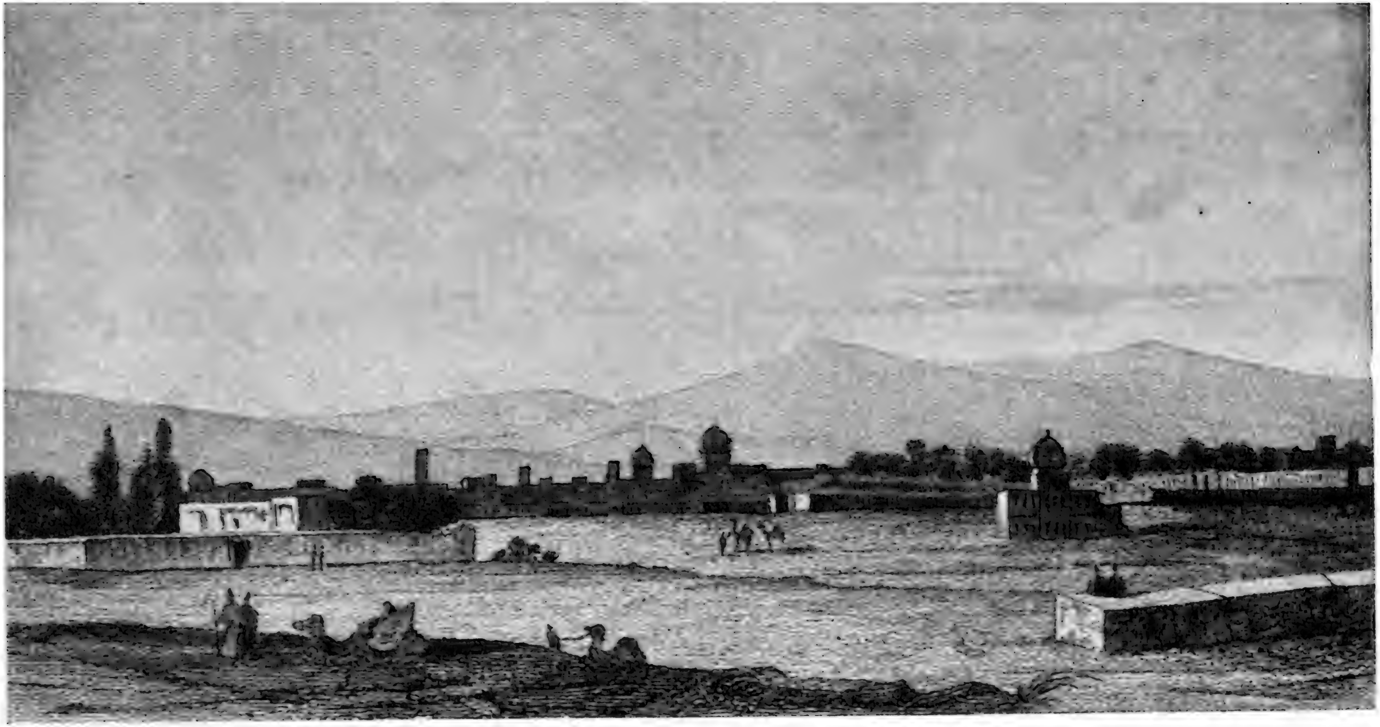

شهرشیراز در زمان فتحعلی‌شاه

ازکتاب دوبو

اطلاع دهم وی در رأس دستهٔ انگلیسهاست . عالی حضرت یك قسم توجهی باو دارد، زیرا که در موقع می‌داند چه هدایای جالب توجهی تقدیم کند . اما چنان می نماید که این توجه نفوذ بسیاری در کارهای عمومی برای او فراهم کند . شاید خواسته بودند او را اطمینان دهند که اگر یك انگلیسی در دربار ایران دیده شود تصمیم گرفته‌ام بروم. درهرحال مقصود ازین مذاکره این بود بمن خبر دهند که ناوگان انگلیس را درخارج فارس بسی کشتی رسانده اند ؛ ملکلم اجازه خواسته است یك نفر چاپار معمولی بطهران بفرستد ؛ شاهزادهٔ شیراز (۱) درین زمینه ازعالی حضرت دستور خواسته‌است ؛ می‌خواستند بدانند من بآمدن این چاپار رضایت میدهم یا نه . من صریحاً مخالفت کردم ، من مکرر بوزیران گفتم که هررابطه‌ای با انگلیسها با تعهداتی که فتحعلی شاه نسبت بفرانسه دارد و با منافع خود ایران منافات دارد و اگرعالی حضرت یك انگلیسی را هم بپذیرد من خواهم رفت. چنان می‌نمود که ایشان ازعواقب امتناع دربرابر ملکلم نگرانند . بمن میگفتند که کرانهای خلیج فارس وایالات فارس (۲) را بآتش وخون خواهند کشید . من از آنها پرسیدم چهار هزارتنی که وزیر بمن گفته بود یك ماه پیش بسوی شیراز و بندر بوشهر فرستاده است چه شده‌اند . بمن اقرار کردند که این عده بهزارتنزل کرده بود و اینك شاهزادهٔ شیراز ناتوانست که دربرابر کارهای انگلیسها مقاومت کند . بیگلربیگی میخواست مرا مطمئن کند که ازپذیرفتن چاپار ملکلم مقصود جزین نیست که عالی حضرت مجال کند فارس را برای دفاع آماده کند . چندین بار باین مقصود برگشت که رضای مرا جلب کند ؛ اما من هیچ ازپاسخ اول خود فروگذار نکردم واکیداً اصرار کردم که لازمست بیدرنك لشکریان شاهزادهٔ شیرازرا نیرودهند. وزیران بشورای عالی‌حضرت رفتند تا گفته‌های من وایرادات مرا باو اطلاع دهند .

امروز بامداد وزیرازمن خواهش کرد بچادراو بروم . تنها بود . گفت عالی حضرت تصمیمی گرفته است که پسندیدهٔ من خواهد بود . الان باسمعیل بیك پیشخدمت باشی واز نظامیان برجسته دستورداده است بشیرازبرود وتهیهٔ دفاع را ببیند واگر انگلیسها نیرو پیاده کنند باآنها بجنگد . من بمیرزا شفیع باردیگرتاکید کردم که هیچ رابطه‌ای درمیان ایرانیان وانگلیسها نباشد . همچنانکه نخست تصمیم گرفته بودند سه هزارتن را بشیراز بفرستند واگرضرور باشدبا افراد دیگر بایشان نیرودهند . وزیرپاسخ داد اطمینان میدهد که این لشکریان بزودی رهسپار خواهند شد وباسمعیل بیك فرمان داده خواهد شد بمحض اینکه انگلیسها بخواهند پیاده شوند بجنگ آغاز کنند. بمن خبرداد که این سرتیپ

---

(۱) مقصود حسینعلی میرزا فرمانفرما پسرفتحعلی شاه حکمران فارسست .

(۲) دراصل مطابق معمول زبان فرانسه «فارسستان» نوشته شده‌است .

بعد ازظهر بدیدن من خواهد آمد .

فی الحقیقه در حدود ساعت دو اسمعیل بیك پیش من آمد . چنان می نمود که بماموریت خود کم اهمیت میدهد . همچنانکه بوزیر و بیگلر بیگی اصفهان فهمانده بودم باو هم فهماندم که اگر انگلیسها درجنوب گامی بردارند وتنبیه نشوند ازشمال هم روسها داخل خواهندشد. اوپاسخ داد که انگلیسها هنوز پیاده نشده‌اند وحتما این هوس را نخواهند کرد ووی را برای جنگ با روسها بشمال فرستاده بودند واینك می بینند که برای جنك با انگلیسها بجنوب می فرستند. من باو اطمینان دادم که آبروی وی وابسته بنتیجه ماموریت اوست واگر با پایداری رفتار کند وبا دشمنان دوستی نکند باید بتوجه دو دربار عالی متکی باشد وبنا براحساساتی که همواره نسبت بفرانسه آشکار کرده و دوستی که دربارهٔ همهٔ فرانسویان درطهران نشان داده است حق دارم منتظر آن باشم . ما از هم جدا شدیم. رفت ازعالی حضرت اجازه بگیرد وآخرین دستوررا دریافت کند تا همانشب رهسپار شود.

میرزا شفیع هماندم بمن پیغام داد که امپراطور بنیروهای امدادی که بفارس میفرستند یکدستهٔ ششصد سواراز پاسبانان خود را افزوده و با اسمعیل بیك بشیرازخواهند رفت . ازترس این که مبادا درمذاکرهٔ با این وزیر مطلب درست روشن نشده باشد موارد مهم آنرا درنامه‌ای که باو نوشتم ضبط کردم .

بیگلر بیگی اصفهان فردا میرود مدتی درقلمروحکومت خود باشد. در سلطانیه دوباره بدربارعالی حضرت ملحق خواهد شد .

ما نیزفردا برای اردوی صایین‌قلعه (۱) حرکت‌میکنیم . امپراطورازراه‌قزوین(۲) بآنجا میرود .

افتخاردارم ...»

نتیجه وساطت فرانسه درمیان ایران وروسیه

هم چنانکه دولت فرانسه بژنرال گاردان دستورداده است که بکوشد صلح‌درمیان روسیه و ایران را بر قرار کند از دربار سن پترزبورك نیز دستورهایی درین زمینه بفلد مارشال گراف گوداویچ فرمانده لشکریان روسیه در قفقاز داده شده که با ژنرال گاردان درین زمینه یاری کندووی نیزنامهایی بگاردان نوشته. از آنجمله نامه‌ایست که در۲۵ مارس (۵آوریل) (۳) ۱۸۰۸ (۲۷محرم۱۲۲۳) بگاردان نوشته وترجمهٔ آن

---

(۱) دراصل : San Kala (۲) دراصل : Kazwina

(۳) تاریخ اول روسی وتاریخ دوم اروپاییست

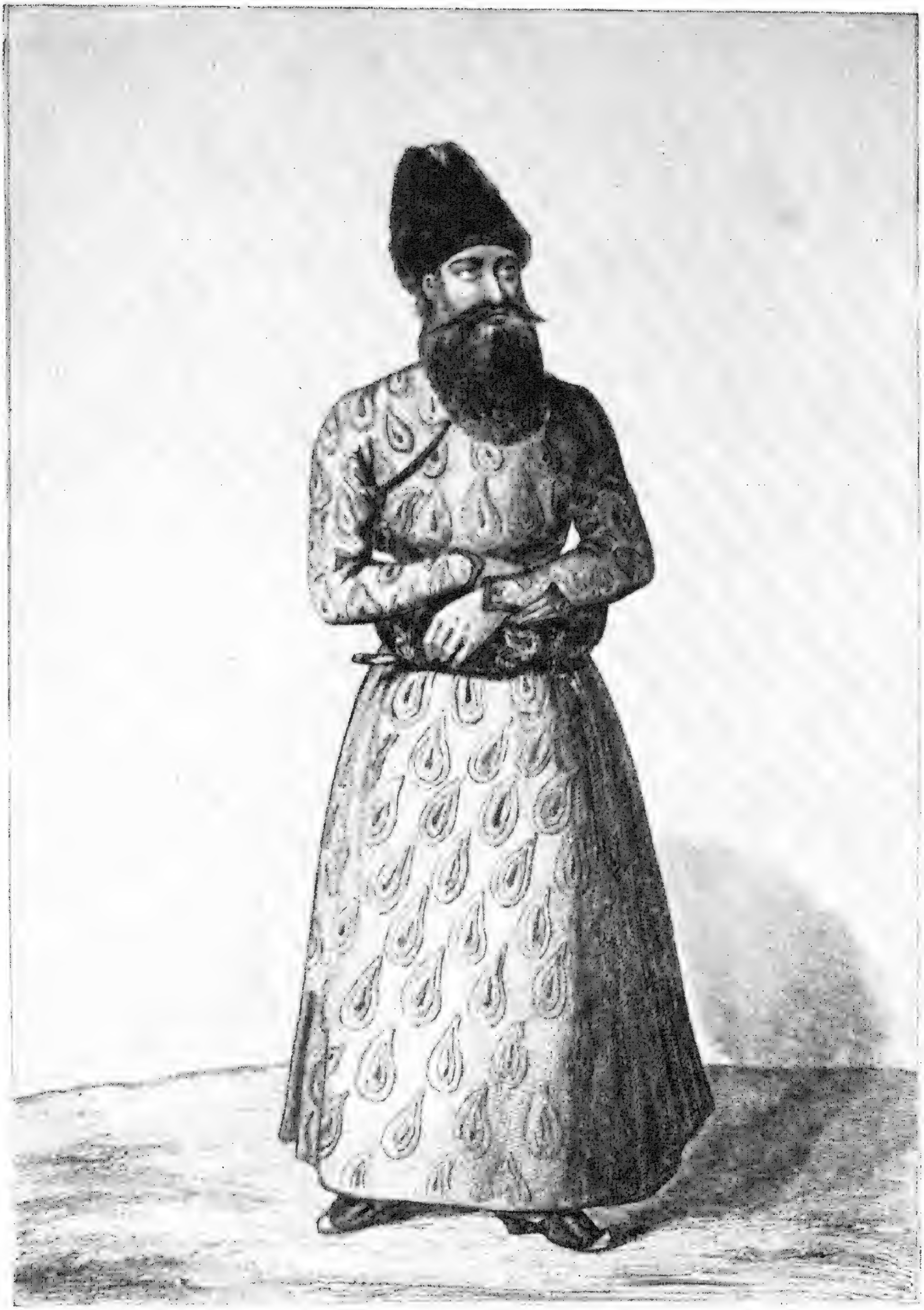

یکی ازاعیان ایران درزمان فتحعلی شاه

ازکتاب دوبو

بدین گونه است :

«سرتیپ من ،

چون اکنون موافقت کامل ودوستی نزدیك درمیان دو امپراطوری بزرك هست و چون اطلاع یافتم که جناب شما را ازسوی اعلی‌حضرت امپراطور فرانسویان وپادشاه ایتالیا بدولت ایران فرستاده‌اند موقع را غنیمت می‌شمارم آشنایی پیدا کنم وبا شماوارد مکاتبه بشوم . افتخاردارم درضمن‌شما راآگاه کنم که انگلستان‌دشمن‌مشترك ما هرفرد جونز(۱) نمایندهٔ‌خود را بطهران فرستاده است تا اغوای بجهل کند و صاحب ایالات ایرانرا برانگیزد که درجنك با روسیه بکوشد،بگمان آنکه از نیروهای روسیه بکاهد.هر چند که انگلستان کاملا اشتباه می کند زیرا که عدهٔ لشکریان اعلیحضرت امپراطورپادشاه والا مقام من که افتخارفرماندهی آنرا دارم اینك باندازه‌ایست که بهیچ وجه ازنیروهای هراس انگیزروسیه دراروپا چیزی نمی کاهد . ایران خود ناتوانی خود را درکشمکش با روسیه حس کرده ومدتیست پیشنهاد صلح کرده است ، اما چون همواره امیدوار بود وعده‌هایی که فرانسه درضمن جنك درمیان دوامپراطوری بزرك که خوش بختانه بپایان رسیده بآنداده بود اجابت یابد دربارهٔ مواد عمده و بسیارمعتدلی که من بآن پیشنهاد کرده‌ام واینك نیز بفرمان‌عالی اعلی حضرت‌امپراطور پادشاه بلندمقامم پیشنهادمیکنم تصمیم نمی گیرد.آقای سرتیپ، من افتخاردارم گمان کنم که چون شما سفیر کبیرامپراطوریی هستید که اینك اتحاد نزدیك با امپراطوری روسیه دارد ایرانرا ازاشتباه بیرون بیاورید، زیرامن مطمئنم قطعاً بشما دستورهایی رسیده است که دربرابرمنافع روسیه‌واردنظریات ایران‌نشوید. بیانی را که اعلی حضرت امپراطور پادشاه والامقام من بپادشاه سوئد کرده است باین ضمیمه می کنم ودرضمن بشما اطلاع میدهم که لشکریان ماازحالا واردفنلاند سوئد شده‌اند . برای‌اظهارموافقت امپراطوروپادشاه شما پرنس دوپونت کورو(۲) را با دستهٔ کثیری برای الحاق بلشکریان دانمارکی که‌با ما متحدند فرستاده‌است . حامل‌را فرستادم که‌کاغذی هم‌برای وزیرایران‌دارد ودرضمن ازشماخواهش‌میکنم هرچه‌زودتر اورا باجواب دوستانه‌ای ازسوی خودتان بفرستید .

افتخاردارم بالاترین احترامات را بشما تقدیم دارم

کنت ژنرال ژان گوداویچ

ژنرال فلد مارشال

۲۵ مارس (۵آوریل) ۱۸۰۸»

ازین نامه‌ای که گوداویچ بگاردان نوشته‌خوب پیداست که پس ازعهد نامهٔ تیلسیت

---

(۱) Harford Jones

(۲) Prince de Ponté - Corvo

نه تنها ناپلئون بهیچ وجه دراندیشهٔ آن نبوده است که بایران یاری کند ودنبال مواعید خود را بگیرد بلکه بروسها وعده کرده است که منافع آنها را دربرابر ایران حفظ کند وبسفیرخوددرطهران دستوردهد که ازنظریات روسها پشتیبانی کند نه ازنظریات ایرانیان و درین موقع که روسها با سوئدیها جنك می کرده‌اند ناپلئون نیز با آنها یاری میکرده و درین صورت بهیچوجه ممکن نبوده است بسود ایران و بزیان روسیه کاری بکند . عجیب تر از همه اینست که باز با این عهد شکنی ها فرانسویان متوقع بوده اند که ایران برای خاطر آنها با انگلستان رابطه ای بهم نزنند. تقریباً سه ماه پس ازنامه‌ای که گوداویچ بگاردان نوشته است و پیش ازین نقل کردم گاردان در ۲ ژویه ۱۸۰۸ (۸جمادی‌الاولی ۱۲۲۳) ازلشکرگاه سلطانیه این نامه را بشامپانیی وزیرامور خارجهٔ فرانسه نوشته است :

«ازلشکرگاه سلطانیه ۲ ژویه ۱۸۰۸

آقای من

عالی حضرت امروزصبح میل کرده است مرا ببیند . ساعت یازده با جناب میرزا شفیع بحضور رفتیم . فتحعلی شاه می‌خواست خودمرا مطمئن کند که هر گفتگویی درمیان ایران وانگلستان قطع شده وازدوسوی تهیهٔ جنك می بینند . عالی حضرت امیدوارست که برادروالا مقامش این وضع رامطابق با نیاتی که اعلی حضرت اغلب باو اظهار کرده است بداند .

بنابرآخرین خبرهایی که ازخلیج فارس رسیده چنان‌می نماید ناوگان انگلیس که درآن جاست مرکب از۱۸ کشتی بزرك و کوچکست . سروان ملکلم میکوشد ایرانیان را بخدمت شرکت هند جلب کند . می گویند بهر کسی که بخواهد درکشتی خدمت کند ماهی چند غروش میدهد . خبرمیدهند که انگلیسها چون دانسته‌اند جزیرهٔ خارك‌را باعلی حضرت واگذار کرده‌اند تهیه می بینند که آنرا بملکیت تصرف کنند .

اغتشاشات قندهاردنباله دارد . دوبرادرشجاع‌الملك ومحمود دوباره تهیهٔ جنك با يك ديگر را درقندهارو پیشاورمی بینند .

آقای سروان مهندس تروئیلیه (۱) ازطهران بسوی مشهد درخراسان رفته است . بواسطهٔ اوضاع کنونی باودستورداده‌ام درآنسوی مرزایران تفتیش نکند . شرح مسیراز اسکندرون تا طهران اورا بنخستین افسری که افتخارداشته باشم بحضورجناب شما بفرستم خواهم سپرد .

لطف کنید ...»

---

(۱) Truilhier

درهمین گیرو دار گراف نیکالا رامانزف (۱) وزیرامور خارجهٔ روسیه در ۸ اوت ۱۸۰۸ (۱۵ جمادی الاخره ۱۲۲۳) دستوری درهمین زمینه ها برای گراف گوداویچ فرستاده و وی هم رونوشتی از آن برای گاردان بطهران فرستاده است و ترجمهٔ آن بدین گونه است :

«سن پترزبورگ ۸ اوت ۱۸۰۸

آقای کنت ،

آقای مارشال گزارش شما را بنظرامپراطور رساندم وبدان وسیله شما اطلاع از پیشنهاد وزرای ایران میدهید که یک سال متارکه را امضا کنند و گفتگوی در بارهٔ صلح را درپاریس طرح کنند، تا در آنجا بوساطت امپراطور ناپلئون وبا مذاکره در میان کنت تالستوی وعسکرخان منعقد شود .

اعلی حضرت امپراطور این اقدام را که شما فورا پیشنهاد چنین متارکهٔ طولانیرا رد کرده اید تصویب کرده است . نفع خود ومصالح خود را در آن نمی بینند . آقای مارشال وی حق انتخاب موقعی را که برای ادامهٔ جنگ لازم یا مفید باشد بشما واگذارمیکنند و درموقعی که باید بلشکریان متوسل شد دربارهٔ اداره کردن عملیات نظامی بهنرنمایی شما اعتماد دارد .

استراحتی که باین لشکریان داده شده بود درنتیجهٔ تعهدی نبود ؛ جناب شماخوب میدانید بواسطهٔ اهتمامهای دایمی بود که ممکن بود ایرانیان بزودی خواستارصلح بشوند وخودشان ازمادرخواست انعقاد آنرامیکردند، بی آنکه پیش از آن متارکه ای برقرارشود و اینقدر درخواستن آن شتاب داشتند .

آقای مارشال ، لطف کنید بوزیرایران بگویید که عقیدهٔ اعلی حضرت در بارهٔ متارکه واعادهٔ جنگ چنینست .

اما دربارهٔ پیشنهادی که بشما کرده اند که مذاکرات در پاریس بشود امپراطور عقیده دارد هرچند بسیار راستست که ممکن نیست منافع خود را بکسی که بهترازو باشد واگذار کند زیرا که امپراطور ناپلئونرا دوست خود میداند وازمیان همهٔ شاهانی که امروز سلطنت می کنند کسی نیست که بیشتر با اطمینان با او سخن بگویدواین پادشاههم بنوبهٔ خود از میان همهٔ پادشاهان کسیست که بیشتر دوستی بااو میکند وبا این همه برتری هایی که وساطت فرانسه ممکن بود برای امپراطوری روسیه داشته باشد اعلی حضرت

---

(۱) دراصل : Nicolas Romanzof ولی گویا درست نیست و مقصود Nicolas Petrowitch Roumiantsef است که دراین موقع وزیرامورخارجه بوده وسال بعد نخست وزیرروسیه شده است .

نمی تواند بدان متوسل شود. وضع جغرافیایی سه دولت مانع آنست . فواصل بسیاری که درمیان ماو فرانسه است همهٔ فواید وساطت آنرا ازمیان می برد وناچار برخلاف میل سه پادشاه گفتگوی صلح را بجای آنکه تسریع بکند مانع می شود.

اعلیحضرت خود درین زمینه با آقای سفیر کبیر فرانسه که درین جا مأموریت دارد سخن رانده است ومیل دارد شماهم ازسوی خود این علل را باطلاع آقای ژنرال گاردان برسانید وباو بگویید تا چه اندازه اعلی حضرت خشنودست ازاینکه وی میل دارد ایرانیان را بما نزدیك کند ودرهرموردی که بتواند بماحسن خدمت خود را نشان بدهد .

باتوجهی که اعلی حضرت دربارهٔ کار های ایران دارد غافل ازین نیست که هر وقت وزرای ایران بشما پیشنهاد میکنند دربارهٔ صلح با ایشان گفتگو کنید بجناب شما میگویند که میل دارند مرز کشور ما مسدو(١) باشد ودرضمن مذاکره درهر موقع از اتحادی که نتیجهٔ صلح در میان دو امپراطور وپادشاهشان برقرار خواهد شد سخن میرانند، گرجستان راهم لازمهٔ این اتحاد می‌دانند . اگر گرجستان مستقل میبود اختلاط عجیبی دوست میشد واینك که متعلق بماست طمعهٔ غریبیست که مارا بصلح وادار کنند !

تنها بواسطهٔ همین اغفال امپراطورحق دارد این عقیده را داشته باشد که مقصود ایران اینست که جنك را دنبال بکند ، متارکهٔ یك سال را برای این میخواهد که نیرو هایی دربرابر لشکریان اعلی حضرت تهیه ببیندوفراهم کند وقطعاًما امروز برابری جنك با این نیرو را ندارد . آقای مارشال بدیهیست که سود امپراطوراینست که تحمل نکنند. در حقیقت بهتر میداند بشما اجازه دهد جنك را دنبال کنیدتا اینکه یك سال آنرامتارکه کنید ومجبور شوید آن وقت جنك را با زیان بیشتری ازسر بگیرید .

پس ازآنکه اوامراعلی حضرت را بجناب شما ابلاغ کردم چیزی که میماند اینست که احترامات بسیار خود را مکرر کنم وافتخار دارم خدمتگزار بسیار حقیرو بسیارمطیع جناب شما باشم .

کنت نیکالادورامانزوف

رونوشت مطابقست

کنت گوداویچ»

در تاریخ ٢٦ اوت ١٨٠٨ (٤رجب ١٢٢٣) گاردان گزارش مفصلی درباره اوضاع ایران وسیاست ایران درآن زمان ازلشکرگاه سلطانیه برای شامپانیی وزیرامورخارجهٔ ناپلئون فرستاده که سند بسیار جالبی برای تاریخ آن زمانست وبدین گونه است :

---

(١) Mosdow

« ازلشکرگاه سلطانیه ٢٦ اوت ١٨٠٨
آقای من ،

میرزا شفیع پریشب پیش نویس اصلی اظهارات شفاهی راکه عالی حضرت میبایست در حضور آقای بیانکی دادا (١) سروان مهندس بکنند بمن داده است . افتخار دارم ترجمهٔ آنرالفا برای جناب شما بفرستم .

این سند بسیار جالبست ؛ شامل جزییات سیاست ایران واساسهاییست که فتحعلی شاه اتحاد خود را با اعلی حضرت بدان متکی کرده است . مواردی راکه بیشتر طرف توجه اوست درآن معین کرده است ؛ و نتیجه ای که عالی حضرت از آن میگیرد میرساند که اگر امیدهای او روانشود در رفتارش نسبت بفرانسه تغییر پیش خواهد آمد .

وقایعی که او اظهار میکنند همیشه حقیقت ندارد . چند بند آن نیز شامل جزییاتیست که وظیفه دارم آنچه میدانم بخلاف آن اظهار بکنم . جناب شما میتوانند آنها را باملاحظاتی که باو تقدیم میکنم بسنجد .

بند اول ودوم تنها شامل تکرار شرح سفارتهاییست که دو دربار عالی ازجانب خود فرستاده‌اند وتعهداتیست که دربارهٔ یك دیگر کرده‌اند . در بندسوم عالی حضرت ببیان وقایع آغاز میکنند. ازتدارك های خود در برابر افغانستان وهندوستان خبرمی دهد .

من باید معتقد باشم که هیچ دستوری برای این لشکرکشی ها بشاهزادهٔ حکمران خراسان نداده است . تنها پیداست که وی بایك عده لشکریانی که چندان قابل ملاحظه نیستند بسوی مرو رهسپار شده است . قطعاً ایران تاوقتی که قلمروش بروی روسها باز باشد کاری در برابر هندوستان نخواهد کرد. صفت مبالغه که طبیعی ایرانیانست در اطمینانی که عالی حضرت در گفتگو ازین لشکرکشی دارد دیده میشود. حتی گاهی هم بسمع ما رسانده است که میل دارد تنها عدهٔ کمی ازسپاهیان فرانسه با او یاری بکنند وآنها را برای معاونت خود نگاه میدارد . ولی نتوانسته است کتمان کند که تا روسها گرجستان رادر دست دارند نمی توانند فکر این کار را بکنند .

میتوان ازآن نتیجه گرفت که گفتگوی با نمایندگان سند وسفارت نصرالله خان در تته منحصر بتاکید دوستی و وعده‌های بسیاراحتمالی بوده است .

بند ٥ مربوط بوهابیان وانگلیسهاست . راستست که فتحعلی شاه درصدد برآمده است رابطهٔ دوستانه با سعود بهم بزند . ولی جناب شما ازگزارش های من توانسته است متوجه شود که هیچ تهیه‌ای دیده نشده تادرموقع ورود ناوگان انگلیس کرانه شرقی خلیج فارس را حال دفاع بدهند . گفتگوهای من جزین نتیجه‌ای نداشته است که وعده‌هایی

---

(١) Bianchi d' Adda

داده‌اند ودرموقع عزیمت اسمعیل بیك هنوز بآنها وفانکرده بودند . چنانکه عالی‌حضرت تاکید میکنند باید باور کنم که ملکلم رفته است تا نتیجهٔ ماموریت خود را بحکمران کل هندوستان اطلاع دهد ؛ اما گمان ندارم که ناوگان انگلیسی از خلیج فارس رفته باشد و برخی اخبار گواهی میدهد که هنوز درآنجاست .

اطمینانیرا که در بندششم هست میتوان تااندازه‌ای تابع نتیجهٔ اقداماتی دانست که‌عالی حضرت تمنی دارد اعلی حضرت بنفع ایران در برابر امپراطور روسیه بکنند . با این همه تصورمیکنم فتحعلی شاه کاری نکند که فرانسه را برنجاند واتحاد باآن بالمره یگانه سد در برابر روسیه است .

عالی حضرت روابط دوستانه باباب‌عالی را دنبـال میکنند تا اینکه روابط خود را با فرانسه از راه استانبول آسان کنند . ولی رفتاری راکه دربارهٔ ایالات ترك همسایـهٔ ایران‌داشته بهیچ وجه تغییر نداده است . چنانکه کمافی‌السابق در اختلافاتی که درمیان پاشای بغداد و پاشای سلیمانیه هست دخالت میکنند . لشکریان ایران سوی کردستان‌در حرکتند ومیتوان پیش بینی کرد که باوجود اطمینانهای قطعی که وزیرداده است‌ازورود بقلمروعثمانی خود داری نخواهند کرد .

عالی‌حضرت ازدعاوی خود نسبت‌بعراق عرب وقلمرو بغداد و بصره هم‌دست‌نکشیده است . مکررهم اقرار کرده که تنها منتظرموقع مناسبست که‌آنجا را بگیرد . ولی البته لازمست که سلیمان پاشا کاملا پیروایران باشد ؛ بازمسلم نیست که عالی حضرت درتعیین او بحکمرانی بغداد نفوذی داشته باشد . تصورمیکنند درین کاریاری کـرده است زیـرا موافقت داشته سلیمانرا که درجنك علی پاشا با عبدالرحمن اسیر اوشده بودآزاد کنند . پاشای بغداد رعایت انگلستان و ایرانرا میکنند : رعایت انگلستانرا بـواسطهٔ بصره و تجارت‌آن با هند میکنند ؛ رعایت ایرانرا بسبب اطلاع ازمقاصد فتحعلی‌شاه میکنند واین که همیشه ازدخالت او بنفع عبدالرحمن یاغی تـرسیده است . امانفرت شدید نسبت بهرچه نام‌ایرانی دارددروهست .

دربارهٔ بند ۹ جناب شما خوب میداند که‌درموقع ورود سفارت اعلی‌حضرت بطهران با وجود نمایندگیهای مکررفرانسه بیش ازیك سال‌بود که ایرانیان دیگر هیچ حرکتی دربرابرروسها نکرده بودند. فتحعلی‌شاه بپاشای ارزروم وعده کرده بودعملیات‌لشکریان خود را با عملیات لشکرعثمانی توام کند . اما چون یوسف پاشا وارد جنك شدشدیدعالی حضرت که دایماً مانع بود شاهزادهٔ عباس میرزاواردجنك شود او را رهاکرده است . بدیهیست که ایران میخواست باانتظارپایان جنك درمیان فرانسه و روسیه‌کاری نکند و امیدوار بود که‌یا روسها گرجستانرا ترك کنندیا اینکه دلشانرا بدست بیاورد که‌درموقعی

که ضعیف بودند بآنها حمله نکرده است . البته میل ندارد کشمکشی که پستی خود را درآن حس کرده است از سر بگیرد. وضع نظامی شاهزاده عباس میرزا خیلی مانده است که استحکام جالبی پیدا کند و همهٔ کوشش های عالی حضرت تنها آنست که خواستار حمایت اعلی حضرت باشد، برای اینکه ایالات ایرانرا که دردست روسیه است فوراً تخلیه کنند . دربارهٔ تمایلات همهٔ مردم این ولایات درحق ایران اشتباه میکنند. البته ازاستیلای روسها شکایت دارند ؛ ولی بازآنرا براستیلای مستبدانهٔ ایران ترجیح می دهند وتنهادر اندیشهٔ استقلال خود هستند، زیراکه حال مضطرب وشرارت آمیزشان سبب میشودکه بابی حوصلگی هرتسلط بیگانه راتحمل کنند . اما فداکاریهایی که عالی حضرت مدعیست برای سازمان نوین نظام کرده است بسیار مبالغه آمیزست. مخصوصا کارهای ساختن توپ و تفنك هرروز دوچار وقفه است زیراکه آن کارها رابطفیل حکمران اصفهان وشیرازمیکنند.

بند ۱۰ شامل چند ملاحظهٔ درستست . تنهااین ایراد رادارم که تردیدست انگلیسها توانسته باشند برافغانها هم نفوذ پیدا کنند. اینها که ازسرنوشت هندوان آگاه شده اند طبعاً ازاستیلا جویان بیزارند . مخصوصاً ازوقتی که بی اعتمادند که چند سال پیش شرکت هند اقداماتی کرده است تا دربارایرانرا وادار بحمله برزمان شاه بکند، زیراکه اندیشهٔ اواین بود باسیکهاومهراتهاهمدست بشودو برانگلیسها بتازد. اما ازیك سو شرکت هندمشغولست روابطی بامللی که دراطراف رود سندند برقرار کند، تااینکه اگرفرانسویان برمتصرفات انگلیس درهند لشکر بکشند خط دفاعی درکناراین رود داشته باشد . از سوی دیگر خودداری نخواهدکرد ودرصدد خواهد بود دشمنانی را برایران برانگیزد، زیرامی بیند رابطه را با انگلستان قطع کرده است . بدین گونه می توان پیش بینی کرد که عمال انگلیس که با افغانها مربوطند طرفدرانی در میان این مردم بدست بیاورند، خواه بوسیلهٔ پول دادن بیکی ازسران یاغی وخواه بوسیلهٔ دادن توپخانه ویاوری بشجاع الملك پادشاه دربرابرایران که آشکاردشمن اوست .

دربندهای ۱۱و۱۲ عالی حضرت دوباره بموضوع تخلیهٔ ایالات ایران از تصرف روسهابرمی گردد. پیداست که این موضوع عمده ایست که خاطرش را مشغول کرده ومخصوصاً مربوط بآبروی اوست. نمی تواند باین اندیشه تن دردهد که مجبورشود برای بیرون کردن روسها نیرو بکار ببرد ؛ ومی توان پیش بینی کردکه اگربواسطهٔ مساعدت اعلی حضرت باسترداد ایالاتی که ازدستش رفته است کامیاب نشودوروی خوشی بتقاضاهایی که ممکنست فرانسه درآینده ازو بکند نشان ندهد.

بند ۱۳ تکرارآن چیزیست که فتحعلی شاه درباری که درهفتم این ماه بمن داده بودگفته است. ولی عالی حضرت بی حوصلگی بسیارآشکارمی کندکه هنوزاطمینانی ازسوی

اعلیحضرت دربارهٔ تخلیهٔ گرجستان از روسها باو نرسیده است ؛ اضطرابی را که ازین حیث دارد نشان میدهد .

سرانجام در بند آخر اظهار میل می کند که اعلی حضرت مرحمت کند و هرچه زودتر تصمیمی را که لطف خواهد کرد دربارهٔ موضوعهایی که درین اظهارات شفاهی بدان اشاره شده است خواهد گرفت باطلاع او برساند .

ازجناب شما خواهشمندست لطف کنید . .»

درضمن اینکه کاردان ازین گونه گزارشها برای وزارت امورخارجه فرانسه مینوشته بامارشال گوداویچ فرمانده اردوی روسیه هم برای اجرای دستوری که از پاریس باومیداده‌اند مکاتبه داشته است و ازآنجمله پاسخ نامه‌ای را که گوداویچ در ۲۵ مارس (۵ آوریل) ۱۸۰۸ مطابق با ۲۷ محرم ۱۲۲۳ باو نوشته بود و پیش‌ازین درصحیفهٔ ۱۳۱ چاپ شده‌داده‌است و باردیگر مارشال گراف گوداویچ درتاریخ ٤ سپتامبر ۱۸۰۸ (۱۳ رجب ۱۲۲۳) نامه‌ای باو نوشته که ترجمهٔ آن بدین گونه است :

«آقای سفیر کبیر ،

افتخاردارم که نامهٔ دوستانهٔشما ازراه ایروان بمن رسیده است . ازآن آشکارست که تا چه اندازه جناب شما دقت کرده است ما را بایران نزدیك کند و دریغ نخواهم داشت گزارش بسیارعبیدانهٔ خود را درین باب باعلیحضرت امپراطوور بدهم و پیش‌ازوقت نامهٔ شما را برای آقای دوك‌دوویسانس(۱) با چاپارفرستاده‌ام . ولی چنانکه پیش ازین افتخارداشته‌ام بوسیلهٔ چاپارمخصوص ازجانب خود درتاریخ دوم این ماه تصمیم آخری و قطعی اعلیحضرت امپراطوورپادشاه عالی مقام خود را باطلاع جناب شما برسانم گمان نمی کنم بهیچ وجه وارد تعهد دیگری با ایران بشوم، مگرانعقاد صلح‌رسمی و بی‌درنگ برهمان اساسی که بایران گفته‌ام ودرمدت مدید گفتگوها هرگزآنرا تغییرنداده‌ام . برای این کاروکالت تام رسمی دارم و ولیعهد ایران هم اگر رضایت بدهد صلح رسمی را بی درنگ منعقد کند باید از سوی صاحب اختیار توانای ایران پدرش همان وکالت را داشته باشد .

آقای سرتیپ، لطف کنید و باحترامات صادقانه دربارهٔ خود و بالاترین تعارفات من اطمینان داشته باشید .

کنت ژان دوگوداویچ

ازلشکرگاه نزدیك تزوپی (۲) ٤ سپتامبر ۱۸۰۸»

( ) [illegible]

(۲) Tzopi

مذاکرات صلح ایران و روسیه بمیانجی گری فرانسه

از اسنادی که پیش ازین نقل کردم پیداست که از یك طرف ناپلئون بوعده‌هایی که بایران کرده بود که منافع آنرا در برابر روسیه حفظ کند پس از عهد نامهٔ تیلسیت دیگر پابست نبوده وهیچ حمایت جدی از ایران نمی کرده است . از سوی دیگر روسیه تقاضای متارکهٔ یك سالهٔ ایرانرا نمی‌پذیرفته وجداً مصر بوده است که هرچه زودتر باید صلح بر قرارشود ، بالعکس می کوشیده است جنگ را یك ساله ترك کند، شاید درین مدت فرجی برسد یا اینکه بتواند نیرویی فراهم کند . درین گیرودار ایران برای رضای ناپلئون با انگلستان قطع رابطه کرده بود وانگلیسها سخت ازین کار ناراضی بودند ومی کوشیدند ایرانرا ازخود بترسانند ووادارش کنند که با ناپلئون رابطه نداشته باشد . درین موقع روسها هم که با ناپلئون اتحاد کرده بودند وارد مخالفت با انگلستان شده ومانع بودند که ایران رابطهٔ خود را با انگلیس دوباره برقرار کند . گاردان ماموریت داشت میانهٔ ایران وروسیه را التیام دهد ولی اینکار ممکن نبود، زیراکه هیچ یك از دو طرف شرایط طرف دیگر را نمی‌پذیرفت . درین میان روسها هم چنانکه سابقا الکساندر امپراطور روسیه بمارشال گوداویچ دستور داده بود و وی هم در نامه‌ای که بگاردان نوشته بود اطلاع داده بود درصدد بوده‌اند جنگ را ازسر بگیرند . گاردان درین زمینه درتاریخ ٣ اکتبر ١٨٠٨ (١٣ شعبان ١٢٢٣) نامه‌ای بشامپانیی وزیر امور خارجهٔ ناپلئون نوشته که ترجمهٔ آن بدین گونه است :

«طهران ٣ اکتبر ١٨٠٨

آقای من ،

دربار ایران با اطمینان بمواعیدی که ممکن بود من بآن بدهم آرام بود وآنهم بنابرنامهٔ آقای مارشال گوداویچ بود که تا لشکریان فتحعلی شاه هیچ دشمنی نکنند وایران هم در تصمیمات خود در برابر دشمن مشترك که انگلستان باشد پایدار بماند ارتش روسیه هم از هرحمله‌ای بخاك ایران خود داری خواهد کرد . عالی حضرت از اتحاد صمیمانهٔ اعلی حضرتان امپراطور فرانسه وپادشاه ایتالیا وامپراطور روسیه آگاه بود وامیدوار بود که امپراطور الکساندر وساطت مخدوم عالی مقام مرا خواهد پذیرفت ودرعهد نامهٔ صلح ایران با دربار سن پترزبورگ ممکنست در پاریس گفتگو کنند . چاپاری که آقای مارشال گوداویچ فرستاده وارد تبریز شده است . نامهایی که وی حامل آنها بوده وفوراً آنها را بتوسط یکی ازسوارهای شاهزاده عباس میرزا بطهران فرستاده‌اند همهٔ تصوراتی را که دربار حق داشت بکنند باطل کرده وعالی حضرت و وزرایش را درمنتهای اضطراب انداخته

است. وزیر مرا فوراً خواست و دو نامهٔ آقای مارشال گوداویچ را بمن نشان داد یکی بشاهزاده عباس میرزا و دیگری بوزیرش میرزا بزرگ. افتخار دارم ترجمهٔ این دو سند را که بروسی و فارسی نوشته‌اند ضمیمه کنم. میرزا شفیع توجه مرا بدین جلب کرد: «که آقای کنت گوداویچ در آن آشکارا خبر داده است که امپراطور الکساندر نخواسته است توسط فرانسه را بپذیرد؛ وی اجازه داشته است آخرین بار ایرانرا دعوت کند بر اساس‌هایی که سابقاً روسیه پیشنهاد کرده است مستقیماً باوی گفتگو کنند و اگر عالی حضرت یا شاهزادهٔ عباس میرزا تصمیم نگیرند که فوراً نمایندگانی برای امضای عهدنامه بفرستند باو فرمان داده‌اند بخاك ایران حمله ببرد. وزیر مضایقه نداشته است در بارهٔ لحن نامناسب نامه‌ای که خطاب بشاهزادهٔ تبریز است و اظهارات اشتباه آمیزی که در بارهٔ وضع کنونی نیروهای امپراطوری ایران در آن هست تاکید کند؛ مرا باین توجه داد که اساس پیشنهاد آقای مارشال این است که سرحد امپراطوری روس را تا سواحل آرپاچای و کورو ارس پیش بیاورند و این ایرانرا مجبور خواهد کرد که ناحیهٔ ایروان و اچمیاتزین یا اوچ کلیسیارا واگذار کند. وزیر می گفت بدین گونه روسیه بتمامی قلمرو کنونی ما هم آسیب میزند و این تمامی را اعلیحضرت امپراطور و شاه در مادهٔ ۲ عهد نامهٔ با فتحعلی شاه تضمین کرده است. عالی حضرت حق دارد متوقع باشد که بنا برهمین ماده و مواد ۳ و ٤ همان عهد نامه شما بآقای مارشال گوداویچ مطالبی بگویید که او را وادارد تصمیمات خود را در بارهٔ ایران تغییر دهد و کاری بکنید که مناسب سفیر پادشاهی باشد که وفاداری وی در رعایت تعهداتش بحق تا اندازه‌ای معروفست. عالی حضرت زودتر موادی را که در عهد نامهٔ اتحاد بعهدهٔ او بوده اجری کرده و راه کشور خود را بر انگلیسها بسته و نخواسته است هیچ یك از افراد هیئت سفارتی را که ژنرال ملکلم رییس آن بوده است بپذیرد. شك ندارد شما که نمایندهٔ فرانسه در دربار او هستید با عجله این موقع را غنیمت میشمارید و صدق اظهارات دوستی و اتحاد را که آن همه بنام مخدوم عالی مقام خود مکرر کرده‌اید نشان میدهید. وانگهی ما بشما فشار نمیآوریم تصمیمی بگیرید مگر وقتی که چاپار روس که وارد تبریز شده بطهران بیاید و نامهایی را که از جانب آقای مارشال گوداویچ برای شما آورده است تسلیم کند.»

من بوزیر جواب دادم که ایرادات او درستست؛ راستی هم لازمست که پیش از اتخاذ هر تصمیمی از اطلاعاتی که ممکن است آقای مارشال گوداویچ بمن بدهد آگاه شده باشم، ولی میتواند مطمئن باشد که همهٔ دقتها را خواهم کرد تا مانع شوم کنت گوداویچ قطع رابطه کند و این فوق‌العاده برای دربار من ناگوار خواهد بود زیرا که جناب شما در نامهٔ آخر مورخ ۲٤ ماه مه که از بایون (۱) نوشته بودید دوباره تاکید کرده اید که تا میتوانم

Bayonne(۱)

بکوشم نزدیک‌شدن ایران وروسیه را آسان کنم.

میرزا شفیع حاجت داشت که اظهارات من وی را اطمینان دهد و حق‌شناسی بسیاری آشکار کرد . رسیدن دو نامهٔ آقای مارشال برخی ناراحتی‌های شخصی برای او فراهم کرده بود . عالی حضرت درموقع دریافت این دو سند بدخلقی را که معمولش نبود با وزیرش کرده بود و ناگهان از پیش او رفته‌و باو گفته بود که تا آنوقت اورا فریب‌داده‌اند. دشمنان میرزا شفیع فیروز بودند وازحالا درصدد بودند این موقع را غنیمت بشمارند و نفوذ اورا درحضورفتحعلی شاه بهم بزنند ؛ اما عالی حضرت چون باآرامش بیشتردر کارها اندیشیده است فردای آنروزوزیررا خواسته و بیش از پیش باواعتماد نشانداده و حتی توجه را باین‌جا رسانیده که بکوشد با سخنان ممنون کننده خشونت روز پیش را از یاداو ببرد . وی نیز از سوی خود ازگفتگویی که من با میرزا شفیع کرده‌ام خشنود بنظر آمده است .

شاهزاده عباس میرزا پس‌ازدریافت نامهای مارشال گوداویچ فران داده است که همهٔ نیروهای حاضردرلشکرگاه او درخوی جمع شوند . فرج الله خانرا با دستهٔ سوار نظامش احضار کرده است . این سرتیپ هم چنانکه افتخارداشته‌ام بجناب شما اطلاع‌دهم پس ازآنکه بسرحد کردستان رفته است نتوانسته است در آنجا بماند واختلافاتی را که ازقدیم درمیان سلیمان‌پاشاوعبدالرحمن پاشا بوده‌است‌رفع کندواز کالاشرلان نزدشاهزاده عباس‌میرزا رفته است. سوار نظامی که‌پسرش‌امان‌الله خان نایب‌الحکومهٔ زنجان فرمانده آنهاست نیزدرپی آنها رفته است .

من بوزیر خاطر نشان کردم که فرمانهای والا حضرت امپراطوری شاید بسیار عجولانه و بسیارآشکاربوده و بنظرمن‌لازم بود که شاهزاده اطمینان‌کاملی وانمود کند تا اینکه مذاکرات مناسب باآقای مارشال گوداویچ بعمل‌آید . میرزا شفیع بمن پاسخ داد که اندیشهٔ شاهزاده اینست تا وقتی که روسها اولین خصومت را بکنند کاملا آرام باشد .

ازجناب شما تمنی دارم بتعارفات احترام‌آمیزمن که بوسیلهٔ آن افتخاردارم ... باشم اعتماد کنید . »

گاردان قسمتی ازپایان نامه‌ای راکه مارشال گوداویچ در٢ سپتامبر(١٤سپتامبر) ١٨٠٨(٢٣ رجب ١٢٢٣) بشاهزادهٔ عباس میرزا نوشته ودر١١ اکتبر ١٨٠٨(٢١شعبان ١٢٢٣) بطهران رسیده ضمیمهٔ این نامه خود کرده ودرآغازآن چنین نوشته‌شده‌است :

« نتوانسته اند نسخهٔ اصل این نامه را بدست‌آورند زیراکه والاحضرت امپراطوری بواسطهٔ نفرت فوق‌العاده‌ای که ازآنروی داده پاره کرده است . نیز ممکن نشده است رونوشتی راکه ازآن درطهران برداشته‌اند فراهم کنند . این رونوشت تنها در مدتی که

برای ترجمهٔ مواد این سند لازم بوده در دست امضاءکننده بوده است و این مواد در نامهایی که آقای کنت گوداویچ بجنابان میرزا شفیع ومیرزا بزرگ نوشته‌است نیست. »

سپس مدلول آن نامه بدین گونه است :

« ۲۴ اکتبر ۱۸۰۸ (۵ رمضان ۱۲۲۳)

آغازاین نامه کاملا مطابقست با سه بند اول نامه‌ای که خطاب بمیرزا بزرگستو تفاوتی که درمیان آن دوهست اینست که بجای این کلمات: «مخصوصاً اعلیحضرت خیلی دور از آنست که بخواهد هیچ یك ازشرایط را تغییر دهد ... » شرح زیر آمده است :

« آخرین بار بوالاحضرت امپراطوری شما عرض می کنم کـه دولت علیهٔ روسیه نمی‌تواند انعقاد قطعی صلح‌را بپذیرد مگر براساسی که پیش‌از وقت بایران اطلاع‌داده‌ام یعنی که خط سرحدی از مجرای رودهای کور وارس واریاچای معین خواهد شدواز دو طرف عهدنامه را بی‌هیچ نوع مهلتی امضاء خواهند کرد. چون محرك من عشق بنیکی است وبیش‌از یك برهان درین زمینه بوالاحضرت امپراطوری شما نشان داده‌ام عقیدهٔخود را درین زمینه ازو پنهان نمی کنم و بواسطهٔ رعایت کامل که نسبت بوی دارم اینك هم با همهٔ صداقتی که ممکن باشد آنرا آشکار خواهم کرد. نامهٔ والاحضرت امپراطوری شماکه فتحعلیخان نوری آنرا بمامداد حدودی راکه سابقاًسرحد امپراطوری شمارا تشکیل می‌داده است یادآوری میکرد ودعاوی ایران را درین زمینه باطلاع می‌رساند. از تمام نواحی که شما ادعا می کنید وامروز درزیر استیلای اعلیحضرت امپراطور روسیه‌مخدوم عالی مقام من هستند قسمت عمده را لشکریان فیروزمند مافرمان بردار کرده‌اند و بقیهٔ آن کاملا بمیل خود فرمان مارا پذیرفته است. اگر از یك‌سو این ایالات هرگز اصلا وکلا تابع‌ایران نبوده‌اند از سوی دیگر منتهای عظمت وقدرتی که دولت روسیه بنیروی لشکریان خود وفتوحات وسیع خودبدست آورده استباو حق میدهند در بارهٔ سرحداتی که میل بکنند فراهم سازدباز دعاوی بیشتری داشته باشد. بهرحال اعلیحضرت امپراطور مخدوم من چون میل شاهانه‌اش متوجه خوش رفتاریست که میل دارد باهمسایگان بکند ودربار ایران راهم مشمول آن دارد وتنهااز احساسات انصاف و بزرگواری خودپیروی میکند لطفاً صلحی راکه دربـار ایران خواستارست منعقد میکند وکاملا خاطر آن را آرامش میدهد. دربارهٔمطالبی که والاحضرت امپراطوری شما درباب‌سرحدات گفته‌است میتوانم جواب بدهم که همهٔ ایالات گیلان‌را مرحوم اعلیحضرت پترکبیر گرفته بود ؛ اما مخدوم بلند مقام من بواسطهٔ وضع کنونی ایران و مخصوصاً برای رعایت انصاف تنها بپیشنهادهایی که امروز میدهد قناعت میکند وآنها را من برای والاحضرت امپراطوری شما بیان کرده‌ام وباید حتما اساس عهدنامه باشد. پس‌ازآن دعاوی‌ایران دربارهٔ نواحی

مجاور که امروز دراختیار اعلیحضرت امپراطورروسیه‌است بکلی بی‌موردست، مخصوصاً باوضع وخیمی که اکنون دارد ومن نمی‌توانم‌از اظهار تعجب خودداری کنم، زیرا که از مقتضیات‌دوستی دورست وحتی‌میتوانم گفت که میتوان آنهارا اعلان‌جنگ آشکاری‌دانست. در آن موقع میبایست دربار ایران در توانایی از لشکریان فیروزمند روسیه برتری داشته باشد وپیروزیهای بیشتری نصیبش شده باشد. اگر دربارهٔ گذشته واز فوایدی که دولت روسیه از ادامهٔ جنگ برده است بیندیشیم باز بوالاحضرت امپراطوری شما اعلام میکنم که مخصوصاً درحال کنونی تهی‌دستی که ایران دارد این برتریهاخیلی بیشترخواهد بود. ماخبر داریم که بسیاری‌از ولایات نیرومند صاحب اختیار کشورشما درحال‌طغیانند؛ انگلیسها برسواحل خلیج فارس حمله میبرند وپاشای بغداد که او نیز متوجه انگلیسها شده است خود را دشمن ایرانیان اعلان‌کرده است. درصورتیکه دربار ایران در چنین وضع وخیمیست آیا موقع هست که درصدد باشد برشمارهٔ دشمنان خود بیفزاید و بخواهد بوسیلهٔ دعاوی مغرورانه کینهٔ دولتی راکه مانند‌دولت روسیه هراس انگیزست جلب کند؟ اما بالعکس چون منافع حقیقی والاحضرت امپراطوری شما را از نظر دور نمیکنم‌بوی اطلاع میدهم که امپراطور عالی‌مقام من‌بواسطهٔ احساسات منصفانه ومردم‌داری نمیخواهد بهیچ وجه ازوضع شوم دربارشما بهره‌مند شود. هرچند قدرتی دارد که هیچ‌چیزنمیتواند باآن برابری کند پیشنهادهایی راکه‌من‌بشماداده‌ام مکررمیکند ووالاحضرت‌امپراطوری شماهم میدانند که کاملا بسود ایرانست؛ این پیشنهاد تنها عبارت از امضای عهد نامه است بی‌هیچ مهلت و درنگی. وانگهی چون من از وسعت فرزانگی و کثرت نبوغ والاحضرت امپراطوری شما اطلاع دارم‌کاملا این موضوع را بفکر صایب شما واگذار میکنم وگمان می کنم دربار روسیه چون بقوت وعظمتی که اکنون داردرسیده است‌باید برای حفظ آبروی خود کشورهایی راکه پیشرفت لشکریانش از چند سال پیش بدست آورده نگاه بدارد ودعاوی راکه‌ایران دربارهٔ متصرفاتی که اکنون دردست آنست‌دارد بهیچ وجه معتبر نمیدانم. پس‌از آنکه این اظهارات صادقانه رابوالاحضرت‌امپراطوری شماکردم‌گمان میکنم باید باردیگر نظر او را بمنافع حقیقی وی جلب کنم وباوسفارش میکنم آنچه راکه بسیار بنفع ایرانست رد نکنند و اگر پیشنهاد های عادلانه و مساعد دولت مارا دربار ایران بپذیرد وبی‌آنکه وقت تلف شود عهدنامهٔ صلح قطعی را امضاء کنند اقبالیست، که وارث تاج خود از آن بهره‌مند خواهد شد. تنها ستایشی که من نسبت بوالاحضرت امپراطوری شما دارم وعقیدهٔ عالی که نسبت باو پیدا کرده‌ام مرا وامیدارد که‌باین لحن باونامه بنویسم واگر درین‌کار نیت صادقانهٔ من‌آسایش امپراطوری‌ایران نبودکه میبایست روزی‌شمادر آن پادشاهی کنید(واین آسایش تنها نتیجهٔ صلح با دولت

نیرومندی مثل روسیه خواهد بود) من البته این بیانات سابق و بیاناتی را که باز امروز میکنم نمیکردم » .

درذیل این ترجمهٔ فرانسه مترجم ژنرال گاردان مینویسد : « پایان این سند عیناً مانند پایان سند سابق الذکرست وسپس این کلمات هست : « سرانجام والاحضرت شما بایددرنظر داشته باشدکه اگرایران بارفتاری که‌مخالف‌منافع‌آنست .... »درطهران(در ۱۱ اکتبر ۱۸۰۸) بوسیلهٔ مترجم دوم موقتی سفارت ترجمه شد .

اگوست دونرسیا (۱)»

فردای آن روزیکه این‌نامهای تهدیدآمیز مارشال گوداویچ بطهران رسیده‌یعنی در ۱۲ اکتبر ۱۸۰۸ (۲۲ شعبان ۱۲۲۳) ژنرال گاردان درپاسخ نامه‌ای که‌گوداویچ در ۲ سپتامبر (۱۱ رجب) باو نوشته بود مکتوبی باو نوشته وبتوسط لاژار (۲) از اعضای سفارت خود برای او فرستاده که‌ترجمهٔ آن بدین‌گونه است:

« نامه خطاب بجناب آقای فلد مارشال کنت‌گوداویچ فرمانفرمای نظامی و غیر نظامی همهٔ ایالات روسیه واقع درمیان دریای خزر ودریای سیاه وغیره .

طهران ۱۲ اکتبر ۱۸۰۸

آقای مارشال ،

آقای‌لاژار منشی سفارت خودرا مامور کرده‌ام مطالب محرمانه‌ای دربارهٔ مدلول نامه‌ای که بمن افتخار داده در ۲ سپتامبر گذشته نوشته است بگوید . جناب شما اطلاع می‌داد اندیشه دارد اگر ایران فوراً مصمم نشود در بارهٔ صلح باجناب شما مستقیماً و بی‌توسط فرانسه که خواستار آن شده بود گفتگو بکند برآن حمله ببرد . اگر برخلاف انتظار من بیانات وی تصمیمات شما را تغییر ندهد وظیفهٔ منست رسماً بشما اظهار کنم که‌چون ایران متحد اعلی‌حضرت امپراطور وشاه مخدوم والامقام منست وتمامی خاکش راکه لشکریانش اکنون آنرادرتصرف دارند اعلی‌حضرت امپراطور وشاه ضمانت کرده است من هرحملهٔ باین خاك را تحریك در برابر دربار عالی خود تلقی می کنم . و من حق دارم از فرزانگی معروف جناب شما متوقع باشم پیش از آنکه دست بهیچ اقدامی در برابر ایران بزند منتظر شود از تصمیماتی که اعلی حضرت مخدوم والاجاه من باعلی حضرت امپراطور تمام روسیه اطلاع خواهد داد مسبوق بشود ومسئولیت واقعه‌ای راکه ناچار سبب مشاجرات ناگواری درمیان دودربار عالی‌فرانسه وروسیه خواهد بود بعهدهٔ خود نخواهدگرفت .

همهٔ احترامی که می‌دانم باید نسبت بشما داشته باشم دارم . ژنرال گاردان»

---

(۱) Auguste de Nerciat

(۲) Lajard

پیداست که این اقدام سخت را گاردان از پیش خود کرده و این نامهٔ تند را هم میبایست بتحریك احساسات شخصی خویش و برای حفظ آبروی نظامی و سیاسی خود در برابر دولت ایران نوشته باشد و ناچار بروگران بوده است که با آن عهدنامهٔ معروف فینکن شتاین و با دستورهایی که ناپلئون باو داده و با اینکه دولت ایران ضرر اتحاد با فرانسه را کاملا چشیده و گرفتار خشم ودسیسه بازی انگلستان شده است باز هم روسها درموقعی که با ناپلئون اتحاد دارند وحتی از پشتیبانی او در اروپا ودرمقابل سوئد وفنلاند بهره‌مند می‌شوند و در موقعی که فرانسه وعده کرده است در پاریس شفاعت در میان روسیه و ایران را بعهده بگیرد برایران حمله ببرند .

اینجا کاملا شخصیت گاردان وپابست بودن بشرف وآبرو درو ظاهر می‌شود وپیداست که مرد شریفی بوده وهرجا که وسایل شخصی او بوی اجازه می‌داده است دریغ نداشته درضمن اینکه منافع فرانسه را درایران حفظ کند از منافع ایران هم پشتیبانی کند وگویا همین نیز سبب شده است که ناپلئون از ماموریت وی درایران راضی نبوده و وقتی که از ایران رفته است مغضوب شده ومدتی ازکار بیرون مانده است . چنانکه پس ازین بحث خواهم کرد ناپلئون هم ازگاردان توقع عجیبی داشته ومتوقع بوده است که باهمهٔ پیمان شکنی‌های او با ایران بازهم گاردان بتواند ایران را از انگلیسها دور نگاه بدارد و نگذارد رابطهٔ خود را با انگلیس برقرار کند وبعبارهٔ دیگر درموقعی که فرانسه دیگر دربرابر روسیه ازایران حمایت نمی کند ایران رادربرابر روسیه تنها بگذارد وازنزدیك شدن بانگلستان بامید آنکه شاید از آن سوی بهره‌مند شوند بازدارد .

مقدمات جنگ دوم ایران وروسیه

نامهٔ توهین‌آمیزی که مارشال گوداویچ فرمانده ارتش روسیه درتفقاز بعباس‌میرزا نایب السلطنه نوشته بود اوضاع خاص وآشفته‌ای در ایران فراهم ساخت و روابط میان ایران وروسیه را تیره کرد . چون دولت تساری از پذیرفتن وساطت ناپلئون در میان روسیه وایران سر بازمی‌زد وایران‌هم شرایط روسیه را نمی‌پذیرفت وروسیه نیز ازقبول متارکه خودداری‌میکرد چاره‌جزین نبود که جنك دوباره دربگیرد . کوشش‌های گاردان برای‌اقناع روسیه وجلوگیری ازجنك قهراً بجایی نمی‌رسید . گاردان دربن زمینه نامه‌ای در ۲۵ اکتبر ۱۸۰۸ (٦ رمضان ۱۲۲۳) بشامپانیی وزیر امور خارجهٔ فرانسه نوشته که ترجمهٔ آن بدین گونه است :

« طهران ۲۵ اکتبر ۱۸۰۸

آقاي من،

افتخار دارم جناب شما را آگاه کنم که آقای لاژار (۱) در ۱۷ این ماه عزیمت کرده است ومجبور خواهد بوداز راه لشکرگاه شاهزاده عباس میرزا برود زیراکه جناب صدراعظم فرمانی باوداده بود ودرآن فرمان عالی حضرت بوالاحضرت امپراطوری دستور می‌داد دربارهٔ همهٔ مسایل مربوط بماموریت وی با او موافقت کند و در موردی که بتواند رضایت آقای مارشال گوداویچ رابرای امضای متارکه جلب کند وکالت تام باو بدهد. من نیز بآقای لاژار وکالت تام داده‌ام که درهمان مورد بکار ببرد.

شاهزادهٔ عباس میرزا از نامه‌ای که از آقای کنت گوداویچ باو رسیده رنجیده و بدربار اطلاع‌داده است که قصد جواب ندارد. من بصدراعظم گفتم بنظرم مناسب‌تر اینست که والاحضرت امپراطوری نامه‌ای بآقای مارشال بنویسد وباو بفهماند که بیانات وی در بارهٔ وضع کنونی ایران متکی براطلاعات نادرستست. جناب میرزا شفیع ایراد مرا درست دانسته واز آقای لاژار خواهش کرده است همهٔ کوشش خودرا بکند که‌شاهزاده آنرا بپذیرد. بنابر آنچه جناب صدراعظم بمن گفته است چنان می نماید نامهایی که‌خود بآقای کنت رومانزف (۲) وآقای مارشال گوداویچ نوشته نیز همین لحن رادارد وشامل دلایل عاقلانه ومتقنست. آنها را بچاپار روسی که آقای لاژار باخود آورده بودداده‌اند ووی از صفوف مقدم روسها خواهد فرستاد تا ورود خود را بآقای مارشال خبر بدهد. باید اینجا دوباره برای جناب شما مکرر کنم که وساطت اعلی‌حضرت برای انعقاد یك عهد نامهٔ صلح درمیان دربارهای روسیه وایران لازمست.

پیشنهادهایی که از دوسوی می کنند ناسازگارست واندیشهٔ صلح در آنها نیست؛ بدین گونه هر گفتگویی که درمحل بشود بدرازا خواهد کشید وهرگز آنها رابهم نزدیك نخواهد کرد.

آخرین نامهای جناب شما تاریخ ۲٤ مه (۳) رادارد ونامهای استانبول تاریخ ۲۹ ژون (٤) را. درین عدم اطلاع ازاخبار سیاسی نمی‌دانم دربارهٔ آنچه روسها را بحملهٔ بایران وادار می کند چه‌تصور کنم، مگر اینکه می‌خواهند زودتر کار آنها را بسازند تا ازین سوی آسوده باشند وشاید هم بعدها آنها را بچنگ ترکان بیندازند. درصورتی که‌چنین پیش آید که لشکریانی باین مملکت بیایند وذخیرهٔ ایرانیان باشند مناسب‌خواهد بود مرکب از پیاده نظام وتوپخانه و سواران نیزه‌دار (۵) باتفنگ باشند. سوار نظام این کشور که دربرابر افغانها وهندوها ودیگران خوبست چون وحدتی ندارد هرگز در

---

(۱) Lajard (۲) Romanzoff (۳) ۲۸ ربیع‌الاول ۱۲۲۳

(٤) ۵ جمادی الاولی ۱۲۲۳ (۵) Dragons

برابر توده‌ها کاری نخواهد کرد .

در ۱۲ اکتبر (۱) بافسران فرانسوی که مامور خدمت والاحضرت امپراطوری عباس میرزا بودند فرمان‌داده‌ام که اگر جنگ درمیان ایرانیان وروسها دربگیرد بطهران برگردند . از آقای لاژار خواهش کرده‌ام بکوشد شاهزاده عباس میرزا را قانع کند که لازمست با اوضاع کنونی بی‌طرفی را از دست ندهد .

درناحیهٔ فراهان درشمال غربی اصفهان بمناسبت مالیاتهای معوق اغتشاشی روی داده، زیرا که تابیست‌سال بیش تنها ۱۵۰۰ تومان (۳۰۰۰۰ فرانك) از آنجا وصول‌میشد واینك ۵۰۰۰۰ تومان (۱/۰۰۰/۰۰۰ فرانك) مالیات بسته‌اند.در نتیجه عالی حضرت میرزا ابوالقاسم پسر دوم میرزا بزرگ را مقصر وسبب این اغتشاش دانسته‌اند . این تهمت افترا آمیز که بیگلر بیگی اصفهان (۲) وکسان دیگری که از دستهٔ مخالف فرانسویان هستند وارد کرده‌اند ضربتی بجناب میرزاشفیعست، زیرا که میرزا ابوالقاسم وابستهٔ باوست. نباید ازجناب شما پنهان کنم که این جوان که تنها بیست‌وچهار سال‌دارد واز خدمت‌گزاران محترم عالی‌حضرتست بواسطهٔ هنرها وصفات خاص‌وی شایستهٔ‌احترام همهٔ فرانسویان واعتمادیست که وزیر بوی دارد وشك ندارم که روزی مرد مهمی‌خواهد شد (۳) . درنامهٔ شمارهٔ ۲۴ بتاریخ ۲۱ژوییه (۴) خودکه ازلشکرگاه سلطانیه نوشته‌ام افتخار داشته‌ام باجناب شمادربارهٔ اسمعیل‌بیك سخن بگویم (۵) که‌درماه ژون‌گذشته(۶) مامور شده بود بشیراز برود وسفیر انگلیسی‌ملکلم را برگرداند؛ از ۲۰ سپتامبر(۷) باین جا برگشته است.فرصتی یافتم چندروز بعد اورا ببینم ، اما پذیرایی وی‌برمن ثابت کرد که وی را برفرانسویان تحریك کرده‌اند .

چندیست که میرزا محمد رضا بسمت مستوفی (بازرسی دارایی) بواسطهٔ حمایت بیکلر بیکی که دست نشاندهٔ اوست منصوب شده است . وی اندکی بعد بدیدن من‌آمد ، ومی‌توان مطمئن بود هرچه میتواند بمنافع فرانسه درین کشور زیان خواهدزد .

اخیراً تاکید این خبر بمن رسیده است که عبدالرحمن پاشا را خلعت پاشایی شهرزور (۸) داده‌اند . با این همه چنان می‌نماید که این آشتی درمیان سلیمان پاشا و

---

(۱) ۲۲ شعبان ۱۲۲۳

(۲) مقصود حاج محمد حسین خان امین الدولهٔ اصفهانی صدراعظم آینده است که‌درآن‌موقع حکمران اصفهان‌ودست نشاندهٔ انگلیسها بوده‌است.

(۳) پیداست که مقصودمیرزاابوالقاسم قایم‌مقام‌وزیر معروفست

(۴) - ۲۷ جمادی‌الاولی ۱۲۲۳

(۵) رجوع کنید بصحایف۱۲۹ و۱۳۰

(۶) ربیع الثانی۱۲۲۳

(۷) ۲۹ رجب ۱۲۲۳

(۸) دراصل بخطا Chéhve zour

این سرکردهٔ کردها بازهم ظاهر نیست .

لفاً گزارشی از آقای لامی(۱) سروان دستهٔ عالی مهندس تقدیم جناب شما خواهد شد؛ منتظر موقع مناسبی بودم که دربارهٔ این افسر ممتاز باجناب شما سخن بگویم، وی عاقل وپراز حرارت وتدبیرست ؛ اجازه بدهید سفارش او را بجناب شما بکنم، تا از راه لطف از اعلی‌حضرت نشان لژیون‌دونور(۲) را برای این افسر تقاضا کنید .

آخرین اخبار خوی لشکرگاه والاحضرت امپراطوری عباس میرزا بتاریخ ۱۳ اکتبر (۳) گواهست که سردار ایروان درضمن تفتیشی بیك دسته از سوار نظام روسی درخاك ایران برخورده است وآنها نخست برو حمله برده‌اند . درین زدوخورد چند تن کشته شده‌اند . ژنرال گوداویچ در ۱۰ همین ماه (٤) لشکرگاه خود را نزدیك اوچ کلیسیا (اچمیادزین) درسه فرسنگی ایروان قرار داده است .

دیروز بیست و چهارم (٥) دربار چاپار مخصوصی نزد والاحضرت امپراطوری فرستاده است تا دستورهای عالی حضرت را باو برساند . شاهزاده نباید ازخوی جایی برود تا اینکه دردسترس و مراقب تمام نقاط خط جنگ باشد . جنگ از سوی ایرانیان باید بکلی دفاعی باشد ومنحصر باین باشد که دشمن را خسته کنند .

افتخار دارم نامه‌ای رامنضم کنم که عالی حضرت دربارهٔ وضع کنونی کارها باعلی حضرت نوشته ونامهٔ دیگر راکه جناب صدراعظم میرزاشفیع بجناب شمادر همین زمینه نوشته است . تنها پس ازحرکت آقای لاژار نوشته‌اند آنهارا بمن برسانند و چاپارمن درراه تبریز باوملحق خواهد شد» .

سرانجام پس ازین همه اصرارهایی که گاردان کرده و خواستار شده است که ناپلئون درمیان ایران وروسیه وساطت کند شامپانیی وزیر امور خارجهٔ او در ۲ نوامبر ۱۸۰۸ (١٤ رمضان ۱۲۲۳) از پاریس بگاردان چنین نوشته است :

« پاریس ۲ نوامبر ۱۸۰۸
آقا،

در آخرین نامهای خود بمن نوشته‌اید که دولت ایران میل دارد گفتگوی صلح با روسیه را درپاریس دنبال کند . آقای سفیر کبیر ایران درهمین زمینه بامن گفتگو کرده وخواسته است فوراً باآقای کنت دوتالستوی وارد مذاکره شود ؛ ولی این سفیر کبیر از دربار خود هیچ اجازه‌ای، درین زمینه دریافت نکرده بود .

---

(۱) Lamy (۲) Légion d'honneur

(۳) ۲۳ شعبان ۱۲۲۳ (٤) ۲۰ شعبان ۱۲۲۳ (٥) ۶ رمضان ۱۲۲۳

گفتگو درین زمینه ازین فاصلهٔ دور طبیعی نیست و سبب تعویقهای دیگر خواهد شد. بکوشید این دو دولت را بیک دیگر نزدیک کنید ولی دشواری مباحثه‌ای را که نمیتواند شخصاً فرانسه را ذی نفع کند بگردن فرانسه نیندازید وازسوی دیگر اگر بمیل دربار ایران تمام نشود جزین که روابط دوستی فرانسه را با ایران ضعیف کند کاری نخواهد کرد.

قراردادی را که دربارهٔ فرستادن اسلحهٔ مورد تمایل شاه ایران امضاء کرده‌اید باعلیحضرت نشان دادم. پیش از آنکه اعلیحضرت امضا کند خواسته است عقیدهٔ وزیر جنگ را بداند. وقتی که تصمیم قطعی گرفت افتخار خواهم داشت شما را مطلع کنم.

پیش از آنکه عهدنامهٔ تجارتی را امضا کنید مناسب بود پیشنهاد آنرا برای من بفرستید، زیرا دربارهٔ مواد مختلفی که میبایست در آن وارد کنید هیچ دستوری بشما داده نشده بود. وانگهی چون اجرای این عهدنامه در وضع حاضر ممکن نیست شما فرصت داشتید منتظر جوابهای من باشید.

این عهدنامه کمتر از عهدنامهای ١٧٠٨ و ١٧١٥ (١) مساعدست، زیرا که واردات وصادرات ما را مقید بهیچ حق گمرکی نکرده بود؛ اما بی آنکه درین زمینه بحث کنم باز دقت خواهم کرد که آیا تغییر مقتضیات ممکن بوده است وادار کند که درین زمینه عهدنامهٔ اول را تغییر بدهند یا نه و آیا در عهدنامه‌ای که مرا مفتخر کرده برای من فرستاده‌اید برخی مواد هست که محتاج بتغییراتی باشد یا نه. این تاخیر بهیچ وجه ضرری بروابط تجارتی که هنوز وقت اجازه نداده است برقرار شود نمی‌زند.

آقا باکمال اطمینان احترامات فراوان مرا بپذیرید.

شامپانیی »

سه روز پس از فرستادن نامهٔ سابق الذکر یعنی در ٥ نوامبر ١٨٠٨ (١٧ رمضان ١٢٢٣) شامپانیی این نامهٔ مختصر دیگر را بگاردان نوشته است ودیگر پس از آن سندی درین زمینه بامضای او دردست نیست:

« پاریس ٥ نوامبر ١٨٠٨

آقا،

نامهایی که بافتخار من از ٢٩ ژویه تا ٢ دسامبر (٢) نوشته‌اید با المثنای نامهای سابقتان رسید. اعلیحضرت امپراطور بلشکرگاه خود باسپانیا رفته وقسمتهای نامهای شما را که ممکنست جالب توجه وی باشد باطلاعش خواهم رساند.

آقای سفیر کبیر ایران امروز چاپاری می‌فرستد. چون نمی‌توانم هنوز جواب بدهم

---

(١) سالهای ١١٢٠ و ١١٢٧ قمری (٢) از ٥ جمادی الاولی تا ١١ رجب ١٢٢٣

خواستم لااقل وصول گزارشهای شما را خبر بدهم.

آقا باحترامات بسیار من اطمینان داده باشید .

شامپانیی»

چون دیگر پس ازین نامه‌ای ودستوری از شامپانیی خطاب بگاردان نیست پیداست که ناپلئون یانخواسته ویانتوانسته است میانهٔ ایران و روسیه را که در آن موقع هردو متحد او بوده‌اند سازش بدهد و شامپانیی هم بهمان دستور سابق خود بگاردان که بکوشد درایران میانهٔ دودولت را التیام دهد قناعت کرده است .

اما مارشال گوداویچ درپاسخ نامه‌ای که گاردان در ۱۲ اکتبر ۱۸۰۸ (۲۲ شعبان ۱۲۲۳) باو نوشته وپیش ازین چاپ شده است(۱) وآنرا بتوسط لاژار نزدوی فرستاده بود در ۱۲ نوامبر (۲۳ رمضان) یعنی یک‌ماه بعد نامه‌ای باو نوشته که ترجمه آن بدین گونه است :

« آقای سفیر کبیر ،

افتخار داشته‌ام نامهٔ جناب شما را بتوسط آقای لاژار منشی سفارتتان که مردی محترم و درخور اعتماد شماست دریافت کنم . ازهمهٔ اظهارات دوستانه که جناب شما لطف کرده ودر نامهٔ خود بیان کرده‌اید بسیار ممنونم .

جناب شما مرا متوجه می کنند که درنیات خود توجهی نسبت بروابطی که درمیان فرانسه وایرانست ندارم . درین زمینه افتخار دارم نخست باو توضیح بدهم که من تنها ازفرمان اعلیحضرت امپراطور مخدوم بلند مقام خود پیروی می کنم وآنرا در رونوشت محرمانهٔ نامهٔ وزیر کنت رومانزوف باطلاع شما رساندم . دوم آنکه افتخار داشته‌ام در نامهٔ اول خود در سال گذشته بشما بنویسم که گمان می کنم و باید گمان بکنم دستورهایی که بزبان روسیه بجناب شما در ضمن جنگ روسیه بافرانسه که خوش‌بختانه تمام شده است داده‌شده بود پس‌ازصلح بواسطهٔ دوستی نزدیک دوپادشاه بزرگ ما دیگر موردندارد.

با این توضیح آقای ژنرال نمی تواند شک داشته باشد که من از فرمان مطاعی که بمن داده شده است پیروی می کنم ونه‌از هوس خود. آقای دولاژار که درنامهٔ خود همهٔ اطمینان خود را درباره‌اش اظهار می کنید روابطی راکه درمدت جنگ میان روسیه و فرانسه دولت فرانسه با ایران بهم‌زده بیان کرده است . دربرابر این ایرادی ندارم‌مگر روابط نزدیک که اکنون پس‌از جنگ درمیان پادشاهان بزرگ ماهست . وپس از همهٔ این توضیحات افتخار دارم تکرار کنم که نمی‌توانم اقداماتی راکه بفرمان اعلیحضرت

---

(۱) رجوع کنید بصحیفه ۱۴۴

امپراطور مخدوم بلند مقام خود کرده‌ام دنبال نکنم و بهیچ وجه نمی‌توانم ایالاتی را که بواسطهٔ پیشرفت لشکریان پادشاهم گرفته‌ام تخلیه کنم .

جناب شما کاملا مطمئن باشد که من با کمال صداقت و مانند کسی باو نامه‌می نویسم که از کشوریست که اتحادنزدیك باروسیه دارد. آقای ژنرال منتهای احترام و توقیرهای فراوان مرا بپذیرید .

کنت ژان دو گوداویچ

از لشکرگاه نزدیك ایروان ۱۲ نوامبر ۱۸۰۸ »

درین موقع که گاردان می کوشیده است میانهٔ ایران و روسیه را بوسیلهٔ ناپلئون صلح دهد و ایران هم آخرین علاج را درین کار می‌دانسته روسیه بالعکس مطلقاً باین کار تن در نمی‌داده است و این تحاشی و زیر بار نرفتن دربار تسار دو دلیل اصلی و اساسی داشته است: یکی اینکه بهیچ وجه حاضر نبوده‌اند آنچه را که در قفقاز گرفته بودند پس بدهند و از قدم مهمی که بسوی هندوستان برداشته بودند بر گردند. دیگر اینکه‌ازجانب ناپلئون نیز مطمئن نبوده و یقین داشته‌اند که اتحاد باوی پایدار نخواهد بود ، چنانکه بزودی هم این پیش‌بینی محقق شد و برای اینکه از نفوذ او درایران بکاهند وایران‌را از پشتیبانی وی مأیوس وازاتحاد با او منصرف بکنند بهترین وسیله‌را درین‌می‌دانستند که اولا او را درمصالحهٔ خود با ایران دخالت ندهند وثانیاً هرچه زودترایران را ازپا درآورندوخیال خودرا ازین سوی آسوده کنند که اگر باردیگر دراروپا باناپلئون‌روبرو می‌شوند ازجانب ایران آسوده خاطر باشند وناچار نباشندکه عدهٔ بسیار لشکریان‌خود را درمرزهای‌ایران معطل نگاه بدارند وازوجود آنها درمیدان های جنك اروپامحروم بمانند. این بود که صریحاً بمارشال گوداویچ دستور داده بودند که بهیچ‌وجه بمصالحهٔ با ایران حتی باشفاعت گاردان‌هم تن درندهد وجداً خواستار باشد که کار را یك‌طرفه بکنند.

مکاتبات دربار ایران با دربار فرانسه

درمدتی که ناپلئون اول با ایران روابطی داشته گاه گاهی درمیان دربارایران و دربارفرانسه نامهایی رد و بدل شده است . آنچه باقی مانده دو نامه از ناپلئون بفتحعلی شاه وچند نامه ازفتحعلی شاه باو وچند نامه ازعباس میرزا نایب‌السلطنه بناپلئون وچند نامه ازمیرزا شفیع صدراعظم بوزیران فرانسه است . دو نامه‌ای را که ناپلئون بفتحعلی شاه نوشته ژرژ بارال (۱) درکتاب « ناپلئون اول- پیامها وخطابهای سیاسی »(۲) چاپ کرده است . ترجمه نامهٔ نخستین بدین گونه است :

Napoléon Ier-Méssages et discours politiques(۲) Georges Barral(۱)

«پاریس ۱٦ فوریه ۱۸۰۵(۱)

بناپارت (۲) امپراطور فرانسویان بفتحعلی شاه ایرانیان ، سلام بر تو ،

من همه جا مامورانی دارم که از آنچه آگاهی از آن برای من اهمیت دارد بمن اطلاع میدهند ، بوسیلهٔ ایشان میدانم بکجا ودرچه موقع می توانم بپادشاهان ومللی که دوستدار شانم آرای دوستانه اظهار دارم و یاوریهای خودرا بفرستم . آوازهٔ شهرت که همه چیزرا آشکار می کند بر تو معلوم کرده است که من که ام وچه کرده ام ، چگونه فرانسه را بالاتر از همهٔ ملل غرب جای داده ام ، بکدام دلایل آشکار بپادشاهان مشرق دلبستگی خویش را در بارهٔ شان ظاهر کرده ام و کدام سبب پنج سال پیش مرا واداشت از اندیشهایی که برای فخرشان و سعادت ملتشان داشتم منصرف شوم .

میل دارم خود بمن بگویی که چه کرده ای و برای تامین عظمت و بقای سلطنت خود چه در نظر داری . ایران سرزمین شریفیست که خداوند عطایای خود را از آن دریغ نکرده است . ساکنینش مردمی هوشیار و بی باکند و شایستهٔ آنند که حکومت خوب داشته باشند و می بایست از یك قرن پیش تاکنون بیشتر از اسلاف تو درخور حکمرانی برین ملت نبوده باشند زیرا که این ملت را گذاشته اند از مصایب نفاق خانگی آزار ببینند و از میان برود

نادرشاه جنگجوی بزرگی بود، توانست توانایی بسیار بدست آورد ، در برابر فتنه جویان هراس انگیز ودر برابر همسایگان خویش دهشت افزای بود، بر دشمنان خود چیره شد وبا مفخرت پادشاهی کرد ، ولی این فرزانگی را نداشت که هم درفکر حال وهم در اندیشهٔ آینده باشد . احفادش جانشین او نشدند . تنها محمد شاه (۳) عم تو در نظر من شاهانه زندگی کرده وخسروانه اندیشیده است ، قسمت اعظم ایرانرا بتصرف خویش درآورده وسپس آن توانایی شاهانه را که از فتوح خویش بدست آورده بود برای تو گذاشته است.

ازسرمشقهایی که وی بتو داده است پیروی خواهی کرد وفراتر از آن خواهی رفت، توهم مانند وی از آرای ملتی از سوداگران که درهندوستان با جان وتاج شاهان بازرگانی می کنند حذر خواهی کرد وارزش ملت خویش را وسیلهٔ جلوگیری از تجاوزهایی که روسیه درقسمتی از کشور تو که همسایهٔ خاك اوست بدان کوشش دارد قرار خواهی داد .

یك تن از خدمت گزاران خویش را نزد تو می فرستم که در بر من مقامی مهم واعتمادی کامل دارد . مامورش می کنم که احساسات مرا بتو بگوید وهرچه باو بگویی برای من ادا کند . باو فرمان میدهم که از استانبول عبور بکند ومیدانم که یکی از اتباع تو اوسف

---

(۱) ۱۷ ذی القعدهٔ ۱۲۱۹ (۲) Bonaporte اسم خانوادگی ناپلئون

(۳) مقصود آقا محمد خانست

وازیسوویچ (۱) بآنجا رسیده و خود را فرستادهٔ تو قلمداد کرده است ، تا بنام تو بمن پیشنهادهای دوستی بکند ، خدمت گزار من ژوبر (۲) در ماموریت این ایرانی تحقیق خواهد کرد . از آنجا ببغداد خواهد رفت و آنجا روسو (۳) یکی از مامورین با وفای من راهنمایش خواهد شد و سفارشهای لازم را باو خواهد کرد تا بدربار تو برسد . بمحض اینکه پیشرفت این روابط مسلم شد هیچ مانعی نیست که باقی و برقرار بماند .

همهٔ ملل نیازمند بیك دیگرند . مردم مشرق زمین جرات و هوش دارند ، ولی نادانی از برخی صنایع و اهمال از نظامات که باعث افزونی نیرو و فعالیت لشکرست ایشانرا در جنك با مردم شمال و مغرب نقصان میدهد. دولت توانای چین سه بار در تصرف آمده است و امروز حکمران آن یك ملت جنوبیست ، وخود بچشم خویش می بینی چگونه انگلستان که یك ملت غربیست و درمیان ما در شمارهٔ آن مللیست که جمعیت آن کمتر و قلمرو آن تنك ترست همهٔ دول هندوستان را می لرزاند .

بمن آگاهی خواهی داد که چه می خواهی و ما روابط دوستی و تجارت را که پیش ازین درمیان کشور تو و کشور من بوده است تجدید خواهیم کرد . ما با یك دیگر همدست خواهیم شد، تا ملل خویش را تواناتر و متمول تر و نیك بخت تر کنیم . از تو خواهش دارم خدمت گزار با وفایی را که نزد تو می فرستم خوب بپذیری و یاری خدای و سلطنت طولانی و مفتخر و سرانجام نیك را برای تو آرزومندم .

در قصر امپراطوری تویلری (٤) در تاریخ ۱۷ پلوویوز (۵) سال ۱۲ (٦) و سال اول سلطنت من نوشته شد (۷) ».

پیداست که حامل این نامه ژوبر نخستین سفیر ناپلئون در ایران بوده است و از لحن نامه و فحوای آن پیداست که نخستین نامه ایست که ناپلئون بفتحعلی شاه نوشته و نیز از مدلول آن برمی آید که ناپلئون درین کار مقدم شده و نخست وی بفتحعلی شاه نوشته و راه مکاتبه را باز کرده است . رونوشت برخی از نامهایی که فتحعلی شاه بناپلئون نوشته نیز در دستست. در دربار وی دو تن منشی بوده اند که از جانب وی احکام و فرمانها صادر می کرده

---

(۱) Osseph-Vasissowitch (۲) Jaubert نخستین سفیر فرانسه

(۳) Rousseau کارگزار فرانسه در بغداد

(٤) Tuileries از کاخهای سلطنتی پاریس

(۵) Pluviôse ماه پنجم از تقویم جمهوری فرانسه

(٦) از تقویم جمهوری فرانسه که مبدأ آن سال اول جمهوری بوده است

(۷) کتاب سابق الذکر ص ۹۹-۱۰۳

و بپادشاهان نامه می‌نوشته‌اند نخست میرزا عبدالوهاب اصفهانی ملقب بمعتمدالدوله و متخلص بنشاط بوده که از رجال محتشم دربارفتحعلی شاه ویکی از بزرگترین شاعران زمان بود ودر ١٢٤٤ درگذشت و پس ازو میرزا تقی علی‌آبادی پسرمیرزا زکی مستوفی الممالك ماموراین کارشد که اوهم شاعری زبردست بود ودرقصیده «صاحب» و در غزل «ملالی» تخلص می کرد و نخست منشی الممالك لقب داشت وسپس لقب صاحبدیوان باو دادند ودر ١٢٥٦ درگذشت . مجموعهٔ نامهایی که این دو نوشته‌اند و بنام منشآت ایشان معروفست در دستست .

نامهایی که ازفتحعلی شاه خطاب بناپلئون دردستست جز یکی ازآنها هیچ یك دیگر تاریخ ندارند ومعلوم نیست کدام یك ازین نامها درپاسخ کدام نامهٔ ناپلئون نوشته شده است ورابطه درمیان آنها برقرار کردن دشوارست .درمنشآت نشاط برخی نامهاهست که تنها قسمتی ازآغازمطلب را نقل کرده ودنباله را حذف کرده‌اند و بهمین جهة نمی‌توان دریافت درکدام مورد نوشته شده . نامهٔ دومی که ازناپلئون دردستست تاریخ ٣٠ مارس (سلخ ذی‌الحجه ١٢١٩) را دارد وازین قراریك ماه وسیزده روزپس ازنامهٔ اول نوشته شده واین نامه را بوسیلهٔ رومیو بایران فرستاده است . ازین جا معلوم می‌شود که ناپلئون ازبس شتاب داشته است روابط خود را باایران برقرار کند نخست در ١٦ فوریه ١٨٠٥ (١٧ ذی‌القعدهٔ ١٢١٩) نامه‌ای بفتحعلی شاه نوشته وژوبر را مامور کرده است بایران بیاورد وسپس یك ماه وسیزده روزپس ازآن همین ماموریت را برومیو داده و نامهٔ دومی نوشته و باوسپرده است که برساند. ترجمه این نامه بدین گونه است(١):

پاریس ٣٠ مارس ١٨٠٥

من باید باورکنم فرشتگانی که پاسبان سعادت دولتند خواستارند که من باکوشش‌هایی که تو درتامین نیروی کشورخویش می کنی یاوری کنم ، زیرا که یك اندیشه دریك زمان در اذهانمان خطور کرده است . ماموریتی که حامل نامهای ما بوده‌اند در استانبول بهم برخورده‌اند ودرضمن اینکه حکمران تبریز از جانب تو بافرستادهٔ من در حلب رابطهٔ مکاتبه رامی گشوده است بآن ماموراز جانب من فرمان رسیده بودروابطی باوزیران تو درمرزهای عثمانی افتتاح کند .

باید تن بقضای آسمان درداد،زیرا پادشاهان را برای آن قرارداده است که ملل را نیك بخت کنند وچون قرن بقرن مردان بزرك را پدید می‌آورد این قاعده را بریشان هموار می کنندکه با یك دیگر همداستان شوند ، تا اینکه موافقت در میان مقاصدشان

---

(١) کتاب سابق الذکر ص ١٠٣-١٠٧

مفاخرشان را بیشتر رونق بدهد واراده‌ای را که در نکوکاری دارند نیرو بخشد. جزین نظر دیگری هم توانیم داشت؟ ایران شریفترین کشور آسیاست. فرانسه نخستین کشور مغربست، برملل وممالکی حکمراندن که طبیعت بزیباییشان مایلست و خواستار آنست که ایشان را از محصول فراوان توانگر بکند، فرمانروایی برمردم صنعتگر و هوشیار ودلیری که درین دو کشور سکنی دارند آیا از هرسرنوشتی پسندیده‌تر نیست؟ ولی در روی زمین کشورهایی هست که طبیعت آنها حق‌ناشناس وعقیمست،واز تولید آنچه برای معاش لازمست دربغ می‌ورزد. درین کشورهامردم‌مضطروحریص وحسود بجهان‌می‌آیند و بدابحال اقطاری که آسمان باآنها مساعدست ولی درضمن آنکه نیکی خود را در باره‌شان دریغ نمی‌کنند پادشاهان کاری و بی‌باك بایشان نمی‌دهد،تا بتوانند از نتایج جاه طلبی و حرص و فلاکت ایشان را حفظ کنند.

روسها از بیابانهای خود کسل شده‌اند و بزیباترین قسمت های کشور عثمانی تجاوز می کنند، انگلیسها که بجزیره‌ای تبعید شده بودند که ارزش کوچك‌ترین ایالت دیارترا هم ندارد‌ولع‌نسبت بثروت‌ایشانرا برانگیخت‌ودرهندوستان قدرتی‌فراهم کردند که هرروز هراس‌انگیز ترست. این دولت را باید مراقب بود و باید ازیشان ترسید، نه ازآن جهة که نیرومندند بلکه ازآن جهة که حاجت دارند وشهوت دارند که نیرومند شوند.

یکی ازخدمت گزاران‌من می‌بایست علایم‌دوستی مرا بتو رسانده باشد، آجودان ژنرال رومیو که امروزنزد تومی‌فرستم مخصوصاً مامورست ازآنچه مربوط بمفاخر تو و قدرت تو وحوایج ومنافع ومخاطرات تست تحقیق کند. مردیست که جرأت و فرزانگی دارد، خواهد دید که رعایای توچه کم دارند تاآنکه دلاوری طبیعی ایشانرا بوسیلهٔ این صنایعی که چندان در مشرق زمین معروف نیست یاری کند، زیراکه‌وضع ملل شمالی و غربی معرفت آنرا برای همهٔ ملل جهان واجب کرده است.

من ازاخلاق ایرانیان‌آگاهم ومیدانم‌آنچه راکه لازمست برای افتخاروامنیت خود فرا بگیرند بشادی وآسانی می‌آموزند. امروزممکنست سپاهی مرکب از ۲۵۰۰۰ بیگانه ایرانرا قتل و غارت کنند وشایدآنرا منقاد خود کنند، ولی وقتی که رعایای تو ساختن اسلحه‌را بدانندوسربازان تو تربیت‌شوندکه بمجموع‌حرکات‌سریع ومنظم جمع بشوند و متفرق گردند، وقتی که بتوانند صواعق توپخانهٔ‌متحرکی را باخود یارکنندوسرانجام وقتی که مرزهای توبوسیلهٔ قلاع‌عدیده‌مامون باشد ودریای خزردرموجهای خودبیرقهای بحریهٔ ایران راببیند توکشوری خواهی داشت که کسی‌حمله بآن نتواند ورعایایی خواهی داشت که کسی ایشانرامغلوب نکند.

میل دارم همواره باتو روابط مفیدی داشته باشم . از تو خواهشمندم ازخدمتگزار باوفایی که نزد تو می‌فرستم خوب پذیرایی کنی . کسانی راکه بدربار امپراطوری من خواهی فرستاد باملاطفت خواهم پذیرفت ودوباره‌یاری آسمان وسلطنت دراز وسعادتمند وسرانجام نیك را برای‌تو آرزومندم .

درقصر امپراطوری تویلری در پاریس بتاریخ روز نوزدهم ژرمینال سال ۱۳ وسال اول سلطنت من نوشته شد » .

نخستین نامه‌ای که از فتحعلی شاه خطاب بناپلئون دردستست مکتوبیست که اصل آن دربایگانی وزارت امور خارجهٔ فرانسه است و چون رونوشت آن در منشآت نشاط نیست یا از انشای او نیست ویا اینکه ازآن کتاب فوت‌شده است واین نامه تاریخ اواسط ربیع‌الثانی ۱۲۲۲ مطابق ۱۸۰۷ میلادی را دارد . ژوبر در۱٤ شوال ۱۲۲۰ (٥ژوییه ۱۸۰٦) بدربارفتحعلی شاه رسیده ودر۲٥ صفر۱۲۲۲ (٤ مه ۱۸۰۷) با محمد رضا خان قزوینی سفیرایران درفینکن شتاین بحضور ناپلئون رفته است وچون این نامه نزدیك دو ماه پس از بازگشت او باروپا نوشته شده پیداست که وی بـا خـود نبرده وبهمین جهت نبایست نخستین‌نامه‌ای باشد که فتحعلی شاه بناپلئون نوشته است واحتمال میرود که پیش ازآنهم مکاتیب دیگری‌نوشته باشد که نسخهای آنها بمانرسیده است . متنهای‌این نامها که اصل‌آنهایارونوشت‌آنها دردستست نه‌تنهاازحیث اینکه‌سند تاریخیست‌اهمیت‌دارد بلکه ازنظرادبی ونمایاندن روش‌نامه نویسی آنزمان نیز جالب توجهست . بهمین جهت عینـاً آنها را نقل می کنم :

« آغازنامه نام خداوندیست که نیستی را بساحت هستیش راه نیست ودرنیستی‌هیچ هستیش حاجت لشکر و سپاه . هرکه بی یاد اوست بر بادست و هرچه بـی‌داد اوست بیداد . پیغمبران پیش را بگونه‌گونه کیش برای آزمـایش فـرستاد و خسروان معدلت اندیش را بجهت آسایش یافتن خلق خویش‌توانایی وگشایش . بررای مهرضیای‌شهریار بختیار کامگارتاجدار خدیو ملك آرای کشورگشای ، فیلفوس (۱) عزم ، اسکندر رزم ، حیقوق (۲) حقوق ، عیوق منجوق ، دانیال دانش ، مسیح بینش ، ظفرمند ،عدوبند ، برق

---

(۱) دراصل: فیلقوس اما پیداست که بایدفیلفوس باشدزیرا که این کلمه‌معرب Philippos نام یونانی پدراسکندرست .

(۲) دراصل کتاب «سیاست ناپلئون درایران درزمان‌فتحعلی‌شاه تألیف‌دگرخانبابابیانی چاپ طهران ص ۹۷ کـه این نامه درآنجا نقل شده این کلمه بهمین صورت‌آمده وقطعـاً رست خوانده نشده است .

سمند ، مجره کمند ، اثیرخاصیت ، صبا نهضت ، آب آهنك ، زمین درنك ، مؤسس اساس دشمن شکنی وجهان ستانی ، مهندس بنای مردانگی ومرزبانی ، شیرازه بندتوریت الفت ، زینت بخش صلیب مواحدت ، پادشاه سپهرگاه بلند جاه قوی دستگاه ، برادرمحبت پرور مودت شیم ، ایمپراطوراعظم ، ملك بملك ایطالیه ، مالك ممالك فرانسه عالیه که پیوسته دوستانش را نصرة وفیروزی روزی باد محجوب وپوشیده نمانادکه اکنون بخواستهٔ خداوند بیچون پایهٔ اتحاد ویگانگی این دودولت روزافزون بحدی استحکام یافته که تا زمین را قرارست ازتصاریف روزگار بهیچ گونه خلل نپذیرد و پرتو مهربانی و وداد از دوجانب برنهان خانهٔ فؤاد چنان تافته که [تا] آسمان را مدارست ازتراکم غمام فتنه وفساد واغیارغبارنگیرد ، بساط نشاط انگیزبزم وفا بلندترازآنست که شورانگیزان را بدان دستی رسد وساغرنشاط انگیزصهبای صدق [وصفا محکم ترازآنست که دست] اختران را ازسبکسری برآن شکستی رود وازین روی پیوسته خاطربهانه جوی درانتظار وصول اخبارفتوحات آن برادرکامگارو بهنگام رسیدن سفرای پیام گزارازمژدهای نوخرمنهای تازه دردل پدیدارست. تادرین اوقات دلگشاترازبهارنخستین نامهٔ موالفت نگارمصحوب فرستادهٔ فرزانه موسی لابلانش (۱) زیب محفل دوستی گردیده وازسفارشات دوستانه و نوید فتوحات آن یگانهٔ زمان پیمان محبت را مشید مبانی وپیمانهٔ الفت را مالامال بادهٔ شادمانی گردانیده ومقارن این حالات که عقاب شکارانداز رایات ظفرآیات را در فضای دلگشای چمن سلطانیه هنگام پروازوقباب آفتاب تاب خیام فیروزی فرجام با قبهٔ مهروماه انباز بود سفیرنیکوتقریردوم دانشمند سخندان موسی اوغوست بنطان (۲) برسید و نامهٔ نامی ثانی راکه رشك نگارمانی بود برسانید وبدست آمدن غنایم بی‌اندازه وعراد های توپ وشکست سپاه روس واصناف مملکت روسیه وغیرآن ازولایات روسیه برملك محروس ورسیدن فرستادهٔ دانشورموسی ژوبر (۳) و رسانیدن پیغام وخبروصول عالیجاه رفیع جایگاه عمدة الاعاظم میرزامحمدرضا بسرحد حضورآن برادردوستی دستور وشمول لوازم احترام ومهربانی ازجانب خیرجوانب بسفیرمزبور بوستان خاطرخلت سرایرچندان شکفته وخندان گشت که بتوالی خزان وبرد افسردگی درآن راه نیابد وارکان مصادقت مجدداً چنان موکد شدکه بتغییرات زمان رخنه درآن پدید نگردد وچون ازنهایت یکدلی واتحاد همیشه مکنون فؤادآنست که با دوستان آن برادرکامران متحدومتحالف وبادشمنان ایشان متضاد ومتخالف باشیم همچنانکه آن شهریار نیکو کاررا با پادشاه سپهر بارگاه خورشید گاه

M. Auguste Bontemps(۲)   Monsieur Lablanche(۱)

Mr. Jaubert (۳)

جمشید جاه آل عثمان رابطهٔ موالات قرین استحکامست مارا نیز باآن دولت علیه موافقت ومطابقت تمام ودرمخاصمت ومدافعت روس کمال جد واهتمامست وبیاری آفرینندهٔ مهرو ماه درین اوقات فرخنده آیات که باسپاه افزون تر ازاختر وسوزنده تر ازاخگروتوپخانهٔ قیامت اثرازتختگاه خلافت نهضت روی داده ، فرزند ارجمندآزاده ، فروزنده اختر برج سعادت ، تابنده گوهردرج جلادت ، نایب السلطنةالعلیة السنیه عباس میرزا [را] که بمرزبانی ممالك آذربایجان وارمن موسومست ، مأمورداشته ایم که ازسه جانب تفلیس و دربند وداغستان همت بردفع روس گماشته ازهرطرف بیست هزارلشکررستخیز آشوب و عرادهای توپ کوه کوب عنان بتخلیص گرجستان ودربند وغیره گشاده وبعزم ثابت روی بحدود حاجی ترخان وقیزلار (۱) نهاده وسپاه فیروزرا اجازت تخریب وغارت آن دیار داده باشد واز بس شوق خاطرورغبت ضمیر بمژدهای دلپذیرفتح و نصرت آن برادر کامگار وغلبه بردشمن زشت کرداردرین اوان که جواب نامهای آن شهریارمودت آداب نگاشتهٔ خامهٔ محبت ترجمان گردیده فرستادهٔ کارآگاه موسی لابلانش را باردوی فلك پوی همراه وسفیرسخندان موسی اوغوست بنطان را روانهٔ[نزد] فرزندارجمند کامران نمودیم که ازآنجا بپیشگاه حضورشتابد و گمان آن بود که دیرتربارحضورآن برادرمهر گستر یابد واخبار مسرت بارظفروفیروزی ایشان بجانب دوستان بعلت دوری دیاردیرآید . عجالة این نامه رقم زد خامهٔ راستی ختامه شده نزد فرزند مشارالیه ارسال گردید ، که مصحوب مسرعان تند روتراز پیك ماه نودردارالخلافهٔ اسلامبول بدست کیاست وفراست مصلحت گزار آن پادشاه [سپهر]گاه سپارد واونیزرسانیدن را ببزم حضورلازم شمارد ، تا درهردوسه ماه بلکه زود ترخبرهای غلبه و ظفرآن برادر نامور بجانب ما رسد و موجب خشنودی و شادمانی شود ومعلومست که نظر باتحاد ویگانگی وموافقت دل وزبان هرچه ازآنجانب خبرهای دلپذیرومژدهای فرح فزا زودتروبیشترمتواترآید سروروخاطر دوستان منتظر افزون ترخواهد بود . ازنهایت عنایت کردگارامیدوارست که تا هنگام استیلا بر ممالك روس وتختگاه آن گروه ومعاودت عالی جاه عزت پناه سفیر کارآگاه میرزامحمدرضا وابلاغ اخبار فتح و ظفرآن برادر تا جورسپاه فیروزمندما نیزولایات گرجستان و دربند وارمن و ممالك دیگر را مستخلص و مسخر و حدود حاجی ترخان و قیزلار را با خاك برابر کرده از هر دو طرف بشارت فیروزی و نصرت باشارت پیك و نامه بیك دیگر رسیده باشد . ازآنجا که خاطرشوقمند راغب بزود رسیدن سفرا ومکتوباتست بعد ازین بترادف وتوالی دوستان راازچگونگی وقایع مطلع سازند که بوسیلهٔ آگاهی ازقصد وعزیمت یکدیگر

---

(۱) شهری درشمال دربند ودرجنوب حاج ترخان که نامآنرا «قزلر» هم نوشته اند .

موافق مصلحت ریشهٔ درخت بد ثمر دشمنان بآسانی منقطع گردد و بندگان دادار دادور از ثمر این کار نیکو متمتع شوند و نام نیك ازین دو دولت پایدار در جهان یادگار ماند و پیوسته مرجوعات این حدود را بمقام نگارش در آورند و یگانگی و مغایرت بهیچوجه روا ندارند و دو مملکت را یکی شمارند . همواره کوکب بخت بلند روشن باد و آفت افولش مرساد .

بتاریخ اواسط ماه ربیع الاخر سنهٔ ۱۲۲۲ هجرت مطابق سنهٔ ۱۸۰۷ میلاد عیسوی سال فرخنده فال یازدهم جلوس میمنت مقرون در دارالانشای دیوان سمت نگارش یافت، والسلام (۱) » .

این نامه پس از امضای عهد نامهٔ معروف فینکن شتاین نوشته شده است که در ۲۵ صفر ۱۲۲۲ (٤ مه ۱۸۰۷) بامضا رسیده اما در آن زمان مسافت از اروپا بایران از راه ترکیه بیش از دو ماه راه برمی‌داشته است و گمان نمیرود که درموقع نوشتن این نامه خبر امضای عهدنامه بدربار فتحعلی شاه رسیده باشد و اگر اشارتی باتحاد با او هست بواسطهٔ وعده‌ایست که طرفین بیك دیگر داده بودند . از فحوای این نامه پیداست که فتحعلی شاه را ناپلئون واداشته بود با دولت عثمانی اتحاد بکند و بالعکس با روسیه وارد جنك شود و وی هم بهمین پشتیبانی او در آغاز سال ۱۲۲۲ قمری باردیگر بمتصرفات روسیه حمله برده وچنانکه از لحن این نامه پیداست امیدوار بوده است در موقعی که ناپلئون از سوی اروپا برروسیه می تاخت وی هم روسها را درموقع ضعف شکست بدهد و گرجستان وداغستان را تا دربند پس بگیرد .

درین نامه نیز اشارتی بسفارت لابلانش هست که خواهر زادهٔ وزیر امور خارجهٔ فرانسه بود و تا ۱۵ اکتبر ۱۸۰۷ (۱۲ شعبان ۱۲۲۲) یعنی تا سه ماه واندی پس از نوشته شدن این نامه درطهران مانده است . درین نامه اشارتی هم باوگوست بونتان سروان مهندس هست که اورا نیز ناپلئون با نامهایی بایران فرستاده بود وازین نامه پیداست که درموقع نوشتن این مکتوب لابلانش وبونتان هردو درطهران بوده‌اند وفتحعلی شاه این نامه را بلابلانش داده که بلشکرگاه ناپلئون ببرد وبونتان را نزد پسرش عباس میرزا نایب‌السلطنه بآذربایجان فرستاده که ازآنجا باروپا برود . اما بونتان درلشکرگاه عباس میرزا مانده ودرجنگهای وی با روسیه شرکت کرده وزمانی که گاردان بایران آمده او

---

(۱) مولف کتاب « سیاست ناپلئون درایران در زمان فتحعلی شاه » این نامها را با غلطهای فراوان چاپ کرده که درین جا اصلاح شده وذکر غلطهایی که دراصل بود درین جا زاید می نمود.

را جزو افسران هیئت نظامی خود معرفی کرده است .

نامهٔ دومی که فتحعلی شاه بناپلئون نوشته و نسخهٔ اصل آن در بایگانی پاریس موجود است تاریخ ندارد و نسخهٔ آن درمنشات نشاط هم نیست وازین جا پیداست که او انشا نکرده است ومتن آن ازروی نسخهٔ اصل بدین گونه است :

«خدیو فلك جاه معظم دارای خورشید رای مکرم خسروقضا عزم قدرهمم دوست بلند اخترمعالی‌شیم امپراطورمعظم مفخم پادشاه مملکت فسیحة المسالك فرانسیس که گوهروجود معدلت نمود زیب افزای دیهیم سلطنت و تاجداری واختربخت فیروز ضیا بخشای‌فلك دولت وشهریاری باد . مبارك‌نامهٔ آن دوست خجسته درزمانی بصنوف سرور وبهجت پیوسته رسید ، شمع‌آسا روشنی بخش انجمن محبت و گلبن صفت زیب افزای چمن یك جهتی گشت بتازگی جلوس ... (۱) وعقد وعهد دوستی این دو دولت پرداخته‌و الفت قدیم این دوشوکت قویم راشرحی تازه ساخته تقاضای خاطردوستی ذخایروخبایای ضمیرعظمت مظاهر را بترسیم مراسم یك جهتی‌وتبیین مبانی یکانگی درطی آنست‌ظاهر گردانیده، دل محبت مایل را ازتنظیم مهمات آن دولت ابدآیت‌ابتهاجی کامل حاصل‌شد. بی‌نهایت خرسند وخوشوقت شدیم،مراودت ومرابطت وموافقت دولتین علیتین ایران و فرانسه امروزی نیست قواعدالفت وضوابط محبت ازسوالف اعصارفیمابین این‌دوشوکت پایدار برقرار بوده وتجدید عهود عهداً بعد عهد برمراسم یك جهتی ودوستی‌افزوده،آری مسافت مابین را تدارك ازنزدیکی دلها کرده‌اند.اکنون نیزاز هرجانب شایسته است که ابواب مراودت بازواسباب مراقبت برسازآغازباشد وثمراین یك جهتی و مهر براولیای آن دولت ظاهر و مقصود خاطر ها حاصل گردد.سزاوار رسم دوستداری چنین است که گاه‌وبیگاه خاطردوستان را ازوصول نامه‌های دوستانه مشعوف سازند.ایام شوکت‌وکام گاری مستدام باد .»

پس ازآن نامهٔ دیگری دربایگانی‌فرانسه هست که‌آنهم تاریخ ندارد ودرمنشات نشاط نیست ومتن آن بدین گونه است :

«چندانکه سفینهٔ‌گردان لنگرافکن وسواحل مستقیمة‌المراحل دوران‌دارالقرار کشتی نشینان جهان کون ومکانست سفاین وجود معرکه‌آرای عرصهٔ شهامت و هنگامه سرای مضماربسالت ، ناظم مناظم ملك وملت ، متمم امورشوکت ودولت،جوهر شمشیر جلادت وخصم افکنی،عنوان جریدهٔ دانشمندی وفرزانگی لنگر کشتی‌عزت‌واقبال،ناخدای دریای حشمت‌وجلال،زبدهٔ‌دانش پژوهان عدالت گسترعمدهٔ‌خردمندان ملك‌پرور،مقوم‌قوایم

---

(۱) دراصل‌سه کلمه هست که بواسطهٔ ساییده شدن کاغذ خوانده نمی‌شود

محبت ابد تاسیس بونی فارت(١) وسرهنگان جلیل الشان ممالك فسیح المسالك فرانسیس شیدالله ارکان جلالهم ازامتعهٔ کامیابی وحصول مرام گران بار وازتر اکم تهاجم امواج حادثات برکنار باد. بعد ازتأکید مبانی ایتلاف واستیناس برمرآت خاطر مهر اقتباس عکس پیرامی سازدکه چون فرمانفرمای ملك روس رسم تودد مصافات راکه درصحیفهٔ عوالم امکان نقشی شریف‌تر ازآن مندرج نیست نسبت بسلاطین اکثری ازممالك متروك و بعدم صواب اندیشی وملاحظهٔ وخامت عاقبت طریق معاندت ومشاجرت راباهریك ازفرمانروایان ولایات قرب جوار مسلوك داشته ودرین سال باندیشهٔ آنکه ایدی تطاول بسرحدات ممالك ایران دراز و ابواب استیلا درین حدود برچهرهٔ خود بازدارد غافل ازاینکه صعوه را در آشیانهٔ شاهباز آغاز تمکن ممتنع الوقوع وآسایش غزال در کنار شیرژیان مستغرب وممنوع است سپهبدی را با معادل چهل هزار لشکرودویست اراده (٢) توپ وآلات حرب بتملیك ولایات ایروان که ازملحقات مملکت آذربایجان وازولایات مضبوطهٔ سرکار خلافت بنیان است مأمورولوای عزیمت بجانب این ثغورافراخته‌اند . چون صورت این وقایع درآیینهٔ ظهورانطباع پذیر ومسموع سمع کارپردازان دولت عدالت سیر گردیدکه سپهبدمذکور با جنود خویش آغازمداخلت درین حدود نموده وابواب تطاول ودرازدستی برچهرهٔ حال اهالی آنجا گشوده است مواکب قیامت آشوب والویهٔ نصرت اسلوب بدون اینکه باجتماع مجامع لشکرممالك پادشاهی پردازد ویا سرهنگان و جنك جویان ولایات محروسهٔ خسروانی را برین آگاه سازد با اجتماع فتح اعتیادکه در رکاب مستعد وموجود بودند بمدافعه ومنازعهٔ آن طایفهٔ ضاله عزیمت پیراگشتند . درزمان تقارب فئتین وتقابل جانبین نوایرجدال اشتعال پذیرفته عساکر بهرام کین وجنود ظفرآیین با تیغ وصمصام جان‌ستان وسنان وخنجرخون فشان برلشکرروس متهاجم وحمله‌ور واز زمان طلوع تیرجهان افروز تا هنگام افول وغروب درآنروز بسفك دماء وقطع اعضاء و بریدن رؤس ودریدن صدور وقمع هستی آن گروه ضلالت دستورقیام واقدام نموده مساوی دوازده هزارنفرازمعاندین مزبورین را روانهٔ عدم وخاك معرکه را با خون ایشان آغشته وتوام ساخته اکثری از توپخانه وادوات طعن وضرب ایشان متصرف فیه لشکر نصرة توامان گردید . سپهبدمذکور بقیة السیف عسکرخویش را چون مستغرق بحر بلا وفنا مشاهده ونایرهٔ سطوت وصلابت غازیان فیروز جهانسوز را ملاحظه نمودند ازمعرکهٔ گیرودارفراروگریزان روی بجانب دیار ادبارخود نهادند وعساکرنصرت متظاهرتا حدود گرجستان علی التعاقب بقتل آنگروه

---

(١) پیداست که مراد بناپارت نام خانوادگی ناپلئونست

(٢) دراصل : عراده

پرداخته ومساحات این سرحدات را ازلوث وجود ایشان پاك ومصفی ساختند و مواكب جهان گشا ازفضل ایزد بی‌همتا ظفرمند ونصرة اندوز بمستقرخلافت کبری منصرف گردیدند. ازاینکه عسکرروس درحدود مملکت محروسهٔ سلطانی دست هدم و و یرانی گشوده‌اند پیشنهاد همت آسمان نهمت آنست که درسنهٔ آتیه بالشکری انجم احتشام ومعشری‌مالا کلام بعزم تلافی وانتقام بجانب ملك روس انتهاض و ولایات قزلر وآن نواحی را عرصهٔ قتل و تاراج ساخته الویهٔ استیلا واستعلا درآن حدود بر افرازیم و فرمانفرمای ملك مزبور از قراری که ازمطلعین ومترددین استماع می‌افتد با اهالی مملکت فرانسیس درمقام ستیزه جویی وعناد و منازع و جدال انگیز باآن دولت قوی بنیاد می باشد و مکنون خاطر اشرف آنست که بنیان اتحاد وموافقت بین‌الدولتین قرین استدامت واستقرار واین رسم الفت و مواحدت موبدا و مخلدا بین الجانبین مستحکم وبرقرار باشد . بناء علی هذه‌المراتب رقم نگارخامهٔ التفات ختامه می گردد که درفصل بهار که موکب جهان گشا واعلام آسمان فرسا بجانب مملکت روس نهضت پیرامی گردد آن موسس اساس دولت و حکمرانی نیز ازطرفی که معبر ومسلك عسکر مملکت فرانسیس است لشکری گران وسپاهی بی کران تعیین وعازم آن سرزمین سازند که ازین جانب جنود انجم حشر پادشاهی واز آن طرف اجناد ظفر پرور آن مملکت پناهی آغاز مداخلت بملك روس نموده کوس ونای رعدآوای کینه خواهی وانتقام را درساحات آن صفحات بلندآوا وفتنه جویان آن دیار را قرین انواع استهلاك وفنا سازیم وبطریقی که باید وشاید بانهدام وانعدام آن مملکت پردازیم که بعدازین دراعوام عدیده فرمانفرمای آنجا باین گونه اعمال ناپسندیده جسارت پیرا نگردد وقدم ازمراحلی که پایه ومراتب اوست خارج نگذارد . شرایط ومراسم ایتلاف وموالفت وضوابط قواعد استیناس مقتضی ومستلزم آنست که همهٔ اوقات بمقالید مکاتبت دوستانه ابواب مصافات وموالات درمیانه بازوتقدیم رسوم موافقت ومطابقت را آغاز نموده بدستیاری خامهٔ مؤالفت نگار مطالب ومهمات را برصفایح ابرازواظهار مرفوع ومشروح سازند ، باقی روزگار حکمرانی بروفق آمال وامانی باد » .

پیداست این نامه را فتحعلی شاه در همان سال ۱۲۱۹ که روسها بایران حمله کرده‌اند وجنك اول ایران با روسیه درگرفته بناپلئون نوشته است و ازین قرار پیش ازنامه‌ای که قبل ازین نقل کرده‌ام نوشته شده است . از لحن این نامه پیداست که شاید فتحعلی شاه مقدم بنامه نویسی شده وهمینکه خود را درخطر جنك با روسیه دیده وشنیده بوده است که ناپلئون هم با روسها رقابت ودشمنی دارد پیشنهاد اتفاق واتحاد باو کرده است وشاید اندیشهٔ اتحادنظامی درمیان ایران وفرانسه بوسیلهٔ این نامه نخست ازفتحعلی

شاه برخاسته وسپس ناپلئون آنرا دنبال کرده باشد .

نامهٔ دیگری که در بایگانی دولت فرانسه ازفتحعلی شاه بناپلئون هست بازتاریخ ندارد اما آغاز آن در منشات نشاط (۱) هست و در صدر آن نوشته شده « بیکی از سلاطین نوشته » . در میان نسخهٔ اصل که در بایگانی فرانسه است و آنچه در منشات نشاط چاپ شده اندك اختلافی هست ، نسخهٔ اصل موجود در بایگانی فرانسه را اساس ومتن قرار می دهم و اختلاف نسخه راکه در منشات نشاط چاپ شده است در هلالین ثبت میکنم :

«خداوندی را بنده‌ایم و کردگاری را پرستنده که بی‌سزا نبخشد و سزایی هم او بخشد، گل ازگل آورد ومهر ازدل، آرایش بوستان ازچهر گلها دهد وآسایش دوستان از مهر دلها، بلبلان را با هزار دستان در پیشگاه دستان شاخ کاشف اسرار باغ سازد و بریدان رابی هیچ دستان ولاغ ازبی‌داستان همدستی دوستان واسطهٔ ابلاغ وپس ازنیایش (ستایش) یزدان پاك درود ما برپیام‌آوران نیکو نهاد ورهبران مبدء ومعاد وازآن پس سلامی دوستانه وتحیتی بی کرانه نثارانجمن [حضور آفتاب ظهور آن(۲)] مهین خسرو یگانه شهریار کامگار نامدار خدیو جودگستر عدل شعار کرم پرور بی‌دریغ خداوند نگین و تیغ نیروی دست جهانگیری قوت بازوی دلیری همایون نوای نای [ملك ستانی و] کشورگشایی برتر آوازهٔ صیت گیتی خدایی ، پادشاه ذیجاه سپهر بنگاه [ملك دستگاه] برادرمعظم مکرم امپراطوراعظم اکرم شهریارممالك فرانسه وایطالیا (فرانسه و ملك ایطالیا) لازالت رایات اقباله ملفوفة بالعزوالنصر وقصور اجلاله مصروفة عن‌الکسرو القصرساخته ، مکشوف رای ملك مهر (رای مهر) ضیای گرامی میدارد (می‌داریم) (۳) که نامهای دوستانهٔ آن برادرنامداریگانه درفرخ ترین اوان ونیکوترین زمان بدیدهٔ یك جهتی ودوستی ملحوظ وازشهود ومضامین محبت آیینش که حاکی فتوحات عظیمه برای اولیای خجستهٔ دولت قویم بوده بغایت مبتهج ومحظوظ گشته و وضوح مراتب یك جهتی وهواخواهی ما ازآن گذشته است که اکنون حاجت شرح وبیان وذکرواعلان باشد . بر آن برادرمعظم این معنی پیدا ومعلوم شده‌است ومکرر نامهای دوستانه بهمراهی سفرای فرزانه فرستاده مکنون خاطرخود را درمجاری مهمات یك جهتی ودوستی بر رای مودت آرای آن برادرمکرم شرح داده‌ایم وازقراری که این نوبت نامهٔ مکرم آن برادرمعظم رسیده وازمقصدمدعای دوستانه حاوی اشعارواظهار نبوده چنین نمود که مقاصدوضمایرما بر

---

(۱) گنجینهٔ نشاط چاپ طهران ۱۲۸۲ ص ۹۶

(۲) آنچه درمیان دوقلابست درنسخه چاپی منشات نشاط نیست

(۳) درمنشات نشاط بازماندهٔ مکتوب ازین بعد دیگرضبط نشده است

آن خجسته برادر چنانکه (١) مقصود و مراد خاطر دوستی اثر ست هنوز آشکار و ظاهر نگردیده است . بنا برین عالی جاه رفیع جایگاه فطانت و درایت اکتناه صداقت و راستی انتباه عمدة الاشباه موسی ژوآنین (٢) راکه دراوقات توقف درین حدود در خدمات دوستی و یك جهتی این دو دولت مسعود لازمهٔ کوشش و جهد کرده بود از تفاصیل ضمایر و مکنونات خاطر ما آگاهی بهم رسانده روانهٔ خدمت حضرت سپهر بسطت ایمپراطوری نموده بدین نامهٔ دوستی ختامه نیز محرك سلسلهٔ یك جهتی و یگانگی گردیدیم . مشارالیه بعد از شرفیابی دریافت حضور ساطع النور آن فرخنده برادر کامگار نظر بکمال اطلاع و استحضاری که دارد تمامی مهام و امور و جمله مقاصد و مطالب نزدیك و دور را چنانکه (١) بایدو شایدحالی و معلوم رای یك جهتی اقتضای آن طراز بخش اورنك ایمپراطوری نمایدو چنانکه (١) خاطر دوستی ذخایر ما خواهان و طالب مقتضیات یك جهتی و دوستی آن برادر والاگهر می باشد از آن جانب نیز آن همایون برادر درمقام اقدام بر شروط و ایفای عهد و یگانگی بوده رسوم معاهدات دوستانه را مهمل نگذاشته حال که بمراد هواخواهان عایقی و مانعی برای آن برادر گرامی نیست دراتمام مقصود و معهود اهتمامی داشته باشند. همه روزه منتظر وصول نامهای دوستانه از آن برادر یگانه می باشم. باقی ایام سلطنت و ایمپراطوری مستدام و بردوام باد » .

ژوانن که حامل این نامهٔ فتحعلی شاه بناپلئون بوده نخست پس از ژوبر ازجانب وی بسفارت بایران آمده و پس از آنکه گاردان مامور طهران شده از اعضای سفارت او بوده است . ازین نامه معلوم میشود که ژوانن یك بار بایران آمده و در بازگشت این نامهٔ فتحعلی شاه را با خود برده است و بار دوم با گاردان بسمت عضویت سفارت او بایران آمده است .

نامهٔ دیگری از فتحعلی شاه بناپلئون که نسخهٔ اصل آن در بایگانی فرانسه هست باز درمنشات نشاط (٣) قسمتی از آن ضبط شده و آنرا نیز بهمان سیاق سابق نقل میکنم :

« نخستین ذکری که ما یکدلان را سزاوار ست سپاس خداوندیست یگانه (خداوند یگانه ایست) جل و تعالی شانه (جل شانه) که ما را توقیع یك جهتی (الفت) از دیوان قدرت اوست و شخص یگانگی درظل وحدت او ، همه را کفیل است و (کفیل و) هو نعم الوکیل و از آن پس درود پیام آوران و رهبران (راهبران) که از کثرت خویش بر وحدت

---

(١) دراصل : چنانچه

(٢) Jouannin سفیر ناپلئون پس از ژوبر و پیش از گاردان

(٣) ص ٩٠ و ٩١

حضرت اودلیلند و با اختلاف شرع و کتب (شرع وافتراق کتاب) راهنمای یك سبیل و بعد [(١) سلامی که مخزن دوستی را رخشان گوهرست و سپهریك جهتی را تـابان اختر و دعایی که گلغونهٔ چهرهٔ خلوتیان تمناست وغازهٔ گونهٔ هراگیان مدعا نثار انجمن خلد اثر شهریارمهر نظرسپهرمنظر گردون مکین زمین تمکین مایهٔ عقل وپیرایهٔ تاج وتخت موج بحراجلال واوج چرخ اقبال خدیواکرم افخم ایمپراطوراعظم پادشاه ممـالك فرانسه و ملك ایطالیا که تافلك رامدارست وزمین را قرار تختش پاینده وبختش فزاینده بادساخته] مکشوف رای مهرضیـاومشهود ضمیرموالفت پیشه میـدارد (مهرضیا میدارد) که چـون نضارت اشجاردوستی (طراوت اشجار) ازاوراق (تواتر) نامه‌و کتابست ودر گلزار (گلشن) یك جهتی خامه را منزلت سحاب ، نشید رسولان درمحفل دوستان تفرید بلبلان و ساحت بوستانست وسزاوارما یکدلان چنانکه گاه و بیگاه از مجاری احوال خود یـکدیگر را آگاه سازیم (احوال یکدیگر آگاه باشیم) [(١) و بتحریر مکنونات ضمیروارسال سفیری خبیرپردازیم] تاکارها برکارگاه حصول با نقش یکرنگی صورت بندد وآرزوها از هر جانب بسلك یك جهتی پیوندد (کارگاه مقصود نقش یك رنگی بندد ومراد خاطرهااز دو جانب بهم پیوندد) [(١) وازین راه بعد ازفرستادن عالی جاه عمدة الخوانین الکبارعسکر خان افشاروعالی شان میرزا علی بیك را بهمراهی زبدة الاکابرموسی غاردان (٢) روانهٔ صوب حضورآن یگانه واکنون که عالیشان زبدة الاعیان موسی بونتان (٣) عازم ادراك سعادت حضور بوده از تحریراین یك جهتی نامه‌مطلب نگار گزارش امورمی گردیم . بعون الله تعالی سبحانه مجاری مهمات این حدود بروفق مرام خاطرمهرانگیزوساغرتمنای دوستان ازبادهٔ حصول لبریزست . عالی جاه مفخر الاشباه جنرال غاردان خان را درحضرت یـك جهتی دولتین قاهره تقدیم مهام را با قدمی ثابت وعزمی استوارست ودیگران هریك در رکاب یگانگی شوکتین باهره بانجام کاری سزاواروبی سپار] ، درین وقت یکنفر ایلچی ازجانب ینارال کدویچ (٤) سپه سالار روس باذن و اطلاع پـادشاه روسیه (درین وقت سفیری ازجانب دولت روسیه) وارد این حدودو کارگزاران ما را [باستحضاروصوابدیـد جنرال غاردان] با او مقالات و مکالمات اتفاق افتاده (مکالمات چند رفته بود) جوابی که بدو دادیم (گفتیم) همین بوده که کفیل هر یك از امورما آن برادر جلیل است (که آن برادرجلیل درهریك ازامورما کفیل است) بهـرچه نشان قبول نهد (نهنـد) مـا را رضاستو بهرچه رضا دهد [ازجانب ما] ممضی بهر که صلح آرد جنك نجوییم وهر کجـا

---

(١) این قسمت که درمیان دوچنگست درمنشات نشاط نیست

Mr . Gardane (٢)

Général Goudovitch (٤)   Mr. Bontemps (٣)

(بهرجا) شتاب آرد (جوید) درنك ؛ مارادل برهوای اوست ومراد ما رضای او ، تفصیل مقالات وجملهٔ مهمات را جنرال مشارالیه علی‌ماجری لدیه باولیای آن دولت علیه اعلام و اعلان داشته (مقالات را فلان خبیر و آگاه است)(۱) گزارش خطاب وجواب کما کان نوشته است، مجملا با دوست ودشمن قول و پیشهٔ ما همین است وهمیشه اندیشه ما چنین، درنیك و بد هرکار آن برادر نیکو سیر مختارست وما را درمطاوی این مهم چشم برراه اعلام واشعار واین معنی محتاج بتذکار وتکرار نیست، پیوند عهد وشرط همانست که بدست یك جهتی و اتحاد بسته‌ایم ودرانتظار نتایج وآثار آن نشسته. هرچه پسند رای صواب آرای آن پادشاه آگاه است مراد ودلخواه ماست، شایستهٔ رسم محبت و دوستی آنست که اغلب اوقات از ارسال مراسلات یکانگی آیات وارجال وانواع مهمات خاطر دوستان را قرین بهجت و شادمانی سازند . باقی ایام سلطنت و فرمانروایی مستدام باد ».

پیداست که این نامه را فتحعلی شاه بوسیلهٔ بونتان برای ناپلئون فرستاده و پس ازماموریت عسکر خان ومیرزا علی بیك بدربار ناپلئون بوده است وپیش ازین نامه که فتحعلی شاه عسکرخان و میرزا علی بیك را بسفارت بفرانسه فرستاده نامهٔ دیگری با ایشان روانه کرده است وگاردان نامی که با ایشان رفته قطعاً آلفرد دوگاردان(۲) پسر ژنرال گاردانست که با پدر بایران آمده وپس ازچندی بفرانسه بازگشته است. درین نامه اشاره‌ای بفرستادهٔ ژنرال گوداویچ فرمانده اردوی روسیه بایرانست و درین زمینه پیش ازین درقسمت‌های دیگراین کتاب که درصحایف ۱۲۵- ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۳-۱۳۴، ۱۳۹- ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۰- ۱۵۱ چاپ شده‌است اسناددیگری انتشاریافته است . این نامه فتحعلی شاه مقدمهٔ وساطت ومیانجی گریست که دراختلاف میان روسیه وایران فتحعلی شاه از ناپلئون انتظارداشته است وچنانکه پیش ازین گذشت بجایی نرسیده و حتی بزیان ایران تمام شده است .

آخرین نامهٔ فتحعلی شاه خطاب بناپلئون که نسخهٔ اصل آن در بایگانی دولت فرانسه درپاریس باقیست اینست که پس ازاین ثبت می‌شود. نسخهٔ این نامه درمنشات نشاط نیست واین میرساند که این نامه را دیگری بجزاو نوشته است. متن این نامه ازروی نسخهٔ اصل بدین گونه است :

« آغاز هر ذکری که برزبان ناطقه آید وانجام هرفکری که مشاطهٔ خیال چهرهٔ حسن مقال بدان آراید سپاس خداوندیست یکتا وحکیمی است بی همتا که امتزاج کیفیات وازدواج

---

(۱) ازین جا ببعد دیگردرمنشات نشاط ضبط نشده است

(۲) Alfred de Gardane

عنصریات را با همه تباین ترکیب و تضاد طبیعت چندان خاصیت اتحاد و رابطهٔ انسداد داد که پیکر لطیفی چون خلقت شریف انسانی چنان آراستهٔ عرصهٔ وجود آمد که مسجود ملك و مقصود فلك گردید، سبحانه و تعالی شانه و عظم سلطانه و درود نامعدود بر پیام آوران و فرستادگان پیش و رهبران پاکزاد و پاکیزه کیش که بتواتر رسالت و توارد بلاغت مخبر ربط اول و آخرند و شارع مسلك باطن و ظاهر، برهان دلیلند و مفسر آیات فرقان و انجیل، علیهم صلوات الله الملك الحبیب. از آن پس هدایای بهیهٔ محبت و اخلاص، که از بسیط مرکز دل بحمل مطایای وهم مرحله پیما بمنزل قبول و موقف شهود تواند رسید معروض پیشگاه حضور همایون پادشاه ذیجاه فلك خرگاه انجم سپاه خورشید سایه جمشید پایه دوست نواز دشمن گداز ظلم سوز عدل اندوز قبضهٔ شمشیر سطوت و دلیری پنجهٔ ساعد کشور گشایی و ملك گیری نظام بخش اقطار ممالك امن ساز شوارع و مسالك خوف پرداز مهالك طراز دانش و فرهنگ زیب اکلیل دیار فرنگ برجیس عتاب بهرام جنگ فلک شتاب زمین درنگ محسود دشمنان مقصود دوستان شاهنشاه سپهر گاه بلند بارگاه سترك ایمپراطور بزرگ حکمران ممالک فرانسه و ناوار (۱)، تا در زیر مسدس جهان راهبان چرخ طیلسان پوش ظلام و زنار بند مجره و ناقوس نواز عقد ثریاست دیر بخت و جاهش از ترنم اذکار زبور دولتیاری بنغمات داودی پرآواز و شاهد مسلسل موی عنبرین بوی اقبال در صوامع تخت گاهش غالیه سوز و حجله طراز باد اظهار داشته و بخامهٔ راست نگار بر اوراق خلوص نگاشته میشود: هرچند درین مدت نه از جانب این مهرجوی ذریعة الخلوص که دستور قواعد مخالصت و ترجمان اسرار محبت و مخالمتست مصحوب سفیری خجسته تقریر مرسول پایگاه سریر عدل نظیر گشته و نه از طرف باهرالشرف آن آفتاب سپهر سروری و سرور ملك عدل پروری در تصدیر التفات نامجات همایون از رشحات خامهٔ گوهرریز رشحه‌ای که شارح حالات خجسته آیات و حاکم بر رجوع خدمات و فرمایشات باشد نضارت بخش حدیقه مرام مخلص صافی ضمیر گردید و اما ازانجا که بدستیاری خواست خداوندی چون آمیزش و دلبستگی و مهرجویی و پیوستگی میان دو پادشاه خورشید گاه و دو شهریار جهاندار کامگار که برگزیدهٔ کردگارند رخ داده و درهای اتحاد و یك جهتی بر وفق مرام بر چهرهٔ تمنای هواخواهان گشاده بر امثال این دوستان گاه و بیگاه لازم می دارد که سپاس بخشایش خدای بجای آوردن و از جدایی و بیگانگی دوری کردن و راه مراودت گشادن بهتر و پسندیده تر دارد و پایهٔ آرامش لشکر و کشور خواهد بود. المنة لله الودود که مجاری اوقات و مهمات این حدود بر وفق مرام و ساغر تمنا لبریز

---

(۱) Navarre نام قدیم ناحیهٔ جنوب غربی فرانسه در دامنهٔ کوههای پیرنه.

بادهٔ کام ، چندی پیشتر که چند تن ازخدمتگزاران دانشورآن سرکار که ازفیض خدمت آن پادشاه نیک اخترحرمان گزین گشته ، وارد ایران زمین و بـرین بوم و بـر رسیدند بمقتضای ارشاد رای ارادت نمای ایشانرا نزدخود نگه داری ودر هرباب لازمهٔ مهربانی و پرستاری بعمل آورده بدین جهات اظهارعهد وخلوص را وسیله دست داده که بارسال فتح الباب سبیلی درپیشگاه حضوربا هرالنور نموده آمد ، بناء علیه فرزانهٔ کارآگاه عارف پر شیوه وراه دانای مراسم موسی براشن (١) که ازجملهٔ چاکران آن دولت سپهر بنیانست برای ابلاغ خلوص نامه ببارگاه گردون خرگاه روانه ، تا برخـی پیغامها یکایك ابلاغ سازد وسپارشهای خلوصانه‌را هریک دربزم همایون بازگوید واز زبان آن یگانه‌دوران پاسخ بازآورد . ازین پس این محبت پیشه نیز بپیروی خداوند خویش زنار محبت برمیان جان بسته داریم وبا پیوندهای ارتباط ازقیود دوری رسته مترصد ازتوجهات ملوکـانه چنانست که هرروزه ازداستان کارهای آن سامان وارجاع خدمات بفرستادن فرستادگان کارآگاه آگاه فرمایند وراه را بسیار نخوانند ، که با نزدیك بودن دل پیمودن راه دور آسان نماید. همواره مخالفان مقهوروهواخواهان مسرور، کارها از هرسو بروفق مرام و مقاصد و مهام پذیرای صورت انجام باد».

ظاهراً این نامه را فتحعلیشاه پس از رسیدن هیئت نظامی فرانسوی بریاست گاردان بطهران نوشته است . براشن نامی که درین نامه ذکراورفته وحامل آن بوده است معلوم نیست کیست ودراسنادی که دردست داشتم نتوانستم این کس را پیدا کنـم . ممکنست از همراهان گاردان بوده باشد که با وی بایران آمده اما درایران نمانده و بزودی بفرانسه بازگشته است وممکنست مراد بواسون آتاشهٔ سفارت باشد که نام او را تحریف کرده باشند .

گذشته ازین نامها که نسخهٔ اصل آن دربایگانی دولت فرانسه درپاریس بـاقیست درمنشات نشاط اصفهانی چند نامهٔ دیگر هست که تنها قسمتی ازآغازآنها راضبط کرده‌اند ونه تنها ازعناوینی که درآن نسخه برین نامها گذاشته‌اند بلکه ازفحوای آنها نیز پیداست که ازجانب فتحعلیشاه بناپلیون نوشته شده ونسخهای آنها رابهمان ترتیب که در منشات نشاط ثبت شده وبا همان عناوینی که درآن کتاب گذاشته‌اند عیناً نقل می کنم :

«ایضاً (٢) بناپلیون پادشاه فرانسه نوشته شده (٣) : شکرومنت خداوندی راکه شکرش نعمتیست واقرار برمنتش خودمنتی، درپیکر آدم ازدمی صفوت روح نهاده‌ونوح

---

(١) ظاهرا مراد Mr. Brachon نامی فرانسویست .

(٢) دراصل پس ازنامه‌ای که درصحایف ١٦٤-١٦٦ چاپ شده آمده است .

(٣) ص٩١-٩٢ ازچاپ سابق‌الذکر

رابجودی خلعت نجات داده ، پورآزراز گلزارحلتش گلی آتشینست و نورطور بـراطوار نوریتش آیتی مبین ، عهد خضر را اگربا ابد عهدست بین یدیه و کلمهٔ طیبه را اگرتکلم درمهد یصعد الیه ، دست رسالت را خاتم از نقش محبت اودرانگشتست وختام نبوت راازمهراومهردرپشت ودرود فراوان برایشان و نزدیکان وخویشان بادوبعد گوهردعایی که پروردهٔ دریای ضمیرست واختر ثنایی که برمنطقهٔ مهرش مسیر شایستهٔ نثارانجمن انجـم خدم شهریار کشور گشا جهانگیرجهان آرا فرمانده فرمان روا عدل نگارظلم زدا طراز تخت و گاه‌زیوربخت وجاه صباح بزم را مهری تابان رواح عزم را ماهی شتابان‌پادشاه مکرم خسرومعظم خدیواکرم‌ایمپراطوراعظم ممالک فرانسه وایطالیا که روانش شاد وجهانش برمراد باد . شهریاراکامگارا ، ازروزی که ما بین این دو دولت جاوید مدت‌عهد یگانگی بسته وشاخهای گلبن یک رنگی بهم‌پیوسته‌است تاکنون بمیامن‌بختهای فیروز روزی نرفت که رشتهٔ دوستی دردست الفت تابی نبیند و گلشن‌یک جهتی ازمشرب صفوت‌آبی ، حضوصادرین اوان که عالیجاه فلان (۱) ازحضرت سپهربسطت مرحله‌پیمای طریق مراجعت گشته وازعرض مهربانیهای کارگزاران آن‌درگاه شرح الطاف آن فروغ بخش مصابیح‌دولت وجاه ضیا افزای انجمن‌محبت گردید و الحمدلله ازهردوجانب‌دقیقه‌ای از رسوم یك جهتی متروك نیست و گامی جز بنیروی‌عهود یگانگی‌مسلوك نه، کارگزاران دولت ازین سواگر برالواح‌ضمیر نقش‌بندند صفحات‌خاطرها ازآن جانب مرآت صافیست وهواخواهان شوکت‌ازآن صوب اگر دربیان مهمی سخن رانند مصداق زبانها ازین جانب ترجمانی کافی وازین روآیینهٔ اقبال‌دوستان‌پاکست ومنطق آمال دشمنان‌پرخاك، بریدان ومعتمدان این دولت درآن حضرت نسرآسا وبخت سان سایروعاکفند وایلچیان آن حضرت درین دولت فلك نشان اقبال مثال دایر وواقف ودرخـدمات حضرتین فلک بسطت ثابت ومستقیمند ودرعین استقامت گاه راجع و گاه مقیم درنبوت‌والسلام» .

پیداست که‌این نامه‌مفصل‌ترازین‌بوده ودرنسخه‌برداشتن پایان آنراحذف کرده‌اند.

پس ازآن این نامه است (۲) که پیداست آنرا هم بناپلئون نوشته‌اند :

«**کذلك بیکی ازسلاطین نوشته شده** : شایستهٔ هـرآغازسپاس شهریار بـی انبازیست که همه را بدونیازست وازهمه او بی‌نیاز در همه هستی جزو یکی نیست و در یگانگی اوشکی نه ودرود وافر مرپیغمبران ورهبران ورسولان وپیروان راکه بـدست

---

(۱) پیداست که نام‌این کس‌را درنسخه برداری حذف کرده‌اند وچون مقصود ازآن سفیر ایران دردربارناپلئونست بایدمیرزا محمد رضای قزوینی یاعسکرخان یکی ازدوسفیری باشدکه فتحعلی شاه بدربارناپلئون فرستاده است .

(۲) ص ۹۲ همان چاپ

سعی ایشان ذره‌ای معرفت وشناخت بازست و کار ملک وملت بسازو ازان پس گلهای دعایی که ازانفاس مسیح بر گشاید نه ازباد بهاروساغر ثنایی که ازلب خضر باز آید نه از کف باده گسار هدیه و نثار انجمن مهر آثار شهریار فلك بزم قضا عزم قدر رزم خدیو مهر افسر جود پرورداد گستر خسرو ماه طیش بهرام جیش ناهید عیش دارای انجم حشم ابر کرم بحر شیم برادر مکرم معظم مفخم امپراطوراعظم که حسرت دشمنانش چون بهجت دوستان زیاده و آمال نیك خواهانش چون آجال بداندیشان آماده باد ساخته مکشوف رای جنت آرای می‌داریم که هنگامی که برچهرمهر ورزان این دو دولت ابواب سعادت بازوسفیر تقدیر با کارگزاران این دوحضرت همراز بود فلان (۱) سفیر با نامه‌ای که فلانست وارد شد.»

پایان این نامه را هم درین نسخه حذف کرده‌اند و پیداست که این نامه پس از وصول سفیر بدربار ایران نوشته شده، هرچند که کلمهٔ امپراطور که درین نامه بکار رفته دلالت قطعی براین نمی کند که بناپلئون نوشته شده باشد و ممکنست تصور کرد که شاید بامپراطور روسیه نوشته باشند اما چون این نامه در منشات نشاط آمده و تا نشاط زنده بوده روابط ایران با روسیه تیره بوده است می‌توان بیشتر این عقیده را پیروی کرد که بناپلئون نوشته شده است.

پس از آن بازنامهٔ دیگریست (۲) که بدین گونه است:

« **ایضاً کذلك:** لالی ستایش و سپاسی که در رشتهٔ تهلیل و توحید بتالیف اذکار بنانی وتصریف ادوار لسانی منعقد ومنسلك آید وجواهر حمد وثنایی که در سلك تسبیح و تمجید بتدویر اطباق فلکی وتصئیر اشواق ملکی مولف ومرتبط باشد سزاوار پیشگاه کبریای خداوند بنده نواز یگانهٔ راتبه ساز آشنا و بیگانه موجود کعبه و دیر موجد اقامت و سیرست، مقدری که دست قدرت بی مثالش درمواد اضداد صوری با همه تباین ودوری چندان خاصیت اتحاد نهاده که از آمیزش آتش وآب وامتزاج باد و خاك خلقتی لطیف چون پیکر شریف انسانی صفت قوام پذیرد و از تفاعل کیفیات متخالفه وتقابل انفعالات مترادفه با حسن الوجوه سمت التیام گیرد و بتعلق نفس و بدن با غایت اختلاف از اثر ایتلاف مسجود ملك ومقصود فلک گردد، مدبری که از اثر حکمت بی همالش چنانکه در اجتماع و اتفاق اضداد آثار نیك و نتایج نزدیك نهاده تباعد وافتراق انداد را نیز اثر حصول مقصود ومراد نیز داده است نیرین اعظمین آفتاب و ماه رونق بخش این بلند خرگاه وظهور نورو کمال ظهور درحالت جدایی ودوری این وآن وتباعد و تقابل مقام ومکانست تعالی شانه وتبارك سلطانه ودرود مسبحان افلاك برروان پاك رسل وانبیا و خلفا واوصیا که بتواتر ابلاغ و اخبار وتوارد کتب وآثار کاشف پیوند اول وآخر وشارع

---

(۱) باز نام سفیر را در نسخه حذف کرده‌اند

(۲) ص ۹۲-۹۳

مسلک باطن وظاهر و مخبر ربط قدیم وجدید ومظهر شقی وسعیدند ، علیهم الصلوات جمیعاً مالف الانداد وخالف الاضداد و بعد هدایای دعایی که از بسیط خاك بحمل مطایای افلاك بمنزل استجابت وموقف اجابت شتابد واذکار ثنایی که درادوار انجمن سروش تموقع تذکار ومورد قبول یابد نثار پیشگاه حضور پادشاه فلك دستگاه انجم سپاه خورشید سایهٔ جمشید پایهٔ دوست نواز دشمن گداز عدل اندوز ظلم سوز قائمه سیف دلیری پنجهٔ ساعد ملك گیری نظام بخش ممالک امن ساز مسالک خوف پرداز مهالک سلطان معظم برادر مکرم ایمپراطور اعظم که تا دردیر مسدس جهان راهبان فلک هر شام طیلسان ساز ظلام وزنار بند مجره وصلیب آویز جوزا و ناقوس نواز ثریاست معابد تخت و گاه وصوامع بخت وجاهش دراذکار زیور خلافت از نغمات داودی پر آواز ومرغان خوش الحان اقبالش دراوج هوای آمال با انفاس عیسوی دمساز باد ساخته مکشوف رای ملک آرا که گنجور عقود موالفت ودستور قواعد مصادقت و ترجمان سرایر دوستی ومفسر آیات یک جهتیست می‌داریم (۱)...»

پیداست که پایان این نامه شباهت بسیار باقسمت مربوط نامهٔ اولی که درصحیفه ۱۶۷ آورده‌ام دارد وچون نویسندهٔ هردو نامه یکیست البته مجاز بوده است عباراتی را که خود پیش ازین نوشته است باردیگر مکرر کند. پس ازین باز نامهٔ دیگریست (۲) که تنها قسمتی از آغاز آن را ضبط کرده‌اند بدین گونه :

«**یکی از سلاطین فرنگ نوشته:** طراز آغاز هر نامه نام بی نشانیست جل شانه که او را نه آغازست و نه انجام وهمه راهم آغازست وهم انجام. خداوندی که ترشح سحاب قدرتش در چمن دلهای بیگانه خضرای یك جهتی برویاند وجنبش نسیم مشیتش در گلبن جانهای فرزانه گلهای رنگارنگ یك رنگی بشکفاند ، شمیم این کاخ دولت را معطر دارد و نسیم آن غباری برشاخ شوکت نگذارد و پس از ستایش آفرینندهٔ جهان بینندهٔ آشکار و نهان و تحیت و سلام بی کران بروان انبیا وراهبران و رهروان و پیروان ایشان باد ...»

پس از آن باز آغاز نامه دیگریست (۳) بدین گونه :

«**ایضاً کذلك:** لالی بی قیاس شکر وسپاسی که ازمخزن انفاس من تکلم فی المهد صبیا ومنطق گوهر اساس آدم و کنت نبیا در رشتهٔ اذکار سبحوا بکرة وعشیا منتظم آید سزاوار نثار در بار بارخدایی که بناخدایی انبیاء رسل وانبیا و القای کتب و اوصیا کشتی نشینان دریای ژرف عبودیت را با شراع شرایع و بادبان ادیان ازغرقات کفر وطغیان بساحل ایمان وایقان رساند وازمعبر درایت وارادت ببارگاه هدایت وسعادت کشاند، تقدس و

---

(۱) پیداست که باز پایان این نامه را حذف کرده‌اند

(۲) ص ۹۵

(۳) همان ص ۹۵

تعالی شانه العزیز ...»

بازپس ازین (۱) قسمت دیگریست ازنامه‌ای که پیداست بناپلئون نوشته شده وهم ممکنست دنبالهٔ همان قسمت پیشین باشد و بدین گونه است :

«**ایضاً کذلك:** سلامی چون آفتاب رایش تابنده ودعایی چون سهم عزمش شتابنده ثنایی چون ارکان تختش پاینده و تحیتی چون آثار بختش فزاینده نثار انجمن خدیو فلك یاور بلند اختر خسرو اعظم اکرم برادر معظم ایمپراطور افخم پادشاه ممالک فرانسه و ایطالیا ساخته لوح ضمیر الفت پذیر را از نقوش جدایی و تغییر پرداخته بر صفایح یك جهتی و یکرایی مرتسم می‌داریم که فلان .... والسلام والاکرام ...»

اینکه نسخهای اصل این چند نامه که درمنشات نشاط هست در بایگانی دولت فرانسه نیست قهرا این فکر پیش می آید که شاید این نامها با دشواری کامل که در آن زمان در روابط ایران با فرانسه بوده است بپاریس و بدربار ناپلئون نرسیده باشدو حدس ضعیف تراینست که شاید این نامها اصلا صادر نشده باشد و میرزا عبدالوهاب نشاط که مامور نامه نویسی بوده‌است پیش ازوقت نامهایی را مسوده می کرده وحاضر داشته است که درموقع لزوم پا کنویس کند و بفرستد و بهمین جهتست که نسخه‌ای از آنها در بایگانی دولت فرانسه نیست . اما این حدس دوم ضعیف ترست و بیشتر بدان می‌ماند که این نامها صادر شده ولی بمقصد نرسیده است .

درمیان آثار نشاط نسخه فرمانی هم هست (۲) که سند بسیار جالبیست و پیداست که فتحعلی شاه برای قدردانی ازخدمات ژزف ماری ژوانن (۳) که سفیر دوم ناپلئون در دربار وی بوده و پس از آمدن گاردان هم درایران مانده وجزو سفارت او شده است لقب «میرزایی» باو داده است .

درآن زمان این لقب ازمهم‌ترین امتیازات دولتی بود که بعمال درجهٔ اول کشوری می‌دادند و بعمال لشکری لقب «بیک» داده می‌شد و برای اعطای همین امتیاز مهم این فرمان را میرزا عبدالوهاب نشاط معتمدالدوله منشی وادیب معروف آن زمان نوشته‌است وصادر کرده‌اند :

«**فرمان لقب میرزایی یوسف ژاونین فرانسه :** آنکه چون عالیجاه مفخر الاشباه عمدة‌الاکابر العیسویه موسی یوسف مریم ژوانین که در تقریر ارصاد بطلیموس رابد وحرف بطالی مایوس سازد ودرتحریر اصول عجز اقلیدس را درشکل اول بوجهی

---

(۲) ص ۹۵-۹۶

(۲) ص ۱۱۹

(۳) Joseph-Marie Jouannin

دیگرمحسوس ، کلك تحریرش بر الواح بیضا که نموداردست موسیست از زنجیرداودی مثالی مسلسل نگارد و سلک تقریرش که ازعقد لالی الفاظ مریم را خجلت بخشاست گویی ازپی ارتباط کلام پیوندی ازرشتهٔ مریم دارد دیریست که دردیر بندگی ما که در سلک پیشکارانش فلك با نطاق‌مجره‌چاکری مزنر نماید زنار ارادت‌اورا برمیانست و در صحف لیل و نهار ازقرآن فجرتاتوریهٔ عشا انجیل‌اطاعت زبورخامه وزیور زبان در معبد صدق با بندگان ما شرط چاکری وفرمان بری را صلیب بسته‌ و درتسلیم هوای خود برضایی که آمیخته‌با قضای خداست ازقید تثلیث رسته بود طایرقدرش‌را ازتوجه‌همایون ظل اللهی که ازفیض روح القدس بانفاس مسیح دمسازست درهوای عزت قوت پرواز بخشیدیم وازآنجا که قامت‌راستیش عاری‌ازلباس التباس‌وازملبوسات ایرانی متتبع طرز لباس وازفحوای‌الظاهرعنوان الباطن برصدق یکدلی خود قیاس‌آورده بودباقتضای من تشبه‌بقوم‌فهومنهم‌اورا درشمار چاکران ایرانی‌معدود و بلقب‌میرزایی که ازالقاب دبیران ایرانست سرافرازو باسم میرزا یوسف بین‌الاقران عزیزوازاخوان ممتاز فرمودیم که در خدمت هردودولت خورشیدآیت ایران وفرانسه مابین‌المشرقین یک جهتی را قبلهٔ‌عبادت خود ساخته بیت‌المقدس وداد این‌دو حضرت را که کعبهٔ مرادست ازاذکار باقصی‌النهایه معموروخود را مظهرعنایات خاطرمهرآیات که اظلال انوارطورست سازد ».

ازفحوای این فرمان پیداست که ژرف ژاونن‌مرد دانشمندی‌بوده ومخصوصاً در ریاضیات دست‌داشته ودرایران جامهٔ ایرانی می‌پوشیده وشایدهم لباس نظامیان آنزمان ایران را دربرمی کرده است وازاینکه اورا میرزا یوسف نامیده‌اند برمی‌آید که شاید زبان فارسی را هم فراگرفته باشد .

دزمنشات نشاط (۱) این نامه نیزهست :

«**فرمان‌همایون‌خطاب بوکیل‌دولت‌فرانسه**ـ آنکه عمدة‌الاکابرالعیسویه‌فلان بالقابه ازوصول یرلیغ بلیغ عطوفت تبلیغ پادشاهی عزآگاهی‌اعطاف حاصل نماید که: چون درین اوان ازاهترازالطاف یزدان قدیم وتابش اعطاف خداوندکریم گلزار یك جهتی دولتین بهیتین‌راآغازربیعست و گلبن‌وداد وچمن‌اتحاد را برگ وسازبدیع ، افنان نورسته الفت ازدوسوپیوند یکرنگی بسته وشاخسارمحبت ازدوجانب بهم پیوسته است مکنون‌خاطرمهرمآثرداشته‌ایم که روضهٔ‌روح بخش‌یگانگی‌را بی‌صفیرسفیردمساز نگذاریم و با نشید بریدی‌نکته پرداز گلشن‌یك‌جهتی‌راازآهنگ‌راز پرآوازداریم، اگر بیگانه‌بدین گلشن‌پای رساند خامه باشدواگردست صبا برگ گلی برفشاند نامه. درین زمان‌بهجت علامه بجهةابلاغ نامه‌مودت ختامه‌همایون بحضرت گردون بسطت امپراطوری لازالت‌احبائه

---

(۱) ص ۱۱٦

منصورین واعدائه مقهورین ، عالیجاه عسکرخان افشار را که ازجویبار ارادت ما نهـال وجودش براستی رسته وهزاردستان صداقتش از آمیزش غراب دستـان رسته ، معتمدی خبیروسفیری بی نظیرست ، ازرکاب نصرت مآب پادشاهی روانه وبآن عالی‌جناب فرزانه اعلام می نماییم که فلان ...»

پیداست که این نامه درموقع فرستادن عسکرخان بسفارت پاریس در ۱۲۲۲ نوشته شده و حکم اعتبار نامهٔ او را داشته است وپایان آنرا در نسخهٔ چاپی منشات نشاط حذف کرده اند .

نامه فتحعلی شاه بوزیرامورخارجه فرانسه

درمیان اسنادی که دربایگانی دولت فرانسه درپاریس هست نامه‌ای نیزاز فتحعلی شاه بوزیرامور خارجه فرانسه است. در روابط میان دول معمولست که تنها پادشاهان بپادشاهان نامه می نویسند ومعمول نیست پادشاهی بوزیر کشوردیگری نامه بنویسدواین نامهٔ فتحعلی شاه خطاب بوزیر امورخارجه فرانسه میرساند که در آنموقع در ایران ازین عادات ورسوم خبر نداشته‌اند ونامه نوشتن فتحعلیشاه رابیکی ازوزیران فرانسه کسرشان او نمی‌دانسته‌اند . متن این نامه ازروی نسخهٔ اصل که درپاریس باقیست بدین گونه است :

«جناب وزارت وامارت مآب دولت و سماحت وبسالت اکتساب دیباچهٔ صفوت و کیاست عنوان فطنت وفراست زیب وسادهٔ محاسن خصایل زینت ارایك محامد و فضایل مرصص بنیان الدوله بالفکرالثاقب موسس ارکان الشوکه بالرای الصائب مهتمم مهام الامم قوام السیف والقلم دبیرروشـن رای مشیرملك آرای سنیورمارکی دهـسل وزیر بی نظیر ممالك محروسهٔ فرانسه بعواطف مترادف مشفقانه ومکارم کرایم جـاودانه معزز ومؤید بوده ازهرگونه سوانح کرانه ، همواره مشمول توجهات خاصهٔ شهریارانه . بعد ازتذکار مراسم محبت ووفاق واظهارشرط ملاطفت واشفاق مکشوف ومشهود می‌داریم که چون ازروزی که بنیروی اعطاف حضرت خداوند والطاف یـزدان بیچون وچند آمیزش ودلبستگی و مهرجویی وپیوستگی میان دوپادشاه خورشیدگاه ودوشهریار تاجدار جهاندار که برگزیدهٔ کردگارند رخ داده وابواب اتحاد ویکرنگی بدستیاری مقالید تاییدآفریدگار در بین الدولتین علیتین مفتوح و گشاده گشته، قطع نظرازمداومت میامن بخشایش خدایی ، پرتو مهرورزی پادشاه ذیجاه فلك سریرملك ضمیرسیاره خدم ستاره حشم خورشید سایهٔ جمشید پایه دوست نوازدشمن گداز پنجهٔ ساعدکشور گشایی وملـك گیری قبضهٔ شمشیرسطوت و دلیری طرازدانش وفرهنگ زیب اکلیل واورنگ شاهنشاه بلندبارگاه سترك ایمپراطور

بزرگ حکمران ممالك محروسهٔ فرانسه وناوار (۱) که تا فلك را مدارست وزمین راقرار پیشگاه آمالش مرقف مامول باد بنوعی فروغ افروز کاشانهٔ دل مهر منزل گشته که تا مرالدهوروالاعصار نازمحبت درمیان جان برقرار خواهد بودوشاهد ربطوالفت پیرایهٔ آغوش برو کنار، امید ازخداوند لم یزل داریم که این گونه پیوندوارتباط هردودولت روز بروز موجب گسستن امید بد خواهان وشکستن شیشهٔ دشمنان گردد . درچند وقت که چند تن از خدمتگزاران آن سرکار که از درگاه گردون خرگاه آن دولت حرمان پذیرفته وارد این سرزمین شدند بروفق ارادات درون مهرمشحون نواب ما ایشان را درنزد خودنگه‌داشته وهریك را بهرجهت مشمول هرگونه مهربانی و محبت فرمودیم، بدین تقریبات اتفاقیه‌و تدبیرات حسنه بحمدالله اسباب مراودات فراهم آمده مسببات اظهارعهدمحبت راوسیلهٔ خیری دست داده بود که بارسال سفیری فتح الباب سبیلی بدان دولت سنیه نماید و نامهٔ مهر ختامه بپیشگاه حضورخورشید ظهورپادشاه گردون جاه مرسول آید . بناء علیه فرزانهٔ کارآگاه دانای پرشوه و راه موسی براشن (۲) که از مراسم سفارت و راه و رسم رسالت خبیر بوده روانه داشته و بنگاشتن نامهٔ مهرختامه و رقم این پروانهٔ ملاطفت نشانه پرداخته گشت ، تا بخواست خدای یگانه سفیر مشار الیه بعد از رسانیدن خلوص نامه‌سرکار پادشاهی و ملاقات او با آن مهر سپهردانش و فرهنگ بشرح برخی از رازهای یك جهتی و ایتلاف پردازد وآن دستورفطانت گنجور را ازمکنونات ضمیرانورنواب ماآگاه سازد و بران جناب این معنی پوشیده نماندکه درین یك دو سه سال لشکری ازاهالی هرکشوری که درقلمرو نواب ماهستندقدری تفنگ وچند اراده (۳) توپ بجهة لشکرمزبوردرین جا ضرورت یافته چنانچه باهتمامات آن جناب مساوی دوازده هزارتفنگ باده اراده (۳) توپ ویك نفرمعلم که پیادگان لشکررا آداب حرب و قانون جنگ را تعلیم دهد برای لشکریان ما بقیمت وبها که ازآن سومشخص می‌نمایدمساعدت نمایند وازآنجا بحمل جهازوسفاین بصره فرستاده آیدوقیمت اودرین جا کارگزاران نواب ما بمامورین آن سرکار که دربغداد اقامت دارند کارسازی خواهد نمود وظهوراین محبت ازآن سوبروفورمهربانی ومحبت نواب ما بچندین مراتب خواهد افزود و کماهی این مطلب را نیزسفیرمشارالیه خواهدگفت . اکنون که بمقدرات کردگار روابط الفت ودلبستگی نواب ما باآن دولت سپهربسطت مربوطست بایدآن جناب صفوت آداب گاهی متحمل برخی زحمات این طرف باشد ، انجام مرام را برذمت همت خود لازم شمارد و این

---

(۱) Navarre

(۲) Mr. Brachon

(۳) دراصل : عراده

زحمات وتمدعات را بمقتضای همت با فطرت خود زودترصورت انجام وتمشیت اختتام داده ومساعی جمیله را مضایقه ودریغ نداشته درمعانی ارتباط و ایتلاف بین‌الجانبین و استحکام مبانی اتحاد بین دولتین مساعی واهتمام تمام و کوشش مالاکلام مرعی نمایند ، درادای شرط دولت خواهی وحسن خدمت فکرت خود را از کاردرنگیرند وهرگونه مدعیات را بقلم عقیدت شیم بی‌ملاحظهٔ مغایرت بر لوحهٔ عرض نگارند . باقی ایام خدمت انجام وزارت وصفوت و کامرانی جاودانی باد » .

پیداست این نامه را فتحعلی شاه پیش از آمدن هیئت نظامی ژنرال گاردان بدربار فرانسه فرستاده است وبا همان‌براشن نام که پیش ازین ذکر اورفت روانه کرده است . درین نامه ازدولت فرانسه درخواست کرده است که دوازده هزار تفنگ با ده توپ بایران بفروشند وباکشتی ببصره بفرستند وپول آنرادربغداد دریافت کنند . ظاهرادربار ناپلئون باین درخواست‌فتحعلی‌شاه وقعی نگذاشته است زیراکه‌دراسناد دلیلی واشاره‌ای نیست که این دوازده هزارتفنگ وده توپ را بایران فرستاده باشند .

ممکنست که این نامه را عباس میرزا نایب‌السلطنه بوزیرامورخارجه نوشته باشد ومولف کتاب «سیاست ناپلئون درایران در زمان فتحعلی شاه» بخطاآنرا بفتحعلی شاه نسبت‌داده باشد ، چنانکه نویسنده نامه همه‌جا دربارهٔ خود « نواب ما » می‌نویسد ودر انشای‌آن زمان این اصطلاح دربارهٔ شاهزادگان رایج بوده نه دربارهٔ شاه .

مکاتبهٔ عباس میرزانایب‌السلطنه باناپلئون

گذشته‌از نامهایی که درمیان‌ناپلئون وفتحعلی‌شاه رد وبدل‌شده‌ونامهٔ سابق‌الذکر که فتحعلی‌شاه‌یاعباس میرزا بوزیرامور خارجهٔ‌فرانسه نوشته‌اند دربایگانی‌دولت فرانسه درپاریس نسخهای‌اصل نامهایی‌هم‌هست که‌عباس میرزانایب‌السلطنه‌ولیعهدایران وحکمران آذربایجان بناپلئون نوشته است . عباس میرزا دردربارفتحعلی شاه اختیارونفوذ بسیار داشته ومخصوصاً در روابط ایران باکشورهای بیگانه مانند روسیه وعثمانی وفرانسه و انگلستان بسیاروارد بوده وبهمین جهة‌گاهی مستقیماً و بی‌مشورت با پدرش بپادشاهان بیگانه نامه می‌نوشته است وازآن جمله است نامهایی که بناپلئون نوشته ویکی ازآنها بدین گونه است :

«متعالی ازادراك‌عقول‌ومنزه ازدریافت‌اندیشه واوهام ذات‌مقدس مالك‌الملکیست یگانه‌جل‌شانه وبهربرهانه که باقتضای‌حکمت بالغه‌واستدعای عنایت سابقه‌گوهرگرانمایهٔ وجود شهریاران بلند پایه را ازبحرابداع ولجهٔ اختراع بساحل شهودآورده واسطهٔ‌عقد جمعیت‌امم و رابطهٔ نضد فراید افراد بنی‌آدم نمود وآفتاب ذات سایه‌گستر ایشان را در

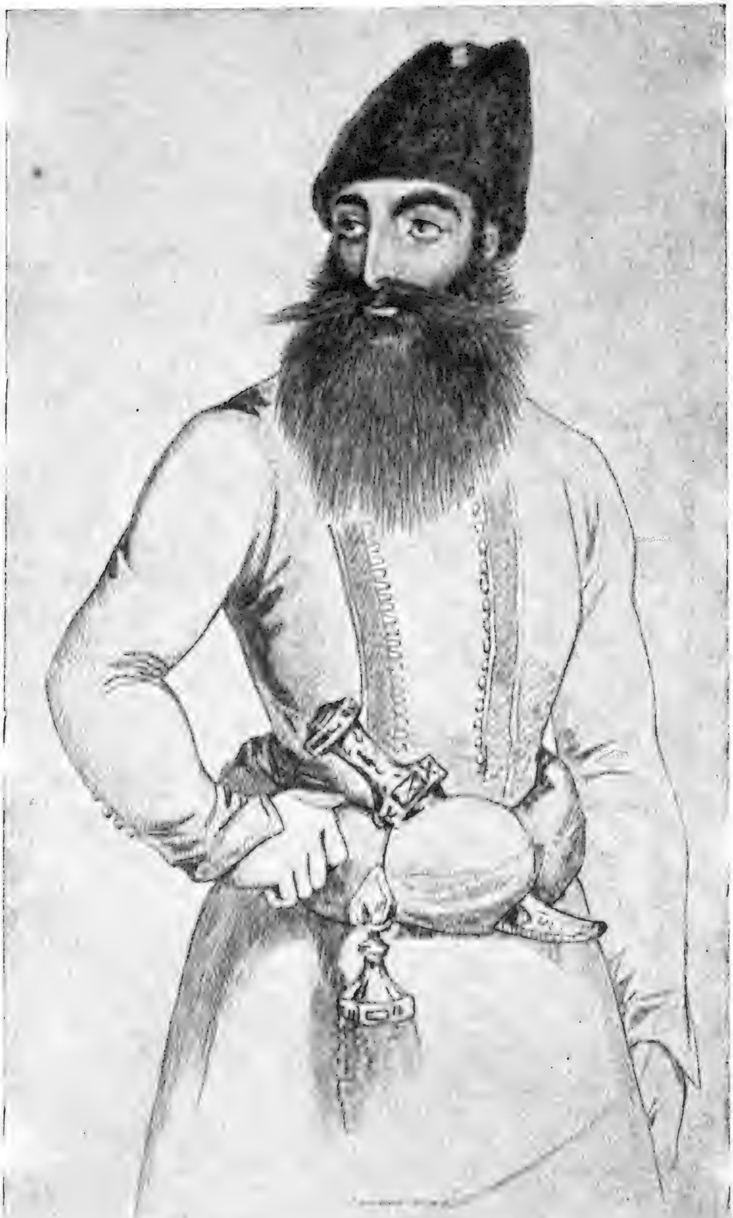

عباس میرزا نایب السلطنه

از کتاب دوبو

سایهٔ ذات آفتاب پرورخویش چون گوهر درصدف واختر درشرف پرورده وازموافقت ایشان ابواب امن وامان برچهرهٔ جهان وجهانیان گشوده غبارفتنه وآشوب از روی عالم سفلی که منبع تباین واضدادست بآب تیغ صولتشان فرونشانیده وگلهای خیروصلاح از شوره زارجهان که منبت شروفناست باهتزازصبای معدلتشان برویاینده نهان خانهٔ اسماء وصفاتش راه خیال بسته وبردامن چهرهٔ جلالش گرد زوال ننشسته ، مبدع مبادی جود ومخترع ذات وجود :

خداوند گیهان و گردان سپهر   فروزندهٔ ماه و ناهید و مهر
نیاز بزرگان گردن فراز   زگردن فرازان همه بی نیاز

ودرودو آفرین فراوان برروان پاك وگوهر تابناك تاجداران اقلیم بینش وشهریاران کشور آفرینش پیغمبران راهنما وراهنمایان گره گشا تا ماه وخورشید برفلك تابان وتیر وکیوان فروزانست باد وبعد لالی متلالی دعوات صافیه که گوش شاهد وداد را بنیکوترین وجهی آراید وروایح تحیات وافیه که مفرح دماغ موافقت و صفا آید تحفهٔ بزم ارم نظم پادشاه کیوان گاه فرقدقدر گردون صدر بهرام رزم ناهید بزم خورشید افسرستاره لشکر دشمن مال فرخنده مآل فروزان بدر سمای سماحت و شهریاری درخشان گوهر بحر جلالت و تاجداری فرازندهٔ رایت شهامت ودلیری برازندهٔ اورنك سلطنت و جهانگیری پایه ده دست جلال پای نه مسند اقبال زینت بخش تاج و تخت فرخنده بخت مظهر قدرت یزدانی رکن مشید جهانبانی لازالت رایات عزایمه بریاح الظفر منشورة ورياض ممالکه بسجال الافضال معمورة ساخته صورت دعا را برآیینهٔ رای ملك آرای منطبع و مرتسم می دارد که ازدیر باز تاکنون روزگاری درازست که هیچ گاه میانهٔ فرمان روایان ممالك ایران و فرنسیس امری مخالف رسوم و دادروی ننموده و درین عهد فیروز مهد که خاتم دارایی بر کف .. شاه باپام ، اعلی اللّٰه لواء دولته ، مفوض و زمام مهام فرمانروایی فرنسیس بآن برازندهٔ تاج ونگین مسلم گردیده روز بروز برموافقت جانبین افزوده است وبا اینکه درین سنوات کارگزاران دولت انکلیس از آمد وشدایلچیان با اولیای این حضرت اساس الفتی تأسیس کردند که شاید باین تلبیس رخنه درارکان موافقت دولتین ایران وفرنسیس حاصل آید بازازطرف مستلزم الشرف اولیای دولت علیه رعایت شرایط مواحدت باآن شوکت بهیه مرعی ومرجح افتاده بلکه درین اوان که خصومت میانهٔ کارگزاران دولت روس وکارفرمایان این شوکت ابد مانوس بوقوع پیوست بحکم آنکه دوست دشمن دشمن ودشمن دشمن دوستست دشمنی امنای این دولت با روس و دوستی کارگزاران انکلیس با آن گروه منحوس باعث مزید اعتماد امنای این شوکت بدوستی و ودادکارپردازان آن دولت گردید وانشاءاللّٰه الرحمن فواید این یکرنگی و

مواحدت روز بروز بر مملکتین عاید خواهد شد و چون درین اوقات فیروزی علامات بمسامع اولیای حضرت بهیه رسید که امنای آن دولت لشکرهای جرار بممالك روس کشیده و برخی از ولایات آنجا را بقهر و غلبه متصرف گردیده‌اند از استماع این خبر بهجت اثر خاطر مهر پرور باقصی الغایه مسرور و مستبشر شد و بمقتضای مودت جانبین صورت این معنی بر صحیفهٔ ضمیر نقش پذیر آمد که غرض کارفرمایان آن دولت از ین لشکر کشی و دشمن کشی ادای شرایط دوستی با این طرف بوده است و اگرچه از طرف کارگزاران آن دولت نوید این فتح نامدار باولیای دولت جاوید اقرار و اظهار نشده بود لیکن تقدیم مراسم تهنیت را بترسیم این صحیفهٔ الوداد پرداخت و روانهٔ دربار شوکت مدار ساخت بحمدالله والمنه چنانکه از آن طرف لازمهٔ قتل و غارت دربارهٔ دشمنان دولتین بعمل آمد درین ایام ظفر فرجام که اشپخدر سردار لشکر روس غافل از انکه سر خود را برسودای تعرض خواهد نهاد با گروهی انبوه از طرف خشکی و جمعیتی بی‌نهایت نیز با کشتیها از روی آب آهنگ ستیز و از جانب بحر و بر آتش شور و شر تیز کردند از ین طرف نیز دلاوران ضرغام صولت بسان سیل دمان و قضای ناگهان بجانب ایشان روان گردید و از حصول تلاقی که رایت جدال افراخته و آتش قتال افروخته بر ساحل بحر نهری از خون روان و بر روی هامون از کشتها پشتها نمایان اشپخدر با گروه بی حد و مر عرض تیغ آبدار مبارزان شیر شکار و جمعی کثیر نیز گرفتار قید اسار و بقیة السیف قرین خذلان و خسار از روی بحر پی سپر طریق فرار گشتند و بغیر معدودی از ایشان که راه گریز بر ایشان بسته و محافظت جان را در حصار گنجه و تفلیس نشسته‌اند دیگر نشانی از ایشان درین حدود و سامان نیست و نظر باینکه عساکر منصورهٔ آن دولت حال نیز در ولایات روس متوقف و مترصد ستیز و آویزند و مبارزان خصم انداز ازین طرف نیز درین سرحدات با تیغهای آخته رایت کینه جویی افراخته‌اند سزاوار آنست که اولیای آن دولت در تتمیم عزیمتی که تصمیم خاطر کرده‌اند کوشیده کار دشمنان را ساخته و خاطر از مهم ایشان پرداخته دارند و هر گونه امری که انجام آنرا در عهدهٔ اهتمام کارپردازان این دولت جاوید فرجام مناسب دانند رجوع فرمایند که ازین طرف بهیچ وجه مانع و عایقی در شروع بکار پیکار نیست و چون این معنی نیز سامعه افروز اولیای این حضرت گردید که درین اوقات که کارگزاران آن شوکت رایت عزیمت بولایات روس افراشته و ایشان را از تعرض سرحدات ممالك ایران ممنوع داشته بودند جواب ایشان بوده است که ممالك گنجه و گرجستان را از اولاد ارکلی خان والی گرجستان و جواد خان حاکم گنجه خریده و بدان جهت متعرض گردیده‌اند اولا اینکه معاملهٔ طایفهٔ مزبوره خلاف واقع و محض تهمت و مخالف رای و رویتست و برفرض وقوع بر هر صاحب بصیرت ببدیههٔ عقل روشن و مبرهنست که مبایعهٔ ملك با مالکست نه با زارع و دشتبان و اختیار گله با صاحبست نه با شبان و

قطع نظرازین مراتب هر بیعی را بهایی لازم وسزاو برهمهٔ دورو نزدیك ظاهروهویداست که بهایی که درازای این معاملهٔ ادعایی باولاد ار کلی خان وجواد خان رسیده همینست که گرگین خان پسر بزرگتر ار کلی خان ازجام قهرایشان شربت زهرچشیده وجواد خان حاکم گنجه از تیغ بیدادشان ساغرمرگ کشیده وبقیهٔ اولادایشان برخی درولایات روس محبوس و بعضی دیگرازخانه و وطن ومحل و مسکن نومید ومایوس معتکف این آستان شوکت‌مانوس‌اند اگرچه بعنایت‌الله وتاییده تیغ‌ستم سوزوخنجر برق‌افروز دلاوران‌فیروز درطی این دعوی برهانی قاطع وآیتی ساطعست وعنقریب جواب ادعای باطل وافترای بیحاصل ایشان را خواهد داد اما تمنی آنست که کارفرمایان آن‌دولت بملاحظهٔ موانست جانبین کیفیت این افترا و بطلان این ادعا را برپیشکاران هریك ازسلاطین سکندرتمکین ممالك فرنگ که با امنای آن دولت رابطهٔ دوستی والفت داشته باشند مکشوف دارند تااولیای این حضرت درتلافی اعمال ایشان نزد فرمانفرمایان آفاق بجهت ستیزه‌جویی و نفاق و شکستن عهد ایتلاف وتجاوزازسنن اسلاف که مخالف سیر وسلوك دادگستری و منافی رسم وآیین‌شهریاران عدل پرورست منسوب نگردیده معلوم همگنان آید که مبادرت بخلاف ازطرف ایشان بوده است وهرگاه امنای آن دولت را ممکن شود که درین باب از کارگزاران شهریاران با فرهنگ ممالك فرنگ که با ایشان الفتی دارند حجتی مسجل ممهورمبنی بربطلان حجت ایشان صادرنموده ارسال نمایند نهایت محبت و وداد و غایت یکرنگی واتحاد خواهد بود . ترقب ازمخایل صفات ومحامد اخلاق خسروانه چنانست که همه اوقات ازبهارستان مودت وموالات رایحه بخش موافقت و مصافات بوده ازرشحه فشانی نیسان خامهٔ دوستی ختامه 'راوت افزای بوستان مطابقت و ولا گردند و بترسیل رسل ورسایل دوستانه مشید مبانی یگانگی و وداد و مشدد ارکان یکرنگی واتحاد گردیده بنای موانست را محکم فرمایند. باقی پیوسته اعادی دولت جاوید مدت مقهور ورایت فیروزی‌آیت درمعارك دشمن کشی مظفرومنصور باد .»

این نامه که سند بسیارجالبی ازاوضاع آن زمانست پیداست که درسال ۱۲۱۹ قمری مطابق با ۱۸۰٤ میلادی یعنی همان سال اول نخستین جنگ ایران و روسیه نوشته شده‌است. درین‌جنگ فرمانده سپاه روسیه ژنرال تسیتسیانوف (۱) نام داشته که بازرس کل ارتش روسیه بوده است . کلمهٔ انسپکتور(۲) فرانسه درزبان روسی «اینسپکتور» خوانده می‌شود وممکنست که درآن زمان عوام روسیه «اینشپکتور» تلفظ می کرده باشند واین کلمه در زبان عوام ایران «اشپختر» وحتی «اشپخدر» شده است و در

---

(۱) Tsitsianof

(۲) Inspecteur

آن زمان همه اورا اشپختر واشپخدر نامیده‌اند . ژنرال تسیتسیانوف با لشکری انبوه وارد ناحیهٔ باکو شده ودردریای خزر نیز ناوگانی ازو پشتیبانی می کرده است و قسمت عمده آن ناحیه را بهمین وسیله تصرف کرده بود . درماه ذی‌الحجهٔ آن سال که زمستان بسیارسختی بود هنگامی که بشهر باکو نزدیك میشد در میان برف و باران بسیار سخت عدهٔ بسیاراز چهارپایانی که توپخانهٔ اورا می بردند در راه تلف شدند وچون راهها بسته بود وخوراك کم شده بود لشکریانش درمضیقه بودند ووضع بسیاربدی پیش آمد .ژنرال تسیتسیانوف سخت نگران بود چه بکنند . درین موقع مصطفی قلی خان شروانی که از جانب ایران حکمرانی باکو را داشت وحسینقلی خان قاجار که از تبریز با لشکریانی بیاری اوآمده بود وایشان هم گرفتار همان دشواریها وسرما شده بودند قرار گذاشتند دربیرون شهر ملاقات کنند وقراری درمتارکهٔ جنگ بگذارند. حسینقلی خان نقشهٔ خاینانه‌ای کشید وچون قرار گذاشته بودند که تنها و با دوسه تن ازهمراهان خود بروند وی ابراهیم خان عم زادهٔ خود را همراه برداشت وچون ازشهر بیرون آمدند وبژنرال تسیتسیانوف رسیدو بنای گفتگورا گذاشتند ژنرال روسی با اطمینان تمام گرم گفتگو بود ومتوجه خطری نبود وهمینکه حسینقلی خان اشاره کرد ابراهیم خان با تفنگی که در دست داشت تیری ازپشت سرباوزد وگلوله ازسینه‌اش بیرون رفت وبروی درافتاد و سراورا فوراً بریدند وباکمال عجله بطهران بدربارفتحعلی شاه فرستادند وباکمال شتاب بطهران آوردند و فتحعلی شاه درموقع ورودآن سربریده بسلام نشست و شهرطهران را چراغان کردند و چون بمنتهای شتاب آنرا بطهران آوردند ازآن روز درزبان فارسی مثل شد که «مگر سراشپخترمی آوری ؟».

پیداست که این نامه را عباس میرزا پس ازین واقعه درآغازسال ۱۲۲۰ قمری بناپلئون نوشته است. نیز پیداست اشاره‌ای که درین نامه بشکست روسها دربرابرناپلئون هست مقصود جنگ معروف اوسترلیتز (۱) است .

بجز نامه‌ای که پیش ازین انتشاریافت عباس میرزا نامهای دیگربناپلئون نوشته ونسخهٔ اصل سه نامهٔ دیگر اودربایگانی دولت فرانسه در پاریس هست ، یکی از آنها بدینگونه است :

« داوردانا زورمندتوانا پادشاهیست که بقدرت بالغهٔ ازل هست از نیست آفریده و بقوت کاملهٔ لم یزل بسیط افلاك برگرد کرهٔ خاك کشیده ، بهر کیشی پیغمبری درست اندیش فرستاده وبهر ملکی ملکی را تاج وافسرداده ، برهمگان قادروفایق ، برهمه سابق واز همه لاحق ، حمدش واجب برهمه کس ، شکرش لازم درهرنفس ، مقصود ازکعبه و کلیسیا

---

(۱) Austerlitz

معبود عابد وترسا ، ازهمگان بی نیاز و برهمه مشفق ، ازهمه عالم نهان و بر همه پیدا ، لاتعد کرائم افضاله ولا تحصی مخایل جلاله . ار آن پس که نسیم دلاویز کلك گوهر بیز غنچهای دلارای شکر وثنارا بر گلبن بیان حقیقت نما شکفتگی ونمابخشید عندلیب جان فریب زبان بمنطقی فرینبده ترازتاب سنبل شاداب ونرگس نیم خواب درگلزار ثنای خدیو کشورگشا ملك ملك ستا جهانجوی جهاندارمظهر صنع کردگار اسکندر خصال فیلفوس بادانش وهوش افراسیاب سخت کوش لنگر سفینهٔ جلال گوهرمیحط اقبال بدرفلك شهریاری صبح افق تاجداری شمع بزم افروز انجمن سروری سروسرافراز بوستان داوری قوی بخت عدو بند خدیو آسمان تخت زورمند صدر نشین ایوان وفا جرعه نوش بزم صفا خسرو نصرةیاب دولتیار سایهٔ مبسوط آفریدگار امپراطور افخم عم کیوان قدر انجم حشم دام اقباله، نغمه سنج وزهره ساز وبذله گوی وترانه پرداز میگردد که: چون صفای خاطر وفواد و وفاق دوشوکت ابدبنیاد متقتضی آنست که همواره از دوجانب همای عزم سفرای سخن پرداز ودرهای مراسلات مطابقت طراز باز بوده ، امنای حضرتین ومشیران شوکتین از کار وکردار یك دیگر قرین آگاهی واستحضار باشند وبملاحظه این حسن دوستی وولا هرگاه بریدی عازم آستانهٔ علیا شده طایردل بشوق استکشاف اخبار بهجت آثار آن دولت پایدار بال افشان گردیده وضمیر هوش ربای بلبل شوق از شاخسار ضمیر بگوش زمزمه نیوش رسیده ، لهذا درین اوقات مشحون بمسرت که حامل نامهٔ موافقت ختامه میان ببندگی حضرت بسته وطریق مسارعت گشاده داشت خامهٔ اشتیاق نیز بامداد مداد وداد بر اوراق این مراسلة الوفاق مختصر مراسم شوقمندی راباطیب عبارات واحسن اشارات واتم معانی واخص الفاظ نگاشت ونقاب احتجاب ازرخسار حسنای مدعا فروگذاشت بمیامن تأییدات آفرینندهٔ خورشید وماه بخواست دل مهر پرور آن خسرو کیوان پایگاه روزگار فرخنده آثار این دولت پایدار بکام وهمهٔ مهام ملکی وملکی بروفق مرادومرام میباشدواگرچه آلات وادوات قهرونکال عساکر روس بروجه دلخواه میسر ومقدور گشته وسواران بهرام سوز وپیادگان آتش افروز سپاه ظفر همراه نیز بمقتضای غیرت ومبتغای حمیت چون شیران نر وپلنگان کینه ور دامن همت بر کمرزده مترصدومنتظر می باشند که بمجرد آنکه اشاراتی اظهار شود اقدام بکار پیکار نمایند وبا دم تیغهای تیز وخنجرهای خونریز وتوپهای البرز کوب آیت رستاخیز ظاهر وآشکار دارند ، لیکن چون میان دولت دائمة القرار فرانسه وروس سازش والتیامی استقرار یافته ومیان این دولت علیه ودولت انگریز بنابر دوستی دولتین فرانسه وایران آتش دشمنی بالا کشیده وباین مراتب اکنون کاوش باآنها اولی می نماید اولیای آن دولت جاوید بنا حالی در مجادلهٔ با روسیه تأملی دارند ، تا بعدها که از طرف مستلزم الشرف آن خسرو انجم سپاه نظر بعهد نامهٔ ممهورهٔ میانهٔ

دولتین خبری محقق رسد بآنچه آن خدیو نیکونهاد بنا و بنیاد گذاشته، باشند از آن قرار معمول دارند . بالجمله اکنون بمیامن اهتمام آن خسرو گردون احتشام رزم پیادگان مریخ انتقام فرانسه درعساکر ظفر شعار ایران انتشار یافته واز عالیجاهان صداقت آگاهان موسی لامی(۱) وموسی وردیه(۲) دراشاعه وتنظیم نظام مزبور جهد موفور بظهور رسیده و یقین کامل حاصلست که اگر بازمیان عساکر این دولت وسپاه روس درهای جنگ وجدال بازشده کار بپیکار انجامد در همان حملهٔ اول از صدمت شیران حمله ور و هژبران پرخاشخر روسیه پریشان ومستأصل و گرفتار دام اجل گردند واگر بنا بر شرط وعهد آن خسرو همایون مهد دشمنی ایران و روس بدوستی مبدل وکاوش با آنها بسازش محول گردیده مبارزان فیروزمند ایران را از کارجنگ با روسیه فراغی حاصل باشد باز آثار مهابت و مردانگی وشجاعت این لشکر درجنگ دیگر دشمنان دولتین ظاهروجلوه گر خواهدشد ودرهرحال خاطر آفتاب مظاهر آن عم فرخنده مآثر ازحسن تجلدودلاوری ایشان باتم وجوه خشنود خواهد گشت وصداقت آگاهان زبدتی الاقران موسی لامی وموسی وردیه وسه نفر دیگر که همه کردار ایشان درین مدت مقرون بصواب و موافق رضای خاطر اولیای این دولت ابد انتساب بوده مورد نوازش آن خسرو کامیاب ومنصبی تازه مخصوص خواهند شد . تمنا از رشحات سحاب قلم عطوفت رقم که بوستان آمال دوستان راتازه وخرم سازند. تا تیر وناهید وماه و خورشید درخشانست اختر دولت از مطلع کامرانی درخشان باد »·

پیداست که این نامه را عباس میرزا نایب السلطنه پس ازصلح ناپلئون با روسیه در تیلسیت (۳) که در۹ سپتامبر۱۸۰۷مطابق با ۲ رجب ۱۲۲۲ امضا شده ودیگر ازایران دربرابر روسیه حمایت نمی کرده نوشته است . درین موقع هنوز ژنرال گاردان درایران بوده ودوتن از افسرانی که با وی بایران آمده بودند لامی سروان مهندس و وردیه سروان پیاده نظام که با سه تن دیگر مامورخدمت عباس میرزا شده بودند درلشکرگاه وی درآذربایجان بوده اند. نیز پیداست عباس میرزا بیم آن داشته است اینک که ناپلئون با روسیه صلح کرده اجازه ندهد که افسران فرانسوی دراردوی وی با روسیه جنگ کنند واین نامه را بهمین اندیشه بناپلئون نوشته وازواجازه خواسته است که این افسران درلشکرگاه وی بمانند ودرضمن برای ایشان ترفیع درجه خواسته است .

تانکوانی (٤) مترجم سفارت فرانسه وهیئت نظامی گاردان که پیش از آن هیئت بفرانسه بازگشته است درسراسرسفری که بایران کرده بیکی از آشنایان خودخانم ث.ب.(٥)

---

(۱) Lamy (۲) Verdier (۳) Tilsit

(٤) Tancoigne (٥) C. B.

یك سلسله نامهایی نوشته که در دومجلدبدین عنوان: «نامهایی دربارهٔ ایران وترکیهٔ آسیا از ژ . م . تانکوانی - چاپ پاریس دردومجلد ١٨١٩ (١) »انتشاریافته است. در مجلد دوم این کتاب درصحیفه ١٦٣ درنامه‌ای که ازلشکرگاه عباس میرزادرتبریز دردهم ژون ١٨٠٨ (١٥ ربیع الثانی ١٢٢٣) نوشته می گوید: «افسران فرانسوی وابستهٔ بخدمت شاهزاده عباس میرزادوتن‌اند، آقای وردیه سروان پیاده نظام وآقای لامی سروان مهندس. سه افسرجزء پیاده نظام درعملیات مهم معاونت آقای وردیه را دارند. یکی ازهمکاران من آقای ژوانار(٢) بعنوان مترجم دولت ساکن تبریزست».

سپس درپای صحیفه علاوه کرده است: «آقای وردیه چنانکه سابقاً گفته‌ام امروز نایب سرهنگ درفوج اندرولوار(٣) وآقای لامی نیز نایب سرهنگ فرماندهٔ دستهٔ مهندس لیل(٤) درایالات شما لیست. سه افسرجزء پیاده نظام درباز گشت ازایران افسرشده‌اند».

نامهٔ دیگرعباس میرزا نایب السطنه بناپلئون که نسخهٔ اصل آن دربایگانی دولت فرانسه درپاریس هست بدین گونه است:

« برآیینه‌رای جهان آرای خسرومملکت فزا خدیو کشور گشافیلفوس باداش وداداسکندر برترمنش زمین‌قرارآسمان‌مدار کیوان فرمشتری سیرمریخ مخبرآفتاب‌موهبت ناهیدعشرت عطارد رقم ماه علم انجم حشر ثریا افسر لنگر سفینهٔ جلال موجهٔ لجهٔ اقبال روزگار نامیه تاب داورکامیاب یگانهٔ دهر ودور ایمپراطورنیکواطوار عم تاجورهمایون اختردام‌اقباله منطبع ومرتسم می‌دارد که چون باراده‌ٔداور بیچون ازبدو دوستی این دودولت‌روزافزون تاکنون همواره برمراتب مطابقت افزوده بینهما مودت باطنی بی اختیار ظاهر میگردد درین اوقات بهجت‌نشان وزمان سعادت اقتران که فطانت پناه کیاست همراه زبدةالاکفاء والاشباه موسی وردیه روانهٔ آستانهٔ شوکت عظمی بود اظهار مؤالفت را بهانه نمود و بتحریر این موافقت نامه پرداخت وچون مشارالیه دراوقات توقف این‌حدودمجاهدموفور درتعلیم وتنظیم سربازان این دولت بظهور رسانید و تلافی خدمات او موقوف بشمول عواطف بی نهایت اعلیحضرت ایمپراطوریست لهذا توقع از کرایم اطوار شاهانه چنانست که مومی الیه را بعنایتی خاص مخصوص دارند و این نیازمند را نیز بمقتضای ملکات شاهانه از ارسال نامهای همایون ومژدهٔ فتوحات لشکر نصرت نمون مسرور و خرسند دارند. تاانجمن‌سپهرآراسته بماه ومهرست همواره مراد خاطر عظمت‌ذخایرمدار دور سپهر باد ».

---

(١) Lettres sur la Perse et la Turquie d' Asie par J. M. Tancoigne, 2 vol. Paris 1819.

(٢) Joinnard (٣) Indre et Loire (٤) Lille

پیداست که این نامه را عباس‌میرزا پس از نامهٔ سابق و در زمانی که وردیه میخواسته است از لشکرگاه وی بفرانسه باز گردد در توصیهٔ او بناپلئون نوشته است . ازین نامه برمی‌آید که وردیه پیش از آنکه ماموریت گاردان بپایان برسد و پیش از آنکه گاردان در ۲۳ آوریل ۱۸۰۹ مطابق با ۸ ربیع‌الاول ۱۲۲٤ از ایران بیرون برود از لشکرگاه عباس میرزا بفرانسه برگشته است .

پیش ازین اشاره رفت در دهم ژون ۱۸۰۸ مطابق با ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۲۲۳ که تانکوانی از راه تبریز بفرانسه باز می‌گشته وردیه هنوز در تبریز بوده است پس وردیه در میان این دو تاریخ یعنی ۱۰ ژون ۱۸۰۸ یا ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۲۲۳ و ۲۳ آوریل ۱۸۰۹ یا ۸ ربیع‌الاول ۱۲۲٤ از تبریز رفته است و این نامه را هم عباس میرزا در همین زمان بناپلئون نوشته است .

آخرین نامه‌ای که نسخهٔ اصل آن از عباس میرزا بناپلئون در بایگانی دولت فرانسه باقیست بدین گونه است :

« منت خدای را عزوعلا که هرچه هست از گاه الست دست اطاعت بعهد عبادتش داده وذوات ذرات از بالا و پست گردن طوع بطوق عبودیتش نهاده ، دارندگان عهدش را از درستی وعدش عیشها مهنا آماده ومهیاست وپذیرندگان پیمانش را از ترادف احسانش تزاید دولت ونعم بی منتها ، بهر دینی پیغمبری امین فرستاده وبهر ملکی ملکی با تاج و نگین ، دلها را ازو علاقهٔ الفتست وجهانرا ازو پیوند محبت ، رستگاری ده راستکاران، فزونی بخش درست گفتاران ، دانای هر پنهان و پیدا، آرندهٔ ارض وسما ،

اول او اول بی ابتدا   آخر او آخر بی انتها
نیست خدایی بجزو بی‌نیاز   اوست خداوند خداوند ساز

برمرآت پاك وصفحهٔ تابناك ضمیر منیر پادشاه کشورگیر، ماه افسر کیوان سریر، مجره کمند ثریا علم ،آسمان موکب انجم حشم ، بنیان بنا احسان مجدواجلال ، دریای طوفان زای نجدو واقبال ، برنس افراز دیر نبالت و برتری ، صلیب آویز جیب جلالت وسروری ،آفتاب مشرق دولت وتاجداری، سایهٔ خورشید شهامت وشهریاری، خسروخصم انداز ، خدیو گردن فراز ، اسکندر جهان گرد ، دارای پسندیده عهد ، ایمپراطور اعظم نامدار عم اکرم کامگار که همواره مظفر ودولتیار باد منطبع ومرتسم میدارد که امروز برهمهٔ جهان روشن وعیان و برهرصاحب بصیرتی واضح ونمایانست که دوستی والتیامی که میانه دولت فرانسه وایران استحکام یافته اساسیست پابرجا که بنیانش از صدق و صفاست وارکانش از وفاق ووفا ، شرابیست صاف که مذاق جان از آن دردخلاف نچشیده ورشته ایست محکم که دیدهٔ امتحان در آن نقص پیوند ندیده ، دلهای جانبین ساغریست از

بادهٔ محبت لبریز ومحبت طرفین باده ایست دربزم وفا نشائه ریز ، ارادهٔ ازل این دو دولت پایدار را بیکدیگر پیوسته وعلاقهٔ لم یزل میانهٔ این دو عقد مطابقت بسته ، بنای این الفت مصون از رخنهٔ کلفت آن و اینست و گلزار این مودت آسوده ازدستبرد هر گلچین وچنانکه از اوضاع این حدود و تحریرات مجدت و نجدت پناه نبالت وجلالت انتباه اختیار الابرار والامراء جنرال غاردانخان (۱) و تقریرات کیاست وفراست اکتناه مهندس هوشمند آگاه موسیو لامی بر رای ملك آرای او معلوم وهویدا خواهد شد ، اگر روزی بنا بر مصلحتی تأسیس اساس مواساتی با انگریز شده باز بملاحظه اینست که درین مدت از آن طرف همت بلند آن خسرو ارجمند بانتظام مناظم اسپانیا و دیگر امور مقصور بوده و فرصتی ننمودند که بمقتضای عهد مودت میان دولت ایران وروس دفع مواد خصومت فرمایند وازین طرف نیز الی الان فراغتی از مجادله وستیز روسیه دست نداده که بفراغ خاطر ووسع بال ابواب باس ونکال بر چهرهٔ فتنه انگیزان انگریز گشایند واگر چه اطمینانی تمام براستی گفتار ودرستی کردار آن خسرو اسکندر احتشام حاصل و یقینی کاملست که خلاف عهد مودت وایتلاف از طرف زاهر الشرف ایمپراطوری نسبت بـاین دولت ظاهر نخواهـد شد لیکن چون بمشاغل چند که شاغل همت بلند آن شهریار نیکوکار بوده هنوز اثری از عهد دوستی ظاهر نگردیده سواران جرار وسربازان آتشبار این دولت پایدار نیز که نمودار آتش و آبند بادلهای قوی حفظ سرحدات مملکت را از تعرض روس وانگریز مهیا و آماده اند که از هر طرف آتش بلایی شعله ور گردد بآب تیغ آتشبارش فرونشانند و از هر سوسیل بلایی منحدر آید بـا سد آهنین حسامش منصرف سازند و مترصدست که عنقریب آثار مودت از طرف اشرف ایمپراطوری ظاهر گردیده فوایدی که برای دولتین فرانسه وایران درضمن این مطابقت متصورست جلوه گر و آثار آن فایض ومنتشر شود وچون فطانت همراه زبدة الاشباه مهندس کارآگاه موسیو لامی درین مدت بمقتضای اتحاد دو دولت فرانسه وایران رنج ومشقت بی نهایت درخدمت محوله بخود کشیده مترقبست که محض یکانگی دولتین او را بزیادی جاه ومنصب مخصوص فرمایند که نشانی از غایت مواحدت دو دولت خواهد بود وهمه اوقات نیز مترصدست که از مژدهٔ فتوحات لشکر منصور خاطر هواداران را خرم ومسرور سازند . تا آسمان محیط زمین را آرایش از اردی بهشت وفروردینست تخت فیروز بخت دولت از وجود همایون با تزیین باد » .

پیداست که این نامه را هم عباس میرزا نایب السلطنه درتوصیهٔ لامی سروان مهندس که از طرف هیئت نظامی ژنرال گاردان مامور لشکرگاه او در آذربایجان بوده است درموقعی که وی از نزد او بفرانسه بازمی گشته نوشته است. چون درین نامه عباس میرزا می کوشد از نزدیك شدن ایران با انگلستان وتجدید روابط که برای رضای ناپلئون قطع

---

(۱) پیداست که مراد ژنرال گاردانست

کرده بودند عذرخواهی کند واین کار را توجیه کند پیداست که این نامه را پس ازین واقعهٔ نزدیکی با انگلستان نوشته است. همین نزدیك شدن با انگلستان وتجدید روابط سیاسی باآن کشور سبب شده است که ژنرال گاردان ظاهراً منتظر احضار خود از پاریس نشده و بمیل خود ازایران بیرون رفته وهمین کار او بر ناپلئون گران آمده و درزمانی که بفرانسه رسیده مغضوب شده است . ناچار لامی هم که جزو هیئت نظامی وی بوده وپس ازبازگشت او نمی توانسته است در ایران بماند با گاردان بفرانسه بر گشته است. گاردان در روز ۲۳ آوریل ۱۸۰۹ مطابق بـا ۸ ربیع الاول ۱۲۲٤ ازخوی که آخرین شهر سر حدی ایران بوده است از راه تـرکیه بفرانسه بازگشته و قهراً لامی هم درهمان روز با وی ایران را ترك کرده است . پس این نـامهٔ عباس میرزا نایب السلطنه بناپلئون ناچار می بایست در همان زمانها نوشته شده باشد و درموقعی که لامی خدمت وی را ترك کرده این نامه را نوشته وازوی بناپلئون سفارش کرده و حتی ترفیع درجه برای او خواسته است .

ازان پس دیگر روابطی درمیان فرانسه وایران نبوده وتا زمان محمد شاه آمدو شد درمیان ایران و فرانسه قطع شده بود و ناچار نامه نویسی از دو طـرف هم متروك مانده است وممکنست که این نامه آخرین نامهٔ عباس میرزا نایب السلطنه بناپلئون باشد.

مکاتبه صدراعظم ایران بادربار فرانسه

روابط ایران با فرانسه تنها چهارسال وچند مـاه ازاواخرسال ۱۲۱۹ مطابق با ۱۸۰۵ تا اوایل سال ۱۲۲٤ مطابق با ۱۸۰۹ ادامه داشته است . درسراسراین مدت میرزا محمد شفیع مازندرانی صدراعظم ایران بوده است زیراکه وی در ۱۲۱۵ پس از عزل ومجازات دیدن حاج محمد ابراهیم اعتمادالدوله شیرازی بدین سمت برگزیده شده و تا ۱۲۳٤ که درگذشت درین سمت باقی بود .

میرزا شفیع هم مانند فتحعلی شاه وعباس میرزا با دربار فرانسه مکاتبه داشته و نامهایی بوزیران دربار ناپلئون نوشته است. درمنشات نشاط (۱) نسخه‌ای ازنامه‌ای هست که نشاط ازجانب وی بوزیراعظم فرانسه نوشته وبدین گونه است :

«ازجانب صدراعظم میرزامحمدشفیع بوزیراعظم فرانسه نوشته: لالی مدح وثنایی که ازبحارصدق وصفا غواص ودادش بر کنار گذارد وشکوفهٔ شکفتهٔ مهرو ولایی که دراشجار عهد و وفا نسیم بهاراتحادش ببارآرد نثاربزم حضورآن صدرآرای محفل صدارت قـدر افزای مسند وزارت ناظم مناظم جهان واقف مصالح پیدا و نهان فرخنده وزیر بی نظیر

---

(۱) ص ۱٤۸ـ۱۵۰

فلاطون فطنت ارسطو ضمیر مشیر مشتری رای مهر اندیش هارون موسوی دست عیسوی کیش وزیر معظم مکرم و دستور اعظم اکرم افخم که تا فلك را مدارست و زمین را قرار پیشگاه آمالش موقف مامول و مسیر حصول باد ساخته، مکشوف رای دقیقه آرای گرامی میدارد که چون بنیروی لطف خداوند بیچون و چند و پرتو مهر داور یکتای بی مانند خداوندان دو دولت ابد پیوند چندان که باید بساط یکدلی و یگانگی افگنده و گسترده و شاهد یك جهتی و دوستی را بی پرده بمحفل شهود آشنا و بیگانه آورده اند ما که بندگان بنعمت پرورده ایم و زنار چاکری را زیور میان و جان کرده همان به که بنیروی خداوندان خویش با یك دیگر دمساز و در هر کار همداستان و همراز باشیم و از هر دو جانب پیوند اندیشهای مودت و رشته یك جهتی را محکم بسته و این رشته را تا ابد پیوسته داریم، تا پیوند امید بدخواهان ازهم گسسته گردد و شیشهٔ اندیشهٔ دشمنان درهم شکسته. لهذا درین اوان خجسته که عالیجاه عسکرخان بجهة رساندن نامهٔ همایون اعلیحضرت قدر قدرت قضا سطوت فلك سریر ملك ضمیر سیاره خدم ستاره حشم مهر همم ماه علم ابر کرم بحر شیم پادشاه ظل الله جهان پناه روحی فداه راه سپار آن سو بود لازم افتاد که این هواخواه نیز بدستیاری خامه آهنگ نامه سازد و بشرح برخی از رازهای یك جهتی پردازد. بران فروزنده مهر سپهر فطانت این نکته پوشیده نماند که درین سال اولیای دولت روس در بساط مراودت با کارگزاران این دولت محروس بر ساز جنگ و جدال از آهنگ مدارا و امهال پردها بسته و بپای تردد برید و سفیر رشتهٔ دستان و فریب را بهم پیوسته، در بستن میثاق و عهد دست سعی و جهد گشاده و شکستن ساغر لبریز جنگ را بسنك مدارا و درنگ آماده بودند و از کارگزاران این دولت جزین خطابی و جوابی نشنودند که ما را با اولیای دولت جاوید مهد فرانسه عهدیست که تا در انجمن سپهر مهر گردانست گرد خلاف آن نگردیم و اگر بر خلاف عهد همه شهد ست ننوشیم و اگر با رضای ایشان همه زهر ست بجهد در طلب آن کوشیم، اگر از ما رسم مواسات جویید نخست در طریق متابعت آن دولت پویید، اگر نه ما را در بساط الفت با شما جز ساز جنگ نیست و سوزن پیوند ما جز سنان و خدنگ. مجملا خطاب ایشان را از ما جواب صواب جزین نیست، سخن همینست که گفته ایم: با دوستان آن دولت دوستیم و با دشمنان دشمن و این معنی بر ما روشنست که اولیای آن دولت که صدر نشینان بزم دانش و هوش و در سپهر فرزانگی هر یکی را روانی آگاه تراز سروشست نیز در معاملهٔ دوستان و دشمنان پیشنهاد خاطر جزین نخواهد بود که هر یك ازین سه دولت علیهٔ ایران و روم و فرانسه در صلح و جنگ و شتاب و درنك یك جهت و یك رنگ باشند، زیرا که اگر با خصم راه جنگ جوییم اجتماع و اتفاق مایهٔ سستی و فتور دشمنانست و اگر احیانا طریق صلح جوییم نیز موافقت ما یکدلان باعث سختی و درستی پیمان و ایمان، باید

اساس کار را ازین نکته قیاس گیریم که آب وخاك وبـاد که سه رکن از ارکان چهار گانهٔ جهانند با یك دیگر اتفاق دوگانه وسه گانه توانندو در کنار رکنی دیگر که آتشست اگر باجتماع نشینند زیانی نبینند چون درمزاج انسان که حاصل ازامتزاج هرچهارستو متنتج فواید وزواید آثارولی آب اگربی همراهی اصحاب باآتش پیوندندیا خاك نقش این هوا بندیکان ودوگان راه این سودا پویند بجز نقص وزیان سودی نجویند ، اگرصلحست ازمصلحت کارهم نگذریم واگرجنك آریم طریق ستیزه نیز بموافقت هم بسپریم. امید که تا رهبان فلك هرصباح درمسدس جهات مفتح بابست ابواب فتح و فیروزی از شش جهة بر چهرهٔ اولیای دولتین علیتین بازودشمنان را بر پیشگاه این دو حضرت آسمان طراز روی تضرع و نیاز باد ».

پیداست که این نامه را میرزا محمد شفیع بوسیلهٔ عسکرخان سفیردوم فتحعلی شاه دردربار ناپلئون برای وزیراعظم فرانسه فرستاده است. این نامه درزمانی نوشته شده است که دربار روسیه مایل بوده است با ایران صلح کند تـا ازسوی ایران دیگر گرفتـاری نداشته باشد ودراروپا دستش بازشود . منتهی ایرانیان شرایط صلح روسیه را که نگاه‌داشتن نواحی تصرف شده بود نمی پذیرفتند وامیدوار بودند با عهدی که با ناپلئون دارند وی روسها را مجبور کند که مطابق میل ایران صلح کنند.

درمنشات نشاط(۱) بازنامه دیگری هست که پیداست ازجانب شاه یا صدراعظم بیکی ازوزیران فرانسه نوشته ودرآن نسخه تنها آغاز نامه راضبط کرده و بقیهٔ آنرا حذف کرده‌اند وبدین گونه است :

«عنوان مراسلهٔ یکی ازوزرای فرنگست: لمعات ثنایی که شعشعهٔ انوارش ضیابخشی انجمن مراودت وموالفت را شایسته آیدونفحات دعایی که اهتزازآثارش ازصفحات خاطرها یکباره غبارخلاف دوستی زداید نثار منزل سروریعنی محفل حضورنورافزای دیدهٔ بصیرت واختیاز ، لخلخه‌سای دماغ سلطنت واختیارقطب ومدارسپهرحزم وعزم باد ...»

بجزین دونامه که درمنشات نشاط هست نسخهٔ اصل چهارنامهٔ دیگـرازمیرزا شفیع خطاب بوزیران فرانسه دربایگانی دولت فرانسه درپاریس هست ازآن جمله این نامه است که میرزا محمد شفیع بدوك آرمان امانول دوریشلیو(۲) ازوزرای ناپلئون که بعدها وزیر لویی هجدهم شد نوشته است :

«وزارت وجلالت مآب فخامت ومناعت اکتساب مجدت ونبـالت انتساب وموافقت

---

(۱) ص ۱۵۲

(۲) Duc Armand - Emmanuel de Richelieu

آداب زبدةالوزراء العیسویه دوست مکرم مهربان وزیراعظم دولت بهیهٔ فرانسه را همواره رای رزین در نظم مهمات دولت ملک‌آرا و سرانگشت عقل دوربین در ضبط امورات ملک عقده‌گشا باد . بعد از چهره‌آرایی عذار عذرای صفحه بزیور دعوات وافیات مکشوف رای دوستی آیات و مشهود ضمیر یک جهتی سمات می‌دارد که چون از قدیم‌الایام مراتب محبت و موالات فیمابین دولتین جاوید علامات ایران و فرانسه منظور و همواره رسوم مراودات ملحوظ خاطر الفت دستور و مدتی بود که این شیوهٔ مرضیه بالمره متروک و امنای آن دولت بهیه را از خاطر مهجور بود لهذا درین اوقات که عالیجاه رفیع جایگاه فخامت و مناعت اکتناه مجدت و نجدت همراه عزت و سعادت پناه زبدةالامراء العظام مقرب الخاقان میرزا ابوالحسن ایلچی بزرگ دولت علیهٔ ایران از طرف قرین الشرف اعلی حضرت قدر قدرت دارا درایت شاهنشاه ظل‌الله عالمیان پناه روحی فداه مامور سفارت دولت سنیهٔ فرانسه می‌بود و ملاقات آن جناب کفالت و وزارت مآب را ادراک می‌نمود میل خاطر مودت مظاهر بتجدید رسوم مراوده و مخالطت قرار یافته بتحریر این صحیفة الموالات مبادرت ورزید و در تلو آن زبانزد کلک اظهار می‌شود که هرگاه اولیای آن دولت بهیه را اطلاعی از میل باطنی این دولت جاوید آیت بر رسوم مسالمت و مواحدت لازم باشد بعد از ورود عالیجاه مشارالیه معلوم و مشخص خواهد شد . چون بجز اظهار محبت خاطر و دوستی باطن و ظاهر مطلبی نبود زیاده بر این اطناب نورزیده طریقهٔ موالات مقتضی آنست که همواره بقاعدهٔ قدیمه ابواب مراودات را زیاده مفتوح و رموز و دقایق دوستی و موافقت را مشروح سازند».

میرزا ابوالحسن خان ایلچی که مامور رساندن این نامه شده است میرزا ابوالحسن شیرازی خواهر زادهٔ حاج ابراهیم اعتمادالدوله صدراعظم سابق بوده و نخستین بار که بسفارت باروپا رفته در ربیع الثانی ١٢٢٤ مطابق با ماه ژوئن ١٨٠٩ بوده است . درین موقع دولت ایران روابط خود را که برای خاطر ناپلئون با انگلستان قطع کرده بود هنگامی که از پشتیبانی ناپلئون مأیوس شد دوباره از سر گرفت. دولت انگلستان هم سرهرفرد جونز(١) نام را بسفارت بطهران فرستاد و چنانکه پس ازین در جای خود خواهد آمد عهد نامه ای پیش از آمدن وی بسته شده بود که در جنگ با روسیه دولت انگلستان یک عده افسر برای فرماندهی سپاه ایران بدهد و سالی یکصد و بیست هزار تومان نقد بدولت ایران کمک بکنند . هنگامی که سر هرفرد جونز بایران می‌آمد دولت انگلستان حواله کرده بود این پول را از دولت هند بگیرد و بدولت ایران بدهد . اما دولت هند ترجیح داد این پول را بتوسط وی نفرستد و همان سرجان ملکلم سفیر سابق خود را با آن پول روانهٔ ایران بکنند .

---

(١) Harford Jones

این رقابت درمیان سفیر انگلستان ومأمورین انگلیسی هند که بسیار غرابت داشت سبب شد که هرفرد جونز اصرار کرد دولت ایران سفیری بلندن بفرستد ودربار فتحعلی شاه هم میرزا ابوالحسن شیرازی را که چندان مقام رفیعی دردربار نداشت باین کار انتخاب کرد وپیش از روانه کردن لقب خانی باو داد وچند رشته مروارید گران بها وچند طاقه شال کشمیری فاخر ودو پارچهٔ مرواریددوزی ومرصع باهدایای دیگر باو سپرد که بدربار انگلستان ببرد وعهدنامهٔ جدیدی را که مطرح بود امضاء کند. ازین نامه پیداست که در آن موقع هنوز دولت ایران رابطهٔ دوستانه باناپلئون داشته وباآنکه ژنرال گاردان چندی پیش بتعرض ازایران رفته بود دراوایل ربیع الثانی ۱۲۲٤ که میرزاابوالحسن رابسفارت بلندن می فرستاده‌اند بوی دستور داده‌اند بدربار فرانسه هم برود و این نامه را میرزا محمد شفیع صدر اعظم بنخست وزیر آن زمان دوك دوریشلیو نوشته است که در عبور از پاریس میرزا ابـالحسن باو بدهد .

نامهٔ دیگری که بازاز میرزا محمد شفیع دردستست واصل آن در بایگانی دولت فرانسه درپاریسست نامه‌ایست که بوزیرامور خارجهٔ فرانسه نوشته‌است که همان شامپانیی(۱) سابق‌الذکر باشدونسخهٔ آن بدین گونه است :

« عالیجاها بلندجایگاها جلالت و نبالت انتباها مجدت و نجدت اکتناها عمدة الکبراء الفخاما : چون بنای دوستی، وسازش فیمابین دولتین علیتین استقرار پذیرفته وامر اتحاد ویگانگی بین الجانبین بنوعی که تصور سرمویی مغایرت نتوان نمود صورت انتظام گرفته برهواخواهان هردو حضرت لازمست که یك دیگر را از اوضاع واخبار مملکتین اخبار ومطالب ومهماتی که دارند از روی کمال یك جهتی نگاشتهٔ خامهٔ اظهار دارند ، بنابر آن درین وقت که حامل مراسله روانه بود اظهار می شود که از قراری که معلوم گردیده و نوشته‌ای نیزازینارال فلدمارشال غراف گداویچ (۲) رسیده فکر وخیال جماعت روسیه آنست که حدود وثغورولایات روس وایران بعد ازمصالحه ازین طرف گرجستان وداغستان معین شود وحال آنکه برهمهٔ خلایق عالم ظاهرست که ازقدیم الایام ولایات مزبوره داخل خاك ایران وراس الحد ممالك ایران وروس ازآن طرف مزدوك بوده ، دوستدار جواب نوشتهٔ عالیجاه گراف گداویچ را بمشورت عالیجاه رفیع جایگاه عزت ومجدت دستگاه عمدة الکبراء المسیحیه جنرال غاردان (۳) خان مرقوم واین مطالب را بروظاهر ومعلوم ساخت که اعلیحضرت قدر قدرت قضا مهابت پادشاه ذیجاه افخم شهریار با اقتدار اعظم ایمپراطور نیکواطوار فرانسه ازجانب مرحمت جوانب اعلی حضرت ظل الله پادشاه جهان

---

(۱) Champagniy

(۲) Général Feld - Maréchal Graf Goudowitch

(۳) Général Gardane

پناه روحی فداه وکیل قرار داد امور این ثغور وحدود را کفیلست،مادام که ازحضرت امپراطوری قرار داد امر ایران نشود مصالحةٔ این دولت علیه باسردارجماعت روسیه امکان نخواهد یافت و بهر چه حضرت امپراطور معظم الیه مصلحت داند بناگذاری نماید اولیای این شوکت بهیه راضی خواهند بود وقبول خواهند نمود .طریقه آنست که درین وقت که عالیجاه‌رفیع جایگاه عزت وسعادت همراه فخامت ومناعت‌اکتناه عمدة الخواقین عظام عسکرخان از جانب دولت‌ایران‌وعالیجاه رفیع جایگاه متانت و فطانت اکتناه نجدت ونبالت انتباه عمده الاکابر المسیحیه موسی کنت تالستای (۱) ازجانب روس در دارالملك پاریس هستند در حضور حضرت سپهر مرتبت ایمپرا طور نیکو اطوار اعظم گفت و شنید نموده قرار مصالحةٔ اصلیه برای و ارادهٔ حضرت معظم الیه‌داده شود که هریك ازدولتین ایران وروس‌ملك قدیم خویش رامالك بوده ، تداخل درممالك یك دیگر ننمایندوچون‌وقوع این مصالحت و وصول خبرآن‌نظر ببعد مسافت طول خواهد داشت ورای وارادهٔ اعلی جاه بلند جایگاه شهریار با اقتدار نیکواطوارامپراطوراعظم برآنست که نزاع وجدال فیمابین روس وایران که هردودوست دولت علیهٔ فرانسه می‌باشند موقوف باشد عالیجاه مجدت و نجدت انتباه فطانت و کیاست اکتناه شهامت و بسالت انتباه‌خلاصة الاکابرالعیسویه عمدةالاعاظم‌المسیحیه جنرال‌غاردان خان بوکالت این دولت با عالیجاه فراست وکیاست اکتناه موسی بارون وردیه (۲) با پولکونیك (۳) سفیرسردار روس قرارداد نمود که ازتاریخ حال الی مدت یك سال جنگ ودعوی و نبرد و قتال فیمابین منتسبان این دولت فیروزآیت با جماعت روسیه متروك وطریق مدارامسلوك باشد ، تا بعد از انقضای مدت مذکوره البته خبر مصالحةٔ اصلیه ازپاریس رسیده خواهد بود . هروضع که اعلی جاه بلند پایگاه شهریار با اقتدار پادشاه نیکواطواراعظم فرانسه دام ملکه قرار داده باشند امنای دولتین ایران و روس همان قرارداد را قبول ومعمول دارند . خلاصه حالا وقتیست که حضرت امپراطورمعظم الیه ازعهدهٔ عهدی که با این دولت‌بسته برآید وامرحدود وثغورممالك ایران را موافق قاعدهٔ یگانگی و برادری که با اعلی‌حضرت پادشاه ظل‌الله روحی فداه دارد منتظم نماید وبهیچ وجه مغایرت وجدایی میانهٔ دولتین‌فرانسه وایران نداندولوازم اجتهاد دراخراج جماعت روسیه ازین حدود بوضعی که خود متعهد گردیده بظهور رساند ونظر بمراتب نیك ذاتی که‌دارد دراتمام این امرساعی باشد و همه وقت باظهار مهمات و اعلام حقایق

---

(۱) Mr Çomte Tolstoy (۲) Mr : Baron Verdier

(۳) Polkovnik بزبان روسی بمعنی سرهنگست ومراد فرستادهٔ ژنرال‌گوداویچ برای گفتگو درمتارکه است

حالات خود پردازد والباقی ایام فرخنده‌فرجام بکام باد ».

پیداست که این نامه مدتی پیش از نامهٔ نخست نوشته شده است. بدین معنی که چون گودوایچ فرمانده لشکر روسیه در قفقاز پیشنهاد مصالحه و متارکه ای بایران کرده وسفیری بدربارفتحعلی شاه فرستاده است دولت ایران کوشیده است بتوسط ناپلئون دولت روسیه را وادار کند آنچه ازخاك ایران گرفته است پس بدهد. پیش ازین درصحایف ۱۲۵-۱۲۷ نامه‌ای را که گاردان از طهران در ۲ ژون ۱۸۰۸ مطابق با ۷ ربیع‌الاول ۱۲۲۳ درهمین زمینه نوشته است انتشار داده‌ام وپیداست که‌این نامه درهمان حین می بایست نوشته شده باشد ومیرزا محمد شفیع هم ازسوی خود تاکید کرده‌است که درپاریس ناپلئون درمیان ایران وروسیه وساطت کندوعسکرخان سفیرایران درپاریس وکنت تالستوی سفیرکبیرروسیه در پاریس عهد نامهٔ صلحی درمیان ایران و روسیه ببندند. کسی‌راکه گوداویچ برای مذاکره بایران فرستاده و درین نامه تنها درجهٔ او «پولکونیك» را معین کرده‌اندظاهراً همان‌نایب سرهنگ توپخانه بارون‌د وورده (۱) نامست‌که در نامهٔ گاردان بشامپانیی وزیر امور خارجهٔ فرانسه نام اوآمده است.

درمیان اسنادی‌که نسخه‌های اصل آنها دربایگانی دولت فرانسه در پاریس هست بازنامه دیگری ازمیرزا محمد شفیع صدر اعظم ایران خطاب بکنت دوشامپانیی وزیر امورخارجهٔ ناپلئون هست که متن آن بدین‌گونه است:

« تحفهٔ دعایی مستجاب چون رشته‌های گوهرناب وخوشهای درخوشاب رخشنده و فروزنده وهدیهٔ ثنایی مستطاب مانند زلف سنبل پرتاب وچشم نرگس نیم خواب زیبنده وفریبنده شایسته انجمن حضور فرخنده دستور، واسطهٔ نظام مناظم امور، رابطهٔ قوام مصالح جمهور، که‌نظم‌سلك ملك بنوك کلك گهربارش مربوطست وقرارکاردولت بخامهٔ بی‌قرارش منوط، تواتر ترشحات‌ارقامش‌دوحهٔ صدارت را طراوت بخشای [وتراکم] سحاب اقلامش روضهٔ‌وزارت را نضارت افزای، فکردوربینش نوردیده بینش، رای نکته آرایش [گلگونهٔ] عذاردانش، بحرجلال راگوهرتابان، سپهراقبال را اختررخشان، گلزاروفا را غنچهٔ غناج، بازاروفاق را سرمایهٔ رواج، وحید دهر، فرید دور، فزاینده وزدانیدهٔ عدل وجور، دانای معانی‌نکته دانی، بانی مبانی مهربانی، موسی‌شامپیانی(۲) است، که‌تا جهانست‌ازنیل‌امانی دوجهانی‌قرین شادمانی‌وکامرانی باد. بعدازشرح‌مراتب دعا برلوح صحیفهٔ مدعا می نگارد که: دیری گذشته وعهدی منقضی گشته‌است که‌عندلیب خوش نوای خامه برگلبن زیبای نامه منقاردستان سرایی نگشوده وشاهدان رازترك شیوهٔ غمازی نموده، درپردهٔ نـارآسوده‌اند، گلشن مراودات را دربسته است وطایر

---

(۱) Baron de Wrede

(۲) مراد مسیوشامپانیی است

ﺎتبات را پرداده ،[خاطر] شوقمند که بمطالعهٔ نگاشتهٔ کلك [طوطی]آسای انس تمامی
ﺸت در راه انتظار بازست و مرغ دل بهوای استعلام حالات نیکو علامات در پرواز ،
وقت سفیری ازسفرای آن حضرت سنیه ، یا بریدی ازجانب سنی الجوانب این دولت بهیه
زم آن صوب با صواب شده ، دوستدار بمقتضای رسوم دوستی درصدد شرح حال و
تخبار احوال خجسته مآل برآمده ، بوسایل رسایل دوستانه ابواب مؤالفت را مفتوح
شته است وهر بارفصلی دراشواق ضمیرمودت تخمیر را با تفاصیل مقاصد ومطالب بقلم
ه جهتی نگاشته ؛ نه جوابی ازجانب آن جناب واصل گشته و نه وقوفی برموجبات تاخیر
اب حاصل . قریب دوسالست که عالی جاه رفیع جایگاه ، شهامت [و] دلالت همراه ،
امت و نبالت پناه ، ابهت ومناعت اکتناه، عمدة الخوانین الکبار عسکرخان سالارعساکر
شار ازدربارسپهرمدار اشرف اعلی مامور بسفارت آن ولا گردیده . ازین روخبری که
تج اثری باشد نرسیده، با آنکه بحمدالله تعالی ریاض موافقت دولتین راآغاز ربیعست
ناخ مواحدت حضرتین را برگ وسازی بدیع وخاطر مهرمایل را حیرتی کاملست که
آن همه گرمی بازارمراودت بسردی مبدل شده ودرین ظرف مدت رسوم دوستی و
ستداری بکلی مهمل ومعطل مانده . شهریاران کامگار ، که هریك را داغ اطاعت
ب جبههٔ سپهرست وحلقهٔ اطاعت آویزهٔ گوش ماه ومهر، با یك دیگرعهدی بستند و
ری پیوستند .از آن‌طرف عهد نامه ای همایون فرستادند و ازین طرف مهر قبول
ادند. اولیای آن حضرت وکالت این دولت را متکفل گردیدند و امنای این دولت
طابقت باآن حضرت را متقبل.جزء اعظم این شروط وعهود بیرون شدن طایفهٔ روس از
ك این ملك محروس بود واتمام عهد پادشاهان کامران در عهدهٔ اهتمام وزرای کار
نست . درین صورت هرگاه ازان برادر مهرپرور ، که بساط آن حضرت رازیورست ،
لهٔ دوستانه شود از راه ورسم انصاف دورنخواهد بود . امروز آوازهٔ این عهد وفاق
عرصهٔ آفاق مشهورشده، هرقدرتاخیردراتمام آن برود راه سخن مردم زیاده وازهرسو
انی بگفتگو گشاده خواهد شد . پوشیده نیست که حاصل پادشاهان عادل درین دار
جل منحصر بنامی نیکست وهیچ نامی ازوفای عهود نیکوتر نخواهد بود . بدین دلیل
کنون دراتمام امرعهود موقع شتاب وتعجیلست ، نه موقف درنگ وتعطیل . عالی جاه
یع جایگاه،فراست وکیاست انتباه، فطانت ومتانت اکتناه، عمدة الاقران والاشباه، خلاصة
یسوییین ، میرزا یوسف مریم ژوانین (۱) ، که سفیری نکته دانست ، عازم حضور آن
ابست ، درین چند سال که بخدمت کارگزاری وترجمانی اشتغال داشته ودرکار اعلام
راردولتین بوده است وبرمکنونات ضمایرطرفین اطلاع حاصل نموده ، پاره‌ای امور

Joseph- Marie Jouannin (

را که تحریر آن مقدور نیست ، بتقریری دلپذیر حالی ضمیر مهر نظیر خواهد ساخت . مجملا برای مودت دستور مخفی و مستور نباشد که اگر از جانب کار کنان دربار در کار و بار این دولت بی زوال فی الجمله مسامحه و اهمالی رفته باشد ، ازین طرف بهیچ وجه من الوجوه در بنیان دوستی قدیم قصوری و در ارکان یك جهتی قویم خلل و فتوری راه نیافته و نخواهد یافت . عهد همان عهدست و پیمان همان پیمان. تا چرخ برین و سطح زمین را تدویر و تمکینست سیاق وفاق اولیای این دولت جاوید قرین برین وضع و همین آیین خواهد بود. مقتضی رسوم مواحدت و مستلزم شروط مؤالفت آنست که من بعد بر خلاف اوقات گذشته تارك طریقهٔ فراموشکاری گشته ، گاه و بیگاه دوستان راسخ الوداد را بنگارش مراسلات مودت بنیاد یاد نمایند و بسفارش مهمات اتفاقیات شاد . الباقی ایام خجسته فرجام بکام باد، برب العالمین » .

پیداست که این نامه را میرزا محمد شفیع دوسال پس از رفتن عسکرخان بسفارت بدربار ناپلئون یعنی درسال ۱۲۲٤ نوشته و بتوسط ژواننن برای کنت دوشامپانیی وزیر خارجه فرانسه فرستاده است .

نامه دیگری که از میرزا محمد شفیع در بایگانی دولت فرانسه موجودست نامه ایست که ظاهراً بلابلانش فرستادهٔ ناپلئون بدین گونه نوشته است :

« عالی شان معلی مکان ، عزت و صداقت بنیان ، زبدة الاماثل المسیحیه ، موسی لابلانش ترجمان و کاتب سر دولت بهیهٔ فرانسه بعافیت مقرون بوده معلومش باد که نوشتهٔ آداب سرشتهٔ آن عالی شان واصل و از مضامین آن اطلاع حاصل شده ، اخبارات دور و نزدیك را که رقم زد کلك صداقت سلك نموده با نضمام فقراتی که در باب اتحاد این دو دولت بهیه قلمی داشته بود تمامی حالی و خاطر نشان گردید . این مطلب ظاهر و آشکارست و ضرور باظهار و تذکار نیست ، آنچه نوشته بود اینجانب مضاعف آنرا می‌دانم ، لکن چندانست که ظاهراً بعلت بعضی موانع ترك آمد و شد رسل و رسایل شده ، اما در باطن همان مراودت و یك جهتی باقیست و نقصی بهم نرسانیده . این که خواهش نموده بود که ازین طرف قرین الشرف مجدداً ابواب اظهار دوستی گشاده ، بارسال رسل و ترسیل مراسلات مبادرت رود آن عالی نشان خود مطلعست که الی حال ازین قبیل تعارفات ظاهری بسیار اتفاق افتاده و بهیچ وجه فایده و ثمری حاصل نشده ، می باید کاری کرد که مفید فایده‌ای باشد . حال دوسالست که این جانب زحمات بسیار و مرارت بی‌شمار می کشم که شاید رفع بعضی ملامت و ناخوشی از خود نمایم و هنوز بجایی منتهی نشده . آن عالی شان البته از چگونگی مرارت این دوسال این جانب در پاس دوستی آن دولت مطلع نشده است. حال که آن عالی شان خواهش تجدید رسوم الفت و اتحاد فی مابین دولتین بهیتین را نموده

است اینجانب نیز زیاده از حد این مطلب را طالب می باشم ، چرا که در ایران و درب خانهٔ شاهنشاه جهان و جهانیان خیرخواه دولت فرانسه محسوب شده‌ام و باین جهت هنوز مورد توبیخ و ملامت اهالی ایران می‌باشم . مکرر قلمی شده است که هرگاه پادشاه فلك بارگاه فرانسه ورجال آن دولت بهیچ‌خواهند که رفع بدنامی خود کرده ، در عالم محمود و نیك نام باشند این معنی برای آن دولت میسر نخواهد شد ، بجز اینکه عهد و میثاقی که در خصوص اخراج روسیه با دولت قاهره بسته‌اند وفا نمایند ، که راه عرض و استدعایی برای این خیرخواه بدست آید . حالا اگر از جانب شما حرفی بگویم اندیشه دارم که حمل بر بعضی جهات نمایند . آخر دوستی و آشنایی دو دولت بزرگ را نفعی و ثمری ضرورست ، خلف عهد وسست پیمانی شما که عالمگیر شده و از ایلچیان و فرستادگان آن دولت هر که وارد این ولا شده هزار گونه سخنان دوستانه مسموع گردید ، یکی از قوه بفعل نیامده. یکی مذکور ساخته که ایمپراطور اعظم از راه دریا هزار تفنگ فرستاد ، یکی نوید داده که پنجاه عراده توپ می‌آورند ، یکی دیگر گفته که پادشاه محض خاطر شما با روسیه مصالحه کرده ، ایلچی فرستاده که روسیه را بیرون نمایند. ما هم بهمین هوس موسی لازار را تدارك کلی نموده نزد گدویچ سردار روسیه فرستادیم . بعد از ورود آنجا بسردار و کارگزاران این دولت تکلیف و اهتمام می نمود که شما قلاع را خالی کرده بروسیه واگذارید ، تا من بنای متارکه میان شما بگذارم . این همه معلم و مهندس که از آن دولت در آنجا بودند ، با آنکه کمال محبت و نوازش دربارهٔ ایشان بعمل آمده و از مال دنیا بهیچ وجه مضایقه نشده ، همینکه بنای دعوی و جنگ با روسیه شده یك جا خود را کنار کشیده ، نزدیك نیامدند . عسکر خان را با پنجاه هزار تومان تحفه و هدایا روانهٔ پاریس فرمودند. سه چهار سال اورا در آنجا نگاه داشته ، آخر با ده هزار تومان قرض روانه ساختند . بخلاف این طرف که ایلچیان را با تدارك بهر نوع که دلخواهی ایشان بود روانه کردند. هر روزه عسکرخان از پاریس می نوشت که چنان و چنین جواهر و تحفها درست شده می آورم . یك جا همه دروغ محض شده ، عسکر خان با آن همه قرض مراجعت کرد . آخر چه واقع شده بود دو پادشاه عظیم الشان که باهم دوستی و تعارف و مهربانی مرعی میدارند چرا از آن طرف می بایست مبارکباد و تعارفی بعمل نیاید که در میان دولت های عالم برای این دولت سبکی و بدنامی حاصل شود ؟ اگر از رفتار و دوستی انگریز اظهار نمایم مجملی آنکه : از روزی که بنای دوستی را گذاشته ، ایلچی ایشان وارد شده است ، جزیی دروغی نگفته و نمی گویند و سالی دویست سیصد هزار تومان وجه نقد بسرکار اقدس شاهشاهی می دهند و تاحال سی چهل هزار تفنگ و پنجاه عراده توپ داده‌اند و بهمین دفعه همهٔ معلم و توپچی و آدمهای ایشان باقشون ایرانی موافقت کرده ، دعوای عظیم با روسیه واقع و

شکست فاحشی داده ، دوسه هزار روسیه را کشته و گرفته و تا حال چندین مرتبه ایلچی ایشان آمده ، برای سر کار عظمت مدار شاهنشاهی مبالغ کلی جواهر و تحفها آورده ، برجال دولت علیه کسی نمانده که لازمه تعارف بعمل نیاورده باشد ولازمهٔ ایستادگی داشته ودارند که روسیه را بزور و پول ان شاءالله بموافقت این دولت علیه از ایران بیرون نمایند. ایلچی که از دولت علیه رفته ومی‌رود دولت انگریز خود متحمل اخراجات آن شده ومی شوند . آن عالی شان که این تکلیف را نموده راستست . این جانب همیشه بخیر خواهی دولت بهیهٔ فرانسه معروف ومشهور بوده‌ام ولیکن از کم غیرتی و بی اهتمامی شما راه حرفی درین آستانه علیه ندارم . چرا باید رجال آن دولت جاوید مدت ، که بهمه صفات حسنه آراسته می باشند ، ننگ بد عهدی وسست پیمانی را که ازهمه عیوب بدترست برخود پسندیده ، چشم ازپاس عهد و نگاهداری پیمان بپوشند ؟ بخدا که این جانب محض خیر خواهی که بعلت آمد ورفت این دوساله بهم رسیده است برخود هموار نمی‌توانم کرد و همیشه بعلت شهرتی که بخیرخواهی آن دولت دارم نزد همه کس خجل ومنفعل می باشم . درین چند ساله که مباعدتی بتقریب قطع رسل ورسایل دست داده بود همیشه خواهشمند این مطلب بودم که واسطهٔ معقولی ، که محرمیت وصداقت داشته باشد ، بهم رسد ، تادرصدد اظهار بعضی مراتب برآمده ، مجملی ازآنچه درین مدت فی مابین رخ نموده معلوم‌سازد. بهتر که آن عالی شان که ازتمامی کارها مستحضروآگاه واز قراری که معلوم شده بی‌نهایت نیك اندیش وخیرخواهست ، باز باین حدود آمده ، سبقتی دراظهار بعضی مراتب نموده ، تا تازه مطالب درصدد اظهار برآید ودر پردهٔ خفا نماند . الحمد لله رب العالمین پروردگار پاك خدمهٔ این دولت علیه را ازاعانت جمیع دول بی نیازی داده استوابواب فتوحات برچهرهٔ آمال این دولت جاوید مدت گشاده ، البته مسموع آن عالی شان گردیده است که درین سال فیروزی مآل تا چه‌حد آثارضعف وفتورازصدمات سپاه منصوردراحوال روسیهٔ این سرحد راه یافته ، چه قدرازآنها مقتول وچه قدردستگیرشده . آنچه اظهار و قلمی شد محض دوستی وخیرخواهی بود . چنانکه آن عالی شان صلاح داند همین نوشته را انفاذ پاریس نزد امنای دولت بهیه فرانسه نماید . پیوسته مترصد اخبارات ومرجوعات می باشد » .

پیداست که این نامه بسیارجالب رامیرزاشفیع صدراعظم بنمایندهٔ فرانسه در ایران نوشته‌ودرآن از نازسازگاری دولت ناپلئون نالیده‌وازرشوه‌های سرشاری که‌فرستادگان انگلستان بفتحعلی شاه ودرباریان وی داده‌اند دم زده است . از فحوای نامه پیداست که درظرف جنگ اول‌روسیه با ایران و پس‌از بازگشت‌عسکرخان سفیرفتحعلی شاه‌ازپاریس درسال ۱۲۲٤ نوشته شده است .

سند جالب دیگری که درین زمینه در بایگانی دولت فرانسه در پاریس هست نامه‌ایست که بوداق نام از ایران بدربار ناپلئون فرستاده وازین جا پیداست که فرانسویان درآن زمان خبرگزارانی درایران داشته‌اند که بزبان فارسی مطالب را برای ایشان نوشته‌اند وازان جمله‌این بوداق نام که پیداست نام ترکی داشته وشاید ساکن آذربایجان بوده چنین نوشته است:

«عرضه‌داشت بندهٔ دولت‌خواه بموقف عرض‌مقربان دربارانجم احتشام‌والامیرساند که : اگرچه الی حال این بندهٔ عقیدت خصال درظاهر نسبت بامنای آن دولت قاهره در رابطهٔ بندگی ودولت خواهی سبقت نیافته ، اما همیشه در باطن طالب این معنی می‌بوده که حقیقت اخلاص ودولت خواهی خود را درپیشگاه ضمیرآفتاب مظاهروالاجلوه‌ظهور دهد . نظربااین معنی برذمهٔ بندگی و دولت خواهی لازمست که کیفیت مجاری حالات و اخبارات ایران را بخدمت بارفعت عرض نماید . لهذا پارسال یك نفر ایلچی پادشاه انگلیس آمده ، حال درتبریزست ، راه‌ورسم جنگ فرنگی‌را تعلیم سواران ایران‌میدهد وامسال هم یك نفرایلچی دیگرهمین ازطرف پادشاه انگلیس رسیده، حال‌دردارالسلطنهٔ طهران اقامت کرده وچنین تعهد وقرارداد کرده که او بسرکرده‌گری قشون ایران تعیین وتمامی مواجب قشون ایرانیان ازخزانهٔ پادشاه‌انگلیس داده ، خود متوجه دعوی‌ومدافعه قشون پادشاه روس بشود و درین وقت هم از طرف پادشاهان ایران و روس خواهشمند شده بود که با هم بنای مصالحه وسازش بگذارند . ازین طرف عالیجاه مقرب الخاقان میرزا بزرگ بحوالی الکای شیشه رفته از آن طرف هم «ترمه ساو» (۱) سرکردهٔ روسیه تاآنجاآمده ، باهم ملاقات حاصل کرده ، دیگرمعلوم نشدکه بنای مصالحه آنها صورت‌سرانجام گرفت یانه ونیز باید درین چند وقت‌رایات نصرت‌آیات‌شاهی‌ازدارالسلطنهٔ طهران حرکت کرده ، درمملکت عراق در موضعی که موسوم بچمن سلطانیه است نزول اجلال فرموده باشند . زیاده از این خبری که‌قابل عرض باشد صورت و قوع نیافته . بعدالیوم نیزهرنحو خبری که صورت وقوع یابد بخدمت بارفعت عرض خواهد نمود. چون این بندهٔ دولت خواه را ازجملهٔ اخلاصمندان‌آن دربارحساب نموده ذیلا استدعا آنکه از لوحهٔ ضمیرمنیرمحونفرموده ، بارجاع خدمات بین‌الامثال سربلند فرمایند . زیاده‌جرأت ننموده ، امره‌الاعلی» .

(درپشت نامه مهر«عبده بوداق»)

پیداست که این نامه‌درپایان سال ۱۲۲۹ یاآغازسال ۱۳۳۰ نوشته شده و نویسنده نخست بمأموریت سرگوراوزلی و میانجی گری اوبرای بستن عهدنامهٔ گلستان در ۲۹

---

(۱) پیداست که تحریف کلمهٔ Tormassof نام‌ژنرال معروف‌روسیست که درجنگ‌اول ایران وروسیه فرمانده قسمتی ازسپاه روسیه بوده‌است .

شوال ١٢٢٨ وسپس بعهد نامهٔ ایران وانگلیس بوسیله مستر الیس در ١٢ ذی‌الحجهٔ ١٢٢٩ اشاره کرده است ودرین زمان دیگر دربار فرانسه مأموری در ایران نداشته است که اخبار ایران را بفرستد واین بوداق نام این وظیفه را بعهده داشته است.

✡ ✡ ✡

بجز دو نامه‌ای که ناپلئون بفتحعلی شاه نوشته و ترجمه‌آنها پیش ازین در صحایف ١٥٢ـ١٥٦ آمده است دو نامهٔ دیگر هم ازو در دستست. نخست نامه‌ایست که بشمارهٔ ٢٠٨١ در بایگانی وزارت امور خارجهٔ ایرانست (١) ودر پشت آن ترجمهٔ آنرا بزبان فارسی شکسته نوشته‌اند و پیداست که آنرا درهمان زمان یکی از خاورشناسان فرانسوی بدینگونه ترجمه کرده و عیناً آنرا نقل می کنم :

« ترجمهٔ محبت نامه ـ از طرف ناپولیون اعظم که باعنایت خدای تعالی و برموجب قوانین دولت عظمی امپراطور و پادشاه فرانسه و پادشاه ایطالیه است بجانب شوکت جوانب پادشاه اعظم ملك الملوك عالم مزین اریکهٔ پادشاهی فرمانفرمای عرصهٔ ماه تا ماهی سلطان جوان بخت سکندر شأن فتحعلی شاه پادشاه ایران دامت خلافته وسلطنته السلام ، پادشاها بلند جاها وخدیو مرتبت پناها چون که افزایش واستحکام روابط دوستی که شکر الله متعال که مملکت فخیمهٔ مایان از قدیم الایام سبقت کرده بود همان اقصا (!) آمال ضمیر اخلاص پذیرست ، بنابرین دارندهٔ محبت نامه جنرال غاردان که سرعسکر دیویزیون ویك که (!) ازخادمان سرای همایون وهم ضابط ایچ آقایان (٢) اندرون فرستادن (!) بصوب شوکت اوب مصمم شد وبآنیت اینکه جنرال مومی الیه را نزد خود با القاب سفیر مرخص دولت ما قبول فرموده بدو اعتماد کلی بنماید فی الواقع آبای جنرال غاردان وقتا من الاوقات الماضیه با یراث موافقت و دوستی فیما بین دولت فرانسه و دولت ایران باعث آبادی شده بودند بتواریخ اندر مسطورست بل در افواه ناس مذکور. پس جای اشتباه نیست که بالذات آثار جمیلهٔ اجداد خودش اقتفا بخواهد کرد. ازین قطع نظر جنرال غاردان را فدوی ذات ملوکانه‌ام ودر خدمات سفریه مستخدم صادقانه‌ام دانسته بدین سفارت کبرا (!) لایق وشایسته دیدم و کذالك (!) اوفیچیالان (٣) همه که بمعیت جنرال مشار الیه مامور و معین شدند ودر نصرتهای بسیار که برعساکر روسیه میسر گشت اصحاب وانصارم بودند وایشان را یکایك گزیدهٔ

---

(١) مقاله آقای عبد الحسین نوایی بعنوان « چند سند رسمی از فعالیت سیاسی فرانسه در ایران » در « نشریهٔ وزارت امور خارجه » شمارهٔ پنجم (جلد دوم) اسفند ماه ١٣٢٨ ص ١٤ـ٣٠

(٢) این کلمه بمعنی آجودان آمده است

(٣) تحریف کلمهٔ officiers فرانسه بمعنی افسران وصاحب منصبان .

اردوی همایونم باید شناخت و ان‌شاءالرحمن مبارزان مومی الیهم دزمحاربات علی العدو المشترك با غیرت مشهودهٔ مجربه در آن طرف بخواهش کوشند. مبتنأعلی ذلك امر محققست که این گونه انتخاب و امتیاز مقبول و پسندیدهٔ آن حضرت سلطنت مآب می‌شود و مرجوست که بدین چنین ممتاز بین‌الاقران و مشار بالبیان منتسروی (١) مرخص باعتقاد تام و کامل و بهر کلمات که ازطرف ما بگوید اعتماد کلی و شامل بدهند و بالتخصیص وقتاً که درحضور فایض النور آن جناب شوکت نصاب تقریرات متانت ودوام دوستی ما را ودعوات صافیات ما را بری اقبال ذات خلافت صفات برای خوشحالی ممالك ایران وتحقیقات شوق و آرزوی ما رالاجل استقرار دولتین تکرار بتکرار اریاد و ذکر بکنند بدو گوش تصدق وتیقن را بگشایند . باقی همیشه سیل سیال برکات آسمانی درایام سلطنت جاودانی با نسایم مساعده عاقبت سعیده بر ذات حشمت صفات کامرانی جاری وساری باد ، برب العباد . نوشته بمقام فنکنستین (٢) در اردوی نصرة مقرو به روز فیروز بیستم نیسان سال هفتم و هشتصد و هزار (٣) ازمیلاد عیسیٰ ع . وسال سیم ازجلوس همایونم فی یوم الثانی عشر من صفرالخیر سنه ١٢٢٢.

امضای ایمپراطوری ناپالیون
وتحته المینیستیر (٤) والوزیر ایمپراطور والملك
شارال موریس طالیران پرنس دبنونت (٥)

پیداست که این نامه اعتبارنامه گاردان بعنوان سفیردر دربارطهران و برای معرفی هیئت افسران نظامیست که با او بایران آمده‌اند

نامهٔ دیگری که ازناپلئون خطاب بفتحعلی شاه مانده بدین گونه است (٦) :

«ازجانب ناپلئون باعنایت خدای تعالی و برحسب قوانین اساسی امپراطور فرانسویان، پادشاه ایتالیا ، مدافع (٧) هیئت اتحادیه رن (٨) ، رابط (٩) بین ممالك موتلفهٔ سویس باعلی حضرت قدرقدرت قوی‌شوکت فتحعلی‌شاه پادشاه ایران دوست بسیارعزیز وصدیق ما : اعلی حضرتا ، قدرقدرتا ، چون مدت مأموریت موقتی سفیرفوق العادهٔ شما عسکر خان افشاردردربارما بانجام رسیده است بنابرتصمیمات اخیر آن اعلی حضرت درباب فرستادگان ما لازم بود که اورا بیش ازین در نزد خود نگاه نداریم ، اگر چه عزیمت

---

(١) تحریفی از کلمهٔ Ministre فرانسه بمعنی وزیر

(٢) مراد فینکن شتاین است (٣) مراد ٢٠ آوریل ١٨٠٧ (١٢ صفر ١٢٢) است .

(٤) تحریف دیگر از کلمه Ministre فرانسه

(٥) Charles - Marie Talleyrand, Prince de Bénévent

(٦) همان مقاله ص ٣٠

(٧) Protecteur (٨) Rhin (٩) Médiateur

او برما ناگوارخواهدبود ورفتار اوهمیشه مورد ستایش ما بوده. سفیرمز بورغالباً درمدت مأموریت خود مراتب لطف آن اعلی حضرت را گوشزد می کرده ، میل قلبی ما اینست که احساسات مودتی که همیشه بین الاثنین وجود داشته پیوسته برقرار بماند وآن اعلیحضرت دراختیاردوستی بین ما ودشمنان ما همیشه جانب ما را رعایت کنند ودرین مشورت ما با کمال صفا بنا براعتمادی که آن اعلی حضرت نسبت بما ابرازداشته اند مسؤل اورا اجابت خواهیم کرد . اعلی حضرتا قدرقدرتا درخاتمه ازخدای متعال خواستاریم که روزبروز بر عظمت او بیفزایدوایام را باعظمت وعافیت بگذارند، تحریرأدر۲۳مه ۱۸۱۰ درلیل (۱).

مهرامپراطور ناپلئون

وزیر دولت دوك باسانو (۲)

وزیر روابط خارجی دوك دوکادور (۳)

پیداست که این نامه که شاید آخرین نامه ناپلئون بفتحعلی شاه باشد در۲۳مه ۱۸۱۰ (۱۸ربیع الثانی ۱۲۲۵) نوشته شده وازلحن نامه پیداست پس ازآنکه گاردان ازایران رفته ناپلئون هم عسکرخان سفیرایران را ازدربارخود روانه کرده است .

کارهای افسران هیئت نظامی گاردان در ایران

رضاقلی خان هدایت لله باشی امیرالشعراء درتاریخ قاجاریه که دردنبالهٔ روضة الصفا چاپ کرده است درباره روابط فرانسه باایران درزمان فتحعلی شاه درحوادث سال ۱۲۲۱ چنین نوشته است :

«درسال ۱۲۰۹ (۱۷۹٤ میلادی) که سلطان شهید آقا محمد خـان قاجارغازی شهر تفلیس را مسخروقتل وغارت کرد پادشاه فرانسه ناپلیون مطلع گردیده ، بواسطهٔ عداوت ومخاصمه با دولت روسیه اظهاردوستی ومواحدت با خاقان شهید خواست .

عهد نامهای سلاطین صفویه را با دولت فرانسه نوشته داشتند بـا فرستادهٔ خـود بایران فرستادولی وقتی رسید که آن شهریاردرقلعهٔ شوشی بعزشهادت رسیده بودوخاقان کامکارفتحعلی شاه قاجارهنوزجلوس نکرده بود واطراف بلاد پرآشوب وفساد بود . حاج ابراهیم خان جوابی سرسری نوشته بدو داده بازگشت . واقعهٔ قتل کربلا وطغیان وهابیه که درسال ۱۲۱٦ هجری بود اسمعیل بیك غـلام ببغداد نامه برده ، خـواجه داود نامی درصورت تجاردربغداد دیده ، دعوی کرد که من ازدولت فرانسه مامور بایرانم وبااسمعیل بیك بیات بدارالسلطنه آمد، چون خط فرانسه خواندن درایران متداول نشده بود از نوشته وی عقده حل نگشت و در دعوی او شبهه داشتند ، هـم چنان جـوابی سرسری

---

(۱) Lille

(۲) Duc de Bassano

(۳) Duc de Çadours

نگاشتند وداود را لقب خانی دادند وفرستادند . الحاصل درین سال که۱۲۲۱هجری بود موسیو ژوبر نامی از دولت فرانسه عزیمت ایران داشت . پاشای بایزید و وان بملاحظهٔ مصالحهٔ عثمانیه وروسیه اورا موقوف‌داشت ودوچاکراورا بکشت . چون نواب شاهزاده نایب‌السلطنه شنید کس فرستاد، موسیو ژوبررا ازپاشا بخواست، اونیز بفرستاد وباعزتی تمام اورا بتبریز آوردند وبسلطانیه آمده ، شرف حضورسلطان ایران را دریافته ، معلوم شد که داود خان مذکور با وی همراهست. الحاصل نامه بدادند وازجانب ناپلیون امپراطور پیغامات دوستانه بگذرانید وجواب نامهٔ اورا میرزا رضی تبریزی بفارسی مرقوم وبسفارت میرزا رضای قزوینی وزیرشاهزادهٔ آزاده محمد علی میرزا روانهٔ پاریس شدند.»

مؤلف منتظم ناصری (۱) دروقایع سال ۱۲۱۷هجری و۱۸۰۲میلادی می نویسد :

«هم‌درین سال بتوسط خواجه داود نام ازارامنه وتجاربغداد نامه‌ای ازناپلیون بناپارت کنسول اول فرانسه بحضرت خاقانی موصول گردید . خواجه داودلقب خانی یافته،حامل جواب آن نامه گردیده ، بفرانسه روان شد ».

گویا این خواجه‌داود ارمنی ساکن بغداد همان کسی باشد که در۱۸۱۷(۱۲۳۲هـ.) کتاب کوچکی درپاریس بعنوان وضع کنونی ایران»(۲) بفارسی‌وفرانسه‌وارمنی‌چاپ کرده است. درین کتاب نام خود را بفارسی «صاحب نشان‌شیروخورشید ایران‌ملك شاه‌نظرزاده میرداودضنادوریان» نوشته است ودرپشت این کتاب‌دردنبال‌نام خود نوشته است« مامور فرانسه‌در۱۸۱٦» (۳).

بنا براسنادی که‌دردستست ناپلئون‌ازجوانی نقشهٔ تصرف آسیارادرذهن خود جای‌داده وکراراً باین نقشه بازگشته وسالها پیش ازآنکه بامپراطوری برسد این خیال را در فکرخود پرورده است. پیداست که بیشترمقصود وی ازین‌کاراین بوده است که‌هندوستان را ازدست انگلستان بیرون بیاورد . پس ازآنکه بمصرلشکر کشید و ازین کارنتیجه‌ای نبرد بازازین اندیشه دست برنداشت وهم چنان آنرا دنبال می‌کرد. درآن زمان دروازهٔ اروپا برآسیا شهراستانبول پای تخت سلاطین عثمانی بود. درسال۱۸۰۲م . (۱۲۱۷هـ.) ناپلئون سباستیانی ازافسران عالی رتبه ارتش خود را بسفارت بدربارعثمانی فرستاد و امیدواربود بدین وسیله بتواندازهمهٔ کشوره‌ای آسیایی با خبر باشد .

سباستیانی مامور بود که راه راه لشکرکشی بهندوستان را پیدا کند . وی قهراً

---

(۱) ج ۳ ص ۷۸

(۲) Etat actuel de la Perse, par Mir - Davoud - Zadour de Mélik Schahnazar, Paris 1817

(۳) Envoyé en France en 1816

متوجه ایران شد و نظر ناپلئون را بایران جلب کرد . اما ناوگان فرانسه درآن زمان ناتوان‌تر از آن بود که بتواند از راه دریا رابطه با ایران برقرار کند و لشکریانی بایران و از آنجا بهندوستان برساند . بهمین جهة ناپلئون درنظر گرفت از راه خشکی با ایران مربوط شود و از راه ایران بهند بتازد .

طبیعی بود که یگانه راه جلب توجه ایران حمایت از آن در برابر روسیه بود زیرا که تازه جنك اول ایران با روسیه که از ۱۲۱۹ تا ۱۲۲۸ (۱۸۰٤–۱۸۱۳) کشید در گرفته بود . فتحعلی شاه در آغاز سلطنت خود گرفتار جنگها و شورشهای داخلی شد و بمحض این که از آنها فراغت یافت بجنك با روسیه گرفتار شد و درسال اول جنك یعنی در ۱۲۱۹ چندین شکست فاحش پی‌درپی خورد . انگلیسها که بدین گونه استیصال وی را دیدند درصدد شدند بوعدهٔ یاری اورا بخود جلب کنند و فتحعلی شاه هم چاره دفع خطر روسیه را در اتحاد با انگلستان می‌دانست . اما انگلیسها تکلیف شاق می‌کردند و می‌خواستند در برابر یاری که با ایران خواهند کرد دربار ایران جزیرهٔ خارگ و بندر بوشهر را با نگلستان واگذارد .

پیداست که فتحعلی شاه نمی‌توانست این شرط را بپذیرد و ناچار پس از اندکی مطالعه دیدند یگانه راه توسل بناپلئون است. بهمین جهة فتحعلی شاه نامه‌ای بوی نوشت و او هم جواب مساعد داد . پس از آن ژوبر و رومیو را در ۱۸۰۵ (۱۲۲۰ ه) بایران فرستاد. چنان می‌نماید که هریك ازین دو سفیر را ناپلئون جداگانه از دو راه مختلف بایران فرستاده است، یعنی درضمن اینکه ژوبر از راه کردستان رهسپار شده رومیو از راه بغداد مامور ایران شده است و درین کار گویا مقصود ناپلئون این بوده است که احتیاط کامل بکنند و اگر یکی ازین سفیران بمقصد نرسید دیگری حتماً برسد . ژوبر و رومیو بفاصله نزدیك عازم ایران شده‌اند، اما چون ژوبر را در راه بزندان افگنده‌اند و مدتی گرفتار بوده است رومیو زودتر از وی بایران رسیده و او هم ناگهان در طهران مرده و بدین گونه چندین سال طول کشیده است تا نتیجه‌ای از روابط ایران با ناپلئون بدست آید .

درین ضمن جنگهای ایران با روسیه هم چنان دوام داشته است . درهر زمان که روسها در اروپا گرفتار حوادثی می‌شده‌اند از نیروهای خود درمرزهای ایران می‌کاسته‌اند و ایرانیان اندك پیشرفتی می‌کرده‌اند اما دوباره که دستشان در اروپا خالی می‌شده بر نیروی خود درمرزهای ایران میفزوده‌اند و باردیگر پیشرفت می‌کرده و ایرانیان را شکست می‌داده‌اند .

درسال ۱۸۰٦ (۱۲۲۱ ه .) ناپلئون سه سفیر دیگر که ژوانن و بونتان (۱) و

---

(۱) Bontemps

لابلانش (۱) باشند بایران فرستاده است . ژزف ماری ژوانن(۲) ازخاورشناسان زمان خود بود ودر سن بریو (۳) در ۱۷۸۳ ولادت یافت و در پاریس در اول فوریه ۱۸٤٤ درگذشت .

درین گیرودار انگلیسها منتهای کوشش خود را کرده اند که نگذارند ناپلئون راهی بایران باز کند و بهمین جهتست که گرفتاری ژوبر را در کردستان عثمانی ومرگ رومیو را در تهران نباید طبیعی دانست. وانگهی آشکارا دولت ایران را تهدید می کرده، حتی کشتی‌های جنگی خود را بخلیج فارس آورده‌اند. اما پیشرفت های حیرت انگیز ناپلئون درمیدانهای جنگ اروپا چنان درجهان متمدن آن روز پیچیده بود که حتی در بار طهران با آن دشواریهایی که در روابط آن روز ایران با اروپا بود از آن خبر میشد و بهمین جهة اگر اندك تردیدی از اتحاد با ناپلئون درمیان بود پس از جنگ های معروف اوسترلیتز(٤) در ۱۸۰۵ واینا (٥) در ۱۸۰٦ وایلو (٦) در ۱۸۰۷ کمترین تردید در بار ایران ازمیان برخاست .

بهمین جهة درماه مه ۱۸۰۷ (ربیع الاول ۱۲۲۲) نخستین سفیر ایران میرزا محمد رضا درلشکرگاه ناپلئون درفینکن شتاین بحضور او رسید و پیشنهاد اتحاد با وی کرد . چنان می نماید که دولت ایران درین کار مقدم شده و پیشنهاد اتحاد ازجانب ایران بوده است. پس ازامضای عهدنامهٔ اتحاد درفینکن شتاین ناپلئون ژنرال گاردان را مامور سفارت ایران کرد و یك هیئت نظامی با وی بایران فرستاد و گاردان اعضای سفارت ایرانرا هم باخود بایران آورد.

هنوز گاردان در راه بود که ناپلئون در ٤ ژون ۱۸۰۷ (۲۷ ربیع الاول ۱۲۲۲) در فریدلاند (۷) درپروس شرقی الکساندر امپراطور روسیه را شکست داد وچند روز بعد در ژوییه همان سال (ربیع الثانی ۱۲۲۲) با روسها صلح کرد و بدین گونه بدو متحد سابق خود یعنی دولت ایران ودولت عثمانی خیانت کرد واتحاد باآنها را نادیده گرفت وحتی صلح با روسیه سبب شد که روسها ازجانب ایران وعثمانی دستشان بازشد وتوانستند بزودی کار هردو را بسازند .

عجیب تر ازهمه اینست که ناپلئون ازین اتحاد تازه باروسیه نه بایران خبرداد و نه بگاردان سفیر خود و نه تنها متوقع بود که ایرانیان اعتراض نکنند واین کار را منافی با عهدنامهٔ خود ندانند بلکه با رقیب او یعنی دولت انگلستان هم نزدیك نشوند . بازعجیبتر آنکه ناپلئون ازگاردان هم توقع داشت که بازپس ازین صلح باروسیه در ایران پیش

Lablanche(۱) Joseph - Marie Jouannin(۲) Salnt - Brieuc (۳)

Austerlitz (٤) Iéna (٥) Eylau (٦) Friedland (۷)

ببرد و مانع از اتحاد وحتی نزدیکی ایران باانگلستان بشود و بهمین جهت نه تنها هنگامی که ایران ازناچاری در برابر روسیه با انگلستان عهدنامه‌ای بست ورابطه بر قرار کرد ناپلئون بسیار خشمگین شد بلکه گاردان بیچاره هم که دیگر نمیتوانست در ایران بماند وچاره‌ای جز بازگشت بفرانسه نداشت چون بفرانسه برگشت ناپلئون اورا غضب کرد و مدتها کاری باو نداد واورا خانه نشین کرده بود .

گاردان باندازه‌ای ازین اتحاد ناپلئون با روسیه بی‌خبر بود که در موقع انعقاد عهدنامهٔ تیلسیت دراستانبول بود وتا دوماه پس‌ازآن واقعه درآن‌شهر بود ودوماه پس ازآن از بغاز بسفور عبور کرد ورهسپار ایران شد . چنان‌می نماید که ناپلئون ازدوری راه میان فرانسه وایران مطمئن بوده وامیدوار بوده‌است این خبرنزدیکی باروسیه‌خیلی دیرتر بایران برسدو گویا این خبرراهم زودتر ازهمه دربار روسیه بایران داده است .

شاید هم اندیشهٔ ناپلئون این بوده است که اگر نمی تواند فتحعلی شاه را بر انگلیسها برانگیزد دست کم انگلیسها راازایرانیان درهراس نگاهدارد وایشان‌راوادار بصلح با فرانسه بکنند وبدین گونه فتحعلی شاه هم اگر گرفتار روسها خواهد شد خود باید چاره‌ای بیندیشد وفکر کار خود را بکند .

گاردان وقتی که مأمور ایران شد ازلشکرگاه فینکن‌شتاین تنها دوآجودان ویك افسر پیاده ودوافسر جزء باخود برداشت وبسوی استانبول رهسپارشد . افسران‌دیگری را که لازم‌داشت ازمیان کسانی که دراستانبول‌بودند برگزیدوباخود بسوی ایران‌عزیمت کرد واین افسران‌جزو هیئت‌نظامی‌بودند که ناپلئون‌باسباستیانی باستانبول‌فرستاده‌بود.

گویا یگانه سببی که ناپلئون را بانتخاب‌ژنرال گاردان‌باین مأموریت برانگیخت این بودکه در قرن هفدهم وهجدهم چند تن از نیاگان‌گاردان مأموریت کونسولی در ایران‌وعثمانی داشته‌اند . ازین جا پیداست که ناپلئون در میان همراهان خود در میدان جنگ شرایط این مأموریت را دردیگری‌جمع ندیده ویگانه کسی که بنظرش مناسب‌آمده همین‌گاردان بوده است که می دانسته پدرانش وقتی بایران وترکیه رفته اند وشاید در خون او اطلاعی دربارهٔ این کشورها اندوخته شده باشد ؛

گاردان درین سفر دور ودراز نیازمند بمعاونین دلیروفرمان بردار وکاردان وبا هوش بود وازحسن انتخاب او دربارهٔ همراهانش همین بس که بسیاری ازیشان بعدها مردان نامی فن خود شده‌اند ونامشان‌را درتاریخ فرانسه‌ضبط کرده‌اند . مهمترین‌اعضای هیئت وی بدینگونه بوده اند : آنژدوگاردان (۱) برادر ژنرال که دبیر اول سفارت بود . وی در۲مارس۱۷۶۵ دربندر مارسی ولادت یافت ودر ۸ ژانویه۱۸۲۲ در همانجا

---

(۱) Ange de Gardane

در گذشت و پیش از برادرش بفرانسه برگشت ومؤلف کتابیست باین عنوان : « شرح سفری بترکیهٔ آسیا وایران که در۱۸۰۷ و۱۸۰۸ کرده شده ـ چاپ مارسی۱۸۰۸(۱)».

دیگر از اعضای سفارت اوژان باتیست لوی ژاك روسو (۲) بود که در ۱۷۸۰ ولادت یافت ودر۱۸۳۱ درطرابلس غرب درگذشت . پدرش که در ۱۷۳۸ ولادت یافته ودر ۱۸۰۸ درگذشته بود ازجانب فرانسه مأموریت های مهم درایران و ترکیه داشته است. وی خود سر کنسول فرانسه درطهران در۱۸۰٦ وسپس سر کنسول حلب و بغداد وطرابلس غرب شده وآثار فراوان در بارهٔ تاریخ وجغرافیا وزبانهای شرقی انتشار داده است .

دیگر ازهمراهان اولاژار (۳) باستان شناس معروف بود که در ۳۰ مارس۱۷۸۳ ولادت یافته ودر ماه سپتامبر ۱۸۵۸ درتور(٤)درگذشته است .در۱۸۳۳ عضو فرهنگستان تاریخ وادبیات شد ونخستین کسیست که بوسیلهٔ انکشافات خود در باستان شناسی وزبان شناسی روابط قدیم میان تمدن یونان وتمدن شرق را معلوم کرده است .

دیگری از اعضای این هیئت ستوان مهندس و جغرافیادان کامیل ترزل (۵) بود که در۵ژانویه ۱۷۸۰ درپاریس ولادت یافت ودر۱۱ آوریل ۱۸٦۰ درهمان شهر درگذشت. در ۱۸۰۷ آجودان ژنرال گاردان، در۱۸۰۹ آجودان ژنرال گیومینو (٦) شد وبعدها در محاصرهٔ شهر مایانس (۷) در آلمان در ۱۸۱٤ دلاوری بسیار نشان داد ، در حکومت رستوراسیون (۸) در زرادخانه فرانسه خدمات عمده کرد، در۱۸۲۹ سرتیپ سوم ودر۱۸۳۵ سرتیپ دوم شد ودرتسخیر الجزایر مقام مهمی بدست آورد ودر ۱۸٤٦ عضو مجلس اعیان ودر ۱۸٤۷ وزیر جنك شد .

دیگر سروان مهندس لامی (۹) بود که بعدها بدرجه سرتیپی رسید وآجودان لوی فیلیپ (۱۰) پادشاه فرانسه شد وازناحیهٔ دور دونی (۱۱) بوکالت انتخاب شد .

دیگر از مردان نامور این هیئت سروان توپخانه شارل نیکلا بارون فابویه (۱۲) بود که در پونتاموسون(۱۳) در ۱۷۸۲ ولادت یافت ودر۱۸۵۵ درگذشت وبرتبهٔ سرتیپی رسید ودرجنك استقلال یونان مقام مهمی بهم زد .

---

(۱) Journal d' un voyage dans la Turquie d' Asie et la Perse fait en 1807 et 1808

(۲) Jean-Baptiste-Louis-Jacques Rousseau (۳) Lajard (٤) Tours

(۵) Camille Trézel (٦) Guillominot (۷) Mayence

(۸) Restauration (۹) Lamy (۱۰) Louis - Philippe (۱۱) Dordogne

(۱۲) Charles - Nicolas Baron Fabvier (۱۳) Pont - à- Mousson

هیئت نظامی گاردان در ایران

ژنرال گاردان در راه که بسوی ایران می آمد چند تن ازاعضای سفارت خود را ازخود جدا کرد واز راه سوریه وحلب وبغداد روانهٔ ایران کرد تا درین راه مطالعات نظامی وجغرافیایی بکنند ولی عدهٔ بیشتر با وی از راه آسیای صغیر رهسپار شدند و در ۱۰ سپتامبر ۱۸۰۷ (۷ رجب ۱۲۲۲) ازاستانبول راه افتادند. گذشته ازاعضای رسمی سفارت چند تن مترجم وصنعتگر وخدمتگار همراهشان بود واعضای سفارت ایران هم با وی همراه بودند وروی همرفته با رییس کاروان پنجاه وسه تن می شدند و نود اسب و استر همراه داشتند.

ازمیان اعضای سفارت چند تن شرح این سفر رانوشته‌اند از آنجمله ژنرال ترزل یاد داشت هایی دارد که ژنرال ژ. ب. دوما(۱) تدوین کرده وترجمهٔ آن را آقای عباس اقبال در ۱۳۰۷ درطهران انتشارداده است. ژنرال فابویه نیز دربارهٔ ایران یاد داشت های بسیار دارد وبجز ده پانزده نامه که از ایران بخویشاوندان وبرادرش نوشته سفر نامهٔ خود رانیز تدوین کرده وقدم بقدم بادقت کامل شرح سفرخود رایاد داشت کرده است و نیز گزارشهای فراوان درمسایل مختلفی که باورجوع کرده‌اند ومطالعاتی که دراصفهان کرده ترتیب داده است. تانکوانی مترجم سفارت نیز بیکی ازآشنایان خود خانم ث. ب. (۲) یك سلسله نامهایی نوشته که دردومجلد باین عنوان «نامهایی دربارهٔ ایران و ترکیه آسیا از ژ. م. تانکوانی، چاپ پاریس دردومجلد ۱۸۱۹ (۳)» انتشاریافته است. درمیان افسران این هیئت شرح حال فابویه ازهمه جالب ترست زیراکه وی افسر توپخانه بود وماموریت داشت درایران توپ بریزد وچون وارد ایران شد دولت ایران تصمیم گرفت دو کارخانهٔ توپ ریزی درطهران واصفهان دایر کند واورا برای همین کار مدتی باصفهان فرستادند وبهمین جهت وی ازهمهٔ اعضای این هیئت درکارهای ایران آگاه تر وبیناتر شده بود. وی درخاطرات خویش می نویسد که دراستانبول بتوپخانهٔ دولت عثمانی رفته وموادی راکه درتوپ ریزی درآنجا معمول بوده است در نظر گرفته ودرسبك توپ ریزی ترکها مطالعه کرده وشرایط آب وهوا و عادات محلی رادر نظر گرفته و کتابهایی چند که درین زمینه بوده است فراهم کرده و بدین گونه برای آمدن بایران مجهز شده است.

---

(۱) J.P. Dumas (۲) C. B.

(۳) Lettres sur la Perse et la Turquie d'Asie par J. M. Tancoigne, 2 vol. Paris 1819

این هیئت نظامی که ازاستانبول رهسپارشده تا مرزایران دو ماه در راه بوده و سه ماه پس ازورودبایران‌وارد طهران شده‌است . درسراسرترکیه بزحمت بسیارسفرمی کرده‌است‌زیراکه‌راه‌وجود نداشته‌وبررودخانهاپل‌نبوده وفقر ومذلت‌مردم ایشانرا متأثر میکرده‌است. کاروان سفارت‌ده‌ودوازده وگاهی‌شانزده ساعت راه را در روزطی‌می کرده است وهرشب دردهی نیمه ویران فرود می‌آمده‌اند .

فابویه درسراسرراه با دقت‌کامل درکتابچهایی که بخط اومانده همهٔ عوارض‌زمین ومجاری‌آبها وجهت‌کوهها ومحصول هرناحیه را یاد داشت می کرده است . این‌کار ها باندازه‌ای وقت اورا می گرفته که فرصت تماشای‌طبیعت وبناهای تاریخی‌را نداشته‌است. با این همه ازاوضاع اجتماعی غافل نبوده وسفرنامهٔ اوشرح بسیارجالبی از منتهای تنزل سلطنت عثمانی درآن زمانست ۰ چیزی که درمیان مشاهدات فابویه بسیار جالب توجهست اینست که درآن زمان اختلاف سخت و کینهٔ دامنه‌داری درمیان ترکان وایرانیان بوده است ودرترکیه همینکه می‌دانستند این هیئت افسران فرانسوی بایران میروند با آنها مخصوصاً بدرفتاری می کردند وحتی گاهی هم زد وخوردی درمیان ترکان واعضای‌سفارت ایران که‌ازفرانسه برمی گشته‌اند درمی گرفته وافسران‌فرانسوی ناچارازایرانیان‌پشتیبانی می کرده‌اند . درین سفر افسران‌فرانسوی ناظرجنك میان کردان وارمنیان درخاك‌عثمانی نیز بوده‌اند.

سر انجام هیئت افسران فرانسوی در روز اول ماه نوامبر ۱۸۰۷ (رمضان ۱۲۲۲) وارد خاك ایران شده، ازآنجا بتبریزرفته و از ۱۱ تا ۱۶ نوامبر (۱۰ تا ۱۵ رمضان) که‌درتبریز بوده‌اند‌عباس میرزای نایب‌السلطنه ولیعهدایران‌وحکمران‌آذربایجان پذیرایی شاهانه ازیشان کرده و سروان لامی و چند تن دیگر از افسران فرانسوی را برای تعلیم سربازان خودنزد خویش نگاه داشته‌است ودیگران بسوی طهران راهی شده‌اند .

در زمانی که این هیئت ازتبریز بطهران می‌آمده فاصلهٔ میان تبریز و طهران منظرهٔ رقت انگیزی ازآثار فتنه وآشوب وجنگهای داخلی ظاهرمیکرده است . شهرهای زنجان وسلطانیه که پیش ازآن پرجمعیت بودند درین موقع تقریباً تهی شده بودند ومردم این نواحی بمنتهی درجه پریشان ودرمانده ومایوس بودند وحکمرانانشان هرچه می‌توانستند بهمین‌مردم غارت‌زده ستم می کردند ودر راه دستهای چادرنشین‌رادیده‌اند که پراکنده درگوشه وکنار در زیرچادرهای خود ازسرما وگرسنگی جان میدادند .

هیئت افسران فرانسوی درپایان ماه نوامبر (رمضان) وارد قزوین شد وناچارشد چهار روزدرآنجا بماند . فابویه در یاد داشتهای خود سبب این درنگ را با استهزاء

کامل بیان می کند وعبارات تملق آمیز آن زمان را ترجمه کرده می گوید : « اعلیحضرت شاه‌پادشاه قبلهٔ عالم قطب جهان‌وظل‌الله وسی‌چهل نام دیگر که من فراموش کرده‌ام‌خود درحرکت کواکب دیده است که اگراعضای سفارت فرانسه بجز روزچهارم دسامبر روز دیگری وارد طهران شوند بدبخت خواهند شد » . کسانی که از اوضاع آن زمان و خرافاتی که‌دردربارفتحعلی شاه‌رواج داشته آگاهندمیدانند که‌این‌تعبیرها مطلقامبالغه آمیز نیست‌وسراسر آن‌مطابق‌حقیقتست‌وقطعاً فتحعلی‌شاه‌معتقدباحکام‌نجوم‌وسعد و نحس کواکب واین‌گونه اباطیل بوده وخود ویا اطرافیانش بتقویم رجوع می کرده‌اند ودرحوادث‌مهم تاخیروتسریع را بهمین امرموکول‌می‌دانسته اند . سرانجام روزچهارم دسامبر(۲ شوال ۱۲۲۲) هیئت افسران فرانسوی وارد طهران شدند . عدهٔ کثیری را بپیشباز آنان فرستاده بودند . درموقع ورود بطهران که عدهٔ کثیری ازمردم‌برسر راه بتماشا ایستاده بودند درپیشاپیش هیئت رسمی که درجلوصف‌حرکت می کردند حتی مسخره‌هاومقلدهای دربارفتحعلی شاه‌هم بودند که وسیلهٔ تفریح مردم را فراهم می کردند ویك نوع « کاروان شادی» یا « کارناوال» درست کرده بودند. فابویه می نویسد که ایشان تنهاشلوار کوتاهی دربرداشتند وبا تن برهنه می رقصیدند وکارهای مضحك می کردند . رییس این مقلد ها چماق بسیاربزرگی داشت که باآن بازی می کرد .

فتحعلی شاه فرمان داده بود میرزا شفیع‌صدراعظم ژنرال گاردان را درخانه خود پذیرایی کند وبرای اعضای دیگر هیئت خانه یکی از اعیان شهر راخالی کرده بودند . چند روز بعد فتحعلی شاه افسران فرانسوی را بحضور خود پذیرفت . فابویه‌می نویسد درین موقع سراپاغرق جواهر بودوچنانکه نشسته بودپیدا بود مرد زورمندیست که‌تقریباً چهل سال دارد ومیلیونها جواهر بخود بسته بود . تاجش وبازوبند چپش بسیارگرانبها بود . ریش سیاهش که زیباترین ریشهای ایران بود تابزانو می رسید . درپای تختش پسرانش صف کشیده‌بودند . دیگر هیچ کس‌درتالار نبود . دیگران همه در ده قدم‌فاصله درباغ صف‌کشیده ودستهایشان درآستین هاپنهان شده بود . ژنرال گاردان‌را بادودبیر سفارت وارد تالارکردند . مارا دربیرون درصف اول وزیران نگاه داشتند . ما ازین کار پرخاش کردیم وبژنرال گفتیم واوهم بفتحعلی شاه گفت که ناپلئون کبیر افسران خود را رفقای خود می‌شمارد نه‌نوکران خود . شب شاه پیغام داد اگر جای‌آنها خوب نبوده بواسطه بی اطلاعی بوده است . روز جمعهٔ بعد ما رایك یك معرفی کردند واین دفعه سه قدم تاتخت او فاصله داشتیم . شاه بماگفت که مارا مانند فرزندان خود دوست می دارد وآینده این را ثابت‌خواهدکرد . درحقیقت‌هم مادریك طرف‌تخت‌صف‌کشیدیم وپسرانش روبر ایستادند . پس ازآنکه محاسن هریك ازما را باو گفتند گفت که ما جوانان زیبا

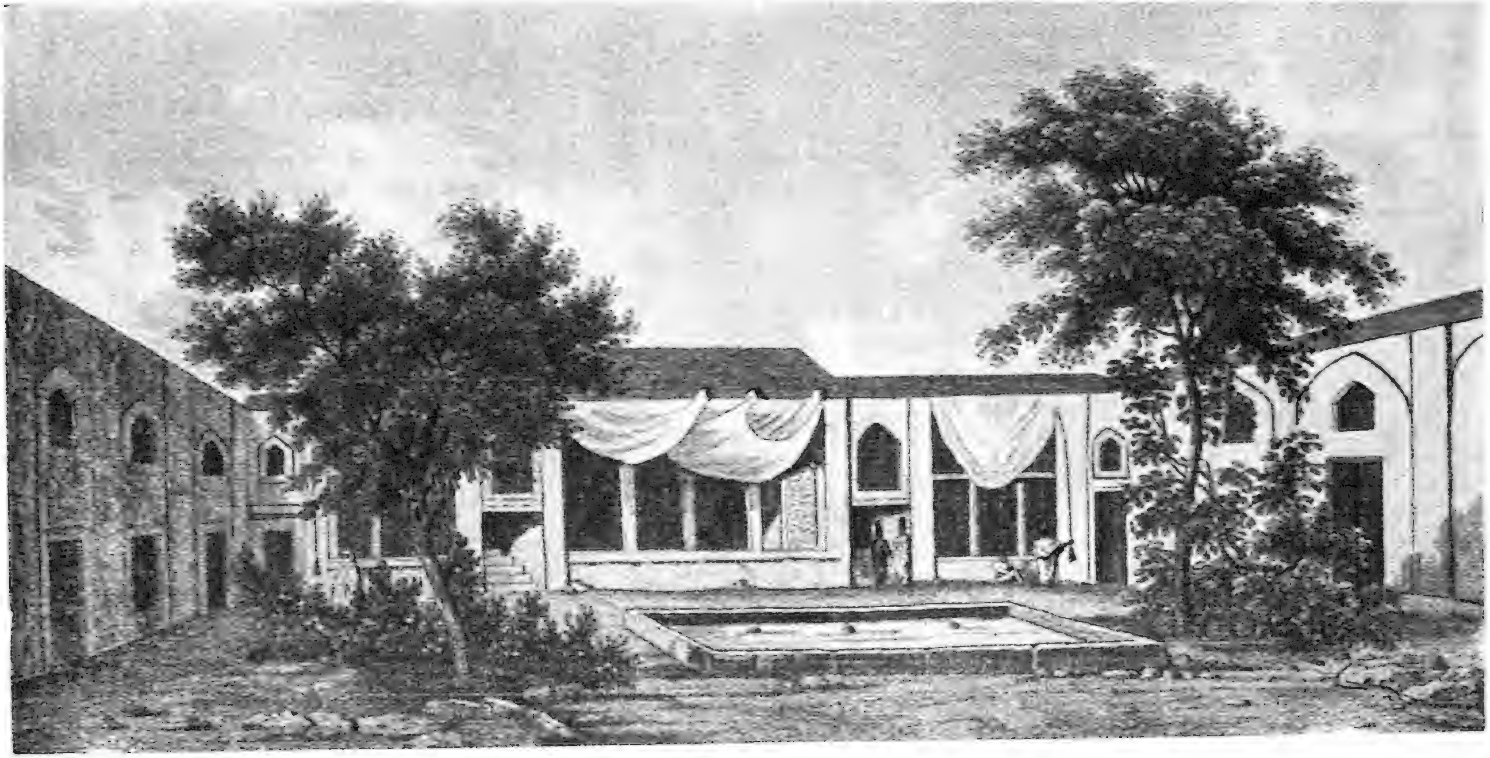

خانهٔ سفیر فرانسه در طهران
از کتاب دوبو

ورعنایی هستیم واوقدرخدماتی راکه بناپلئون کرده‌ایم می‌داند زیراکه این‌دو کشورامروز یکیست ونیز گفت : « بهمین جهة هریك ازشماکه مورد قدر دانی خاص برادر من واقع شده‌اید بیش ازدیگران مورد قدردانی من خواهید بود ». ما پاسخ دادیم که بازوهای ما وهنرما وهمهٔ خون ما درخدمت اعلیحضرت‌خواهدبود . سپس بمن تکلیف کرد باصفهان بروم و من گفتم گزارش باو خواهم داد وهرچه تصمیم بگیرد خواهم کرد .

پس ازآن فابویه می گوید پیشنهادی دربارهٔ تأسیس توپخانهٔ ایران تهیه کردم که رونوشتی ازآنرا بفرانسه فرستادم. درنتیجهٔ همین کارفتحعلی‌شاه‌درجه دوم نشان‌خورشید را باو دادکه سه درجه داشته است .

ازآن پس افسران فرانسوی جداً مشغول کار شده‌اند .گاردان که در مراحل سفر مراقب فابویه بودوی را مأمور کردگزارشی دربارهٔ خط سیر از استانبول‌بطهران‌تهیه کند . این گزارش فابویه درآن زمان شاهکاری ازدقت واطلاع وپشتکاربشماررفته‌است. درآن زمان افسران فرانسوی هنوز ازتغییر سیاست ناپلئون خبرنداشتند وهمه مطمئن بودندکه چیزی بلشکر کشی او بهندوستان از راه ترکیه وایران نمانده‌است، بهمین جهة باکمال شوق وذوق باین‌کار دل داده بودند . سندی‌بخط فابویه ازآغاز ژانویه ۱۸۰۸ (آغاز ذی القعدهٔ ۱۲۲۲) باقیست‌که می رساند تاآن زمان هنوز فرانسویان مقیم‌ایران نمی دانستندلشکر کشی بهندوستان دیگرازچشم‌ناپلئون افتاده‌است . درین گزارش فابویه وسایل عبور۱۲ تا ۱۵ هزار سرباز فرانسوی را از استانبول‌تامرز هندوستان پیش‌بینی کرده است .

درین گزارش فابویه چنین اظهار عقیده کرده است که قوای فرانسوی فقط باید موقعی از فرانسه‌حرکت کنندکه مطمئن باشند در ایران نیرویی که کاملاباصول‌اروپایی تربیت شده برای یاری باآنها حاضرست ولوازم جنگی که در آن‌روز مطلقاً در ایران وجود نداشت فراهم شده است . بهمین جهة فابویه اهتمام کامل‌داشت که معایب سازمان نظامی ایران راکشف کند وباصلاح آن بپردازد . درگزارش مخصوصی که‌درین زمینه داده صریحاً می گوید از میان همه همسایگان ایران تنها باید از روسیه بترسد زیراکه همسایگان دیگرهمه ازنظر نظامی ازایران پست ترند وتنها وسایل نظامی ایران از روسیه کمترست .

درزمینه قیاس نیروهای نظامی ایران و روسیه مینویسد : « ازین سواستحکامات مرزی ایران‌یك‌عده قلاع بازیچه وکاملا بیهوده است . فضاهای آنها بسیار وسیعست اما هموارنیست وبیشترآنها را ازخشت ساخته‌اند. بعضی ازآنها بارودارند اما بسیار کوچك ومانند برجیست که تیزی وپیش‌آمدگی ندارد وبهمین جهة بی‌فایده است .»

بعقیده وی می بایست هرچه زودتراین قلاع را مستحکم کرد و نیز نوشته است که درارتش ایران تنها عنصری که متوسطست سوارنظامست . سواران ایرانی هر چند که اسلحه خوب ندارندخوب می‌جنگند وبا دقت کامل حرکت میکنند . ولی اشکال درگرد آوردن ونگاهداری آنها وخوراك دادن باسپهاشان درزمستانست، زیرا که انبار ندارند وزنان و کودکانی که با ایشان راه میفتند تابع انتظامات نیستند و بهمین‌جهة کمتر میتوان ازین سوارها بهره‌مند شد .

اما پیاده نظام که تنها درموقع لزوم آنها رادعوت می کنند تنها یك دسته ازمردم ولگردند که حتی فرماندهانشان نامهاشان را نمی دانند، مانندگله براه میفتند و جیره ومواجب بآنها نمی‌دهند .

بعقیدهٔ فابویه اگرسربازان را منظم بخدمت دعوت کنند ومشق بدهند و با عدالت ودقت کارهایشان‌را اداره کنندوآنها را بدیسیپلین عادت بدهند می‌توان سی تا چهل هزار سوارتربیت کرد که مانند سربازان فرانسوی تربیت شده باشند واندك اندك پیاده نظام ایران ازآنها سرمشق بگیرد .

دربارهٔ سربازان ترك عقیده فابویه این بوده است که با همهٔ معایبی که دارند باز حسنی درآنها هست ومی گوید نژاد ترك حس مقاومتی دارد که‌مفیدست. با وجودهمهٔ این معایب وبا وجود ضعفی که دردولتشان هست و سربازان تعلیمات کم دیده‌اند وعدهٔ کثیر ازآنهامردم بی‌همت وسست‌اند بازمیتوان گفت که هرگز کسی نمیتواند برملت ترك‌مستولی شود . شاید بیگانگان آنها را بسهولت ازمیان ببرند و بیرون بکنند ولی هرگز آنها اطاعت نخواهندکرد وشاید روزی که‌مرد بزرگی در رأس آنها قرار بگیرد باعث‌وحشت همسایگان خود شوند .

اصلاحات سپاه ایران بدست افسران فرانسوی

درمیان افسران فرانسوی که با ژنرال گاردان بایران آمده بودند فابویه افسر توپخانه مأمور تهیهٔ توپخانهٔ ایران شده بود. در گزارشهایی که وی داده است میگوید توپخانهٔ ایران اصلاح پذیرنیست بلکه باید ازنوآن را درست کرد . در آن زمان ایران نه‌کارخانهٔ توپ ریزی داشته است ونه زرادخانه و چند توپی که درایران بود از خارج آورده بودند .

نمونهایی ازلولهای این توپها که درایران مانده وبرخی ازآنها را درخیابان فروغی درحریم‌دیوارعمارت سابق قزاقخانه جاداده‌اند معلوم می کند که یا ازتوپهاییست

که درزمان شاه‌عباس ازپرتغالی‌ها گرفته‌اند ویادرجنگهای روس وایران‌ازروسها گرفته شده واین‌خود بهترین دلیلست که تا پیش ازآمدن هیئت فرانسوی بایران توپخانهٔ‌ایران تا این اندازه ضعیف بوده است .

فابویه می‌گوید این توپها رابالای دیوار برخی ازقلاع روی خاك گذاشته بودند ودورآنها را سنگ چیده بودند و هیچ پایه وتکیه‌گاهی نداشت . یگانه توپی که می‌توانستند حرکت بدهند در دربار شاه بود و آنرا از روسها گرفته بودند و این توپ بیچاره همه جا همراه شاه بود و شاه آنرا دوست می داشت زیرا روزی که آنرا زیر چادری جا داده بودند شاه با آن نشانه‌کرده و آنرادر کرده بود و گلوله اش بنشانه خورده بود .

فابویه درگزارشهای نظامی خود شرحی هم از زنبورك می دهد وآن‌نوعی‌ازتوپ بوده که لولهٔ بسیار کوتاه داشته وگلوله های کوچك در آن می گذاشته‌اند که هریك از آنها نیم لیوریعنی تقریباً ۲۵۰ گرم وزن داشته است که بپشت شتریا استربارمی کردند و بهمان اندازه که اثرگلولهٔ‌آن قطعی نبود تیررس آنهم کم بود . در آن زمان عدهٔ افراد توپخانهٔ ایران تنها ۱۵۰ تن بودکه هیچ یك اطلاعات فنی نداشتند .

هنگامی که فابویه را مأمورتوپخانه ایران کردند وی اختیارات تام برای اینکار خواست وفتحعلی شاه درماه ژانویه۱۸۰۸ (ذی‌القعده ۱۲۲۲) اختیارات‌را باو داد. قرار شد وی باصفهان برود ودرآنجا کارخانهٔ توپ ریزی تأسیس کند وپول و لوازمی راکه برای این کارلازمست درآنجا باوبدهند وکارگران و توپچیانی راکه لازم دارد همانجا اجیرکندودرپایان سال‌پنجاه‌ارابه توپ‌کامل‌دارای همهٔ وسایل شبیه بهمان توپ روسی که درنظرفتحعلی شاه این همه عزیزبود تحویل بدهد.

از روزهای اول فوریه ۱۸۰۸ (ذی الحجهٔ ۱۲۲۲) فابویه دراصفهان بوده است . درآن‌زمان‌مردم‌اصفهان‌بسیارپریشان‌وتنگ دست‌بوده‌اند وفابویه‌می‌نویسد که‌تنهاسه‌چهار تن هستندکه مال این مردم را می‌ربایند واینها بیچارگانی هستندکه نتوانسته‌اند ازین شهر بروند وگرنه هرکس توانسته جان ومال خود را ازدست اینها بدر برده است . من کاخهای بسیاربزرگ آیینه پوش دیده‌ام که هنوزقسمتی ازنقاشی های‌آنها باقیست‌وچون باچکمه درآنجا سیرمی کردم چند تن دستاربسرمرا لعنت می کردند که قصر های شاهان راآلوده می کنم . بازارهای بسیاربزرگ دیده‌ام که وقتی مملو از هرگونه متاع مردم صنعتگرهنرمندی بوده وامروزتنها قدری میوه درآنها هست وجزآن چیزدیگر نیست . اگرمدتی‌دربن‌جا بمانم حتماً چهرهٔ‌من ازغم‌وحسرت چین‌بر خواهدداشت‌زیرا که گرداگرد خویشتن جزمردم مسکین دیگرکسی نمی بینم .

با همهٔ این دلگیریهای ناگوار که فابویه از دیدن اوضاع آن شهر مصیبت کشیدهٔ غارت زده داشته است باز بپیش بردن وظیفهٔ دشوار خود امیدوار بوده است. در نامه‌ای که در ۲۸ فوریه ۱۸۰۸ (اول محرم ۱۲۲۳) از اصفهان نوشته می گوید: «میدانم که خستگی‌ها و رنجها و محرومیها همهٔ این‌ها هرروز خواهد افزود. همهٔ اینها برای من چیزی نیست. تا وقتی که یك تکه نوار سرخ داشته باشم که روی سینهٔ خود بگذارم شکایت نخواهم کرد ... من اینجا برای کشور خود سودمندم، خیلی بیش از آنچه در فرانسه خواهم بود ... روزی که حکم افسری خود را گرفتم وعده کردم بیش از پیش خود را فدای وطن کنم. من بسوگند خود وفا دارم وجز این چیزی نیست ...»

فابویه دراصفهان بکلی تنها و بی کس بوده واز اطرافیان خویش همواره مینالیده است. نصارای اصفهان که ممکن بوده است با او محشور باشند بقول خود او سوداگران نا کسی بودند که ازهمهٔ کشورها آمده بودند یا ارمنیانی که اگر باو نزدیك می‌شدند برای سود جویی بود واگر باو تملق می گفتند ازو توقعی داشتند. در نامه‌ای که فابویه بپدرش نوشته می گوید چندین بارخواسته‌اند هدایای گران بها باو بدهند ولی اورد کرده‌است، زیرا یا برای کارهایی بوده است که می باید بکنند ویا برای کارهایی که نباید بکنند. بهمین جهت همیشه مجبور بوده است کسانی را که باورجوع می کرده‌اند بخشونت ازخود براند. کشیشهای نصاری هم که در آنجا بوده‌اند بیش‌ازدیگران مورد احترام نبوده‌اند. خلیفه ارمنیان تنها درفکر نفع خود بوده و کشیشانی که زیردست او بوده‌اند زندگی آنها چنان با اخلاق منافات داشته است که بهترست از آن سخن نگوید. یگانه کشیش کاتولیك اصفهان «پرژوزف» (۱) «می‌خوارهٔ پیرحقیری» بوده است. فابویه هفته ای دوبار اورا مهمان می کرده وهرروز یکشنبه برای نماز پیش اومیرفته ولی درنظرش‌احترامی نداشته است.

فابویه در نامهای متعددی که از اصفهان بکسان خود نوشته ازمردم این شهر بدگویی فراوان کرده ومی گوید که اعیان شهر همواره با بیان پر کنایه واستعاره و مبالغه واغراق باوسخن می گفته‌اند، نزد او می‌رفته‌اند، غلیان‌می کشیده‌اند وتحفه‌وهدیهٔ بسیار برای اومی برده‌اند ولی درحقیقت اورا فریب می‌داده‌اند ومی کوشیده اند او رادر پیشرفت کارش مانع شوند.

کسی که ناچار بیش ازدیگران دراصفهان با وی معاشر بوده رییس توپخانه آنشهر اصلان خان نامی بوده است که درآغازاظهاروفاداری نسبت باومی کرده وعبدالله خان پسر و نایب حکمران اصفهان یعنی حاج محمد حسین خان امین‌الدوله اصفهانی که بعد ها

---

(۱) Père Joseph

صدراعظم ایران شد ودرآن موقع وزیرمالیه وحکمران اصفهان بوده است . فابویه خود درنامه‌ای می گوید که پرژوزف مشاور روحانی او بوده است واصلان خان مشاورجسمانی او، گاهی اورا رگ می‌زده و گاهی تنقیه‌میکرده. روزی ده دوازده بار نبضش رامیگرفته واگرسر برهنه را میفتاده باو پرخاش‌می کرده‌است.

عبدالله خان همواره بامنتهای فروتنی با وی رفتارمیکرده است ولی چون فتحعلی شاه وی را مجبور کرده بود همهٔ مخارج کارهای فابویه را ازمالیات اصفهان بپردازد کم کم نسبت باو کینه میورزید ومی کوشید او را نابود بکند .

نخست فابویه را درعمارت حکومتی اصفهان منزل دادند وبرای کارهای فنی کاروانسرایی را دراختیاراو گذاشتند که برای این کارساخته نبود . بوی اختیاردادند کارگرانی راکه لازم دارد خود انتخاب کنند . ولی در مدت چند هفته یاوری مأمورین دولتی اصفهان بهمین جا ختم شد . فابویه میبایست توپ بریزد وآنها را تراش بدهد و سوراخ کند وپایه وصندوق برای آنها بسازد. برای این کار نه‌تنها هیچ یك ازماشین‌های ساخت اروپا دراختیاراو نبود بلکه ساده‌ترین ولازم‌ترین وسایل‌را هم نداشت وکارگرانی که با او بودند نمیتوانستند این وسایل‌را آماده کنند . یکی از آنها هرگز پرگار بدست نگرفته بود وهیچ کدام لایق آن نبودند که چیزی ازآهن بسازند .

درین موقع آن دقت‌هایی که دراستانبول کرده بود بدرد اوخورد ویادش آمد در کودکی که درپونتاموسون (۱) ولادتگاه خود بوده است پیرون (۲) نامی نجار همسایه شان بوده و وی برای تفریح وسرگرمی مدتها دردکان اوچوب تراشیده واین کار را یادگرفته واینك میتواند از آن استفاده کند .

فابویه نخست با دست‌خود یك گل کش ویك مته ویك‌چرخ‌تراش ساخت وکارگران را واداشت ازآنها تقلید کنند . حتی برای پیش بردن ساختمانهایی که‌نقشه آنهارا کشیده بود ناچار شد خود دست بکار بنایی بزند . برای ساختن تکه های لازم‌ومخصوصاً‌برای ماشین های فلزی نه تنها مجبور شد نقشهٔ آنها را بکشد ونمونه هایی بسازد بلکه اشیاء را خود سوهان بکشد وبان درجه ازدقتی که لازم داشت وکارگران از عهده آن برنمی آمدند وحتی فایدهٔ آنرا هم نمی فهمیدند دربیاورد .

وقتی که با کوشش بسیار توانست چرخ دندانه دار بسازد و آنها را با یکدیگر سوار بکند دسته‌دسته‌مردم شهرمی‌آمدند وباحیرت این اختراع مهم‌را که حرکت‌افقی را بحرکت عمودی تبدیل‌می کرد تماشامی کردند. عبدالله خان حکمران‌نیز بتماشاآمد ولی کارگزاران دیگر دولت هم چنان منکر هنر او بودند ویقین داشتند که پیش نخواهدبرد .

---

(۱) Pont - à - Mousson

(۲) Pierron

فابویه خودگزارش بسیارجالبی بعنوان «کارهای اصفهان» نوشته‌ودرآن شرح دقیقی‌از کارهای فنی که‌درآن‌شهر کرده داده‌است.

ازجزییاتی که‌دریادداشت‌های او هست پیداست که‌درین راه‌رنج بسیار برده وچیزهای ناگوار تحمل کرده است. سرانجام توانسته است بدست خود قالب گلی برای شش لوله توپی که اول ریخته است بسازد وچون خواسته است این قالب ها را امتحان بکند متوجه شده است که باز باید ازنوآنها را بسازد. آن شب باحال تب سخت متوجه شده است می تواند کوره های کهنه‌ای راکه سابقاًانگلیسهادراصفهان ساخته‌بودند بامختصرتغییری برای این کارآماده کند. ولی برای ساختن مفرغ محتاج بقلع ومس بوده است. عبدالله خان نایب الحکومه که می بایست قلع ومس را تهیه کند چند هفته اورا معطل کرده‌است وبرای اینکه درین راه خرجی نکند دستور داده است هرچه‌دیك دراصفهان هست‌ازمردم بگیرند. فردای آنروز مردم شهر باچشمان اشك آلود دیك های خود راآورده‌اند. فابویه ازین منظره متأثر شده، مردم را با دیگهاشان برگردانده وخود خشمگین نزد نایب الحکومه رفته است ودرنامه ای می نویسد: «من باو گفتم که همان روز بطهران بر میگردم ومخالفت او را بشاه میگویم.»

سرانجام عبدالله خان بدین وسیله مرعوب شده وفردای آن روزچند شمش‌مس برای این کار فرستاده‌وهماندم آنها راوارد کوره کرده و بدین گونه بریختن توپ آغاز کرده‌اند. یك شبانروزفابویه دایماًمراقب این کار بوده‌است. فردای آن روزوقتی که‌خواسته‌اندلوله را در قالب بریزند کارگرانی که ازدیدن این فلز گداخته هراسان شده بودند ازین کار سرباز می زدند. ناچار وی اهرمی بدست گرفته وبا دو ضربت سخت چکش راه را باز کرده و بدین گونه فلز گداخته بیرون ریخته است. ولی ترشح مایع سوزان وی را از پا درآورده و بعقب افتاده است. کارگران تصور کرده اند وی مرده است ولی ناگهان از جای جسته وبهمین حال مخزنهای دیگرفلز گداخته‌راشکافته‌و بدین گونه همهٔ قالب‌ها راپر کرده است.

می نویسد فریاد بارك‌الله وماشاءالله کارگران فضا را پر کرده بود ودر ضمن عدهٔ دیگر ازترس فریاد میکردند. پس ازآن‌می گوید وقتی که‌این لولها را ریختیم میبایست آنها را سوراخ کنیم واین کار ازهمه مشکلتر بود. پس‌ازسه ماه‌زحمت سرانجام‌توانسته بود مته‌ای راکه برای این کارلازمست تهیه کند. وقتی که اعلان کرد با این افزار این تکه های‌عظیم‌مفرغ‌را دونیم‌خواهد کردو لوله‌توپ‌خواهد ساخت همه خندیدندوخود اقرار می کند که وی نیز درین کار شك داشته است. این شك هم بجا بود زیرا که در حرکت اول آن افزار ازهم پاشید. برای‌اینکه کارش خراب نشودکارگران‌را مرخص کرده‌وتنها

دوتن را نگاه داشته و پس از چندی تفکر علت این عیب را بدست آورده و پس از چندروز عیب را برطرف کرده است .

اما باز در عمل موانع دیگر پیش آمده که وی باپشت کار واسراری که داشته همهٔ آنها را رفع کرده ومتأسفانه می دیده است که برخی از کارگران عمدی داشته‌اند که باو خیانت کنند ومانع از پیشرفت کارش باشند وحتی پی برده‌است که ازخارج بکارگران وی پولی می داده‌اند که نگذارند پیشرفت کند . چیزی که برای وی بسیار ناگوار بوده اینست که سرانجام کشف کرده محرك این خیانت های پی در پی عبدالله خان نایب الحکومه و اصلان خان رییس توپخانه بوده‌اند . پیداست که حال روحی وشدت تأثر وی در برابر این اوضاع چگونه ممکنست بوده باشد. ناچارمی بایست با این خیانت ها بسازدو بسوزد . در ماه ژون آن سال (ربیع الثانی ۱۲۲۳) روزی متوجه شده‌است که شبانه بکارخانه رفته ویکی از ابزارها را ناقص کرده‌اند وبهمین جهة ناچار شده است ازآن پس شب و روز درکارخانه بماند وبرای همین کاراز دارالحکومه بیرون رفته ودرصحن کارخانه چادر زده است ودرضمن کارگران وتوپچیانی راکه بآنها اعتماد نداشته از آن محوطه بیرون کرده واحمد خان نام افسری راکه زیر دستش بوده ماموریت کشیك کارخانه داده است تاکس دیگر بی اجازه وارد نشود .

سرنوشت کارخانه توپریزی اصفهان

کارخانهٔ توپریزی که فابویه ازافسران فرانسوی هیئت نظامی ژنرال گاردان بدستور فتحعلی شاه در اصفهان دایر کرده بود درآنموقع اهمیت سیاسی ونظامی بسیار داشته ودولی که نمیخواسته اند ایران نیروی نظامی قابلی داشته باشد همه مساعی خود را برای ازمیان بردن آن بکارمیزده‌اند . پیداست که از یك سوروسها می ترسیده‌اند در جنگهای آینده این توپها مانع پیشرفت ایشان شود واز طرف دیگرانگلیسها که میترسیدند با این توپها لشکریان ایران بتحریك ویاری ناپلئون بمرزهای هندوستان بتازند نفع خود را در جلوگیری ازین کار میدانستند .

ازگزارشهایی که فابویه درین زمینه داده صریحاً برمیاید که عبدالله خان نایب الحکومهٔ اصفهان پسرحاج محمد حسین خان امین الدولهٔ اصفهانی حکمران اصفهان و وزیر مالیهٔ دربارفتحعلی شاه آلت اجرای این مقاصد ناروا وپست بوده و نه تنها کارگران را تحریك میکرده است که کار نکنند ووسایل لازم را ازمیان ببرند وکارشکنی واخلال کنند بلکه بوسایل نامشروع دیگرهم دست میبرده است . ازآنجمله مرتباً از بی لیاقتی و بی اطلاعی فابویه بفتحعلی شاه گزارش میداده ومیکوشیده‌است کاری بکند که او را از

اصفهان احضار کند. درماه ژون ۱۸۰۸ (ربیع‌الثانی ۱۲۲۳) توپهایی که وی میریخت و آنهمه کوشیده بودند نگذارند بپایان برسد از کارخانه بیرون آمده بود . درین موقع چند اداره توپ را سوراخ کرده وتراشیده وپایه ها وصندوقهای آنرا ساخته بودند وآمادهٔ حرکت بود وفابویه امیدوار بود درپایان سال پنجاه توپی را که بعهده گرفته بود بسازد وازکارخانه بیرون بیاورد . تنها برای این کار لازم بودکه پول و وسایل منظما باو برسد وعبدالله خان همچنان ازینکار کوتاهی داشت وفابویه هرچه درخواست می کرد چوب وزغال و مس و لوازم دیگری راکه بدان حاجت بود باو بدهند نتیجه نمیگرفت . چیزی نگذشت که مزد کارگران را هم نپرداختند و کارگران ازکاردست کشیدند .

درینموقع حاج محمد حسین خان امین الدوله پدرعبدالله خان که حکمرانی اصفهان اسماً با او بود باصفهان آمده بود . فابویه امیدوار بودکه‌وی مانند پسر رفتار نخواهد کرد. بهمین جهة بدیدن اورفت. اوهم فابویه را با کمال خوشرویی پذیرفت وبشام دعوت کرد و وعده داد هرچه لازم دارد باو برساند و گفت ازپسرش باید بگذرد زیرا که عبدالله بچه است وازکارها سردرنمی‌آورد . اما این سخنان نیزبرای خام کردن اوبود وبازسه هفته گذشت وازین وعده ها اثری پدید نیامد وتنها چیزی که برای اوفرستاده بودند نوزده خربوزه بودکه حکمران برای او تحفه فرستاده بود . حاجی محمد حسین خان تنها برای این‌آمده بودکه پولی ازمردم اصفهان دربیاورد وکاری بکارفابویه وتوپریزی نداشت . اندك اندك کاروی چنان خراب شدکه تنها دوکارگردرکارخانه ماندکه مزدآنهارافابویه ازخود میداد ولی با اینهمه و تنها بدستیاری ایشان مشغول بود شش اراده توپ دیگر بریزد . درینموقع درهای کارخانه را بروی مردم باز کرده بودکه مردم بیایند و ببینند چگونه خودآستین بالا زده وکارمیکند .

این خبر که بحاج محمد حسین خان رسید پیغام فرستادکه با فابویه مانند فرزند خود رفتارخواهدکرد و عنقریب هر چه لازم دارد برای او خواهد فرستاد . فابویه هم فرستادهٔ اورا ازدر بیرون کرد.

سرانجام روز ۲٤ ژویه ۱۸۰۸ (۳۰ جمادی‌الاولی ۱۲۲۳) حاج محمد حسین‌خان خود بتماشای کارخانه آمد وفابویه با لحن جدی وحتی خشن با او سخن گفت واظهار کرد که مصممست پانزده روزدیگر بطهران برگردد و ماجری را با فتحعلی شاه درمیان بگذارد وبفرانسه بازگردد . وزیرمالیهٔ فتحعلی شاه ظاهراً ازین سخنان حساب برد و بزودی اندك اثری ازمواعید اوظاهرشدوازآن پس وسایل کار را منظماً باومیرسانندوکارگران بکارخود بازگشتند وفابویه بدین گونه دنبالهٔ کارخود راگرفت .

سرانجام در روزپانزدهم ماه اوت ۱۸۰۸ (۲۲جمادی الآخره۱۲۲۳) بمناسبت جشن

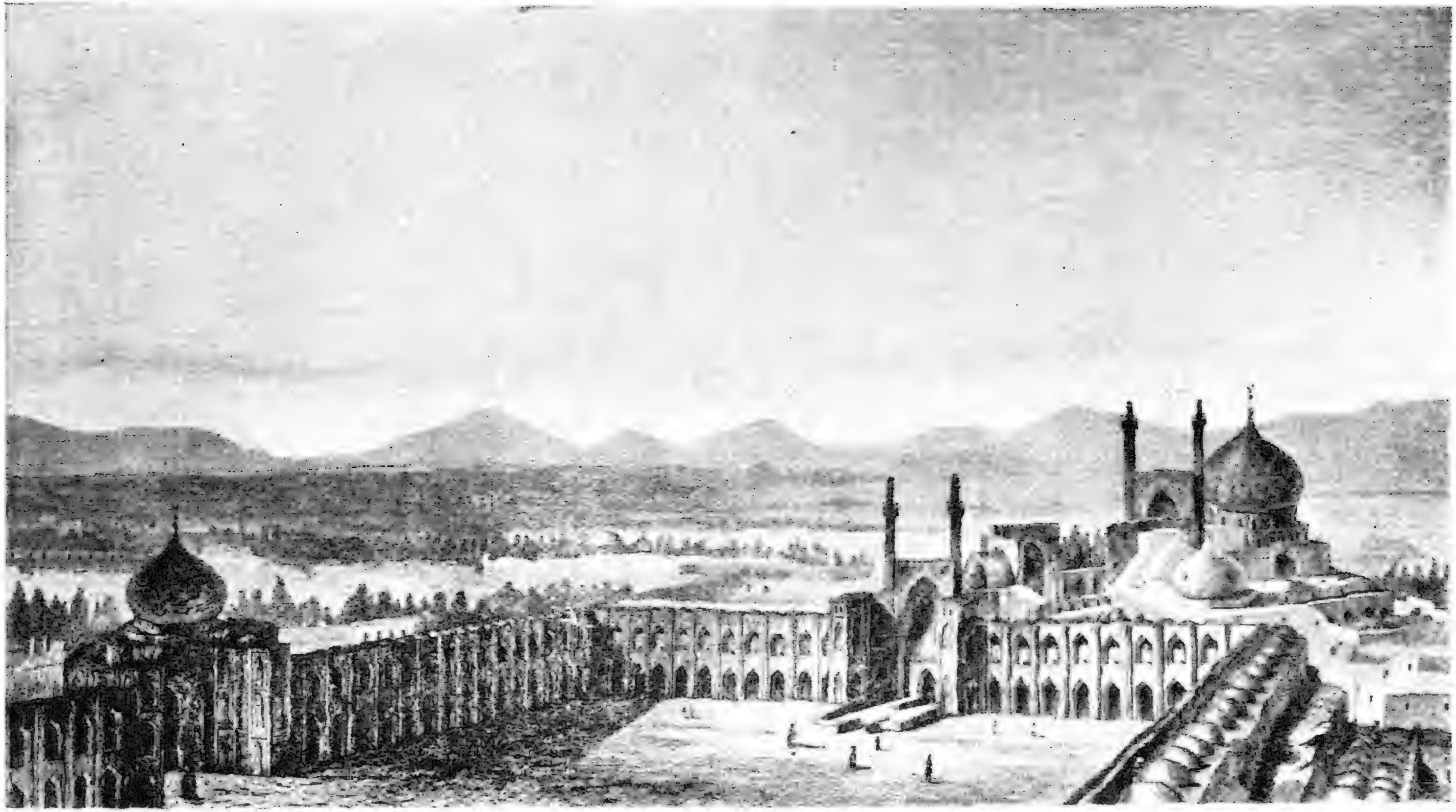

میدان شاه دراصفهان درزمان فتحعلی شاه

ازکتاب دوبو

ولادت ناپلئون فابویه در اصفهان همهٔ توپهایی را که ساخته بود بصدا درآورد و با آنها شلیك کرد. بدینگونه رسماً اعلان کرد که کارخانهٔ وی نتیجهٔ خود را بیرون داده است . در ضمن جشنی در کارخانه گرفت و عده‌ای از اعیان شهر را دعوت کرد و پرژوزف درحضور آنها مراسم دینی را بجا آورد و در آن مجلس جشن تا نیمه شب آن روز فابویه با مردم اصفهان دربارهٔ مفاخر کشور خود سخن رانده و شرحی از تمدن فرانسه و مساوات در میان مردم و عدالت مطلق و اینکه هرکس در آنجا بواسطهٔ لیاقت بهر مقامی میتواند برسد بیان کرده است و پیداست که این مجلس جشن بیسابقه چه اثری ممکنست درمیان مردم اصفهان در آن روز کرده باشد .

فابویه چنان نسبت بزیردستان و کارگران خود نفوذ کلام بهم زده بود که درغیبت وی هم کار معطل نمیماند، چنانکه در پایان ماه اوت ۱۸۰۸ (رجب ۱۲۲۳) که وی سخت بیمار شد در مدت بیماری وی خللی بکار وارد نیامد و بیش از یك ماه بستری بود و تب سخت می کرد و دراین مدت معالج وی پرژوزف و میرزا اسمعیل طبیب اصفهانی بودند.

در آغاز ماه اکتبر همان سال (شعبان ۱۲۲۳) فتحعلی شاه بفابویه فرمان داد بیست اراده توپی را که تازه ساخته بود بطهران بفرستد. وی ژنرال گاردان را ازین کار خبر کرد و عجله کرد بقیهٔ توپهایی را هم که ازو خواسته بودند بسازد .

چرخهای این توپها را بسیار محکم و بسیار سبك ساخت و پس از آن مدتی وقت صرف کردند که اسبها را بکشیدن آنها عادت بدهند ، زیرا که اسبهای اصفهان تنها بسواری دادن عادت کرده بودند . این کار دشوار و بسیار طولانی بود و فابویه سرگرم همین کار بود که ژنرال گاردان در پایان ماه نوامبر (رمضان ۱۲۲۳) او را بطهران احضار کرد .

چون بطهران رسید آگاه شد که دربار طهران احساسات سابق را در بارهٔ هیئت نظامی فرانسوی ندارد و از نظر شاه افتاده است و احتمال میرود ناچار شود بزودی از ایران برود . اینکه فتحعلی شاه رفتار خود را تغییر داده بود بواسطهٔ این بود که آگاه شده بود چگونه ناپلئون بوی خیانت کرده و در سازش با روسها دیگر بایران اهمیتی نداده است . انگلستان نیز البته در تحریك احساسات وی بی‌اثر نبوده است . در بهار سال ۱۸۰۸ (صفر ۱۲۲۳) نخستین سفیر انگلستان در ساحل ایران پیاده شده بود ولی تقاضاهای فوق العادهٔ وی که تصرف بندرهای عمده خلیج فارس و دریای خزر بود فتحعلی شاه را بوحشت افکنده بود . هنوز نفوذ گاردان باندازه ای بود که بتواند شاه را وادار کند این سفیر را نپذیرد .

بهمین جهت بفابویه فرمان دادند ببینند بچه وسیله فرانسویان ممکنست ازخلیج فارس حمایت کنند ودرصورتیکه انگلیسها بایران حمله کنند پشتیبان ایران باشند. فابویه درهمین موقع گزارشی تهیه کرده است بعنوان «گزارش در بارهٔ انتخاب مرکز نظامی در خلیج فارس». درین گزارش باین نتیجه رسیده است که دولت فرانسه هرموز وجزیره قشم را که درآن زمان وهابیان تصرف کرده بودند بخرد.

اما چند ماه بعد دولت انگلستان پیشنهاد های دیگری کرد واین بار بیشتر نتیجه گرفت. نمایندهٔ تازه ای سرهر فردجونز بریج (۱) با یك دسته مهم از کشتی‌های جنگی بایران نزدیك شده بود. فتحعلی شاه چون می ترسید نیروی انگلیس درخاك ایران پیاده شود وچون بیش از پیش از ناپلئون ناراضی بود با وجود مخالفت گاردان راضی شد این سفیر را بپذیرد. بهمین جهت سفیر فرانسه که میترسید بزودی روابط قطع شود همکاران خود را که درشهرهای دیگر بودند بطهران احضار کرده بود وخود را آمادهٔ حرکت میساخت.

سرانجام درروز ۲۵ نوامبر ۱۸۰۸ (۶ شوال ۱۲۲۳) فابویه با بیست اراده توپ و لوازم آنها ازاصفهان عزیمت کرد. پنج هفته درراه اصفهان بطهران بوده است. درآن زمان راهی که توپ را بتوان برد هنوز ساخته نشده بود. برای بردن این توپها گاو وگاهی انسان را بکار برده است و حکمرانان عرض راه مردم را برای این کار بیگاری گرفته‌اند. گاهی مجبور می شده است توپها را در گل بگذارد و خود پیشاپیش برود ازروستاییان یاری بخواهد. عاقبت روز ۳۱ دسامبر (۱۳ ذی القعدهٔ ۱۲۲۳) وارد پای تخت شده است. نخستین چیزی که متوجه شد این بود که فرانسویان دیگرآن اعتبار سابق‌را ندارند. پیش ازآن هم فتحعلی شاه ایرادهایی ازکاراو گرفته بود. می گفتند وی صندوقهایی ساخته است که برای بردن آنها دو اسب لازمست وازو میخواستند کاری بکنند که یك اسب کافی باشد.

پیداست که این ایرادگیریها بهانه‌ای بود که با بهم‌خوردن روابط ایران وفرانسه مجبور نباشند ازو تشکر بکنند. ایراد دیگری که ازومی گرفتند این بود که روی لولهٔ توپها دگمه‌ای برای نشانه گرفتن نساخته بود و میرزا شفیع صدر اعظم شخصاً درین زمینه باواعتراض کرده بود. درنامه‌ای که در ۱۵ ژانویه ۱۸۰۹ (۲۸ ذی‌القعدهٔ ۱۲۲۳) از طهران ببرادرش نوشته می گوید: «توپهای‌مرا امتحان کردند، هرچه سعی کردند آنها را بشکنند چون نتوانستند بالاخره آنها را در انباری گذاشتند ودر را بستند و وضع من مانند آنست که درین یك سال هیچ کاری نکرده باشم ... تصورمکن که از نظرمالی

---

(۱) Sir Harford Jones Brydge

با من بهتر رفتار میکنند ، بلکه بالعکس ، چون حکمران اصفهان مزد کار گرانمرا نداده بود تقریباً چهارهزارفرانك برای من تمام شد برای این که این شهرت را داشته باشم وزرادخانه زیبایی برای شاه ایران تأسیس کرده باشم » .

پیداست که درچنین موردی فابویه آرزوی دیگری جز بازگشت بفرانسه ندارد . همکاران وی نیزدیگر نمی بایست درایران بمانند زیرا فتحعلی شاه تصمیم گرفته بود سفیر کبیرانگلیس را باتجمل بسیاربپذیرد وژنرال گاردان هم فوراًعزیمت خود را خبر داده و برای کسب اجازه عزیمت بخدمت فتحعلی شاه رفته بود ، در۱۳فوریه (۲۵ محرم ۱۲۲٤) فتحعلی شاه هم با اومؤدبانه سخن گفت اما از رفتن اومانع نشد . همان روزگاردان فابویه را مأمور کرد که بقزوین و کرمانشاه برود وسپس ازراه همدان یا مراغه در تبریز باوبرسد . بهانهٔ این سفراین بود که هدایا وپیغامهایی برای چندتن ازشاهزادگان ببرد ولی مقصوداصلی این بود که اطلاعات خود راازآن سوی هم دربارهٔ ایران کامل بکند وگزارشی دربارهٔ راهها و ساختمان های قدیم و مخصوصا بناهای تاریخی بیستون و وکرمانشاه بدهد .

فابویه این آخرین مأموریت راهم باکمال دقت انجام داد . در ۱٤ آوریل ۱۸۰۹ (۲۸ صفر ۱۲۲٤) درتبریز بوده و ازآنجا نامه‌ای بمادرش نوشته وخبرداده است که عنقریب بتفلیس خواهد رفت واز راه روسیه بفرانسه بازمیگردد .

شرح آخرین ملاقاتی راکه ژنرال گاردان با فتحعلی شاه در ۱۲ فوریه ۱۸۰۹ (۲٤ محرم ۱۲۲٤) کرده است ژوانن منشی سفارت درتاریخ ۱۷ فوریه (۲۹محرم) در طهران چنین نوشته است :

«جناب ژنرال گاردان چون حقا ازباری که در۱۱ فوریه باوداده بودند ناراضی بود بصدر اعظم گفت که آنرا مجلس وداع تصور نمیکنند. پس مراسم دیگری برای فردای آن روز برقرارشدو باکمال دقت آنرا رعایت کردند .

عالی حضرت دراطاقی که جزو باغ معروف بگلستانست نشسته بود . جناب سفیر را با امضاکننده وآقایان ترویلیه (۱) وفابویه وترزل وربوله (۲) وریمون (۳) وارد تالار کردند که درآنجا صندلی هایی روبروی شاه گذاشته بودند. عالی حضرت خطاب بژنرال بشدت تأثرخود را ازینکه از دربار وی میرود اظهار کرد ومی گفت همواره درو جود وی وهمه فرانسویان درستکاری وجان فشانی که در خور بالاترین تحسین هاست دیده است. امیدوارست بزودی برگردند وخبرهای خوشی که مدتهاست انتظار دارد پیش از ورود او برسد . ژنرال بنام خود وفرانسویان ازاحساساتی که عالی حضرت در چنین موردی

Raymond (۳)   Beboulh (۲)   Truilhier(۱)

بروزداده است تشکر کرد . بشاه گفت در نظر دارد آقای ترویلیه را با گزارشی فوراً نزد اعلی حضرت بفرستد و بدقت شرح وقایع ناگواری راکه سبب عزیمت اوشده است بدهد ورعایت‌های دربار ایران را دربارهٔ خود نیز باطلاع دولت فرانسه خواهد رساند واعلی - حضرت البته خشنود خواهد شد که ایران نمیخواهد ازدوستی با امپراطوری مقتدری مانند فرانسه چشم بپوشد . عالی حضرت جواب داد که البته اوهیچ مایل نیست رابطهٔ خود را با برادری که گرامیست قطع کند اما ژنرال باید خودمتوجه باشد که وضع اودشوارست و چون اعلی حضرت بنامهای متعددی که برایش فرستاده جواب نداده است نمی‌تواند بیش ازین مانع ورود جونز بشود. گفت وی ازین اجبار و الزام متأسفست ولی امپراطور باید بدوستی حقیقی وی مطمئن باشد و یقین بداند که انگلستان هرگز نمی‌تواند این دوستی را با پول وهدایایی که بفضل خدا بدانها احتیاجی ندارد زایل کند. شاه ژنرال رادعوت کرد که تاخبرتازه‌ای ازفرانسه برسد در تبریز بماند. گفت : شما نزدپسرمن میمانید ولازم نیست سفارش شما را باو بکنم . ژنرال شما خودتان میدانید چقدر وی نسبت بعم محترمش احترام دارد وچقدر باو دلبسته‌است.

جناب سفیر بعالی حضرت جواب داد تا جاودان رهین مهربانی هایی که همواره ازو دریغ نکرده است ودوستی که همهٔ بزرگان دربار ایران با او کرده‌اند خواهد بود، وظیفه خود میداند میل عالی حضرت را برآورد وچون شاه اظهارمیل کرده است که آقایان ژوانن و نرسیا ازطهران نروند بآنها فرمان داده است دردربار طهران بمانند وآنهارا بمراحم خاص عالی حضرت امپراطوری میسپارد .

این تصمیم بنظر شاه پسندیده آمد و با مودت از خدماتی که آقای نرسیا وامضاء کننده توانسته بودند بدربار بکنند یاد کرد . گفت که رفتارشان پسندیدهٔ همه بوده است و بامهربانی ومودتی که شایستهٔ آنند باآنها رفتارخواهند کردوازرفتاری که باآنهاخواهند داشت جونزخواهد دید تا چه اندازه ایران بفرانسه بستگی دارد .

ژنرال تشکرات خود را تکرار کرد وگفت هرخبری که باو برسد بعجله باعلی حضرت خواهد رساند . بازخاطرشاه را مطمئن کرد که امپراطور ناپلئون در ملاقاتهای ارفورت (۱) باز بموضوع ایران پرداخته است و باید باز چندی صبر کرد و امیدوارست که آقای دوپره (۲) پیش ازورود او بتبریز باو برسد .

عالی حضرت گفت ازآنچه ژنرال باو گفته است اطمینان دارد و ازو پرسید آقای ترویلیه را ازکجا بپاریس خواهد فرستاد .

جناب سفیر گفت که بازهنوزکار بسیاردارد ودر نظردارد چند روزدرقزوین بماند

---

(۱) Erfurth

(۲) Dupré

ودر آنجا منتظر نامهای دربار و ترجمهای آنها خواهد شد و پس از آنکه این نامها برسد آقای تروبلیه عجله خواهد کرد که هرچه زودتر بپاریس برود .

سپس عالی حضرت خطاب بآقای تروبلیه کرد و بالحن محترمانه با او سخن گفت و سفارش کرد از آنچه با ژنرال گفته است هیچ نکته را فرو گذار نکند و باعلی حضرت بگوید ونیز حوادثی را که بچشم خود دیده است بیان کند . سرانجام شاه ازهمهٔ افسران فرانسوی دربرابر خدماتی که باو کرده بودند تشکر کرد و نشان داد تاچه اندازه ازیشان خرسند است . سپس این آقایان بعالی حضرت گفتند افسوس می خورند نتوانسته اند بیش از آن خدمتی بکنند ولی جان فشانی آنها نتوانسته است موانعی را که پیش می آمد رفع کند.

شاه گفت امیدوارست دوباره موردی پیش بیاید که افسران فرانسوی باو خدمت کنند و باید همیشه بمودت او مطمئن باشند . آنوقت ژنرال برخاست ودرحالی که بیرون میرفت بعالی حضرت سلام داد . چندین بار با تأثر و بعنوان خدا حافظی تکرار کرد: ژنرال وشما آقایان فرانسوی خوش آمدید بسیار خوش آمدید .

نتیجه ماموریت تانکوانی در ایران

ژ . م . تانکوانی مترجم سفارت فرانسه که با ژنرال گاردان بایران آمده بود چنانکه پیش ازین گذشت کتابی در دو مجلد بعنوان « نامهایی دربارهٔ ایران و ترکیهٔ آسیا» در ١٩١٨ در پاریس چاپ کرده است . آدرین دو پره عضو دیگر این هیئت نیز کتابی بعنوان «سفری در ایران که درسالهای ١٨٠٧ و ١٨٠٨ و ١٨٠٩ درعبور از آناتولی و بین النهرین از استانبول تا انتهای خلیج فارس و از آنجا بایروان کرده شده ....» نوشته و در ١٨١٩ در دو مجلد در پاریس چاپ کرده است (١). کتاب تانکوانی شامل ٣٦ نامهٔ مفصلست که در مراحل مختلف این سفر بخانمی ازدوستان خود در پاریس نوشته . ازین نامه ها خوب پیداست که مردی راستگو و بی غرض بوده وچون فارسی میدانسته است از اوضاع اطلاعات دقیق و درست داشته و کتاب او پر از اطلاعات بسیار جالب دربارهٔ اوضاع ایران در آنزمانست .

بنا برگفتهٔ تانکوانی ژنرال گاردان وقتی وارد طهران شد اورا با دوسه تن از همراهانش بوسیلهٔ فرج الله خان نام که مهماندارشان بوده بخانهٔ میرزا شفیع صدر اعظم

---

(١) Adrien Dupré - Voyage en Perse, fait dans les années 1807 1808 et 1809 en traversant l'Anatolie et la Mésopotamie depuis Constantinople jusqu'à l'extremité du Golfe Persique et de là à Irévan .... 2 Vol Paris 1819

راهنمایی کرده ودرآنجا منزل داده‌اند. افسرانی را که جزو هیئت نظامی گاردان بوده اند درخانهٔ دیگری جای داده‌اند وتانکوانی را با ژوانن که عضو سفارت بوده‌ودوتن دیگر ازاعضای سفارت در خانهٔ میرزا ابوالقاسم پسر میرزا بزرك وزیر اعظم شاهزاده عباس میرزاکه پیداست مراد میرزا ابوالقاسم قایم مقام صدر اعظم معروف محمد شاهست منزل داده اند .

درهمان شب ورود میرزا شفیع صدراعظم بملاقات گاردان آمده ومدتی با او گفتگو کرده است . تانکوانی میگوید که وی پیرمردیست که مدتهاست طرف توجه پادشاهست وملایمت وادب وفروتنی او حق شناسی ودلبستگی ما را فراهم آورد .

چهار روز پس از ورود بطهران فتحعلی‌شاه اعضای سفارت را بحضورخود پذیرفته است . شب پیش برای همه اعضاء خلعت هایی فرستاده بودند . خلعت ژنرال گاردان جبه‌ای ازماهوت زربفت مانند جبه های شاهزادگان واسلحهٔ جواهر نشان وطاق شال بوده وبرای هریك ازاعضای سفارت جبه‌ای مانند جبه های عمال دربار وکمربندهای زربفت وشالهای کشمیری فرستاده بودند .

رییس تشریفات سلطنتی که درآن زمان اورا «مقدم السفراء» یا «ایشك آقاسی باشی» می گفتند آنها را نیم ساعت دراطاقی نگاه داشته وچای بایشان داده است . سپس ژنرال گاردان را تنها باطاق سلام برده اند واعضای سفارت در کنار رؤسای دربار در باغ روبروی تخت مرمر صف کشیده وهریك را باسم ورسم بشاه معرفی کرده‌اند . هنگامی که نوبت بمعرفی کشیشان عضو سفارت رسیده فتحعلی شاه گفته است که وی بملایان دستور داده است فرانسه را دعا بکنند وامیدوارست که این کشیشان هم بنوبت خود برای فیروزی ونیکبختی وی دعا بخوانند. آن روز فتحعلی شاه بر تخت مرمر نشسته بود و وزیران و شاهزادگان بترتیب سن واهمیت مقام خود درباغ صف کشیده بودند .

تانکوانی شاید برای اینکه ازپاریس دستوری بگیرد درتاریخ ۲۳ ماه مه ۱۸۰۸ (۲ ربیع الثانی ۱۲۲۳) ازطهران ازراه قزوین وزنجان وتبریز عازم اروپا شده وچون ژنرال گاردان در ۱۳ فوریهٔ ۱۸۰۹ (۲۷ ذی الحجه ۱۲۲۳) از طهران حرکت کرده است پیداست که تانکوانی ۸ ماه و ۲۵ روز پیش ازو از طهران رهسپار شده است . تانکوانی را ژنرال سباستیانی سفیر ناپلئون در استانبول بطهران فرستاده بود زیرا که عضو سفارت فرانسه در استانبول بود و ممکنست که دوباره باستانبول بکار اول خود برگشته باشد . درهر صورت وی بنابر نامه‌ای که خود نوشته بایك تن ازاعضای سفارت طهران را ترك کرده و ٤ روز بعد یعنی ۲۷ مه (٦ ربیع الثانی) بقزوین رسیده وپس ازدرنك در زنجان در ٦ ژون (۱٦ ربیع الثانی) وارد تبریز شده است .

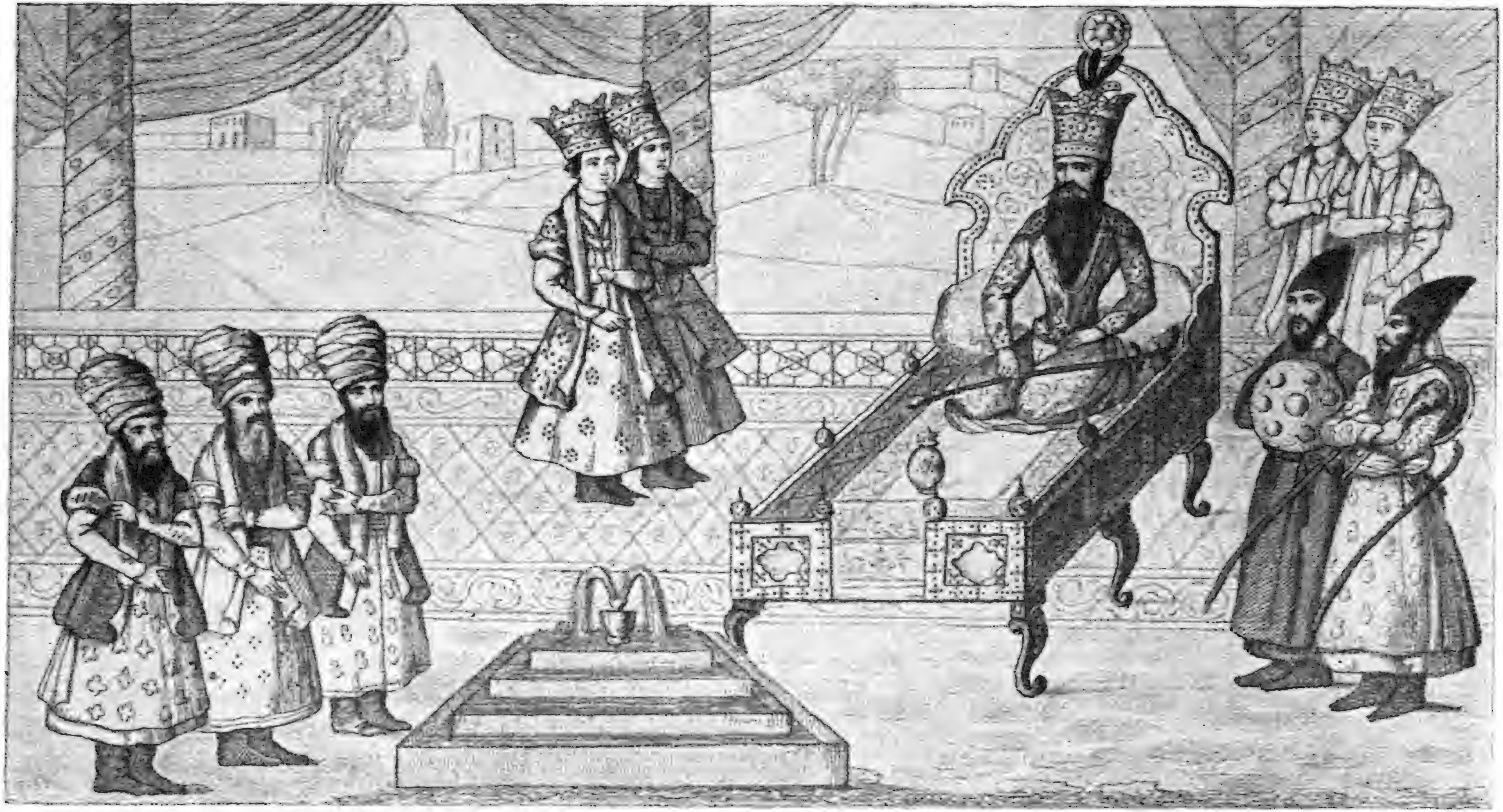

برتخت نشستن فتحعلی‌شاه درکنارفرزندان ووزرایش

درتبریز میرزا بزرگ قایم مقام که وزیر عباس میرزا نایب السلطنه بوده است چند روزی وی را نگاه داشته تا نامهایی باو بسپارد . درین زمان دو تن از افسران فرانسوی هیئت نظامی گاردان یعنی وردیهٔ سروان پیاده ولامی سروان مهندس باسه تن افسران جزء پیاده درلشکرگاه عباس میرزا بوده اند وژوانار مترجم سفارت هم برای ترجمانی در تبریز بوده است .

تانکوانی میگوید درین موقع عباس میرزا نایب السلطنه نزدیك دوهزار و پانصد سرباز داشته که بنظام فرانسه تربیت شده بودند وفرماندهانشان افسران ایرانی بودند که وردیه آنها را تربیت کرده بود . تفنگها و فشنگهایشان را از روی نمونهایی که از فرانسه آورده بودند درتبریز ساخته بودند .

لباس این سربازان نیم تنه‌ای خرمایی رنگ و تقریباً مانند لباس سربازان فرانسوی بوده ویك ردیف دگمهٔ فلزی سفید از پیش داشته است . شلوارهای متقال آبی و کفشهای ساقه کوتاه بپامی کرده‌اند ولی همچنان کلاه سیاه از پوست گوسفند بر سر میگذاشته اند ودرآن زمان این کلاه معمول همهٔ ایرانیان بوده است . برخی بر بالای کلاه خود پری یا باصطلاح آن زمان « تل» میزده‌اند .

دسته ای مأمور پاسبانی شخص نایب السلطنه بوده اند وازچادر وی پاسبانی میکرده اند . هرصبح وهرشب درساعت معین سربازان را باسم می خوانده و بدینگونه سان میدیده اند وهرروز صبح نگهبانان را عوض میکردند وساعات روز وشب راهمچنان که درارتش فرانسه معمول بوده با طبل خبر میداده‌اند .

وردیه افسرفرانسوی ایندسته از سپاهیان را عیناً مانند لشکریان فرانسه تربیت کرده بود وعباس میرزا ازین پیشرفت بسیارمغرور بوده است . لامی افسرمهندس هم در همان لشکرگاه یك مدرسهٔ مهندسی نظامی ترتیب داده بود وایشانرا برای ساختن توپ وتفنك آماده کرده بود .

گذشته‌ازین عده‌سربازوافسرفرانسوی عباس میرزاتقریباً صد و پنجاه سربازفراری روس راکه در جنگهای سابق باو پناه آورده بودند و یك تن سرگرد ازیشان درجزو لشکریان خود پذیرفته وآنها را زیردست وردیه افسرفرانسوی بکار گماشته بود . فرمانده توپخانهٔ مختصر اوافسری از شاهزادگان گرجی بنام طهمورث (تیمورات) خان بوده است .

عباس میرزا تانکوانی را مأمور کرده است نامه‌ای ازو بناپلئون برساند ونامه‌را تذهیب کرده ودرکیسهٔ زری باو سپرده اند ونیزنامهای دیگری خطاب بعسکرخان سفیر ایران درپاریس و نماینده‌ایران دراستانبول و کاردارفرانسه‌دراستانبول بدست اوداده‌اند.

تانکوانی درین نامه که از تبریز نوشته شرحی ازمهارت عباس میرزا در تیراندازی باتفنك آورده وسرانجام‌وی در۱۱ ژون ۱۸۰۸ (۲۱ربیع الثانی ۱۲۲۳)ازتبریزرهسپار ترکیه و اروپا شده است .

نتیجه مأموریت گاردان در ایران

عهدنامهٔ فینکن شتاین در٤ مه ۱۸۰۷ (۲۵ صفر ۱۲۲۲) در میان ایران وفرانسه بسته‌شد. ناپلئون ژنرال گاردان را باهیئت نظامی فرانسوی برای اجرای آن بـایـران فرستاد . وی روز٤ دسامبر۱۸۰۷ (۱۲ رمضان ۱۲۲۲) وارد طهران شد. تقریباً ۲۱ماه ونیم پیش ازورود وی بطهران یعنی در۱٤ فوریه ۱۸۰٦ (۲۵ ذی‌القعدهٔ ۱۲۲۰)روسها ایستیفانف سفیرخود را برای گفتگوی صلح بطهران فرستاده بودندزیراکه روسها هنوز با ناپلئون درجنك بودند ومی‌خواستند ازسوی ایران‌آسوده خاطرباشند . پیش ازآمدن گاردان دولت ایران با انگلستان قطع رابطه کرده بود .

دوماه وهفت روزپس ازوصول بطهران یعنی در تاریخ ۱۱ فوریه ۱۸۰۸ (۱۳ذی الحجهٔ ۱۲۲۲) ژنرال گاردان نامه‌ای بفتحعلی شاه نوشته وسیاست ناپلئون را در ایران بدین گونه توضیح داده است :

«۱۰فوریه۱۸۰۸

چاپار ایران که ازاستانبول رهسپارشده نامهایی ازدولت من برایم آورده است.

اعلی حضرت ناپلئون بزرك انتظارداشت جنگ درمیان ایران وروسیه قطع شود زیرا چنانکه عالی‌حضرت شما میداند رضایت داده بود با آن‌دولت صلح کنند . اعلی‌حضرت اظهارمیدارد درعهدنامه‌ای که درتیلسیت بسته‌شده چیزی دربارهٔ ایران مقرر نشده است . تاآن تاریخ نه تنها عهد نامهٔ اتحاد درمیـان فرانسه وایران را عالیحضرت شمـا امضا نکرده بود بلکه ممکن نبود درطهران از آن اطلاع پیداکرده باشند . پس چـون اعلی‌حضرت هیچ اطلاع مسلمی‌دربارهٔ آتیهٔ روابط خود با ایران نداشته نمیتوانسته‌است وسیه روابطی راکه هنوزاستوارنشده بود پیش‌بکشد. امااعلی حضرت بی‌آنکه ضای عهد نامه بشود مرا مأمور کرده است عالی حضرت شما را مطمئن کنم نونی روابطی که با روسیه دارد این دولت درصدد خواهد بود با هردولتی رانسه است دوست بشود. اعلی حضرت‌درضمن بمن اجازه میدهد توسطفرانسه درمیان ایران‌وروسیه‌راپیشنهاد کنم تا شایدگفتگوهایی که درطهران درمیان وزیرعالی‌حضرت شما و سفیر روسیه روی می دهد هر چه بیشتر مساعد بـا منافع دولت شما بـاشد و آن منـافع را وی از آن خود میـداند . اعلی حضرت میل صریح وصادقانه خـود را

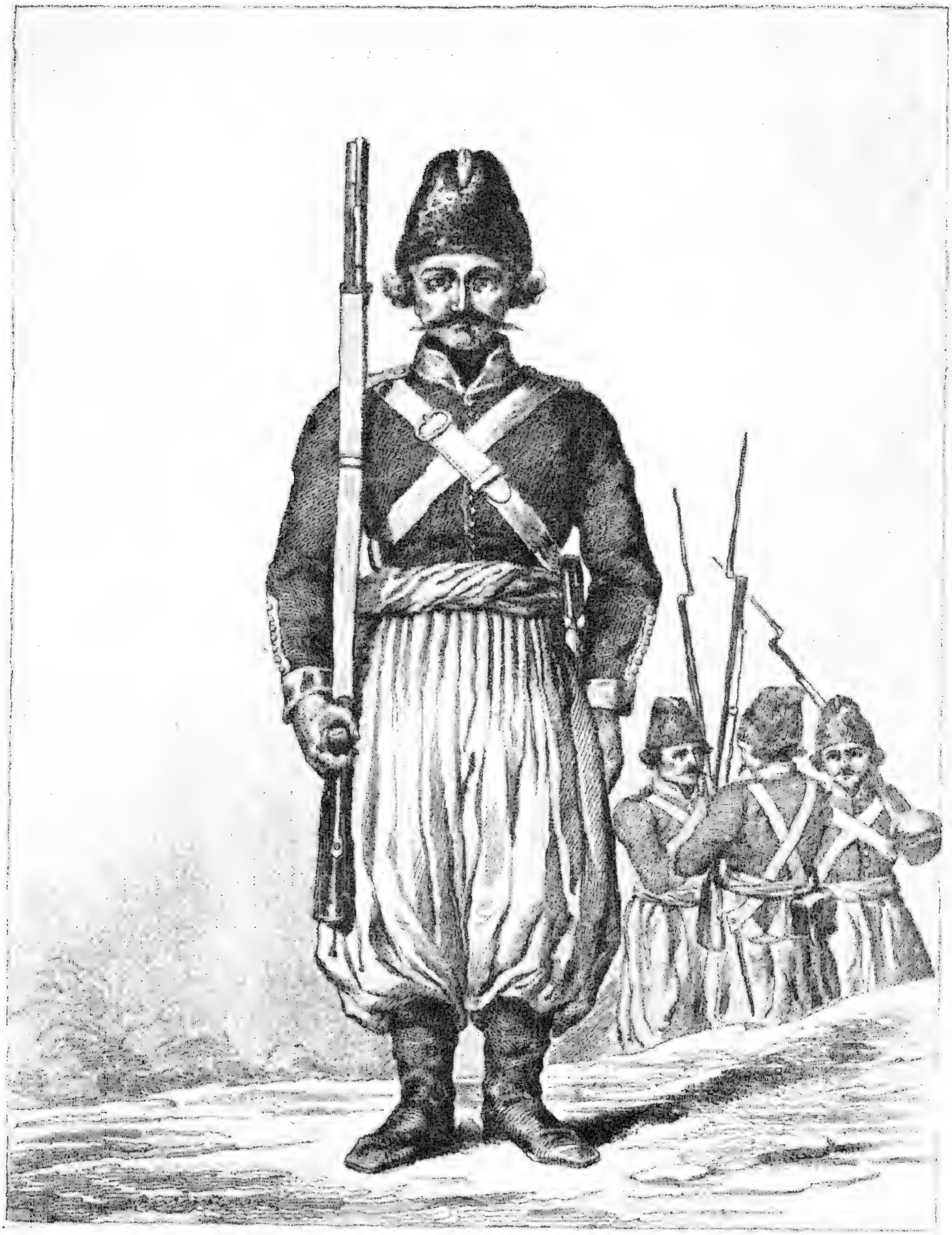

لباس سربازان ایرانی که افسران فرانسوی ترتیب داده بودند
از کتاب دوبو

اظهار میدارد که این گفتگوها منتهی بعقد عهد نامه‌ای بشود که کاملا مطابق افتخارات دولت ایران باشد .

اعلی حضرت ناپلئون کبیر بمن اطلاع می‌دهد که همهٔ اروپا برای سرکوبی بیدادو خشونت انگلستان مسلح میشود . رفتار ظالمانه شان دربارهٔ دانمارکیان بالاترین نفرت را برانگیخته است. دانمارك باوجود ناکامیها جنگ را باآنها برای انتقام شرافت خود دنبال میکند . روسیه و پرتغال بندرهای خودرا مسلح کرده‌اند وآنها را بروی کشتیهای انگلیسی می‌بندند . سوئد که متحد باآنها بود بزودی اظهاردشمنی باآنها خواهد کرد. اسپانیا تهیهٔ مفصل می‌بیند تا درانتقام جویی عادلانهٔ فرانسه شرکت بکند . دول متحد امریکا که ازجسارت انگلستان توهین دیده و بستوه‌آمده اند بآن اعلان جنگ داده‌اندو ازحالا کشتیهای آنرا تا دریای هندوستان دنبال کرده‌اند . چین چون نتوانسته است در برابرقتلی که انگلیسها در یکی از بندرهای‌آن مرتکب شده‌اند عوض بگیرد مصمم شده است با اسلحه حق خود را بستاند. تمام بندرهای ترکیه‌را دردریاهای اروپا ودرسواحل افریقا بروی‌کشتیهای انگلیسی بسته اند . هرچه اقدامات بزیان‌انگلستان شدیدتر باشد دورهٔ صلح دریایی نزدیك ترخواهد بود . اعلی حضرت امپراطور نمیتواند قانع شود که درهمهٔ جهان تنها درهای ایران بروی انگلیسها باز باشد . اعلی حضرت بااعتماداطمینان‌هایی که عالی حضرت شما چند بارباوداده است حق دارد منتظر باشد که شما هم بزودی اقدامات سخت دربارهٔ انگلستان بکنید زیرا که خیانت آن بروی سخت آشکارست .

اعلی حضرت امپراطورمیخواهد که هرتجارتی درمیان ایران وانگلستان قطع‌شود وهمهٔ عمال وهمهٔ‌وسایط این ملت‌را ازشهرها وبندرهای امپراطوری طرد کنندوهرمکاتبه درمیان‌انگلستان‌وهندوستان‌را ازراه ایران‌منع‌بکنند. اعلی حضرت ناپلئون بزرك‌انتظار داردنخستین‌چاپاری‌که سفارت وی ازطهران میفرستدباواین خبررابرساند که‌عالی‌حضرت شما این اقدامات راکه مطابق منافع دولت امپراطوری ایران وآرزو وسر مشق همهٔ ملل دیگرست کرده است . از عالی حضرت شما استدعا می کنم بمن‌اطلاع دهد که‌دربارهٔ این درخواستها بدربار خود چه باید بگویم . آقای بونتان که حاضرست بپاریس حرکت کند بمحض اینکه جوابی که از عالی حضرت شما انتظار دارم برسد رهسپار خواهد شد» .

عهد نامهٔ تیلسیت را ناپلئون در۷ ژوئیه۱۸۰۷ (۲۶ ربیع الثانی ۱۲۲۲) یعنی‌هفت ماه و چهار روز پیش از نوشته شدن این نامهٔ گاردان امضا کرده بود . درین موقع هنوزگاردان در راه بود و بایران نرسیده بود : عجب اینست که در عهد نامهٔ تیلسیت مطلقاً یادی از ایران نکرده و حتی دست روسیه را در ایران بازگذاشته بود و با

این همه از ایران توقع داشت که با انگلستان قطع رابطه بکند و در برابر این کار یگانه چیزی که وعده می داد این بود که سفیر وی در طهران در میان ایران و روسیه توسط بکند .

فتحعلی شاه درجواب این نامهٔ ژنرال گاردان پاسخی باو نوشته است که اصل آن بدست نیست وقسمتی ازمدلول آنرا ژوانن مترجم سفارت فرانسه بفرانسه ترجمه کرده است. ازآن ترجمه برمیآید که این پاسخ را فتحعلی شاه در۱۷فوریه ۱۸۰۸ (۱۹ ذی الحجه ۱۲۲۲) هفت روزپس ازنامهٔ گاردان نوشته ومحتویات او چنین بوده است :

« پس ازتعارفات ومراسم معمول عالی حضرت همهٔ رضایت خود را ازتوجهی که ژنرال گاردان کرده‌ونیات اعلیحضرت امپراطوروشاه راباواظهارداشته است بیان‌میکنند. میگویند تا چه اندازه ازحق پرستی وفداکاری و صداقتی که جناب او در روابط خود با دربارایران بکارمیبرد خشنود شده است ...

«اینکه‌شما نیات‌اعلیحضرت امپراطورناپلئون‌برادر ناماوروومفتخرما راکه‌سلطنتش جاودان باد بیان‌کرده‌اید ومیل دارد که جنگ درمیان لشکریان ایران و روسیه قطع شود وجناب شما بهمراهی وزیران پایتخت ما درطهران بعقد عهد نامهٔ صلح با فرستادهٔ امپراطور روسیه بپردازید دوستی ومهربانی ناپلئون بزرك را دربارهٔ ما وتخت شاهانهٔ مادر دیدگان ماکالشمس فی وسط السماء آشکارمیکند.

«شك نیست و آشکارست که این دودولت جاوید مدت در سعادت و نکبت یار یکدیگرند . شواهد آشکاری از حسن نیات برادر والاگهر خود داریم و توجهات دایمی او دربارهٔ دولت ما وصفا وصداقت وی بر ما آشکارست . بهمین جهة ما مطمئنیم که اتحاد و دوستی دو دولت بیش از پیش استوار میشود و تا روز رستاخیز باقی خواهد ماند .

«اما دربارهٔ قطع روابط ایران با انگلیسها جناب شما باید بدانند ازهمان روزی که دو دولت‌والاجاه ما باهم اتحاد کردند همهٔ‌راههای روابطدرمیان ایرانیان‌وانگلیسها بسته شد وسفیرما که بهندوستان فرستاده شده بود بفرمان ما احضارشد وبپای تخت ما بازگشته است . گذشته ازآن همه انگلیسهایی که درقلمرو ما و بندرهای خاك ما بودند بیرون کرده و مطرود شدند .

« پس ما شك نداریم چنانکه خواسته‌اید‌آقای اگوست بونتان را بزودی روانه کنید. این پاسخ ما را بتوسط وی باطلاع وزیران دولت فرانسه‌خواهید‌رساند ووی‌پس ازاستجازه ازین دولت امپراطوری باید بزودی عازم فرانسه بشود وغیره ...

بتاریخ ماه ذی‌الحجةالحرام سنه ۱۲۲۲هجری (۱۷فوریه۱۸۰۸)

ترجمهٔ امضاء کننده ترجمان اول سفارت امپراطوری و پادشاهی در دربار ایران .
طهران ۲۰ فوریه ۱۸۰۸
امضاء : ژ . م . ژوانن »

پیش ازین اشاره رفت که عهد نامهٔ فینکن شتاین را فتحعلی شاه در ۲۰ دسامبر ۱۸۰۷ (۱۰ شوال ۱۲۲۲) یعنی پانزده روز پس ازورود گاردان بطهران امضا کرده واین تاریخ پنج ماه وسیزده روز بعد ازامضای عهد نامهٔ تیلسیت بوده است .

درین صورت مسلمست که درموقع امضای عهد نامهٔ تیلسیت هنوز عهدنامهٔ فینکن شتاین بامضای فتحعلی شاه نرسیده بود ، اما دلیلی هم درمیان نبود که ایران از اتحاد با ناپلئون دست کشیده باشد واگر عهد نامهٔ فینکن شتاین هفت ماه وشانزده روز پس از آنکه بامضای ناپلئون رسیده بود بامضای فتحعلی شاه رسیده است فتحعلی شاه درین تأخیر تقصیر نداشته است، زیرا که گاردان باآنکه چند روز پس ازامضای آن ازفرانسه عزیمت کرده نزدیك شش ماه در راه بوده است ودرنگ اودر استانبول رسیدن ویرا بطهران بتأخیر انداخته بود . از سوی دیگر مسلمست که ناپلئون عهد نامهٔ تیلسیت را با روسها دو ماه و سه روز پس از امضای عهد نامهٔ فینکن شتاین با فتحعلی‌شاه امضا کرده‌است، یعنی دو ماه و سه روز پس ازآنکه عقد اتحادی با ایران بسته در ضمن صلح باروسیه بکلی متحد خود را ازیاد برده و حتی در نتیجهٔ این سکوت آنرا دست بسته در اختیار روسها گذاشته است .

درین تردیدی نیست که ناپلئون درضمن اینکه می خواسته است از ایران بزیان انگلیسها بهره مند شود کوچکترین قدم را برای پشتیبانی از ایران در برابر روسها بر نداشته است .

شگفت تر اینست که شش ماه ویازده روز پس ازامضای عهد نامهٔ تیلسیت و۲٤روز پس ازآنکه گاردان نامهٔ یاس آمیز ۱۱ فوریه ۱۸۰۸ (۱۳ ذی الحجه ۱۲۲۲) سابق الذکر را بفتحعلی شاه بنویسد یعنی در تاریخ ۱۸ ژانویه ۱۸۰۸ (۱۹ ذی القعده ۱۲۲۲) نامه ای مودت آمیز با همان وعده‌های دوستی سابق بفتحعلی شاه نوشته‌است بدین گونه :

« ناپلئون امپراطورفرانسویان، پادشاه ایتالیا وسرپرست اتحادیهٔ رن (۱) بفتحعلی شاه امپراطور ایرانیان :

سلام برتاجداری که برافتخار ایران بافیروزمندی های خودمیفزاید وبا فرزانگی و

---

(۱) Rhin

پایداری پادشاهی میکند .

نامهایی راکه اعلی حضرت شما بمن نوشته است دریافت کردم : اطمینان هایی که ازدوستی خود میدهد همیشه برمن گوارا بوده است وخواهد بود .

خدمتگزارشما یوسف آقا نامهٔ مرا باعلی حضرت شما خواهد داد . شاد شدم ازین که دیدمچند زمانی درپای‌تخت من مانده است. مانند فرستادهٔ پادشاهی که عزیزش‌میدارم با او رفتار کرده‌اند ومن از رفتاراوخشنود بوده‌ام .

او را مأمور می کنم با علی حضرت شما تکرار کندکه صادقانه ترین دلبستگی را باودارم ؛ میل دارم روابط یگانگی راکه باین خوبی درمیان برقرارشده است روز افزون ببینم. تنها یك دشمن برای ما مانده است که باآن بجنگیم : انگلستانست. دول اروپا را وادار کرده‌ام بامن یاری کنند، تا آنرا مجبور کنیم ازدعاوی جابرانهٔ خود چشم بپوشد : امیدست که اعلی حضرت شما کوشش خود را با کوشش من توأم کند ، درین افتخار که صلح جهان را فراهم کرده است شرکت خواهدکرد .

ای پادشاه بسیاربزرك وبسیارتوانا وبسیارنیروزمند ازخدا خواستارم که پیوسته نگهبان سعادت امپراطوری شما باشد وبرشمارهٔ سالهای عمرشما بیفزاید .

درکاخ سلطنتی من درتویلری (۱) در۱۷ ژانویه۱۸۰۸نوشته شد .

امضاء ، ناپلئون .

بامر امپراطور :

وزیر منشی دولت

امضاء : اوگ ب . ماره (۲)

وزیرامورخارجه امضا: شامپانیی (۳)

بملاحظهٔ ما رسید، نایب اول شخص مملکت جانشین صدراعظم دولت:

امضاء : ش . م . تالران (٤)

ازین جا پیداست که وظیفهٔ گاردان چه بعنوان رییس هیئت نظامی فرانسه درایران وچه بعنوان سفیرکبیرناپلئون در دربارفتحعلی شاه بسیاردشوار بوده وناپلئون توقعات دشوارازوداشته است .ازیك سوی گاردان‌نخست مامور بوده است وسایل‌حملهٔ بهندوستان راازراه ایران‌آماده کندوسربازان ایرانی رابنظام جدیدآشنا کندواسلحهٔ جدیددرایران بسازد ومطالعات سواق الجیشی وجغرافیایی درایران ودر راههای هندوستان بکند . از سوی دیگر مأمور بوده است ایران را وادار کند با انگلستان رابطه نداشته باشد و

Champagny (۳) Hugues B . Maret (۲) Tuileries (۱)

Ch . M. Talleyrand (٤)

نگذارد انگلیسها از راه ایران با هند مربوط باشند. ازسوی دیگر حمایت نکردن ناپلئون ازایران را در برابر روسیه می بایست باین وسیله جبران کند که بکوشد صلح در میان ایران وروسیه برقرارسازد . درین زمینه هم بازدربار ناپلئون آنچنانکه باید باو یاری نمی کرده، یعنی نمیخواسته است دراروپا بوسیله سفیر روسیه درپاریس یاسفیر فرانسه در دربار روسیه درین کار وارد شود و تنها بار را بدوش کاردان می گذاشتند و می خواستند وی در طهران درمیان نماینده روسیه ودولت ایران میانجی گری کند و بدین وسیله سخت آشکار است که مقصود دربار ناپلئون این بود که بیشتر درین گیر ودار درمیان روسیه و ایران حق را بروسیه بدهد وایران راوادار کند از منافع و شرایط خود بکاهد و بشرایط روسیه تسلیم بشود .

درین میدان دشوار اشکال دیگری هم در پیش بود و آن این بود که از یك سو ایران با دولت عثمانی هم اختلافاتی داشت و بهمین جهت ترکان عثمانی مانع بودند که خبر و نامه بایران برسد ودولت ایران وسفیر فرانسه درطهران سریع ترین و نزدیك ترین رابطه را را بادربار ناپلئون داشته باشند. ازسوی دیگر درافغانستان هم که یگانه راه حملهٔ بهندوستان بود و ناپلئون امیدوار بود از آنجا بتواند بانگلیسها حمله ببرد مخالفان و شورشیان چند دربرابر ایران برخاسته بودند و نمی گذاشتند راه هرات وقندهار که ناپلئون امیدوار بود . از آنجا بهند بتازد راه امن ودراختیار ایران بشود .

اینست که سیاست ناپلئون رادر بارفتحعلی شاه بسیار ناپخته و ناسنجیده ودور از حزم وتدبیر باید دانست که حقیقت وصداقت درآن نبوده است . نتایج این سیاست برای ایران بسیار وخیم شد، زیرا که پیروی ایران ازنیات ناپلئون وشرکت در دسته بندیهای او در برابر انگلستان خشم انگلستان را بـر انگیخت و با ترس دیگری که از ایران داشت توأم شد .

این ترس دیگر این بود که انگلیسها در ورود بهندوستان بنفوذ معنوی ایران در آن سر زمین پهناور پی برده وخطرناك ترین رقیب خود را درآنجا فکر ایرانی وزبان فارسی وتجارت با ایران دیده بودند ودر هرجای آسیا که می خواستند رخنه کنند بهمین مانع برخورده بودند .

ازآن زمان همهٔ کوشش انگلیسها درآسیا این بوده است که ایران را بدست همسایگان مختلفی که داشته است ناتوان کنند وحوادثی درافغانستان وحکومتهای فرعی آسیای مرکزی مانند بخارا ومرو وخیوه ومتصرفات روسیه درقفقاز ودولت عثمانی که همسایگان آنروزی ایران بودند فراهم بکنند، تا نواحی حاصل خیز وپرجمعیت ایران که درحواشی مملکت بود ازآن جدا شود و بدست دیگران بیفتد ودیواری محکم درمیان

ایران وهندوستان کشیده شود. دلایل فراوان هست که از آن پس آتش نفاق درمیان ایران وافغانستان وحکومت های آسیای مرکزی روسیه و عثمانی را انگلیسها دامن زده اند. مهم ترین و وخیم ترین حوادثی که درین زمینه فراهم کرده اند جنگهای ایران و روسیه است که پس ازین روی داد. هیچ شکی نیست که پس از رفتن ژنرال گاردان و هیئت نظامی فرانسوی از ایران و کوتاه شدن دست ناپلئون از دربار فتحعلی شاه انگلیسها نفاق و کدورتی راکه در میان ایران و روسیه بوده است روز بروز سخت تر کرده و ایرانیان را تحریك کرده اند که دنبالهٔ جنگ باروسیه را بگیرند وبجای افسران فرانسوی چند تن افسر انگلیسی وارد سپاه ایران کرده اند که ظاهراً عنوان آموزگار و مستشار داشته اند ولی باطناً می کوشیده اند مانع از پیشرفت ایرانیان درمیدان های جنگ باشند. بهمین هم اکتفا نکرده اند وعهدنامهٔ رسمی با فتحعلی شاه بسته اند که اگر وارد جنگ با روسیه بشود با او یاری بکنند و از جمله مبلغ معینی ازبابت هزینه و لشکرکشی باو بپردازند وهمینکه وی را خام کرده اند و بپشت گرمی این عهد نامهٔ شوم وارد جنگ شد ازهمهٔ وعده های خود سر باز زده وباکمال صراحت عهد نامهٔ خود را زیر پاگذاشته و وی را بدین گونه فریب داده و گرفتار آن مصایب تاریخی وسرشکستگی های معروف کرده اند.

اختلاف ایران و روسیه

وعده هایی که ناپلئون بایران داده ودربار ایران راکاملا خام کرده بود وتوسلی که ایران باوداشت ودرین راه آنچه ممکن بود فداکاری کرده وتهیه دیده بود مطلقاً در رفع اختلاف ایران با روسیه سودمند نشد، بلکه بر زیان افزود، زیرا که ازیك طرف ایرانیان را بپشت گرمی ناپلئون مغرور کرده و ایشان را ازسازش با روسها مانع شده وازطرف دیگر روسها را رنجانیده بود که چرا ایرانیان بدیگری متوسل شده ومستقیماً بآنها رجوع نکرده وچرا لحن مغرورانه پیش گرفته و بپیشنهادهای صلح آنها اعتنا نداشته اند. ناچار این اختلاف میان ایران و روسیه می بایست حوادث ناگوار دیگری پیش بیاورد.

اساس این اختلاف بر سر گرجستان بود. پیش ازین درصحایف ۴۹-۵۰و۵۲و۵۹-۷۱و۸۹- ۹۰ شمه ای درین زمینه آمده است. گرجستان ناحیهٔ حاصلخیز سبز خرمیست که دردامنه کوههای قفقاز و در سواحل راست دریای سیاه واقع شده است. مردمی از نژادآریایی از زمانهای بسیارقدیم وشاید ازنخستین روزهای هجرت نژادآریایی ایرانی بنواحی امروزی درآنجا سکنی دارند وازنخستین روزهای تاریخ ایران نامشان دراسناد تاریخی ماآمده است.

در زمانهای قدیم این کشور را بسه ناحیهٔ ممتاز تقسیم می کردند . یك قسمت از آنرا «ایبری» می گفتند وقسمت دیگررا «کولخیدا» ، قسمت سوم سرزمین آلانیان بود که مردمی جنگ جواز نژادآریایی ایرانی بودند وملل مختلف نامهای گوناگون بآنها داده‌اند . ایرانیان بایشان «آلانی» واروپاییان «آلبانی» وارمنیان «اغوانیان» میگفتند. درآغازدورهٔ اسلامی تازیان کلمهٔ «آلان» زبان فارسی را به «الران» تبدیل کرده‌اند واندك‌اندك‌این کلمه‌درفارسی‌وعربی «اران» شده‌وناحیهٔ شمالی‌رود ارس راکه آذربایجان شوروی امروزباشد اران گفته اند .

مردم گرجستان درجنگهای عمده‌ای که شاهنشاهان‌هخامنشی ایران کرده‌اندشرکت داشته اند . در زمانی که امپراطوری رم بنای کشورستانی را درآسیای غربی گذاشت اندك اندك‌بگرجستان هم نزدیك شد وازدورهٔ اشکانی ببعد گرجستان نیزمانندارمنستان درمیان ایران وروم متنازع شد . در قرن پنجم میلادی یکی از پادشاهان کولخیدا که زاتوس نام داشته زنی از نصاری گرفته وبدین مناسبت بدین نصاری گرویده وازآنروز دین مسیح واردگرجستان شده است . کلیسیای گرجستان شعبهٔ خاصی ازدین نصاریست و آیین ورسوم مخصوص بخود داردکه نزدیك‌بکلیسیای ارتودکس یونانیست . در دورهٔ ساسانی همچنان این نواحی گاهی دردست ایرانیان وگاهی دردست رومیان بود وخسرو نوشین روان باردیگرآنجا را متصرف شد .

آخرین بارکه امپراطوران بیزنتیه یا رومیة الصغری بگرجستان حمله بردند در سال ۶۲۷ میلادی یا سال ششم هجری بودکه هراکلیوس امپراطور معروف آنجا را گرفت و جزو خاك خود کرد، اما چندی نگذشت که اعراب‌واردآنجا شدند وگرجستان جزوقلمروخلفادرآمد . درپایان قرن دوم سلسلهٔ باگراتی های ارمنستان برگرجستان‌هم مسلط شدند واستیلای آنها مدتهای مدید طول کشید تا اینکه درقرن پنجم سلجوقیان پس ازاستیلای برایران برگرجستان هم دست انداختند وپس ازبرافتادن سلجوقیان ترکان عثمانی برآنجا غلبه کردند. اما درسال ۴۹۳ هجری متحدین صلیبی پس ازتصرف اورشلیم بانصارای گرجستان‌یاری کردندوایشان هم‌ترکان را ازآنجاراندند وسلسه‌مستقلی درگرجستان تشکیل شدکه تا ۶۰۹ هجری برسرکار بود .

پس‌ازآن‌مغولها برآن مملکت دست‌یافتندوتیموراز ۷۸۰ تا ۸۰۵ شش‌باربگرجستان تاخت . پس ازبرافتادن تیموریان گرجستان‌باردیگرمستقل شد وسه دولت مستقل‌درآنجا تشکیل یافت که دراسناد فارسی آنها را «کارتیل» و«کاخت» و«امرت» مینویسند . پیدا است که سلسلهای‌مختلف امرای گرجستان‌نمیتوانستند با هم متحد باشندوچون‌امپراطوری بیزنتیه را ترکان عثمانی ازپا درآوردند دیگراین این‌پادشاهان پشتیبان نیرومنددرجهان

نداشتند و ناچارمی بایست بدولتی که زورمندتر و نیك خواه تر بود پناه ببرند. این بود که پادشاهان گرجستان درقرن یازدهم هجری خود را دست نشانده پادشاهان صفوی کردند وشاه عباس اول مخصوصا از آنها حمایت مؤثری میکرد و گرجستان را دربرابر تجاوز ترکان عثمانی حفظ کرد .

اما آرزوی استقلال هم چنان درسرمردم گرجستان بود وچون روسها درین زمان نه تنها بخاکشان نزدیك شده بلکه درمشرق اروپا نیزنیرو گرفته بودند وپیروطریقه‌ای از عیسویت بودند که بکلیسیای آنها نزدیك بود ورفت وآمددرمیان گرجستان وروسیه آغاز شده بود پادشاهان گرجستان از روسها یاری خواستند، چنانکه‌درسال ۱۵۵۸ میلادی مطابق با ۹۶۵ هجری ایوان دوم پادشاه کاخت ازایوان چهارم‌واسیلیوویچ پادشاه‌روسیه یاری خواست . چندی بعد الکساندرپادشاه دیگر گرجستان از باریس گادونف تزار روسیه دربرابرشاه عباس کمك خواست . درسال ۱۶۱۹ میلادی مطابق با ۱۰۲۸ هجری تیموراز پادشاه گرجستان فرستادگانی بهمین منظوربدربارمیخائیل فئودوروویچ اولین تزارخانوادهٔ رومانوفها روانه کرد .

از آن پس دخالت روسها در کارهای گرجستان مردم این سر زمین را غره کرد و اندك اندك از زیر بار فرمانروایی ایران خویش را بیرون کشیدند و در قرن هیجدهم میلادی و قرن دوازدهم هجری که ایران گرفتار ضعف صفویه بود « واختانگ چهارم » پادشاه مقتدری در گرجستان بروی کار آمد و حقوق قدیمی ایرانیان را بهیچ شمرد .

دورهٔ فترتی که‌در پایان سلطنت صفوی و دورهٔ حکمرانی افشارها وزندهادرایران پیش‌آمد ناچارمردم گرجستان را روز بروزازایران دورتروبروسیه نزدیکترمیکرد. از سال ۱۰۲۴ تا سال ۱۱۱۵ قمری یعنی ۹۰ سال تمام حکمرانانی ازجانب دربار صفوی عازم گرجستان شده ودرآنجا فرمانروایی کرده‌اند زیراکه‌در ۱۰۲۴ عیسی‌خان بحکومت گرجستان رفته ودر ۱۱۰۶ کلبعلی خان را بآنجا فرستاده‌اند ووی تا ۱۱۱۵ درگرجستان حکمرانی داشته است .

از ۱۱۱۵ ببعد امرای گرجستان اندك اندك استقلالی یافتند و درصدد بودند از دخالتهای ایران وعثمانی درسرزمین خود مانع شوند وراهی راکه پیش گرفتند همان جلب حمایت دربارتزارها بود. پریشانی اوضاع ایران نیزکه از عزل شاه سلطان حسین صفوی در ۱۱ محرم ۱۱۳۵ تا جلوس آقا محمد خان قاجاردر ۱۱۶۳ نزدیك سی سال دوام داشت وسیلهٔ اینکار را بیشترفراهم میکرد .

درظرف این مدت پادشاهان گرجستان نخست سعی کرده بودند حمایت برخی از

دول مغرب اروپا وازآن جمله لوئی پانزدهم پادشاه‌فرانسه را جلب کنند، اما ازآنطرف نتیجه‌ای نبردند وراهی جز توسل بروسیه درپیش نبود . روسیه هم پس از پتر کبیر باندازه‌ای نیرومند شده بود که برای گرجستان راهی جزین که تحت‌الحمایهٔ امپراطوری تزارها بشود بازنبود .

سرانجام وقتیکه هراکلیوس یا ایراکلی دوم پادشاه کارتیل و کاخت بپادشاهی رسید گرجستان تسلیم روسیه شد . ایراکلی پسر تیموراز دوم نخست پادشاه کاخت بود و در ١٧٤٤ میلادی مطابق با ١١٥٧ قمری بپادشاهی کاخت نشست. در ١٧٦٢ مطابق با ١١٧٥ سلطنت کارتیل را ضمیمهٔ کارخود کرد وتا ١٧٩٨ مطابق ١٢١٣ هم زنده بود . پس ازمرك وی کئورگی دوازدهم که دراسناد ایرانی نامش را «گرگین» نوشته‌اند تا ١٨٠٠ یا ١٢١٥ وپس ازوایوان دوازدهم تا ١٨٠١ یا ١٢١٦ سلطنت کردند .

ایراکلی دراواخر سلطنت خود جداً متمایل بروسیه بود وسرانجام در ٢٤ ژوییه ١٧٨٣ مطابق با ٢٣ شعبان ١١٩٧ دردژ «گورگیوسك» درسرحد قفقاز درمیان فلدمارشال پاتیمکین همه کارهٔ دربار یکاترین دوم امپراطریس معروف روسیه وشاهزاده «باگراتیون» گرجی نمایندهٔ پادشاه گرجستان عهد نامه‌ای بامضا رسید که درتاریخ جهان اهمیت خاصی دارد، زیراکه درین عهد نامه پادشاه گرجستان کشورخود را درحمایت امپراطوری روسیه قرارداد واین اولین کشور تحت‌الحمایه درتاریخ جهانست و بعدها دول اروپا این راه را دنبال کردند و کشورهای تحت الحمایهٔ دیگر درجهان پیدا شد .

این عهدنامه دارای سیزده ماده ویك مقدمه بود ودرمادهٔ اول آن تصریح شده بود که ازین ببعد دیگر پادشاه گرجستان «والی» آنکشور نخواهد بود بلکه «متحد» روسیه شمرده خواهد شد . معنی این ماده صریحست ، یعنی پادشاه گرجستان که ازچهارصد سال پیش دست نشاندهٔ ایران بود وپادشاهان ایران رسماً عنوان «والی» گرجستان باو میدادند ازین پس دست نشاندهٔ تزارهای روسیه خواهد بود .

شش سال پس ازامضای این عهد نامه یعنی در ١٧٨٩ مطابق با ١٢٠٣ قمری انقلاب فرانسه درگرفت ونخستین نتیجه آن وحشت فوق العاده‌ای بود که برهمهٔ پادشاهان اروپا وازآن جمله یکاترین دوم امپراطریس روسیه که از ١٧٦٢ تا ١٧٩٦ میلادی (١١٧٥-١٢١٠ هجری) پادشاهی میکرد چیره شد و ناچار یکاترین موقع را مناسب نمییافت که درقفقاز جهانگیری کند، وانگهی تازه ازجنك دوم باترکیه در ١٧٩١ (١٢٠٥ هـ .) فارغ شده بود ومیبایست لشکریان خود را اندکی آرام بگذارد .

در ١٧٩٦ (١٢١٠ هـ .) که چند ماه بمرك یکاترین مانده بود اختیار روی وکشورش دردست پلاتن زوبف معروف بود . وی بهمدستی برادرش والریان زوبف نقشهٔ بسیار

جسورانه‌ای طرح کرده بود که ناپلئون اول هم درحد خود خواست آنرا دنبال بکند . پیش از زوبف اختیار امپراطوری روسیه بدست پاتیمکین افتاده بود و وی میکوشید ملل نصارای بالکان را برسلاطین عثمانی بشوراند ومتصرفات اروپای عثمانیها را جزو روسیه کند . زوبف بلند پروازتر از او بود ومیخواست ایران را درهم نوردد وخود را بمرزهای هندوستان برساند و بدریاهای گرم راه بیابد .

نقشه این بود که والریان زوبف ایران را بگیرد و پادگانهایی در شهرهای مختلف ایران بگمارد وازراه آسیای صغیر بخاك عثمانی حمله ببرد وترکان عثمانی را هم از پا دربیاورد . ازطرف دیگر میبایست سووارف سردار معروف ازراه بالکان باستانبول حمله ببرد ودرضمن ناوگان روسیه از راه دریا پایتخت عثمانی را محاصره کند و قرار بود فرماندهی ناوگان با خود یکاترین باشد .

در پایان ماه فوریهٔ ۱۷۹٦ (شعبان ۱۲۱۰) والریان زوبف از پترزبورك رهسپار شد وامیدوار بود درماه سپتامبر همان سال یعنی هفت ماه دیگر باصفهان برسد . میبایست ژنرال کارساکف هم ازسوی دیگر با ده هزار سرباز از راه قفقاز رهسپار شود و تفلیس را بگیرد . اما زوبف با بیست هزار سرباز در کرانهٔ دریای خزر حرکت کند و پس ازآنکه بلشکریان ژنرال کارساکف رسید با هم بسوی اصفهان بتازند وامیدوار بودند که مردم دربند و بادکوبه در راه مانع ازین لشکرکشی نشوند . ظاهراً درآن موقع دربار روسیه چندان اطلاعی ازاوضاع داخلی ایران نداشت ومیپنداشتند که هنوز اصفهان پای تخت ایرانست واگراصفهان را بگیرند دولت ایران تسلیم می‌شود . ماه سپتامبری که زوبف وعده میداد رسید وهنوز لشکریان او از مرزهای ایران نگذشته بودند . از پترزبورك « دو ولان » نام‌مهندس را با نقشهای جغرافیایی ودستورهای نظامی بیاری او فرستادند ولی در ۱۷ نوامبر همان سال (۱٦ جمادی الاولی ۱۲۱۱) که یکاترین دوم درگذشت وی هنوز دربادکوبه بود . پاول جانشین یکاترین دنبال این کار را نگرفت و نقشه زوبف عقیم ماند .

پیش ازین وقایع همینکه خبر اتحاد گرجستان با روسیه بآقا محمدخان قاجار رسید مصمم شد برآن نواحی بتازد . این موقع برای وی بسیار مناسب بود زیراکه یکاترین ملکهٔ روسیه همچنان ازانقلاب فرانسه وحشت‌زده ومرعوب بود وچون خبر تاختن آقامحمدخان بگرجستان رسید ازمردم گرجستان حمایتی نکرد .

ازآن زمانی که پادشاه گرجستان بپشت گرمی دربار روسیه سراز فرمانبرداری از ایران باز زده بود گروهی ازامیران وفرمانروایان آن سوی ارس هم که بیشترشان حکمرانی موروث داشتند ازمشاهدهٔ کاراو دلیر شده بودند وسر بطغیان برداشته وباایراکلی

همدست شده بودند. آقا محمد خان دراواخرسال ۱۲۰۹ قمری نخست دراطراف طهران پادگان مهمی فراهم کرد و بی آنکه بکسی اندیشهٔ خود را بگوید پنهانی تهیه کامل دید و بی خبرازطهران رهسپارشد واز راه اردبیل بپل خداآفرین رسید و چون پل را ویران کرده بودند دوباره آنرا ساخت وچون از رود ارس گذشت عده‌ای را بگرفتن سر زمین طالش فرستاد وخود بسوی ارمنستان تاخت وعده‌ای ازمردم ارمنستان راکشت و اسیر کرد. سپس با ده هزارسرباز برقلعهٔ پناه آباد تاخت وآنرا محاصره کرد وچون نتوانست آن قلعه را ازابراهیم خلیل خان حکمران قراباغ که از ۱۱۷۷ تا ۱۲۲۱ قمری بر آن نواحی مسلط بود بگیرد بسوی تفلیس تاخت. عده‌ای ازهمراهان خود را با حاج ابراهیم اعتماد الدوله شیرازی صدراعظم خودگذاشت وبا عدهٔ دیگر بآن شهرحمله برد.

ایراکلی با عده‌ای سپاهی بیرون آمد ودربیرون شهر بیکدیگر رسیدند و جنگ سختی درگرفت ودرمیان جنگ بادسختی مخالف لشکریان ارمنی وگرجی وزید وآنها تاب نیاوردند وبشهر برگشتند. ازدروازهٔ دیگرشهرچهارصد تن ازسپاهیان چرکس که با ایراکلی همدست بودند بیرون تاختند وتاپشت چادری که آقا محمد خان درآن بودرسیدند وبرخی ازطنابهای چادر را هم با تیغ بریدند. اماآقا محمد خان ازجای خود نجنبید وفرمان داد تفنگچیان مازندرانی که پاسبانش بودند تیر انداختند و آنها را کشتند و فراردادند.

ایراکلی که تاب برابری درخود نمی‌دید شتابان بشهرتفلیس رفت وهمسرخود را که دراسناد ایرانی نامش را «ده فال» نوشته‌اند با خواهرو دخترخود همراه برداشت وبشتاب بسرزمین کاخت وکارتیل رفت. آقا محمد خان درآخرین مرحله جنگ هفتادتن ازسران لشکرگرجستان راکشت وسرانجام وارد شهرتفلیس شد وفرمان کشتار و غارت داد و این بیدادگری بجایی رسید که مورخان ایرانی نوشته اند پانزده هزارتن زن و دختر ومرد و پسر را اسیر کرده‌اند وکشیشان را دست بسته برود ارس در انداختند و کلیسیاهای آنهارا سوختند وخانهای مردم را ویران کردندوهرچه درشهر بود بغارت بردند. البته پیداست که تاریخ نویسان ایران درنقل این واقعه درنام رود اشتباه کرده وبجای رود کور رود ارس نوشته‌اند زیراکه رودکور ازتفلیس میگذرد ونه رود ارس.

پس ازنه روزکه درتفلیس بود واین کشتار و خونریزی و غارت شگفت راکرد ازتفلیس رهسپار گنجه شد وازآنجا بشروان رفت ودرین نواحی هم تاخت وتازهایی کردو سرانجام از راه دشت مغان بایران برگشت.

سرجان ملکلم مورخ انگلیسی ازگفتهٔ یك مورخ ایرانی نقل کرده است که آقا محمد خان پنجاه وسه روز پس ازجشن نوروزازطهران رهسپارشد و نزدیك شست هزار

تن لشکری با او بود و در راه آنها را بسه دسته تقسیم کرد، دسته ای را از راه مقان وشروان وداغستان یعنی از سوی مشرق ودسته‌ای را از راه ایروان یعنی از راه مغرب فرستادودسته‌ای‌را باخودازراه شوشی‌وقراباغ که مرکز باشدبرد. در گنجه این سه دسته بهم رسیدند ودرراه بواسطهٔ جنگهایی که کرده بودندعدهٔ آنها بچهل‌هزاررسیده بودولشکریان ایراکلی چهار یك عدهٔ او بود و در پانزده میلی تفلیس با هم روبرو شدند وگرجیان منتهای دلاورای را در جنگ نشان دادند امـا بواسطهٔ افـزونی لشکر آقا محمد خان شکست خوردند . نیز می گوید بگفتهٔ دیگر اسیران این واقعه را بیست و پنج هزار تن تخمین کرده‌اند .

درین واقعهٔ تاخت وتاز آقامحمدخان دربارروسیه با آنکه درعهدنامهٔ تحت‌الحمایگی قیدشده بود حمایتی از گرجستان نکرد و چون مواد این عهد نـامه اجری نشد بخودی خود ازاعتبار افتاد. چندی بعدگئورگی دوازدهم پادشاه جدیدکه‌این باردرمعرض تهدید ترکان عثمانی افتـاده بود در٢٣ نوامبر ١٧٩٩ (٢٤جمادی الاخرهٔ ١٢١٤) عهد نامـهٔ دیگری با پاول امپراطور روسیه بست ومواد عهدنامهٔ سابق راتجدید کردوروسیه‌متعهد شد درموقع خطر یاوری نظامی راکه آن بار نکرده بود بکند .

پس ازبازگشت آقا محمد خان ازین لشکرکشی واقعهٔ حملهٔ والریان زوبف روی داده است . آقا محمد خان درخراسان وماوراء النهر مشغول زد وخورد بودکه این خبر باو رسید واندکی بعد خبر مرگ یکاترین وبازگشت زوبف اورا مصمم کرد بـار دیگر بگرجستان بتازد. باز بطهران آمدولشکریان‌خود رادرین شهر گردآوردودرماه ذی‌القعدهٔ ١٢١٢ ازطهران راهی شد واز همان راه اردبیل بکناررود ارس رسید و بازپل راشکسته بودند ، ازآب گذشت وباده هزار سوار برقلعهٔ پناه‌آبادتاخت . این بارابراهیم‌خلیل‌خان بسرزمین شکی ولگزستان‌گریخت ووی وارد قلعه شد وذخایرآنجا را تصرف کرد و درپای همین قلعه بودکه درشب شنبه ٢١ ذی‌الحجهٔ ١٢١٢ صادق خان گرجی پیشخدمت و خداداد فراش که در اذای پولی که گم شده بود دستور داده بود آنها را بکشند شبانه‌بر سرش تاختند واوراکشتند .

تاریخ نویسان ایرانی درذکر این واقعهٔ زمان یکاترین که نام وی را«یکه‌ترینه» ضبط‌کرده اند بسبب اصلی اینکه چرا دربار روسیه درین واقعه با ایراکلی یاری‌نکرده است پی نبرده‌اند .

چنانکه گذشت سرجان ملکلم نخست ازقول‌یك‌تن‌از مردم گرجستان مینویسددرین موقع ژنرال‌گوداویچ که با لشکریانی مامور پشتیبانی ازآن سرزمین بود درشش منزلی تفلیس اقامت داشت وایراکلی کراراً ازویاری خواست اما او سرباز میزدوگمان نمیبرد

نتیجهٔ اینکار چنین باشد ومیپنداشت آنچه‌دربارهٔ آقا محمد خان و لشکریانش میگویند مبالغه است . میگوید درست تر اینست که گوداویچ در قلعهٔ گورگیوسك بود وسپاهیانش دراطراف کوه‌سیاه (قراداغ) پراکنده بودند و نمیتوانست تاسه چهار هفتهٔ دیگر لشکریان خودرا جمع کند و بتفلیس برسد . یا اینکه شاید ایراکلی نمیخواسته‌است آنها را درین کار دخالت بدهد وازاستیلای آنها نیز بیم داشته ونیروی خودرا برای برابری با لشکر آقا محمد خان کافی میدانسته است . درهرصورت پس ازین واقعهٔ تاخت وتاز آقا محمد خان بر تفلیس یکاترین در صدد برآمده است که انتقامی ازو بگیرد ودرین موقع مرتضی قلی خان برادر آقا محمد خان که درجنگ با او شکست خورده و بروسیه گریخته بود درآن سرزمین بود ویکاترین میخواست بوسیلهٔ اوآقا محمد خان را ازپا درآورد ولشکرکشی والریان زوبف بهمین مقصود بود وآن لشکرکشی هم بی نتیجه نماند زیراکه نواحی دربند وبادکوبه وطالش وشماخی وگنجه که پیش ازآن جزو خاك ایران بود در همین واقعه از دست رفت .

آغاز جنگهای ایران و روسیه

تاخت وتازهای بیهودهٔ آقا محمد خان درگرجستان نتیجه‌ای جزین نداد که از یك طرف مردم آن سرزمین را رنجیده‌تر کرد وازسوی دیگر دولت روسیهٔ تزاری را بکار هایی برانگیخت که زیان بسیار برای ایران داشت .

هراکلیوس دوم یا ایراکلی پادشاه گرجستان در۱۷۹۸م. (۱۲۱۳ ق.) اندکی پس ازکشته شدن آقا محمد خان درگذشت . فتحعلی شاه که چون نام جدش را داشت در ولیعهدی بنام « باباخان » معروف بود اندك زمانی پس از آن واقعه در۲۴ ربیع الاول ۱۲۱۲ رسماً بتخت ایران نشسته بود .

ایراکلی چند پسر داشت، مهترآنها گئورگی نام داشت ودراسناد ایرانی نامش را« گرگین» نوشته اند واو بجای پدرنشست. اما یکی ازبرادرانش که‌الکسندریا اسکندر نام‌داشت بمخالفت بااو برخاست ومدعی سلطنت او بود وظاهراً مخالف این بوده است که گرجستان دست نشاندهٔ روسیه باشد وبهمین جهت‌امیدوار بود که ایران ازوحمایت کند و وی را بسلطنت گرجستان برساند وبدربار فتحعلی شاه‌آمد ودر جنگهایی که پس ازآن درمیان روسیه وایران درگرفت شرکت داشت و همچنان‌درایران ماندتا اینکه درطهران درگذشت ووی را درکلیسیای قدیم نصاری در بیرون‌دروازهٔ شاه عبدالعظیم بخاك‌سپردند.

سلطنت گئورگی چندی نکشید ودر۲۸ دسامبر ۱۸۰۰ (۱۰ شعبان ۱۲۱۵) درتفلیس درگذشت‌وپسرش داوید یا داود بجای او ومدعی سلطنت بود . اماگئورگی پیش ازآنکه

بمیرد در ۱۷۹۹ (۱۲۱۴ ق.) عهدنامه‌ای با پاول امپراطور روسیه امضاء کرده و درین عهد نامه پذیرفته بود که امپراطور روسیه رسماً پادشاه گرجستان باشد و بازماندگان او عنوان نایب السلطنه آن کشور را داشته باشند .

چندی نگذشت که پاول تزار روسیه را در باریانش کشتند و در ۲۴ مارس ۱۸۰۱ (۹ ذی‌القعده ۱۲۱۵) الکساندر پسرش را که بنام الکساندر اول یکی از بزرگترین تزارهای روسیه است بپادشاهی برداشتند. پاول پیش از کشته شدن در ۱۸ ژانویه ۱۸۰۱ (۳ رمضان ۱۲۱۵) فرمانی صادر و گرجستان را رسماً جزو امپراطوری خود کرده بود و در آن فرمان گفته بود که بزرگان آن کشور ازو درخواست کرده‌اند وی اینکار را بپذیرد و بهمین جهة بلشکریان خود دستور داده بود که گرجستان را تصرف کنند . درین صورت دوماه وچند روز پیش از آنکه الکساندر بتخت تزارها بنشیند گرجستان یکی از ایالات او شده بود .

از زمانهای بسیار قدیم مردم مختلف کشورهای آن سوی ارس از مسلمان و ارمنی و گرجی بسیار با هم آمیخته وحتی مخلوط شده بودند وحدود بسیار منظم ودقیقی درمیان گرجستان و ارمنستان و نواحی مسلمان نشین آن سوی ارس یعنی گنجه و ایروان و نخجوان وداغستان وشروان نبود. وانگهی گاهی پادشاهان گرجستان و گاهی هم پادشاهان ارمنستان و بیشتر پادشاهان مسلمان هرگاه نیرو گرفته بودند برین نواحی تاخته و قسمتی از سر زمین مجاور خود را جزو قلمرو خود کرده بودند . بهمین جهة وقتی که در آن زمان گفته میشد گرجستان معلوم نبود که حدود مسلم آن تا کجاست و ارمنستان نیز همین حال را داشت. این بود که ناچار دست انداختن تزارهای روسیه بر گرجستان دست اندازی بر برخی نواحی مجاور را هم پیش میآورد .

مرگ یکاترین و پاول و ایراکلی و گرگین و آقا محمدخان مطلقاً تغییری در اوضاع نداده بود ، همچنان مردم گرجستان از ایران ناراضی بودند ودربار تزار ها چشم طمع بدین ناحیه و نواحی مجاور آن دوخته بود وانگهی در زمانی که پاول لشکریان خود را از گرجستان خواسته وجنگ با ایران را تعطیل کرده بود عهد نامه‌ای که حدود دوطرف را معین کند بسته نشد و وضع همچنان مشکوك و مبهم ماند وهردوطرف در دعاوی و مطامع خود باقی ماندند .

الکساندر در ۱۵ سپتامبر ۱۸۰۱ (۷ جمادی الاولی ۱۲۱۶) تقریباً هشت ماه پس از صدور فرمان اول فرمان دیگری صادر کرد و گرجستان را جزو روسیه دانست وحتی این بار دیگر سخن از نایب السلطنه آنکشور هم نبود . ورود لشکریان روسیه در آنکشور ناچار آن سرزمین را بیکی از ایالات روسیه تبدیل کرد وزبان وقوانین وعادات ورسوم روسی

راهم بر آن تحمیل کرد ، ناچار مردمی ازین اوضاع ناراضی بودند و آنها را میگرفتند و ازمیان می بردند و بدعاوی ایران‌هم پاسخ سخت دادند .

میرزا محمد صادق مروزی متخلص بهما که ازادبای معروف دربار فتحعلی شاه و داروغهٔ دفترخانه و وقایع نگاردربار بوده یعنی سمت مورخ رسمی را داشته وچند باراز جانب او بسفارت رفته است و کتابهای ادبی چند پرداخته کتابی هم درتاریخ ده سال اول سلطنت فتحعلی شاه بنام « جهان آرا » نوشته و درین کتاب میگوید درآغاز سلطنت فتحعلی شاه گرگین دعوی فرمانبرداری ازو داشت و چون فتحعلی شاه خواستارشد پسرمهترش را بگروگان بطهران بفرستد ازآن کار برگشت و بروسیه متوجه شد وسبب این بود که وی برای خرجهای گزافی که میکرد پولی ازدولت روسیه وام گرفته و بعهده گرفته بود که اگر نتواند وام خود را بگزارد شهرتفلیس را درعوض واگذار کند. این گفته بنظر غرض آلودست و بیشترچنان مینماید که درباریان گرجستان ازیك سو بواسطهٔ اینکه تزارهای روسیه هم نصاری بوده‌اند و بتعصب نصرانیت ازآنها پشتیبانی خواهند کرد وازسوی دیگر بواسطه واهمه‌ای که از دربارقاجارها داشته اند خود را درحمایت روسیه قرار داده‌اند. بهمین جهت هم هست که دربار روسیه عده ای از زنان و مردان خاندان شاهی گرجستان را باحترام بپای تخت خود شهر سن پترزبورگ برده در آنجا منزل داده است .

بهرحال پس ازفرمان دومی که برای الحاق گرجستان بامپراطوری روسیه صادر شد از پای‌تخت ژنرال تسیتسیانف (۱) را بفرمانفرمایی گرجستان روانهٔ تفلیس کردند . این ژنرال همان کسیست که درمیان ایرانیان بنام « اشپختر » یا « ایشپخدر » معروفست ودر ماه‌ذی‌الحجهٔ ۱۲۱۹ دراثنای‌جنگ با ایران‌اورا کشته‌اندوسرش‌را بریده‌بطهران آورده‌اند واین مثل « سراشپختر راآوردن » اشاره بآن واقعه است . وی بازرس کل ارتش روسیه تزاری بوده وباو باصطلاح آن زمان « اینسپکتور » (۲) می گفتند که همان کلمهٔ « انسپکتر » (۳) زبان فرانسه است و این کلمه در زبان عوام مردم ایران « اشپختر » شده است .

فتحعلی شاه در پنج شش ماه آغاز سلطنت خود گرفتار شورشها و طغیانهایی در داخله ایران بود ونمی توانست در آن سوی ارس‌کاری بکند . تنها مانعی که درپیش لشکریان تزار بود این بود که اسکندر پسر ایراکلی که مدعی سلطنت برادر و مخالف وی بود دراطراف گرجستان میکوشید مردم را بقیام بر دولت روسیه تحریك کند و در ناحیهٔ قراباغ حوادثی روی داد و دامنهٔ آن بداخلهٔ گرجستان هم کشید . ازدربار تزاری

Inspecteur (۳) Inspektor (۲) Tsitsianof (۱)

ژنرال کولیسکوف (۱) وژنرال لازارف (۲) را با دوتیپ سرباز برای دفع این طغیانها فرستادند وایشان از تنگهٔ داریال وارد قفقاز شدند و از آنجا بتفلیس رفتند ودر کنار رود کور با توپخانه ای که همراه داشتند مدافعین را شکست فاحشی دادند .

عبدالرزاق بیك مفتون دنبلی مورخ معروف دربارفتحعلی شاه درکتاب «مآثرسلطانیه» میگوید تسیتسیانف پس ازمرك گرگین زوجهٔ وی‌را که «ده ده فال» نام داشت با چندتن ازفرزندانش اسیر کرد و بپای تخت روسیه فرستاد و پیش از آنکه ایشان را بفرستد ژنرال «لاژار» راکه گویا مراد همان‌لازارف باشد نزد وی فرستاده بود که او را بدین سفردعوت کند وچون آن زن‌دست بدست میکرد آن ژنرال بوی‌نزدیك شده بود که‌دستش رابگیرد وروانه‌اش کند؛ وی هم قمه‌ای راکه زیر نمد داشت بیرون آورده و او را کشته بود و بدین جهت او را باسارت بپای تخت فرستاده بودند . بازهمان مورخ میگوید که «طهمورث میرزا » پسروی ازگرجستان گریخت وبایران پناه‌آورد. چنان‌مینماید که نام این شاهزاده«تیموراز» بوده‌باشد که ازنامهای معمول ورایج گرجیانست وتیموراز رادر زبان‌فارسی‌طهمورث نوشته‌اند .

مقدمهٔ فرمانی که الکساندرتزار روسیه برای الحاق گرجستان بامپراطوری خود صادر کرده‌چنین بود: «برای افزودن برنیروی ما نیست ، برای تأمین‌منافع نیست‌یا برای توسعهٔ حدود امپراطوری ما که اینك بدین اندازه ازوسعت رسیده نیست که ما تحمل‌تخت گرجستان را برعهده گرفته‌ایم ؛ احساس شرافت، افتخار ، انسانیت تنها این‌وظیفه‌مقدس را برما تحمیل کرده است که در برابر فریادهای دردناك که ازسینه شما بیرون می‌آید تاب نیاوریم ودردهایی‌راکه باعث‌رنج شماست ازسرشما کوتاه کنیم ویك‌حکومت‌نیرومند درگرجستان فراهم سازیم که بتواند عدالت را با انصاف توسعه دهدوجان ومال همه کس را حفظ کند وسایهٔ قانون را برسرهمه بگسترد » .

پیداست که‌مدافعات شاهزادگان گرجی درنواحی مجاور گرجستان خواهی نخواهی پای لشکریان روس را بآنجا بازکرد وچون این نواحی گاهی جزوخاك گرجستان بوده است بهانهٔ دیگری بآنها میداد . این بود که ژنرال تسیتسیانف پس ازشکست گرجیان‌در صدد برآمد بسوی شهرایروان بتازد .

درین زمان تسیتسیانف فرمانده کل ارتش روسیه درقفقاز بود ومرکزستاد خودرا درتفلیس برقرار کرده بود وچون‌خود ازنژاد گرجی بود ازاوضاع آن نواحی اطلاع بسیار داشت ومیدانست نواحی راکه حکم‌دروازهٔ گرجستان دارد بایدمتصرف‌شودو بجز راه‌داریال راه‌دیگری برای‌اینکه گرجستان را ازدست ندهد لازم‌دارد . درآن زمان کرانهای غربی

---

(۱) Kuliskof (۲) Lazarof

دریای سیاه هنوز بدست پادشاهان عثمانی بود و آنها نیرومندتر از ایران بودند و مصلحت نبود با ترکان عثمانی وارد جنگ شود. بالعکس دولت ایران را ضعیف‌تر میدانستند و بدست آوردن کرانهای دریای خزر که دروازهٔ دیگر کرجستان بود آسانتر مینمود و میبایست نخست ناحیهٔ ایروان را متصرف شود و از آنجا بمشرق بتازد و راه بدریای خزر پیدا کند.

برای تصرف ناحیهٔ ایروان لازم بود نخست ناحیه گنجه را تصرف کنند و این ناحیه اندکی پیش ازین دوره در زمان سلطنت ایراکلی مدتی جزو گرجستان شده بود و از قدیم روابط بسیار نزدیك درمیان مردم گنجه و گرجیها بوده است.

بدین جهت از جواد خان قاجار حکمران گنجه که درین زمان دست‌نشاندهٔ ایران بود مالیات یك سالهٔ آن ناحیه را خواست. وی نیز بدربار ایران اطلاع داد و از طهران نیز لشکریانی بیاری او رهسپار شدند. اما پیش از آنکه سعید بیك غلام که پیشاپیش آنها حرکت میکرد برسد و خبر نزدیك شدن سپاهیان ایران را برساند سربازان ژنرال تسیتسیانف در ماه دسامبر ۱۸۰۳ و رمضان ۱۲۱۸ شهر را محاصره کردند.

مولف مآثر سلطانیه مینویسد که جواد خان چندین بار از شهر بیرون آمد و خود را بلشکریان روس زد و کاری نتوانست از پیش ببرد، سرانجام بواسطهٔ مخالفتی که درمیان وی و مصیب بیك شمس‌الدینلو از فرماندهان لشکریان ایران رخ داد و درنتیجه ارمنیان گنجه خیانت کردند و تسلیم روسها شدند، بامداد غرهٔ شوال آنسال روسها بر قلعه هجوم آوردند و پس از سه ساعت جنگ جواد خان با یکی از پسرانش کشته شدند و شهر بتصرف سربازان روسی درآمد.

پس ازین واقعه تسیتسیانوف نزد حکمران قراباغ و حکمران ایروان که از جانب ایران بودند فرستاد و ایشان را باطاعت خواند و ایشان چندان مقاومت و پایداری دربرابر لشکریان روسیه نشان ندادند. در زمانی که این واقعه رخ داد فتحعلی شاه در خراسان مشغول جنگ بود و درهمان روزی که شهر مشهد را گرفت خبر افتادن گنجه بدست لشکریان روس باو رسید. این واقعه مقدمهٔ یك سلسله جنگهایی درمیان ایران و روسیه شد که نزدیك ده سال امتداد یافت و بعهدنامهٔ گلستان انجامید.

اندکی پس ازین وقایع اختلاف ناپلئون با روسیه درگرفت، هم ناپلئون در صدد برآمد ایران را بخود جلب کند و دربرابر روسیه بکار بیندازد و هم فتحعلی شاه امیدوار بود که بزور ناپلئون از عهدهٔ روسها برآید و نواحی را که از دست رفته بود پس بگیرد. روسها بواسطه سرگرمیهایی که در اروپا و درمیدانهای جنگ با ناپلئون داشتند نمیتوانستند لشکریان بیشتر بقفقاز بفرستند و کار را درین جا یکسره کنند. دربار ایران هم که اندك

اندك ناتوانی خود را احساس کرده بود مصلحت را در آن نمیدید که جنگ سخت بکند و بیشتر امیدوار بود بمیانجی گری ناپلئون کاررا از پیش ببرد. بهمین جهة این سلسله جنگهای ده ساله بیشتر جنبهٔ زد وخوردهای کوچك محلی را داشته است ، تا اینکه روسها یکسره ازجانب ناپلئون واروپا آسوده خاطرشدند وهمهٔ نیروی خود را درقفقاز گردآوردند و این سلسله جنگها بدان گونه بپایان رسید که پس ازین شرح آن خواهدآمد .

نخستین کاری که فتحعلی شاه پس ازشنیدن خبر تصرف گنجه بدست روسها کرد این بود که نیرویی گردآورد وفرماندهی کل آنرا بپسرش عباس میرزا نایب السلطنه که از همهٔ برادران خود لایق تربود سپرد .

روسها که ازمردم گنجه بسیارخشمگین بودند درموقع تصرف شهر کشتار بسیار کردند و حتی نام شهررا تغییر دادند و بمناسبت نام یلیزا بتا پتروونا (١) دختر پتر کبیر که از ١٧٤١ تا١٧٦٢ (١١٥٤-١١٧٦ق) سلطنت کرده بود شهری را که تازه گرفته بودند یلیزابو پول (٢) نام گذاشتند . در آغازانقلاب شوروی نام این شهررادوباره گنجه گذاشتند اما بزودی بمناسبت نام کیرف (٣) از پیشوایان انقلاب نام آنرا «کیرف آباد» گذاشتند واینك بهمان نام معروفست .

لشکرکشی بایروان

پس ازتصرف گنجه ژنرال تسیتسیانف بسوی ایروان روانه شد . حکمران ایروان درین زمینه خدعه کرده و وعدهٔ مساعدت بوی داده بود، بامید اینکه ازمرکزخود دور و دراطراف ایروان گرفتار نیروی بیشتری بشود .

دربرابراین حوادث دربارایران سخت بدست وپا افتاده بود . فتحعلی شاه در٢٨ذی القعده ١٢١٨ تهیه لشکرکشی مفصلی دید ودرنظر گرفت خود نیز بآذربایجان رهسپارشودو بمیدان جنك نزدیك باشد که درموقع لزوم مدد برساند . عباس میرزا نایب السلطنه درچهاردهم صفر١٢١٩ق . با لشکریان خود ازتبریز بسوی ایروان رهسپارشد ودرکنار رودخانهٔ زنگی لشکرگاه ساخت وسنگربندی کرد .

چون میترسید که اگر گرفتار جنگ با روسها بشود ترکان عثمانی موقع را غنیمت بشمارند وبایران حمله بکنند مهدیقلی خان قاجار دولوراکه از سرکردگان مهم لشکراو بود با شش هزارسوار بسوی قارص روانه کرد که مانع ازحمله ترکان عثمانی بشود . اما در راه ژنرال تسیتسیانف با بیست هزارپیاده وپنج شش هزارسواروسی توپ

---

(١) Yelizabeta Petrovna (٢) Yelizabetopol (٣) Kirof

درمحلی بنام «پلنبك» نزدیك ایروان باورسید ومهدی قلی خان خود با هفتصد تن از سواران راه را بریشان گرفت و بعد ازآنکه عدهٔ اوازآن راه گذشتند خود هم در پی ایشان روان شد وبلشکرگاه عباس میرزا رسید .

تسیتسیانف پس ازآنکه چندی درهمان محل پلنبك ماند در روز یکشنبه ۱۹ ماه ربیع الاول یکروزعصر بنزدیك ایروان رسید ومیخواست قلعهٔ اوچ کلیسیا یعنی کلیسیای معروف اچمیاد زین راکه مقر خلیفه ارمنیان ومهم ترین مرکزمذهبی ارمنستانست تصرف کند. نایب السلطنه که این خبر را شنید گروهی از لشکریان خود را بفرماندهی علیقلی خان شاهسون فرستاد که آنجا را پاسبانی کنند وایشان تا بامداد روز بعد پایداری کردند و چون بامداد شد نایب السلطنه خود باعده‌ای بایشان حمله برد وچون می‌ترسید که پاسبانان قلعهٔ ایروان برلشکریانش بتازند میرزا محمد شفیع قدیمی مازندرانی صدراعظم فتحعلی شاه راکه باوی بود واحمد خان مقدم حاکم تبریز و مراغه را باعده‌ای بمحافظت سنگر های خود گماشت وخود بالشکریان عازم شد .

تسیتسیانف دراطراف اوچ کلیسیا لشکریان خود را بسه دسته تقسیم کرد ودرمیان هردسته دویست قدم فاصله قرارداد وتوپهای خود را در میان جای داد وچون لشکریان ایران نزدیك شدند سپاهیان روس شروع بتوپ انداختن کردند . سواران شاهسون وخواجه وند وعبدالملکی ازلشکریان ایران برایشان حمله بردند وسرانجام پیادگان روس تاب مقاومت نیاوردند وبنای فرار راگذاشتند ولشکریان ایران لشکرگاهشان را تاراج کردندوچون شب نزدیك شد عباس میرزا فرمان داد دست از جنك برداشتند . درین واقعه ازدوسوی جمعی کشته واسیر شدند وعده‌ای ازقزاقان روس بدست لشکریان ایران افتادندوسه‌روز زدوخورد دوام داشت وچون از هیچ طرف فتح روی نمی داد بلشکرگاه‌خود بازگشتند.

درین زمان حکمران ایروان یا باصطلاح آن زمان بیکلر بیکی آن شهر محمدخان قاجاربود که باروسها ساخته بود، اما وقتی که‌دید درین‌جنك پیش‌نبردند خواست جانب‌ایران را بگیرد وپیغام داد که میرزا محمد شفیع وزیر نزد او بقلعهٔ ایروان برود ووی رفت و قرار مصالحه گذاشت وچون بازگشت محمد خان پسر خود را با هدایا نزد عباس میرزا فرستاد وتعهد کرد از فرمان اوسر نپیچد .

پس ازآن عباس میرزا ازجایی بنام سنگر که درآنجا لشکرگاه کرده بود بمنزل قلرخ بلاغ رفت ودرآنجا بنای سنگربندی راگذاشت . چون خبر رفتار محمد خان قاجار حکمران ایراون بژنرال تسیتسیانف رسید بنارا برحیله گذاشت وبی مقدمه ازراه «درکه» برلشکریان ایران تاخت وبار دیگر جنك درگرفت وآتش توپخانه شروع شد.

درین میان بعضی، از سواران شمس الدین لو و قزاق که در اردوی ایران بودند

بنای طغیان راگذاشتند وازعقب بغارت مشغول شدند ولشکریان ایران چون این اوضاع را دیدند بنای فرارراگذاشتند . تسیتسیانف چون دیگرمانعی در پیش نداشت واردایروان شد ومسجد شهر را لشکرگاه قرار داد وازآنجا توپها را متوجه باروی شهر کرد وجنك درمیان او ومحمد خان قاجار درگرفت .

عباس میرزا پس از فرار لشکریانش ناچار تامحل« صدرگ» رفت وازآنجا تفصیل را بپدرش فتحعلی شاه نوشت . فتحعلی شاه درین زمان درچمن سلطانیه بود وعادت او بود که هر وقت جنگ با روسیه درمی گرفت اگر تابستان بود باعده‌ای که میتوانست مجهز کند بچمن سلطانیه نزدیك زنجان میرفت وآنجا میماند که اگر در میدان جنك محتاج بیاری باشند ازلشکریانی که همراه دارد بمدد آنها بفرستد . این بارهم اسمعیل بیك دامغانی را باگروهی ازلشکریان خراسان روانه کرد وخود نیز درپی ایشان رهسپار شد وازرود ارس گذشت ودرسه فرسنگی ایروان بلشکرگاه عباس میرزا رسید . عباس میرزاهم آن عده را برداشت و بشهر حمله برد و در برابر مسجد ایروان جنك درگرفت وتا شام می جنگیدند .

فردای آن روز محمد خان قاجار حکمران شهر گفت پاسبان قلعه‌ارمنیانند ومیترسم باهمدینان خود همدست شوند وقلعه را تسلیم کنند ، فتحعلی شاه عده‌ای را فرستادرفتند قلعه را تصرف کردند . تسیتسیانف درنظر گرفت شبانه حمله ببرد اما حسنخان یوزباشی که طلایهٔ لشکر رااداره میکرد ازاندیشهٔ او خبردار شد وبفتحعلی شاه خبرداد وسپاهیان ایران آمادهٔ جنگ شدند ونزدیك سپیده دم بود که روسها بایشان نزدیك شدند وجنگ سخت درگرفت، اما چون ازین شبیخون نتیجه‌ای بدست نیامد روسها پراگنده شدند و سپاهیان ایران مدتی آنها را دنبال میکردندوسرانجام بفرمان فتحعلیشاه آنها رامحاصره کردند وراه خوراك را بریشان بستند .

درین هنگام گروهی از مردم گرجستان که بهمراهی لشکریان روس بتجارت می رفتند بلشکریان علیقلی خان شاهسون وعلی خان قاجار که طلایهٔ سپاه ایران بودند برخوردند وزدوخوردی درمیانشان شد و پاسبانان روسی کشته شدند وگرجیان را اسیر کردند و باردوی فتحعلیشاه بردند ووی کسانی راکه بدردسربازی میخوردند درلشکرگاه خودنگاهداشت .

پس ازآن بفتحعلی شاه خبر رسید که درمنزل پلنبك گروهی از روسها اقامت دارند وآذوقه‌ای راکه ازگرجستان می آورند تحویل میگیرند و بلشکرگاه خود می‌فرستندووی پیرقلی خان راکه از افسران سپاه او بود بدفع آنها فرستادوچون بایشان نزدیك شدایشان بژنرال تسیتسیانف خبردادند واوهم عده‌ای باچند توپ بحمایتشان فرستاد و فتحعلی شاه

هم‌علیقلی‌خان شاهسون‌را بیاری پیرقلی‌خان فرستادو بدینگونه‌درمیان بلنبك وایروان جنك درگرفت و پس ازجنك سخت روسها شکست خوردند وچهارهزار تن اسیروکشته دادند وفتحعلی شاه دستور داد از سرهای کشتگان روسی درکنارلشکرگاه منار ساختند .

تسیتسیانف پس ازین واقعه چون زمستان درپیش بود درآغاز ربیع الثانی ۱۲۱۹ ازاطراف ایروان راه تفلیس را درپیش‌گرفت وسواران ایرانی هم چندبار لشکریان او را دنبال‌کردند و اسیر و غنیمت‌گرفتند . جنك آنسال‌بدینگونه پایان‌یافت . سپس‌محمد خان قاجار و کلبعلی خان کنگرلوکه از محترمین آن محل بود نزد فتحعلی شاه رفتند ووی حکمرانی ایروان راهم چنان بمحمدخان دادو پسرش راکه گروگان‌داده بودمرخص کرد وحکمرانی نخجوان‌رابکلبعلی خان دادوآن ناحیه رابایل‌کنگرلوسپرد وحکمرانی قراباغ را بابوالفتح خان جوانشیر داد و بالکسندر میرزا والی تفلیس پسر ایراکلی دستور داد درقراباغ بماند وخود عازم طهران شد واز راه تبریز روز ۱۴ رجب ۱۲۱۹ بطهران رسید وعباس میرزارا باخود بطهران آورد .

جنگهای سال ۱۲۲۰ قمری

در زمستان ۱۲۱۹ که فتحعلی شاه بطهران بازگشت و عباس میرزا راهم با خود آورد چندی او را پیش خود نگاهداشت ودر بهار سال ۱۲۲۰ میرزا عیسی قایم مقام فراهانی راکه از مردان کاردان دربارش بود بوزارت وپیشکاری اوگماشت و وی را دوباره بآذربایجان روانه کردکه دنباله جنك با روسیه را بگیرد . عباس میرزا روز شنبه ۱۴ صفر ۱۲۲۰ ازطهران رهسپار شد وفتحعلی‌شاه خود روز۲۴صفردر پی اوروان شد ودرچمن سلطانیه ماند وازآنجا اسمعیل‌خان‌دامغانی‌را باگروهی در پی او فرستاد و شاهزاده علی خان برادر مادری عباس میرزا را دستور داد درزنجان بماند واسمعیل‌خان قاجار حکمران خوی را مأمور کردکه بیاری عباس میرزا روانه شود وخود روزدوشنبه ۱۳ ربیع الاول ازآنجا عازم چمن اوجان شد .

آنجا باو خبر رسیدکه ابراهیم خلیل خان حکمران‌موروثی‌قراباغ‌که از۱۱۷۷در آن نواحی فرمانروایی داشت ازایران‌روی‌برگردانده‌وتسلیم روسها شده است ، بهمین جهت بعباس میرزا دستورداد نخست بجنك او برود و قلعهٔ پناه آباد رابگیرد . چون‌این خبر باابراهیم خلیل خان رسید جعفر قلی بیك پسر محمد حسین خان را که نبیره‌اش بود با پسر فضلعلی بیك‌جوانشیر نزد ژنرال‌تسیتسیانف بگنجه‌فرستاد وازویاری خواست . وی هم‌عده‌ای سرباز روانه کرد وچون* بقلعهٔ شوشی‌رسیدند ابراهیم خلیل‌خان پسرخود محمد حسن خان راباعده‌ای ازلشکریان قراباغ‌وروسها برای پاسبانی ازپل خداآفرین برروی

ارس روانه کرد . ازسوی ایران اسمعیل خان دامغانی که بدستور عباس میرزا از اهر روانه شده بود درچهار فرسنگی پل بلشکریان روس رسید وجنگ درمیانشان درگرفت وچیزی نمانده بود لشکریان ایران شکست بخورند که خبر بعباس میرزا رسید ووی هم بیاری او رهسپار شد وپس از جنگ سخت سرانجام سربازان روس ولشکریان قراباغ بزحمت بسیار از میان درختستانها توانستند بشوشی بگریزند. عباس میرزا تا «آق اغلان» آنها را دنبال کرد وغنایم بسیار ازیشان گرفت که برای فتحعلی شاه فرستاد و نجفقلی خان گروسی را در آق اغلان گذاشت وخود از راه «چناقچی» دوباره بمحاصرهٔ پناه آباد برگشت .

ازسوی دیگر فتحعلی شاه در ۲۶ ربیع الاول از راه قراچه داغ به «تخت طاوس» رفت. درین میان بعباس میرزا خبر رسید که «گرگین» سرهنگ سپاه روسیه با «کتلر اوسکی» افسر دیگر باده توپ برای پاسبانی از قلعهٔ پناه آباد از گنجه بیرون آمده‌اند و اینک به «عسکران» رسیده‌اند . عباس میرزا بعزم مقابله با ایشان براه افتاد وچون بهم رسیدند اسمعیل خان دامغانی با عده خود حمله برد وپیر قلی خان قاجار وعلی خان قاجار قوانلو وصادق خان قاجار عزالدین لو ومهدیقلی خان قاجار وحاجی اللهوردی خان قاجار با تفنگچیان کزاز وفراهان ازاطراف حمله کردند وعباس میرزا خود درقلب لشکر بود وجنگ سخت درگرفت وصادق خان قاجار زخم برداشت وبا اینهمه روسها سرانجام شکست خوردند وبقبرستانی پناه بردند ودر آنجا سنگر بستند وچون خبر بفتحعلی شاه رسید حسینقلی خان قاجار را با افواج دامغانی وچهار توپ بیاریشان فرستاد وپس از شش روز جنگ عاقبت ایرانیان بسنگر حمله کردند وبسیاری را کشتند واسیر کردند وسرهنگ گرگین که سه زخم برداشته بود با چند سرباز گریخت ونیم شب بقلعهٔ «ترنادت» رفت . پیرقلی خان قاجار باعده‌ای او را دنبال ومحاصره کرد واو مهلت خواست که تا سه روز دیگر نزد عباس میرزا برود، اما چون باو مهلت دادند ودست از محاصره کشید شب سوم فرار کرد وبگنجه رفت وایرانیان او را دنبال کردند وچند تن ازهمراهانش را کشتند اما خود بکوه «چمرق» گریخت.

درین میان خبر رسید که ژنرال تسیتسیانف باهمهٔ لشکر خود بیاری سرهنگ مزبور ازگنجه بیرون آمده ودر کنار رود «ترتر» توقف کرده است . عباس میرزا اسمعیل خان دامغانی را برای تفحص فرستاد وچون قدری پیش رفت بروسها برخورد وجنگ سختی درگرفت وجمعی را اسیر کرد وبلشکرگاه عباس میرزا بازگشت . خبر این فتح روز پنجشنبه ۱۳ ربیع الثانی ۱۲۲۰ در تخت طاوس بفتحعلی شاه رسید .

از سوی دیگر اسمعیل خان شامبیاتی قاجار حکمران خوی بدستور فتحعلی شاه بایروان رفت. معلوم شد که محمد خان حکمران آن شهر باز جانب روسها را گرفته واز عهد خود برگشته است وروسها ازناحیهٔ «شوره گل» گذشته بروستای «تالین» آمده‌اند که

ایرانیان برآنجا دست نیابند . درین هنگام مهدیقلی خان قاجارهم پس از اسمعیل خان باردورسید وآن خبررا تأیید کرد. اسمعیل خان ببهانهٔ حمام رفتن بشهر وقلعهٔ ایروان رفت وافسران خود را یك یك ودودو بقلعه خواست وچون جمعی که لازم بود گردآمدند فرمان داد وارد برج و قلعه شدند و اطـراف قلعه راگرفتند ومحمد خان هنگامی ازنتیجهٔ این کارآگاه شد که دیگرمجال نداشت دفاع بکند. مهدی قلی خان واقعه را بفتحعلی شاه خبر دادواوهم اشرف خان دماوندی را باگروهی از لشکریان برای پاسبانی قلعهٔ ایروان فرستاد ودستور داد که محمد خان را بند کنند وخودحکمرانی ایروان را بدست بگیرد.

وقایع گیلان ودریای خزر

در ۱۲۲۰ درزمانی که لشکریان ایـران درآذربایجان گرفتار جنگ بـا روسیه و لشکریان ژنرال تسیتسیانف بودند خبر رسید که در گیلان نیز حوادثـی روی داده‌است، بدین معنی که ژنرال تسیتسیانف برای اینکه نگذارد همهٔ نیروی ایران در یك جبهه بکار مشغول شود یك تن ازافسران زیردست خود سرهنك «شفت» (۱) نـام راکه از بهترین فرماندهان وی بودمأمور کرد که بیاری ناوگان دریای خزر بگیلان حمله ببرد ودوازده کشتی نیرو بی در کرانه های دریادرخاك طالش پیاده کردند واز آنجا ببندرانزلی (پهلوی امروز) حمله بردند . نگاهبانان بندرچون یارای برابری نداشتند برشت گریختند ولشکریان روس بی مانع انزلی رامتصرف شدند وازآنجا بسوی رشت رهسپار گشتند . میرزا موسی منجم باشی لاهیجی که حکمرانی گیلان راداشت عده‌ای ازلشکریان را مجهز کرد ودرپیره بازار سنگر بستند ومقاومت کردند وجنك سخت درگرفت ودرنتیجه هزارتن ازسربازان روسی کشته شدند وبازماندهٔ آن لشکر بانزلی برگشتند و بـرهمان کشتیها سوار شدند و راه روسیه را پیش گرفتند .

درآن موقع مرداب انزلی وخلیج آن کاملا مهیای کشتی رانی نبوده وقسمتی از خلیج را شن گرفته بود وتنها درحدود ۱۲ کیلومترازدهانهٔ مرداب راه رفت وآمد کشتیها را داشت وتنها کشتی های کوچك می‌توانستند ازآن بگذرند و کشتی هایی که روسها با خودآورده بودند برای حمل سربازها و توپهایشان کافی نبود وبهمین جهت درباز گشت دوچار زحمت بسیار شدند . بدین گونه این لشکرکشی روسها بگیلان نتیجه‌ای نداد ودر جبهه های دیگر مانع ازعملیات سپاهیان ایران نشد .

Sheft (۱)

جنگ دوم گنجه

چون ژنرال تسیتسیانف برای یاوری لشکری که بفرماندهی سرهنك کرگین فرستاده بود از گنجه بیرون آمد و در کنار رود ترتر لشکرگاه ساخت. ناچار شهر گنجه را تخلیه کرد و چون این خبر بفتحعلی شاه رسید دستور داد که عباس میرزا شهر گنجه را بگیرد. از سوی دیگر اسمعیل خان دامغانی را با عده‌ای دیگر برای مقابله با تسیتسیانف فرستاد و وی بدستور عباس میرزا بگنجه تاخت و آن شهر را باردیگر گرفت و قلعه‌ای را که روسها در آن بودند محاصره کرد. چون در شهر گنجه آذوقه و علوفه کم شده بود و روسها در قلعهٔ خود آذوقه بسیار داشتند و میتوانستند مدت مدیدی پایداری بکنند و بالعکس لشکریان ایران دوچار تنگی می شدند عباس میرزا دستور داد پنجهزار تن از زن و مرد شهر گنجه را با چهارپایان سپاه به «شمکور» که در نیم فرسنگی شهر بود ببرند، تا از مردم شهر کم بشود و دوچار سختی آذوقه نشوند. فردای آنروز از گنجه بیرون آمد و در راه بکار عده‌ای که بشمکور فرستاده بود رسیدگی کرد و از آنجا به «زکم» رفت، در سر راه بعده‌ای از روسها که آذوقه برای سربازان تسیتسیانف می بردند برخورد و فرمانده آنها را که سرهنگی بود با عدهٔ دیگر اسیر کرد و بزکم رفت.

از آنجا دستور داد که پیرقلی خان و محمد علی خان شامبیاتی آن عده از مردم گنجه را که از شهر بیرون آورده بودند بتبریز ببرند و آنها را در تبریز منزل دادند و فتحعلی شاه بتوسط ملا ملك محمد قاضی عسکر با آنها نیکی کرد.

عباس میرزا از زکم بناحیهٔ «آخسقه قزاق» رفت و چند روز در آنجا ماند و چند تن از بزرگان سرزمین کاخت و قلعهٔ ینکی در گرجستان نزد او آمدند و اظهار اطاعت کردند. سپس از آنجا عازم ایروان شد و از راه تنگی که از میان درختستانها میگذشت و یك تن بیشتر نمی توانست از راه بگذرد عازم ایروان شد. در راه عده‌ای از گرجیان که با روسها همدست بودند کمین کرده بودند و تیری بطرف او انداختند که چکمه اورا خراش داد، اما آسیبی باو نرساند و وارد ایروان شد. از آنجا حاج محمد خان قراگوزلو را برای بردن اخبار نزد فتحعلی شاه فرستاد. از سوی دیگر اسمعیل خان دامغانی که با ابوالفتح خان جوانشیر و عده‌ای از لشکریان برای مقابله با تسیتسیانف رهسپار شده بودند با او روبرو شدند و جنگ سختی درگرفت و سرانجام لشکریان روس بکوه «آق دره» پناه بردند و در راه عدهٔ کثیری از آنها گرفتار شدند و اسمعیل خان که فیروز شده بود نزد فتحعلی شاه برگشت و فتحعلی شاه بطهران بازگشت.

تصرف قلعه شوشی

پس از بازگشت فتحعلی شاه بطهران عباس میرزا بتبریز آمد ومحمد خان قاجار حکمران ایروان را بامحمد علی خان شامبیاتی بدربار پدرش فرستاد . چون تسیتسیانف دید که لشکریان ایران بواسطه سرما میدان را تهی گذاشته اند نخست ببهانه تماشای قلعهٔ شوشی ومهمان شدن نزد ابراهیم خلیل خان اورا فریفت ووی هم باور کرد واورا بخانه خود دعوت کرد . تسیتسیانف بی مانع وارد قلعه شوشی شد وچهارصد تن از سربازان خود را در آنجا گماشت وازآنجا بگنجه رفت وبدین گونه قلعهٔ شوشی بدست سپاهیان روس افتاد .

درین زمان شیخعلی خان حکمران قبه ودربند وسرخای خان لگزی وحسینقلی خان حکمران بادکوبه نامه‌ای بعباس میرزا نوشتند که سرهنك شفت سابق الذکر در بازگشت از گیلان قهراً بباکو خواهد تاخت ولازمست عده‌ای برای برابری با او بفرستند . عباس میرزا عسکر خان افشار ارومی را باعده‌ای سوار وپیاده روانه کرد .

از سوی دیگر سرهنك شفت که از گیلان بازگشت با کشتی های خوددر برابر شهر باکو ایستاد وجنگ درمیان اوونیروهای ایرانی درگرفت وحسینقلی خان مقاومت سخت کرد وچند کشتی را باتوپ از میان برد وغرق کرد . سربازان روسی از کشتی پیاده شدند واز راه خشکی بشهر حمله بردند . درین موقع شیخعلی خان ونوح بیك پسر سرخای خان لگزی هم باسپاهیان خود رسیدند وبقلعه رفتند وبرنیروی ایران افزود وچند روز جنگ دوام داشت تا اینکه سرهنگ شفت دید از عهده بر نمی آید سربازان خود را بکشتی نشاند وبمیان پشتهٔ ساری طالش رفت .

از آن سوی هم تسیتسیانف از گنجه عازم شروان شد و مصطفی خان شروانی مراتب را باطلاع عباس میرزا رساند و وی هم پیرقلی خان قاجار رابا عده‌ای بیاری اوفرستاد وپیرقلی خان چون بکناررود کر که در دوازده فرسنگی شروانست رسید خبر شد که مصطفی خان ازشدت ترس باتسیتسیانف وارد گفتگوی صلح شده وبا هم دیدار کرده‌اند و تسیتسیانف با او بسوی باکو حرکت کرده است که انتقام شکست سرهنگ شفت را از حسین قلی خان بگیرد. از آن طرف هم شفت با بازماندهٔ لشکریان خود باردوی سرتیپ تسیتسیانف پیوسته است .

چون این خبرها بعباس میرزا رسید فوراً حسینقلی خان را با عده ای روانهٔ باکو کرد وعسکرخان افشار را هم با هزارتن بیاری اوفرستاد وبازاحمد خان مقدم حکمران تبریز ومراغه را با چندتوپ وسپاهی ازسواره وپیاده روانه کرد وباآنکه سرمای سخت بود خود هم در۲۲ ذی القعدهٔ ۱۲۲۰ ازتبریز بیرون رفت واز راه اردبیل روانه شد وچون باردبیل رسید خبر شد که عسکرخان افشار بشتاب بباکو رسیده وحسینقلی خان قاجار

در کنار رود کر برسر پل ایستاده و پاسبانی میکند و پیرقلی‌خان‌وشیخعلی خان هم در بیرون قلعهٔ باکو لشکر گاه کرده‌اند وازسوی‌دیگر درلشکر گاه ژنرال تسیتسیانف بواسطهٔ شدت سرما و کم بود آذوقه‌مشکلات بسیار پیش آمده‌است .

کشته شدن تسیتسیانف

درین موقع واقعه بسیار عجیبی در دربار طهران روی داده است بدین معنی که فتحعلی شاه بخرافات واباطیل ومخصوصاً سحروجادو بسیارمعتقد بود ودر ضمن این که می کوشید بوسیلهٔ لشکریان خود روسها را از میدان بدر کند باین گونه وسایل هم متوسل می‌شد .

درآن زمان مرد روحانی با سواد اما دیوانه وضعی درطهران بود بنام حاج‌میرزا محمد سبزواری که چون اعتقاد داشت درهمهٔ اموراسلام باید باخباری که از پیامبروامامان رسیده است قناعت کرد او را میرزا محمد اخباری می گفتند . وی سالها در عتبات درس خوانده ومرد بسیار باسوادی بود وتألیفات بسیارداشت اما جداً بخرافات معتقد بود و کارهای عجیب می کرد ومعروف شده بود که طلسم اومجربست و نتیجهٔ قطعی دارد .

حاج‌میرزا محمد اخباری‌درجزوعقاید دیگری که داشت‌معتقد بود که دراسلام‌ادعای اجتهاد کردن یعنی دراحکام عقیده اظهار کردن مخالف شرعست وشریعتی که از پیامبرو امامان مانده کسی حق ندارد درآن عقیده‌ای اظهار کند ویگانه دستور مردم اخباریست که ازآنها رسیده‌است، یعنی آنچه ازگفتارورفتارآنها روایت کرده‌اند معتبرست وچیزی برآن نمیتوان افزود ودیگراجتهاد معنی ندارد وجز بدعت دردین چیزدیگر نیست . وی درضمن مرد بسیار زبان‌آوری بود وحافظهٔ بسیارسرشارداشت ومخصوصا درصنعت جدل بسیارماهربود یعنی بقوهٔ بیان خود همه را محکوم میکرد وکسی نمیتوانست جوابش را بدهد . چون درعلوم مختلف دست داشت وکسانی که با اوطرف میشدندآن علوم را نمیدانستندهر وقت‌می‌دیدشکست‌میخورد ومجاب میشود ازین شاخ بآن‌شاخ‌میرفت‌وطرف‌را بعلمی که نمیدانست‌میکشیدو باین‌وسیله‌مغلوبش‌میکرد. برای‌این کار در هر چیز حتی سحرو جادووطلسم و نیرنك وجن گیری‌وشعبده هم‌اظهاراطلاع ومهارت میکرد و بامخالفان‌خود باین وسایل هم‌متوسل میشد، پیشوایان بزرك شیعه‌درآن زمان مانند سید علی‌طباطبایی معروف بصاحب شرح کبیر وحاج سید محمد باقرحجة الاسلام اصفهانی و حاج محمد ابراهیم کلباسی وشیخ جعفرنجفی ازدست او ومجادلهای او بتنك‌آمده بودند و دربرابر اوسپرانداخته بودند . حاج میرزا محمد تألیفات بسیارهم بزبان فارسی وعربی گذاشته است که برخی از آنها منتهای رواج را داشته است و درین زمینه هم کسی بپای او

نمیرسیده است .

پس از آنکه مدتها درعتبات و بحرین واصفهان بود وعدهٔ بسیاری باو گرویده بودند دربن موقع که ژنرال تسیتسیانف که درایران باواشپختریا اشپخدرمیگفتند حملهای پی درپی بلشکریان ایران میکرد حاج میرزا محمد درطهران بود ومعتقد بود «تسخیرارواح وتسخیراجنه وتسخیر ارواح طاهره وخبیثه وعلم اعداد وطلسمات» همه را خوب می‌داند وهرکاری‌را که بخواهد ازپیش می برد وچله نشستن اوبی‌اثر نمیماند. درضمن میکوشید فتحعلی شاه را هم بخود جلب کند وباین وسیله کارخود را پیش ببرد و چون مرد بسیار متنفذی بود بمحض اینکه وقت ملاقات ازشاه خواست اورا پذیرفت. مجلس راخلوت کردو بشاه پیشنهاد عجیبی کرد که حتی درآن دوره خرافات و در نظر آن شاه خرافاتی هم عجیب می آمد .

گفت من چله می‌نشینم و از روزی که بچله نشستم تا چهل‌روز حتماسر اشپختررا بدرگاه شمامی آورند. بشرط آنکه اگرمن پیش بردم شما این مطلب را آشکار کنید وبحمایت من طریقهٔ اخباری را در ایران رواج بدهید و باکسانی که مخالف من هستند مخالفت بکنید .

فتحعلی شاه این پیشنهاد را پذیرفت وقرارشد چهل روزدیگرسلام بنشیند و در همان مجلس سلام سراشپختررا برایش خواهندآورد . پس ازین شرط و پیمان حاج‌میرزا محمد یکسره بشاه عبدالعظیم رفت ودرحجره‌ای را بروی خود بست و چله نشست باین معنی که صورت‌مردی را بردیوار کشید وآنرا اشپخترنام گذاشت وپای آن نشست وطنابی را بپشت خودبست ودوسرآنرا بدوطرف شکلی که بردیوار کشیده بود بست وشب‌وروز که درپای آن نقش نشسته بودچشم برآن دوخته‌بود ومرتباً وِرد معینی راکه معنی نداشت میخواند وآنقدربرآن نقش دیوارنگاه کرده بودکه هردوچشمش سرخ و برنگ خون شده بود وچنان متوجه اینکاربودکه هرکس واردآن حجره میشد ملتفت نمیشد وتوجهی باونمیکرد . سرانجام روزچهلم کاردی برداشت ودرسینه‌آن نقش که بردیوار کشیده‌بود فروبرد وگفت درهمین موقع اشپختررا کشتند .

فتحعلی شاه همان روزمطابق قراری که محرمانه گذاشته بود همهٔ اعیان دربار خود را بسلام دعوت کرد وروی تخت مرمربسلام نشست، اماهرچه منتظر شد سراشپختر را نیاوردند . سرانجام حوصله‌اش سررفت و کسی را نزد میرزا محمد فرستاد پرسید چه شد ؟ روزدارد تمام میشود وخبری ازو نیست . وی جواب دادکسیکه سررا میآورد اگر پای اسبش لنگ بشود وچند ساعت دیرتر برسد تقصیرازمن نیست .

یک ساعت پس ازآن واقعه عاقبت سواری آمد وسراشپختررا آورد و معلوم شدکه

راستی درسلیمانیه درشش فرسنگی طهران پای اسبش لنك شده‌واینکه دیررسیده برای آنست که مدتی درآنجا مانده است .

عجیب تر ازین واقعه تفصیل کشته شدن ژنرال تسیتسیانف فرمانده ارتش روسیه است که سرش را بدین گونه بطهران آوردند . در زمانیکه ژنرال مزبور بشهرباکو نزدیك میشد زمستان بسیارسختی پیش آمده بود و برف و باران بشدت میامد وعدهٔ بسیار از چهارپایانی که درلشکراو بودند وتوپخانهٔ اورا میبردند ازسرما تلف شدند وخوراك افراد و چهارپایان ازشدت سرما کم شد و نمیرسید و بسیارنگران بود که چه بکند . درین موقع مصطفی قلی خان شروانی وحسینقلی خان قاجار که ماموردفاع باکو بودند گرفتارهمان سرمای سخت وهمان دشواری‌ها شده بودند وسرانجام حسینقلی خان خان و تسیتسیانف قرار گذاشتند دربیرون شهر با یکدیگرملاقات کنند وقراری درمتارکهٔ جنگ بگذارند.

حسینقلی خان وقتیکه قرار این ملاقات را گذاشت نقشهٔ خاینانه‌ای کشید و چون قراربود تنها با سه تن ازهمراهان خود بملاقات برود ابراهیم خان عم زاده خود را همراه برداشت وچون ازشهر بیرون آمدند و بیکدیگررسیدند و نشستند و بنای گفتگو را گذاشتند ژنرال روسی مطمئن بود که خطری متوجه او نیست. ابراهیم خان پشت سراو نشسته بودو درمیان گفتگو همینکه حسینقلی خان اشاره کرد با تفنگی که دردست داشت تیری ازپشت باوزد وگلوله ازسینهٔ او بیرون آمد و برودرافتاد وهمراهان اورا هم ازپای درآوردندو سپس سرش راچنانکه حاج میرزا محمد اخباری وعده کرده بود بریدند و با فرستادهٔ مخصوص چاپاری بطهران فرستادند ودرآن روز بدانگونه وارد طهران شد .

بدین ترتیب ژنرال تسیتسیانف فرمانده کل ارتش روسیه درین جنگها درماه ذی الحجهٔ ۱۲۲۰ قمری بخدعه کشته شد وارتش وی هم چاره جزآن نداشت که بپایگاه خود برگردد .

نتیجه جنگهای نخستین تا پایان سال ۱۲۲۰

جنگهایی که‌درمرحلهٔ نخستین تا پایان سال ۱۲۲۰ قمری روی‌داد نتیجهٔ قطعی نداد. دولت روسیه چند تن ازافسران کارآمد خود را بجنگ ایران فرستاده بود مانند پرنس تسیتسیانف سابق‌الذکر، کنت گوداویچ (۱) و تورماسف (۲) وکاتلیاروسکی (۳) . مرتضی‌قلی‌خان برادرآقا محمد خان که درآغازسلطنت وی ازورنجیده وازایران بروسیه گریخته بود در پترزبورك از ۱۲۱۱ درپناه دولت روسیه میزیست . درایران معروف بود بواسطه خشمی که نسبت بدربارطهران داشت پنهانی باارتش‌روسیه درقفقازیاری میکرد.

---

(۱) Goudovitch

(۲) Tormassof

(۳) Kotliarévski

یگانه نتیجهٔ محسوسی که ازین جنگها تا ۱۲۲۰ برای ایران گرفته شد همان کشته شدن ژنرال پرنس تسیتسیانف بخدعه بود که پیش ازین بدان اشاره شده است .

پس از کشته شدن تسیتسیانف واقعهٔ دیگری که رخ داد این بود که گلاسنوپ (۱) که فرمانده عدهٔ دیگر از سپاهیان روسیه بود شهر دربند را محاصره کرد و پس از جنگی که با علیخان فرمانده لشکریان ایران کرد آن شهر را گرفت . گرفتن دربند بسیار بزیان ایران تمام شد ، زیرا که این شهر نه تنها حکم دروازهٔ دریای خزر را دارد بلکه سواحل مرتفع دربند کاملا بنواحی آذربایجان و مقان مشرفست و در استیلای بر بن نواحی این شهر را در عملیات نظامی اهمیت بسیار می بخشد .

سیاست ایران در برابر این حوادث

درسراسر این جنگها تا این زمان دولت ایران برای مقابله با روسها تنها بنیروهایی که در قفقاز داشت قناعت میکرد و سرکردگان و اشراف مسلمان این نواحی را تحریک میکرد که با نیروهای خود و گاهی هم با پول خود با روسها بجنگند و فقط از اختلافهای نژادی و دینی بهره مند میشد و از نواحی دیگر ایران نیرویی بیاری ایشان نمیرفت . اما چون کار سخت شد عباس میرزای نایب السلطنه مجبور شده بود با بیست هزار تن از تبریز رهسپار شود و از رود ارس بگذرد ولی او هم از عهده برابری بر نیامد و در بیشتر از جنگها شکست میخورد و دامنهٔ این جنگها تا سال ۱۲۲۸ کشید و زد و خوردهای بزرك و کوچك در نواحی مختلف ماوراء ارس روی داد. در سراسر این دوره دایما دربار طهران تجهیزاتی میکرد و نیروهایی بنواحی مختلف قفقاز میفرستاد و جنگهایی این سر و آن سر در میگرفت، اما عموماً نتیجه بزیان ایران بود .

با این همه فتحعلی شاه غروری داشت و مطمئن بود حتماً بر روسها غالب میشود و بهمین جهة خطای جبران ناپذیری کرد و هر زمان که از جانب روسها درخواست صلح میکردند وی نمیپذیرفت و بواسطه بی اطلاعی از اوضاع عمومی جهان و کارهای سیاسی و نظامی آن عصر گاهی جوابهای سخت و درشت میداد ، چنانکه پس از فتوحات ناپلئون در سال ۱۲۲۰ (۱۸۰۶) که دولت روسیه میخواست از جانب ایران آسوده شود و بکارهای خود در اروپا بپردازد در ۲۵ ذی القعدهٔ ۱۲۲۰ (۱۴ فوریه ۱۸۰۶) ایستیفانف (۲) نام را بسفارت بطهران فرستاد و درخواست صلح کرد . دربار ایران باین پیشنهاد اعتنایی نکرد یعنی جواب رد و قبول نداد و درین کار دست نمایندگان ناپلئون در دربار طهران داخل بود . این سفیر پس از دو ماه و یك روز اقامت بیهوده در طهران در ۲۶ محرم ۱۲۲۱ (۱۶ آوریل ۱۸۰۶) بازگشت

Glasénop (۱)

Istifanof (۲)

ویگانه نتیجه‌ای که ازین سفر خود گرفت این بود که فتحعلی شاه وعده داد تا از روسیه حمله نکنند او هم وارد جنك نشود .

ازهمین جا پیداست که ایران درین کشمکش ها فدای سیاست ومنافع فرانسه میشد وچون نفع ناپلئون درین بوده است که نیروهای روسیه پراکنده باشد وعده‌ای ازآنها در قفقاز دربرابر نیروهای ایران معطل بماند تا او بتواند دراروپا روسیه را ازپا درآورد دربارطهران هم ناسنجیده وناپخته بواسطه بی اطلاعی ازاوضاع جهان وازتوانایی نظامی روسیهٔ تزاری درآن زمان آلت دست میشده وبدینگونه مواقع مناسب را ازدست میداده است ونتیجه این میشده که درهرجنك تازه‌ای ایرانیان نسبت بجنك پیش بیشتر میباخته و بیشترنواحی ایران را ازدست میداده‌اند .

عهد نامهٔ گلستان

سرانجام پس ازین جنگهای بیهوده که از۱۲۱۸ تا ۱۲۲۸ بیش از ده سال کشید دربارطهران بدولت انگلستان متوسل شد وانگلیسها درمیان افتادند و عهدنامه‌ای که بعهدنامهٔ گلستان معروفست درمیان ایران وروسیه در۲۹ شوال ۱۲۲۸ (۱۲ اکتبر ۱۸۱۳) امضاء شد .

این عهد نامه درلشکرگاه گلستان بسته شد ، نمایندهٔ ایران برای امضای آن میرزا ابوالحسن ایلچی ونمایندهٔ روسیه ژنرال رتیشچف فرمانده نیروهای گرجستان بود وشگفت اینست که سرگوراوزله سفیرانگلستان در دربارطهران نیز درموقع انعقاد آن بعنوان شفاعت حضورداشته‌است. اساس این عهد نامه باصلاح حقوق بین‌الملل ستاتو کوئو(۱) بود ، یعنی نواحی که تا آن تاریخ بدست دولت ایران بود متعلق بایران بماند و نواحی که روسها متصرف شده بودند بروسیه تعلق گرفت ومتعهد شدند لشکریان ایران وروسیه ازروزامضای قرارداد درهرجا که هستند همان جا بمانند وازآنجا تجاوز نکنند وآنجا مرز میان ایران وروسیه باشد، تا بعد نقشهٔ معین ودقیقی ترتیب بدهند که مرزدو کشوررامعلوم کند وپس ازدقت کامل خط سرحدی را معین کنند .

همین نامعلوم بودن مرزهای ایران وروسیه و مقررات عهد نامهٔ گلستان سبب شد که دولت ایران ازین عهد نامه تخطی کرد وادعای غبن داشت وبجنگ دوم با روسیه دست زد وبهمین جهة یگانه سود عهد نامهٔ گلستان این بود که صلح موقتی ناپایداری تا سیزده سال بعد یعنی تا سال ۱۲٤۲ (۱۸۲٦م.) درمیان ایران وروسیه برقرارکرد .

چنان می نماید که شاهکارانگلیسها درین میانجی گری این بوده‌است که اختلاف ایران و

---

(۱) Statu quo

روسیه یکسره قطع نشود و سرحد دو کشور معلوم نباشد تا همیشه راهی برای جنگ دیگری باز بماند، چنانکه شد .

متن فارسی عهدنامهٔ گلستان در همان زمانی که بامضاء رسیده با انشاء و اصطلاحات مخصوص آن عصر تهیه شده و در ناسخ التواریخ در حوادث سال ۱۲۲۸ و در منتظم ناصری (۱) و «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی» تألیف آقای محمود محمود (۲) با اندك اختلافاتی چاپ شده است و درضمن در مجموعهایی که درهمان زمانها گردآمده نسخهای مختلف از آن را ضبط کرده‌اند .

در میان این نسخها بعضی اختلافات هست که درنتیجهٔ تحریف کلمات فراهم شده و می توان متن آن را بدین گونه اصلاح کرد :

« اعلی حضرت قضا قدرت خورشید رایت پادشاه جمجاه ایمپراطور عالی دستگاه مالك بالاستقلال کل ممالك ایمپریه (۳) روسیه و اعلیحضرت قدر قدرت کیوان رفعت پادشاه اعظم سلیمان جاه مالك بالاستحقاق کل ممالك شاهانهٔ ایران ، بملاحظهٔ کمال مهربانی و اشفاق علیتین که درماده اهالی و رعایای متعلقین دارند ، رفع و دفع عداوت و دشمنی که برعکس رای شوکت آرای ایشانست طالب و استقرار مراتب مصالحهٔ میمونه و دوستی جواریت سابقهٔ موکده را دربین الطرفین راغب می باشند ، باحسن الوجه رای علیتین قرار گرفته ، در انجام این امور نیك و مصوبه از طرف اعلی حضرت قدر قدرت پادشاه اعظم بالاستقلال کل ممالك روسیه بعالی جاه معلی جایگاه ینرال لئیتنانت (۴) سپهسالار روسیه و مدیر عساکر ساکنین جوانب قفقازیه و گرجستان و ناظم امور و مصالح شهریه و ولایات غروزیا (۵) و گرجستان و قفقازیه و حاجی ترخان و کارهای تمامی ثغور و سرحدات این حدودات و سامان ، امرفرمای عساکر سفاین بحر خزر ، صاحب حمایل الکسندر نیوسکی (۶)

---

(۱) ج ۳ ص ۱۰۲-۱۰۹ ، در ناسخ التواریخ و منتظم ناصری مقدمه عهد نامه را تغییر داده و مختصر کرده‌اند .

(۲) ج ۱ ص ۱۲۵-۱۳۰

(۳) مأخوذ از کلمهٔ Imperia روسی که همان کلمهٔ Empire زبان فرانسه باشد .

(۴) مأخوذ از کلمهٔ yeneral leitenant روسی که همان ترکیب Général-Lieutenant زبان فرانسه است .

(۵) Grouzia یا Grousie ناحیهٔ شمالی گرجستان

(۶) Alexandre Nevski گراندوك معروف کیف و ولادیمیر از ۱۲۵۲ تا ۱۲۶۵ میلادی، در ۱۷۱۴ پتر کبیر طبقه‌ای از اشراف بنام او تشکیل داد و نشانی نیز برقرار کرد که بالاترین نشانهای نظامی روسیه بود .

وحمایل مرتبهٔ اولین آنای (۱) ، مرتبه دار رابع عسکریه مقتدره حضرت گیورگی (۲) صاحب نشان شمشیر طلا المرقوم بجهت رشادت و بهادری نیکالای رتیشچوف (۳) اختیار کلی اعطا شده واعلی حضرت قدرقدرت والارتبت پادشاه اعظم مالك بالاستقلال کل ممالك ایران هم عالی جاه معلی جایگاه ایلچی بزرك دولت ایران که مأمور دولتین روم وانگلیس بودند ، عمدة الامراء والاعیان مقرب درگاه ذیشان ومحرم اسرار نهان و مشیر اکثر امور دولت علیه ایران از خانوادهٔ دودمان وزارت وازامرای وافقان حضور در مرتبه دویم آن ، صاحب شوکت عطایای خاص پادشاهی خود ازخنجر وشمشیر وکارد مرصع واستعمال ملبوس ترمه واسب مرصع ویراق ، میرزا ابوالحسن خان راکه درین کار مختار بالکل نموده اند حال در معسکر روسیه وررودخانهٔ زیوه محال گلستان متعلقهٔ ولایت قراباغ ملاقات وجمعیت نمودند . بعد از ابراز ومبادلهٔ مستمسك ماموریت واختیار کلی خود بیك دیگر وملاحظه وتحقیق امور متعلق بمصالحه مبارکه بنام نامی پادشاهان عظام قرار و بموجب اختیار نامجات طرفین قیود وفصول وشروط مرقومه را الی الابد مقبول ومنصرب واستمرار می داریم :

فصل اول : بعد ازین امورجنگ وعداوت ودشمنی که تا بحال دربین دولتین علیتین روسیه وایران بود موقوف و بموجب این عهد نامه الی الابد مقطوع ومتروك و مراتب مصالحهٔ اکیده و دوستی و وفاق فیما بین اعلی حضرت قضا قدرت پادشاه اعظم ایمپراطور کل ممالك روسیه واعلی حضرت خورشید رایت پادشاه داراشوکت ممالك ایران و وراث و ولیعهدان عظام ومیانهٔ دولتین علیتین ایشان پایدار ومسلوك خواهد بود .

فصل دوم : چون بیشتر بموجب اظهار وگفتگوی طرفین ورضا ازجانبین دولتین شده است که مراتب مصالحه دربنای «ستاتوکوئو پرزنتیوم» (٤) باشد یعنی طرفین در

---

(۱) Anna Ivanovna دختر Ivan و برادرزادهٔ پتر کبیر امپراطریس معروف روسیه از ۱۷۳۰ تا ۱۷٤۰، یکی ازمهمترین نشانها بنام وی بود .

(۲) Guéorgui نشانی که در ۱۷٦۹ یکاترین دوم امپراطریس معروف روسیه بنام Saint_George ازاولیای معروف دین‌مسیح تأسیس کرد و چهاردرجه داشت و بهریك از درجات حقوقی تعلق می گرفت .

(۳) Nicolas Rtichtchof امضا کنندهٔ این‌عهد نامه از جانب روسیه بوده است. نام وی را در نسخهای مختلف متن فارسی تحریف گوناگون کرده و در جاهای مختلف «راتشچیقوف» و «رانستچیقوف» و «ردیشجوف» و « ردیشچوف» و « درتیشف » و «رویشخوف» نوشته‌اند .

(٤) Statu quo Presentium جملهٔ زبان لاتین و اصطلاح حقوقی که تحت اللفظ «حالی که اکنون هست » معنی میدهد واین اصطلاح را در نسخهای مختلف متن‌فارسی تحریف کرده «اوسطاطوسکوه‌اوپریزندیم» و «اسطاطسکواوپرزندیم» و «اسطاطسکو اوپرنزدیم» نوشته‌اند .

هرموضع وجایی که الی قرارداد مصالحة الحالیه بوده است ازآن قرار باقی وتمامی اولکای ولایات خوانین نشین که تا حال در تحت تصرف و ضبط هر یك از دولتین بوده است کما کان درتحت ضبط واختیار ایشان بماند. لهذا دربین دولتین علیتین روسیه وایران بموجب خط مرقومهٔ ذیل ثغور وسرحدات مستقر وتعیین گردیده است : ازابتدای اراضی آدینه بازار بخط مستقیم از راه صحرای مقان تا بمعبر یدی بلوك رود ارس واز بالای کنار رودارس تا اتصال والحاق رودخانهٔ کپنك چای بپشت کوه مقری وازآنجا خط حدود سامان ولایات قراباغ ونخجوان از بالای کـوههای الداگز بدرهٔ الداگز می رسد وازآنجا بسرحدات قراباغ ونخجوان وایروان ونیزرسدی از ثغور گنجه جمع ومتصل گردیده وبعدازآن حدود مزبوره که بولایات ایروان وگنجه وهم حدود قزاق وشمس الدینلو را تا بمکان ایشك میدان مشخص ومنفصل می سازد وازایشك میدان نیز ازبالای سر کوههای طرف راست طرق ورودخانه های حمزه چمن واز کوههای پنبك الی گوشه حدود ومحال شوره گل واز گوشهٔ محال شوره گل ازبالای کوه برفدار آلداگز گذشته از سرحد محال شوره گل و میانهٔ حدود قریهٔ سدره برودخانهٔ اربه چای ملحق و متصل شده معلوم ومشخص می گردد و چون ولایات خوانین نشین طالش درهنگام عـداوت ودشمنی دست بدست افتاده ، لهذا بجهت زیادهٔ صدق وراستی حدود ولایات طالش مزبور را ار جانب انزلی واردبیل بعد از تصدیق این صلح نامه ازپادشاهان عظام معتمدان ومهندسان مأمـوره که بموجب قبول ووفاق یکدیگرو بمعرفت سرداران جانبین جبال ورودخانهاودریاچه وامکنه ومزارع طرفین تفصیلا تحدید وتمییز وتشخیص می سازند آنرا نیز معلوم و تعیین ساخته ، آنچه در حال تحریر این صلح نامه در دست ودر تحت تصرف جانبین باشد معلوم نموده ،آن وقت خط حدود ولایت طالش نیز در بنای ستاتو کوئو پـرزنتیوم مستقر و معین ساخته ، هریك از طرفین آنچه درتصرف دارد برسرآن باقی خواهد ماند وهم چنین درسرحدات مزبورهٔ فوق اگر چیزی ازخط طرفین بیرون رفته باشدمعتمدان ومهندسان مأمورهٔ طرفین هرطرف موافق ستاتو کوئو پرزنتیوم رضا خواهند داد .

فصل سوم : اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم مالك بالاستقلال کل ممالك ایران بجهت ثبوت دوستی و وفاقی که باعلیحضرت خورشید مرتبت ایمپراطور کل ممالك روسیه دارند باین صلح نامه بعوض خود وولیعهدان عظام تخت شاهانهٔ ایـران ولایات قراباغ وگنجه که الان موسوم بیلزابتوپول (١) است و اولکای خوانین نشین شکی وشیروان و قبه ودربند وبادکوبه وهرجا ازولایت طالش راباخاکی که الان در تصرف دولت روسیه است وتمامی داغستان وگرجستان ومحال شوره گل وآچوق باش وگروزیه (٢). ومنگریل (٣)

Mingrelie (٣)   Grouzia (٢)   Yelizabetopol(١)

و ابخازو تمامی اولکا و اراضی که در میانهٔ قفقازیه و سرحدات معینة الحالیه بوده و نیزآنچه از اراضی‌دریایی قفقازیه الی کنار دریای‌خزر متصلست مخصوص ومتعلق بممالك ایمپریه روسیه‌می دانند .

فصل چهارم : اعلی حضرت خورشیدرأیت ایمپراطور والاشوکت ممالك‌روسیه برای اظهار دوستی واتحاد خود نسبت‌باعلی حضرت قدرقدرت‌پادشاه اعظم ممالك ایران وبجهت اثبات این معنی که بنا برهمجواریت طالب وراغبست که در ممالك شاهانهٔ ایران مراتب استقلال واختیار پادشاهی را در بنای‌اکیده مشاهده‌وملاحظه نمایند ، لهذا ازخود واز عوض ولیعهدان عظام اقرار می نمایندکه‌هریك ازفرزندان‌عظام ایشان که بولیعهدی دولت ایران تعیین می گردد هرگاه محتاج باعانت ویا امدادی ازدولت علیه روسیه‌باشند مضایقت ننمایند ، تا از خارج کسی‌نتواند دخل وتصرف درمملکت ایران نماید وبامدادو اعانت دولت روس دولت ایران‌مستقر ومستحکم گردد واگر درسر امور داخله مملکت ایران فی مابین شاهزادگان مناقشتی روی نماید دولت علیه روس را درآن میانه‌کاری نیست ، تا پادشاه وقت خواهش نماید.

فصل پنجم : کشتی های دولت روسیه‌که برای معاملات بر روی‌دریای خزر تردد می نمایندبدستور سابق مأذون‌خواهند بود که بسواحل وبنادر جانب ایران عازم ونزدیك شوند وزمان طوفان وشکست‌کشتی از طرف ایران اعانت ویاری دوستانه نسبت بآنها بشود وکشتی های جانب ایران هم بدستورالعمل سابق ماذون خواهند بودکه‌برای‌معامله روانه سواحل روسیه شوند بهمین نحو درهنگام شکست وطوفان از جانب روسیه اعانت ویاری دوستانه دربارهٔ ایشان معمول گردد ودرخصوص کشتیهای عسکریهٔ جنگی روسیه بطریقی‌که در زمان دوستی ویا در هروقت‌کشتیهای جنگی دولت روسیه با علم وبیرق در دریای خزر بوده‌اند حال نیز محض دوستی اجازه داده‌میشودکه بدستورسابق معمول گردد واحدی ازدولتهای دیگر سوای دولت روس کشیتهای جنگی دردیای خزر نداشته باشند .

فصل ششم : تمامی اسرایی‌که درجنگها گرفته شده‌اند یا اینکه از اهالی طرفین اسیر شده ، از کریستیان (۱) ویاهرمذهب دیگر باشند می‌باید الی‌وعده سه ماهه هلالی بعد از تصدیق وخط‌گذاردن درین عهدنامه ازطرفین مرخص وردگردیده ، هریك را از جانبین خرج ومایحتاج باسرای مزبوره داده‌بقرا کلیسیا رسانندو وکلای سرحدات طرفین بموجب نشراعلامی‌که درخصوص فرستادن آنها بجای معین یك دیگر می نمایند اسرای جانبین راباز‌یافت‌خواهندکرد وآنانکه بسبب تقصیر یا خواهش خود از مملکتین فرار

---

(۱) Khristian عیسوی

نموده‌اند اذن بآن کسانی که برضا ورغبت خود ارادهٔ آمدن داشته باشند داده شود که بوطن اصلی خود مراجعت نمایند وهر کس از هرقومی چه اسیر وچه فراری که نخواسته باشد بیاید کسی را با او کاری نیست و عفو تقصیر ات از طرفین نسبت بفراریان عطا خواهد شد.

فصل هفتم : علاوه از اقرار و اظهار مزبورهٔ بالا رای بیضاضیای اعلی حضرت کیوان رفعت ایمپراطور اعظم روسیه واعلی حضرت قدرقدرت پادشاه اعظم ممالك ایران قرار یافته که ایلچیان معتمد طرفین که هنگام لزوم مأمور وروانه دارالسلطنهٔ جانبین میشوند برو فق لیاقت رتبه امور کلیه مرجوعهٔ ایشان راحاصل و برداشت معبت نمایند و بدستور سابق و کلایی که از دولتین بخصوص حمایت ارباب معاملات در بلاد مناسبه طرفین تعین وتسکین گردیده زیاده ازده نفرعمله نخواهند داشت وایشان بااعزازشایسته موردمراعات گردیده و باحوال ایشان هیچ گونه زحمت نرسیده ، بل زحمتی که برعایای طرفین عاید گردد بموجب عرض واظهار و کلای رعایای مزبور رضای ستم دیدگان جانبین داده شود.

فصل هشتم : درباب آمد وشدقوافل وارباب معاملات درمیان ممالك دولتین علیتین اذن داده می‌شود که هر کس ازاهالی تجار بخصوص بثبوت اینکه دردست رعایا وارباب معاملات متعلق بدولت بهیه روسیه یاتجارمتعلق بدولت علیه ایران میباشند ازدولت خود یا ازسرحدات تذکره ویا کاغذ راه در دست داشته باشند ازطریق بحرو بر بجانب ممالك این دودولت بدون تشویش آیند وهر کس هرقدرخواهدساکن ومتوقف گشته باموروممامله وتجارت اشتغال نمایند وزمان مراجعت آنها باوطان خود از دولتین مانع نشوند. آنچه مال وتنخواه ازامکنهٔ ممالك روسیه بولایات ایران ونیزازطرف ایران بممالك روسیه برند وبمعرض بیع رسانند ویا معاوضه بمال ویا اشیاء دیگری نمایند اگردرمیانه‌ارباب معاملات طرفین بخصوص طلب وغیره شکوه وادعایی باشد بموجب عادت مالوفه بنزد وکلای طرفین ویا اگروکیل نباشد بنزد حاکم آنجا رفته اموخود را عرض واظهار سازند ، تا ایشان از روی صداقت مراتب ادعای آنها را مشخص ومعلوم کرده خود و یا بمعرفت دیگران قطع وفصل کار را ساخته نگذارند تعرض وزحمتی بارباب معاملات عاید شود ودرباب تجارطرف ممالك روسیه که وارد بممالك ایران می‌شوند ماذون خواهند بود که اگربا اموال وتنخواه خودشان بجانب ممالك پادشاهانه دیگر که دوست ایران باشند بروند ازطرف دولت ایران بیمضایقه تذکرات راه بایشان بدهند وهم چنین ازطرف دولت علیه روسیه نیزدرمادهٔ تجارت اهالی ایران که ازخاك ممالك روسیه بجانب سایر ممالك پادشاهانه که دوست دولت روسیه باشند میروند معمول خواهد شد. وقتی که یکی از رعایای دولت روسیه درزمان توقف وتجارت درممالك ایران فوت شده باشد اموال واملاك

اودرایران بماند چون مایعرف اوازمال رعایای دولت دوستست لهذا میباید اموال مفوت بموجب قبض الوصول شرعی رد وتسلیم ورثهٔ مفوت گردد و نیزاذن خواهند داد که املاك مفوت را اقوام او بفروشند چنانکه این معنی درممالك روسیه وپادشاهان دیگردستور و عادت بوده متعلق بهر که باشد مضایقه نمینمایند .

فصل نهم : باج و گمرك اموال تجارطرف دولت بهیه روسیه که ببنادر و بلاد ایران میآورند از یك تومان مبلغ پانصد دینار در یك بلده گرفته از آنجا با اموال مزبوره بهر ولایت ایران که بروند چیزی مطالبه نکرده و هم چنین از اموالی که از ممالك ایران بیرون میآورند آن‌قدر گرفته زیاده بعنوان خرج‌وتوجیه‌وتحمیل واختراعات چیزی ازتجار روسیه با شروشلتاق مطالبه نشود وبهمین نحو دریك بلده باج وگمرك تجارایران که ببنادروبلاد ممالك روسیه میآورندویا بیرون میبرند بدستور گرفته اختلافی بهیچ وجه نداشته باشد.

فصل دهم : بعد ازنقل اموال‌تجار ببنادر کناردریا ویاآوردن ازراه خشکی ببلاد سرحدات دولتین اذن واجازه بتجاروارباب معاملات طرفین‌داده شود که اموال خودشان را فروخته واموال‌دیگرخریده ویا معاوضه کرده‌دیگرازامنای گمرك و مستاجرین طرفین اذن و دستوری نخواسته باشند ، زیراکه بر ذمهٔ امنای گمرك و مستأجرین لازمست که ملاحظه نمایند تا معطلی وتأخیر در کار تجارت ارباب معاملات وقوع نیافته باج خزانه را از بایع ویا ازمبیع یا از مشتری هر نوع با هم سازش‌مینمایند حاصل و بازیافت دارند .

فصل یازدهم : بعد ازتصدیق و خط‌گذاردن درین شروط نامه بوکلای مختار دولتین علیتین بلا تاخیر باطراف جانبین اعلام واخبارمینمایند وامراکید بخصوص بالمره ترك‌وقطع امورعداوت ودشمنی بهرجا ارسال خواهند کرد . شرط این شروط نامهالحالیه که بخصوص استدامت مصالحهٔ دایمه طرفین مستقر و دوقطعه مشروحه با ترجمان خط فارسی مرقوم ومحرزوازو کلای‌مختار مامورین دولتین علیتین مزبوره تصدیق و با خط و مهر مختتم گردیده و مبادله با یك دیگر شده است . می باید از طرف اعلی حضرت خورشید رایت پادشاه اعظم ایمپراطوراکرم مالك کل ممالك روسیه وازجانب اعلیحضرت قدرقدرت پادشاه والاجاه ممالك ایران بامضای خط شریف ایشان تصدیق گردد وچون این صلح نامهٔ مشروحهٔ مصدقه میباید ازهردودولت پایدار بوکلای مختار برسد لهذاازدولتین علیتین‌درمدت‌سه‌ماه‌هلالی وصول گردد.تحریراً فی‌معسکر روسیه‌وروودخانهٔ زیوه من محال گلستان متعلقه بولایات قراباغ بتاریخ بیست و نهم شهرشوال المکرم سنهٔ یکهزارودویست وبیست و هشت هجری نبوی مطابق دوازدهم ماه اکتبر برسنهٔ یك

هزار و هشتصد و سیزده عیسوی سمت تحریر یافت .

سواد دستخط ایلچی روس ینرال لئیتنانت نیکالای رتیشچوف سپاردانی که : چون میان وکلای دو دولت پایدار عهدنامه قرار یافت بنابراین شد که بعد از اتمام مصالحه و دستخط گذاشتن برای استقرار دوستی و اتحاد سفرا آمد و شد نمایند ، لهذا ایلچی که از دولت علیه ایران برای مبارکباد بدولت بهیه روس میرود و مطالبی که از شاه خود مامورست برای اعلی حضرت قضا قدرت ایمپراطور اعظم عرض و اظهار سازد، سردار دولت بهیه روسیه تعهد نمود که در مطالب ایران بقدر مقدور کوشش و سعی نماید . بجهت اعتماد خط گذاشته مهر نمودم . در معسکر روسیه رودخانه زیوه من محال گلستان متعلقه بولایت قراباغ بتاریخ سیزدهم ماه اکتبر سنهٔ یکهزار و هشتصد و سیزده عیسوی . محل مهر وکیل مختار دولت علیهٔ ایران میرزا ابوالحسن خان . محل مهر ینرال لئیتنانت نیکالای رتیشچوف سردار دولت روسیه » .

نیروی نظامی ایران در آن زمان

جنگهای این مدت برتری نظامی روسیه را بایرانیان نشان داده بود. فتحعلیشاه و بیشتر از او پسرش عباس میرزای نایب السلطنه که در میدانهای جنگ آزموده و ورزیده شده بود درصدد برآمدند نیروی نظامی تازه‌ای در ایران تربیت کنند که بوسایل جدید وفنون نظامی اروپا آشنا باشد . در زمانی که ژنرال گاردان در ایران بود نیروی نظامی ایران تنها شامل شصت هزار پیاده و صد و چهل و چهار هزار سوار و دو هزار و پانصد توپچی بود . درجات نظامی و اصطلاح آن زمان بدینگونه بود : ده باشی فرمانده ده سرباز ، الی باشی فرمانده پنجاه سرباز ، سلطان فرمانده صد سرباز ، خان فرمانده هشت تا ده هزار سرباز .

مدت خدمت سربازان بنیچه و چریك معلوم نبود و هر سربازی در سال سی تومان مواجب میگرفت و از مالیات معاف بود و روزی یك چهار یك نان باو جیره میدادند . افراد پیاده نظام تفنگهای سر پر بسیار سنگین داشتند و بهر دو سرباز یك اسب تعلق میگرفت که علیق آنرا دولت میداد . افراد پیاده نظام آذربایجان و عراق (نواحی مرکزی) تفنگ های سر پر فتیله‌ای داشتند که زیر آن دوشاخه بود و در موقع تیراندازی تفنگ را روی دوشاخه میگذاشتند .

درجنگ تنها بیك صف حمله میکردند و در تیراندازی زبردست بودند اما افراد سوار نظام میبایست هر یك اسب خود را با خود بیاورند . تفنگهای دراز و سرپری داشتند

که چندان در برابر گلوله مقاومت نداشت و گاهی میترکید. سواران ترکمان ایران هنوز تیر و کمان داشتند و شمشیرهاشان مخصوصاً خوب بود . افراد سوار نظام در جنگ نظام نمیگرفتند و هرطور پیش میآمد میایستادند. درموقع حمله چهار نعل میرفتند و درفرار از پشت سر تیر میانداختند . هزینهٔ نعل بندی بعهده سوار بود .

توپها را با گاو میبردند و کارخانهای توپ ریزی و گلوله ریزی دراصفهان وشیراز وتبریز ومشهد دایر کرده بودند . توپهای ایران اندازههای مختلف داشت و بیشتر آنها را درایروان ورشت نگاه میداشتند تا در موقع لزوم بمیدان جنگ ببرند . در طهران نزدیك سی اراده توپ داشتند که از کار افتاده بود . در مشهد و برخی نواحی ساحل خلیج فارس هم چند اراده توپ بود و با هرتوپی بیش از بیست تا سی گلوله نبود وهر توپ را بیك گاو میبستند .گلوله های توپ که در ایران بیشتر معمول بود گلولهایی بود که پس ازعقب نشینی روسها ازیشان گرفته بودند . در مازندران هم کارخانه گلوله ریزی مخصوصی بود اما گلولهایی که درآنجا میریختند باندازهای بد بود وشن ومواد خارجی داشت که دهانه توپ را ازهم میشکافت و بیشتردرموقع بیرون آمدن می ترکید و بهدف نمیرسید .

درسپاه ایران مقداری زنبورك هم بود که برشتر بار میکردند وروی کوهان جلو شتر میگذاشتند و زنبورکچی پشت آن می نشست و با یك دست مهار شتر را میگرفت و بتاخت سوی دشمن حمله میکرد و با دست دیگر زنبورك راآتش میداد . درموقع لزوم باشارهٔ اوشتر که برای همین کار تربیتش کرده بودند زانو میزد وهمینکه زنبورك را خالی میکردند دوباره بر میخاست و بجلو یا عقب میرفت. تیرزنبورك مانند تیرتفنگ بود و بیشتر ازآن برد نداشت و بمحض اینکه شترزخم برمیداشت دیگر آن زنبورك بیفایده میشد.زنبورکچی برای آتش دادن زنبورك خود فتیلهای داشت که درطرف راست خود آویخته بود و درطرف چپ شتر دو کیسه جای فشنك وباروت بود . باروتی که درایران میساختند نیز بسیار بدو پراز مواد خارجی بود وسیاه بود ودود بسیار میکرد . .

لشکریان ایران لباس متحدالشکل مخصوصی نداشتند . علوفه سپاه تنها کاه بود وهنگامی که دربیابان علف مییافتند باسبان علف تازه میدادند . بهمین جهة درفصلی که علف روی زمین نبود لشکریان رامرخص میکردند وبدین گونه هرسال دردوماه اول بهارسربازان را احضارمیکردند وپس ازچهارماه درماه اول پاییزمرخص میکردند .هر سال درموقع احضارودرموقع مرخصی لشکریان راسان میدیدند وپادشاه یاسپهسالاردر زیرچادری میایستاد ولشکریان درطرف چپ آن چادرصف میکشیدند وافراد را باسم حاضر وغایب میکردند بدین گونه که یکی از افسران نام هریك ازافراد خود را میخواند وافسر

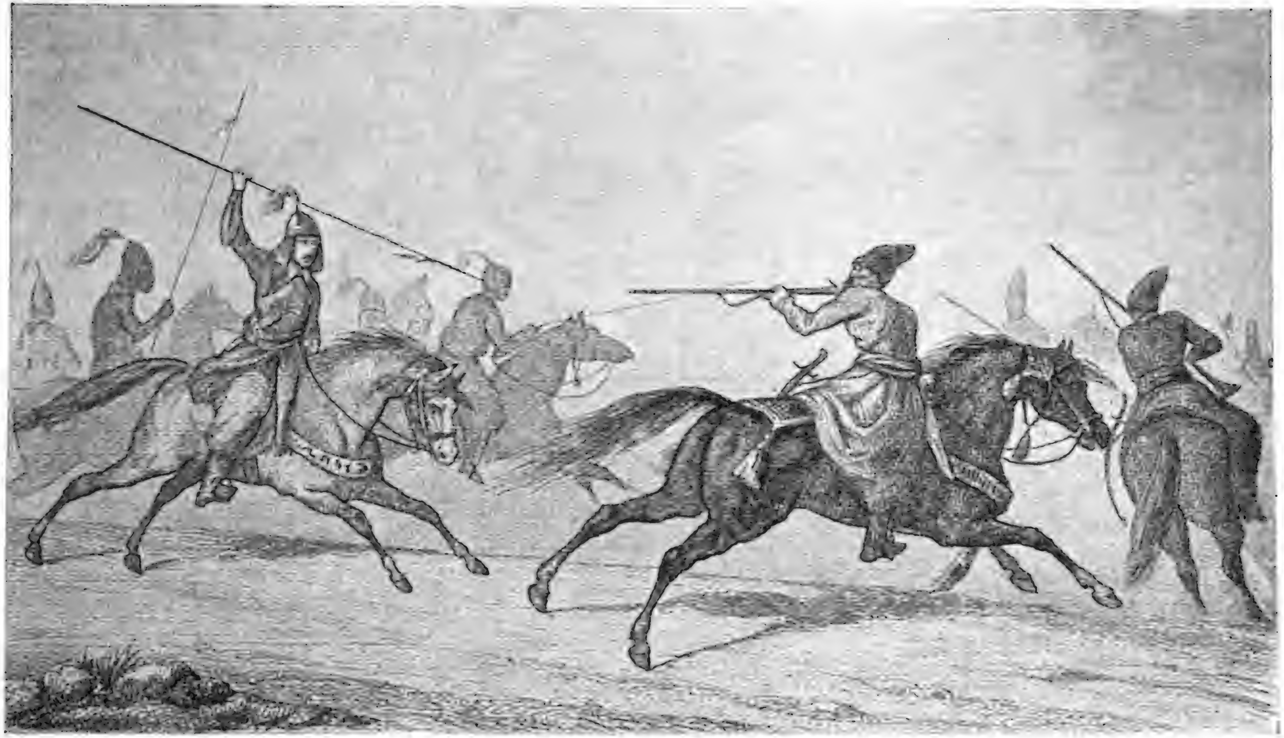

حرکت قیقاج سواران ایرانی
از کتاب‌دوبو

دیگر جواب میداد «حاضر» و اگر حاضر بود مواجب اورا میپرداختند.

در اردوگاه های سپاه ایران نظم و ترتیبی نبود . توپها را در برابر اردو جا میدادند وشترها را درجایگاه جداگانه دریك فرسنگی یا دوفرسنگی اردونگاه میداشتند . در پیشاپیش اردو دکاندارها واردو بازار بود که مرکب بود از نانوا وخیاط وسراج ومیوه فروش . درجلو اردو بازار دوچوب میافراشتند و بر بالای آن بیرق سرخی نصب میکردند وهر کس راکه میخواستند کیفر بدهند برآن چوبها میآویختند . در دو سوی این اردو دسته‌های لشکریان را بترتیب قبایل وطوایف ونواحی مختلف کشور جا میدادند واسبان را دراطراف چادرها می بستند . طرف عصر عدهٔ کسانی راکه می بایست پاسبان چادر شاه یافرمانده لشکر باشند تعیین می کردند وعدهٔ آنها معمولا مرکب از پانصد تن بود .

عباس میرزای نایب السلطنه که از نزدیك بترتیب نظام روسیه آشنا شده بود بیش از پدرش دراصلاح سپاه ایران و خرید اسلحهٔ جدید اروپایی کوشش کرده است و بهبودی که دروضع نظام ایران دراواخر دورهٔ فتحعلی شاه پیدا شد نتیجهٔ کوششهای او بوده است. از جمله کارهایی که وی درین زمینه کرده اینست که وقتی بپرنس مترنیخ (۱) صدراعظم معروف اتریش که ازمردان بزرك آن زمان بوده متوسل شده ودر زمانی که میرزا ابوالحسن شیرازی معروف بایلچی که بعد ها وزیر امور خارجه ایران شده بسفارت باروپا می رفته وی را مامور کرده است باتریش برود و نمونه‌ای از اسلحهٔ جدید آن کشور راکه درامور نظامی بر کشورهای دیگر اروپا برتری داشته است برای سپاه ایران بگیرد و بایران بفرستد . پرنس مترنیخ هم در ۱۷ جمادی الاولی ۱۲۳۴ (۷ مارس ۱۸۱۹) پاسخی بنامهٔ عباس میرزا نوشته و نمونهایی ازاسلحهٔ جدید اتریش را برایش فرستاده است .

عباس میرزا حتی برای یاوری سیاسی بپرنس مترنیخ متوسل شده وازو خواسته است که از ایران در برابر روسیه وانگلستان پشتیبانی بکند و بوسایل سیاسی مانع از تجاوزات روسیه درمرزهای ایران بشود . از آن جمله در ۱۲۴۲ (۱۸۲۶ م.) که داود ملك شاه نظر شاهپورزاده نام را ازارمنیان ایران بسفارت بپترزبورگ فرستاد، تا دعاوی ایران را باطلاع دربار روسیه برساند، وی راکه در ۳ ربیع الثانی ۱۲۴۲ (۷ نوامبر ۱۸۲۶) دراستانبول متوقف بوده با نامه‌ای نزد پرنس مترنیخ بوین فرستاده وازو خواستار شده است از ایران حمایت کند . درین زمان پس از ناپلئون پرنس مترنیخ متنفذ ترین مرد سیاسی اروپا بوده است و دولت اتریش نیرومندترین دولت اروپا بشمار می رفته است . در همین زمانها ماموران سیاسی که ازسوی ایران باروپا میرفته‌اند بیشتر ارمنیان بوده‌اند زیرا که ماموران مسلمان ازرفتن باروپا احتراز میکرده‌اند ودولت ایران هم تصور میکرده که چون

---

(۱) Metternich

ارمنیان هم مانند اروپاییان عیسوی هستند بیشتر میتوانند در اروپا نفوذ بهم رسانند و اروپاییان بیشتر از آنها حرف شنوی دارند .

وصیتنامه ساختگی پتر کبیر

درقرن گذشته درمیان اسناد سیاسی که درآن زمان بسیاررواج داشته سند مجعولی نیزانتشارداده‌اند که آنرا «وصیت نامهٔ پتر کبیر» وانمود کرده‌اند ومدعی شده‌اند که پتر اول امپراتور معروف روسیه در پایان زندگی این سفارشنامه را برای جانشینان خود نوشته است، اما هیچ لیل متقنی در بارهٔ این اسناد نیست وبهمین جهت بایدآنرا ساختگی دانست . چون این سند درآغازقرن نوزدهم میلادی انتشاریافته وپیش ازآن ذکری از آن درجایی نکرده‌اند پیداست که درهمان زمان آنرا ساخته‌اند ونزدیك صد سال پس‌از دورهٔ سلطنت او که از ١٦٨٢تا ١٧٢٥ میلادی پادشاهی کرده ساخته شده است . بیشتر بدان می ماند که این سند را درهمان دربار تزار های‌روسیه ساخته باشند زیرا برنامهٔ کامل وانعکاس دقیقی از نقشهٔ جهان گیری و کشورستانی تزارهای روسیه درآن هست .

ترجمهٔ این وصیت نامهٔ ساختگی بدان گونه که انتشاریافته‌است چنینست :

«وصیت نامهٔ پتر کبیر امپراتور روسیه که درسال مرگ خود نوشته است :

پس ازستایش فراوان برآفریدگارجهان ، همهٔ فرزندان وجانشینان خود را از وصیتی که ازین پس خواهدآمدآگاه میکنم ، زیرا می بینم در روزگاران خجستهٔ آینده همهٔ فرزندان من رفته رفته ، یکی پس ازدیگری ، برهمهٔ کشور های اروپا دست خواهند یافت . چه همهٔ ریاست‌ها وسلطنت های اروپا فرسوده وپیرشده‌اند وپادشاهی روسیه که مانند سردر برابر پیکرآنهاست بسوی پیشرفت میرود وتربیت و سامان وسازمان‌آن بر همهٔ ریاست ها و پادشاهی‌ها برتری دارد. ما نخست این پادشاهی‌راچون چشمه‌ای یافتیم ومن با اندیشهٔ خویشتن این کشتی را بکرانه رساندم ، یعنی این چشمه را بزرگتر کردم ودریایی ازآن ساختم ومیدانم که جانشینان من بارای بلند خودآن راگشاده ترخواهند کرد واوقیانوسی‌خواهد شد . بدین سبب این سخنان را برای راهنمایی وسفارش بایشان مینویسم که دستورخود سازند .

نخست‌آنکه دولت روسیه باید همیشه وسایل جنگ راآماده داشته باشد و این وسیلهٔ پیشرفت کارهای این کشورخواهد بود .

دوم‌آنکه تا می‌توانند هنگام جنگ باید افسران ورزیده ازکشورهای دیگر اروپا بکار بگمارند وازآنها بهره مند شوند وهنگام صلح نیز باید از وجود دانشمندان وهنرمندان بهره برگیرند .

سوم آنکه هنگام جنك درمیان کشورهای اروپا و کشورهای دیگرچنانکه موقع مناسب باشد باید بایکی ازآن دوطرف همدست شد ، مخصوصاً درجنگهایی که باآلمان درمی گیرد ، زیراکه این کشور پیوسته بکشورماست .

چهارم آنکه باید درلهستان وسایل جنگی آماده کرد واشراف و بزرگان آن سر زمین رارشوه داد ودرعقایدشان رخنه کرد وازمسکو بهرگونه که ممکن باشد باید لشکریان بلهستان فرستاد واگردولت های دیگردرکارلهستان فسادی بکنند باید ازخاك لهستان سهمی بآنها داد وکم کم باید باآن شریك هم وارد دشمنی شد و آن قسمت از لهستان راکه باوداده‌اند پس گرفت وهمهٔ آن سرزمین را بدست آورد .

پنجم آنکه تاجایی که ممکنست بایدازکشورسوئد راهم گرفت ، اما باید کاری کرد که پادشاه آن کشور برمابتازد تاآنکه برای گرفتن آنجا بهانه‌ای بدست آید . برای این مقصود باید دانمارك را از سوئدجدا کرد یاآنکه درمیان حکمرانان این دو کشور باید دشمنی فراهم ساخت .

ششم آنکه پادشاه زادگان روسیه باید همواره دختران حکمرانان وپادشاهان و بزرگان آلمان راکه ازخاندان محترم باشند بگیرند زیراکه درین کار سودهای فراوان هست .

هفتم آنکه بایدباپادشاهان انگلستان اتحاد واتفاق داشت وباایشان دربازرگانی قرارهایی گذاشت ، زیراکه ایشان برای ساختن کشتی های خود از ما چوب خواهندخرید وسود بسیار ازین راه خواهیم برد و چون با انگلستان رابطه داشته باشیم در ساختن کشتی های جنگی با ما یاری خواهند کرد .

هشتم آنکه ازسوی شمال تا دریای بالتیك را باید تصرف کرد واز سوی جنوب بایدکشور را تا دریای سیاه وسعت داد .

نهم آنکه دولت روسیه را وقتی می توان دولت واقعی گفت که پای تخت خود را باستانبول که کلید گنجهای آسیا و اروپاست ببرد . پس تامی توان باید کوشید که بشهر استانبول و اطراف آن دست بیندازیم و کسی که استانبول و اطراف آن را در دست داشته باشد خداوند همهٔ جهان خواهد بود ، پس برای رسیدن باین مقصود باید در میان ایران و دولت عثمانی نفاق افکند ، تا همیشه در میانشان جنگ باشد . اگرچه اختلاف مذهب وعقیده که مردم شیعه بامردم سنی دارندازهرلشکروسلاحی بیشتر کارگر است وبرای تأمین مقصود ما وتسلط روسیه برآنها بهترین وسیله است . با این همه بر شما واجبست همواره بهروسیله که می توانیددوگانگی را در میانشان سخت تر کنید و نگذارید باهم هم‌آهنگ شوند . چیزی که بیش از همه مرا دلخوش می کند دو چیزست

یکی اختلاف عقیده در میان شیعه وسنی واستیلای روحانیان بر ملل مسلمان واینکه ایشان مانعند که مسلمانان با ملل اروپا درآمیزند تاچشمشان باز شود ودر کارخود چاره‌جویی کنند وهمین بس خواهد بود که بزودی نام آنها از آسیا برافتد وتمدن وفرهنگ عیسوی بدست پادشاهان دولت جوان روسیه سیل وار آن کشور ها رافراگیرد ، چنانکه برتری واستیلای روحانیان ما بود که درین مدت روسیه را در پست ترین مرحله نگاه داشت و مانع از پیشرفت وبرتری آن شد ، تامن بهزاران رنج ودشواری این خار را ازپیش پای ملت خود برداشتم ودست آنها را ازکار های دولت کوتاه کردم تا بنماز وروزه اکتفا کنند . گذشته ازآن باید چاره جویی های فراوان کرد که کشور ایران روز بروز تهی دست تر شود وبازرگانی آن تنزل کند . روی همرفته باید همیشه درپی آن بود که ایران روبویرانی رود و چنان باید آنرا در حال احتضار نگاهداشت که دولت روسیه هرگاه بخواهد بتواند بی درد سر آنرا ازپا درآورد و باندك فشاری کار خود را بپایان رساند. اما مصلحت نیست که پیش ازمرگ حتمی دولت عثمانی ایران را یك باره بی جان کرد . کشور گرجستان وسرزمین قفقاز رگ حساس ایرانست، همینکه نوك نیشتر استیلای روسیه بآن رگ برسد ، فورا خون ضعف از دل ایران بیرون خواهد رفت وچنان ناتوان خواهدشد که هیچ پزشك حاذقی نتواند آنرا بهبود بخشد . آنگاه دولت عثمانی چون شتری مهار کرده دردست پادشاهان روسیه خواهد بود ودم آخر را برخواهدآورد، تا درهنگام لزوم بارکشی کند وپس ازآنکه دیگر کاری ازآن ساخته نشد باید سرش را ازتن جدا کرد . برشما لازمست که بی درنك کشورگرجستان وسرزمین قفقاز را بگیرید و پادشاه داخلی ایران را دست نشاندهٔ فرمان بردار خود بکنید . پس از آن بایدآهنك هندوستان کرد ، زیرا که کشوری بسیار بزرگ وبهترین بازارگاه تجارتست وهرگاه بدانجا دست یافتید هرقدر پول که بوسیلهٔ انگلستان بدست می‌آید می توان مستقیماً ازهندوستان فراهم کرد. کلید هندوستان هم سرزمین ترکستانست، تا می توانید باید بسوی بیابانهای قرقیزستان وخیوه وبخارا پیش بروید تا بمقصود نزدیکتر شوید واما تأمل وتأنی را نباید از دست داد وباید از شتاب کاری خود داری کرد . باید با دولت اتریش دوستی ظاهری داشت، اما باید چنان چاره‌جویی کرد که آلمان واتریش رفته رفته درچنك ما بیفتند . باید بااتریش همدست شدودولت عثمانی را از اروپا بیرون کرد ، اما نه چنانکه اتریش بهره‌مندشود و این دوراه دارد: نخست آنکه باید اتریش را جای دیگرسر گرم کرد، دیگر آنکه باید ازخاك عثمانی آن نواحی را باتریش داد که پس ازچندی بتوانید آنراهم بگیرید .

دهم آنکه باید باکشور یونان در صلح بود تا هنگام جنگ بتوانید از آن یاری بخواهید .

یازدهم آنکه پس از گرفتن سوئد و کشور عثمانی و ایران و لهستان باید با اتریش وفرانسه اتحاد کرد و اگر هریك از ین دودولت دوستی و اتحاد ما را پذیرفت می توان کشور های دیگر را از پا درآورد و پس از آن باید بر اتریش هم مسلط شد ،

دوازدهم آنکه اگر این دو دولت با هم اختلاف پیدا نکنند باید چاره ای جست که در میانشان دوگانگی بیفتد و بدین گونه رفته رفته یکی از پا در خواهد آمد و آنگاه می توان بر آن دست یافت و بی مانع بر همهٔ اروپا حکمرانی کرد و بدین وسیله می توانید هم این نواحی را دست نشانده خود بکنید ».

نسخه دیگر از عهدنامهٔ فینکن شتاین

ترجمهٔ عهدنامه فینکن شتاین ازروی متن فرانسه پیش ازین در صحایف ۹۵-۹۸ چاپ شده است . در همان زمان فتحعلی شاه ترجمهٔ دیگری از آن کرده اند که در برخی از مجموعه های آن روزگار باقیست و نمونه خوبی از ترجمهٔ این گونه اسناد سیاسی در آن دوره است و بدین گونه است :

بسم الله الرحمن الرحیم

چون درین اوان سعادت نشان وزمان میمنت اقتران خدیو فلك جاه سلطنت دستگاه ایمپراطور ممالك فرانسه و پادشاه ایطالیا بنای اتحاد والفت با اعلی حضرت قدر قدرت قضا بسطت خورشید رایت شاهنشاه صاحب قران وخسرو گیتی ستان پادشاه انجم سپاه آفتاب علم وارث تختگاه کسری وجم فرمانفرمای ممالك فسیحة المسالك ایران عجم السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان فتحعلی شاه قاجار خلدالله ملکه و سلطانه گذاشته ، بجهت تشیید مبانی الفت ووفاق دولتین علیتین وتجدید عهد مودت واتفاق سلطنتین بهیتین ازدوجانب با رخصت کامله تعیین رخصت گزار فرموده ، ازطرف جناب ایمپراطورفرانسه و پادشاه ایطالیا وزیر اعظم وکاتب سرایمپراطوری صاحب کلك همایون اشرف ونشانهای دولت مسیو هوگ برنارماره نام مامور گردیده ، بنای عهد وشرط با بندهٔ آستان فلك بنیان پادشاهی و چاکر دیرین سپهر انتباه شاهنشاهی سفیر دولت جاوید قرار ابد قرین میرزا محمد رضا وزیر دارالسلطنهٔ قزوین گذاشته، بمقتضای صلاح دولتین علیتین با یك دیگر مکالمه ومجاهده نموده اند . قرار شرح مسطور ذیل مواد مرقومهٔ مبارکه را بنا گذاری نموده ، که من بعد اولیای دودولت کبری وامنای دوسلطنت عظمی رضانامهٔ آنها را قلمی و بمهر همایون مزین ساخته تسلیم یك دیگر نمایند .

مادهٔ اول : آنکه فیمابین اعلی حضرت قدرقدرت پادشاه فلك بارگاه ایران و جناب ایمپراطورفرانسه و پادشاه ایطالیا صلح موبد بوده، من بعد با یك دیگر شرایط الفت و

ودادو مراسم محبت واتحاد رامرعی فرموده همواره بین دولتین علیتین کمال وفاق بوده باشد .

مادهٔ دویم : آنکه جناب ایمپراطور اعظم بمقتضای مراسم دوستی وموافقت بـا دولت علیهٔ ایران متعهد و کفیل گردیده که من بعد احدی رخنه درخاك ایران ننمایـد و چنانچه احدی خواسته باشد که بعد ازین دخل برخاك ممالك ایران نماید جناب ایمپراطور اعظم با پادشاه سپهر تختگاه ایران کمال موافقت بعمل آورده ، بدفع دشمن پرداخته ، حراست ممالك مزبوره را نمایند و بهیچ وجه خودداری نکنند .

مادهٔ سوم : آنکه جناب ایمپراطور اعظم ادای شهادت نمود که مملکت گرجستان ملك حلال موروثی اعلی حضرت پادشاه ایران میباشد وحقیقت مطلب برجناب ایمپراطور مشخص ومعلومست .

مادهٔ چهارم: آنکه جناب ایمپراطور فرانسه وپادشاه ایطالیا درخصوص اخراج نمودن طایفهٔ روسیه ازملك گرجستان وتمامی خاك ایران بزور پادشاهانهٔ خود قـرارداد فرمودند که طایفهٔ مزبوره را جبراً وقهراً ازجمیع خاك ایران اخراج نموده وبـالکلیه ترك حدود کشور ایران نمایند و چنانچه با روسیه بنای عهد صلح نمایند این شروط از جملهٔ شروط عهدنامهٔ ایشان قرار داده ، بطریق امور دولت خوددرین خصوص کوتاهی ننمایند و کمال تعهد درباب این مطلب فرموده برذمت همت عالی خودواجب ولازم ساختند.

مادهٔ پنجم : آنکه ازطرف قرین الشرف جناب ایمپراطور فرانسه وپادشاه ایطالیا یك نفر سفیر معتبر رخصت گزار معین آمده ، درآستان فلك بنیان اعلی حضرت قدرقدرت پادشاه جم جاه ایران اقامت نموده ، بخدمت گزاری وصلاح اندیشی دولتین قیام واقـدام نماید .

مادهٔ ششم : آنکه هرگاه رای بیضاضیای جهان آرای اعلی حضرت پادشاه ممالك ایران اقتضا فرماید که عساکر پیاده وتوپچی برسم و ضابطهٔ فرنك تعلیم و مهیا نماید وبعضی قلعه ها بضابطهٔ قلعهٔ فرنك بنا گذارد جناب ایمپراطور فرانسه و پادشاه ایطالیا بنابرین مطلب توپ سفریه وتفنك حربیه از هر قدر ضرورولازم بوده باشد بصوب ایران ارسال وقیمت آنرا ازقرار قیمت فرنگستان بسرکار جناب ایمپراطور اعظم داده شود .

مادهٔ هفتم : آنکه ازدولت علیهٔ ایران هرگاه خواهش نمایند که بطـریق قلعه های فرنك قلعه ساخته باشند وتوپخانه بقاعدهٔ فرنك ترتیب وعساکر پادشاه بـا ضابطهٔ فرنك تعلیم نماینده هـرقدر تـوپچی ومهندس وتعلیم چی لازم بـوده وضرور شود جناب ایمپراطور فرانسه وپادشاه ایطالیا متعهد گردید که ارسال صوب ایران نماید که درآنجا ترسیم قلعه وترتیب توپخانه وتعلیم عساکر توپخانه نمایند .

مادهٔ هشتم : آنکه بنابر موافقت این دودولت بهیه از جانب شوکت جوانب اعلی

حضرت پادشاه جم جاه ممالك ایران ازهر جهت قطع مکاتبه ومراسله باقرال (١) انگلیس گردیده ، از جانب دولت علیهٔ ایران متعهد شوند که بنای خصومت با ایشان گذاشته ، بجهت دفع آنها عساکر روانه نمایند وبنابرین مطلب ایلچی سرکار شوکت مدارپادشاهی که بجانب انگلیس رفته بارجاع واحضار اوامر فرمایند واز جانب انگلیس وکمپانی آنچه بالیوز (٢) ووکلای قرال انگلیس درسواحل بنادر عجم وولایات ایران اقامت نموده باشند آنها را مطرود واموال وامتعهٔ انگلیس ضبط شده ، تجارت آنها را براوبحرا از جانب ایران مقطوع نمایند وفرمان قضا جریان همایونی درین خصوص از مصدر عزوشان صادرگردد ودر اثنای این مخاصمه از طرف انگلیس بجهت سفارت یابهانهٔ دیگر هرگونه سفیری که بجانب آستان فلك بنیان پادشاهی عزیمت نمایندایشان را مطرود ومردود نموده راه ندهند .

مادهٔ نهم: آنکه هرگاه فی المستقبل روسیه وانگلیس باهم اتفاق نموده ، بجانب دولتین علیتین فرانسه وایران عزیمت وحرکت نمایند این دودولت نیز باتفاق یك دیگر بدفع آنها اقدام نموده ، از روی موافقت واتحاد بمخاصمه ومجادله ومحاربهٔ آنها پردازند وچنانچه بنای سفر وحرکت نمایند اولیای دولتین علیتین فرانسه وایران یك دیگر را خبر نموده ، بدفع آنها اقدام نموده ، وآنچه درمادهٔ سابقه مرقوم شده ازضبط مال وامتعهٔ ایشان بطریق مشروح درمادهٔ فوق عمل نمایند ودر موافقت ومرافقت واعانت یکدیگر بهیچ وجه من الوجوه کوتاهی واهمال ومسامحه وامهال جایز وروا ندارند .

مادهٔ دهم: آنکه اعلی حضرت پادشاه سپهر بارگاه ایران مرافقت و موافقت فرموده ازصوب افغان وقندهار وآن حدود تجهیز سپاه وتهیهٔ جنود فرموده ، دروقتی که مشخص شود و معین گردد بجهت تسخیر و تصرف ممالك هندوستان متصرفی انگلیس عساکر وجنود منصورهٔ پادشاهی را مأموروارسال فرمایند و ولایات متصرفی انگلیس را ضبط وتسخیر نمایند .

مادهٔ یازدهم: آنکه هرگاه کشتی فرانسه ازصوب بنادرمملکت ایران ظهور و عبور نماید وبعضی تدارکات وجزییات وبرخی اشیاء وضروریات برای آنها درکارباشد ولازم گردد اهالی بنادر بایشان محبت ومعاونت نمایند درتدارك آنها لوازم دوستی را بعمل آورده ، اعانت نمایند .

---

(١) مأخوذ از کلمه کارول Korol روسی بمعنی شاه

(٢) مأخوذ ازکلمهٔ بایولوس Bajulus لاتین بمعنی قیم وبالاخص سفیر دربار ونیز در استانبول که بفرانسه Baile می گویند وترکان این کلمهٔ لاتین را بالیوس وبایلوس تلفظ کرده ودر فارسی بالیوز نوشته وبمعنی کنسول آورده‌اند .

مادهٔ دوازدهم : آنکه جناب ایمپراطوراعظم خواهش می نماید که من بعدهرگاه بجانب هندوستان بجهت دفع انگلیس فرستادن لشکرضرورشودواقتضا نماید که ازجانب خشکی سپاهی بجهت هندوستان ارسال نمایند اعلی حضرت پادشاه ایران اذن واجازت بایشان عطا فرمایند که ازهر راه وهرطرف که رای جهان آرای شاهنشاهی اقتضا نماید بآنها رخصت داده ، روانهٔ هند شوند وسپاه ایران نیز باایشان موافقت نموده، بالاتفاق عزیمت تسخیرهندوستان نمایند ومن بعد هروقت که این اراده وعزیمت را داشته باشند موقوفست برآنکه مجدداً با اولیای دولت علیهٔ ایران درین خصوص اظهار نموده ، چنانچه رای جهان آرای پادشاهی اقتضا فرماید و رخصت عبور بایشان بدهند عهد نامهٔ مجددی درین خصوص فیمابین دولتین علیتین ایران وفرانسه قلمی داده، عبور فرانسه و کمیت لشکر آنها را که چه قدر بوده باشند واینکه ذخایر وضروریات ایشان در کدام راه و کدام منزل باید تدارك شود وچه قدرسپاه ایران همراه بوده باشند همگی را قرارداد نموده باذن ورخصت شاهنشاهی عهدوشروط علیحده شود. کمترین بندهٔ درگاه جسارت بتعهداین مطلب ننموده، مجدداً موقوفست بعرض اولیای دولت قاهره واذن شاهنشاه عالمیان پناه .

مادهٔ سیزدهم : آنکه هرگاه بجهت کشتی های فرانسه درحین عبوراز بنادر ایران بعضی ازاشیاء وذخایرضرورشود اهالی بنادر بقیمت فروخته ، تن خواه ازفرانسه بازیافت دارند وهم چنین هرگاه درعبورسپاه ایشان از راه خشکی ذخیره و بعضی اشیاء ضرورشود بنحوی که درمادهٔ سابقه قلمی شده ذخیره وآنچه بعساکرآنها ضرورشود اهالی ایران بایشان فروخته ، ازقرارقیمت ایران تن خواه بازیافت نمایند .

مادهٔ چهاردهم : آنکه شروطی که در مادهٔ دوازدهم مرقوم شده مختص دولت فرانسه بوده ، با دولت روس وانگلیس بهیچ وجه من الوجوه شروط مزبوره قرارداده نشود وازهیچ سمت بایشان راه عبورومرور ندهند .

مادهٔ پانزدهم : آنکه بجهت آمد ورفت تجار بنا برانتفاع دولتین و امورمتعلقه تجارت دردارالسلطنه طهران بخاکپای مبارك اعلی حضرت پادشاهی عرض شده ، قرار دادی بجهت امورمزبور گذاشته شود وعهد نامهٔ مجددی درین خصوص مرقوم فرمایند .

مادهٔ شانزدهم : آنکه انشاءالله تعالی این عهد نامه دردارالسلطنهٔ طهران بعد ازچهارماه ازین تاریخ تبدیل شده، رضا نامه بمهرمبارك اعلی حضرت قدرقدرت شاهنشاهی مزین شده ، تسلیم اولیای دولت فرانسه و بمهرجناب ایمپراطوری رضا نامهٔ ایشان تسلیم اولیای دولت علیهٔ ایران شود . تحریراً دراردوی جناب ایمپراطوراعظم که محل فین کنشتین بوده باشد ، شهرصفرالمظفرسنهٔ هزارودویست و بیست ودو» .

پیداست که این متن فارسی که در آن زمان ترتیب داده اند ترجمهٔ دقیق و

تحت اللفظ متن فرانسه که دردربارناپلئون تدوین شده است نیست و بسیاق انشای آن زمان القاب وعناوین زاید وحتی کلمات مرادف درآن وارد کرده اند واز پایان مادهٔ دوازدهم پیداست که میرزا محمد رضا سفیر ایران در موقع امضا چیزی برمتن افزوده است و بدین گونه می توان احتمال داد که این متن فارسی را میرزا محمد رضا خود ترتیب داده باشد .

مرتضی قلی خان در روسیه

پیش ازین درصحایف ۳۸-۳۹ اشاره رفت که آقا محمدخان هشت برادرودوخواهر داشت ووی ازهمه مهتر بود . برادر پس ازوحسینقلی خان پیش ازآنکه وی بسلطنت برسد ازجهان رفت . ازهفت برادردیگر که داشت پسران سوم وچهارم پدرش مرتضی قلی خان ومصطفی قلی خان بودند که مادرشان دخترحسین خان دولو پسرمصطفی خان بود .

پسر پنجم جعفر قلی خان ازدختر محمد خان قاجار عضدالدین لو وپسر هشتم رضا قلی خان مادرش ازمردم استراباد بود. این چهار برادرچون باآقا محمدخان اطمینان نداشتند با اودرافتادند وجنگ کردند جعفرقلی خان را بخیانت فریفت وبطهران آورد واورا بخدعه کشت . مرتضی قلی خان ومصطفی قلی خان هردو پس ازچندی زد وخوردباوی از ازایران گریختند.رضاقلی خان هم ازو گریخت ودرخراسان درگذشت .

درهمان سال ۱۱۹۳ که پس ازمرك کریم خان وی ازشیراز بنای کشورستانی را گذاشت مرتضی قلی خان ومصطفی قلی خان در استراباد بودند وچون خبرمرك کریم خان رسید ایشان هم مانند آقا محمد خان سر بطغیان بر افراشتند . مؤلف ناسخ التواریخ می نویسد :

مرتضی قلی خان با سپاهی ازاستراباد ببارفروش رفت وآن شهررا گرفت . سپس آگهی یافت که برادرش آقا محمد خان ازشیراز بطهران رسیده ، گفت من مازندران را با شمشیرخود گرفته ام و آنجا را بکسی نمیدهم وگروهی را بسوادکوه فرستاد که مانع از پیشرفت آقا محمد خان شوند . درهمین زمان برادردیگررضا قلی خان که با آقا محمد خان در دولاب طهران بودپشت باو کردو بمازندران رفت وبا مرتضی قلی خان همدست شد .

مرتضی قلی خان وی را با برادردیگرمصطفی قلی خان که اوهم درمازندران بودبا لشکری بسوادکوه فرستاد تا با لشکریان دیگر که آنجا بودند باآقامحمد خان بجنگند. چون این خبر باآقا محمد خان رسید برادردیگرجعفرقلی خان را نزد مرتضی قلی خان فرستاد تا او را پند دهد . وی رفت و ناکام برگشت و ناچار در میان برادران جنگ

در گرفت .

آقا محمد خان جعفرقلی خان وخان ابدال خان کرد و لطفعلی خان داد وی را بـا سربازان عراقی وتفنگ چیان سوادکوه بجنگ ایشان فرستاد . در برخورد اول رضا قلی خان شکست خورد و ببارفروش گریخت و گروهی از لشکریانش کشته شدند ومالشان بتاراج رفت .

مصطفی قلی خان چون کار را بدین سان دید نزد آقا محمد خان رفت ومرتضی قلی خان هم با همدستان خود باستراباد گریخت وآقا محمد خان ساری را گرفت . چندی پس از آن واقعه آقامحمدخان جعفر قلی خان را بجنگ علی مراد خان زند باصفهان فرستاد.

درهمین زمان رضا قلی خان هم که ازسوادکوه گریخته بود باستراباد نزد مرتضی قلی خان رفت ولشکری برداشت وبورامین تاخت .آقا محمدخان جعفرقلی خان را بجنگ اوفرستاد وخود هم درپی او روان شد . رضا قلی خان بازنتوانست مقاومت کند و باستراباد پیش برادر رفت . بار دیگر باطراف طهران حمله برد و چون شکست خورد بلاریجان گریخت ودرآنجا بنای فتنه گری راگذاشت .

مرتضی قلی خان باردیگر ازاستراباد بفیروزکوه حمله برد ورضاقلی خان هم از لاریجان باو پیوست ونیز مهدی قلی خان که آقا محمد خان اورا بـرای دلجویی مردم لاریجان فرستاده بود با ایشان همدست شد . چون این خبر بآقا محمد خان رسید جعفرقلی خان را ازقزوین مامورمازندران کردوخود درپی او روانه شد . جعفرقلی خان درمازندران بامرتضی قلی خان جنگ سختی کرد وجعفر قلی خان شکست خورد واز راه درختستان مازندران گریخت وبار دیگر سپاهی آماده کرد ودر « خواجك » درسرزمین کجور بـا رضاقلی خان روبروشد، او را شکست داد و دنبال کرد و گرفتار کردونزد آقامحمدخان برد . وی هم اورا بخشید ونزد خود نگاهداشت. سپس جعفر قلی خان را برای سرکوبی مردم لاریجان فرستاد ووی پس از پیروزی از بار فروش بسوی استراباد تاخت وتا چهار دانگه رسید وامیدوار بود که مرتضی قلی خان پشیمان شود و چون وی تسلیم نشد واو هم ازجنگ بابرادر خودداری می کرد ازآنجا باشرف رفت .

درین میان بآقامحمد خان گفتند که اگر رضاقلی خان راآزادکند تا نزد مـرتضی قلی خان برود شاید مرتضی قلی خان هم تسلیم شود . وی این کار راکرد واورا باستراباد فرستاد . مرتضی قلی خان هم اظهار پشیمانی کرد ومصطفی قلی خان برادرخودرا باچند تن نزدآقا محمد خان فرستاد .آنگاه آقا محمد خان بساری رفت وجعفر قلی خان ورضا قلی خان را باهفتصدتن سپاهی برای گرفتن گیلان فرستاد وخود دربار فروش مانـد و رضاقلی خان قاجار قوانلو راحکمرانی آمل داد ورضاقلی خان برادر خودرا برای سرکوبی

مردم لاریجان بآنجا روانه کرد .

رضا قلی‌خان بازدر آنجا بر آقامحمدخان قیام کرد ودر ۱۱۹۵ بالشکریانی ببارفروش تاخت وبی خبر وارد شهرشد و گردسرای برادرش را گرفت و برخی از مردم شهر هم بااو همدست شدند. آقامحمدخان برادرزادگان خود فتحعلی‌خان یعنی فتحعلی‌شاه و برادرش حسینقلی خان راکه با او بودند با مادرشان مهد علیا برداشت و در بادگیری در پشت آن سرای پنهان شد وبا ایشان جنگ کرد . لشکریان رضا قلی خان ساختمان زیر راکه آقا محمد خان در بالای آن بود آتش زدند اما آسیبی باو نرسید و آقامحمدخان منتظر بود خان ابدال خان کرد از ساری بیاری او برسد .

اتفاقاً خان ابدال خان هم که رسید بامخالفان آقا محمد خان همدست شد وچون وی چاره‌ای نداشت از آن بادگیر بیرون آمد و با رضاقلی‌خان رو برو شد . وی هم بدروغ گفت که ازین واقعه خبر ندارد وتقصیر را بگردن مردم انداخت . با این همه آقا محمد خان و برادرزادگانش رابند نهادو بناحیهٔ بند پی برد ودر آنجا زندانی کرد وخود مدعی سلطنت شد .

رضا قلی خان قاجار قوانلو که درآمل بود بسرعت این خبر را بجعفر قلی خان و مصطفی قلی‌خان رسانید وایشان از گیلان بمازندران رهسپار شدند. ازسوی دیگر مرتضی قلی خان وعلیقلی خان ومهدیقلی‌خان سرکردگان قاجار که در استراباد بودند باهفتصد تن ازآن شهر بیرون آمدند وروی بمازندران نهادند . رضا قلی خان چون ازین واقعه خبر شد خان ابدال خان را با چهارصد تن بجنگ ایشان فرستاد وچون دولشکردر راه ساری بهم رسیدند در زد وخورد اول پیرسلطان کرد که ازسران لشکرخان ابدال‌خان بود کشته شد ولشکریان اوشکست خوردند . خان ابدال‌خان گریخت وبساری رفت ودر آنجا با محمد قلی‌خان لاریجانی همدست شد وبار دیگر جنگ کرد و چون شکست خورد بساری گریخت و با محمد قلی خان دردکان رنگرزی پنهان شد ودشمنانش او را یافتند ودستگیرش کردند .

ازسوی دیگرمرتضی‌قلی‌خان واردساری‌شد ورضا قلی خان چون آگاه شد ازبارفروش رهسپار گشت ودرنیمهٔ راه خبرشکست خان ابدال‌خان باورسید ولشکریانش ترسیدندواو رارها کردند وپراکنده شدند . رضا قلی‌خان ناچار ببندپی گریخت که نزد آقا محمد خان برود وازو عذر بخواهد ، وی هم اورا نپذیرفت وناچار بعراق نزد علی‌مراد خان‌زند رفت و چندی بعد ازوهم روی برگرداند وباصفهان وازآنجا بشیراز گریخت ونزد صادق خان زند برادر کریم خان رفت و آنجا هم نتوانست بماند و بخراسان فرار کرد و در همان جا مرد .

درسال ۱۱۹٤ خان ابدال خان کرد که هم چنان درساری بود خواست از خانه‌ای

که در آنجا بود نقبی بزند و بیرون شهر بگریزد . زنی که درسرای او بود بمرتضی قلی خان خبرداد . وی هم دستورداد سرش را بریدند و نزد آقا محمدخان بردند و مصطفی قلی خان برادرخود را هم نزد وی فرستاد . با این همه هرچه آقا محمد خان کوشید با برادرانش بکنار بیاید نتوانست وعاقبت باردیگر کار بجنك کشید .

مرتضی قلی خان درعلی آباد مازندران سنگر بست وآقا محمدخان رضا قلی خان قوانلو را با لشکری بجنك او فرستاد ودرحملهٔ اول مرتضی قلی خان شکست خورد . ازسوی دیگر آقامحمد خان هم بجنك برادر بساری رفت ودرقلعهٔ ساری اورا محاصره کرد و پس از چند روز زد وخورد کار برمرتضی قلی خان تنگ شد وازقلعه بیرون آمد وتسلیم برادرشد . آقا محمد خان اورا بخشید و حکمرانی استراباد وچهاردانگه ودودانگهٔ هزارجریب را باوداد و او با همراهان خود باستراباد رفت .

چندی بعددرچهارم رمضان ۱۱۹۵ آقا محمد خان مرتضی قلی خان را با سپاهی مامور گرفتن گیلان کرد . هدایت‌الله خان والی گیلان در راه ایشان خندقی کند و بنای جنگ را گذاشت . پس از چهل روز زد وخورد چون هدایت الله خان امید پیشرفت نداشت میرزا صادق منجم باشی لنگرودی وآقا محمدصالح لاهیجی راکه مردی دانشمند بود با پیشکش نزدآقا محمد خان فرستاد وآقامحمد خان مرتضی قلی خان را از گیلان احضار کرد .

سپس در ۱۱۹۷ ازساری آهنك جنك گیلان کرد. حاجی جمال گیلانی پدرهدایت‌الله خان پیش از آن خواهرخود را بمحمد حسن قاجار پدرآقا محمد خان داده بود واین دوخانواده با یك دیگر پیوستگی داشتند . اما چون هدایت‌الله خان بجای پدرنشست باقاجارها در افتاد . آقا محمد خان نخست دو برادرخود جعفرقلی خان ومصطفی قلی خان را از بیراهه بلاهیجان فرستاد ودرجنگی که درمیانشان درگرفت هدایت‌الله خان تاب برابری نیاورد، بکشتی نشست وبشروان گریخت وآقا محمد خان وارد رشت شد .

پس از آن چون رضا خان زند ازسوی علی مراد خان زند تا ساوجبلاغ طهران بتاخت وتاز آمده بود آقا محمد خان جعفر قلی را بجنك اوفرستاد واو هم رضا خان را شکست داد .

درهمین زمان چنانکه مؤلف ناسخ التواریخ نوشته است «یکی ازبزرگان دولت روس که کرفس خان نام داشت» باچند کشتی بکرانهٔ اشرف آمد وببهانهٔ تجارت می خواست قلعه‌ای درآنجا بسازد وپنهانی مردم را بدولت روسیه دعوت میکرد . فتحعلی شاه که درولیعهدی هنوزدرمازندران بود ازین رازخبرشد واوراگرفت وزنجیر کرده نزد آقا محمد خان فرستاد . وی هم پس از سرزنش او را عفو کرد و اجازه داد بسرزمین خود بازگردد. اوهم خواستارشد که کسی از مردم استراباد را برای بستن عقد دوستی بدربار روسیه بفرستند وآقا محمد خان سفیری با اوبدان کشور روانه کرد .

در ۱۱۹۸ که آقا محمد خان درمازندران با رستم خان زند فرستادهٔ علی مراد خان زند جنك می کرد مرتضی قلی خان نیز با اوهمراه بود . چون علی مرادخان درمورچه خورت اصفهان در گذشت و مرتضی قلی خان ظاهراً با او پیمانی داشته است از ترس اینکه گرفتار شود از پیش آقا محمد خان بمیان ترکمانان استراباد گریخت و بگفته مؤلف ناسخ التواریخ «از آنجا بنزد پادشاه خورشید کلاه روس شده اورا ترغیب بتسخیر ایران همی کرد تا در سنهٔ ۱۲۱۲ در گذشت، جسد اورا بعتبات عالیات آورده مدفون ساختند ».

پیداست که مراد از «خورشید کلاه روس» بتعبیر مورخان آن زمان یکاترین دوم امپراطریس معروف روسیه است وچنان مینماید که مرتضی قلی خان ازراه دریای خزر بروسیه گریخته و بدربار تزارها پناه برده است و بدین گونه از ۱۱۹۸ تا ۱۲۱۲ چهارده سال در روسیه مانده است .

هدایت در روضة الصفای ناصری مینویسد که پس ازمرك کریم خان آقا محمدخان ازشیراز بیرون آمد. چون بطهران رسید دوروزدر ناحیهٔ خوار توقف کرد وچندی نیز با برادرش جعفر قلی خان دردولاب طهران ماندوچون دوطایفهٔ قاجارها یعنی قوینلو ودوالو که تا این زمان با هم مخالف بودند اتحاد کردند مرتضی قلی خان و رضا قلی خان برادران دیگررنجیدند و بروبرخاستند . بمازندران رفتند و گروهی را گردآوردندوسر راه را برآقا محمد خان گرفتند واورا ازرفتن بمازندران مانع شدند ، زیرا که مرتضی قلی خان ومصطفی قلی خان خواهر زادگان حسن خان دوالو بیگلربیکی استراباد بودند و باسران قوینلو رقابت داشتند .

پس از کشته شدن حسینقلی خان جهانسوز که بجزرضا قلی خان از برادران دیگر مهتر بود مرتضی قلی خان باستراباد رفت و باشارهٔ وی میرزا علی خان دوالو حکمران آن شهررا کشتند و وی بر استراباد ومازندران استیلا یافت ومردم لاریجان هم با وی هم داستان شدند .

چون آقا محمد خان بطهران رسید مرتضی قلی خان نزد اورفت اما دید که اگر مازندران را باو بسپارد چیزی برای او نخواهد ماند . وانگهی در خانهٔ پدرشان محمد حسن خان مادرمرتضی قلی خان بیش ازمادرآقامحمد خان احترام داشت و وی خود را ازو بالاترمیدانست وبهمین جهت اختلافی درمیان برادران بود . نیز بهمین جهة مرتضی قلی خان راضی نشد که آقا محمد خان بمازندران برود ودوطایفه از مردم لاریجان را که بسفید و سیاه معروف بودند با خود همدست کردو آن گروه درمیان کلا که راه تنگی داشت درختان را بریدند وبرسرراه افکندند وسنك وخاك وشاخ درخت را برسرراه کشیدند و سنگر بستند . رضاقلی خان برادردیگرنیز بمرتضی قلی خان پیوست .آقا محمد خان هم جعفر

قلی خان برادر دیگر را برای دلجویی نزد مرتضی قلی خان فرستاد. جعفرقلی خان ببار فروش نزد او رفت و ازین کار سودی نبرد و چون بر گشت در زیرآب سواد کوه باآقا محمد خان رسید و آقامحمدخان مصمم شد بامرتضی قلی خان درافتد.

در پانزدهم ربیع الاول آن سال (۱۱۹۳) وارد جنك شد. لطفعلی بیك سواد کوهی که از دستیاران آقا محمد خان بود از فراز کوه هجوم آورد و باسواران مدانلو و جهان بیکلو حمله کرد و رضا قلی خان ببارفروش گریخت و از آنجا بعلی آباد رفت و درین میان برادر دیگر مصطفی قلی خان بعذرخواهی نزد آقا محمد خان رفت. مرتضی قلی خان هم که از آن شکست هراسان شده بود از بار فروش باستراباد رفت. و آقا محمد خان بساری رسید و فتحعلی خان (فتحعلی شاه) که در آن زمان ملقب بباباخان بود و با مادرش در استراباد نزد مرتضی قلی خان میزیست پیش آقا محمد خان رفت و جزو همراهان عمش شد و در آن زمان برادرش حسینقلی خان که پس از مرك پدر بجهان آمده بود بیش از سی ماه نداشت و مادرشان را مرتضی قلی خان باستراباد فرستاد و آقا محمد خان حکمرانی استراباد را بمصطفی قلی خان داد.

سپس می نویسد رضاقلی خان باآقا محمد خان اختلاف داشت و برادر خود مرتضی قلی خان را با خود همدست کرده بود. آقا محمد خان از طهران آهنك مازندران کرد و رضاقلی خان و مهدیقلی خان را از دماوند برداشت با محمد قلی خان لاریجانی بلاریجان رفت. مرتضی قلی خان هم با قاجارها و ترکمانهایی که باوی پیوستگی داشتند رهسپار شد و هزارجریب را گرفت. آقا محمد خان جعفر قلی خان را که بجنك ذوالفقار خان خمسه‌ای بقزوین فرستاده بود احضار کرد. مرتضی قلی خان که بچهاردانگهٔ هزارجریب رسید مردم بـا او یاری نکردند و از آنجا بدودانگهٔ هزارجریب رفت و مردم آن سرزمین نزد خان ابدال خان حاکم ساری از جانب آقامحمد خان فرستادند و ازو کمك خواستند. وی هم باگروهی رهسپار دودانگه شد و مرتضی قلی خان پیش از آنکه او برسد یکی از سادات هزارجریب را بگروگان گرفت و بفیروز کوه رفت و در آنجا رضا قلی خان را از لاریجان بخود خواند. جعفرقلی خان که از قزوین رسیده بود مرتضی قلی خان راه مازندران را برو گرفت و با هم جنگ کردند و در جنگ اول در فیروزکوه جعفرقلی خان شکست خوزد و روی بمازندران نهاد و در گردنهٔ فیروزکوه راه جنگل را پیش گرفت و بمازندران رسید. رضا قلی خان و مرتضی قلی خان چون باهم سازگار نبودند از یك دیگر رنجیدند و رضا قلی خان بجایگاه خود بازگشت. مهدی قلی خان هم که در لاریجان با رضا قلی خان بود ازو برگشت و بمرتضی قلی خان پیوست و باستراباد رفت. مهدی خان سواد کوهی پسر محمد خان حکمران مازندران که بدست مرتضی قلی خان گرفتار شده بود بحیله از پیش او گریخت

وبسوادکوه وازآنجا نزدآقا محمد خان رفت و مهدی قلی خان نیزازاستراباد فرار کرد وباوپناه برد .

پس ازآن درحوادث ماه رمضان سال ۱۱۹٤ می نویسد چون آقا محمدخان بچهارده ازسرزمین چهاردانگهٔ هزار جریب رسید درآنزمان هزارجریب همچنان دردست مرتضی قلی خان بود ولی او کسی را نزدآقا محمد خان نفرستاد ووی را باستراباد دعوت نکرد وبهمین جهت آقا محمد خان رنجید و باستراباد نرفت و از راه ساوربکراودین اشرف رفت ورضا قلی خان وخان ابدال خان را از راه خیابان احضار کرد وبنزد مرتضی قلی خان فرستاد ومرتضی قلی خان هم برادرش مصطفی قلی خان را نزدآقا محمد خان بعذر خواهی روانه کرد وآقا محمد خان در۱۸ ذی‌القعدهٔ آن سال بساری رفت .

سپس می گوید پس ازآنکه آقامحمد خان درمازندران گرفتارشد در۵ محرم ۱۱۹۵ مرتضی قلی خان وعلیقلی خان ومهدی قلی خان وخوانین دوالو وسواران ترکمان وپیادهٔ استراباد بیك فرسنگی ساری بدراز محله رسیدند که‌ازمحال فرح آباد بود ومصطفی قلی خان‌هم که مامورجنك گیلان شده بودبآنجارسیدومرتضی قلی خان روزعاشورا وارد ساری شدوبآقا محمد خان تسلیم شد وچون آقا محمدخان روی خوش باو نشان نداد نزد علیمراد خان زند رفت وچون اوهم روی خوش نشان نداد بخراسان رفت ودرآنجا درگذشت . پیداست که هدایت‌درین جا اشتباه فاحشی کرده وبجای آنکه‌رضا قلی خان بنویسدمرتضی قلی خان نوشته‌است.

پس‌ازآن دربارهٔ رفتن مرتضی قلی خان بگیلان می گوید مرتضی قلی‌خان باسپاهی ازترکمانان وقاجارها ومردم گیلان بدان سرزمین‌رفت وچون برودسررسید معلوم شدکه هدایت الله خان سنگر بسته است‌وچهل وپنج روزجنك کردتا اینکه هدایت الله خان‌زنهار خواست ومیرزا صادق خان منجم باشی وآقا محمد صالح لاهیجی را نزدآقا محمد خان فرستاد و وی هم اورا بخشود وحکمرانی گیلان را بهدایت الله خان داد و مرتضی قلی خان را احضار کرد . وی دردوم صفرسال ۱۱۹۷ درساری نزدآقا محمدخان رفت .

دربارهٔ آمدن کرافس روسی هدایت می‌نویسد : کرافس نام روسی با جمعی از روسیه دراواخردولت کریم خان زند بتجارت ازدریای خزر ببندرانزلی فرودآمده بود وچندی دررشت بود وازآنجا بآمل وساری وبارفروش رفت ودرسواحل وبنادر نزدیك دریای خزر نظاره‌می کرد وباشرف وفرح آباد رفت‌ونقشه‌های آنجارا می کشید وازمناظر آنجا نقاشی می کرد . درسالی که‌آقا محمد خان بگیلان رفت این کرافس نام روسی با چند کشتی پر ازملاح ولوازم دیگر درنزدیکی کراودین اشرف لنگرانداخت وازفتحعلی خان (فتحعلی شاه) که‌ازجانب عمش‌درمازندران بود زمینی خواست که درآنجاساختمانی

بکند وهمراهانش از کشتی پیاده شدند وخرید وفروش می کردند تا «ازآلات و ادوات آهنین حصاری متین برپا کردند». چون خبر باین شاهزادهٔ جوان رسید تفصیل را باقامحمد خان نوشت و بدستور وی بعنوان گردش وشکار بفرح آباد رفت و از آنجا باشرف و کراودین روانه شد. کرافس خان روسی هدایای گوناگونی از کالای فرنك نزد او برد وپس از سه چهار روز ببهانهٔ شکار بتماشای کشتی های اورفت. کرافس اورا بخانهٔ خود دعوت کرد، وی نپذیرفت، اما برخی از بزرگان قاجار بآن مهمانی رفتند و وی بحاج محمد آقای عمرانلو دستورداد که آنها را بگیرد واو کرافس خان وچند تن از نزدیکان اورا دعوت کرد وچون شراب خوردند وسرشان گرم شد بدستور وی مردم استراباد برسرشان ریختند و آنها راگرفتار کردند و نزد شاهزاده بردند و پس ازچندی آنها را با نامه‌ای نزد «خورشید کلاه» فرستاد واین واقعه را درسال ۱۱۹۷ ضبط کرده است.

پس ازان درذکر واقعهٔ مرك علی مراد خان زند دراواخر ربیع الاول ۱۱۹۸ در مورچه خورت می گوید مرتضی قلی خان ورضاقلی خان برادران آقا محمد خان که ازوی روی برگردانده وبخاندان زند پیوسته بودند پس ازمرك اونومید شدند ومرتضی قلی خان بقزوین وگیلان و طالش رفت و ازآنجا ببادکوبه وقبه وروس روی کرد ودرآنجا هم عقده ازکارش نگشاد ودرآن دیارمرد.

پیداست که مرتضی قلی خان پس ازرفتن بروسیه آرام ننشسته است وظاهراً بیاری دولت تزاری بایران تاخته است. مؤلف ناسخ التواریخ پس ازذکر حوادث تابستان سال ۱۲۰۱ می نویسد درین هنگام مرتضی قلی خان ازباکویه با لشکری بگیلان تاخت وسلیمان خان حکمران تاب درنگ نیاورد وبقزوین گریخت وصورت حال را باز نمود. آقا محمد خان هم محمد حسین آقای ناظر وامیرمحمد حسین خان ارجمندی فیروزکوهی را بدفع اوفرستاد وسپس جعفرقلی خانرا با پنج هزار کس درپی ایشان روانه کرد. پیش ازآنکه جعفرقلی خان برسد مرتضی قلی خان جنك سختی کرد و در حملهٔ نخستین محمد حسین آقا شکست خورد وازمیدان جنك گریخت. امیرمحمد حسین خان ارجمندی مقاومت سخت کرد وازگلولهٔ تفنك زخم سختی برداشت وهم چنان جنك می کرد ونه تن را کشت وخود نیزجان سپرد. چون مرتضی قلی خان دانست که ازعهدهٔ جنك با جعفرقلی خان برنمیآید درگیلان تاخت وتازی کرد ودوباره بباکویه برگشت.

هدایت در روضة الصفای ناصری این واقعه رادرسال ۱۲۰۲ آورده است ومیگوید: رضا قلی خان ومرتضی قلی خان باآقا محمد خان درافتادند وچون نتیجه نگرفتند بخاندان زند متوسل شدند وازآنجا نیزسودی نبردند. رضا قلی خان بخراسان و مرتضی قلی خان ببادکوبه وشروان رفتند ورضاقلی خان درخراسان درگذشت ومرتضی قلی خان درهمان جا

که بود فتنه برمی‌انگیخت وچون حکمرانان شروان و بادکوبه وطالش با هدایت الله خان حکمران گیلان راهی داشتند گاه گاهی ازو پشتیبانی میکردند . چون هدایت الله خان درگذشت وحکمرانی گیلان بامیرسلیمان خان قوینلو پسر محمدخان قاجار رسید که خال آقا محمد خان بود مرتضی‌قلی خان که درطالش وشروان درپی موقع می گشت درآن سال با مصطفی خان طالش وفتحعلی خان حکمران قبه وشیخعلی خان حکمران بادکوبه همدست شد وبگیلان آمد و آنجا را تاراج کرد . درین هنگام آقا محمد خان با فتحعلی شاه درفیروزکوه بود . امیرسلیمان خان قاجار قوینلو پس ازآنکه سلیمان‌خان این‌خبررا باوداد بمهدی خان‌حکمران‌تنکابن نوشت وباودستورداد باسلیمان خان یاری کند وراه را برمرتضی قلی‌خان‌بگیرند . مردم خلخال وخمسه‌وطارم نیز باآنها یاری کردند و مرتضی قلی خان شکست خورد و بازگشت . در همان‌سال بار دیگر باگروهی سواره و پیاده بیاری مصطفی خان‌طالش با هفت هزارتن در اوایل ماه ذی‌الحجه آهنك گیلان کرد و لشکریان خود را درگسکر فرود آورد . امیر سلیمان خان چون ازمردم گیلان اطمینان نداشت ازرشت بقزوین آمد ودرآنجا ماند .

مرتضی قلی خان گیلان راگرفت وآقامحمد خان هم‌سلیمان‌خان را نزدخودخواندو شرح واقعه را ازوپرسید ولشکریان خود را احضارکرد و کوچ وعیال مرتضی قلی‌خان را ازمازندران بطهران خواست وآنها را درآنجا نگاه داشت .

محمد حسین خان‌قاجارقوینلورا که ناظراوبود با دوهزارسوارماموركرد که بروند ومنتظرلشکریان دیگرباشند . وی نیز بی‌درنگ رهسپارشد ودرجنك شکست خورد.

سلیمان‌خان قاجاروامیرحسین‌خان‌ارجمندی فیروزکوهی ومیرزامحمدخان‌لاریجانی با ده هزارسوارو پیاده بگیلان رفتند ودردوازدهم محرم سال بعد درچهارفرسنگی گیلان باهم رو بروشدند . نخست مصطفی‌خان طالش‌حمله برد وشکست خورد. روزسوم سلیمان خان قاجار باطراف رشت رسید و مرتضی قلی‌خان با نه هزار سپاهی با اورو بروشد و درآن جنك برادر مصطفی خان طالش با امیرمحمد حسین‌خان فیروزکوهی جنك کردو کشته‌شد . لشکریان وی دیگر تاب نیاوردند و لشکریان مازندرانی هم شکست خوردند . میرزا محمدخان‌لاریجانی و نجفقلی‌خان‌نوری که‌فرمانده آنها بودند عقب‌نشستند ولشکریان شروان‌بسیاری ازآنها راکشتند وسلیمان خان‌بمنجیل‌آمد ومرتضی قلی خان پیش برد .

آقامحمد خان برادرخودجعفرقلی‌خانرا باسپاه استراباد ومازندران و بسطام بجنك مرتضی قلی خان برادردیگربگیلان فرستاد ونیز برادر زاده خود فتحعلی خان نایب السلطنه یعنی فتحعلی شاه را مامورگیلان وکرانهای دریای خزرکرد .

جعفرقلی‌خان چون برستم‌آباد رسید مرتضی قلی خان تاب نیاورد و بانزلی گریخت و درآنجا ماند . دو برادر در کناردریای خزر بیك دیگررسیدند ومرتضی قلی خان بکشتی نشست و بساروپشته وسالیان رفت وجعفرقلی خان وارد رشت شد و گیلانرا گرفت وسپس بازگشت ودوباره امیرسلیمان خان بحکمرانی گیلان مأمورشد .

پس ازآن درحوادث سال ۱۲۰۴ می نویسد: مرتضی‌قلی‌خان و برادرمادریش که پیداست مقصود مصطفی قلی‌خانست هم چنان در بادکوبه وطالش وشروان نیرویی بهم زدند وبار دیگرآهنك گیلان کردند . میرزا بابا نایب الحکومهٔ گیلان بآقا محمد خان خبرداد. وی حاجی رضا خان دوالو قاجار راکه خالوی اوبود با عباس خان قاجارومحمد خان دوالو وعبدالله خان اصانلو ازسرکردگان خمسه ومیرزا محمد خان لاریجانی را بجنك مرتضی قلی خان فرستاد وبایشان دستورداد بکوشند شاید بتوانند باندرزوپند اورا ازین کار بازدارند . اما سرانجام جنك درگرفت وپلنك نام طالش شبی بلشکرگاه فرستادگان آقامحمد خان شبیخون زد و همهٔ سر کردگان را گرفت و گروهی ازیشانرا کشت . پس ازچندی مرتضی قلی خان برخی ازآنها راآزاد کرد ومحمد خان ومحمدزمانخانرا ازمیان ایشان نگاه داشت وآزارمیداد . میرزا بابا نایب الحکومهٔ رشت بآقا محمد خان خبرفرستاد و وی مصطفی خان دوالوقاجار رابآنجا فرستاد. باردیگرمرتضی‌قلی خان از شنیدن این‌خبرسراسیمه‌شد وبامصطفی خان طالش بازورقی ببادکوبه رفت وپس ازچندی ازآنجا بروسیه رهسپارشد .

پیداست که هدایت باز درین‌جا اشتباهی کرده و چنان می نماید که مصطفی‌قلی‌خان برادرتنی مرتضی‌قلی‌خان بااوازایران نرفته است زیرا پس‌ازین خواهدآمد که آقا محمد خان اوراکورکرده است ، مگرآنکه با برادررفته باشد ودرین‌سفربا او بایران برگشته ودستگیرشده باشد واوراکور کرده باشند واین‌هم بنظر بعید می‌آید .

سپس‌هدایت در شرح جنك دوم آقا محمد خان در گرجستان باز اشاره‌ای در بارهٔ مرتضی قلی خان دارد ومی گوید : «در سال یکهزارودویست و ده هجری چون پادشاه ایران یعنی حضرت شهریارگیتی ستان‌کامکارآقا محمد شاه قاجار بتفلیس رفته وقتل عام کرده وهمانا بعضی ازتجار روسیه را بقتل‌آورد سپاهی بدست اندازی ایران ومداخلت دربیشهٔ شیران فرستاد چه که مرتضی‌قلی‌خان قاجار برادروالا گهرشهریارایران که بروس رفته‌بودجوانی‌متناسب الاعضاوصبیح‌الوجه‌بود ، طالب‌پادشاهی ایران ومحرك اومیشد (!) ودرآن حضرت‌کمال تعززوتقرب داشت » .

محمد حسن صنیع‌الدوله (اعتماد السلطنه) درمنتظم ناصری (۱) درحوادث سال

---

(۱) ج ۳ ص ۳۳-۳۵

۱۱۹٤ می نویسد : «ازحوادث غیرمترقبه آنکه مرتضی قلی خان برادر حضرت شهریاری پس از استماع فوت وکیل با سپاهی از استراباد ببارفروش آمد و اگرچه از استخلاص برادر بزرگوار اظهار شعف مینمود ولی میگفت مازندران را من بشمشیر خود مصفی نموده‌ام و این مملکت خاص منست و اگر دیگری طمع درآن نماید کار بپیکار خواهد کشید وجمعی را با مصطفی قلی خان برادرخود بسوادکوه فرستاد که مانع عبور حضرت آقا محمد شاه شوند . مقارن این حال رضاقلی خان برادردیگر آن‌حضرت از دولاب طهران بمازندران رفته ، بمرتضی قلی خان پیوست . حضرت آقا محمد شاه پس از بذل نصایح که سودمند نیامد جعفر قلی خانرا مامور دفع آنها کرده ، پس از مبادرت بجنك ابتدا رضا قلی خان مغلوب و مقهور گردیده ، ببار فروش راند و مرتضی قلی خان عزیمت استراباد نمود و مصطفی قلی خان بموکب معلی ملحق شد . حضرت آقا محمد شاه بعلی‌آباد ساری و بار فروش تشریف‌فرما گردیده، خاقان صاحبقران فتحعلی شاه که‌درآنوقت با عم خودمرتضی قلی خان درمازندران بودند بحضور مبارك آمده، مصطفی‌قلی‌خان‌باستمالت‌مرتضی‌قلی‌خان مامور استراباد شد و والدهٔ خاقان معظم راکه درآنوقت سی‌ماه ازولادت فرزندگرامیش حسینقلی خان ثانی ابن جهانسوزشاه گذشته بود همراه بود ... مجدداً رضاقلی خان و مرتضی قلی خان بنای مخالفت را گذاشته ، خواستند با خوانین دولوی ورامین همدست شوند . حضرت شهریاری جعفرقلی خانرا از پیش روانه نموده، بنه وآغروق را بمهدی قلی خان سپرده ، بعد ازآن نهضت فرماگردیده ، بسعدآباد ورامین بخانهٔ محمد خان ولد رفیع خانکه باآن حضرت نسبتی داشت نزول اجلال فرمودند ومیرزا محمد خان و مصطفی خان ورحیم خان ومحمد خان وسایر بزرگان دولو مجدداً بر خدمت و سلطنت حضرت پادشاهی اتفاق کرده وعذر رضا قلی خانرا خواسته ، او را روانه نمودند ، ناچار سایر خوانین و بزرگان دولو از در معذرت و انقیاد در آمدند . . موکب منصور بعزم مازندران ازری انتهاض فرمود و در بین راه دستهٔ قشون جعفرقلی‌خان باسپاهیان‌مرتضی قلی خان قتال نمودند وجعفرقلی‌خان بعباس‌آباد ومرتضی قلی خان دریکی ازقرای‌فیروز کوه بماند. اسرای طرفین‌را مرخص کردند. بعد ازآن جعفرقلی خان درعلی‌آباد بموکب معلی پیوست ومهدیقلی خان ناچار با مرتضی قلی خان روانهٔ استراباد شدند ولی‌درضمن فرصتی بدست‌آورده، فرارنموده و بملازمان حضرت‌سلطنت پیوست.. هم درین‌سال‌دربیست وهشتم رمضان موکب‌آقا محمد شاه ازساری عزیمت استراباد نمود وابتدا بالکای‌چارده هزارجریب نزول‌اجلال فرموده، اما ازآنجاکه این اوقات هزارجریب ازاعمال استراباد و تعلق بمرتضی قلی خانداشت و از جانب مشارالیه پذیرایی نشد آنحضرت ازورنجیده، رضا قلی خان وخان ابدالخانراکه مامورتوقف مازندران فرموده بوداحضار کرده ،

بیکارمرتضی قلیخان پردازند . ولی بازکار باصلاح گذشت و رضاقلی‌خان باسترابادرفته ، ازرنجش‌خاطرمبارك پادشاهی‌شرحی برای‌مرتضی‌قلی‌خان تقریر نموده ، مرتضی قلی خان برادرةاعیانی خود مصطفی قلی‌خان‌را بمعذرت فرستاد وموکب‌منصوراز رفتن باستراباد عطف عنان کرده ، ازاشرف حرکت نموده ، روز هیجدهم ذیقعدة الحرام ببارفروش تشریف فرما شدند ودرعمارت شاه عباسی مشهور ببحرارم‌نزول اجلال فرمودند » .

سپس درحوادث سال ۱۱۹۵ (۱) درشرح اختلاف هدایت الله خان حکمران گیلان باآقا محمد خان می گوید جعفرقلی خانکه با مصطفی قلی خان مأمور گرفتن گیلان شده بود چون آقا محمد خان دستگیرشد واورا ببندپی فرستادند «جعفرقلی خانکه درلاهیجان بود ازین مقدمه با خبرگردیده ، برجناح استعجال مراجعت نموده ، مصطفی قلیخانرا باستراباد فرستاد و بمرتضی قلی خان واقعه را خبرداد و خود بکجور رفت . مرتضی قلی خان بمازندران آمده باخان ابدال خان سردار رشید رضا قلی خان مصاف کرد و برو غالب آمد و محمد قلی خانین را بگرفت . رضا قلی خان چشم از شهریاری ساری و بارفروش پوشیده ، ازبیم تیغ مرتضی قلیخان ببندپی در ظل عاطفت حضرت شهریاری گریخت . . . بزرگان بند پی حضرت سلطنت را با جمعی روانهٔ بار فروش نمودند و رضا خان قاجاربنواب جعفرقلی خانکه درکجور بودند مژده فرستاد وخود با برادران و تمامی خوانین مدانلو بآستان معظم پیوست و مرتضی قلی خان محض استرضای خاطر مبارك خان ابدال خان طاغی را بکشت ومصطفی‌قلی خانرا بمعذرت و تشکر خلاصی و سلامت مزاج همایون بدربارشهریاری روانه نمود وآنحضرت برای استیناس مرتضی‌قلی خان تشریف فرمای ساری گردیدندو با اوملاقات فرمودند ولی رفع‌خیال مرتضی قلیخان نشد . علیقلی خان ومهدیقلی‌خان ملتزم‌رکاب ظفرنصاب‌شهریار با اقتدار گردیده‌ومرتضی قلی خان تخلف جسته وبعدها براه مخالفت رفته ، لکن‌کاری ازپیش نبرد .. نیزازوقایع این سال‌آنکه پس ازجنك وجدل با مرتضی قلی خان وطول محاصرهٔ شهر ساری این بلده را عساکرمنصورهٔ شهریاری فتح کردند ومرتضی قلی خان بمصالحه وحکومت استراباد وهزارجریب وگرگان راضی شده ، بدان ساحت شتافت » .

پس ازآن دربارهٔ حوادث سال ۱۱۹۶ (۲) دربارهٔ آقا محمد خان می گوید : «در بیستم شعبان بمازندران عطف عنان فرمودند . مرتضی قلی خان نیز بخدمت آمده ، بحکومت استراباد منصوب شد وبگیلان مامور گردید و هدایت‌الله خان چون خود را مقهوردید بدادن مالیات تمکین کرده ، لهذا ایالت گیلانرا باو واگذارفرمودند » .

سپس درحوادث سال ۱۱۹۷ (۱۷۸۲م .) (۳) می نویسد :

---

(۱) ص ۳۵-۳۶   (۲) ص ۳۷   (۳) ص ۳۸-۳۹

«دراول فصل تابستان این سال ووانویچ نام روسی باچند فروند کشتی از حاجی طرخان باستراباد آمد . حضرت آقا محمد شاه آنوقت در نواحی استراباد تشریف داشتند. ووانویچ ازملازمان آنحضرت درخواست نموده ، رخصت طلبید که روسها در سواحل استراباد در محل مناسبی دارالمعامله بنا نمایند ، که تجار روس در آنجا بسهولت مشغول امور تجارتی باشند . حضرت شهریاری قبول فرموده ، اذن ساختن دارالمعامله دادند . روسها درعوض دارالمعامله دردوازده فرسنگی شهر استراباد قلعهٔ بسیار محکمی بنا کردند وهیجده عراده(!) توپ وقورخانه در آنجا گذاردند . بعد از اتمام قلعه حضرت شهریاری بتماشای قلعهٔ روسها تشریف بردند وازوضع باخبر گشتند. چون ازقلعه مراجعت فرمودند ووانویچ وصاحبمنصبان روس را بشام دعوت کردند . وقت شب که صاحبمنصبان ووانویچ بمحل دعوت رسیدند حضرت شهر کامکار حکم بگرفتن آنها کردند و فرمودند که اگر قلعه را که ساخته اید فوراً خراب نکنید وتوپهای خودرا باآنچه درساحل استراباد دارید نبرید جان ومال شما در خطر خواهد بود . ووانویچ چون می‌دانست فرمایشی که حضرت شهریاری می فرمایند هرگز تخلف را درآن راهی نیست ازهمانجا بکارگزاران خود دستورالعملی نوشت که توپخانه ولوازمی که دارند بکشتی حمل کنند وقلعه راخراب ومنهدم سازند . خلاصه حضرت آقا محمد شاه چون تهدید زیادی بآن جماعت فرمودند آنها از استراباد خارج شده ، بمملکت خود بازگشتند . برخی این واقعه را بسال قبل نسبت داده‌اند ».

پس ازآن درحوادث سال ۱۱۹۸ (۱) می گوید : « مرتضی قلی خان و رضا قلی خان برداران حضرت معظم ازراه صواب منحرف شده ، بزندیه پیوستند و نزد شیخ ویس خان پسرعلی مراد خان رفتند ... » .

اندکی پس ازآن که سخن ازشکست خوردن و کورشدن شیخ ویس خان می راند می گوید :

«مرتضی قلی خان ورضا قلی خان برادران حضرت شهریاری که از برادر تاجدار خودروگردان و بزندیه متوسل شده بودند کاررا زاردیده، یأس برآنها غالب آمد . مرتضی قلی خان بقزوین وگیلان وطالش وقبه و بادکوبه وخاك روس رفته، در آنحدود حیاترا را وداع نمود ورضا قلی خان بصفحات خراسان رفته درآنسامان درگذشت .»

سپس درحوادث سال ۱۲۰۲ (۲) چنین آورده‌است: «هم درین سال مرتضی قلی خان که بصفحات قبه و طالش رفته بود ، بامصطفی قلی خان طالش وفتحعلی خان حاکم قبه وشیخعلی خان بیگلربیگی باکویه سازش نموده ، غفلة بگیلان تاخت وچپاول درانداخت. نواب سلیمانخان قاجار کس فرستاده ، واقعه را بعرض نواب جهانبانی که در فیروزکوه

---

(۱) ص ۴۰-۴۱ (۲) ص ۴۵

بودند رسانید . نواب حشمت نصاب معظم مهدیخان تنکابنی و بعضی از اهالی خلخال و خمسه وطارم را بمعاونت وامداد سلیمانخان مامورفرمودند، ولی قبل ازوصول آنها بگیلان مرتضی قلیخان مراجعت نمود » .

پس ازآن در وقایع سال ۱۲۰۲ (۱) میگوید : «هم درین سال در اوایل ذیحجه باز مرتضی قلی خان با هفت هزار نفر بگیلان رانده ، در کسگران فرودآمده ، نواب سلیمانخان قاجارحاکم گیلان تاب‌مقاومت نیاورده ، بقزوین آمدومرتضی قلیخان بر گیلان استیلا یافت . حضرت شهریار کامکارچون ازواقعه خبردار گردیدند سلیمانخانرا احضار فرموده ، تفصیل ماجری را استفسار فرمودند . پس ازتحقیق باحضارقشون حکم همایون شرف صدوریافت و کوچ و بنهٔ مرتضی‌قلیخانرا ازبارفروش بطهران بردند ومحمدحسین خان قاجارقوانلوی‌ناظر با دوهزارسوارمامور گیلان‌ومقررشد که بعضی‌دستجات (!) دیگر بدو پیوندد. محمد حسین خان ملاحظهٔ‌آخر کار رانکرده ، منتظر سایردستجات(!)قشون نشده ، سبقت بجنك نمود وشکست یافت . پس ازآن نواب سلیمانخان قاجار وامیرمحمد حسین خان فیروز کوهی ومیرزا محمدخان‌لاریجانی باده هزارنفردر رسیدند ودرچهار فرسخی گیلان قدم درمیدان محاربت گذاشتند . مصطفی‌خانطالش ابتدا پای جلادت پیش گذاشت ، ولی منهزماً پس نشست . روز سیم نواب سلیمانخان با افواج باطراف شهر رفته ومرتضی قلی خان نیز با نه هزار نفر بمقابله او شتافته ، ابتدا برادر مصطفی خان طالش‌با صفوف میرمحمدحسین خان فیروز کوهی‌مصاف‌داده، امیر بزخم گلوله ازپادرآمد وفیروز کوهی‌ها که بی‌سردارماندندکاری ازپیش نتوانستند برد واین فقره اسباب سستی سایرین نیز گردید . میرزا محمد خان لاریجانی ونجفقلی خان نوری بعد از مجادله و مقاتله بطورجنك وگریز بازگشتند ومصطفی خان والشکرشیروان (!) بسیاری ازین سپاه را بکشتند ونواب سلیمانخان عاجلا مراجعت کرده نواب علیقلی خان قاجار نیز از جلوجعفرخان‌زند عقب‌نشسته، باصفهان‌وازآنجا بکاشان‌آمد.حضرت شهریاربا اقتدارچون مطلع گشتند نواب جعفرقلی خانرا با قشون استراباد وبسطام بگیلان فرستادند و دیدهٔ برادرخود مصطفی قلی خانرا میل کشیدند و نواب جهانبانی (فتحعلی شاه) را بحراست فرضه ومعابردارالمرز بمازندران مامورفرمودندوخود بنفس نفیس با سیصد سوار نامدار بطرف اصفهان حرکت کردند ... اما نواب جعفرقلی خان چون بمنزل رستم‌آباد گیلان رسیدند مرتضی قلیخان ببندرانزلی فرار کرده،درآنجا قرارگرفت وازجانبین پیغامها داده شد و در ساحل دریای خزر دو برادر ملاقات وگفتگوها کردند آخرالامر مرتضی قلیخان درسفاین نشسته ، راه ساروپشته وسالیان پیش‌گرفت وجعفرقلی خان وارد رشت

---

(۱) ص ٤٥-٤٦

شدند ومراتب را تحریراً بعرض حضرت شهریار رسانیدند. حضرت قوی شوکت معظم درجواب ایشانرا بمراجعت امرفرمودند و نواب سلیمانخان درگیلان مستقل گردید ».

پس از آن درحوادث سال ۱۲۰۵(۱) می نویسد : «هم درین سال مرتضی قلی خان از عمای برادرخود مصطفی قلی خان باخبر گشت، چه مدت یکسال که مصطفی قلیخان محبوس بود این واقعه نیزمستور بود. این اوقات که ازحبس خلاص شد ، این خبرمشتهر گردید و مرتضی قلیخان که در باکویه وطالش وشیروان (!) با استعداد تمام میزیست نیز بشنید و باردیگر بهیجان آمده و بطرف گیلان راندومیرزا بابای رشتی نایب گیلان هراسان شده، ماجری را بعرض عاکفان حضورشهریارمنصور رسانید . حاجی رضاخان دولوی قاجارخال مرتضی قلیخان وعباس خان ومحمد خان دولوهم که ازمنسوبان او بودند با عبدالله خان اصانلوی خمسه و میرزا محمد خان لاریجانی وچهارهزار نفرازسپاه ظفرهمراه مامور گیلان شدند وهرچه مرتضی قلی خانرا نصیحت کردند سودمند نیافتاد . ناچاربنای جنگ وخونریزی شد. شبی شاه پلنگ نام طالش برلشکریان حاجی رضا خان شبیخون زده ، درین مقدمه سردار با سایرخوانین گرفتار شدند وتفرقه درمیان سپاه افتاد. ومرتضی قلی خان غلبه کرد ، ولی بعد ازچندی همهٔ گرفتاران را رها وروانهٔ دربار معلی نمود ، سوای خال خود را که با سوء احوال نگاه داشته ، باکلاب وذئاب ردیف و حریف می نمود . میرزا بابای نایب گیلان مراتب را معروض آستان مبارك داشته، حضرت شهریاری مصطفی خان دولوی قاجار را مقدمة الجیش قرارداده ، از پیش روانه کردند و موکب همایون مستعد انتهاض گردید . مرتضی قلی خان ومصطفی خان طالش ازعزیمت شهریار کامکارخبردار گردیده، دانستند که درجلوسیل هایل مقام نتوان نمود . ناچار ببا کوبه رفتند ودرآنجا نیزچون کاری نتوانستند کرد مرتضی قلی خان خایب ومأیوس پناه بخاك روس برد وحاجی رضاخان وعباس خان را با مادرخود بطهران فرستاد.»

ازین مطالبی که سه تن ازمعروف ترین تاریخ نویسان قاجاریه با اندك اختلافی چنانکه گذشت بیان کرده اند پیداست که آقامحمدخان باچهارتن ازبرادران خود رضاقلی خان وجعفرقلی خان ومرتضی قلی خان ومصطفی قلی خان یازده سال درنواحی مختلف شمال ایران در زدوخورد بوده است . ازین چهار برادر رضاقلی خان ازو گریخت ودرخراسان مرد . جعفر قلی خان را پس از آنکه زنهارداده بود درطهران بخیانت کشت . مصطفی قلی خان را کور کردومدتی درزندان نگاه داشت. هدایت درروضة الصفای ناصری نوشته است که وی با برادرش مرتضی قلی خان که ازبادکوبه وشروان آمده بود بگیلان تاخت اما چنانکه گذشت این روایت درست نمی نماید زیرا که وی گرفتارشده وکور شده بود و چندی در زندان بوده

---

(۱) ص ۵۵

است و مرتضی‌قلی‌خان برادر تنی او برای انتقام ازین کار بگیلان تاخته است، مگر چنانکه گذشت تصور کنیم که وی در فرار مرتضی‌قلی‌خان از ایران با او همراه بوده و در تاخت و تاز اولی که بگیلان آمده است وی هم از باکو و شروان با وی آمده باشد و درین جنك دستگیر شده و اورا کور کرده و بزندان انداخته باشند. اما این نکته هم با قراینی که هست درست نمی نماید .

اما مرتضی‌قلی‌خان که بیش از سه برادر دیگر درمخالفت با وی پافشاری کرده است چون از عهدهٔ وی برنیامده ازراه دریای خزر بقفقاز گریخته و خانوادهٔ خود را در ایران گذاشته و آقا محمد خان آنها را بطهران برده است . تاریخ نویسان ایرانی نوشته‌اند که وی محرك مردم گرجستان درجنك با ایران بوده است وحتی چنان وا نمود می کنند که خود درین جنك با برادر شرکت کرده‌است اما از اسناد گرجی و روسی چنین چیزی بر نمی آید . نیز تاریخ نویسان ایرانی نوشته‌اند که وی در ١١٩٨ ازایران رفته و تا ١٢١٢ چهارده سال درایران نبوده وچون در ١٢١٢ درگذشته پیکر اورا بعتبات برده و در آنجا بخاك سپرده‌اند . وی قطعاً از برادرخود آقامحمدخان کهتر بوده وچون آقا محمدخان در ١٢١٢ در ٦٣ سالگی کشته شده پیداست که اگر در ١٢١٢ در روسیه مرده باشد کمتر از ٦٣ سال داشته است .

ازمنابع روسی مسلم می‌شود که مرتضی‌قلی‌خان تا سال ١٢١١ درروسیه زنده بوده است زیرا که درین سال که مطابق سال ١٧٩٦ میلادیست ولادیمیر لوکیچ باراویکووسکی (١) که از نقاشان معروف آن زمان روسیه بوده ودر ١٧٥٧ بجهان آمده ودر ١٨٢٥ درگذشته است تصویری از وی ساخته است که درگـالری ترتیـاکوسکی (٢) در مسکو هست و پیداست که تا این زمان درمسکو می‌زیسته است .

یکاترین دوم که وی را دردربارخود پناه داده بود درنامه‌ای که بگریم (٣) یکی ازدرباریان خود نوشته وصفی ازمرتضی‌قلی‌خان دارد بدین گونه : « نزدیك یك ماهست که مرتضی قلی‌خان شاهزادهٔ ایرانی که آقا محمد خان برادرش وی را از همهٔ دارائیش بی بهره کرده و برای نجات خود بروسیه پناه آورده‌است مهمان ماست. وی مردی نیك دل ومؤدبست . خواهش کرد اجازه یابد ارمیتاژ (٤) رابازدید کند . سه چهار ساعت پی در

---

(١) Vladimir Loukitch Borovikovski

(٢) Tretiakovski Galleri (٣) Grimm

(٤) Ermitage کاخ معروف تزارهای روسیه در پترزبورگ که اینك بزرگترین و معروف ترین موزه های اتحاد جماهیر شوروی درلنین گرادست .

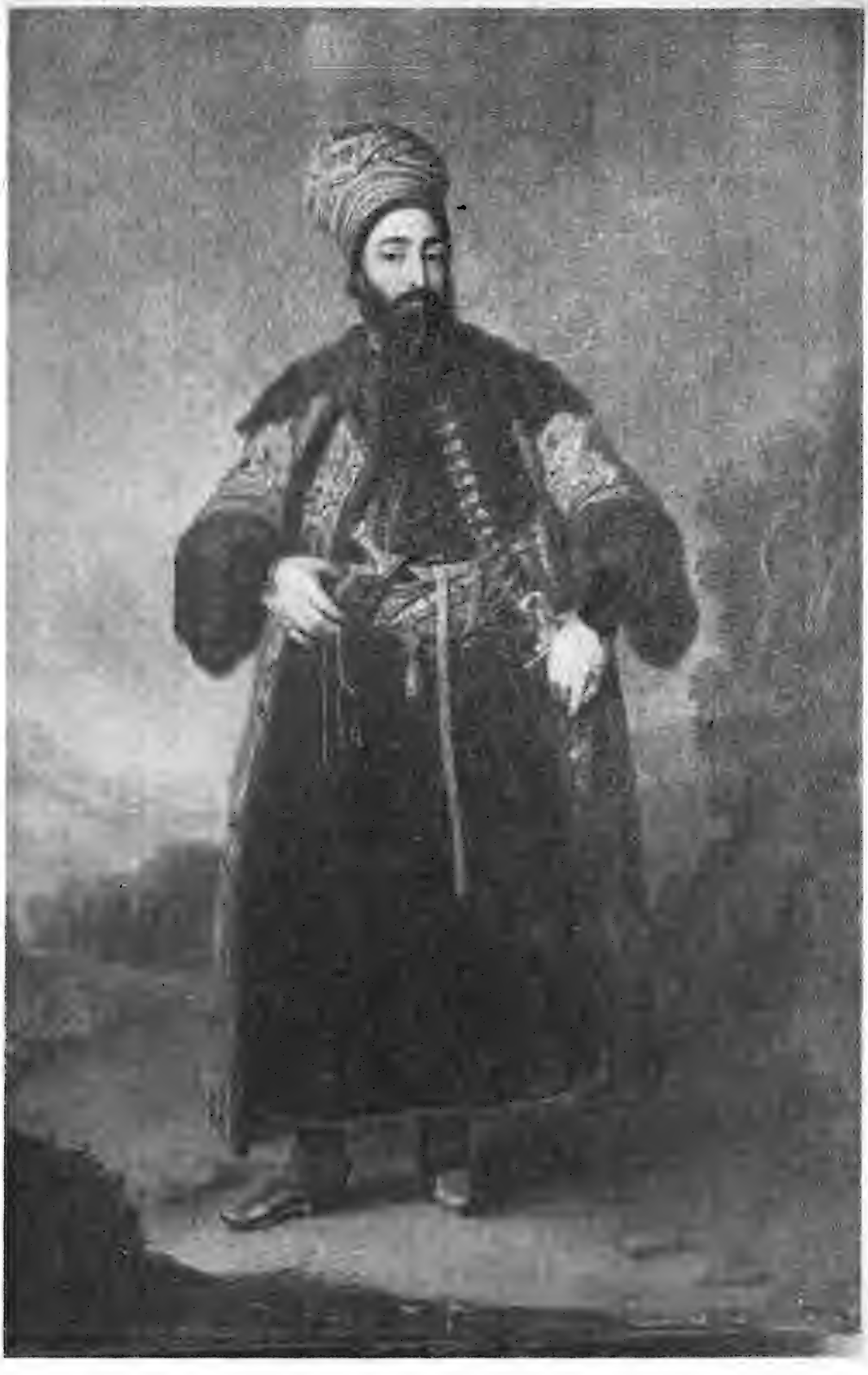

مرتضی قلی‌خان برادر آقا محمد خان

پردهٔ نقاشی‌کار ولادیمیرلوکیچ باراویکوسکی در گالری ترتیاکوسکی در مسکو

پی درآنجا بود وهمه چیز هایی راکه‌درآنجاهست‌دید وبهمهٔ‌آنها مانند خبرهٔ واقعی نگاه میکرد . هرچیزی که زیباتر وعالی ترباشد ، ازهرگونه که باشد ، وی را مبهوت‌میکند وهیچ چیز از نظر دقت او فرار نمی کند . خواست ببیند که گراور راچگونه می‌سازند و چگونه بارنگ‌نقاشی‌می کنند. این‌خواهش‌او را برآوردند وچند ساعت پی درپی هم‌وقت خود را نزدگراورساز و نقاش‌گذارند . بتماشای کارهای رافائل (۱) هم رفت ودربارهٔ توریت سخن می‌راند ودرمطالب‌آن و وقایعی که‌درکتابهای عهد عتیق‌آمده‌است‌آگاهی داشت وسخن می راند . . همهٔ سخنان او همیشه درست وبسیار خردمندانه است ... » .

ازین‌ستایشی که‌یکاترین دوم ملکه دشوارپسند روسیه دربارهٔ او کرده‌است‌پیداست که وی مردی باذوق وسنجیده ودانا بوده است . ازکارهایی که دربرابر برادرش‌کرده نیز پیداست‌که با آقا محمد خان اختلاف فاحش داشته است .

تصویری‌که بار اویکوسکی ازو ساخته و از پرده های معروف و جالب اوست وی را باسیمای بسیار آرام باچشم تنگ کشیده وریش‌تنک‌بلند سیاه و بینی کوچک‌راست و قد متوسط و دست و پای کوچک نشان می دهد وکاملا پیداست‌که خون‌تر کمان‌درو بوده‌است . وی درین تصویرایستاده است ودرپشت اودورنمای‌کاخی‌که در دامنهٔ کوهی ساخته شده نمایانست . در پشت سروی‌سه تن‌خدمتگزاران ایرانی وی ایستاده‌اند ویکی ازآنها دهانه اسبی را دردست‌دارد .

مرتضی قلی خان جامهٔ فاخر رنگارنگی‌پوشیده که همهٔ رنگها درآن دیده‌میشود. قبای ارغوانی دربر داردکه روی آن جبهٔ ابریشمین پوشیده وآستر ویقه وسر دستهای آن از خزست . کلاه بلندی از پوست سیاه برسرگذاشته وگرداگردآنرا شال پشمی رنگارنك از ترمه پیچیده است . چکمه او سرخ وسبز از دوپارچه چرمست .

شال پهنی بکمر بسته که خنجری جواهرنشان درآن فروبرده وتازیانه‌ای برآن آویخته است وبر سر شال او منگله‌ای مرصع هست که در میان کمرش‌آویزانست. شست دست راست را در شال خود فرو برده وتسبیحی از مروارید برآن دست دارد . دورهٔ جبهٔ او زردوزی دارد .

درین تصویرسیمایی اندیشمند وپخته دارد وچشمان‌کوچك او دارای نگاهی نافذ وشکافنده است . روی همرفته اراده نیرومند و آرامش خاطر و وقار از سیمای او پیداست .

پیداست جامه‌ای‌که در براو هست وجزییاتی که درین تصویر آمده‌است سندجالبی

---

(۱) Raphaël نقاش بسیار معروف ایتالیایی متولد در۱۴۸۳ ومتوفی در۱۵۲۰ که شاهکارهای معروفی ازو در موزهٔ ارمیتاژ هست .

از لباس و آرایش مردانه و زیورهای آن زمانست و شاید یگانه سند معتبر دربارهٔ توانگران و سرکردگان آن زمان باشد .

اینکه تاریخ نویسان ایرانی نوشته‌اند که وی در جنگهای گرجستان در برابر ایران شرکت کرده است درست نمی نماید . زیرا که قطعاً وی پیش از مرك یکاترین دوم که در ۱۷۹۶ میلادی مطابق با ۱۲۱۱ قمری درگذشته در پترزبورك بوده و در همان سال باراویکوسکی در مسکو صورت اورا ساخته است. جنك اول آقامحمد خان در گرجستان در ۱۲۰۹ وجنك دوم او در ۱۲۱۱ پس از مرك یکاترین روی داده‌است . گمان نمی‌رود در ۱۲۰۹ که دوسال پس از آن در پترزبورگ ومسکو بوده است بجنك گرجستان رفته باشد واگر دریکی ازین دوجنگ حاضر بوده می بایست درجنگ دوم در ۱۲۱۱ بوده باشد . این نکته هم ازین جهت بعید می نماید که اگر چون او کسی ، که مردی معروف و برادر آقامحمد خان بوده ، درین جنك شرکت کرده باشد می بایست نام او را درجریان حوادث بسیار برده باشند وناچار فتحی یا شکستی برای او نوشته باشند وحال آنکه مطلقاً در حوادث این جنگ واقعه‌ای را باو نسبت نداده‌اند ونه تنها در منابع ایرانی بجز همان اشاره مختصر که پیش ازین گذشت نامی ازو نیست بلکه دراسناد روسی و گرجی که در باره این دوره بسیار فراوانست نیز ذکری ازو نکرده‌اند .

دربارهٔ مرك وی پس ازین جنك دوم یعنی در سال بعد و در ۱۲۱۲ نیز ذکری درمنابع گرجی وروسی نیست وچون پس از مرگ یکاترین درحوادث سلطنت جانشین او پاول و پس از آن هم دیگر نامی ازو نیست دور نیست درهمان سال ۱۲۱۲ که تاریخ نویسان ایرانی نوشته‌اند مرده باشد و پیکرش را بعتبات برده باشند .

مقدمات جنك دوم با روسیه

صلحی که در نتیجهٔ امضای عهدنامهٔ گلستان در ۱۲۲۸ برقرار شد چندان نپایید و بیش از سیزده سال برقرار نبود . این عهدنامه بمیانجی گری دولت انگلستان بامضاء رسیده بوده واینکه درآن مرزمیان دو کشور را بدقت و بصراحت معین نکرده وحالی‌را که لشکریان دوطرف در موقع امضای عهد نامه داشته‌اند میزان قرار داده وهر ناحیه‌ای راکه در تصرف یکی ازآن دولشکر بوده جزو خاك آن کشوردانسته‌اند پیداست که عمدی بوده است ، زیرا اگر بقطع ویقین خط مرزی‌را معین می کردند اختلاف ازمیان برمی خاست وشاید اگر همیشه مرتفع نمی‌شد تامدت مدیدی ازمیان می رفت .

درمباحث آینده سیاست ایران‌را درباره افغانستان درین‌دوره بتفصیل خواهم آورد . مجملا باید این نکته را درنظر داشت که دولت انگلستان بتدابیر و بیشتر بحیله وخدعه‌دست

روی قارهٔ بزرك هندوستان انداخته بود . ایران نه تنها نفوذ معنوی بسیار ریشه داری در آن کشور داشت بطوریکه زبان فارسی زبان رسمی دربارهای هندوستان بود و فرهنك ایران در سراسر هند حتی در میان بوداییان و برهماییان و مذاهب گوناگون دیگر هند رواج داشت و در میان مسلمانان هندوستان سر چشمهٔ الهام بود ، بلکه نفوذ ایران در افغانستان که راه طبیعی و آسانترین راه لشکرکشی بهندوستان بود نیز انگلیسها را از تجاوز ایران بخاك هند بیمناك می کرد .

از دورترین زمانهای تاریخ آسانترین و طبیعی ترین راه حملهٔ بهندوستان جنوب افغانستان و شمال پاکستان امروز بوده است . اسکندر مقدونی در ۳۲۷ پیش از میلاد از راه آسیای مرکزی و همین راه افغانستان امروز بهندوستان تاخت . در ۶۵۹ میلادی و ۳۹ هجری لشکریان تازی از همان راه بهندوستان تاختند و سرزمین ملتان (مولتان) و سند را گشادند. در سال ۳۶۹ قمری بار دیگر ناصر الدین سبکتگین مؤسس سلسلهٔ غزنوی ایران بآن سرزمین حمله برد و همان راه را در پیش گرفت . پس از آن پسرش محمود همین راه را پیش گرفت و از سال ۳۹۰ تا ۴۱۸ هفده لشکرکشی بهندوستان کرد و تقریباً هر سال زمستان بآنجا میتاخت و حتی جانشینان وی پس از آنکه مشرق ایران را از دست دادند در شمال هندوستان حکمرانی کردند .

در ۵۸۲ معزالدین محمد بن سام پادشاه غوری از همان راه لاهور را گرفت و جانشینان وی نیز در هند پادشاهی کردند . در ۸۶۹ جلال الدین فیروزشاه خلجی باز از افغانستان بهندوستان تاخت. در ۹۴۷ شیرشاه سوری پادشاه افغانی بار دیگر از همان راه بهند حمله برد .

در سال ۸۰۰ بار دیگر تیمور گورکان از همان راه بهندوستان تاخت .

در ۱۵ شعبان ۹۳۲ ظهیر الدین بابر شاهزادهٔ تیموری باز از همان راه آغاز حملهٔ بهندوستان را گذاشت و بسرعتی شگرف آن دیار پهناور را بگشاد . در ۱۱۵۲ نادرشاه از همان راه افغانستان بهندوستان تاخت. در ۱۱۶۱ احمد خان درانی ابدالی که تازه پادشاه افغانستان شده بود بهندوستان حمله برد و تا ۱۱۸۰ هفت بار بآن کشور لشکر کشید و تاخت و تاز کرد .

بدین گونه از زمان اسکندر تا پایان قرن دوازدهم هجری سی و سه بار کشورگشایان مختلف از راه آسیای مرکزی و افغانستان بهندوستان تاختهاند و دیگر برای کسی تردیدی نمانده بود که بهترین راه حمله بهندوستان راه شمال هندست ، چنانکه ناپلئون هم میخواست همین راه را در پیش بگیرد و تسارهای روسیه نیز کوشش بسیار در تصرف آسیای مرکزی کردند تا هرچه بیشتر میتوانند بمرزهای هندوستان نزدیك شوند . درین لشکر

کشیها نواحی هرات وسیستان که مانع طبیعی در پیش ندارند اهمیت بسیارداشته‌اند بهمین جهتست که سه بارایرانیان هرات را گرفتند و هرسه بار کارگزاران دولت انگلستان وسایلی فراهم کردند که هرات ازدست ایران برود و در دست دولت دیگری باشد که نیروی تاختن بهندوستانرا کمترداشته باشدودرضمن قسمتی ازسیستان‌را که‌ازآغاز تاریخ جزوخاك‌ایران بود ازایران بریدندو بافغانستان پیوستندوسپس قسمتی ازبلوچستان را ازایران جدا کردند وپس ازتقسیم هند جزو پاکستان شد .

برای اینکه ایرانیان‌خود از راه افغانستان بهند نتازند یا افغانها را درین کار نیرو ندهند همیشه صرفه و صلاح انگلستان درین بوده است که ایران در جای دیگر گرفتار شود تا نه تنها مجال تاختن بسوی مشرق نکند بلکه از نیروهای‌آن کاسته شود و وسایل این کار را نداشته باشد . بهترین راه گرفتار کردن ایران از سه سوی دیگر بود : نخست ازسوی نواحی عرب نشین خلیج فارس که چندان اهمیت نداشت و نیروی ایرانرا چندان بخود گرفتار نمیکرد .

دوم ازسوی دولت عثمانی که البته ازتازیان خلیج فارس نیرومندتر بود وازروزی که ترکان عثمانی درمغرب‌آسیا نیرو گرفته بودند هرگاه توانسته بودند بسرزمین‌ایران چه ازمغرب این کشوروچه ازشمال غربی وحتی ازراه گرجستان وارمنستان تاخته بودند. اما ترکان عثمانی اززمان صفویه ببعد ضربت‌های سخت‌درجنگهای با ایران چشیده بودند که هنوز بیادداشتند . وانگهی درپایان قرن دوازدهم ودرسراسرقرن سیزدهم روز بروز بیشتررو بناتوانی میرفتند وگرفتاریهای گوناگونشان درجنوب اروپا دیگرمجال بایشان نمیداد که با ایرانیان نیزدرمیدان جنك روبروشوند . بهمین جهت دردورهٔ قاجارها چند بار که حمله‌ای بخاك ایران کردند حمله‌های سبکی بود که چندان وخیم نشد و گرفتاری سختی برای دوطرف فراهم نکرد .

سومین راه که بمراتب ازدوراه‌دیگرمؤثرتر بود گرفتارشدن‌ایران درجنك باروسیه بود . سلاوهای روسیه باسرعت عجیبی درتاریخ جهان پیش‌رفته اند که تاکنون نصیب هیچ ملتی نشده است. مثلا درقرن نهم میلادی‌شمارهٔ فنلاندیها نزدیك ده‌برابر سلاوهای‌روسیه بوده واینك نزدیك سه میلیون و نیم‌فنلاندی در برابر ۱۳۳ میلیون سلاودرجهان مانده‌است. هیچ نژادی باین سرعت وتا این اندازه نژادهای همسایهٔ خود را در خود تحلیل نبرده است .از زمانی که سلاوهای روسی وارد تاریخ شده‌اندتا کنون مرتباً برعدهٔ خودافزوده وسر زمین خود را وسعت داده‌اند و از سوی شمال و جنوب ملل همسایهٔ خود را رانده‌و جای آنها راگرفته‌اند ، چنانکه ازشمال فنلاندیها وملل نزدیك وهم خون‌آنها وازجنوب خزرها راکه پیش ازآن ملت پرجمعیتی را تشکیل میداده‌اند ازسرزمین خود رانده‌اند .

درین کشورستانی‌های پیاپی هرچه توانسته‌اند ازسوی شمال وازسوی جنوب بدریا نزدیک شده‌اند وبهمین جهت یکی ازآرزوهای دیرین تسارهای روسیه دست پیدا کردن بدریا های گرم یعنی دریاهای جنوب ومجاور خط استوا بوده‌است تا بردریای آزاد یعنی اوقیانوس هند وازآنجا باوقیانوس کبیر واوقیانوس اطلس دست بیابند . برای همین مقصود منظما دردوسوی مغرب ومشرق دریای خزر بتوسعهٔ قلمرو خود کوشیده‌اند . ازسوی مشرق مانع بزرگی در پیش نداشتند وازرودهای جیحون و سیحون بسرعت گذشتند و درتمام آسیای مرکزی از یک سو تا مرزهای ترکستان چین یا سین کیانگ وازسوی دیگر تا ترکمنستان پیش رفتند ودر کرانهٔ رود جیحون که ازخاک افغانستان وارد می‌شود ورود مرغاب ورود اترک متوقف شدند .

ازسوی مغرب مانع بزرگی در پیش داشتند وآن کوه‌های بلند وسخت قفقاز بود که مردم باستان آنرا کرانهٔ جهان و کوه قاف می‌دانستند . اما این کوه‌های دشوار گذر را نیز با کمال سرعت و سهولت در پشت سر گذاشتند و بد رفتاری دربار ایران با ترسایان گرجستان نیز بهانه‌ای بدستشان داد که سرانجام بلب رودارس برسند . تنها اندک زمانی از ۱۸۰۵ تا ۱۸۱٤ (۱۲۲۰ - ۱۲۲۹ ق .) گاه گاهی گرفتار جنگ با ناپلئون می شدند یالشکر کشی‌های دیوانه واروی رادفع می کردند. اما باز در همین نه‌سال هربار که در جنگهای با ناپلئون وقفه‌ای یا دورهٔ صلحی پیش می آمد نیروهای تازه نفس بمرزهای ایران می‌آوردند وباایرانیان روبرو می‌شدند .

نقشه‌ای بسیارخام و هذیان آمیز که ناپلئون برای لشکر کشی بهندوستان ازراه ایران و باهمکاری ایران کشیده بود محال بود بجایی برسد وگرفتاری های گاه بگاه لشکریان روسیه دراروپای غربی فتحعلی شاه را بکلی غره کرده بود و بهمین جهت در ۱۲۲۸ که بکلی ازناپلئون مایوس شده وانگلستان‌هم بروسیه نزدیک شده بود و دیگر چاره‌ای در برابر خود نمی‌دید بعهدنامهٔ گلستان راضی شد اما بازهمواره در اندیشهٔ آن بود که باروسیه روبرو شود ونواحی از دست رفتهٔ در عهدنامهٔ گلستان را پس بگیرد . انگلیسها هم پیوسته اورا باین کار تشویق می کردندوچنانکه بعد خواهیم دیدحتی وعدهٔ یاری باومی دادند تاآخرین‌رمق‌ایران راهم بگیرند وهرگونه حملهٔ احتمالی باافغانستان وهندوستان ازمیان برود ، چنانکه شد .

درین سیزده سال که درمیان جنگ اول باروسیه وجنگ دوم فاصله شدفتحعلی شاه پیوسته تهیه‌می‌دید که جنگ راازسر بگیرد وسست بودن مقررات عهدنامهٔ گلستان را هم وسیله‌ای برای این کارمی‌دانست . مخصوصاآنکه در مواد سوم وچهارم تصریح شده بود نواحی شکی و شروان وقبه و دربند و بادکوبه وداغستان وگرجستان و ابخازجزو خاک

روسیه خواهد بود اما بااین همه قید کرده بودند که بعدها سرحد کوهها ورود خانها و دریاچها و کشت زارها رابوسیلهٔ مهندسان دو طرف معلوم کنند و سرحد طالش راهم در میان خودقراربگذارند. پس ممکن بود فتحعلی شاه ادعای غبن بکند و کرد واین نتیجه‌ای بود که انکلیسها از عهدنامهٔ گلستان انتظارداشتند تا بار دیگر ایران راگرفتار جنك با حریف پرزوری مانند روسیهٔ تساری بکنند واز نیروی آن بکاهندتااین نیرویی که ازآن هراسان بودند هرگز درافغانستان وسرحد هندوستان مزاحمشان نباشد .

مناسبات ایران و روسیه پیش از قاجارها

سلاوهای روسیه اززمانی که وارد تاریخ شده وحکومت مستقلی درجهان تشکیل داده‌اند همواره باایران مربوط بوده‌اند واین روابط که همواره روابط تجارتی بوده گاهی بتاخت وتاز سلاوها برخاك ایران منتهی شده‌است. درپایان دورهٔ صفویه که دولت ایران بسیار ضعیف شده است این روابط بشکل دیگری جلوه کرده و درین زمینه عهدنامهایی چند درمیان ایران و روسیه بسته شده است که متن فارسی آنها مطلقا در دست نیست وآنچه باقی مانده متن روسی آنهاست بزبان روسی قدیم که برای ضبط درتاریخ ایران واهمیتی که درین زمینه دارد باید بفارسی ترجمه شود .

نخستین عهدنامه‌ای که دردستست درسن پترزبورك در ۱۲ سپتامبر ۱۷۲۳ تقویم روسیه یاتقویم ژولین یعنی ۳۰ ماه‌او ۱۷۳۲ بتقویم کرگورین مطابق با ۲۸ ذی‌القعدهٔ ۱۱۳۵ بسته شده است ، یعنی درهمان سالی که شاه‌سلطان حسین صفوی تاج وتخت خود را بمحمود افغان واگذار کرد. چون این عهدنامه درسن پترزبورك منعقد شده پیداست که ازجانب شاه‌طهماسب دوم‌سفیری بآنجا رفته‌واین‌عهدنامه راامضا کرده‌است . متن آن بدین قرارست :

قرارداد منعقد درسن پترزبورك در ۱۲ سپتامبر سال ۱۷۲۳

بنام ایزد توانا

«پوشیده نماند که چون چندین سالیست در کشورایران پریشانی وناامنی پیش آمده و عده‌ای از اتباع آن کشور در برابر اعلی‌حضرت شاه که پادشاه قانونی ایشانست بر خاسته‌اند ونه‌تنها سبب ویرانی بسیار درایران‌شده‌اند بلکه باتباع اعلی‌حضرت امپراتور روسیه که بنا بردوستی قدیم وقرارداد درمیان دو کشور مشغول بازرگانی بوده‌اند نیز زیان رسانیده‌اند وآنها راکشته‌اند ومبلغ مهمی ازدارایی ایشان رابغارت برده‌اند وچون اعلی حضرت شاه در آن زمان نتوانستند آن چنانکه باید ازعهدهٔ شورشیانی که نا امنی بسیارفراهم آورده‌اند برآیند ، بهمین سبب بود که اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه

دوستی واقعی که بااعلی‌حضرت شاه دارد برای جلوگیری از توسعهٔ کارهای شورشیان
یك شدن ایشان بمرزهای روسیه و برای جلوگیری از انهدام سلطنت ایران شخصاً اسلحهٔ
را در برابر شورشیان بکار برده و برخی از شهرهای ایران وجاهای واقع در کنار دریای
ا که بی اندازه درزیرفشارسر کشان بود بااسلحهٔ خود آزاد کرد و برای دفاع از اتباع
را علی حضرت شاه لشکریان خودرا درآن جامستقر کرد ولی درضمن سرکشان دیگری
ی دیگرچنان نیرو گرفتند که پای تخت دولت ایران را تصرف کردند واعلی‌حضرت شاه
مان را با همهٔ خانواده‌اش اسیر کردند وتاج وتخت را ازیشان ربودند وتنها پسر او
سب که بحکم وراثت قانونی پس ازپدرش بتخت شاهی نشست وشاه قانونی ایران شد
ماند وازآنجایی که مایل بود دوستی قدیم درمیان دولتین را تجدید کند و بیش ازپیش
کام بدهد از میان چاکران نزدیك و وفادار خود که در اختیار داشت اسمعیل بیك
دالدوله معزز وصدیق خودرا بعنوان سفیر کبیر و نمایندهٔ مختار نزداعلی حضرت
تور سراسر روسیه فرستاد. وی حامل نامه‌ای بود که نه تنها بتخت نشستن اعلی
شاه طهماسب را اعلان می کرد بلکه درآن خواهش کرده بودند که اعلی حضرت
روسیه دراوضاع کنونی در برابر شورشیان ودشمنان یاری کنند واراده کنند که تاج
ت رانیزحفظ کنند. ونیز مشعر برین بود که بسفیر و نمایندهٔ سابق الذکر اختیارات
تمام داده است وآنرا بمهرخود آراسته که وی قرارداد وموافقت نامهٔ ابدی دربارهٔ
باعلی حضرت شاه دربرابر شورشیان منعقد کند.

بنابرین اعلی حضرت امپراتور سراسرروسیه بنابر علاقهٔ دوستی که باعلی حضرت
ودولت ایران دارد فرمان مؤکد عالی شاهانهٔ خود را صادر کرد که با سفیر کبیر و
دهٔ مختاراعلی حضرت شاه این قرار داد را ببندند و قرار داد و موافقت نامه بشرح
مت :

۱ـ اعلی حضرت امپراتور سراسرروسیه دوستی صمیمانه ودایمی خودرا ونیزیاری
ید عالی شاهانهٔ استوار خودرا دربرابر شورشیان باعلی حضرت شاه طهماسب وعده
هد وبرای سرکوبی شورشیان وحفظ اعلی‌حضرت شاه بر تخت سلطنت ایران اراده
کند هرچه زودتر باندازهٔ لازم سپاه سوار وپیاده بکشور ایران بفرستد تا در برابر
نی که براعلی‌حضرت شاه شوریده اند هرگونه وارد عملیات لازم بشوند تا آنهارا
مت دهند واعلی‌حضرت شاه بآسایش برمملکت ایران حکومت کند.

۲ـ دربرابر این اعلی حضرت شاه شهرهای دربندو باکورا باتمام زمین‌ها وجاهایی
با این دوشهر بسته است ودر کناردریای خزرجای دارندونیز ایالت گیلان ومازندران
نراباد رابرای تصرف و تصاحب ابدی باعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه واگذار

می کند واین سرزمین‌ها ازین زمان تا جاودان متعلق باعلی‌حضرت امپراتور سراسر روسیه ودر تابعیت او خواهد بود واعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه این نواحی را بدان سبب مایلست بعنوان پاداش بگیرد که سپاهی که اعلی حضرت امپراتور برای یاری باعلی حضرت شاه در برابر شورشیان می‌فرستد در آنجا نگاهداری شوند زیرا که برای نگاهداری این سپاه از اعلی حضرت شاه کمك مالی نخواهد شد .

۳ـ چون انتقال عدهٔ لازم اسب برای سوار نظام و توپخانه و فرستادن تجهیزات و لوازم وخوار بار سپاه اعلی حضرت امپراتور که در برابر شورشیان نزد اعلی حضرت شاه فرستاده می‌شود بچنین سرزمین دوری از راه دریا ممکن نیست و از سوی دیگر سفیر کبیر و مختار اعلی حضرت شاه اعلام داشته است در ایالاتی که باعلی حضرت امپراتور واگذار کنند عدهٔ بسیار اسب می توان پیدا کرد بدین جهت فرماندهانی که برای یاری نزد اعلی حضرت شاه فرستاده می شوند باید در ایالاتی که باعلی حضرت امپراتور واگذار می شود عده اسبی که لازم دارند بدست آورند و اگر نتوانند اسب فراهم کنند در آن صورت عدهٔ لازم اسب از جانب اعلی حضرت شاه داده خواهد شد و بهای آن بموجب تقویم ارزیابان خواهد بود ودر هر حال نباید بهای آنها از دوازده روبل بیشتر باشد واما در بارهٔ شتر برای حمل لوازم اعلی حضرت شاه وعده داده است که بی کرایه ومجاناً هر چند شتر که لازم باشد در سرحد بدهد . برای خوراك این سپاه اعلی حضرت شاه وعده می دهد هنگامی که برای سرکوبی شورشیان می‌روند نان و گوشت و نمك را در سراسر راه آماده کند، باندازه‌ای که احساس تنگی نکنند واعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه باید در برابر آن نان و گوشت و نمك بهایی بپردازد و بموجب موافقتی که درین قرار داده شده است بدین ترتیب خواهد بود : برای هر یك من گندم بسنك شاه ده کوپك ، برای یك من گوشت گاو بسنك شاه پنج آلتین ویك کوپك ، برای هر گوسفند که کمتر از چهار من بسنك شاه وزن نداشته باشد یك روبل ، برای یك من نمك بسنك شاه دو کوپك . و اگر هنگامی که سپاه رهسپار خواهد شد بهای آنها بالاتر از آنچه درین قرارداد قید شده است باشد درین صورت اعلی حضرت شاه باید اضافهٔ بها را از قیمت مقرر از خزانهٔ خود بپردازد . برای آنکه وقت تلف نشود بمحض بازگشتن ورسیدن سفیر کبیر و نمایندهٔ مختار سابق الذکر اعلی حضرت شاه بکشور ایران برای ذخیره کردن آنچه لازم خواهد شد تدارك لازم بعمل خواهد آمد .

٤ـ ازین پس تا جاودان در میان اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه و دولت روسیه واعلی حضرت شاه ودولت ایران دوستی برقرار خواهد بود واتباع هر دو طرف همیشه اجازهٔ دایمی خواهند داشت بهر دو کشور سفر کنند ودر آنجا بمیل خود آزادانه زندگی کنند وبازرگانان خود را بآنجا بفرستند وهر موقع بخواهند آزادانه برگردند و

درین کارهیچ گونه مانعی نباید پیش آیدوزحمت فراهم گردد و اگر کسی جرأت کند بکسی آزاری برساند ازسوی اعلی حضرتین کیفرسخت خواهد دید .

۵ـ اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه وعده می دهد تا جاودان همیشه دوست دوستان شاه‌ودولت ایران باشد ودشمن‌دشمنان شاه ودولت ایران ووعده می‌دهددر برابر آنها یاری کند و بدیهیست‌ازسوی کشور ایران این‌دشمنی ازهرجانب که باشد اعلیحضرت شاه همین وعده را متقابلا باعلی حضرت امپراتورسراسرروسیه میدهد» .

* * *

پیداست در همان سالی که شاه سلطان حسین تاج وتخت خودرا دراصفهان بمحمود افغان سپرده است پسرش شاه طهماسب دوم که درهمان گیرودارازاصفهان گریخته بود و دربرابرافغانها ازدولت عثمانی هم یاری خواسته بود از پترکبیرکه دو سال پس ازین واقعه درگذشت نیزدربرابرمخالفان خود و افغانها که اصفهان پای تخت ایران راگرفته بودند یاری خواسته واسمعیل بیك اعتمادالدوله را بسفارت بپترزبورك‌فرستاده‌ووی این عهدنامه را ازجانب شاه طهماسب که درآن زمان بیاری فتحعلی‌خان قاجارادعای‌سلطنت وجانشینی پدر را داشت در۱۳سپتامبر۱۷۲۳ مطابق با ۲۸ ذی‌القعدهٔ ۱۱۳۵ امضا کرده وشاه طهماسب نواحی دربندوباکو وگیلان و مازندران و استراباد را بامپراتور روسیه واگذارکرده است .

عهدنامهٔ دوم شش‌سال پس ازعهد نامهٔ اول درشهررشت‌درتاریخ ۱۳فوریه ۱۷۲۹ ازتقویم ژولین یا اول فوریه‌آن سال ازتقویم گریگورین مطابق با دوم رجب۱۱۴۱ در میان‌اشرف افغان که‌از۱۱۳۷ پس‌ازدیوانه شدن محمودتا ۱۱۴۲ برایران‌مسلط بوده است وپتردوم‌امپراتور روسیه که از۱۷۲۷تا۱۷۳۰ (۱۱۴۰ـ۱۱۴۳ق.) پادشاهی کرده است بسته‌شده ومتن‌آن بدین گونه است :

عهدنامهٔ منعقد با اشرف دررشت در ۱۳فوریه ۱۷۲۹

بنام خداوند قادر متعال

«بنام ایزد قادرمتعال وبخشندهٔ مهربان موافقت نامهٔ زیراعلام میشود : چون‌اعلی حضرت امپراتورپتردوم پادشاه توانای سراسرروسیه وغیره وغیره که در دریای خزر وایالات ساحلی دریا با طرف دیگریعنی پادشاه سعادتمند اصفهان در ایران و خداوندگار بسیاری از زمین ها و غیره و غیره وغیره همسایه است بارادهٔ خداوند متعال اتحاد مقدسی برای وقایعی که‌دارای جنبهٔ نظامیست وجلوگیری ازاستعمال اسلحه هردو کشوردربرابریك دیگر برقرارکرده است نمایندگان تعیین شدند . ازسوی اعلی‌حضرت امپراتور پتردوم پادشاه توانای سراسرروسیه وغیره عالی جناب‌آقای

محترم سرلشکرواسیلی لواشوو (۱) دارندهٔ نشان سنت آلکساندر (۲) فرمانده کل سپاهیان روسیه درگیلان وفرمانفرمای ایالات ساحلی دریای خزردردارالمرزو از سوی پادشاه بسیارسعادتمند اصفهان وممالك اراضی وغیره وغیره وغیره سپهسالار بسیارمعتمد وبسیارمحترم‌محمدصیدال خان وبیکلربیکی ومحترم‌ترین عالی جنابان مستوفی‌عالی‌خاصه میرزا محمد اسمعیل و عمر سلطان وحاجی ابراهیم که درمیان دربارهای معظم ودولت‌های کشورهای معظم واتباع آنها متفقاً اتحاد حقیقی ودایمی را مفید دانسته‌اند این عهدنامهٔ دوستی ابدی شامل مواد ذیل بسته می‌شود :

۱ــ تمام زمین‌ها وشهرها باتمام متعلقات آنها که درایران بطرفین معظمین ضمیمه شده است چه جاهایی که پیش ازین سرحد واقع شده و چه جاهایی که اخیراً سرحد معین کرده اند بترتیبی که در مادهٔ سوم اعلام شده تا جاودان در تصرف طرفین معظمین خواهد بود .

۲ــ اعلی حضرت امپراتورسراسرروسیه ازسوی دولت معظم خوداراده کرده‌است که ایالت استرابادومازندرانرا که ازایالات‌ساحلیست بمناسبت دوستی دیرین که‌امپراتور روسیه نسبت بایران دارد بایران واگذار کنداما بدین شرط حتمی واستوار که این‌ایالات بهیچ وجه بدولت های دیگر واگذاشته نشود واگر این شرط را مورد بی اعتنایی قرار دهندایالات‌مزبور باهمهٔ متعلقات آن‌دوباره‌تاجاودان وبطورتجزیه‌ناپذیرمتعلق‌بامپراتوری روسیه‌خواهد شدواین قرادادنقض خواهد شد .

۳ــ سرحد دوطرف درمیان ایالات و زمین‌ها و شهرها وهمهٔ متعلقات سابق آنها بدین‌گونه خواهد بود : ازبالای دربند ازسوی دریا بداخل زمین‌ها وازآنجا تارود کرو تا مصب رود ارس که‌باب عالی (دولت عثمانی) سرحد قرارداده است و ازرود کرتامصب رود ارس تمام ایالات ساحلی متعلق بامپراتوری روسیه که بلافاصله وازخطی که از بالا می گذرد با ایالات ساحلی دیگرازروی کوه‌ها پیوستگی دارد ونواحی ماسوله وشفت و کهدم وتمام دارالمرزبا سرحدات‌ایالتی سابق خود مستملکات هردوطرف معین و منقسم می‌شود وباید بی‌هیچ گونه بحث واعتراض‌باقی بماند وقابل‌نقض‌نیست‌وازمحل انتهای این نواحی پس ازعبورازشفت ازسرحدات آنها تاشاهراه واقع درمیان گیلان وقزوین‌درمیان کهدم وزیتون رودبار تامحل‌نقله بر که‌درآنجا کاروانسراهست‌وآن کاروانسرا درطرف متعلق‌بروسیه‌باقی می‌ماند وازنقله‌بر وکاروانسرا هم از روی رود خانهٔ سبدور میگذرد وازبالای کوه‌ها مستقیماً بی‌انحراف بهیچ سویی بمحل دلی مای دردامنهٔ کوه ماکلاش

---

(۱) Vssili Lévachov

(۲) Saint - Alexandre

بآبادی سرداب وازسرداب هم بخط مستقیم از بالای کوهها بی انحراف بهیچ سویی در کوه بمحلی که مرزمحال سمام واشکور وتمیشان با یك دیگر پیوسته می‌شود . این محل باید نقطهٔ مرزی باشد وازمحل تقاطع خط مرزی ازمحل اشکور بگذرد وتا مرز تنکابن باید خط مستقیم باشد و اگر مرز های جدید سابق الذکر از نقله برو کاروانسرا تا سرداب وازسردابهم تامحل تلاقی خط مرزی وازآنجا تا تنکابن هرجا که می گذرد اگر ازوسط هرمحال یا بلوك یا ده یا زمین وجنگلها بگذرد بایدآن محل در میانه تقسیم شود وهر مقدارزمین درهرطرفی ازآنها باقی بماندتاجاودان متعلق بآن طرف خواهد بود وازمحل تلاقی خطمرزی سابق الذکر که سرحد مستقیم جدید بطرف مرزتنکابن میرسد وازآنجا هم پس ازعبورازسرحدات ناحیهٔ تنکابن تا کنار دریا باید در میان طرفین تقسیم شود و بهمین گونه ازبالای دربند بخط مستقیم تا مصب رود ارس بنابرسرحداتی که در آنجا تعیین شده دارای اعتبارخواهد بود واز مصب رود ارس هم تا ناحیهٔ کهدم تمام نواحی و محلهای سابق الذکرمطابق حدود ناحیهٔ کهدم است که‌سابقاً تعیین شده ودرناحیهٔ کهدم‌هم شاهراه مذکورازگیلان بقزوین که‌درمیان کهدم وزیتون رودبارواقعست تا محل نقله برو کاروانسرا وازنقله بروازکاروانسرا تامحل سرداب وازسرداب تامحل خط مرزی‌سابق الذکر و ازمحل خط مرزی سابق الذکر هم تا تنکابن‌مرزهای کوهستانیست که سرحد جدید ازآنجاخواهد گذشت وازآنجاهم درامتداد سرحدات تنکابن تا کناردریاخواهد بود . ازسمت چپ بطرف دریا همه نواحی سابق الذکر با همهٔ متعلقات آنها در تصرف اعلی حضرت امپراتورسراسرروسیه وتاجاودان درتملك امپراتوری روسیه خواهد بود. ازسمت راست درداخل اراضی ازجاهایی که پادشاه سعادتمند اصفهان درایران وممالك بسیاری ازاراضی درتصرف خود دارد درتملك دربار اصفهان خواهد بودوتاتصویب این قرارداد صلح واتحاد مقدس ازپادشاه سعادتمند اصفهان وممالك بسیاری ازاراضی هیچ کس بهیچ گونه حق ورود بدان نواحی وارتباط کتبی باآنجا را نخواهدداشت.

٤ــ بنا برمعمول سابق سفیران و وزیران مختارو کسانی که از طرفین فرستاده می‌شوند وازهردوطرف پیش ازوقت عبورآنها را بفرماندهان محلی که معین شده باشند اطلاع می‌دهند دوستانه وبا احترام شایان ورفاه وآسایش حرکت داده خواهند شد و پذیرایی و نگهداری ازیشان خواهندکرد وپس از انجام کارهایی که بایشان سپرده شده است مراجعت داده خواهند شد .

٥ــ نامه‌های دوستانهٔ طرفین معظمتین با القاب وعناوین کنونی معتبرخواهد بود و اگرمالکین معظمین ازهردوطرف اراده کنند در القاب عالی خود عنوان ضمیمه شده را بکاربیرند این کار باید اساس‌استواری داشته باشد وهیچ‌یك ازدوطرف حق نداردعنوان

نواحی و اراضی و متعلقات آن اراضی را که تقسیم می‌شوند در القاب خود بگنجانند و نیز سکه تازه‌ای بزنند .

۶ـ در بارهٔ نزاعها و دشمنی‌هایی که در مرزها بین مردم طبقات مختلف روی میدهد فرماندهانی که تعیین شده‌اند باید برای حفظ صلح و دوستی مقدس که برقرار شده است با حسن نیت و دقت و توجه آن اتفاقات سوء را قطع و ریشه کن کنند تا اتحاد مقدس طرفین باقی بماند و رعایا در آرامش و آسایش باشند و درین کار باید طرفین با احتیاط کامل مراقبت و دقت کنند .

۷ـ اگر از طرفی بطرف دیگر مردمی از طبقات مختلف بگریزند هر دو طرف فراریان را با همهٔ خانواده و دارایی آنها باید بطرف دیگر برگردانند و هیچکس حق ندارد جسارت کند و آنها را در زیر حمایت و پشتیبانی خود بگیرد .

۸ ـ برای نفع بازرگانی آزاد و بی‌مانع هردوطرف درمیان طرفین و زمین‌های متعلق بآنها و رعایا و سکنهٔ اراضی آنها درخشکی و دریا پرداخت مالیات معمولی بنا بر رسوم و حقوق سابق بی آنکه اضافه‌ای دریافت کنند معمول خواهد بود و باید حق داشته باشند بی‌مانع هرگونه کالای خود را داد وستد کنند . اتباع روسیه درهمهٔ کشور و اراضی ایالات ایران حق دارند منافع خود را از بازرگانی دریافت کنند و برای سکنای خود و نگاهداری کالاهای خود خانه و کاروانسرا و انبار و دکان بسازند و حق دارند برای تجارت و حمل کالا و کاروانها از راه ایران بهندوستان و کشور ها و زمین های دیگر در عبور آزاد و بی‌خطر باشند و نیز اتباع دولت ایران متقابلا حق دارند در کشور روسیه هر جا که بازرگانان مایل باشند سکونت اختیار کنند و در بازرگانی و سفر آزاد باشند .

۹ـ درصورتیکه یکی از بازرگانان کشوری در کشور دیگر بمیرد خانه‌ها و کاروانسراها و انبارها و دکان‌ها و کالاها و دارایی آنها باید بی‌عیب درجایی پنهان بماند و خوب حفظ و نگاهداری کنند و بی‌عیب و نقص بوارث قانونی آنها یا کسانی که از جانب دربارهای معظم یا ادارات کتباً برای تحویل آنها معین میشوند آنهارا تحویل بدهند .

۱۰ـ این عهد نامهٔ خدا پسندانهٔ اتحاد مقدس دوستی با تمام اعتبار و فواید خود تا جاودان بی‌نقص و خللی حفظ و نگهداری و تصویب میشود و بمهرها آراسته خواهد شد و دو نسخه مبادله می‌شود و برای تأیید این عهد و پیمان صلح دو نسخه مطابق یك‌دیگر از هردو طرف تهیه شده است و بامضای نمایندگان مختار سابق الذکر که دارای اختیارات تام هستند رسیده و با مهر ایشان تصدیق شده و مبادله شده است .

در گیلان درشهر رشت در ۱۳ فوریه درسال الهی ۱۷۲۹»

عهدنامهٔ سوم در رشت در ۲۱ ژانویه ۱۷۳۲ از تقویم ژولین و ۸ ژانویه ۱۷۳۲ از تقویم گریگوری مطابق بادهم رجب ۱۱٤٤ بسته‌شده است. درین زمان هنوز شاه طهماسب دوم در برخی از نواحی ایران و بیشتر در شمال کشور دعوی پادشاهی داشت و نادر شاه بنام طهماسب قلی خان پیشکار او بود. درین مدت سه سال که از عهدنامهٔ دوم می گذشت نواحی که در آن عهدنامه اشرف افغان بروسیه باز گذاشته بود همچنان در تصرف روسها بود. طهماسبقلی خان که کم کم نیرو گرفته بود بروسها پیشنهاد کرد این نواحی‌را باز گذارند ودولت روسیه که وی را توانا و نیرومند دید ناچار تسلیم شد واین عهدنامه بهمان‌مناسبت درمیان نمایندگان انا ایوانوونا (۱) امپراتریس روسیه که از ۱۷۳۰ تا ۱۷٤۰ (۱۱٤۳ - ۱۱۵۳ ق.) سلطنت کرده ونمایندهٔ ایران امضا شده وترجمه آن بدین گونه‌است :

عهدنامه منعقد در رشت در ۲۱ ژانویه ۱۷۳۲

بنام پدر و پسر و روح القدس

«همه بدانند وآگاه باشند که چند سالیست در کشور ایران اغتشاشهای بزرك روی داده‌و برخی از اتباع آن‌دولت بردولت‌مشروع خود برخاسته‌اند ونه‌تنها در آن کشور ناامنی فراهم آورده و ویرانی ایجاد کرده‌اند بلکه باتباع امپراتوری روسیه نیز زیان‌رسانده‌اند. ازین روی که عده‌ای بازرگانان روسی که بایران پناه برده بودند زیان بسیار برده‌اندو چندین صد هزار (روبل) ازدارایی ایشان بغارت‌رفته وبسیاری از یشان‌وپیشکارانشان را آزرده‌اند ونیزازفرمان پادشاه‌خود سرپیچیده‌اند واین کاردولت‌ایران را بخطری بزرك انداخته است بدین سبب امپراتور بزرك پتر کبیر که خدای‌وی رادر رحمت خود جای دهد وامپراتور وشاهنشاه همهٔ روسیه بود چه برای پاسبانی از ولایاتی که نزدیك ایران بود و چه برای آنکه مانع شود دولت ایران از پای درآید ناچار لشکریان‌خود را بولایات ایران فرستاد وبایشان فرمان داد دربرخی ازین ولایات وشهرها که در کنار دریای خزر هستند فرودآیند یعنی بدان‌جاها که‌مردم ازسرکشان‌سختی بسیاردیده بودند وبرای آن بود که این‌نواحی‌ازحملهٔ‌مسلح سرکشان که برشاه برخاسته‌بودندووی را مغلوب کرده‌درامان باشند وایشان‌آن سرکشان را راندند و در نتیجهٔ این لشکرکشی سلطنت ایران اکنون درآسایش می‌تواند اصفهان را پای تخت خود کند وشاه برتخت نیاکان خود بنشیند و پیشرفت‌های‌دیگر فراهم کند‌اینك امپراتریس‌بزرك آنا‌یوانوونا که فرمانفرو‌ایی‌وی قرین آسایشست وامپراتریس وفرمانروای سراسرروسیه است‌ولشکریان‌فراوان دراختیاردارد فرمان داده و اراده فرموده است همه‌گونه یاری با اعلی حضرت شاه بکنند وچون‌ازنیك

Anna Ivanovna (۱)

اندیشی آن اعلی حضرت همایون اعلی حضرت امپراتریس آگاه شده است و از نظر دوستی و حسن همجواری و اینکه همواره خواستار نیك بختی اعلی حضرت شاهست و امیدوارست که وی بتواند از همهٔ ناگواریهایی که در راه پادشاهی موروث اوست درزینهار باشد بنمایندگان مختار خود که در گیلان هستند و مخصوصاً بکسانی که در ولایات متصرفی اقامت دارند یعنی سرتیپ نجیب والامقام آقای واسیلی لواشوو(۱) دارای نشان سنت الکساندر از درجهٔ کاوالـر(۲) و آقای بارون پتر شافیروو(۳) مشاردولتی فعلی فرمان داده است وسایل برقرار ساختن و استحکام دوستی دیرین دولتین را فراهم کنند و وارد گفتگو شوند و با نمایندهٔ مختار اعلی حضرت شاه ایران عالی جاه میرزا محمد ابراهیم مستوفی سرکاری خاصه که از سوی اعلی حضرت شاه ایران اجازهٔ رسمی و اختیار تام دارد قراری بگذارند و طرفین که از جانب پادشاهان بزرك خود اختیار دارند پس از گفتگو عهدنامهٔ دوستی مؤبد را باین شرایط امضا کردند :

۱ـ همهٔ اختلافات و عملیات خصمانه که تا کنون ازین سوی بایران وارد آمده و از آن سوی ایران وارد آورده است از هردو طرف کاملا فراموش خواهد شد و امیدست که پادشاهان و دولتین علیتین روابط دوستی و همسایگی دیرین را درمیان خود برقرار کنند وازین بعد بدخواه یکدیگر نباشند و بکوشند دشمنی‌ها را هم اکنون وازین پس از میان بردارند .

۲ ـ طرفین بوسیلهٔ این عهدنامه که بفرمان امپراتریس بزرك روسیه دوستی صمیمانهٔ خود را بظهور میرسانند آنرا اعلام میکنند و از امتیازاتی که امپراتوران روسیه که خدا ایشان را بیامرزاد بوسیلهٔ عهدنامه یا قوهٔ قهریه و با تحمل مخارج گزاف ازجانب لشکریان بدست آورده‌اند و برای رفـاه مردم ولایات ایران لشکریانشان میلیونها از کیسهٔ خود خرج کرده‌اند و از آغاز ورود بایران زیان و خسـارت بسیار برده‌اند چشم می‌پوشند وتعهد می‌کنند که یکماه پس از امضاء و مبادلهٔ این عهدنامه ولایات لاهیجان ورانکوه و متعلقات آنرا بتصرف عالیجاه نمایندهٔ مختار سابق الذکر واگذار کنند و در اختیار کامل شاه ایران بگذارند و منتظر امضای آن از طرفین نخواهند شد واما گیلان واستراباد و سایر نواحی کنار رود کور پنج ماه پس از آنکه این قرارداد بامضای شاه ایران رسید و آنرا تصدیق کرد واگذار خواهد شد زیرا که مردم این نواحی اکنون در پرتو حمایت لشکریان اعلی حضرت امپراتریس بزرك در کمال رفاه و آسایشند ومنافع ولایـات کهدم وشفت یك ماه پس از آن و عایدات ولایات دیگر که در کنار رود کور هستند سه ماه پس از امضای این قرارداد

---

(۱) Vassili Levachev

(۲) Kavaler مأخوذ از Cavalier فرانسه بمعنی صاحب درجهٔ دوم نشان

(۳) Baron Petr Chafirov

وتصدیق آن ازجانب اعلیحضرت شاه از تصرف مأموران امپراطوری روسیه خارج خواهد شد و بتصرف کسی که ازجانب اعلی حضرت شاه مامور دریافت آن خواهد شد در مدت پنج ماه داده خواهد شد اما ولایات و محال دیگر ایران در آن سوی رود کور که در تصرف امپراتریس بزرك روسیه است و اکنون رسماً و بموجب قرارداد در دست ماموران اوست امپراتریس روسیه نمی خواهد این نواحی را جزو کشور خود کند بلکه قول می دهد بمحض اینکه رفع خطر بشود یعنی اعلیحضرت شاه دشمنانی را که اکنون دارد از کشور خود براند و آنها را مغلوب خود بکند و کشور را آرام کند آنهارا در اختیار شاهنشاه ایران بگذارد. تصرف این ولایات بدست لشکریان امپراتوری روسیه دلیلی دیگر بجز خیر خواهی نسبت بشاه ایران و پشتیبانی ازو نداشته است تا مبادا روزی که لشکریان امپراتریس بزرك روسیه ناگهان ازین ولایات و نواحی بیرون روند مردم چادر نشین کوهستانی که در آنجا هستند بامخالفان شاه ایران یار شوند ودوباره نا امنی فراهم آورند چنانکه پیش ازین این نواحی آسیب بسیار دیده اند و اکنون در پرتو حمایت لشکریان امپراتریس روسیه آسوده اند و بر جمعیتشان افزوده شده و نباید که آن سر کشان در آنجا راه یابند و بامخالفان دیگر اعلی حضرت شاه همدست شوند ودوباره انقلابی فراهم آورند و البته بمحض اینکه اعلی حضرت شاه ایران زمام امور را بدست گرفت امپراتریس بزرك روسیه لشکریان خود را ازین ولایات دیگر ایران که متعلق بایرانست احضار خواهد کرد و فرمان خواهد داد که این ولایات را بی هیچ عذری بدولت ایران واگذار کنند. اما امپراتریس بزرك روسیه صلاح را در آن میداند نواحی را که ناوگان روسیه ماموران امپراتریس بزرگ گشاده اند و بشاه ایران واگذار می کنند بهیچ وجه بدولت دیگری واگذار نکنند و اعلی حضرت شاه ایران ازین گذشت امپراتریس روسیه سپاس گزار خواهد بود و دوستی وی را خواهد پذیرفت و قول میدهد که در برابر از هیچ گونه دوستی با امپراتریس روسیه دریغ نکند.

۳ – بهمین جهت و برای سپاس گزاری اعلی حضرت شاه ایران از جانب خود و جانشینان خود اعلان می کند که همیشه با امپراتریس بزرك روسیه و امپراتوری روسیه روابط دوستی و حسن هم جواری مؤبد خواهد داشت و اجازه خواهد داد در همهٔ قلمرو و محال کشورش بازرگانان در کمال آزادی و آسودگی رفت و آمد کنند و ازین پس در برابر کالایی که از روسیه بایران می برند و خرید هایی که در برابر آن با ایرانیان و دیگران میکنند و آنچه در آنجا می خرند و مبادله می کنند گمرك ندهند و بهمهٔ شهر ها و ولایات که فرمانروایان وی در آنجا هستند و بعمال گمرك فرمان خواهد داد که هیچگونه گمرك و عوارض دیگر از بازرگانان روسی نخواهند و نگیرند و با ارائهٔ نامهای رسمی از حکام نواحی سرحدی خاك امپراتوری که این کالاها از آن اتباع امپراتوری روسیه

زاواليشين (ژنرال): ٣٢٣، ٣٢٥
زبيده خاله: ٣٩
زردشتيان: ٦٠
زكريا آندرونيكا شويلى: ٣١٣
زكى‌خان زند: ٤١، ٤٣، ٧٤
زكى‌مستوفى الممالك (ميرزا): ١٥٤
زمان شاه: ٦٩، ١٣٧
زند: ٤٣-٤٥، ٤٩، ٥١، ٥٤، ٥٧-٥٨، ٢٧٨
زندها: ٢٣٢
زنديه: ٢٥، ٢٧، ٢٨٣
زوبف (پلاتون): ٨٩، ٢٣٣-٢٣٤
زوبف (والريان): ٧٠، ٨٩-٩٠، ٢٣٣، ٢٣٦-٢٣٧، ٣١٥، ٣٣٠
زوراب تزرتل: ٣١٣
زيد شهيد: ٩

ژ

ژرژ: ٦٨
ژوانار: ١٠٧، ١٨٣، ٢٢٣
ژوانن (ژوزف مارى): ١٠٧، ١، ١، ١٦٤، ١٧٢-١٧٣، ١٩٣-١٩٤، ٢٠٢-٢٠٣، ٢١٩-٢٢٠، ٢٢٢، ٢٢٦-٢٢٧
ژوانين (يوسف مريم): ١٦٤، ١٧٢، ١٩٣
ژوبر (آمده): ٩١، ٩٣-٩٤، ١٠٠-١٠١، ١١٠-١١١، ١١٥، ١٢١، ١٢٧، ١٥٣-١٥٤، ١٥٦-١٥٧، ١٦٤، ٢٠١-٢٠٢
ژوزف (پر): ٢١٢-٢١٣، ٢١٧
ژيورژى پسر اراكلى پادشاه گرجستان: ٣١٧-٣١٨، ٣٢٦، ٣٢٨-٣٣٠
ژيورژى تزيتزيشويلى: ٣١٧

س

ساجيان: ٩
سادات كيايى حسينى: ١٠
سادات مرعشى حسينى: ١٠
ساسانى: ٨-١٠، ١٢، ٥٩-٦٠، ٨٤
ساسانيان: ٨-١٠، ١٢
سالاريان: ٩
سالواتورى (دكتر): ١٠٧
سالور: ٦، ٨، ١٧، ١٩
سامان خداه: ١٣
سامانى: ١٣
سامانيان: ١٣
سباستيانى (ژنرال): ١٠٣، ١٠٧، ٢٠١، ٢٠٤، ٢٢٢
سبزعلى (غلام): ٣٨
سبزعلى‌خان شامبياتى: ٣٧
سبزعلى‌خان لاريجانى: ٣٤
سبكتكين (ناصرالدين): ١٣، ٢٨٩
سپانلو: ١٨
سرتاق بن باتو بن توشى بن چنگيز: ٢٠
سرتاق مغول: ٢٠
سرتاق نويان بن نويان بن جلاير بن بزون تگين: ١٩-٢٠
سرخاى خان لگزى: ٢٤٩
سعادت نورى (حسين): ٣
سعود: ١٣٥
سعيد (حاجى): ٦٥
سعيد بيك: ٢٤١
سفره‌چى كيخسرو آواليشويلى: ٣١٤
سفيد (طايفهٔ): ٢٧٥
سقلاب: ٨٥
سكندر: ١٧٩، ١٩٨، ر. اسكندر
سلاوها: ١٤-١٥، ١٧، ١٩، ٢٤، ٧٥، ٨٢، ٨٥، ٢٩٠، ٢٩٢
سلاوهاى شرقى: ٨٥
سلجوق: ٦-٧
سلجوقى: ١٦، ١٨، ٦٠
سلجوقيان: ٧، ١٣، ١٥-١٦، ٦٠، ٢٣١
سليمان (پيمبر): ١١٨، ٢٥٥
سليمان‌پاشا: ٦٣، ١٣٦، ١٤١، ١٤٧
سليمان‌خان: ٦٢، ٦٧

سلیمان خان حکمران گیلان (امیر) : ٢٧٨-٢٨٠، ٢٨٥
سلیمان‌خان سردار: ٣٢٢
سلیمان‌خان شکی: ٦٥
سلیمان‌خان قاجار: ٢٨٣-٢٨٤، ٣٢٢
سلیمان خان نظام الدوله: ٣٩
سلیمان صفوی (شاه) : ٢٢، ٨٥-٨٦
سلیم خان حکمران شکی: ٦٥
سلیم خان حکمران گرجستان: ٦١
سن ژرژ: ٢٥٦، ٣٣٢
سنی: ٢٦٥-٢٦٦
سواروف (ژنرال الکساندر): ٨٩، ٢٣٤
سوباتایلو: ١٨
سولومون پادشاه ایمرت: ٣٢٦
سوئدی: ٤
سوئدیها: ١٣٢
سویمون: ٣١٥
سویمون (ژنرال لیوتنان): ٣٣٣
سیاه (طایفه): ٢٧٥
سیکهها: ١٣٧
سینجیا: ٣١٣

ش

شادلو: ٣٧
شادی: ١١
شافیروو (بارون پتر). ٣٠٠
شامبیاتی: ١٧
شامپانیی: ١٢٣-١٢٥، ١٢٧-١٢٨، ١٣٢، ١٣٤، ١٣٠، ١٤٥، ١٤٨-١٥٠، ١٩٠، ١٩٢، ١٩٤، ٢٢
شاملو: ١٨
شاه باباخان: ٣١٩
شاه پسند خان افغان: ٣٤
شاه پلنگ: ٦٢
شاهرخ میرزا افشار: ٢٥، ٤١، ٥١، ٥٢، ٥٧، ٣١

شاهسون: ١٧، ٢٥، ٢٤٣-٢٤٤
شاه علی‌خان حکمران دربند: ٣٢٥
شاه قلی‌خان: ٢٢
شاه قلیخان قاجار: ٣١
شاهنوازخان: ٦٢
شاهوردی خان: ٣١٢
شاهیسون: ١٧
شجاع الدین خان زند: ٣٤
شجاع الملک: ١٣٢، ١٣٧
شدادیان: ٩
شریف پاشا: ٣٢٨
شفت (سرهنگ): ٢٤٧، ٢٤٩
شفیع طبیب حرمخانه (میرزا): ١١٠
شفیع قدیمی مازندرانی صدراعظم (میرزا): ٧٣، ١١٠، ١١٨-١٢٠، ١٢٥-١٢٦، ١٢٨، ١٣٠، ٢٣٢، ١٣٥، ١٤٠ - ١٤٢، ١٤٦- ١٤٨، ١٥١، ١٨٦، ١٨٨، ١٩٠، ١٩٢، ١٩٤، ١٩٦، ٢٠٨، ٢١٨، ٢٢١-٢٢٢، ٢٤٣
شکربیک: ٣٢
شمس‌الدین‌لو: ٢٥٣، ٢٥٧
شهربانو: ٣١
شهنوازخان: ٦١
شیخعلی‌خان بن‌فتحعلی خان: ٦٣
شیخعلی‌خان حکمران بادکوبه: ٢٧٩، ٢٨٣
شیخعلی‌خان حکمران‌قبه ودربند: ٢٤٩-٢٥٠، ٣٣٠
شیخعلی‌خان‌زند: ٣٥-٣٨
شیخ ویس‌خان: ٢٨٣
شیرشاه سوری: ٢٨٩
شیعه: ٥١، ٢٥٠، ٢٦٥-٢٦٦
شیوش: ٣٣٥

ص

صاحب: ٢١، ٧٦، ١٥٤
صاحبدیوان ر. تقی
صاحب شرح کبیر: ٢٥٠

صادق خان: ٣٤٢
صادق‌خان زند: ٤٣، ٢٧٣
صادق خان شقاقی: ٦٩، ٧١، ٧٤، ٣١٦
صادق خان قاجار عزالدین‌لو: ٢٤٦
صادق‌خان گرجی: ٧٠-٧١، ٢٣١
صادق خان بخاری باش: ٣٧
صادق منجم باشی لنگرودی (میرزا): ٢٧٤، ٢٧٧
صادق وقایع نگار مروزی (میرزا): ٥
صبا: ١١٣
صفرعلی‌خان قوانلو: ٣٦
صفوی (سلسله): ١٨، ٢٣، ٣٠، ٤٦، ٤٩، ٥١، ٦١، ٧٢، ٧٩، ٨١، ٨٥-٨٦، ٢٣٢
صفوی (طریقه): ١٧، ٢٣
صفویه: ٢، ٧، ١٧، ١٩-٢٠، ٢٢-٢٥، ٢٧-٢٨، ٣٠، ٣١، ٣٦، ٤٦، ٤٩، ٥١، ٥٤، ٦١، ٦٧، ٧٢، ٨١، ٨٧، ١٠١، ٢٠٠، ٢٣٢، ٢٩٠، ٢٩٢
صفی (شاه): ٢٩-٣٠
صفی‌الدین اردبیلی (شیخ): ١٧، ٢٣، ٦٧
صفی دوم (شاه): ٨٥
صقلاب: ٨٥
صلاح‌الدین ابوالمظفر یوسف بن ایوب بن شادی: ١١
صنیع‌الدوله ر. محمد حسن

ط و ظ

طالیران پرنس دبنونت (شارل موریس): ١٩٩
طاماتزیر شویلی: ٣١٤
طغاتیمورخان: ١٥
طهماسب اول (شاه): ٢٤، ٢٨، ٣١
طهماسب دوم (شاه): ٣٠، ٣٢-٣٣، ٨٧، ٢٩٢-٢٩٣، ٢٩٥، ٢٩٩، ٣٠٤
طهماست قافلانیشویلی: ٣١٤
طهماسب قلی‌خان (نادرشاه): ٢٩٩، ٣٠٨
طهماسب قلی‌خان قاجار: ٢٩-٣٠
طهمورث خان: ٢٢٣
طهمورث شاهزادهٔ گرجی: ٣١٨، ٣٢٠
طهمورث میرزا: ٢٤٠
ظهیرالدین بابر: ١٤، ٢٨٩

ع

عادلشاه افشار: ٤٦، ٥٣
عباس اول (شاه): ١٠، ٢٠-٢٤، ٢٨-٢٩، ٦١، ٨٢، ٢١١، ٢٣٣، ٣٣٣
عباس‌خان قاجار: ٢٨٠، ٢٨٥
عباس خدمتگزار آقا محمد خان: ٧١
عباس دوم (شاه): ٣٠
عباسقلی‌خان بغایری: ٣٤
عباس قلی‌خان بن محمد حسن‌خان: ٣٩
عباسقلی‌خان حکمران گرجستان: ٦١
عباس‌میرزا: ٣
عباس میرزا ملك‌آرا: ٢
عباس‌میرزا نایب السلطنه: ٢٢، ٧٧-٧٨، ٨١، ٩٤، ١٠١، ١٠٣، ١٠٧، ١١١-١١٧، ١١٩-١٢٠، ١٢٢، ١٢٥، ١٣٦-١٣٧، ١٣٩-١٤١، ١٤٥-١٤٨، ١٥١، ١٥٨-١٥٩، ١٧٦، ١٨٠، ١٨٢-١٨٦، ٢٠١، ٢٠٧، ٢٢٢-٢٢٤، ٢٤٢-٢٤٣، ٢٤٥-٢٤٦، ٢٤٨-٢٤٩، ٢٥٣، ٢٦١، ٢٦٣، ٣١٩، ٣٢١، ٣٢٣، ٣٢٦-٣٣١، ٣٣٤
عباسی (خلفای): ١١
عبدالرحمن پاشا: ١٣٦، ١٤١، ١٤٧
عبدالرحیم خان شیرازی: ٦٢
عبدالرزاق بیك دنبلی متخلص بمفتون: ٥، ١٥، ٢٤٠
عبدالله خان: ٦٣
عبدالله خان اصانلو: ٢٨٠-٢٨٥
عبدالله خان پسر حاج محمد حسین‌خان اصفهانی: ٢١٢-٦١٦
عبدالملکی: ٢٤٣
عبدالوهاب اصفهانی معتمدالدوله متخلص بنشاط (میرزا): ١٥٤، ١٧٢

عهدنامهٔ منعقد در گنجه در ۱۰ مارس ۱۷۳۵

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

«سپاس خدای را که دوستی درمیان دولتین را برای آرایش جهان برقرار ساخته و موافقت درمیان آنهارا برای آرامش همیشگی هردو دولت فراهم کرده ودرود ابدی بر پیامبری که با نوشتهٔ خود ازخداوند مسیح پسرمریم خبرداده است، باوپناه می بریم وازو آمرزش التماس داریم . بدین گونه برهمه آشکارست که از چند سال پیش دولت ایران (فارس) ازتاخت وتازلشکریان دشمن لگد کوب وویران شده بود و سرکشان درآنجا بیدادگری بسیار کرده بودندوازهرسوی مزاحمت فراهم آورده بودند و بدخواهان ازهر راه می کوشیدند باستمگری خویش وسایل انقراض کامل آنرا فراهم آورند و درهای نعمت رابروی مردم ببندند اما خداوند توانا که بقدرت خودکه همه کس‌را مشمول‌عنایت خویش قرارداده است ومردم ایران رانیز ازآن برخوردار کرده است مرا نیز ازلطف عمیم خودبهره‌مندکرده است بدین‌گونه بالشکریان فراوان از شهر پای تخت خراسان برای تنبیه وسر کوبی دشمنان برخاستم وبسعی من‌شهراصفهان ونواحی دیگر از دشمنان پاك شد واگرچه آن دشمنان می‌خواستند دوستی دیرین واستوار وتباه ناشدنی در میان امپراتوری روسیه ودولت ایران راازمیان ببرند وبدعت‌های نادرست پدید آورده‌اندکه گویی امپراتوری روسیه ولایاتی راکه ازایران‌گرفته‌است مانند نواحی دیگرمی‌خواهد درتصرف خود نگاه دارد وبوسیلهٔ این تهمت‌ها خواستار دشمنی‌درمیان دو دولت بودند. اما برهمه واضح ومخصوصاً براهالی ایران مبرهنست که بچه سبب امپراتور بزرك اعلی حضرت پتراول که خدایش بیامرزد شهرها وولایات ایران رامتصرف شد وتامدتی در تصرف خود داشت اما پس ازچندی که‌موقع رامناسب دید برای‌اثبات حسن نیت ودوستی صمیمانهٔ خود و بطلان دروغهایی که بنا روادرمیان بود بلکه تنها برای اظهار دوستی حقیقی گیلان وولایات آبادان دیگر راکه ازخزانهٔ روسیه اداره می‌شد بی‌آنکه اجباری درمیان باشد بدولت ایران واگذار کرد . وبدین گونه بنفع مشترك‌دولتین علیتین وبرای آنکه دوستی حقیقی که درمیان بود تاجاودان برقرار بماند ودر آینده نیزاین دوستی توسعه یابد وبیشتر شود طرفین برای گوشمال دادن دشمنان و پیوند دوستی محکم عهد کردند . وبدین جهت کنیاز (۱) سرگی گالیتسین (۲) رایزن مخصوص والامقام نمایندهٔ مختارصاحب نشان درجهٔ دوم که اکنون درایرانست بفرمان عالی وباداشتن اختیارات‌تام

---

(۱) Kniaz شاهزاده

(۲) Serguey Golitsine از خانوادهٔ بسیار معروف شاهزادگان لیتوانی .

از جانب امپراتریس بزرك روسیه بامن دربارهٔ قرارهای مختلف این عهدنامه موافقت کرد واتحاد همیشگی درمیان دولتین برقرارشد وامیدست که این عهدنامه تاجاودان از هرخللی مصون باشد .

مقدمه ـ اگردر رشت ازطرفین درعهدنامه‌ای که منعقد شده مقررشده استکه شهرهای باقی مانده مانند باکوو دربند درتصرف روسیه تاموقعی باقی بماند که دولت ایران ازدشمنان خود مستخلص شود اما چون امپراتریس بزرك روسیه بواسطهٔ حسن نیتی که نسبت بدولت ایران دارد برای آنکه اوضاع سابق برقرار شود و بهترین راه رادرین زمینه بیابد و بنزدیکان و دوران نشان دهد که دولت روسیه هرگز اراده نداشته است قسمتی ازخاك ایران‌رادردست خود نگاه دارد وتنها از راه عنایت‌شاهانه‌ولطف‌عمیم‌خود خواسته‌است‌پیش ازآنکه‌آن‌موعد برسد شهرهای باکوودربندرا باهمهٔ متعلقات ومضافات آن مانند سابق بدولت ایران مسترد دارد و بمحض اینکه فرصت اجازه دهد لشکریان روسیه را از آنجا بیرون ببرد لهذا چنین مقرر شده‌است : شهر باکو با مضافات آن در ظرف دوهفته وشهر دربندومضافات آن تا سرحد سابق درظرف دوماه پس ازانعقاد این عهدنامه و اگر فرصت اجازه دهد پیش‌ازآن از لشکریان تخلیه خواهد شدوداغستان و نواحی دیگر که جزو شمخال و اوسمی هستندکما من‌السابق درتحت‌تصرف دولت ایران خواهدبود .

مواد این عهدنامه چنین مقررمی‌شود :

۱ـ دربرابراین مهربانی ودوستی که امپراتوری‌روسیه می کند دولت ایران‌متعهد می شود همیشه اتحاد خود را باامپراتوری روسیه محترم‌بشمارد ودوستان روسیه را جدا دوستان خود ودشمنان آنرا دشمنان خود بشمارد و هرگاه کسی با یکی ازین دو دربار فلك مدار وارد جنك شود این هردو دربار بزرك باآن جنك راآغاز کنند ودر هرمورد یاوریك دیگر باشند و شهرهای باکوو دربند بهیچ وجه و هیچ عنوان باختیار دیگران مخصوصاً دشمنان مشترك واگذار نشود بلکه همه‌گونه کوشش بکنندکه درتحت تسلط دولت ایران بمانند واگربرخی ازاهالی این‌شهرها که درتحت تبعیت وخدمت امپراتریس بزرك روسیه وامپراتوری روسیه باشند ودرنتیجهٔ وفاداری خود بآنجا باز گردند دولت ایران هیچ گونه آزار دربارهٔ ایشان روانداردو آن‌کار رادلیل بی وفایی نسبت بدولت ایران نداند . امیدست صومعهٔ نصارای گرجی که در دربند هست هم چنان درمقررات‌خود آزادی داشته باشد وآنرا ویران نکنند واجازه دهند در آنجا بنا بر دین مسیح بعبادت بپردازند وهیچ کس زحمتی برای‌کارکنان آن که ازروحانی وغیر روحانی بیش از شش تن نیستند درعبادت ایشان فراهم نکنند وهیچ‌گونه ستم بآنها روا ندارند .

۲ـ نفع ایرانیان درینست که این صومعه با این تصمیم مفیدی که اکنون گرفته می شود در کوتاه کردن دست دشمنان اهتمام ورزد تا بخواست خداوند دشمنان دولت ایران ودشمنان خود را برانداز ند وبحال سابق بازگردند ونیز بامپراتوری روسیه نشان دهند که کما فی السابق خطری ازجانب ایشان متوجه نیست دولت ایران خواهد کوشید بهر گونه سعی کند جنگی را که در برابر دشمنان آغاز شده است با اهتمام وسعی فوق العاده دنبال کند تا ازیشان انتقام بگیرد و همهٔ ولایات نه تنها ولایات کنونی بلکه ولایاتی راکه سابقاً ازدولت ایران مجزی شده وگرفته‌اند بآن دولت بر گردانند و از دشمنان بگیرند وتا همهٔ آنها کما فی‌السابق بدولت ایران مستردنشده است قرارصلح نگذارند واما بکیفرخدعه‌ای که ازترکان سرزده است آن جنگ رادر داخل دو کشور خود ادامه دهد وتا وقتی که دولت ایران همهٔ ولایات خودرا پس‌نگرفته است در جنگ بماند زیرا منافع دولت ایران چنین اقتضامی کند .

۳ـ طرفین متعهد می‌شوند پیش ازآنکه بایك دیگر گفتگو کنند بهیچ مذاکره‌ای باترکان وارد نشوند واگر کار بآنجا کشید که اسلحه درین مورد بکار برند یا بابعالی بطیب خاطر همهٔ آن ولایات گرفته شده رابدولت ایران مسترد دارد وصلح با این دولت رابهمان اساس سابق برقرار کند درین حال دولت ایران تعهد می کند درین مصالحه دولت امپراتوری روسیه رانیز شریك بداند بدین گونه که دولت ایران با روسیه قرار دادی دارد که بنابرآن وظیفه دارد همهٔ دشمنان روسیه رادشمن‌خود بداند وباتمام کسانی که بخواهند باامپراتوری‌روسیه جنك داشته باشند دولت‌ایران وظیفه دارد باآنها وارد جنك‌شود ومصالحه‌را بااین‌توضیح برقرار کنندو بی‌آن قراری‌نگذارند واگروقتی درمیان امپراتوری روسیه وبابعالی درآتیه کاربعهد نامه‌ای برسد درآن حال نیز بهمین طریقی که توضیح داده شده است دولت ایران رانیز در آن دخیل خواهند کرد .

٤ـ درعهدنامه‌ای که دررشت درمیان دودربارمنعقد شده (۱۲ژانویه ۱۷۳۲) بجز موادی که پیش‌ازین بموقع اجرا گذاشته شده است باید این ماده ازین بعد از مواد آن شمرده شود و کلمه بکلمه جزءآن باشد و با این عهدنامه اتحاد همیشگی تجدید می‌شود واستوارمی گردد و عهدنامه‌ای خواهد بود که تا جاودان اعتبار خواهد داشت .

۵ـ چون منافع دولتین اقتضا دارد که تجارت برپایهٔ استوار برقرار گردد واتباع طرفین هیچ گونه اشکالی درفرستادن کالا نداشته باشند واین لازمهٔ نفع طرفینست باین جهت دولت ایران تعهدمی کند ازین بعد با بازرگانان روسی بنابرمقررات عهدنامهٔ رشت وارد دادوستد شود وبایشان وکشتی‌هایشان اجازه دهد در همهٔ لنگرگاهها وکرانه ها وباراندازها بایستند وکالای خودرا بهر جا بخواهند خالی کنند و درآنجا گرد آورند و

بجاهای دیگر ببرند و کسی مزاحم بازرگانی ایشان نشود وستمی روانداردو اگر فرامینی بعهدهٔ شهرهایی که این بازرگانان روانهٔ آن هستند فرستاده شده که مغایر بامفاد عهدنامهٔ رشت باشد آنها را باید ملغی دانست و بآنها رفتار نکنند و باید درین زمینه بوسیلهٔ فرامین دیگر مقرردارند که مفاد عهدنامهٔ رشت درهمه‌جا عملی شود و بهمان گونه از طرف دولت روسیه با اتباع و بازرگانان ایران بموجب مواد همان عهد نامهٔ رشت رفتار خواهند کرد ودربارهٔ اتباع ایران درامپراتوری روسیه بهمان گونه رفتار کنند که بااتباع دولت دوست رفتار خواهند کرد . برای آنکه فایدهٔ این عهدنامه بیشتر باشد و ازین پس بازرگانان روسی بتوانند آنچنانکه باید درکارخود آزادی داشته باشند امپراتریس بزرك روسیه لطفاً قنسولی مأموررشت خواهد کرد وبزودی از دربارعالی روسیه با اعتبارنامهٔ لازم امپراتوری فرستاده خواهد شد و ازجانب ایران پذیرفته خواهد شد وفرمان لازم دربارهٔ وی صادرخواهد گشت .

۶ـ بدین سبب و برای ادامهٔ دوستی درمیان طرفین امپراتریس روسیه پیش ازهر وظیفهٔ دیگر بنابرعدالت پروری خود وبپاس نمایندگی که این بندهٔ درگاه داشته است فرمان‌داد اسیران این طرف نه تنها کسانی راکه درحال حاضر در اسارت هستند بمیرزا کاظم نمایندهٔ مختارایران مسترددارند بلکه درسراسر کشور خود فرمانی صادرکنند که اسیران را از هر طرفی برای بازگرداندن بایران بیاورند و بهمین گونه همهٔ اتباع و ساکنان امپراتوری روسیه را بهراندازه که در هرجا باشند بروسیه برگردانند و درین زمینه بهمه‌جای‌ایران فرامین‌فرستاده شودواما کسانی که ازین بعد ازدوطرف دوربشوند باید آنان را طرفین دستگیرکنند ومسترد دارند .

۷ـ این بندهٔ درگاه عالی‌جاه با نمایندهٔ مختارنام برده که ازدربارهای عالی خود اختیارداریم درمواد این‌عهدنامهٔ اتحاد موافقت کردیم و برای آنکه‌تا جاودان آنراتأیید کنیم بمهراعلی‌حضرت شاه ظل‌الله مزین‌شده و بنمایندهٔ عالی‌مقام مذکورتسلیم شده‌استو درمدت پنج‌ماه پس‌ازامضای این عهدنامه بتصویب خواهد رسید و همهٔ مواد آن باجری گذاشته خواهد شد و بامضای مسئولین دیگر خواهد رسید و بحضور امپراتریس بزرك فرستاده خواهد شد واین بندهٔ درگاه متعهدمی‌شود آنرا برساند .

پایان ـ برای اطمینان ازین عهدنامهٔ اتحاد مقررشده است دردونسخه مطابق یك دیگرتهیه شود وهردوآنها بمهربرسد و مُبادله شود .»

پیداست که ازطرف ایران‌این‌عهدنامه‌با موافقت نادرشاه که درآن زمان هنوز بنام طهماسبقلی‌خان معروف بوده است بامضارسیده است . درآن زمان‌نادرشاه درقفقاز بوده ودولت ایران ودولت روسیه هردوبا دولت عثمانی در جنك بوده‌اند و درین عهدنامه با

یك دیگردر برابردولت عثمانی اتحاد کرده‌اند . نیز پیداست سیاست روسها چنین اقتضا می کرده است که ازجانب ایران که‌در آن زمان نیرومند شده بود خیالشان آسوده‌شود تا بتوانند بیاری ایرانیان ازعهدهٔ ترکان عثمانی برآیند ونفع ایران نیزدرین بوده است که دراتحاد با روسیه نواحی ازدست رفته‌راپس بگیرد و بوسیلهٔ این‌اتحاد مزاحمت‌ترکان عثمانی را نیزازخود دفع کند .

* * *

رابطه‌ای که بااین عهدنامه نادرشاه بادربارروسیه بهم زده گویاتامدتی دوام‌داشته است ، زیراکه‌دو نامه از زمان وی بدستست که بکارگزاران دولت تساری نوشته اند :

نخست‌نامه‌ای که پیداست بیك‌تن ازوزیران وشاید صدراعظم روسیه نوشته باشند ودرآن جلوس‌یکی ازپادشاهان آن‌سرزمین را تبریك گفته‌اند . چون‌نادرشاه از۱۱٤۸ تا۱۱٦۰ سلطنت کرده وآنا ایوانوونا امپراتریس روسیه از۱۱٤۳ تا ۱۱٥۳ فرمانروای روسیه بوده یعنی پنج‌سال پیش ازجلوس‌نادر بپادشاهی رسیده وهفت‌سال پیش‌ازکشته‌شدن وی درگذشته است پیداست که این‌نامه را ازسوی نادرشاه درجلوس وی ننوشته‌اند و ناچاردرجلوس جانشین وی نوشته اند .

پس‌از مرك آناایوانوونا نخست‌ایوان (۱) ششم اندك زمانی پادشاهی کرده‌است ووی را خلع کرده‌اند وپس‌ازو درسال۱۷٤۱ م. (۱۱٥٤ ق.) یلیزابتاپتروونا(۲) بتخت نشسته واز۱۷٤۱ تا۱۷٦۲ م . (۱۱٥٤-۱۱۷٦ق.) امپراتریس روسیه بوده‌است و این نامه را ازدربارنادرشاه می بایست در تبریك جلوس وی نوشته باشند چنانکه از القاب وعناوینی که درآن آمده پیداست که زن بوده است .

متن‌این نامه درمجلهٔ ارمغان(۳) بدین گونه چاپ شده‌است : «جناب وزارت مآب، ایالت‌وشوکت پناه ، حشمت‌وجلالت دستگاه ، رکن رکین دولت ابدمدت ، حصن حصین ملکت دوران عدت مسیحیه، وزیراعظم‌رفع‌الله قدره را بعد ازطی تعارفات آنکه: مکتوب آداب اسلوبی که‌مشعر برجلوس میمنت‌مأنوس حضرت‌خورشید طلعت، زهرهٔ برج‌سلطنت و کامگاری ودرهٔ درج عظمت وشهریاری براورنك موروثی وصرف همت‌پادشاه والاجاه معزی الیها براینکه آثار محبت واتحاد زیاده بر ازمنهٔ سابقه بین دولتین عظمتین (٤) بظهور رسد ، نوشته‌بودند سمت وصول یافت‌وازین خبر بهجت‌اثر کمال مسرت وشادکامی میسر گشته ، ازین که لله الحمد زمام وکالت وسررشتهٔ کفالت آن دولت والا بحیطهٔ‌اختیار

---

(۱) Ivan (۲) Yelizabeta Petrovna (۳) شمارهٔ ٥ سال۱۱ ص۳۹٤-۳۹٥ .

(٤) دراصل : عظیمین

جناب وزیر صایب تدبیر نیك خواه درآمد ، بهجت بـر بهجت افـزود وحقیقت اخلاص و دولت خواهی بمساعی جمیلهٔ آن عالی جاه شایان تقریبات بعرض اقدس‌اشرف ارفع‌امجد امنع همایون اعلی ، که جانهایش فداباد ، رسید باعث نوید عنایات شاهنشاهانه در بارهٔ آن وزارت و شوکت پناه گردید . درین وقت که افسر و دیهیم سلطنت بفر فرق اقبال پادشاه خورشید کلاه معزی الیها سربلندی یافته ، خاطر آفتاب‌مظاهرهمایون شاهنشاهی نیز متعلق بآن می باشد که بهتر از ازمنهٔ سالفه و بیشتر ازایام خالیه رسم محبت ووداد و شرط مصادقت وصفا بین الحضرتین مرعی وملحوظ گردد وهرگاه قبل‌ازین سبب مساهلهٔ کارگزارانی (۱) ، که‌متکفل امورآن دولت می بودند، قصوروفتوری‌در بعضی‌مواردواقع شده باشد ، معلومست که من بعد بصیقل‌خیر خواهی زنك زدای‌آیینهٔ خاطرآفتاب مظاهر شاهنشاهی گشته ، حق مصافات وشرایط موالات ازآن طرف قرین الشرف بتقدیم‌خواهد رسید ونوعی خواهد شدکه محبت واتحاد بین الدولتین بحسن سعی و نیك خواهـی آن وزارت وشوکت پناه ابدالاباد بر قرار وپایدار باشد . بمقتضای مراتب حسن عقیدت و اخلاص مطالب و مدعیاتی که درین‌درگاه خلافت مناص داشته‌باشدمخلصانه اعلام نموده ، قرین انجاح دانند » .

پیداست که نخست یکی از وزرای دربار یلیزابتا پتروونا در سال در۱۱۵٤ نامه‌ای بیکی از درباریان نادرشاه نوشته وجلوس امپراتریس روسیه را اطلاع داده وخواستار شده است که مانندگذشته اتحاد درمیان باشد ووی‌نیز این پاسخ را نوشته است .

نامهٔ دوم پیداست درجواب‌نامه ایست که‌درجلوس یلیزابتا پتروونا بنادرشاه نوشته شده‌وآنرا بوسیلهٔ فرستاده‌ای بدربار ایران گسیل‌داشته‌اند. نام این فرستاده درنسخه ای که در مجلهٔ ارمغان (۲) چاپ شده« ایوان کاتشکین »آمده است و احتمال می رود که نام وی « ایوان‌گالیتسین» بوده باشد ازهمان خانوادهٔ معروف‌شاهزادگان لیتوانی که یك تن ایشان سرگی‌گالیتسین عهدنامهٔ ٤شوال۱۱٤۷ را امضا کـرده است . متن این نامه چنانکه درمجلهٔ ارمغان چاپ شده بدین‌گونه است : « نفایس دعوات وافیات اجابت قرین وتحف تحیات طیبات مصادقت تضمین ، ازکمال محبت ونهایت مودت بجانب نجیب وصوب حسیب حضرت‌آفتاب طلعت ، ثریا منزلت ، زهرهٔ زهرای برج‌سلطنت وکامگاری ودرهٔ دریای عظمت وجلالت وشهریاری وثمرهٔ شجرهٔ ابهت و اقبال‌وشجرهٔ ثمرهٔ شهامت وجهانداری واجلال ، عمدة الخواتین المسیحیه ، زبدةالسلاطین‌العیسویه ، پادشاه‌خورشید کلاه ، کیوان ایوان ، خسرو شیرین شمایل ، روشن روان ، ابلاغ واهـداساخته ، مشهود رای بیضا ضیامی دارد که : نامهٔ نامی ومکتوب لازم الاعزاز گرامی ، که مشعر بـرمژدهٔ

---

(۱) در اصل کار گذارانی (۲) شمارهٔ ۷سال۱۱ ص۵۵۷ ـ ۵۵۸

جلوس میمنت مأنوس آن خدیو والاشان براورنك پادشاهی وقرار یافتن حق بمرکزخود بعون وتایید الهی نگاشتهٔ کلك محبت سلك والاشده بود ، سمت وصول وورود یافته ، باعث شکفتن شکوفهای شکفتگی درحدیقهٔ خاطر وموجب طراوت ونضرت چمن(۱) همیشه بهار باطن وظاهر گردید وفی الحقیقه باولویت واستحقاق آن برازندهٔ سریر وافسر بفرمان فرمایی آن دیار ، درین وقت که این خبر بهجت اثر سامعه افروز گردید واین نوید فرح بخشا بمسامع دوستان رسید ، نه بحدی انبساط وانتعاش درطبع اقدس حاصل شد ، که بدستیاری خامه وتوسط نامه، سمت اعلان وصورت اظهار وبیان تواندیافت وقبل از وصول مکتوب گرامی ، که بوساطت ایوان کانشکین ، ایشیك وکیل آن دولت ابد مدت معلوم رای جهان آرای همایون گردید ،ازغایت محبت بابلاغ نامهٔ مشکین ختامه وتهنیت وتبریك جلوس سعادت مانوس شاهی پرداختیم . ان شاء الله تاج ودیهیم سلطنت برتارك شریف مبارك وایام جهانداری وجهانبانی بابود وخلود مقرون باد و این که مرقوم قلم دوستی شیم شده بود که: شرایط دوستی ومحبت نسبت باین دولت جاوید مدت بهتروبیشتر از ایام سلف مرعی و منظور خواهد بود ، هر چند قبل ازین از آن طرف ، که بسبب بی اهتماعی وسهل انگاری کارگزاران (۲) سالفه ، که متکفل امور آن دولت می بودند، لوازم دوستی چنانکه مکنون خاطر ومقصود ضمیرمقدس بود بعمل نیامد ، لیکن ازآنجا که بادولت علیهٔ روسیه حرف دوستی بمیان آمده بود ازآن رهگذرها چندان غباری بر خاطر خورشید مظاهر راه ندادیم . حال که بحمدالله سریر دولت موروثی بوجود مسعود آن حضرت مزین گشته این مطلب بالکلیه زنك زدای کلفت و موجب احیای راه ورسم الفت گردید . معلومست که بمحامد ذات خجسته آیات گرامی در هرباب شیوهٔ ائتلاف مرعی وملحوظ و کشور مودت را ازدست انداز تطاول فتن وفتورمحفوظ خواهند داشت وشرحی که مستبشر تفویض شغل وکالت آن دیار عظمت مدار بایوان کاتشکین بدستور سابق وتوثیق او در امور بین الدولتین نوشته بودند وکیل مزبور درین مدت لوازم دولت خواهی بظهور آورده ، بهرجهت منظور انظار عنایات شهنشاهانه می باشد ودرین اوان ،که ازجانب نیکو جوانب آن پادشاه والاجاه بتجدید وامضای شغل و کار خودسر افرازی یافته است ، البته زیاده برسابق او را محل اعتماد آن دولت خواهیم دانست . طریقهٔ مرضیه آنکه پیوسته بمراسلات دوستانه ابواب مودت مفتوح باشد» .

جزییات وقایع گرجستان درین دوره

درآثار تاریخ نویسان ایرانی دربارهٔ جزییات وقایعی که درین دوره از زمان

---

(۱) در اصل : چون (۲) دراصل : کار گذاران .

آقا محمدخان تا پایان جنك اول ایران باروسیه در گرجستان که مهم ترین مرکزحوادث قفقاز وشمال غربی ایران بوده است روی داده اثری نیست . ناچار باید بمنابع گرجی رجوع کرد که دربارهٔ حوادث این روزگار دقیق ترست . بهترین کتابی که درین زمینه دردستست کتابیست که م . بروسه مورخ معروف روسی بزبان فرانسه نوشته ودرسه‌مجلد بزرك درسن پترزبورك در۱۸۵۱ و ۱۸۵٦ و ۱۸۵۷ چاپ کرده است (۱) .

درمجلد دوم این کتاب پس از آنکه ترجمهٔ متون گرجی را چاپ کـرده از روی أسنادی که از گرجستان اشخاص مختلف برای اوفرستاده‌اند دنبالهٔ وقایعی‌راکـه پس از تالیف متون اصلی روی داده است ازصحیفهٔ ۲۲۸ تا ۳۳٤ نوشته است واز صحیفهٔ ۲٦۰ ببعد مربوط بدورهٔ قاجارهاست وترجمهٔ حوادثی که باتاریخ ایران پیوستگی دارد بدین گونه است :

در۱۷۹۵ میلادی (۱۲۰۹ ق .) آقا محمدخان درماه مه (ماه شوال) شهر شوشی رامحاصره کرد زیرا که‌ابراهیم خان‌پسرفناخان‌حکمران‌آن شهر برو برخاسته بود . چهار ماه این شهر درمحاصره بود وچون بسیار محکم بود نتوانست آنـرا بگیرد . درهمان زمان قزاقان ازترس‌حملهٔ او گریختند و بسرزمین کرتیل آمدند.درهمان زمان یولون(۲) وآلکساندره پسران پادشاه گرجستان چون‌بگنجه لشکرکشیده ودرآنجا تاخت و تـاز کرده بودند آقا محمد خان بسیار درخشم شد زیراکه جوادخان پسرشاهوردی خان‌چون بکنار رودارس بپیشوازوی رفت ووی باو احترام بسیارکرد وحتی اورا عم خودخواند جوادخان بوی شکوه بردو اورا برانگیخت بکرتیل حمله ببرد . بدین گونه سبب حملهٔ آقا محمد خان نه تنها نافرمانی اراکلی پادشاه گرجستان بوده بلکه این حملـهٔ بشهر گنجه بوده است..

درین زمان‌سولومون (۳)پسر ارچیل (٤)پادشاه ایمرت درتفلیس نزدپدربزرگش بود . آقا محمد خان وارد گرجستان شد ودرکنار رودآق ستافا (٥) درسرزمین‌قزاقان لشکرگاه ساخت . بنهٔ خود رادرآنجا گذاشت و باسی‌وپنج‌هزارتن لشکریان سبك‌اسلحه بتفلیس حمله برد. اراکلی ازدولت روسیه یاری‌خواسته بود اما لشکریان روسی بموقع بیاری اونرسیدند وتنها پادشاه ایمرت سپاهیانی بیاری اوفرستاد . اراکلی در آن زمان درسوقان لوخ درساحل راست رودکور بود و سولومون نیز همراه‌وی بود . وی رییس پیشخدمتان خودگرجاسپ نا تالیشویلی رابا دوازده‌سوار برگزیده بپیش آهنگی‌فرستاد

M . Brosset-Histoire de la Géorgie , 3 vol . Saint – Pétersbourg (۱)
Artchil (٤)   Sololmon (۳)   Ioulon (۲)   1851, 1856,1857
Aghstapha (٥)

وایشان بپیشتازان ایرانی برخوردند . پس ازجنك دلیرانه‌ای داویدطاراشویلی وچندتن دیگرکشته شدند .

پس از آن آقا محمدخان سوقان‌لوخ‌رالشکرگاه‌خودساخت و نخستین روزلشکریان ایرانی وگرجی درکرتسانیس (۱) باهم زدوخورد کردند . داوید شاهزادهٔ گرجستان ونوهٔ پادشاه با ایوانه (۲) شاهزادهٔ موخران (۳) وزوراب تزرتل (٤) واوطار(٥)امیر آخر و زکریا اندرونیکاشویلی در آن جنك شرکت کردند . درنتیجهٔ دلاوری ایشان سپاهیان ایران شکست خوردند .

فردای آن روزچون مردم ایمرت مردم تفلیس راکه ازشهر بیرون آمده بودند غارت کردند دوپادشاه نتوانستند بیش ازدو هزاروپانصد تن ازشهر بمیدان جنك ببرند. در جنگی که در دشت کرتسانیس درگرفت مردم کرتیل و ایمرت شکست خوردند ودو پادشاه گریختند و روزسه شنبهٔ ۱۱ سپتامبر ۱۷۹۵ (۲٦ صفر ۱۲۱۰) ایرانیان شهر تفلیس راگرفتند وتوپخانهٔ پادشاه گرجستان را نابود کردند . برخی تاریخ این جنك را دوشنبهٔ یازدهم نوشته‌اند ولی تاریخ درست همان روز سه شنبه است . بنا بر شرحی که یکی از کشیشان ارمنی نوشته جنك دوم که درمیان کوجور و کرتسانیس درگرفته‌در۱٤ سپتامبر(۲۹صفر) روی داده است وسپس شهر راگرفته‌اند وارا کلی ۲۵ روز بعدبتفلیس برگشته‌است .

درروز۱۱ سپتامبر ایوانه نوهٔ شاه، داوید ماچابل، جاندیر جاندیریشویلی (٦) و سینجیبا از سران گرجستان دلیرانه جنك کرده‌اند و اگر دلاوری ایشان نبود پادشاه گرجستان دردروازهٔ شهراسیرمی شد و وی رابزو بآولابار بردند . اما شاهزاده داوید چون نمی خواست توپهایش که درکنارکوه طابورجا داده بود بدست لشکریان ایران بیفتد آنها رابدورهٔ ساگوبار انداخت . ناچار سپاهیان ایران تفلیس‌راگرفتند وهمهٔ دارایی پادشاه گرجستان راتاراج کردند ۰ ازآن جمله بازوی او ستاش (۷) ازشهدای نصارای گرجستان بودکه درکاخ شاهی جاداده بودند وبرای آن معجزه قایل بودند و نیزتمثال معروفی ازمریم بود .

شهرتفلیس راآتش زدند وعدهٔ بسیاری را اسیر کردند. آقا محمدخان هشت روز درسوقان لوخ ماند . پادشاه گرجستان بمتیولت (۸) در آراگوی گریخت ۰ چون این خبر بآقامحمدخان رسید هشت هزارتن‌ازلشکریان‌خود رابفرماندهی کلبعلی خان‌حکمران

---

(۱) Crtsanis (۲) Ioané (۳) Moukhran (٤) Zourab Tséréthel

(٥) Othar (٦) Djandiér Djandiérichwili (۷) Eustache

(۸) Mthiouleth

نخجوان روانه کرد و آقاجان کولمانیشویلی (١) را که ساززن شاه گرجستان بود و در تفلیس اسیر شده بود برای راهنمایی با ایشان همراه کرد و دستور داد پادشاه را در متیولت گرفتار کنند . چون بمتزخت رسیدند کلبعلی خان لشکریان را بدو قسمت کرد ، یك دسته را بگوری فرستاد و بادستهٔ دیگر خود از راه ساگورامو (٢) بآراگوی تاخت . چون بجینوان رسید علی سلطان ازمردم شامشادین سیصد سوار از کسان خود گرد آورد و با دویست تن ازمردم کنار رود آراگوی و دیگران برلشکریان ایران تاختند و ایشان را دربولاچائور پس نشاندند . دسته‌ای که بگوری رفته بودند در کوه کورناك با یشیك آقاسی باشی طهماسب قافلانیشویلی برخوردند و وی ایشان را برهنه کرد و برگرداند . درین جنك دو برادر زال وطانانزیریشویلی با دو تن از ازگیان دلاوری کردند و زن طهماسب را ازخطر رهاندند . اما زنان ایوانه چوچقیاشویلی و دیگران اسیر شدند . چون بااین همه لشکریان ایران می‌خواستند بکسان (٣) بروند درلامیس کانابایوانه نوهٔ شاه برخوردند که این ناحیه در دست وی و کسانش بود و با اندك عده‌ای ایشان را شکست داد و گریزاند.

آقا محمدخان هم چنان درسوقان ارخ بود و پادشاه گرجستان را بصلح دعوت کرد باو وعده کرد همهٔ کسانی را که در تفلیس اسیر کرده است آزاد کند و قهرمان پسر میرزا گورژینا را که درشهر اسیر شده بود نزد وی فرستاد . چون وی بآراگوی رسید بپادشاه تکلیف کرد پیشنهادهای آقامحمدخان را بپذیرد و پادشاه هم‌سفره‌چی کیخسرو آوالیشویلی را که از مردم کاخت بود نزد وی فرستاد . آقا محمد خان وی را بخوشرویی پذیرفت و گفت که اگر پادشاه تسلیم شود و یکی از پسران خود را گروگان بدهد همهٔ اسیرانی را که از تفلیس گرفته است آزاد می کند و آنچه را تاراج کرده است پس میدهد و بدینگونه وی را با این پیشنهاد ها از سرزمین قزاقان روانه کرد .

می خواست پل گاتخیلی‌خیدی را ویران کند اما کیخسرو او را ازین کار بازداشت. چون کیخسرو بنزد شاه رفت واو را ازین کار خبر داد با آنکه مردم گرجستان می‌خواستند تسلیم آقامحمد خان شوند چون پادشاه ازدورویی او باخبر بود ومیدانست نمی‌تواند باو اعتماد کند از پذیرفتن عهد وی سر باز زد . و آنگهی چون از مدتی مدید مورد حمایت روسیه بود و با آن دولت عهد کرده بود نخواست با ایران اتحاد کند .

پیش‌از آن از کنت ایوان‌واسیلیچ گوداویچ (٤) فرمانده لشکریان قفقاز یاری‌خواسته بود و با دولت روسیه عهد نامه‌ای بسته بود که بموجب آن وعدهٔ صریح‌داده بودند که اگر دشمنی توانا برو حمله ببرد فرمانده لشکر قفقاز با او یاری خواهد کرد اما کنت درین زمان با او یاری نکرده بود .

Ksan (٣)   Sagouramo (٢)   Aghadjan Qoulémanichwili (١)

Ivan Vassilitch Goudovitch (٤)

در تصرف تفلیس چند تن از کشیشان سویمون(١) وایوانه واوزوفلی(٢) وخاربیزا(٣) وچند تن زن ومرد را ازمردم کرتیل وسومخت شهید کرده بودند. ودرین میان آمباردنیزا(٤) از زنان تارك دنیارا بتبریز بردند وچون بوی تکلیف کردند دست ازدین نصاری بشوید ووی زیر بار نمی رفت او را در کیسه‌ای کردند و کشتند وسرش راله کردند ودر همانجا که کشته بودند بخاك سپردند . سپس گرجیان معتقد بودند که بسیاری از بیماران اززیارت خاك وی شفا یافته اند .

در ١٧٩٦ (١٢١٠ق) ابراهیم خان حکمران شوشی گنجه‌را محاصره کرد . چون جوادخان حکمران قراباغ سبب شده بود که قراباغ وتفلیس را بخاك وخون کشیده بودند ابراهیم خان از اراکلی یاری خواست ووی پسرش آلکساندره و نوه‌اش داوید را بیاری او فرستاد . ایشان شهر راگرفتندوتنها نتوانستند ارك شهر رابگیرند وآنرا آتش‌زدند ودر همهٔ جنگها مردم گنجه شکست خوردند ومردم گرجستان چنان دلیری نشان دادند که باعث شگفتی مردم قراباغ وازگیان شد . سرانجام درماه مه (ذی القعده) اراکلی شخصاً آمد وبیش ازهزار تن اسیر راکه در استیلای آقا محمد خان گرفتار شده بودندآزاد کرد وپس ازآنکه بامردم گنجه صلح کرد ودوباره خراجی برآن شهر بست ازآنجا رفت .

درهمین زمان سی هزار تن لشکریان روسی بفرماندهی سرتیپ والرین زوبف(٥) بقفقاز آمدند ودربند وشماخی وباکو وسالیان وشکی وشروان راگرفتند . در سوم ماه مه (٢٥ شوال ١٢١٠) این خبر بپادشاه گرجستان رسید وسرتیپ مزبور تاناحیهٔ طالش پیش رفت ودرکهنه شماخی فرودآمد ودرین جنك شهر دربند در١١ مامه (٤ذی القعده) بتصرف سپاهیان روسیه درآمد .

چندی پس ازآن ژنرال زوبف شش هزار تن از لشکریان خود را بفرماندهی ژنرال ماژور آلکساندر میخائیلوویچ کورساکوف (٦) مامور گنجه کرد و ایشان آن شهر را بی مانع گرفتند ویك فوج ازسربازان شکارچی را درآنجا پادگان گذاشتند و بازماندهٔ سپاهیان بتفلیس بر گشتند . در همان سال قحطی سختی در گرجستان و گنجه وقراباغ روی داد و بسیاری ازمردم آن نواحی بکاخت وجاهای دیگرهجرت کردند .

در٢٨ ماه اوت ١٧٩٦ (٢٤ صفر ١٢١٠) درطلوع آفتاب ستاره‌ای که برنك آتش بود ودم درازی داشت ومانند موشکی حرکت می کرد ازجانب ایران در آسمان قفقاز پدیدار شد . از بالای دریای خزر گذشت ودر وسط روز درحاج طرخان نمودار شد و درغروب آفتاب درآسمان سن پترزبورك ظاهر شد وازبالای کاخ زمستانی و رودنوا

---

(١) Suimon (٢) Osouphli (٣) Kharébiza (٤) Ambardnisa

(٥) Valérien Zoubof (٦) Alexanbre Michaïlovitch Korsakof

گذشت و چون ببالای قلعهٔ سن پیروپول (۱) که قبرهای امپراتوران روسیه در آنجاست و روبروی کاخ امپراتوریست رسید در آنجا ناپدید شد.

درهمان سال در ۶ نوامبر ۱۷۹۶ (۵ جمادی الاولی ۱۲۱۰) یکاترین امپراتریس روسیه درگذشت و پسرش پاول بجای او نشست و وی سپاهیان روسیه را ازشکی وشروان وگرجستان احضار کرد .

چون این خبر بآقا محمد خان رسید ودرین موقع ازجانب خراسان وگرفتن مشهد وگرفتاری شاهرخ پسررضا قلی میرزا پسرنادرشاه که وی را کور کرده بودند و ضبط دارایی وی وسرانجام کشتن او آسوده شد وچون از تخلیهٔ شکی وشروان و گرجستان آگاه شد دوباره وارد جنك شد وبشوشی رفت. ابراهیم خان پسرفناخان بشنیدن این خبر ببیلقان گریخت وآقا محمد خان شوشی رامتصرف شد .

می خواست مردم کرتیل راقتل عام کند ولشکریان خود را بدو قسمت کرد و می خواست یك قسمت از آنها را بکرتیل بفرستد و باقسمت دیگر در کاخت کشتار کند. اما مردم گرجستان ازین مصیبت رهایی یافتند و باغوای مصطفی خان حکمران قراباغ وخداداد ویارانش که ازخدمتگزاران وی بودند درشب ۱۲ ژون ۱۷۹۷ (۱۰ محرم ۱۲۱۲) در خواب اورا درقلعهٔ شوشی کشتند . برخی گفته‌اند که صادق خان محرك این کار بوده است . مصطفی خان حکمران شماخی بود . آقا محمد خان اورا بحضورخود خوانده بود ومراقب او بود اما دلیلی نیست که وی درین کار دست داشته باشد ونیز صادق خان شقاقی معلوم نیست درین کار وارد بوده باشد . وی ازسران درجهٔ اول سپاه او بودوتنها زودتر ازهمه ازین کار باخبر شد . لشکریان ایران ازین نواحی رفتند وبابا خان برادر زادهٔ وی رابنام فتحعلی خان بسلطنت برداشتند .

درهمان سال طاعون در گرجستان روی‌داد ودر کرتیل و گنجه و قراباغ وشکی وشروان قحطی بجایی رسید که یك کدی گندم که معادل دوپوت باشد یك تومان بفروش رسید که در آن زمان معادل ده روبل وچهل کپك بود .

اراکلی پادشاه گرجستان در۸۲ سالگی یا ۸۰ سالگی در۱۲ ژانویه ۱۷۹۸ (۲۴ رجب ۱۲۱۲) پس از۵۲ سال پادشاهی درگذشت وپیکرش رادر مسخت بخاك سپردند وپسرش ژیورژی (۲) در ۱۴ ژانویه (۲۶ رجب) بجای او بتخت نشست . وی مردمتدین ودادگستری بود ومردم گرجستان اورا بعدالت بسیارستوده‌اند .

درسال ۱۷۹۸ (۱۲۱۳) بابا خان (فتحعلی شاه) محمد خان قاجار پیشخدمت باشی

---

(۱) Saint Pierre-et-Paul (پتروپاول) (۲) Giorgi

خودرا نزد ژیورژی پادشاه گرجستان فرستاد واورا بتسلیم دعوت کرد وخواستار شدیکی از پسران خودرا بگروگان بدربار ایران بفرستد وباووعده کرد حکمرانی شکی وشروان وایروان وگنجه رابوی واگذار کند. ژیورژی که درآن زمان درناحیهٔ تلا وبودچون این پیشنهاد راشنید بدرزن خود ژیورژی تزیتز یشویلی (۱) راکه حکمران یکی ازنواحی کاخت بود نزدوی فرستاد که اگرشاه ایران همهٔ اسیران گرجستان راکه عمش ازتفلیس برده است آزاد کند باین کارتن درخواهد داد. چون این فرستاده ومحمد خان بفامباك(۲) رسیدند خبر تازه‌ی از ایران بایشان رسید. فتحعلی شاه وارده آذربایجان شده ودرخوی فرود آمده بود وخبر سرکشی برادرش حسینقلی خان که حکمران عراق بود باورسید و ناچارشد ازآذربایجان برود. بدین جهت فرستادهٔ پادشاه گرجستان بایروان رفت ومحمد خان هم بایران باز کشت. فتحعلی شاه هم برادر خودرا شکست داد و کور کرد ودرین میان پاول امپراتورروسیه که ازین وقایع خبرشد فورا نامه‌ای بژیورژی پادشاه گرجستان نوشت واورا دعوت کرد بایران تسلیم نشود ووعده کرد که درموقع لزوم باویاری کند.

در۱۷۹۹ (۱۲۱٤) داوید جاثلیق گرجستان که خودرا درحمایت دربارایران قرار داده بود ازمحمد خان حکمران ایروان پسرحسینعلی خان حکمران ایروان یاری خواست ووی لشکریانی بیاری او فرستاد ودانیال‌را که بااو رقابت داشت گرفتار کردو بدست وی سپرد. امپراتور روسیه هم بژنرال گوداویچ حکمران گرجستان نوشت و باودستور داد داوید جاثلیق گرجستان راکه بایرانیان پیوسته بودخلع کند ودانیال رابجای او بگمارد وچون روسها این کار راکردند داوید بدربار ایران گریخت ودرآنجا ماند. داوید در۱۳ اکتبر۱۸۱۷ (۱۲ذی الحجه ۱۲۳۲) درزندانی درصومعهٔ اوچ کلیسیا (اچمیادزین) درگذشت.

درسال ۱۸۰۰ (۱۲۱۵) چون فتحعلی شاه باردیگر ازرسیدن لشکریان روسیه بگرجستان آگاه شد یکی ازسرداران خود رابالشکریان بسیار بقفقاز فرستاد وایشان در نخجوان فرود آمدند وازآنجا بپادشاه گرجستان اخطار کردند که سپاهیان روسیه را از گرجستان بیرون کند وتسلیم ایران شود. سبب این بود که اراکلی دردم مرك وصیت کرده بود که جانشین وی یکی ازبرادرانش باشد. بهمین جهت چون خبررسیدن لشکریان ایران انتشار یافت آلکساندره برادر ژیورژی پادشاه گرجستان ازشولاور (۳) نزد سردار ایران رفت، زیرا وی ناامید بودکه پاول امپراتور روسیه حق وی را بشناسد و بالعکس داوید پسرژیورژی رابابن سمت می‌شناخت که ازدوسال پیش وارد دستهٔ قراولان

---

(۱) Giorgi Tzitzichwili

(۲) Phambac

(۳) Choulawer

سپاه امپراتوری روسیه شده بود و منصب ژنرال ماژور باو داده بودند .

بدین گونه درمیان ژیورژی پادشاه گرجستان ودارجان ملکهٔ آن سرزمین که مادر زن او بود و برادران وی اختلاف درگرفت وآلکساندره بتحریك ملکه بایرانیان پناه برد. دارجان ملکه باداماد خود میانه نداشت ودربسیاری از کارهای کشوری باو مخالفت می ورزید . اما چون آلکساندره بنخجوان رسید سردار ایرانی چندان احترامی باو نکرد و در همان حین بدستور شاه ایران ازآن شهر رفت وآلکساندره که تنها مانده بود ناچار شد نزد ابراهیم خان حکمران قراباغ برود .

در٢٨ دسامبر ١٨٠٠ (١١ شعبان ١٢١٥) ژیورژی سیزدهم پادشاه گرجستان در تفلیس پس ازدوسال پادشاهی درگذشت وبفرمان امپراتور روسیه پسرش داوید بنیابت سلطنت گرجستان برگزیده شد .

در١٥ سپتامبر ١٨٠١ (٧ جمادي الاولی ١٢١٦) آلکساندر امپراتور روسیه پس ازمرك پدرش پاول درمسکو تاج گذاری کرد ودرهمان آغاز سلطنت خود فرمانی صادر کرد وپادشاه گرجستان رارسما دست نشاندهٔ خود دانست واین سرزمین راپنج استان تقسیم کردند و مردم گرجستان سوگند وفاداری نسبت بتاج و تخت روسیه خوردند و ادارات روسی رادرآن کشور دایر کردند . ازآن روز ببعد امپراتوران روسیه گرجستان رایکی ازتوابع خود دانستند .

در١٨٠٢ (١٢١٧) آنا ملکهٔ گرجستان که زن بیوهٔ داوید پادشاه سابق بود پس ازمرگ شوهرش بروسیه بدربار آلکساندر رفت و وی رادرآنجا باحترام پذیرفتند .

در٩ سپتامبر ١٨٠٢ (١١ جمادی الاولی ١٢١٧) ژنرال پاوله تزیتزیشویلی (١) از مردم گرجستان که درمیان روسها بنام پاول تسیتسیانف (٢) معروف شده بود ووارد سپاه روسیه شده ودرآنجا بمقام عالی رسیده بود حکمران گرجستان شد وبتفلیس رفت و در٦ فوریهٔ ١٨٠٣ (١٣ شوال ١٢١٧) وارد شهرشد ودولت روسیه باو دستورداده بود همهٔ شاهزادگان نزدیك بخاندان سلطنتی گرجستان رابروسیه بفرستد. داوید وواختانگ زود ترازهمه در١٨ فوریه (٢٥ شوال) رهسپارشدند. شاهزاده طهمورث (تیموراز) ازترس عازم روسیه نشد ونزد عم خود آلکساندره بناحیهٔ چاررفت . در١٨ آوریل آن سال (٢٥ ذی الحجهٔ ١٢١٧) مریم ملکهٔ سابق گرجستان با فرزندان خود نیزروانه شد واو را بصومعهٔ بیلوگورود (٣) درناحیهٔ کورسك (٤) بردند ودرآنجا نگاه داشتند . ملکه دارجان زن

---

(١) Pawlé Tzitzichwili

(٢) Pavel Tzitzianof

(٣) Biélogorod

(٤) Koursk

زن بیوهٔ اراکلی پادشاه سابق که بسیار مسن و علیل بود در تفلیس ماند .

در ۱۶ اکتبر ۱۸۰٤ (اول رجب ۱۲۱۹) تسیتسیانف برای گرفتن گنجه از تفلیس رهسپار شد . جوادخان حکمران آن شهر در بیرون شهر روبروی جبیر با او روبرو شد اما شکست خورد و بارگ شهر پناه برد و لشکریان روسیه شهر را گرفتند . تسیتسیانف هرچه جواد خان را دعوت کرد تسلیم شود بجایی نرسید . چون میخواست لشکریان خود را در ارگ شهر جا بدهد باو پیشنهاد کرد که همهٔ دارایی او مصون باشد و خود او وارد خدمت روسیه شود . جوادخان چون متکی بمواعید شاه ایران بود زیر بار نمی‌رفت. ناچار تسیتسیانف بلشکریان خود دستور داد نردبان بگذارند و ارگ را تصرف کنند . بهمین جهت سپاهیان روسی در ۳ ژانویه ۱۸۰۵ (اول شوال ۱۲۱۹) بپای دیوار ارگ رسیدند و از دیوار بالا رفتند و ارك را گرفتند . آن روز عید بایرام اوروج (عید فطر) مسلمانان بود و بامداد روز عید ارك را گرفتند . درین جنگ مردم کرتیل شرکت موثری کردند و شهر را آتش زدند و از مردم گنجه که در ۱۷۹۵ (۱۲۱۰) در تصرف تفلیس بیداد کرده بودند انتقام گرفتند و ناچار لشکریان روسیه هم درین گیرودار بسیار خشمگین بودند . جواد خان دلیرانه مقاومت کرد و درجنگ کشته شد . ارك را بکلی نابود کردند و عده ای از مردم شهر را کشتند . درین واقعه چهارصد تن ازسپاهیان روسی جان سپردند . پس از آن تسیتسیانف شهر گنجه را تعمیر کرد و آنرا تابع تفلیس قرارداد و مردمی را که گریخته بودند بآنجا بازگرداند و آن شهر را یلیزابدپول (۱) نام گذاشت ، بنام امپراتریس یلیزاوتا الکسئیونا (۲) زن الکساندر اول و این تغییر نام در ۵ فوریهٔ آن سال (۵ ذی‌القعدهٔ ۱۲۱۹) رسما پذیرفته شد. چون این خبر بامپراتور الکساندر رسید منصب ژنرالی باو داد و بافسران روسی نیز درجه و نشان داد .

درهمان سال ۱۸۰۵ (۱۲۲۰) در بهار تسیتسیانف بعزم گرفتن ایروان رهسپار شد و در آنجا باعباس میرزا پسر شاه و عدهٔ معدود لشکریان وی برخورد و درجنگ مختصری ایرانیان شکست خوردند و بگارنی رفتند. تسیتسیانف از رود زنگی گذشت و ایروان را محاصره کرد . چون این خبر بفتحعلی شاه رسید(۳) لشکریانی گردآورد و بگارنی رفت .

تسیتسیانف یاور مون ترزور(٤) را بفامباك فرستاد آزوغه برای لشکریانش بیاورد زیرا که در آن نواحی قحطی بود . چون این خبر بفتحعلی شاه رسید پیرقلی خان از

---

(۱) Yelizabedpol (۲) Yelizavéta Alexeïevna (۳) دراسناد گرجی همه‌جا نام فتحعلی شاه را « باباخان » و «شاه باباخان» و نام عباس‌میرزا را «آباز» نوشته اند

(٤) Montrésor

سرداران خود را که درفاماباك بود آگاه کرد زیرا وی قلعهٔ قراکلیس را که آزوغه در آنجا فراوان بود محاصره کرده بود ، گلوله و باروتی که لشکریان روسی لازم داشتند نیز در آنجا بود وعده‌ای از مردم اطراف بآنجا پناه برده بودند .

بپیر قلی خان دستور داده بودند که سپاهیان روسی را دستگیر کند . یاورمون ترزور باعدهٔ معدود سربازان خود درحدود ۱۷ ماه اوت (۲۰ جمادی الاولی ۱۲۲۰) رهسپار شد ودرجنگی که در ۲۱ اوت باشش هزار تن لشکریان ایرانی کردوی وتقریباً همهٔ سپاهیانش کشته شدند . پیش ازآن پادگان قراکلیس دلیرانه ازآن دفاع کرده بودند والکساندره ولیعهد گرجستان از تصرف آن خودداری کرده بود .

درین زمان آلکساندره و فارنائوز (۱) و تیمور از (طهمورث) شاهزادگان گرجستان باپیر قلی خان یاوری می کردند و باسواران وچادرنشینان گرجی با او بودند. چون لشکریان روسی بدر بازرسیدند پیرقلی خان برایشان حمله برد، کاملا آنهارا شکست داد ، توپی را که داشتند ازیشان گرفت وبا اسیرانی نزد شاه فرستاد ووی هدایای گران بها برای او وشاهزادگان گرجی فرستاد وبآلکساندره نوشت که فارنائوز را بآراگوی بفرستند تا راه را بر لشکریان روسی بگیرند.

چون خبر ورود شاه بایروان بیولون (۲) وفارنائوز شاهزادگان گرجی که در ایمرت بودند رسید ایشان براه افتادند نزد وی بروند . چون بجنگل کوچك اولو (۳) درایمرت رسیدند یکی از مردم ایمرت بروسها که در سورام یك فوج بادو توپ داشتند خبر داد که می خواهند بایروان بروند. گوژیا رامینیسشویلی (٤) پیشخدمت باشی دربار گرجستان که بروسها اطمینان داد آنها را دستگیر کند بایك دسته از سربازان شکارچی برای گرفتاری ایشان مامور شد .

چون سپاهیان روسی بایشان رسیدند درطلوع آفتاب روز ۲۹ ژون (اول ربیع الثانی ۱۲۲۰) بریشان حمله کردند ودرین جنگ تتیا تارخینیسشویلی (٥) پسر بتزیا (٦) ، فیراو چرکزیشویلی (۷) وداتوا کزل (۸) وپسرش کشته شدند وبشاهزاده یولون نزدیك شدند که او را بکشند. اما غلام باشی اوداوید آبازادزه (۹) وی را پناه داد وسر نیزه ای که یکی ازسربازان روسی متوجه کرده بود بشقیقهٔ او خورد . بدین گونه شاهزاده یولون نجات یافت اما گرفتار روسها شد پسرانش لئون ولوراسپ (لهراسب) و شاهزاده فارنائوز

---

(۱) Pharnaoz (۲) Ioulon (۳) Oulew

(٤) Gogia Raminis-Chwili (٥) Tétia Tarkhinis-Chwili

(٦) Betzia (۷) Phirau Tcherkézichwili (۸) Dathoua Kézel

(۹) David Abazadzé

لئون وفارنواز نزد لزگیان رفتند واز آنجا درفامباك بپسرقلی‌خان پیوستند و برادر وعمشان آلکساندره و برادر زاده وپسر عمشان تیموراز نیز درآنجابودند. بوراسب که جوانی بود بگرجستان پناه برد.

اما تسیتسیانف بی‌آنکه کاری از پیش ببرد با اندکی از لشکریان خود شبانه از ایروان عقب نشست. بیماری وتنگی آزوغه لشکریان وی راسست کرد وناچارشدبامداد روز ٤ سپتامبر (۹جمادی الاخره ۱۲۲۰) دست از محاصره بردارد. از راه کانـاکیرو اچمیادزین وقرا کلیس‌در ۲۲ سپتامبر(۲۷جمادی الاخره) بتفلیس‌رسیدو لشکریان‌او دو باره از بیمـاری از پا درآمده بودند.

روایت‌دیگر در بارهٔ‌محاصرهٔ‌ایران‌بدین گونه است که‌در۱۸۰۵(۱۲۲۰)تسیتسیانف محمد خان حکمران ایروان‌رادعوت کردتسلیم‌او شود وازاو خواستارشدبگذاردلشکریان روسیه قلعهٔ ایروان را بدست گیرند وخود حکمران شهر ایروان باشد وهمان مالیاتی را که بدربار ایران می داده بدست بپردازد. محمد خان بفتحعلی‌شاه‌خبردادووی فرستاده‌ای نزد تسیتسیانف روانه‌کرد و نامه نوشت که اگر دست از ایروان نکشد باید بجنك آماده شود. تسیتسیانف لشکریان خود راگرد آورد وشاهزاده‌گان ونجبای گرجستان ومردم شهر را باخود یارکرد وبایروان‌لشکر کشید. چون‌بآنجا رسیدعباس میرزا پسرفتحعلی شاه باده هزار سپاهی بیاری شهر تاخت، تسیتسیانف با او وارد جنگـ شد وجنك‌سختی درگرفت. ایرانیان سخت برابری کردندامانژرال سرگی آلکساندرو‌ویچ‌دوچکوف(۱) بی‌آنکه بوضع مساعدآنها درتخته سنگها و کوه های گـردا گـرد ایـروان اعتنا کند، سربازان خود را فرمان داد از بلندیها بالاروند وافرادفوج خمپاره‌اندازان‌قفقازرابآنجا فرستادو بجلگه‌ای‌رسید که‌سپاهیان‌ایران‌درآنجااستحکامات‌بسیار داشتند. سربازان‌روسی پیش بردند وایرانیان را فرار دادند وایشان را تا لشکرگاهشان دنبال کردند وبرآنجا دست یافتند. درین‌جنگـ کیخسروآباشیدزه‌پسرلئون کشته‌شد که‌تازه ازگرجستان بلشکر روسیه پیوسته‌بود. لشکریان‌روس صومعهٔ اچمیادزین وشهرایروان‌راهم‌ازایرانیان گرفتند وبدانجا وارد شدند.

با این همه خان ایروان ومردم شهر درارگـ آنجا که‌بسیار مستحکم بود ودشمنان نمی توانست درآن رخنه کنند از خود دفاع کردند. عباس میرزا پدرش راازین واقعه‌خبر کرد وخود باصد هزار تن ازلشکریان‌رهسپار شدوچون‌بایروان‌رسیدسپاهیان‌تسیتسیانف را محاصره کرد. هرروز جنگـ می کردند، یاری بلشکریان روس‌نمی رسید، بسیاری ازیشان از گرما وبدی آب و هوا بیمار شدند، بسیاری مردنـد، برای تسیتسیانف تنها

---

(۱) Sergi Alexandrovitch Doutchkof

۲۶۰۰ سرباز باقی ماند . شاهزادگان واعیان گرجستان که بالشکریان همراه بودند چون این حال را دیدند بنای فرار ورفتن بتفلیس را گذاشتند .

درین میان فتحعلی شاه که راهها را گرفته بود ودر اطراف ایروان می جنگید و نمی گذاشت لشکریان ازآنجا بگذرند ، برایشان حمله برد وچند تن از آن گرجیان را که می خواستند برگردند کشت وبرخی ازایشان واز اعیان شهررا اسیر کردند. در میان ایشان یکی از نجبا ایوانه اوربلیان (۱) پسر داوید سردارسا باراطیانو (۲) بود که اورا هم با سه تن ازپسران عمش اسیر کردند ونزد شاه بردند . وی ایشان را بتبریز وارومیه فرستاد ودرآنجا زندانی کرد ودیگران را برخر نشاندند وبرخی راپیاده بطهران بردند . سردار ایوآنه این امتیاز را از شاه یافت که وی را سوار بر خر کردند ودرپیشاپیش این گروه بردند .

فتحعلی شاه سردار خود پیرقلی خان را هم با هشت هزار تن سپاهی بقامباك فرستاد تابر قراکلیس که روسها آنرا مستحکم کرده بودند حمله ببرند وذخیرهٔ گلوله وباروت روسها درآنجا بود .

پیر قلی خان بآنجا حمله برد ونتوانست آنرا بگیرد زیرا که پادگانی از دویست تن سرباز روسی درآنجا بود . اما راه تفلیس چنان بسته شده بود که تا تسیتسیانف بآنجا نرسید کسی ازوخبر نداشت . وی که در شهر ایروان سخت گرفتار شده بود اما وسایل دفاع کافی داشت دیگر باروت وگلوله نداشت . یاور مون ترزور را باصد و هشتاد تن سپاهی بآنجا فرستاد که باروت وگلوله وآزوغه بیاورند و رستم پسر ملیك آپو (۳) از مردم قراباغ وشصت تن از ارمنیان آن ناحیه را با دو توپ با ایشان روانه کرد . ایشان پنهانی از ایروان رهسپار شدند وبسوی قامباك روانه گشتند . سردار پیرقلی خان که در آنجا بود خبر شد وپیش آمد که راه برایشان بگیرد . روسها چون بحمام لی رسیدند جنگ درگرفت وایشان کشته شدند . تنها چندتن وازآن جمله ارمنیان اسیر شدند وایشان را با توپها نزد شاه فرستادند که درایروان بود . دراین مورد شاه ازپیرقلی خان تشکر بسیار کرد وبرای او خلعت فرستاد .

درین هنگام چون خبر طغیانی از ایران بفتحعلی شاه رسید بازگشت وتسیتسیانف را از گرفتاری نجات داد ووی بار خود را بست وبتفلیس رفت . فتحعلی شاه آگاه شد که سلیمان خان از سرداران سپاهش می خواهد وی را بکشد وبهمین جهت تسیتسیانف را دنبال نکرد وبطهران بازگشت . درهمین سال ۱۸۰۵(۱۲۲۰) درآن نواحی زمین لرزهٔ سختی روی داد .

Mélik Apo (۳) Sabarathiano (۲) Ioané Orbélian (۱)

درهمین سال ۱۸۰۵ فتحعلی شاه باردبیل رفت وابراهیم خان حکمران شوش از نزدیك شدن وی هراسان شد وبگنجه رفت و ژنرال تسیتسیانف در آنزمان آنجا بود. ازروسها یاری خواست قلعهٔ شوش راحفظ کند وپانصدتن برای این کار باو یاری کردند. چون فتحعلی شاه بکنار رود ارس رسید پسرش عباس میرزا را با لشکریانی که چندان فراوان نبودند مامورتاختن بگرجستان کرد. چون وی بکنار رود ترتر درقراباغ رسید تسیتسیانف که درگنجه بود خبرشد وهزارتن ازلشکریان روسی را بفرمانده یکی از سرهنگان تفنگچیان بمقابله فرستاد. چون ایشان بکورگ رسیدند کاریاگین (۱) که فرمانده آن عده بود ازایرانیان شکست خورد وخود نیززخم برداشت وبزحمت توانست باسی‌سربازی که برای وی مانده بود بگریزد. چون این خبربتسیتسیانف رسید با چهارهزارلشکری برایرانیان حمله برد ولی ایشان روسها رادر راهی که در پائین بود گذاشتند وخود راه بالارا گرفتند ووارد گنجه شدند وهمهٔ اهالی مسلمان آن شهررا اسیر کردند وبتبریز بردند. آنگاه عباس میرزا شخصاً بناحیهٔ شمشادین رفت و می خواست بتفلیس بتازد، اما این کار رانکرد. فرمانی ازپدرش فتحعلی شاه باو رسید وبازگشت وازراه سرزمین قزاقان باآقستافه رفت. قزاقان دردرهٔ تنگی درمیان کوهستان بروحمله بردند وبایشان آسیب رساندند. آنگاه سلیمان آقاج اوغلی ازین راه یوآنه قافلانیشویلی (۲) راکه درآن زمان نزد عباس میرزا بود ووی باو احترام می کرد وتا این دم همراه او بود فرارداد وقزاقان نیزدرآنجا چندتن دیگری ازنجبای گرجستان راکه درموقع رفتن ازایروان بتفلیس گرفتار شده بودندگریزاندند.

فتحعلی شاه بگیلان رفت زیراکه لشکریان روس ازراه دریا بآنجا حمله برده بودند و فرمانده ایشان ژنرال زاوالیشین (۳) بود، اما پیش از آنکه شاه بآنجا برسد مردم گیلان خودآن لشکریان راشکست داده بودند وایشان ازراه دریا بباکورفته ودر نزدیکی آن شهرمانده بودند. این لشکرکشی روسها ۳۳ روزطول کشید. تسیتسیانف که می‌خواست حکمران باکورا بتسلیم وادارد خواست نخست وی را ازیاری که ممکن بود ازگیلان باو برسد محروم کند ودر ۱۳ ژون ۱۸۰۵ (۱۵ ربیع‌الاول ۱۲۲۰) ژنرال زاوالیشین را فرستاد بندر انزلی (٤) رابگیرد ووی در ٢٤ آن ماه (٢٦ ربیع الاول) کامیاب شد. دراول ژویه (٤ ربیع الثانی) پیره‌بازار راگرفت ودرآنجا سنگر ساخت ازآنجا ازراه چنان دشواری رهسپار رشت شدکه ازهرسو دشمنان بروحمله می‌بردند و وچون بیشتراسبهای توپخانه‌اش مردند سربازان ناچار توپهارا خود می کشیدند وسپس

---

(۱) Karigin (۲) Qaphlanichwili (۳) Zavalichin

(٤) درمتون گرجی نام انزلی را «زنزلی» Zinzéli نوشته‌اند.

روسها جان بدر بردند و بپیره بازار بر گشتند ، بزودی گرما و ناسازگاری هوای گی
بیماری درمیان لشکریان روس انـداخت و ناچـار در ۲۲ و ۲۳ ژویه (۲۷ و ۲۸ ر
الثانی) ازانزلی رفتند وچندان آسیبی ازایرانیان ندیدند. اما معلوم نیست که فتحعلی
خود بگیلان رفته یانرفته باشد ودرهرحال چند بارلشکریانی بآنجا فرستاده است .

درهمان سال فتحعلی شاه عسکرخان رابسفارت بدربار امپراتور بناپارت بپار
فرستاد . امپراتور بنوبت خویش ژنرال لاژار (۱) رابایران فرستاد ووی حامل هدا
جالبی بود وهمراه وی شست آموزگارتوپخانه وکارهای نظامی بودندکه مامور بو
سربازان ایرانی رابااصول فرانسوی آموخته کنند . شاه ازآن فوق‌العاده ممنون شـ
بناکرد لشکریان وتوپخانهٔ خودرا بااصول اروپایی فراهم کند .

درسال ۱۸۰۶ (۱۲۲۰) تسیتسیانف ازرود متکوار (۲) درگنجه گذشت و
لشکریان خود بنوخا رفت . حکمران نوخا محمد حسن خان کور بود که آقا محمد
چشمانش رادرآورده بود . تسیتسیانف اورا عزل کرد وجای وی را بجعفر قلی خا
مردم خوی دادکه ازدست فتحعلی شاه گریخت و در محاصرهٔ ایروان بتسیتسیانف خد
کرده واو را ازمحاصره نجات داده بود . امپراتور الکساندر منصب ژنرال لیوتنا
داد ویك جقهٔ الماس وبیرقی برای وی فرستاد ودستور داد ازمردم شکی صدوسی ه
سکهٔ طلا خراج بگیرند وبازماندهٔ مالیات رادر اختیار حکمران آنجا گذاشتند . چ
تسیتسیانف ازآنجا بشماخی رفت مصطفی خان مقاومتی نکرد واوهم در برابر رو
مقیم شد وچون همان احترامی راکه بجعفرقلی خان کردند باو کردند مالیات سالیانهٔ ه
هزار دوکای (۳) هلندی رابعهده گرفت . تسیتسیانف از شروان گذشت وبباکورفت
اندیشهٔ آنکه آن شهررابگیردتا ازراه آن شهرآزوغه‌ای راکه برای لشکریان گرج
لازمست ازحاج طرخان بیاورد، زیرا که درگرجستان خوراك باندازهٔ کافی برای احتیا
روسها نبود .چون بباکو رسید در یك فرسنگی شهر لشکرگاه ساخت و بحسین
حکمران شهر نوشت که کلیدهای شهر رانزد او ببرد . هرچه خان ازو التماس کرد و
ازین سرشکستگی معاف دارد و نخواهد که کلیدها را باخود بیاورد تسیتسیانف نپذ
سرانجام خان باو نوشت : «چون نگرانی مانعست که بمیان لشکریان شما بروم از
خواهش می کنم بادو تن بارگ شهرنزدیك شوید» . پس تسیتسیانف یك یا بقول د
دو قزاق برداشت والیسبار (٤) پسر آقابابا راهم همراه گرفت تاباخان دیدار کند
نیز بادو خدمت گزار نزدیك شد. از اسب پیاده شدند، یك دیگر رادر بغل گرفتند و
خان کلیدها را بدست اوداد دوخدمت گزار وی تفنگ خود را بسوی تسیتسیانف

---

(۱) Lajard (۲) Mtcouar (۳) Ducat (٤) Elisbar

کردند واورا با الیسبار پسر آقا بابا درروز پنجشنبه ۸ فوریه ۱۸۰۶ (۱۹ ذی قعده ۱۲۲۰) کشتند . سرش را بریدند و برای شاه فرستادند پیرقلی خان سردار که بیاری مردم باکو آمده بود درست درهمین موقع رسید وچون ازین واقعه خبرشد برلشکرگاه روسیان تاخت وایشان که وسیله بازگشت بگرجستان رانداشتند درباکو بکشتی نشستند واز راه قزلراز دریا رفتند .

پس ازلشکرکشی بـانزلی کشتی‌هـای روسی در ۵ مـاه اوت ۱۸۰۵ (۹ جمادی الاولی ۱۲۲۰) رهسپار باکوشدند بمحض اینکه بآنجا رسیدند حسین خان نزد ژنرال زاوالیشین فرستاد وباو تبریك ورودگفت ووی باو نوشت ویـادآوری کرد که سـال گذشته دربرابر ژنرال تسیتسیانف تعهد کرده است فرمان‌گزار روسیه باشد و در ارك شهر پادگان روسی‌را جا بدهد . خان‌نیز منکرتعهدات خود نشد ودوروزمهلت خواست، سپس‌دوماه مهلت خواست بتعهدخودوفا کند، ناچار ژنرال‌در۱۵ اوت(۱۹ جمادی الاولی) بمباران شهر برای گرفتن ارگ آغاز کرد . تاسوم سپتامبر (۸ جمادی الاخره) این‌کار درپیشرفت بود اما نتیجه‌ای نمی‌داد . آنگاه خبرشدندکه شاه علی خان حکمران دربند وقبه بیاری محاصره شدگان ارگ آمده است وناچار روسها دست ازمحاصره کشیدند . این خان رادر ۱۷۹۶ (۱۲۱۱) اسیر کرده وسپس‌امپراتور پاول حکمرانی دربند راباو داده بود وازتسلیم باکوخودداری میکرد وبهانه‌می‌آورد که این‌شهررامقام بالاتری باو واگذار کرده استوزاوالیشین ناچار شد دست ازین کار بشوید . ازسوی دیگر مصطفی خان حکمران شروان که مشغول گفتگو بود تسلیم روسها بشود نیزدفع الوقت می کرد ناچار تسیتسیانف درپایان ماه نوامبر(پایان رجب (۱۲۲۰) بـدین سوی رهسپارشـد و بژنرال زاوالیشین فرمان داد بپای دیوارهای شهرباکو بـرگردد تا آنجا بیك دیگـر برسند وبازماندهٔ وقایع بهمان‌گونه است که پیش ازین اشاره رفت .

پس ازکشته شدن تسیتسیانف درهمان سال کنت ایوان‌واسیلیویچ گوداویـچ (۱) راکه پیش ازآن حکمران خط قفقاز وسرتیپ فرمانده بود بجای وی‌گماشتند . پیش از آنکه بتفلیس برسد بها براهیم خان حکمران قراباغ که قلعه ونیروهای خود را دراختیار روسهاگذاشته بود حمله بردند . چون بهیچ وجه منتظراین حمله نبود با خانواده‌اش در بیرون قلعهٔ عسکران درزیرچادر بود زیرا که گرما بسیار سخت شده بود . این حمله را نـایب سـرهنك دیمیتری تیخونیچ لیزانویچ (۲) بپیشنهاد نینیـا جوراشویلی ملقب بتاوبرا(۳) کرد که پس ازآنکه‌میرآخر وندیم شاهزاده آلکساندره بودباوخیانت کرده

---

(۱) Comte Ivan Vasiliévitch Goudovitch

(۲) Dimitri Tikhonitch Lisanévitch (۳) Thawbéra

ودرین موقع ازایران بقراباغ آمده بود . درین حمله که شب باتوپ کردند ابراهیم خان وارروسها کشتند ووی وزنانش رابکلی نابود کردند وثروت هنگفت او را غارت کردند . مهدی خان پسرابراهیم خان ازگوداویچ درخواست کرد حکمرانی قراباغ رابار بدهد و وی بذیرفت واین سمت راباو داد که در سال ۱٤ هزار دو کای هلاندی مالیات بدهد . لقب ژنرال ماژور وعناوین مخصوص محترمین‌آن ناحیه‌راباوداد ند وپس‌ازآنکه سوگند خورد روانه شد . اما قلعهٔ شوش همچنان دردست لشکریان روسیه باقی ماند . زیراکه پیش ازآن ابراهیم خان حکمران شوش سپاهیان روسی رابقلعه راه داده بود وزیردست آنها شده درسال هشت هزار دوکا مالیات می‌داد . اما پس‌ازکشته شدن تسیتسیانف با ایران واردگفتگو شده بود ویاری خواسته بودکه بدستیاری حکمرانان شکی و غازی کوموك دوباره قیام کنند . بهمین جهت ازشوش بیرون آمد ودرنزدیکی شهر اردو زده بود . لیزانویچ سعی کرد اورا بازگرداند وچون سعی او بجایی نرسید باسپاهیان‌محدودی بروحمله برد . پس ازکشته شدن ابراهیم خان پسر مهترش مهدی قلی‌خان را بجای او نشاندند . درهمین زمان هم ژنرال نبولسین (۱) نزدیك قلعهٔ کوچك عسکران در کنار رود قراکیپك درجنگی که باعباس میرزا کرد اورا شکست داد .

در۸ نوامبر ۱۸۰۷ (۷ رمضان ۱۲۲۲) دارجان ملکهٔ گرجستان همسر اراکلی پادشاه آنکشور درسن پترزبورگ درگذشت‌وامپراتور روسیه دستورداد بااحترام‌بسیار پیکراو رادر صومعهٔ نوسکی (۲) درکلیسیای‌آنونسیاسیون (۳) بخاك سپردند .

دراول نوامبر (۲۹ شوال) همان سال ستارهٔ دنباله داری در افق پدیدار شدکه باستاره‌های دنباله دار دیگر تفاوت داشت وبشکل کشیده بود . اختر شناسان می‌گفتند دم‌آن ۵۰۰ درجه درازی داردکه هردرجه عبارت از۱۱۹ ورست باشد .

در۲۰ نوامبر (۲۹ رمضان) همان سال شاهزاده ژیورژی پسرآلکساندره پسر سولومون پادشاه ایمرت ازآبله درسن‌پترزبورگ درگذشت وپیکرش رادرهمان‌صومعهٔ نوسکی بخاك سپردند و درتاریخ مرگ او اقوال مختلف هست .

در ۵ نوامبر ۱۸۰۸ (۸ رمضان ۱۲۲۳) کنت گوداویچ برای گرفتن ایروان رهسپار شد ولشکریان خودرا بادسته‌ای ازگرجیان‌همراه برداشت . چون شهررا گرفت درکاناکیر لشکرگاه ساخت . درآن زمان یکی ازسرداران ایرانی مدافع قلعهٔ‌ایروان بود . زیراکه فتحعلی شاه هنگامی که ازآذربایجان می‌رفت محمد خان وخانواده‌اش را باخود برده بود واو رادرآنجا نگاه داشته بود زیراکه مردی دوروی وناراحت بود . چون شاه ازواطمینان نداشت‌عده‌ای ازسپاهیان خودرا درقلعهٔ ایروان گذاشته‌وفرماندهی

---

(۱) Nébolsin (۲) Nevski (۳) Annonciation

آنها رابیکی ازسرداران خود داده بود . چون این خبر رسید عباس میرزا پسرشاه که حکمران آذربایجان بود و در تبریز اقامت داشت با لشکریان خود و سربازان جدیدی که افسران فرانسوی تربیت کرده بود وتوپخانهٔ خود رهسپارشد . چون بنخجوان رسید که بیاری لشکریان ایروان برود در آنجادرنگ کرد . چون بگوداویچ آگاهی رسید دوفوج راکه یکی ازآنها فوج تفنگداران تروئیتسکی (۱) ودیگری فوج شکارچیان بود بآنجا فرستاد . چون لشکریان روسی بنخجوان رسیدند جنگ سختی در گرفت وایرانیان درنتیجهٔ هنرنمایی سربازان جدید اندکی پیش بردند . با این همه گوداویچ بسربازان خوددستورداد نردبان بگذارند وبقلعهٔ ایروان حمله کنند . هنگامی که سربازان ازنردبان بالامی رفتند ایرانیان آتش توپخانه را متوجه ایشان کردند . روسها شکست خوردند ودوهزار کشته دادند .

هنگامی که گوداویچ در ایروان بود از مقام خود عزل شد و آلکساندر پتروویچ تورمازف(۲) رابفرماندهی کل مأمور کردندو گوداویچ پس ازچهارسال ازمقام خودمعزول شد . چون این خبر بوی رسید بجای آنکه حملهٔ دیگری بکند بار خود رابست و از راه آباران رهسپارشد . درراه برف وسرمای بسیار بود وچون در کوهستان آباران برف در سراسر زمستان آب نمی شود وچوب درآنجانیست عدهٔ کثیر ازهمراهان وی تلف شدند. چون این خبر بعباس میرزا رسید که درگارنی بود لشکریان روسی را تا آباران دنبال کرد ، عدهٔ کثیر ازآنها راکشت وبنهٔ آنها راغارت کرد وآسیب بسیاربروسهاوگرجیان رساند . این واقعه درماه دسامبرآن سال (شوال ۱۲۲۳) روی داد وبازماندهٔ سپاهیان روسی وگرجی بزحمت توانستند خودرا بقامباك برسانند. عباس میرزا بایروان برگشت وقلعهٔ آنجا رامحکم ترکرد وزمستان رادرآنجا ماند. گوداویچ بروسیه برگشت و حکمران کل مسکو را باوادادند وتورمازف بحکمرانی گرجستان پرداخت

دردورهٔ فرماندهی گوداویچ وقایع مهمی که روی داد تصرف نوخا و ناحیهٔ شکی بدست ژنرال نبولسین بود .

در ۱۸۱۰ (۱۲۲۵) محمد علی خان پسرفتحعلی شاه بگرجستان آمد . این پسررا شاه ازیك زن گرجی ازنژاد چوش (۳) ازخانوادهٔ تزیکارا شویلی (٤) پیداکرده بود که ایرانیان اسیر کرده ودر ایران فروخته بودند وشاه خریده وبواسطه زیبایی فوق العاده بهمسری خود اختیار کرده بود : وی پسر مهتراو بود . محمدعلی خان مردم قامباك را کوچ داد وایشان رابناحیهٔ ایروان برد وازآنجا بآقچه قلعه رفت ودرتوسکی تا فا درنگ

---

(۱) Traitski (۲) Alexandre Pétrovitch Tormasof

(۳) ظاهراً مرادمحمدعلی میرزا دولتشاهست (٤) Tzicara chwili

کرد وتاناحیهٔ دمانیس(۱) و کودی را قتل وغارت کرد وازآنجا بازگشت . هر چند که سوار نظام روسیه درگاتخیلی خیدی (۲) بودند که جنگی درمیانشان درنگرفت .

درپاییز ۱۸۱۰ (۱۲۲۵) حسینقلی خان سردار ایروان و آلکساندره ولیعهد گرجستان پس ازآن که بفامباك حمله بردند ونتیجه نگرفتند خواستند بشریف پاشا پاشای‌قارص که اوهم باروسها درجنگ بود ملحق شوند اما تورمازف فورا لشکریانی بیاری روسها بتزالکا (۳) فرستاد وراه رابرایشان گرفتند . درشب چهارم سپتامبر (اول شعبان ۱۲۲۵) مارکی پاولوچی وسرهنگ‌لیزانوبچ برایشان حمله بردندوایرانیان وعثمانیان شکست فاحش خوردند وروسها لشکرگاه ایشان رامتصرف شدند . درهمان زمان عباس میرزا دسته‌ای ازچهار هزارتن ازاچمیاد زین (اوچ کلیسیا) بفامباك فرستاد ودر۸ سپتامبر(ده شعبان) بده‌اماملی نزدیك شد ووی را ازآنجا راندند . امالشکریان ژنرال پورتنیاگین (۴) درین جنگ شکست خوردند درتاریخ ۱۴ سپتامبر (۱۱ شعبان) دسته دیگری ازلشکریان ایران رادر شامشادیلو ژنرال نبولسین شکست داد ، در تاریخ ۱۸ (۱۵ شعبان) دستهٔ سومی درقرارگاه آرتیك بهمین سرنوشت گرفتار شد .

درهمان سال ۱۸۱۰ (۱۲۲۵) میرزا بزرك وزیر (۵) ازجانب شاه بقراباغ در کنار رود ارس‌آمده بود عهدنامهٔ صلح واتحادی با روسیه ببندد وسرحدات گرجستان‌را معین کند وباتورمازف درآنجا ملاقات کرد .

درهمان سال ۱۸۱۰ (۱۲۲۵) حسینقلی خان سردار ایروان با دوهزارسرباز از ایران عازم قفقاز شد وبآخال‌کالاك در ناحیهٔ جاواخت رسید و در آنجا منتظر شریف پاشا حکمران آخال تزیخه(۶) وشاهزادهٔ الکساندره ولشکریان ایشان بود که‌می بایست بوی ملحق شوند ومی خواستند بسرزمین سومخت‌حمله کنند. تورمازف بالشکریان‌روسی رهسپار شد ودر تزالکا فرودآمد . ازآنجا با هزارتن سربازروسی و پانصدتن‌لشکریان گرجی وژنرال ماژور ایتالیایی مارکی دوپاولوچی روانه شد . راهنمای این عده یکی از تاتار های سروان بود که الیاس پسر ابراهیم خلیل نام داشت . شبانه بآخال کالاك رسیدند وبایرانیان حمله بردند وایشان را پراکنده کردند . شریف پاشا چون این وضع را دید نزد سردار ایرانی نرفت ووی بایروان برگشت . چون عباس میرزا پسرشاه در آن زمان درگارنی بود تیمور ازپسرژیورژی‌پادشاه گرجستان‌در۱۴ سپتامبر (۱۱شعبان) بنزد وی گریخت وعباس میرزا که درآن زمان هشت هزارتن سرباز وتوپخانهٔ منظمی با

---

(۱) Dmanis (۲) Gaté khili-khidi (۳) Tzalca

(۴) Portniagin (۵) مراد میرزا عیسی قایم مقام معروف بمیرزا بزرك وزیر آذربایجانست (۶) Akhal-Tzikhé

د داشت که باصول جدید فراهم کرده بودند باو احترام بسیار کرد . از آنجا نـزد
ازف رفت ووی اورا بروسیه فرستاد .

در همین سال ۱۸۱۰ در۱۶ اکتبر(۱۷ رمضان ۱۲۲۵)لشکریان روسی درده آمالو
حیهٔ قامباك عباس میرزا را شکست دادند .

در ۱۴ مه ۱۸۱۱ (۲۰ ربیع الثانی ۱۲۲۶) ساعت چهار بعد از ظهر آفتاب در
روسیه گرفت ومردم مسکو این واقعه را بدبختی بزرگی پنداشتند. درهمان سال در
چهارشنبه ۱۴ ژون (۲۱ جمادی الاخر ۱۲۲۶) ماه درآسمان روسیه گـرفت وشب
ر تاریك شد . درهمان سال الکساندر امپراتور روسیه مریم ملکهٔ گرجستان را که
ر ژیورژی پادشاه آن سرزمین بود و در صومعه‌ای در بیلوگورود زندانی شده بود
د کرد واو را بمسکو بردند .

در همان سال ۱۸۱۱ (۱۲۲۶) تورمازف که چهارمین فرمانده لشکریـان روسیه
رجستان بود پس از سه سال فرمانده‌ی عزل شد ودر ماه اوت آن سال(رجب ۱۲۲۶)
ال لیوتنان مارکی دو پاولوچی ایتالیـایی را بجای او گماشتند . وی درهمان سال با
ن خان بیگلربیگی ایروان که شاه ایران حکمرانی آن شهر را باوداده بود محرمانه
گفتگو شد وباو پیشنهاد کرد که اگـر قلعه وشهر ایـروان را بـاو تسلیم کند وی
ماندهٔ آن ناحیه را باو واگذار خواهد کرد . حسین خان هم وعده کرد قلعه راواگذار
. پاولوچی که از دو رویی وخیانت حسین خان بی خبر بود ژنرال ماژور لیزانوبچ
دوهزار سرباز روسی برای تصرف قلعه فرستاد . حسین خان که لشکریانی ازاطراف
د آورده بود در صومعهٔ اچمیادزین (اوچ کلیسیا) پنهان شد و بمحض اینکه سپاهیان
می بآنجا رسیدند ایرانیان بایشان حمله بردند وآنها را عقب نشاندند .

در ۱۸۱۲ (۱۲۲۷) در گرجستان وایمرت قحطی بسیارسختی روی دادومدتی دوام
ت . از ۱۸۱۱ تا ۱۸۱۳ (۱۲۲۶- ۱۲۲۸) نیز در کاخت قحطی بود و بهمین جهت مردم
ناحیه قیام سختی کردند . درماه فوریه ۱۸۱۲(صفر ۱۲۲۷)شاهزاده آلکساندره از
ران بآن ناحیه رفت که باشورشیان همدست شود واین کار وی بدبختی بسیاری برای
و خانواده‌اش و کسانی که با او همدست شده بودند فراهم کـرد . در قحطی ۱۸۱۲
۱۲۲) بهای یك کدی گندم بشش مینالتون (۱) رسید و تورمازف مجبورشد ازآخال
خه گندم وارد کنند .

درین سال مارکی دوپاولوچی بقراباغ رفت وازآنجا مهدی خان بنزد وی وفت و

) minalthoun کدی معادل دو بودوربع و مینالتون یك روبل نقره یا چهار هزار
نك فرانسه .

هدایای گرانبها باو داد زیرا که روسها قراباغ را گرفته بودند هرچند که خان هنوز در آنجا حکمرانی ظاهری داشت . پیشنهاد مهدی خان مارکی دو پاولوچی جعفر قلی خان برادر زادهٔ وی را گرفتار کرد ، زیرا وی که محمد اصلان‌خان برادر مهتر وی بود خود را جانشین پدر خویش ومدعی او درحکمرانی می‌دانست . جعفر قلی‌خان از زندان گریخت وبتبریز نزد عباس میرزا رفت. پس از آن پاولوچی بمتکوار (۱) رفت تا در کارهای شکی و شروان ودربند و باکو که بدست روسها افتاده بود رسیدگی کند، چون بقلعه رسید در میان سپاهیان روسی وخان بوتا و نوهٔ فتحعلی خان یعنی شیخ‌علی‌خان حکمران دربند که روسها سر زمین وی را گرفته بودند جنگ مختصری درگرفت وایشان پس ازآنکه شکست خوردند بداغستان رفتند . شیخعلی خان همان کسی بود که در ۱۷۹۶ (۱۲۱۱) هنگامی که زوبف بدربند رفت حکمرانی آنجا را داشت ،

درهمان سال در ۲۹ فوریه (۱۴ صفر ۱۲۲۷) جبرئیل یا گابریل پسر ژیورژی پادشاه گرجستان که در ۱۳ اوت ۱۷۸۸ (۱۰ ذی القعده ۱۲۰۲) بجهان آمده بود درسن پترزبورگ مرد و پیکرش را درصومعهٔ نوسکی بخاك سپردند .

در همین سال ۱۸۱۲ (۱۲۲۷) مارکی دوپالوچی از فرماندهی لشکریان روسیه معزول شد وژنرال لیوتنان رتیشچف (۲) را بجای وی گماشتند ووی آجودان خود را ژنرال ماژور آخوردف (۳) حکمران سابق تفلیس داد که از ارمنیان کرتزیلوان (۴) واز خاندان پوبولا شویلی بود .

در همان سال درروز یکشنبه ۲۵ اوت (۱۶ شعبان ۱۲۲۷) در افق روسیه آفتاب گرفت ودوحلقهٔ خون آلود مانند قوس قزح دراطراف آن پدیدار شد وتا عصر ادامه داشت ومردم فردای آن روز منتظر جنگ وخون ریزی سخت بودند . جنك معروف بارادینو (۵) درمیان لشکریان روسیه وناپلئون روز پیش از آن در ۲۴ ماه اوت روی داده بود .

در ۲۰ اکتبر ۱۸۱۲ (۱۳ شوال ۱۲۲۷) فتحعلی شاه پسرش عباس‌میرزا را بیاری آلکساندره شاهزادهٔ گرجستان که درکاخت بود فرستاد . وی سابقاً از ایروان آمده بود که مردم را بقیام تحریك کند. درآنجا چندین بار دوشیلداوماناو شکست خورد وناچار بکوهستان آنجا گریخت ویاران خود گرفتار مصائب سخت کرد .

عباس میرزا شش هزار تن لشکریانی که داشت که تازه آنهارا تربیت کرده وبایشان سرباز می‌گفتند ونیز چهار هزار سوار داشت وسیزده توپ که پادشاه انگلستان باوداده بود . وی ازارس گذشت ، دراسلاندوز درنك کرد زیرا که خبرشکست آلکساندره وفرار

---

(۱) Mtcouar (۲) Rtichtchof (۳) Akhwerdof (۴) Krtzkhilwan
(۵) Borodino

او بداغستان بوی رسیده بود . آنگاه رتیشچف بژنرال ماژور پتروستفانیچ کاتلیاروسکی (۱) که بافوجی ازخمپاره اندازان که بآن گروزینسکی (۲) می گفتند درقراباغ بود نوشت و باو دستور داد بیاری مهدی خان حکمران قراباغ بلشکریان عباس میرزا حمله کند . کاتلیاروسکی فوراً رهسپار شد ومهدی خان هم با دو هزارسوار قراباغی درپی اورهسپار گشت .چون برود ارس رسیدند پلی ساختند ولشکریان را از آن گذراندنـد ولی چون نوبت تیراندازی توپخانه رسید پل فرو رفت و دو توپ سنگین درآب افتاد وتنها دوتوپ سبك ماند . کاتلیاروسکی ازین کار نگران نشد و توپها را درآب رود گذاشت وراه را بسوی لشگرگاه عباس میرزا دنبال کرد . راهنمای او در راه تبریز مردم قراباغ بودند وبی خبر در ۲۰ اکتبر (۱۳ شوال) بلشگرگاه ایرانیان رسیدودرسپیده دم بایشان حمله کرد. سپاهیان ایران هم دفاع کردند ولی چون آمادهٔ جنگ نبودند ۱۳ توپ و ۳۰۰ سربازشان راروسها گرفتند وهشت بیرق بزرك راهم غنیمت بـردند . سراسرلشگرگاه ایران بدست روسها افتاد . عباس گریخت وبتپه‌ای پناه برد ودرآنجا در صدد بـرآمد دفاع کند . ولی روسها از کنار برو تاختند واورا شکست دادند وناچار شد بتبریز برگردد .

کاتلیا روسکی فاتح بتفلیس برگشت وامپراطور روسیه پاداشی باو بخشید ومنصب ژنرال لیوتنان را باو داد . درین جنگ نه تن افسر و چهل سرباز بجز مردم قراباغ از لشکریان روس کشته بودند . این خبر جنگ اسلاندوز که بدربارطهران رسید مصمم شد صلح کندودراواسط سال ۱۸۱۲ (۱۲۲۷) بدرخواست شاه سفیرانگلستان سر گوراوزلی (۳) واردکار شد وسر رابرت گوردون (٤) را بتفلیس وموریـه را (٥) را نزد عباس میرزا فرستاد . درماه سپتامبر (رمضان ۱۲۲۷) رتیشچف خود بکنار رود ارس بگدار اسلاندوز رفت ودرآنجا بگفتگو آغاز کردند اما بجایی نرسید. در ۱۸ اکتبر (اول شوال ۱۲۲۷) عباس میرزا که بیست هزارسپاهی باخودداشت درکنارارس آماده جنگ باروسهاشد. کاتلیاروسکی با دو هزار سرباز وشش توپ در ۱۹ اکتبر (۱۱ شوال) از ارس گذشت و بر ایرانیان حمله برد و ایشان را شکست داد ولشگرگاهشان راگرفت وتوپخانه و مهمات ایشان را کرد . فردای آ.روز که روز ۲۰ اکتبر (۱۲ شوال) بود ؛ روسها از رود کوچکی که بـارس میریخت درگدار اسلاندوز گذشتند و قلعه اسلاندوز راگرفتند کـه بازماندهٔ لشکرایران به آنجا پناه برده بود وازآنجا نیزچند توپ وعده بسیاراسیر گرفتند وروز ۲۳

---

(۱) Pete Stephanitch Kotliarevski (۲) Grouzinski یعنی گرجی

(۳) Sir Gore Ouseley (٤) Sir Robert Gordon

(٥) Morrier

(۱۵ شوال) کاتلیاروسکی بجای خود باز گشت. درهمان زمان پیرقلی خان حکمران شکی وسردار ایروان که بناحیهٔ قامباك و شوراگل رفته بودند نیز از لشکریان روسیه شکست خوردند.

درهمان سال ۱۸۱۲ (۱۲۲۷) فتحعلی شاه مصطفی خان را ازقلعهٔ لنکران بیرون کرد وبا دوهزار سپاهی آنجا راگرفت زیرا که مصطفی خان خود را درحمایت روسها افکنده بود وبوی منصب ژنرال ماژور با پانصد تومان حقوق داده بودند که درآن زمان معادل پنج هزار روبل بود - وی از آنجا گریخت وبشکایت نزد رتیشچف رفت ووی ژنرال لیوتنان کاتلیا روسکی را بادو هزارتن باوفرستاد. روسها قلعه را محاصره کردند و کاتلیاروسکی دستورحمله دادنردبان گذاشتند وچون از نردبان بالا رفتند که ایرانیان بسیاری ازایشان را کشتند وهفده افسر کشته شد وگونه کاتلیاروسکی زخم سختی برداشت. آنگاه یاور ایوانه آفخازیشویلی یکدسته دیگر لشکریان ازسوی دیگر برد که از نردبان بالا رفتند ووارد قلعه شدند ودرها را گشودند. سربازان دیگری که مانده بودند نیزوارد شدند وچند تن ازایرانیان را کشتند ودیگران گریختند. همهٔ توپخانه ومهمات وآزوغه و مقداری پول بدست روسها افتاد وایشان مصطفی خان رادوباره بحکمرانی گماشتند ویك فوج درآنجا گذاشتند زیرا که لنکران درکنار دریای خزرست. در برابر این خدمت نشان درجهٔ دوم سن ژرژرا بکاتلیاروسکی دادند وحکمران لنکران خراج گزار روسیه شد.

این واقعه بلافاصله پس از جنك اسلاندوز روی داده است. لشکریان ایران میر مصطفی را ازطالش بیرون کرده وشهر لنکران را ویران کرده ودر کنار دریای خزر قلعه‌ای بهمین نام ساخته بودند. بهمین جهت ژنرال کاتلیا روسکی را بدان جافرستادند. وی در ۲۱ دسامبر ۱۸۱۲ (۱٦ ذی‌الحجه ۱۲۲۷) ایرانیان رانزدیك ارکوان شکست داد ودراین فتح سه هزار خانوار مردم قراباغ را که باسارت برده بودند نجات داد. سپس قلعهٔ ارکوان را محاصره کرد وگرفت که انگلیسها آنرا در جای قلعهٔ کهنه ای بهمین نام ساخته بودند ودرآن زمان فتحعلی شاه وعسکر خان از آن دفاع می کردند. در ۲٦ همان ماه (۲۲ ذی‌الحجه) قلعهٔ جدید لنکران را که چهار هزار تن ازایرانیان بفرماندهی صادق خان مدافع آن بودند محاصره کرد ودراول ژانویه ۱۸۱۳ (۲۹ ذی‌الحجه ۱۲۲۷) بحمله آنرا گرفت. اما زخمی که درین جنگ خورده بود از آن پس مانع شد که خدمت خود را در نظام دنبال کند.

سرانجام در ۱۸۱۳ (۱۲۲۸) فتحعلی شاه در برابر فشار حوادث ابوالحسن خان شیرازی را بقراباغ فرستاد. رتیشچف چون از تفلیس رهسپار شده بود، ایشان در زبا نزدیك گلستان بیك دیگر رسیدند. ایرانیان وروسها باهم صلح کردند وبنا برعهد نامه ای که درمیانشان بامضاء رسید سرحد خود را چنین قرار دادند: از کناررود ارس، میگری

وشوراگل دردست روسیه ماند مانند خان نشین های قراباغ تا کنار ارس و گنجه وشکی و همهٔ شروان و باکو و طالش و لنکران و دربند و همهٔ داغستان و قبه و سراسر گرجستان و ایمرت وانجازوحدود آن وگوریا ونواحی آن . ایرانیان نواحی ایروان و اچمیادزین وسرزمین آن سوی رود ارس را ازپل خدا آفرین بدان سوی نگاه داشتند . چون صلح درمیان ایران وگرجستان برقرار شد ابوالحسن خان بازگشت ورتیشچف بتفلیس رفت .

گفتگو دربارهٔ عقد قرار داد درسال۱۸۱۳ (۱۲۲۸) آغاز شد ، ازجانب ایران نخست سرگوراوزلی که در اوجان درسی میلی تبریز درنك کرده بود وارد گفتگو شد و پس ازو میرزا ابوالحسن که اقامتگاه خود را درناحیهٔ گلستان نزد زیوه درقراباغ قرارداد رتیشچف و وزیرایرانی در۲۸سپتامبر(۲شوال) بهم رسیدندوعهدنامه در۱۲اکتبر (۱٦ شوال) بامضا رسید. ابوالحسن خان درآغاز ژون ۱۸۱٤ (اواسط رجب ۱۲۲۹) بروسیه رفت ودر ۱۵ سپتامبر (سلخ رمضان) مبادلهٔ عهدنامه در تفلیس روی داد .

در ۱۸۱٤ (۱۲۲۹) فتحعلی شاه ابوالحسن خان شیرازی راکه نایب وزیر بود بسفارت بدبار روسیه فرستاد ومامور بودعهد نامهٔ صلح وتعارفات وهدایای او رابرای امپراتور روسیه ببرد وازجمله دوفیل سراپا جل کرده وچهارده اسب از آن بهترین نژاد بود . چون بمسکو رسید با تجمل بسیار از اوپذیرائی کردند وچهار ماه درآنجا ماند .

در ۲۰ دسامبر ۱۸۱۵ (۱۸محرم۱۲۳۱) امپراتورروسیه درپترز بورك ابوالحسن شیرازی سفیر کبیر ایران را پذیرفت وهدایایی راکه باباخان که اورافتحعلی شاه نامیدند برای او برده بود بحضورش بردند . از دروازهٔ شهر تا خانهٔ سفیر کبیر قراولان صف کشیده بودند . ژنرال لیوتنان سویمون (۱) پسر اورام سولاقا شویلی (۲) با کالسکهٔ امپراطوری وچند تن دیگر باستقبال او فرستادند. ابوالحسن خان با این تشریفات وارد شهر شد و بیرق پادشاه خود را که بازکرده دردست داشت با خود می برد . چند روز بعد عهد نامهٔ را با این هدایا تسلیم کرد : دو فیل نرو ماده که چتری از زری باخود داشتند ، دوازده اسب از بهترین نژاد ها که زین پوش ترمه داشتند ، ۱٤ طاق شال کشمیری گرانبها ، سه تسبیح مروارید صددانه بدرشتی دانهٔ فندق ، ویك چهاریك مروارید قیمتی دو زمرد بسیار شاداب بوزن یك قروش ، سه شمشیر گرانبها از آن داریوش وتیمورلنك وشاه عباس بزرگ ، مومیائی اعلا وچندسنگ پازهر، جعبه هایی با نقاشی اصفهان که دریکی ازآنها ترازوها ومقراضهای زرین بود وعلامتی بشمار می رفت ، دوقالی ابریشمی کرك بلند خراسانی بسیار اعلا. برای امپراتریس یلیزابت همسرامپراطور هدایای شاه عبارت

---

(۱) Suimon

(۲) Oram Solaghachwili

بود از شش طاقه شال ، شش قطعه قالی ، یك تسبیح جواهر ، و نیز هدایائی برای مادر امپراتور و برای بزرگان امپراتوری روسیه هم شاه برای هریك بفراخورشان هدایایی فرستاده بود . سفیر کبیر یك سال تمام در دربار روسیه ماندوباو احترام بسیار کردند.

درسال ١٨١٦ (١٢٣١) ژنرال رتیشچف فرمانده کل سپاه گرجستان عزل شد و ژنرال لیوتنان الکسیس پتروویچ یرمولف (١) راکه هفتمین فرمانده لشکر آن ناحیه بود بجای او گماشتند . وی در٢٨ مه ١٨١٦ (٢٦ جمادی الاخر ١٢٣١) باین سمت برگزیده شد ودر پایان سال ١٨١٧ (آغاز١٢٣٣) وارد تفلیس شد .

درضمن یرمولف بسفارت کبرای ایران گماشته شده بودو مامور بود از گرجستان بدربار فتحعلی شاه برود وآخرین امضاء را درعهدنامهٔ دائمی باایران بکند وسرحدهای گرجستان را معلوم کند . زیرا که در مادهٔ دوم عهدنامهٔ گلستان چند نکته مشکوك مانده بود . وی حامل هدایای گران بهای بسیار برای شاه بود و نیز هدایائی ازجانب امپراتریس برای زنان شاه وشاهزادگان محمد علی میرزا وعباس میرزا و بزرگان ایران .

در روز چهارشنبه ٢٣ اوت ١٨١٦ (٢٩ رمضان ١٢٣١) ساعت هشت شب پولون پسر اراکلی پادشاه گرجستان که ٥٧ سال داشت پس‌ازچهار سال بیماری بسکته‌درگذشت وپیکرش را در پترزبورك درکلیسای سن ژان کریزوستوم (٢) در صومعهٔ نوسکی بخاك سپردند .

در ١٧آوریل ١٨١٧ (سلخ جمادی الاولی ١٢٣٢) از گرجستان بسوی ایران بعنوان سفیرکبیر دردربار فتحعلی شاه راهی شد . چون بسلطانیه رسید شاه درآنجا بود واو راپذیرفت . در٢٠ ژویه (٦ رمضان ١٢٣٢) هدایایی راکه همراه داشت بشاه داد وسرحدات دو کشور وشرایط اجرای عهدنامه را معین کردند وپس از چندی یرمولف بگرجستان برگشت .

درموقع توقف‌درایران فتحعلی شاه‌یرمولف رادوبار بحضورخود پذیرفت . باراول در٣١ ژویه (١٧ رمضان) که‌درمسایل سیاسی بحث کردند. باردوم در سوم ماه‌اوت (٢٠ رمضان) که روز تعطیل بود ودرآن روز هدایائی راکه دیر رسیده بود بشاه دادند . در جلسهٔ اول بزرك ترین مانعی که پیش‌آمده بودکه بزحمتی توانسته بودند سفیر کبیر را وادار کنند درموقعی که وارد اطاقی میشودکه شاه درآن نشسته است‌چکمهٔ خود رابکند این عادت درآسیا برای رعایت قالیهاییست‌که دراطاقها گسترده‌اند. سرانجام یرمولف باین‌کار تن داد ولی تقاضاکرد بگذارند باکفشی که در زیر چکمهٔ خود پوشیده است وارد شود وزیر چکمهٔ خود یك جفت چکمهٔ دیگر ساغری سرخ پوشیده بود که بسیار

---

(١) Alexis Pétrovitch Iermolof

(٢) Saint Jean-Chrysostome

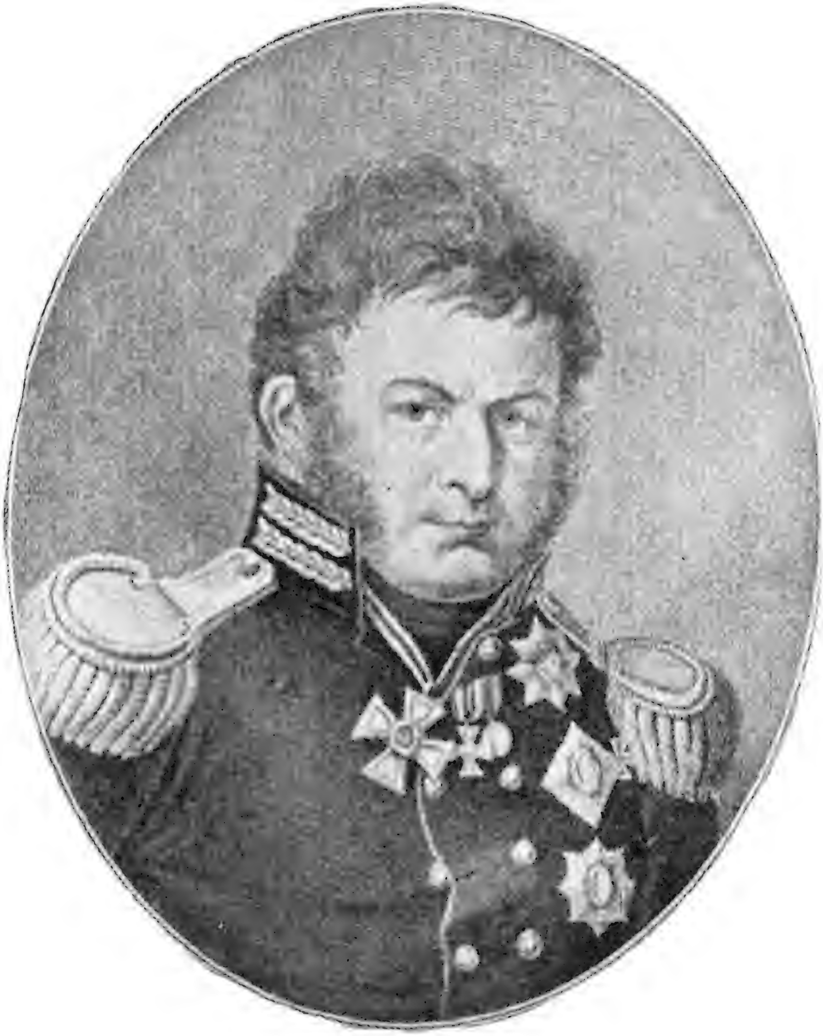

ژنرال آلکسی بتروویچ یرمولف
فرمانده سپاه روسیه درجوانی

ظریف بود وجای جوراب را می گرفت وماموران تشریفات ایران چاره جز تسلیم نداشتند.

در ۱۸۱۸ (۱۲۳۳) محمد حسن افشار از جانب فتحعلی شاه بسفارت کبری بپترزبزرگ رفت و۱۳ اسب بسیار خوب برای امپراتور هدیه برده بود . در ماه مه ۱۸۱۹ (رجب ۱۲۳٤) محمدحسن‌خان‌افشارسفیر کبیرفتحعلی شاه از پترزبورگ عازم ایران‌شد . امپراتور روسیه هدایایی برای شاه ایران فرستاد که آنها را باآوتیك ایزمیرل (۱) و بموزه (۲) ازافسران پلیس پسرنامشروع شیوش (۳) سپرده بودند و آن‌عبارت بود از لگن گردی از بلورتراش که دورهٔ آن سه آرشین بود ویك آرشین بلندی‌داشت ودرمیان آن فواره‌ای بود . بمحض اینکه آنرا پرمی کردند فواره براه می‌افتاد ودیگرفرونمی نشست زیراآبی که درآن می‌ریختند ازمیان نمی‌رفت وازلوله باآن بالامی رفت ودوباره فرود می‌آمد . هدایای دیگرعبارت بود از یك سرویس سر میزبلور و گلدانها و گیلاسهای بسیارگران بها که روی همرفته ۱٦۰۰ تومان ارزش داشت که در آن زمان معادل صدو شصت‌هزار روبل وتقریباً صدوهشتاد هزارفرانك بود .

در ۱۸۲۰ (۱۲۳۵) درگنجه ملخ‌خوارگی شد وتا تفلیس این آفت امتداد داشت ودرهمان سال درکرتیل وکاخت خشك سالی سخت روی داد ویك قطره باران نبارید وهمهٔ گیاهها خشك شد وقحطی بجایی رسید که یك کدی گندم راچهارمیناالتون فروختند.

در ۱۸۲۱ (۱۲۳٦) جنك درمیان عثمانی وایران درگرفت و ایرانیان بفرماندهی محمدعلی میرزا پسرفتحعلی شاه که فرماندهی شایسته وبسیار دلاور بود بغداد ووان ارز روم وطرابوزان راگرفتند وبزودی درنتیجهٔ میانجی گری انگلستان صلح کردند . درین زمان محمدعلی میرزا پسرفتحعلی شاه که فرمانده این جنك دربرابر ترکان عثمانی بود دربغداد کشته‌شد باآنکه مرك او برلشگریان اوبسیارگران آمد فتحعلی شاه عهدنامه صلح را امضانکرد . بغداد راگرفت وپادشای آن شهررا ناگزیرکرد شهرراتسلیم کند وچون انگلیسها بسیار ناراضی شدند همه کسانی راکه ازین‌ملت درایران بودند ازایران بیرون کرد .

در ۱۸۲۲ (۱۲۳۷)فتحعلی شاه‌دوباره باعثمانی وارد جنك شد وببغداد وآناتولی لشگرکشید ولشکریان ایران بارز روم رسیدند ودرآنجا باترکان روبرو شدند . در جنك سختی که درگرفت پاشاهای قارص و ارز روم وطرابوزان کشته شدند و جنك مدتی ادامه یافت .

در ۱۸۲۳ (۱۲۳۸) روسها مهدی خان حکمران قراباغ پسر ابراهیم خان را از قفقاز بیرون کردند . وی درسپاه روسیه منصب ژنرال ماژور داشت وباونشان داده‌بودند

---

(۱) Avétik Izmirel یعنی ازمیری (۲) Moré (۳) Chioch

وازجانب روسها حکمران قراباغ شده بود . اما چون سپاهیان روس این ناحیه‌راتصرف کردند ویك‌تن ازارمنیان رابحکمرانی آنجاگماشتند وی اورا متهم کرد . جعفرقلی آقا پسرمحمد حسن آقا برادر زادهٔ مهدی را گرفتند و در روسیه در شهر سیمبیرسك (۱) زندانی کردند .

درماه ژویه ۱۸۲٦ (ذی‌الحجة ۱۲٤۱) جنك‌دوم درمیان ایران وروسیه درگرفت وایرانیان باردیگر بقفقازحمله بردند وفتحعلی شاه باشست هزارتن واردجنك شد .

---

(۱) Simbirsk

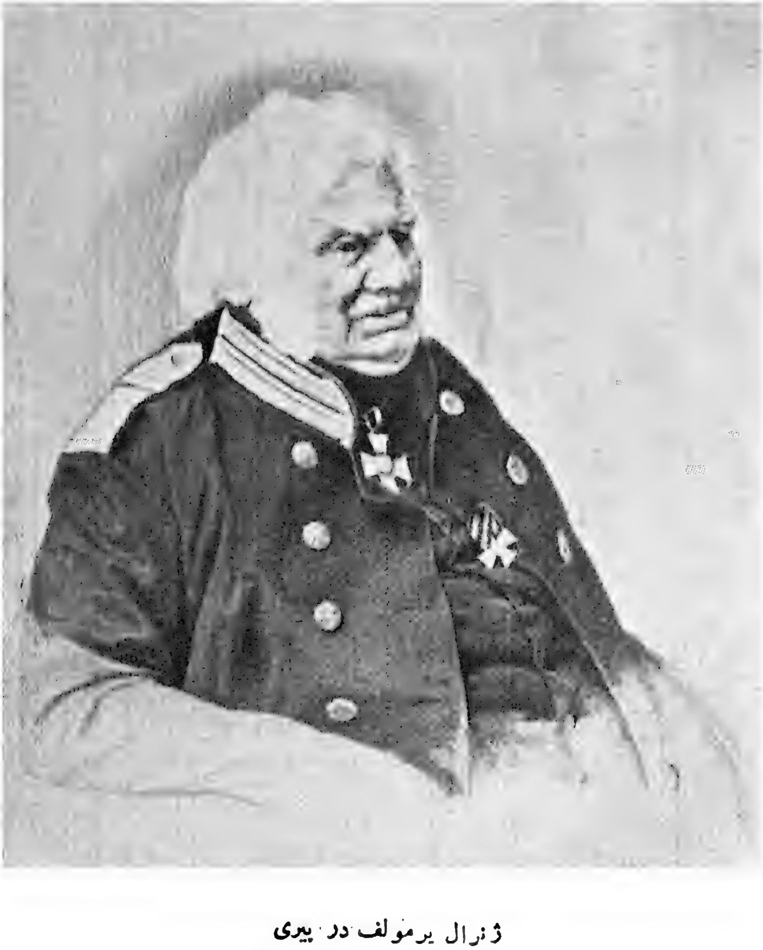

ژنرال یرمولف در پیری

فهرست نامهای کسان و نسبت ها

آ

آباز (عباس): ٣١٩
آجارها: ٥٩
آخورودف (ژنرال ماژور): ٣٣٠
آدم: ١٦٨، ١٧١، ١٧٦
آدمیت (رکن زاده): ٣
آدمیت (فریدون): ٢
آذربایجانی: ١٨
آذری (س. علی): ٣
آریایی: ٦-٧، ١٧، ٨٤، ٢٣٠-٢٣١
آریایی ایرانی: ٢٣٠-٢٣١
آریاییان ایرانی: ٨٥
آزادخان افغان: ٣٥
آزر: ١٦٩
آسیایی: ٧٧-٢٠١
آقابابا: ٣٢٤-٣٢٥
آقاجان کولمانیشویلی: ٣١٤
آقاخان: ٣٩
آقاسی (حاج میرزا) صدراعظم: ١١٣
آقا محمد خان قاجار: ٥، ٢٥، ٣١، ٣٥، ٣٨-٤٠، ٤٢-٥٨، ٦١-٧٦، ٨٠، ٨٢، ٨٤، ٨٩، ٩١، ١٠١، ١١٥، ١٥٢، ٢٠٠، ٢٣٢، ٢٣٤-٢٣٨، ٢٥٢، ٢٧١-٢٨٣، ٢٨٥، ٢٨٨، ٣١٢-٣١٦، ٣٢٤
آق‌قویونلوها: ١٤-١٨، ٢٣-٢٤، ٤٣
آلان: ٢٣١
آلانی: ٢٣١
آلانیان: ٥٩، ٢٣١
آلبانی: ٢٣١
آلکساندر اول: ٦٨، ٧٩، ٩١-٩٢، ٩٥، ١٢٥، ١٣٩-١٤٠، ٢٠٣، ٢٣٨، ٢٤٠، ٣١٨-٣١٩، ٣٢٤، ٣٢٩
آلکساندر پادشاه گرجستان: ٢٣٢
آلکساندره پسر اراکلی: ٣١٢، ٣١٥، ٣١٧-٣١٨، ٣٢٠-٣٢١، ٣٢٥-٣٢٦، ٣٢٨-٣٣٠
آلمانی: ٤
آمبارد نیزا: ٣١٥
آنا ایوانوونا: ٢٥٦، ٢٩٩، ٣٠٤، ٣٠٩
آنا ملکهٔ گرجستان: ٣١٨
آوتیك ایزمیرل: ٣٣٥

ا

اباقا: ١٩
ابخازیان: ٥٩
ابدال خان کرد: ٢٧٢
ابدالی: ٩٩
ابراهیم (حاجی): ٢٩٦
ابراهیم خان (حاجی) ر. محمد ابراهیم
ابراهیم خان (حاج میرزا) آشتیانی صدیق‌الممالك: ٢
ابراهیم خان بغایری: ٣٤، ٣٦

ابراهیم خان بن مهد یقلی‌خان (شمو): ٣٩
ابراهیم خان پسر فناخان : ٣١٢،٣١٦
ابراهیم‌خان‌حکمران‌شوشی:٣١٥،٣٢٣،٣٢٦
ابراهیم خان حکمران قراباغ :٣١٨، ٣٢٥-٣٢٦
ابراهیم خان قاجار:١٨٠
ابراهیم‌خان قاجارعم‌زادهٔ حسینقلی‌خان:٢٥٢
ابراهیم خلیل تاتار: ٣٢٨
ابراهیم‌خلیل‌خان: ٦١-٦٤،٦٧،٦٩-٧٠
ابراهیم خلیل خان حکمران قراباغ : ٢٣٥-٢٣٦،٢٤٥،٢٤٩،٣٣٥
ابواسحق: ر.محمد
ابوالحسن خان‌ایلچی شیرازی(میرزا):١١٩، ١٨٩-١٩٠،٢٥٤، ٢٥٦،٢٦١، ٢٦٣،٣٣٢-٣٣٣
ابوالحسن علیشاه محلاتی:٣٩
ابوالفتح ر. محمدبن عناز
ابوالفتح خان جوانشیر: ٢٤٥،٢٤٨
ابوالفتح خان زند: ٤٣
ابوالقاسم قایم مقام فراهانی (میرزا) : ٢١، ٧٩،٨١،١٠٨،١٤٧،٢٢٢
ابوتراب صفوی (میرزا) : ٣٣-٣٤
ابوسعید :٢٠
اخباری:٢٥١ ر. محمد
احمدخان : ٢١٥
احمد خان درانی ابدالی: ٩٩،٢٨٩ ر. احمد شاه ابدالی
احمد خان مقدم حاکم تبریز ومراغه: ٢٤٣، ٢٤٩
احمد شاه ابدالی: ٣٤ر. احمد خان درانی
احمد شاه قاجار (سلطان):٤٣
احمد قزوینی (میرزا) : ٣٢
اختسان: ٦٠
ادیب هروی خراسانی (محمد حسین): ٣
اراکلی: ٨٩،٣١٢-٣١٣،٣١٥-٣١٧،٣١٩، ٣٢٦،٣٣٤ ر. ارکلی وهراکلیوس
ارامنه : ١٠١،٢٠١ ر . ارمنی وارمنیان
ارتودوکس یونانی:٥٩
ارچیل:٣١٢
اردشیر بابکان :١٠
ارسطو: ١٨٧
ارکلی‌خان:٦٤،٧٨ـــ١٧٩ ر. اراکلی و هراکلیوس
ارمنی : ٢٠١، ٢٣٥، ٢٣٨، ٣١٣ ر. ارامن وارمنیان
ارمنیان : ٢٢،٦٢، ٦٤-٦٥،٨١،٨٦،٢٠٧، ٢١٢،٢٤١،٢٤٣-٢٤٤، ٢٦٣-٢٦٤، ٣٢٢، ٣٣٠،٣٣٦.
اروپایی:٤،١٧، ٧٧-٧٨،٨١،٩٦،١٢٠،٣٠ ٢٠٩،٢٦٣،٣٢٤
اروپاییان:٤،١٤،٢٤،١٠٥،٢٦٤
ازبك: ٧،١٦،٧٤
ازبکان: ٧-٨،١٤،١٦،٢٠-٢١،٢٤،٢٨-٩ ٦٨،٨١-٨٢
اسپانیایی:٤
اسپهبدان طبرستان: ٩
اسدالله (میرزا) خان نوری وزیر لشک
اعتمادالدوله صدر اعظم: ٦١-٦٢
اسد بیك: ٦٣
اسکالون: ١٠٧
اسکندر : ٦،٢٦-٢٧،١٥٦،١٨١،١٨٣-١٥
اسکندر پادشاه گرجستان:٢٣٧،٢٣٩
اسکندر پاشا :٢٨
اسکندر مقدونی: ٢٨٩
اسمعیل ر. ملك
اسمعیل بیك اعتمادالدوله : ٢٩٣،٢٩٥
اسمعیل بیك بیات غلام: ١٠١،١١٥،٢٠٠
اسمعیل بیك پیشخدمت باشی :١٢٩-٣٠، ١٣٦،١٤٧
اسمعیل بیك دامغانی: ٢٤٤

اسمعیل‌خان دامغانی: ٢٤٥-٢٤٦،٢٤٨
اسمعیل خان شامبیاتی قاجار:٢٤٦-٢٤٧
اسمعیل‌خان قاجارحکمران خوی: ٢٤٥
اسمعیل دوم (شاه) : ٢٤،٢٨
اسمعیل سوم (شاه): ٣٤
اسمعیل صفوی (شاه): ١٧-١٨،٢٣-٢٤،٥١،
٦٤
اسمعیل طبیب اصفهانی (میرزا) :٢١٧
اسمعیل میرزا صفوی: ٢٨
اسمعیلیه :٣٩
اشاق باش : ٢١
اشاقه باش: ٢١،٣٢،٣٦
اشپختر: ١٧٩-١٨٠،٢٣٩،٢٥١
اشپخدر: ١٧٨-١٨٠،٢٥١
اشرف افغان : ٢٩٥،٢٩٩
اشرف بن عبدالله افغان : ٣٠-٣١
اشرف خان دماوندی: ٢٤٧
اشکانی: ٢٣١
اصلان‌خان: ٢١٢-٢١٣،٢١٥
اصلمش خان قاجار: ٣٢
اعتمادالدوله ر. اسدالله و محمد ابراهیم و
محمد حسین و اسمعیل
اعتمادالسلطنه : ٢،٢٨٠
اعراب :٧٨،٢٣١ ر. عرب وتازی وتازیان
اغوانیان : ٢٣١
اغوزخان : ٢٢
افراسیاب: ١٨١
افراسیاب (خاندان) : ٩
افریقایی: ٧٧
افشار : ٦،٨،١٦-١٩،٢٣،٢٥،٢٧،٤٥،٤٧ ،
٥١-٥٢، ٥٤،٥٧،٧١
افشارها : ٢٣٢
افغان: ٢٦٩،٢٩٥،٢٩٩
افغانها : ٢٣،٣٠،٣٢،٣٤-٣٦،٦٦،٨١-٨٢ ،
٨٦ - ٨٧،٩٧، ٩٩،١٢٤،١٢٧ - ١٢٨،١٣٧،
١٤٦،٢٩٠،٢٩٥
افغانی: ٢٨٩
اقبال (عباس): ٣،٢٠٦
اقلیدس: ١٧٢
البتگین:١٣
القاص میرزا صفوی : ٢٨
الکساندر پادشاه گرجستان: ٦١ ر. اسکندر
والکسندر
الکساندر لگزی: ٦٥
الکسندر میرزا والی تفلیس : ٢٣٧،٢٤٥
الله قلی بیک قاجار: ٢٨
الله وردی خان جاجرمی: ٤١
الله وردی خان قاجار (حاج) :٢٤٦
الیاس پسر ابراهیم خلیل: ٣٢٨
الیس (مستر) : ١٩٨
الیسبار: ٣٢٤-٣٢٥
امام هشتم : ٥١،٦٩
امان‌الله خان:١٤١
امرته :٨
امرد : ٨
امیرالامراء : ٩
امیرگونه خان ر. گونه
امین الدوله ر. محمد حسین
انصاری.(میرزا حسینخان) :٣
انگلیسها:٨٢-٨٣،٩٠،٩٢،٩٥-٩٦،٩٨-٩٩،
١٠٨-١٠٩،١١٢،١٢١-١٢٢،١٢٤،١٢٦-١٣٠،
١٣٢، ١٣٥، ١٣٧،١٣٩،١٤٠، ١٤٣،١٤٥،
١٤٧،١٥٥، ٢٠٢-٢٠٤، ٢١٤-٢١٥، ٢١٨،
٢٢٥-٢٢٧،٢٢٩ -٢٣٠،٢٥٤، ٢٩١، ٣٣٢،
٣٣٥
انگلیسی : ٤،٩٦،١٠٩،١٢٤، ١٢٩، ١٣٦،
١٤٧،١٩٠،٢٢٥،٢٣٠،٢٣٥
اوتره : ١٠٠،١٠٩
اورال وآلتایی (نژاد):٥
اورام سولاقاشویلی: ٣٣٣

اورنگ زیب : ٥٢
اوزبك : ٧
اوزلی (سرگور) : ١٩٧، ٢٥٤، ٣٣١، ٣٣٣
اوزوفلی: ٣١٥
اوزون حسن : ١٧، ٢٣
اوستاش: ٣١٣
اوسف وازیسوویچ : ١٥٢-١٥٣
اوطار: ٣١٣
ایتالیایی: ٤، ١٠٧، ٢٨٧، ٣٢٨-٣٢٩
ایراکلی: ٢٣٢-٢٣٩، ٢٤١، ٢٤٥
ایرانسکی (س.) :٣
ایرانی : ٩-١٢، ١٧، ٤٧، ٧٨، ٨٢، ٨٤، ٨٦، ٩٩-١٠٠، ١١٠، ١١٣، ١١٩، ١٢١-١٢٢، ١٣٦، ١٥٣، ١٧٣، ١٩٥، ٢١٠، ٢٢٢، ٢٢٨-٢٣٠، ٢٣٣، ٢٣٥-٢٣٧، ٢٤٥، ٢٤٩، ٢٨٦-٢٨٨، ٣١١، ٣١٣، ٣١٨، ٣٢٠، ٣٢٤، ٣٢٦، ٣٢٨، ٣٣٣
ایرانیان : ٤، ٦، ٥٨-٥٩، ٧٥، ٨٢-٨٦، ١٠٣، ١٠٥، ١٠٨، ١١٢، ١١٧، ١٢٢-١٢٣، ١٢٩، ١٣٢-١٣٦، ١٤٣، ١٤٦-١٤٨، ١٥٢، ١٥٥، ١٨٨، ١٩٧، ٢٠٢-٢٠٤، ٢٠٧، ٢٢٣، ٢٢٦-٢٢٧، ٢٣٠-٢٣٢، ٢٣٩، ٢٤٦-٢٤٧، ٢٥٤، ٢٦١، ٢٩٠-٢٩٢، ٣٠٧، ٣٠٩، ٣١٣، ٣١٧-٣١٩، ٣٢١، ٣٢٣-٣٢٤، ٣٢٧-٣٢٩، ٣٣١-٣٣٣، ٣٣٥-٣٣٦
ایرانیه : ١١٨
ایستیفانف : ١١١-١١٢، ١٢١، ١٢٣، ٢٢٤، ٢٥٣
ایشپخدرّ : ٢٣٩
ایشك آقاسی باشی: ٢٢٢
ایلخانان مغول: ١٤
ایلخانی: ٢٠
ایلك خانی: ١٣
اینانلو : ١٨
ایوان چهارم واسیلیویچ : ٦١، ٢٣٢
ایوان دوازدهم : ٢٣٣
ایوان دوم : ٢٣٢
ایوان ششم : ٣٠٩
ایوانف : ٣
ایوانه: ٣١٣-٣١٥
ایوانه آفخاز یسشیویلی: ٣٣٢
ایوانه اوربلیان : ٣٢٢
ایوانه چوچقیا شویلی: ٣١٤
ایوبی (خاندان) :١١

ب

بابا خان (فتحعلی شاه) : ٣٨، ٤١، ٤٨، ٧٤-٧٥، ٢٣٧، ٢٧٦، ٣١٦، ٣٣٣
بابای رشتی (میرزا): ٢٨٠، ٢٨٥
بابر (ظهیرالدین) : ١٤، ٢٨٩
بابری (سلسله) : ١٤، ٩٠
بابل سری : ٣٤
بادوسپانیان : ٩
بارال (ژورژ) : ١٥١
باراویکووسکی (ولادیمیرلوکیچ) : ٢٨٦-٢٨٨
باریس گادونف : ٢٣٢
باسانو (دوك دو) : ٢٠٠-٢٠١
باشقرد : ٦
باگراتی : ٢٣١
باگراتیان : ٦٠
باگراتیون : ٣٣٣
باوندیان : ٩
بایندر : ٦، ٨، ١٦-١٧، ١٩، ٢٢
بایندری : ١٨
بیرسلطان :٢٧٣
بتزیا : ٣٢٠
بجناك : ٦، ١٦-١٨، ٢٢
بختیاریها : ١١
بداق خدان قاجار:٢٨
بداق سلطان قاجار: ٢٨
براشن: ١٦٨، ١٧٥-١٧٦

براون انگلیسی (ادوارد) : ٣
برسخان : ٦
برطاس : ٦
برنار: ١٠٧
بروسه: ٣١٢
بزرگ (میرزا) قایم مقام: ٧٩،١١٤،١٤٠ ،
١٤٢،١٤٧،١٩٧،٢٢٣،٣٢٨ ر. عیسی
بطلیموس: ١٧٢
بقراطیان : ٦
بکشلو: ١٨
بکنج : ٣٣
بکوویچ چرکاسکی (کنیاز آلکساندر): ٨٨
بلغار: ٦,١٦-١٨
بلغارها : ٨
بناپارت (ناپلئون) : ٩٠،٩٥، ١٥٢، ١٦١ ر.
ناپلئون و بونی‌فارت
بنطان (اوغوست) : ١٥٧-١٥٨ ر. بونتان
بواسون : ١٠٧،١٦٨
بوداق: ١٩٧-١٩٨
بوداییان : ٢٨٩
بونتان (اوگوست): ١٠٧،١١١،١٥٧-١٥٩،
١٦٥-١٦٦،٢٠٢،٢٢٥-٢٢٦ ر. بنطان
بونی‌فارت: ١٦١ ر. بناپارت
بویر احمدی : ١٠
بویه : ٩
بهار (ملك الشعراء) :٤
بهبود خان : ٣٣
بیات : ٦،٨،١٧-١٩
بیانکی دادا : ١٠٧،١٣٥
بیانی (خانبابا) ٣،١٥٦
بیرام بیك قاجار : ٢٨
بیژن خان : ٦١
بیکدلی : ٦
بیکر: ١٠٠
بیکی خان ازبك :٧٤

پ

پاتیمکین: ٢٣٣-٢٣٤
پاسکیویچ: ٨٣
پاول اول : ٦٨-٧٠،٧٩،٨٩،٩٢،٩٥.٢٣٤،
٢٣٦،٢٣٨،٢٨٨،٣١٦-٣١٨،٣٢٥
پاولوچی (مارکی‌دو) :٣٢٨-٣٣٠
پاولوویچ (م.):٣
پاوله‌تزتیز یشویلی: ٣١٨
پپن: ١٠٨
پتراول: ٣٠٥ ر. پتر کبیر
پتردوم: ٢٩٥
پتر کبیر: ٦٦،٦٨-٦٩،٨٦-٨٨،١٤٢، ٢٣٣،
٢٥٥-٢٥٦،٢٦٤،٢٩٥،٢٩٩ر. پتراول
پچناك: ٢٢
پچنك: ٢٢
پچنه : ٢٢
پرتغالیها : ٢١١
پروسیها: ١١١
پرئو: ١٠٨
پژوه (احمد) :٣
پلنگ طالش: ٣٨٠ ر. شاه پلنگ
پوپولاشویلی: ٣٣٠
پورآزر: ١٦٩
پورتنیاگین (ژنرال): ٣٢٨
پونت کِرو (پرنس‌دو): ١٣١
پهلوی: ٢٤٧
پیامبر: ٢٥٠
پیرقلی‌خان: ٦٣،٢٤٤-٢٤٦،٢٤٨،٣٢٠-٣٢٢،
٣٢٥،٣٣٢
پیرون: ٢١٣
پیکارخان: ٦١

ت

تاتار: ٦،١٦،٦٠،٨٧
تاتارها: ٣٢٨
تاج ماه (الماس): ٣٤،٦٩

تازی: ١١، ١٣، ٥٩، ٦٣، ٩٤، ٢٨٩
تازیان: ٨-٩، ١٢-١٣، ٦٠، ٧٨، ٨١، ٨٣، ٩٨، ٢٣١، ٢٩٠
تالران (شارل موریس): ٩٨: ١٩٩، ٢٢٨
تالستای (کنت): ١٩١
تالستوی (کنت): ١٢، ١٢٥، ١٣٣، ١٤٨-١٩٢
تانکوانی (ژ. م.): ١٠٧، ١٨٢-١٨٤، ٢٠٦، ٢٢١-٢٢٤
تاوبرا: ٣٢٥
تبریزی (دینار): ١١٨
تتیاتارخینیشویلی: ٣٢٠
ترزل (کامیل): ٢٠٥، ٢١٩
ترسا: ٦٠، ٦٦، ١٨١
ترسایان: ٢٩١
ترک: ٦-٧، ١١-١٩، ٢٢-٢٥، ٤٢، ٤٧، ٧٦، ٨٤، ١٣٦، ٢١٠
ترکان: ٦-٧، ١١-١٣، ١٥-١٧، ٢٢، ٢٤، ٤٣، ٨٤-٨٥، ١٤٦، ٢٠٧، ٢٢٩، ٢٣١-٢٣٢، ٢٣٤، ٢٣٦، ٢٤١ - ٢٤٢، ٢٦٩، ٢٩٠، ٣٠٧، ٣٠٩، ٣٣٥
ترکان ایلک خانی: ١٣
ترکان شرقی: ٧-٨، ١٢-١٣، ١٦-١٨، ٢١
ترکان عثمانی: ١٦، ٢٢، ٢٤، ٢٧، ٦١، ٨١، ٨٦، ٢٢٩، ٢٣١ - ٢٣٢، ٢٣٤، ٢٣٦، ٢٤١-٢٤٢، ٢٩٠، ٣٠٩، ٣٣٥
ترکان غربی: ٧-٨، ١٢-١٩، ٢١-٢٢، ٢٤، ٨٥
ترکان مغرب: ١٥
ترکمان: ٦-٧، ١٦، ١٨، ٢٧، ٣٢-٣٣، ٤١، ٧٦، ٢٦٢، ٢٧٧
ترکمانان: ٧، ١٣، ١٦، ٢١، ٢٧-٢٨، ٣٢، ٣٦، ٤٠-٤١، ٤٨-٤٩، ٢٧٥، ٢٧٧
ترکمانها: ٢٧٦
ترک ومغول: ٥
ترکها: ٢٠٦
ترکی: ٧، ١١، ١٦، ٢٣، ٤٢، ٧٢، ٩٤، ١٠٧، ١٩٧
ترکی آذربایجانی: ١٧، ٢٣
ترکی ترکیه: ١٦
ترکی جغتای: ٨، ١٤
ترکی جغتایی: ١٤، ١٦، ٢٠
ترکی شرقی: ٧، ٨، ١٩
ترکی غربی: ٧، ١٨-١٩، ٢٣
ترماسف (ژنرال): ١٩٧
ترمه ساو: ١٩٧
تروئیتسکی: ٣٢٧
تروئیلیه: ١٠٧، ١٣٢، ٢١٩-٢٢١
تریا (و. و.): ٣
تزتیزیشویلی (پاول): ٣١٨ ر. تسیتسیانف
تزیکاراشویلی: ٣٢٧
تسیتسیانوف (ژنرال پاول): ٦٨، ١٧٩-١٨٠، ٢٣٩-٢٥٣، ٣١٨-٣١٩، ٣٢١-٣٢٦
تغزغز: ٦-٧
تقی (میرزا) علی آبادی منشی الممالک صاحب دیوان: ٢١، ٧٦، ١٥٤
تکه اوغلو (خاندان): ١٥
تمی طالقانی (محمد): ٣
تورمازف (الکساندر پتروویچ): ٣٢٧-٣٢٩
تورماسف: ٢٥٢
توکلی (احمد): ٣، ١١٨
تیمورات: ٢٢٣
تیموراز: ٢٣١-٢٣٢، ٢٤٠، ٣١٨، ٣٢٠، ٣٢٨
تیموراز دوم: ٢٣٣
تیمور گورکن: ٧، ١٤، ١٧، ٢٣، ٦٠، ٢٨٩
تیمورلنگ: ٣٣٣
تیموری (ابراهیم): ٣
تیموریان: ١٤، ٢١-٢٢، ٢٣١

ث

ث. ب. (خانم): ١٨٣، ٢٠٦
ثنایی: ٧٩، ٨١

ج

جاغاتای: ٨

جاندیر جاندیریشویلی: ٣١٣
جبرئیل پسرژیورژی: ٣٣٠
جرز: ٥٩
جستانیان: ٩
جعفرخان بن‌صادق خان زند: ٤٣-٤٤، ٢٨٤
جعفرخان حقایق نگار (میرزا): ٢
جعفرقلی‌خان بن محمد حسن‌خان: ٣٩، ٤٧، ٥٤، ٥٦، ٢٧١-٢٧٦، ٢٧٨-٢٨٢، ٢٨٤-٢٨٥
جعفرقلی‌خان خویی حکمران نوخا: ٣٢٤
جعفرقلی‌خان قراباغی: ٣٢٠
جعفر نجفی (شیخ): ٢٥٠
جغتایی: ٨، ١٤، ١٩
جلال الدین فیروزشاه خلجی: ٢٨٩
جلایر: ٢٠
جلایریان: ١٥، ٢٠
جم: ٢٢، ٢٦٨
جمشید: ١٥٨، ١٦٧، ١٧١، ١٧٤
جمال گیلانی (حاجی): ٢٧٤
جوادخان پسر شاهوردی خان: ٣١٢
جوادخان حکمران قراباغ: ٣١٥
جواد خان قاجار حکمران گنجه: ٦٣، ١٧٨-١٧٩، ٢٤١، ٣١٩
جونز: ١٠٠، ١٠٩، ١١١
جونز (سرهرفرد): ١٣١، ١٨٩-١٩٠
جونز بریج (سرهرفرد): ٢١٨، ٢٢٠
جهان بیك‌لو: ٣٢، ٢٧٦
جهان بی‌بی‌خانم: ٣٩
جهانسوز ر. حسینقلی‌خان
جهانسوز (رضا): ٣
جهانگیر میرزای قاجار: ٢

چ

چراغ خان بختیاری: ٦٢
چرکاسکی (کنیاز آلکساندربکوویچ): ٨٨
چرکس: ٦٤، ٧٦، ٨٨
چلبیانلو: ١٨
چلبی بیك قاجار: ٢٩
چنگیز: ٦-٧، ١٣-١٤، ٢٠
چوپانیان: ١٥
چوش: ٣٢٧

ح

حاجی‌لر: ٣٧، ٤٠
حسن بزرگ (امیر): ٢٠
حسن بن‌زید بن محمد: ٩
حسن‌خان دوالو بیگلربیگی استراباد: ٢٧٥
حسن خان یوزباشی: ٢٤٤
حسنویه (سلسلهٔ): ١١
حسنویه بن‌حسین کرد برزیکانی: ١١
حسین‌خان ارجمندی فیروزکوهی (امیر): ٢٧٩
حسین‌خان بیگلربیگی ایروان: ٣٢٩
حسین‌خان حکمران باکویه: ٦٤، ٣٢٤-٣٢٥
حسین‌خان دولو قاجار یوخاری باشی: ٣٤-٣٩، ٢٧١
حسین صفوی (شاه سلطان): ٢٥، ٣٠-٣٣، ٦١، ٨٦-٨٧، ١٠٦، ٢٣٢، ٢٩٢، ٢٩٥
حسینعلی‌خان حکمران ایروان: ٣١٧
حسینعلی میرزا فرمانفرما: ١٢٩
حسینقلی‌خان ثانی پسر حسینقلی‌خان جهانسوز: ٤١، ٧٤، ٢٧١، ٢٧٣، ٢٧٦، ٢٨١
حسینقلی خان جهانسوز: ٢٥، ٢٧، ٣٨-٤٢، ٢٧٥
حسینقلی‌خان حکمران بادکوبه: ٢٤٩
حسینقلی‌خان دنبلی: ٦٨
حسینقلی‌خان سردار ایروان: ٣٢٨
حسینقلی‌خان قاجاز: ١٨٠، ٢٤٦، ٢٥٢
حلیمه: ٢٣
حمید اوغلو (خاندان): ١٥
حنفی: ٢٣
حیدر (سلطان): ٢٣
حیدر توره: ٧٤
حیدرعلی (آقا): ٣٤

خ
خاربیزا : ۳۱۵
خارثولی: ۵۹
خاقان: ۲٦
خاقانی: ٦۰
خان‌ابدال‌خان کرد: ۲۷۲-۲۷۳، ۲۷٦-۲۷۷،
۲۸۱-۲۸۲
خانلرخان بن علی‌مرادخان زند: ۳۹
خداداد فراش: ۷۰-۷۱، ۲۳٦، ۳۱٦
خرخیز: ٦
خرلخ: ٦
خزر: ٦، ۲۹۰
خزرها : ۸، ۱٦-۱۸
خزینه دارلو: ۱۸
خسرو نوشین‌روان: ۲۳۱
خضر: ۱٦۹-۱۷۰
خطایی: ۱۸، ۲۳
خلخ: ٦
خلیفهٔ ارمنیان: ۲۱۲، ۲٤۳
خلیل (سلطان) : ۲۳
خلیل پاشا :۳۰
خلیل‌خان (حاج) : ۱۰۹
خواجه وند: ۲٤۳
خوارزمشاهیان: ۱۳
خورشید کلاه :٦۸، ۲۷۵، ۳۱۰
د
دابویه: ۹
داتوا کزل: ۳۲۰
دارا: ۱۰٦، ۱۷۰، ۱۸٤، ۱۸۹، ۲۵٦
دارجان ملکهٔ گرجستان: ۳۱۸، ۳۲۰
داریوش: ۳۳۳
داماد: ۱۰۷
دامرون: ۱۰۸
داز: ۳۳
دامغانی: ۲٤٦
دانمارکی: ٤، ۱۳۱
دانمارکیان: ۲۲۵
دانیال: ۱۵٦
دانیال جاثلیق گرجستان: ۳۱۷
داود ارمنی (خواجه) : ۱۰۱، ۲۰۰-۲۰۱
داودخان گرجی: ٦۵، ٦۸
داود شاهزادهٔ گرجی: ۲۳۷
داود خنادوریان (ملك شاه نظرزاده میر):
۲۰۱
داود ملك‌شاه نظرشاهپورزاده :۲٦۳
داودی: ۱٦۷، ۱۷۱، ۱۷۳
داوید (شاهزادهٔ گرجی): ٦۰، ٦۸، ۲۳۷ ،
۳۱۳، ۳۱۵
داوید آبازادزه: ۳۲۰
داوید اوربلیان: ۳۲۲
داوید پسر ژیورژی پادشاه گرجستان: ۳۱۷-۳۱۸
داوید جاثلیق گرجستان: ۳۱۷
داوید طارا شویلی: ۳۱۳
درتیشف: ۲۵٦
دنسترویل (ژنرال ماژور): ۳
دوالو: ۲۷۵، ۲۷۷
دوانلو: ۱۸
دوباسانو (هوگ برنار ماره دوك): ۹۵
دوبنوان (پرنس): ۹۸
دوپره (آدرین): ۱۰۷، ۲۲۰-۲۲۱
دوچکوف (ژنرال سرگی آنکساندروویچ):
۳۲۱
دوستعلی‌خان معیرالممالك: ۲
دولت‌آبادی (یحیی) : ۳
دولو: ۷۳، ۲۸۱
دوما (ژنرال ژ. ب): ۲۰٦
دوولان : ۸۹، ۲۳٤
ده سل (مارکی) : ۱۷٤
ده ده فال: ۲٤۰
ده فال: ٦٤، ۲۳۵

دیلم: ١٢
دیلمان: ٨-٩، ١١
دیلمها: ٨-٩
دیلمی: ٩

ذ

ذوالفقارخان خمسه‌ای: ٢٧٦
ذوالقدراوغللری (خاندان): ١٥

ر

راتشحیقوف: ٢٥٦
راجه‌ها: ١٠٦
رازین (ستنکو): ٨٥
رافائل: ٢٨٧
رامانزوف (کنت نیکالا): ١٢٦، ١٣٣-١٣٤، ١٤٦، ١٥٠
رانستچیقوف: ٢٥٦
ربول: ١٠٨
ربوله: ٢١٩
رتیشچوف سپاردانی (ژنرال نیکالای): ٢٥٤، ٢٥٦، ٢٦١، ٣٣٠-٣٣٤
رحیم خان: ٢٨١
ردیشجوف: ٢٥٦
ردیشچوف: ٢٥٦
ردیشخوف: ٢٥٦
رستم پسرملیك آبو: ٣٢٢
رستم خان زند: ٢٧٥
رستوراسیون: ٢٠٥
رضاخان دوالو قاجار: ٢٨٠
رضاخان دولوی قاجار (حاجی): ٢٨٥
رضاخان زند: ٢٧٤
رضاخان قاجار: ٢٨٢
رضاقلی‌خان: ٦٢
رضاقلی‌خان بن‌محمدحسن‌خان: ٣٩، ٥٦، ٢٧١-٢٧٣، ٢٧٥-٢٧٨، ٢٨١-٢٨٣، ٢٨٥
رضاقلی‌خان قاجار قوانلو: ٢٧٢-٢٧٤
رضاقلی‌خان هدایت لله باشی امیرالشعراء: ٢، ٢٠٠
رضاقلی میرزا افشار: ٥١، ٣١٦
رضای قزوینی ر. محمد رضا
رضی تبریزی (میرزا): ٢٠١
رفیع خان: ٢٨١
روادیان: ٩
روانبد: ٣٠
روح القدس: ١٧٣، ٢٩٩
روسو: ١٠٧، ١٥٣
روسها: ٢٢، ٤٩، ٦١، ٧٠، ٧٦، ٨٥، ٨٧، ٩٦، ٩٩، ١٠٣، ١٠٥-١٠٦، ١٠٨، ١١١، ١١٦، ١٢٠-١٢٣، ١٢٥، ١٣٠، ١٣٢، ١٣٥-١٣٩، ١٤١، ١٤٥-١٤٧، ١٥٥، ١٥٩، ١٦٢، ١٨٠، ١٨٨، ٢٠٢-٢٠٣، ٢١٥، ٢١٧، ٢٢٤، ٢٢٧، ٢٣٠، ٢٣٢، ٢٤١-٢٤٨، ٢٥٠، ٢٥٣، ٢٦٢، ٢٨٣، ٢٩٩، ٣٠٩، ٣١٧-٣١٨، ٣٢٠، ٣٢٢-٣٢٨، ٣٣٠، ٣٣٢، ٣٣٥-٣٣٦
روسی: ٤، ٦٨، ٨٣، ١٣٠، ١٤٠، ١٤٦، ١٤٨، ١٨٠، ١٩١، ٢١١، ٢٣٨، ٢٤٤-٢٤٥، ٢٤٧، ٢٤٩، ٢٥٢، ٢٥٥، ٢٦٩، ٢٧٧، ٢٨٣، ٢٨٦، ٢٨٨، ٢٩٠، ٢٩٢، ٢٩٩، ٣٠٢-٣٠٣، ٣٠٧-٣٠٨، ٣١٢، ٣١٨-٣٢٣، ٣٢٥-٣٣٠
روسیان: ١٠١، ١١٣، ١٢٧، ٣٢٤-٣٢٥
رومان: ١١١
رومانوف (میخائیل فئودوروویچ): ٦١
رومانوفها: ٦١، ٢٣٢
رومیان: ٢٣١
رومیانتسف (نیکالا پتروویچ): ١٣٣
رومیو (آدژودان ژنرال): ٩١، ٩٣، ١٠٠، ١٠٨-١٠٩، ١١١، ١٥٤-١٥٥، ٢٠٢-٢٠٣
ریشلیو (دوك آرمان امانول دو): ١٨٨، ١٩٠
ریمون: ٢١٩

ز

زاتوس: ٢٣١
زال نزیر یشویلی: ٣١٤

زاوالیشین (ژنرال): ٣٢٣، ٣٢٥
زبیده خاله: ٣٩
زردشتیان: ٦٠
زکریا آندرونیکا شویلی: ٣١٣
زکی‌خان زند: ٤١، ٤٣، ٧٤
زکی مستوفی الممالك (میرزا): ١٥٤
زمان شاه: ٦٩، ١٣٧
زند: ٤٣-٤٥، ٤٩، ٥١، ٥٤، ٥٧-٥٨، ٢٧٨
زندها: ٢٣٢
زندیه: ٢٥، ٢٧، ٢٨٣
زوبف (پلاتون): ٨٩، ٢٣٣-٢٣٤
زوبف (والریان): ٧٠، ٨٩-٩٠، ٢٣٣، ٢٣٦-
٢٣٧، ٣١٥، ٣٣٠
زوراب تزرتل: ٣١٣
زید شهید: ٩

ژ

ژرژ: ٦٨
ژوانار: ١٠٧، ١٨٣، ٢٢٣
ژوانن (ژوزف ماری): ١٠٧، ١، ١، ١، ١٦٤،
١٧٢-١٧٣، ١٩٣-١٩٤، ٢٠٢-٢٠٣، ٢١٩-
٢٢٠، ٢٢٢، ٢٢٦-٢٢٧
ژوانین (یوسف مریم): ١٦٤، ١٧٢، ١٩٣
ژوبر (آمده): ٩١، ٩٣-٩٤، ١٠٠-١٠١، ١١٠-
١١١، ١١٥، ١٢١، ١٢٧، ١٥٣-١٥٤، ١٥٦-
١٥٧، ١٦٤، ٢٠١-٢٠٢
ژوزف (پر): ٢١٢-٢١٣، ٢١٧
ژیورژی پسر اراکلی پادشاه گرجستان:
٣١٧-٣١٨، ٣٢٦، ٣٢٨-٣٣٠
ژیورژی تزیتزیشویلی: ٣١٧

س

ساجیان: ٩
سادات کیایی حسینی: ١٠
سادات مرعشی حسینی: ١٠
ساسانی: ٨-١٠، ١٢، ٥٩-٦٠، ٨٤
ساسانیان: ٨-١٠، ١٢
سالاریان: ٩
سالواتوری (دکتر): ١٠٧
سالور: ٦، ٨، ١٧، ١٩
سامان خداه: ١٣
سامانی: ١٣
سامانیان: ١٣
سباستیانی (ژنرال): ١٠٣، ١٠٧، ٢٠١، ٢٠٤،
٢٢٢
سبزعلی (غلام): ٣٨
سبزعلی‌خان شامبیاتی: ٣٧
سبزعلی‌خان لاریجانی: ٣٤
سبکتکین (ناصرالدین): ١٣، ٢٨٩
سپانلو: ١٨
سرتاق بن باتو بن توشی بن چنگیز: ٢٠
سرتاق مغول: ٢٠
سرتاق نویان بن نویان بن جلایر بن پزون
تکین: ١٩-٢٠
سرخای خان لکزی: ٢٤٩
سعادت نوری (حسین): ٣
سعود: ١٣٥
سعید (حاجی): ٦٥
سعید بیك: ٢٤١
سفره‌چی کیخسرو آوالیشویلی: ٣١٤
سفید (طایفهٔ): ٢٧٥
سقلاب: ٨٥
سکندر: ١٧٩، ١٩٨، ر. اسکندر
سلاوها: ١٤-١٥، ١٧، ١٩، ٢٤، ٧٥، ٨٢، ٨٥،
٢٩٠، ٢٩٢
سلاوهای شرقی: ٨٥
سلجوق: ٦-٧
سلجوقی: ١٦، ١٨، ٦٠
سلجوقیان: ٧، ١٣، ١٥-٢٦، ٦٠، ٢٣١
سلیمان (پیمبر): ١١٨، ٢٥٥
سلیمان پاشا: ٦٣، ١٣٦، ١٤١، ١٤٧
سلیمان خان: ٦٢، ٦٧

سلیمان خان حکمران گیلان (امیر): ۲۷۸-۲۸۰، ۲۸۵
سلیمان‌خان سردار: ۳۲۲
سلیمان‌خان شکی: ٦٥
سلیمان‌خان قاجار: ۲۸۳-۲۸٤، ۳۲۲
سلیمان خان نظام الدوله: ۳۹
سلیمان صفوی (شاه): ۲۲، ۸٥-۸٦
سلیم خان حکمران شکی: ٦٥
سلیم خان حکمران گرجستان: ٦۱
سن ژرژ: ۲٥٦، ۳۳۲
سنی: ۲٦٥-۲٦٦
سواروف (ژنرال الکساندر): ۸۹، ۲۳٤
سوباتایلو: ۱۸
سولومون پادشاه ایمرت: ۳۲٦
سوئدی: ٤
سوئدیها: ۱۳۲
سویمون: ۳۱٥
سویمون (ژنرال لیوتنان): ۳۳۳
سیاه (طایفهٔ): ۲۷٥
سیکها: ۱۳۷
سینجیا: ۳۱۳

ش

شادلو: ۳۷
شادی: ۱۱
شافیررو (بارون پتر): ۳۰۰
شامبیاتی: ۱۷
شامپانیی: ۱۲۳-۱۲٥، ۱۲۷-۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳٤، ۱۳۹، ۱٤٥، ۱٤۸-۱٥۰، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹٤، ۲۲۸
شاملو: ۱۸
شاه باباخان: ۳۱۹
شاه پسند خان افغان: ۳٤
شاه پلنگ: ٦۲
شاهرخ میرزا افشار: ۲٥، ٤۱، ٥۱، ٥۲، ٥۷، ۳۱٦
شاهسون: ۱۷، ۲٥، ۲٤۳-۲٤٤
شاه علی‌خان حکمران دربند: ۳۲٥
شاه قلی‌خان: ۲۲
شاه قلیخان قاجار: ۳۱
شاهنوازخان: ٦۲
شاهوردی خان: ۳۱۲
شاهیسون: ۱۷
شجاع الدین خان زند: ۳٤
شجاع الملك: ۱۳۲، ۱۳۷
شدادیان: ۹
شریف پاشا: ۳۲۸
شفت (سرهنگ): ۲٤۷، ۲٤۹
شفیع طبیب حرمخانه (میرزا): ۱۱۰
شفیع قدیمی مازندرانی صدراعظم (میرزا): ۷۳، ۱۱۰، ۱۱۸-۱۲۰، ۱۲٥-۱۲٦، ۱۲۸، ۱۳۰، ۲۳۲، ۱۳٥، ۱٤۰-۱٤۲، ۱٤٦-۱٤۸، ۱٥۱، ۱۸٦، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹٤، ۱۹٦، ۲۰۸، ۲۱۸، ۲۲۱-۲۲۲، ۲٤۳
شکربیك: ۳۲
شمس‌الدین‌لو: ۲٥۳، ۲٥۷
شهربانو: ۳۱
شهنوازخان: ٦۱
شیخعلی‌خان بن‌فتحعلی خان: ٦۳
شیخعلی‌خان حکمران بادکوبه: ۲۷۹، ۲۸۳
شیخعلی‌خان حکمران قبه ودربند: ۲٤۹-۲٥۰، ۳۳۰
شیخعلی‌خان‌زند: ۳٥-۳۸
شیخ ویس‌خان: ۲۸۳
شیرشاه سوری: ۲۸۹
شیعه: ٥۱، ۲٥۰، ۲٦٥-۲٦٦
شیوش: ۳۳٥

ص

صاحب: ۲۱، ۷٦، ۱٥٤
صاحبدیوان ر. تقی
صاحب شرح کبیر: ۲٥۰

صادق خان: ٣٤٢
صادق‌خان زند: ٤٣، ٢٧٣
صادق خان شقاقی: ٦٩، ٧١، ٧٤، ٣١٦
صادق خان قاجار عزالدین‌لو: ٢٤٦
صادق‌خان گرجی: ٧٠-٧١، ٢٣٦
صادق خان یخاری باش: ٣٧
صادق منجم باشی لنگرودی (میرزا): ٢٧٤، ٢٧٧
صادق وقایع نگار مروزی (میرزا): ٥
صبا: ١١٣
صفرعلی‌خان قوانلو: ٣٦
صفوی (سلسلهٔ): ١٨، ٢٣، ٣٠، ٤٦، ٤٩، ٥١، ٦١، ٧٢، ٧٩، ٨١، ٨٥-٨٦، ٢٣٢
صفوی (طریقهٔ): ١٧، ٢٣
صفویه: ٢، ٧، ١٧، ١٩-٢٠، ٢٢-٢٥، ٢٧-٢٨، ٣٠-٣١، ٣٦، ٤٦، ٤٩، ٥١، ٥٤، ٦١، ٦٧، ٧٢، ٨١، ٨٧، ١٠١، ٢٠٠، ٢٣٢، ٢٩٠، ٢٩٢
صفی (شاه): ٢٩-٣٠
صفی‌الدین اردبیلی (شیخ): ١٧، ٢٣، ٦٧
صفی دوم (شاه): ٨٥
صقلاب: ٨٥
صلاح الدین ابوالمظفر یوسف بن ایوب بن شادی: ٢١
صنیع الدوله ر. محمد حسن

طوظ

طالیران پرنس دبنونت (شارال موریس): ١٩٩
طانانزیر شویلی: ٣١٤
طغاتیمورخان: ١٥
طهماسب اول (شاه): ٢٤، ٢٨، ٣١
طهماسب دوم (شاه): ٣٠، ٣٢-٣٣، ٨٧، ٢٩٢-٢٩٣، ٢٩٥، ٢٩٩، ٣٠٤
طهماست قافلانیشویلی: ٣١٤
طهماسب قلی‌خان (نادرشاه): ٢٩٩، ٣٠٨
طهماسب قلی‌خان قاجار: ٢٩-٣٠
طهمورث خان: ٢٢٣
طهمورث شاهزادهٔ گرجی: ٣١٨، ٣٢٠
طهمورث میرزا: ٢٤٠
ظهیرالدین بابر: ١٤، ٢٨٩

ع

عادلشاه افشار: ٤٦، ٥٣
عباس اول (شاه): ١٠، ٢٠-٢٤، ٢٨-٢٩، ٦١، ٨٢، ٢١١، ٢٣٣، ٣٣٣
عباس‌خان قاجار: ٢٨٠، ٢٨٥
عباس خدمتگزار آقا محمد خان: ٧١
عباس دوم (شاه): ٣٠
عباسقلی‌خان بغایری: ٣٤
عباس قلی‌خان بن محمد حسن‌خان: ٣٩
عباسقلی‌خان حکمران گرجستان: ٦١
عباس‌میرزا: ٣
عباس میرزا ملك‌آرا: ٢
عباس‌میرزا نایب السلطنه: ٢٢، ٧٧-٧٨، ٨١، ٩٤، ١٠١، ١٠٣، ١٠٧، ١١١-١١٧، ١١٩-١٢٠، ١٢٢، ١٢٥، ١٣٦-١٣٧، ١٣٩-١٤١، ١٤٥-١٤٨، ١٥١، ١٥٨-١٥٩، ١٧٦، ١٨٠، ١٨٢-١٨٦، ٢٠١، ٢٠٧، ٢٢٢-٢٢٤، ٢٤٢-٢٤٣، ٢٤٥-٢٤٦، ٢٤٨-٢٤٩، ٢٥٣، ٢٦١، ٢٦٣، ٣١٩، ٣٢١، ٣٢٣، ٣٢٦-٣٣١، ٣٣٤
عباسی (خلفای): ١١
عبدالرحمن پاشا: ١٣٦، ١٤١، ١٤٧
عبدالرحیم خان شیرازی: ٦٢
عبدالرزاق بیك دنبلی متخلص بمفتون: ٥، ١٥، ٢٤٠
عبدالله خان: ٦٣
عبدالله خان اصانلو: ٢٨٠-٢٨٥
عبدالله خان پسر حاج محمد حسین‌خان اصفهانی ٢١٢-٦١٦
عبدالملکی: ٢٤٣
عبدالوهاب اصفهانی معتمدالدوله متخلص بنشاط (میرزا): ١٥٤، ١٧٢

عیدالوهاب پسر آقا علی اشرف معروف بمدرس (حاج): ٥
عثمان (آل): ١٥، ٤٩، ٧٧، ٨١، ٨٦، ٩٠، ١٥٨
عثمانیان: ٣٢٨
عثمانیها: ٢٣٤
عجم: ٢٦٧، ٢٦٠
عراقی: ٢٧٣
عرب: ١١، ١٧-١٨، ٧٨، ٢٩٠
عربی: ٩٤، ٢٥٠
عزالدین لو: ١٨
عسکرخان افشار ارومی: ١١٤، ١١٧، ١٢٠، ١٢٤-١٢٥، ١٢٧، ١٣٣، ١٦٥-١٦٦، ١٦٩، ١٧٤، ١٨٧-١٨٨، ١٩١-١٩٦، ١٩٩-٢٠٠، ٢٢٣، ٢٤٩، ٣٢٤
عضدالدین لو قاجار: ٤١
علاء الدوله ابوجعفر محمد بن دشمن زیار کاکویه: ٩
علویان: ١٠
علی بیك (میرزا): ١٦٥-١٦٦
علی پاشا: ١٣٦
علیخان (شاهزاده): ٢٤٥
علیخان افشار: ٤٧
علیخان دولو حکمران استراباد (میرزا): ٢٧٥
علیخان سردار: ٢٥٣
علیخان قاجار قوانلو: ٢٤٤، ٢٤٦
علیخان قلیجی: ٣٤
علی سلطان: ٢٨
علی طباطبایی (سید): ٢٥٠
علیقلی بن محمد چلاوی مازندرانی: ٥
علیقلیخان بن محمد حسنخان: ٣٩
علیقلیخان حکمران شروان: ٦٥
علیقلیخان حکمران گرجستان: ٦١
علیقلیخان شاهسون: ٢٤٣-٢٤٥
علیقلیخان قاجار دوالو: ٢٧٣، ٢٧٧، ٢٨٢، ٢٨٤
علی مراد خان زند: ٣٩، ٤٣، ٢٧٢-٢٧٥، ٢٧٧-٢٧٨، ٢٨٣
عمادالدوله ابوالحسن علی پسر بویه دیلمی: ٩
عمر سلطان: ٢٩٦
عنازی (سلسلهٔ): ١١
عیسوی: ٨٩، ١٧١، ١٨٧، ٢٥٨، ٢٦١، ٢٦٤، ٢٦٦
عیسویت: ٢٣٢
عیسویه: ١٧٢-١٧٣، ١٨٩، ١٩١، ٣١٠
عیسویین: ١٩٣
عیسی: ١٩٩
عیسیخان حکمران گرجستان: ٦١، ٢٣٢
عیسیخان کرد: ٣٤
عیسی قایم مقام فراهانی (میرزا): ٧٩، ٨١، ٢٤٥، ٣٢٨

غ

غاردان (ژنرال): ١١٣-١١٤، ١١٧-١١٨، ١٨٥، ١٩٠-١٩١، ١٩٨ ر. گاردان
غز: ٦-٧، ١٣
غزنوی: ٢٨٩

ف

فابویه (شارل نیکلا بارون): ١٠٧، ١١٢، ١٢٢، ٢٠٥-٢١٧، ٢١٩
فارسی: ٤، ١٠، ٤٣، ٥٩، ٧٨، ٨١-٨٢، ٩٨-٩٩، ١٤٠، ١٧٣، ١٩٧-١٩٨، ٢٠١، ٢٢١، ٢٢٩، ٢٣١، ٢٤٠، ٢٥٦، ٢٦٠، ٢٦٩-٢٧٠، ٢٨٩، ٢٩٢
فازغلی: ٦
فارنائوز: ٣٢٠-٣٢١
فاضل قاطرچی (بابا): ٣٩
فتحعلیخان حکمران دربند: ٣٣٠
فتحعلیخان حکمران قبه: ٦٣، ٢٧٩، ٢٨٣
فتحعلیخان صبا کاشانی ملك الشعراء: ١١٣

فتحعلیخان قاجار (فتحعلی شاه):٢٧٦،٢٧٩
فتحعلی خان قاجار:٢٥-٢٨،٣١-٣٢،٣٩،٤٣،
٧٥،٢٩٥
فتحعلی خان قبه: ٦٣،٢٧٩
فتحعلی خان کتول: ٦٨
فتحعلی خان نوری قوریساول باشی: ١١٣-
١١٤،١١٧،١٤٢
فتحعلی شاه قاجار:٤-٥،٢١،٣٨،٤١،٤٨، ٥٠،
٥٦،٧٤-٧٥،٧٧-٨٤،٩٠-٩٤،٩٨،١٠٠-
١٠١،١٠٨-١١٥،١٢١-١٢٢، ١٢٤-١٢٩،
١٣٢،١٣٥-١٣٧، ١٣٩-١٤١،١٥١-١٥٤،
١٥٩-١٦٠،١٦٢-١٦٤،١٦٦،١٦٨-١٦٩،
١٧٢،١٧٤،١٧٦، ١٨٠،١٨٦، ١٨٨، ١٩٠،
١٩٢،١٩٦،١٩٨-٢٠٠،٢٠٢-٢٠٣،٢٠٨-
٢٠٩،٢١١،٢١٥-٢١٩،٢٢٢، ٢٢٤،٢٢٦-
٢٣٠، ٢٣٧،٢٣٩-٢٤٠،٢٤٢-٢٥١،٢٥٣،
٢٦١،٢٦٣،٢٦٧،٢٧٣-٢٧٤،٢٧٦-٢٧٧،
٢٧٩،٢٨١،٢٨٤،٢٩١-٢٩٢، ٣١٦-٣١٧،
٣١٩،٣٢١-٣٢٤،٣٢٦-٣٢٧،٣٣٠،٣٣٢-
٣٣٦
فخر الدین اسعد گرگانی:٥٩
فرانسوی:٥٣،٨٠،٨٩،٩٠،١٠٢،١٠٦،١٠٨،
١١٠،١١٢،١١٩-١٢١،١٤٧،١٦٨، ١٨٣ ،
١٩٨،٢٠٧-٢١١،٢١٥،٢١٧، ٢٢١،٢٢٣ -
٢٢٤،٢٣٠،٣٢٤،٣٢٧
فرانسویان: ٩٠،٩٢، ٩٥-٩٧،١٢٢، ١٣٠-
١٣٢،١٣٧،١٤٧، ١٥٢،١٩٧، ١٩٩،٢٠٩ ،
٢١٨-٢١٩،٢٢٧
فرانسه : ٥٤،١٠٠-١٠٢،١١٥،١٢٩،١٤٤ ،
٢٠٠-٢٠١،٢٢٦،٢٣٩،٢٦٧،٢٦٩-٢٧٠ ،
٣١٢
فرانسیس: ١١٨-١١٩،١٦٠-١٦٢،١٧٧
فرانکوپولو: ١٠٧
فرج‌الله خان: ١٤١،٢٢١
فردوسی:٥٩
فرزاد (حسین): ٣
فرنسیس:١٧٧
فرنگی: ١٩٧
فرهاد (محمود):٢
فرهاد میرزا، معتمدالدوله:٢٢
فضل‌الله حسینی شیرازی متخلص بخاوری (میرزا):
٥
فضلعلی بیک جوانشیر:٢٤٥
فضلعلی بیک قاجار:٣١-٣٢
فلاطون:١٨٧
فناخان: ٣١٢
فنلاندی: ٢٩٠
فنلاندیها :٢٩٠
فیراوچر کزیشویلی :٣٢٠
فیروزشاه خلجی (جلال‌الدین):٢٨٩
فیروزکوهیها :٢٨٤
فیلفوس: ١٥٦،١٨١،١٨٣
فیلقوس: ١٥٦
فیلیپوس:١٥٦
فینو: ١٠٨

ق

قاجار: ١٤،١٧،١٩،٢٢، ٢٥-٣٣، ٣٥، ٣٨-
٣٩،٤١،٤٣،٤٥-٤٨،٥٦،٦٣،٧١،٧٣،٢٧٣،
٢٧٨
قاجار نویان: ١٩-٢٠،٢٢
قاجارها:١،٥،٧-٨،١٣-١٤،١٦-٢٥،٢٧-٢٩،
٣١،٣٤،٣٨-٣٩،٤٢،٤٧-٤٨، ٥٦،٧٣،٧٥ ،
٢٣٩،٢٧٤-٢٧٧،٢٩٠،٢٩٢،٣١٢
قاجاری: ٥
قاجاریه: ٥،٥٨،٢٨٥
قاسموف: ١٥
قاشقای : ١٨
قایخلو: ١٨
قایم مقامی (جهانگیر) :٣
قبچاق:٦،٣٧

قبچاقها :٨،١٦-١٨
قبلهٔ عالم : ٢٠٨
قجر:٢٥
قراباغی: ٣٣١
قراباباخ: ٦
قراجار نویان: ٢٢
قراجه نوین: ٢٢
قراختاییان: ١٣
قراقالپاق : ٦
قراقوزی (اسب): ٣٥
قراقویونلوها: ١٤-١٥،١٨‘٢٤
قرچکای خان :٦١
قرقیز: ٦
قرلغ : ٦
قزاق : ٦،٨٥،٨٧،٢٤٣،٢٥٧،٣٢٣-٣٢٤
قزاقان : ٢٤٣،٣١٢،٣١٤،٣٢٣-٣٢٤
قزلباشها : ١٧—١٨،٢٣،٣٠
قشقایی: ١٧-١٨،٢٢،٢٥
قنبرعلی مشهدسری (حاجی):٣٤
قوانلو: ١٨،٦٧
قوزانلو (جمیل) :٣-٤
قوینلو: ٢٧٥
قهرمان میرزا : ٥
قهرمان میرزا پسر گورژینا : ٣١٤
قهرمانی (شرف الدین میرزا) : ٣-٤ ، ١١٩

ك

کاترین : ٦٦
کاتشکین (ایوان) :٣١٠-٣١١
کاتلیاروسکی (ژنرال ماژور پترستفانیچ): ٢٥٢،٣٣١-٣٣٢
کاتولیك : ٢١٢
کادور (دوك دو):٢٠٠
کارساکف (ژنرال) : ٨٩‘٢٣٤
کاریاگین: ٣٢٣
کاظم (میرزا) : ٣٨
کالموك : ٨٧ر. کلموك
کتلراوسلی: ٢٤٦
کتول: ٣٧،٤٠،٦٨
کدوخان: ٦٩
کدویچ : ١٦٥
کرافس‌خان روسی: ٢٧٧-٢٧٨
کرایلی: ٣٧
کرد :١٠-١٢،١٧،٧٦
کردان:١١،٢٩-٣٠،٣٢‘٣٧،٢٠٧
کردان خراسانی: ٣٧
کردان شادلو:٣٧
کردان محمودی : ٢٩
کردها : ١٠،١٤٨
کردی: ١١
کرفس‌خان: ٢٧٤
کرلو: ١٨
کرم خان زند: ٣٤
کرمیان: ١٥
کریستیان: ٢٥٨
کریم خان زند :٢٥،٣٣-٣٦،٣٨-٤٣،٤٦ ، ٥١،٥٥-٥٨‘٦٥-٦٦،٧٢،٢٧١،٢٧٣‘٢٧٥‘ ٢٧٧
کسروی (سید احمد) :٣
کسری: ٢٦٧
کشمیری: ١٩٠،٢٢٢
کفشلر: ٣٧
کلبعلی‌خان حکمران گرجستان : ٦١، ٢٣٢، ٣١٤
کلبعلی‌خان قاجار:٣٠
کلبعلی‌خان کنگرلو: ٢٤٥
کلبی‌خان قاجار: ٢٩-٣٠
کلموك: ٦ ر. کالموك
کنگرلو: ٢٤٥
کورساکوف (ماژور ژنرال آلکساندر

میخائیلوویچ): ٣١٥
کوك خان: ٢٢
کوکلان: ٤١
کوکجه سلطان قاجار: ٢٨
کولیسکوف (ژنرال): ٢٤٠
کهنه لو: ١٨
کیانی: ٦٧
کیخسرو آباشیدزه: ٣٢١
کیخسرو آوالیشویلی (سفره چی): ٣١٤
کیخسرو کرجی: ٢٨
کیرف (ژ. د.): ١٧٠
کیفر (ژ. د.): ١٠٧
کیماك: ٦

گ

گابریل شاهزادهٔ گرجی: ٣٣٠
گادونف (باریس): ٢٣٢
گاردان (ژنرال کلود ماتیو کنت دو): ١٠١-
١٠٨، ١١١-١١٤، ١١٦-١٢٣، ١٢٥-١٢٨،
١٣٠-١٣٤، ١٣٨-١٣٩، ١٤١، ١٤٤-١٤٥،
١٤٨-١٥١، ١٥٩، ١٦٤، ١٦٦، ١٦٨، ١٧٢،
١٧٦، ١٨٢، ١٨٤-١٨٦، ١٩٠-١٩٢، ١٩٨-
٢٠٠، ٢٠٣-٢٠٦، ٢٠٨-٢١٠، ٢١٥، ٢١٧-
٢١٩، ٢٢١-٢٣٠، ٢٦١
گاردان (آنژدو): ٢٠٤
گاردان (کنت آلفرددو): ٣، ١٦٦
گاردان (برادر ژنرال): ١٠٧، ١٦٥-١٦٦
گالیتسین (سرگی): ٣٠٥، ٣١٠
گدا علی خان قاجار: ٣٠
گدویچ: ١٩٥
گرای (خاندان): ١٥
گرج: ٥٠
گرجاسب ناتالیشویلی: ٣١٢
گرجی: ٤٩، ٥٩، ٦٤، ٦٧، ٧٦، ٢٢٣، ٢٣٣،
٢٣٥، ٢٣٨، ٢٤٠، ٢٨٦، ٢٨٨، ٣٠٦، ٣١٣،
٣١٩-٣٢٠، ٣٢٣، ٣٢٧
گرجیان: ٢٩، ٥٠، ٥٢، ٥٩-٦١، ٦٤-٦٧، ٦٩-
٧٠، ٨١، ٨٦، ٢٣٦، ٢٤٠، ٢٤٤، ٢٤٨، ٣١٥،
٣٢٢، ٣٢٦-٣٢٧
گرجیها: ٢٤١
گرگی دوازدهم: ٦١، ٦٥، ٦٨.
گرگین (سرهنگ): ٢٤٦، ٢٤٨
گرگین خان: ٣٠، ٦٥، ٦٨، ٧٠، ١٧٩، ٢٣٣،
٢٣٧-٢٣٨، ٢٤٠
گروزینسکی (فوج): ٣٣١
گریبایدوف: ٨١
گریم: ٢٨٦
گلاسنوپ: ٢٥٣
گوداویچ (مارشال کنت ایوان (ژان)
واسیلیویچ): ٦٩-٧٠، ١٢٠، ١٢٣، ١٢٥-
١٢٦، ١٣٠-١٣٤، ١٣٨-١٤٢، ١٤٤، ١٤٦-
١٤٨، ١٥٠-١٥١، ١٦٥-١٦٦، ١٩٠-١٩٢،
١٩٥، ٢٣٦-٢٣٧، ٢٥٢، ٣١٧، ٣٢٥-٣٢٧
گوردون (سررابرت): ٣٣١
گورژینا (میرزا): ٣١٤
گورژیا رامینیشویلی: ٣٢٠
گونه خان قاجار (امیر): ٢٩
گیخاتوخان: ٢٠
گیل: ٩، ١٢
گیلان: ٩، ١١
گیلانی: ٦٢
گیل گیلان: ٨
گیلها: ٨
گیورگی: ٢٥٦
گئورگی دوازدهم: ٢٣٣، ٢٣٦-٢٣٧
گیومینو: ٢٠٥

ل

لابلانش: ١١١، ١٥٧-١٥٩، ١٩٤، ٢٠٣
لاتین: ٢٥٦، ٢٦٩
لاچینی: (ابوالقاسم): ٢
لازارف (ژنرال): ٢٤٠

لاژار :١٠٧، ١٤٤، ١٤٦-١٤٨، ١٥٠، ١٩٥، ٢٠٥، ٢٤٠، ٣٢٤

لاژار (ژنرال): ٣٢٠

لامی: ١٠٧، ١٤٨، ١٨٢-١٨٣، ١٨٥-١٨٦، ٢٠٥، ٢٠٧، ٢٢٣

لرها: ١١

لزگیان: ٥٩، ٦٨، ٣١٤-٣١٥، ٣٢١ ر. لگزیان

لژیون دونور: ٩٥، ١٤٨

لسان الملك: ر. محمد تقی

لطفعلی بیك سواد کوهی: ٢٧٦

لطفعلیخان بن جعفرخان زند: ٤٤-٤٥، ٥٥-٥٦

لطفعلیخان دادوی: ٢٧٢

لگزیان :٥٩، ٦١، ٦٩-٧٠ ر. لزگیان

لواشوو (سرلشکرواسیلی): ٢٩٦، ٣٠٠

لوان دوم: ٦١

لوراسب شاهزادهٔ گرجی: ٣٢٠-٣٢١

لوی شانزدهم: ١٠٨-١٠٩

لوی فیلیپ: ٢٠٥

لویی پانزدهم: ٢٣٣

لویی هیجدهم: ١٨٨

لهستانی: ٤

لهراسب شاهزادهٔ گرجی: ٣٢٠

لیزانویچ (نایب سرهنگ دیمیتری تیخونیچ): ٣٢٥-٣٢٦، ٣٢٨-٣٢٩

لئون آباشیدزه : ٣٢١

لئون شاهزادهٔ گرجی: ٣٢٠-٣٢١

م

مارشال: ١٠٨

ماره (هوگ برنار): ٩٥، ٩٨، ٢٢٨، ٢٦٧

ماری: ٦٨

مازندرانی: ٦٤، ٢٣٥، ٢٧٩

مامونتوف (ن. پ): ٣

مانی: ١٥٧

ماهراتها: ١٠٦

مترنیخ (پرنس) :٧٩، ١١٩، ١٢٢، ٢٦٣

مجلسی :٣٠

مجنون ر. ملك مجنون

محتشم نوری (عباس) :٣

محمدآقای عمرانلو (حاج) :٢٧٨

محمد ابراهیم کلانتر اعتمادالدوله صدراعظم (حاج) : ٤٤، ٦٢، ٦٤، ٧٣-٧٤، ١١٤-١١٥، ١٨٦، ١٨٩، ٢٠٠

محمد ابراهیم کلباسی (حاج): ٢٥٠

محمد ابراهیم مستوفی سرکاری (میرزا) : ٣٠٠

محمد اسمعیل (میرزا) :٢٩٦

محمد اصلان خان: ٣٣٠

محمد المعتصم بالله (ابواسحق): ١١-١٢

محمدباقر حجة الاسلام اصفهانی (حاج سید): ٢٥٠

محمدباقر ویجویه (حاج): ٣

محمد بن سام غوری (معزالدین): ٢٨٩

محمد بن عناز (ابوالفتح): ١١

محمدبن محمد تقی ساروی: ٥

محمد بیك: ٦٣

محمد پاشا: ٢٩

محمد تقی بیك قاجار: ٣٢

محمد تقی سپهر کاشانی لسان الملك (میرزا): ٢، ١٠٠، ١١٣

محمد حسن آقا قراباغی :٣٣٦

محمد حسن بن محمد رحیم لنجانی اصفهانی (آقا): ٥

محمد حسن خان افشار: ٣٣٥

محمد حسن خان پسر ابراهیم خلیل خان : ٢٤٥

محمد حسنخان حکمران نوخا: ٣٢٤

محمد حسن خان سفیر ایران در افغانستان: ٦٩

محمد حسنخان شکی: ٦٥

محمد حسن‌خان صنیع الدوله: ٢، ٢٨٠
محمد حسن‌خان قاجار: ٢٥، ٢٧، ٣٣-٣٩، ٤٢، ٤٦، ٢٧٤
محمد حسین‌آقای ناظر: ٢٧٨
محمدحسین‌امین‌الدوله‌اعتمادالدوله‌صدراعظم اصفهانی (حاج): ٤٧، ١٢٨، ١٤٧، ٢١٢، ٢١٥-٢١٦
محمد حسین بن‌فتحعلی‌خان قاجار: ٣٣
محمدحسین‌خان: ٢٤٥
محمدحسین‌خان‌ارجمندی فیروزکوهی (امیر): ٢٧٨-٢٧٩، ٢٨٤
محمد حسین‌خان شیرازی: ٦٢
محمد حسین‌خان قاجار: ٣٢-٣٣
محمد حسین‌خان قاجار قوانلوی ناظر: ٢٨٤
محمد حسین‌خان قاجار قوینلو: ٢٧٩
محمد حسین‌خان قوانلو: ٦٢
محمد حسین علاف اصفهانی: ٤٦
محمد خان افشار: ١١٠
محمد خان‌بن‌زکی خان‌زند: ٧٤
محمد خان بیکلربیکی ایروان: ٦٨
محمد خان پسر رفیع خان: ٢٨١
محمد خان ترکمان: ٣٢
محمد خان جاکله: ٣٤
محمد خان حکمران ایروان: ٣١٧، ٣٢١، ٣٢٦
محمد خان حکمران خوی: ٢٤٦-٢٤٧
محمد خان حکمران مازندران: ٢٧٦
محمد خان دوالو: ٢٨
محمد خان دوانلو قاجار (میرزا): ٧٤
محمد خان دولو (میرزا): ٢٨١
محمد خان ذولوی قاجار: ٢٨٥
محمد خان زیاد اوغلی قاجار: ٢٩
محمد خان سواد کوهی دادو: ٤٠
محمد خان قاجار ایروانی: ٦٣
محمد خان قاجار پیشخدمت باشی: ٣١٦-٣١٧
محمد خان قاجار حکمران ایروان: ٢٤٣-٢٤٥، ٢٤٩
محمد خان قاجار عضد الدین لو: ٣٩، ٤٢، ٢٧١
محمد خان قاجار قوینلو: ٢٧٩
محمد خان قراگوزلو (حاج): ٢٤٨
محمد خان قوانلو: ٣٦، ٣٨-٣٩
محمدخان لاریجانی (میرزا): ٢٧٩-٢٨٠، ٢٨٤-٢٨٥
محمد خدا بنده (شاه): ٢٤، ٢٨
محمد رحیم خان بن کریم خان: ٣٩
محمد رضا خان قزوینی (میرزا): ٩٤، ٩٦، ١٠١، ١١٠، ١١٢-١١٣، ١١٦-١١٧، ١٥٦-١٥٨، ١٦٩، ٢٠١، ٢٠٣، ٢٦٧، ٢٧١
محمد رضا مستوفی (میرزا): ١٤٧
محمد زمان بیك: ٣٣
محمد زمان خان: ٢٨٠
محمدسبزواری اخباری (حاج میرزا): ٢٥٠-٢٥٢
محمد شاه: ٥، ٥٦، ٧٥، ٨١، ١١٣، ١٨٦، ٢٢٢
محمد شاه هندی: ٩٠
محمد شفیع ر. شفیع
محمد صادق مروزی متخلص بهما (میرزا): ٢٣٩
محمد صالح لاهیجی (آقا): ٢٧٤، ٢٧٧
محمد صیدال خان: ٢٩٦
محمد علی‌آقای دولو: ٣٨
محمد علی‌بیك قاجار: ٣١-٣٢
محمد علی‌خان پسر فتحعلی‌شاه: ٣٢٧
محمد علی‌خان زند: ٤٣
محمد علی‌خان شامبیاتی: ٢٤٨-٢٤٩
محمد علی‌میرزا: ٩٥-٩٦، ١٠١، ١١٦، ٢٠١، ٣٣٤-٣٣٥

محمد علی میرزا دولتشاه:٣٢٧
محمد فاتح آل عثمان (سلطان) :٩٠
محمد قاضی عسکر (ملاملك) :٢٤٨ .
محمد قلی‌خان زیاد اوغلی قاجار:٢٩، ٣١ ، ٢٨٢
محمد قلی‌خان لاریجانی:٢٧٣، ٢٧٦، ٢٨٢
محمد قلی خانین:٢٨٢
محمد نبی‌خان قزوینی:١٠٩
محمد ندیم بن محمد کاظم بارفروشی: ٥
محمد ولی‌خان قاجار: ٦٨
محمد ولی‌خان قاجار دولو: ٣٥، ٣٧
محمد ولی‌خان قاجار یوخاری باش:٣٤
محمود (محمود):٣، ٢٥٥
محمود افغان :٨٦-٨٧، ١٣٢، ٢٩٢، ٢٩٥
محمود بن میرویس افغان :٣٠
محمود پاشا: ١٠١، ١١٥
محمود غزنوی: ٨٢، ٢٨٩
محمود میرزا قاجار متخلص بشنا: ٥
مختاری (حبیب‌الله):٣
مدانلو:٢٧٦، ٢٨٢
مدیر حلاج (ح.) ٣
مرتضی‌قلی پاشا: ٣٠
مرتضی قلی‌خان بن محمد حسن‌خان:٣٩-٤١، ٥٦، ٧٠، ٨٩، ٢٣٧، ٢٥٢، ٢٧١-٢٨٧
مرتضی‌قلیخان بن مهراب‌خان:٢٩-٣١
مرتضی قلی‌خان‌شهنواز: ٦١
مرداویج پسر زیار دیلمی:٩
مریم:٦٨، ١٧٣، ٣٠٥
مریم ملکهٔ گرجستان:٣١٨
مسافریان:٩
مسیح:١٥٦، ١٧٠، ١٧٣، ٢٣١، ٢٥٦، ٣٠٥-٣٠٦
مسیحی:٨٦-٨٧
مسیحیه: ١٩٠-١٩١، ١٩٤، ٣٠٩-٣١٠
مصطفی خان شاکم شروان :٦٥، ٦٧، ٣٢٥
مصطفی‌خان حکمران شماخی:٣١٦، ٣٢٤
مصطفی‌خان حکمران قراباغ:٣١٦
مصطفی‌خای حکمران لنکران:٢٣٢
مصطفی‌خان دوالو قاجار:٢٨٠، ٢٨٥
مصطفی‌خان دولو:٣٩، ٦٥، ٢٨١
مصطفی‌خان شروانی:٢٤٩، ٢٥٢
مصطفی‌خان طالش:٢٧٩-٢٨٠، ٢٨٣-٢٨٥، ٣٣٢
مصطفی‌خان قاجار:٦٢، ٦٥
مصطفی قلی بن محمد حسن موسوی ساروی سبلانی :٥
مصطفی قلی‌خان بن محمدحسن‌خان:٣٩-٤٠، ٢٧١-٢٧٧، ٢٨٠-٢٨٢، ٢٨٤-٢٨٥
مصطفی‌قلی‌خان شروانی:١٨٠
مصیب بیك شمس الدینلو: ٢٤١
معتصم: ر. محمد
معزالدین ر. محمد بن سام
معیر الممالك ر. دوستعلی
مغول: ٦-٧، ١٣-١٥، ١٧-٢١، ٢٣، ٤٧، ٦٠
مغولان :٦-٧، ١٧، ١٩، ٢٢
مغولان بزرگ:١٤
مغولها:٢٣١
مقدم‌السفراء :٢٢٢
مقیم خان :٣٤
مکی (حسین).٢-٤
ملالی: ١٥٤
ملك‌آراء ر. عباس
ملك اسمعیل: ٦٣
ملك الشعراء بهار:٤
ملك زاده (دکتر مهدی):٣
ملك قلی: ٦٣
ملك محمد ر. محمد قاضی‌عسکر
ملکلم (سرجان):٤، ٥٢-٥٣، ٥٧، ٦٥-٦٧، ٦٩، ٧١، ٧٣، ٩٣، ١٠٩، ١٢٦، ١٢٩، ١٣٢، ١٣٦، ١٤٠، ١٤٧، ١٨٩، ٢٣٥-٢٣٦

ملک مجنون: ٦٣
ملیک آپو: ٣٢٢
ممسنی: ١٠
منتشا اوغوللری: ١٥
منشور گرکانی (م. ع.): ٣
منشی الممالک ر. تقی
منکوقا آن: ٢٠
موروو (ژنرال): ١٠٢
موره: ٣٣٥
موریه: ٣٣١
موسری: ١٨٧
موسی: ١٧٣
موسی منجم باشی لاهیجانی (میرزا): ٢٤٧
مون ترزور (یاور): ٣١٩-٣٢٠، ٣٢٢
مؤید امینی (داور): ٣
مهد علیا: ٤١، ٢٧٣
مهدی خان بن محمد خان دادو: ٤٠-٤١
مهدی خان پسر ابراهیم خان حکمران قراباغ: ٣٢٦، ٣٣٥-٣٣٦
محمد خان تنکابنی: ٢٨٤
مهدی خان حکمران تنکابن: ٢٧٩
مهدی خان حکمران قراباغ: ٣٢٩-٣٣١
مهدی خان سواد کوهی: ٢٧٦
مهدی خان قاجار: ٣١
مهدیقلی خان: ٢٨٢
مهدیقلی خان بن محمد حسن خان: ٣٥، ٥٦
مهدیقلی خان پسر ابراهیم خان حکمران قراباغ: ٣٢٦
مهدیقلی خان قاجار: ٢٤٦-٢٤٧، ٢٧٢-٢٧٣، ٢٧٦-٢٧٧، ٢٨١
مهدیقلی خان قاجار دولو: ٢٤٢-٢٤٣
مهراب خان قاجار: ٢٩-٣١
مهراتها: ١٣٧
میرخوند: ٢
میریان: ٦٠

ن

ناپالیون: ١٩٩
ناپلئون اول: ٥٣، ٧٩-٨٠، ٨٢-٨٣، ٩٠-٩٥، ٩٨-١٠٣، ١٠٦، ١٠٨، ١١٧، ١٢٠-١٢٣، ١٢٥، ١٢٧-١٢٨، ١٣٢-١٣٤، ١٣٩، ١٤٥، ١٤٨، ١٥٠-١٥٤، ١٥٦، ١٥٩-١٦٤، ١٦٦، ١٦٨-١٧٠، ١٧٢، ١٧٦، ١٨٠، ١٨٢-١٨٤، ١٨٦، ١٨٨-١٩٠، ١٩٢، ١٩٤، ١٩٦-٢٠٤، ٢٠٨-٢٠٩، ٢١٥، ٢١٧-٢١٨، ٢٢٠-٢٢٦، ٢٢٨-٢٣٠، ٢٣٤، ٢٤١-٢٤٢، ٢٥٣-٢٥٤، ٢٦٣، ٢٨٩، ٢٩١
ناپلئونی: ١١٣
ناپولیون: ١٩٨
نادرشاه افشار: ٣٣، ٤٥-٤٦، ٥١-٥٣، ٥٧، ٦٦، ٦٨، ٧١-٧٢، ٨٢، ٨٧-٨٨، ٩٠، ٩٩، ١٥٢، ٢٨٩، ٢٩٩، ٣٠٤، ٣٠٨-٣١٠، ٣١٦
ناصرالدین سبکتگین: ١٣، ٢٨٩
ناصرالدین شاه: ٢، ٦٢، ٧٥
ناظم الاسلام کرمانی: ٣
نایب السلطنه ر. عباس
نبولسین (ژنرال): ٣٢٦-٣٢٨
نبی (حاجی): ٦٥
نجف خان کرد شادلو: ٣٧
نجفقلی خان گروسی: ٢٤٦
نجفقلی خان نوری: ٢٧٩، ٢٨٤
نجمی (ناصر): ٢
نرسیا (اوگوست آندر آس دو): ١٠٧، ١٤٤، ٢٢٠
نروژی: ٤
نشاط: ١٥٤، ١٧٠، ١٧٢
نصاری: ٥٢، ٦٠، ٧٥، ٨٢، ٨٦، ٢١٢، ٢٣١، ٢٣٤، ٢٣٧، ٢٣٩، ٣٠٦، ٣١٥
نصرالله خان: ١٣٥

نصرالله میرزا پسر شاهرخ افشار:٤١
نصرانی:٢٠
نصرانیت: ٢٣٩
نصیرخان لاری: ٣٥
نوایی (عبدالحسین): ١٩٨
نوح: ١٦٨
نوح بیك پسر سرخای‌خان:٢٤٩
نینو: ٦٠
نینیا جوراشویلی:٣٢٥
نیوسکی (آلسکاندر) :٢٥٥

و

واختان پادشاه گرجستان:٣٠٤
واختانگ چهارم:٢٣٢
واختانگ شاهزادهٔ گرجی:٣١٨
واختانگ ششم: ٦١،٨٦
والینسکی (آرتمی):٨٦
وحید مازندرانی (ع.) :٣
ورده (بارون دو):١٢٥-١٢٦،١٩٢
وردیه (بارون):،١٢٢،١٨٢- ١٨٤،١٩١، ٢٢٣
وکیل ووکیل‌الرعایا: ٣٣،٢٨١
ولان (دو):٨٩،٢٣٤
ولدخان قاجار: ٣٨-٣٩
ولی‌خان قاجار:٣١
ولی‌خان کرد شادلو:٣٧
وهابی:١١٥
وهابیان:١٣٥،٢١٨
وهابیه:٢٠٠
ووانویچ:٢٨٣
ویجویه (حاج محمد باقر) :٣
ویسانس (دوك دو): ١٣٨

ه

هارون:١٨٧
هارون الرشید: ١١
هخامنشی:٥٩،٢٣١
هخامنشیان:٨،١٠
هدایت:٢٧٥،٢٧٧-٢٧٨،٢٨٠،٢٨٥ ر. رضا قلی
هدایت‌الله خان والی گیلان:٢٧٤،٢٧٧،٢٧٩، ٢٨٢
هراکلیوس:٦٠،٢٣١
هراکلیوس دوازدهم:٤٩-٥٠،٦١،٦٤-٧٠، ٨٩،٢٣٣
هراکلیوس دوم:٢٣٧
هفتال:٦
هلاکوخان :١٩
هلاندی:٣٢٦
هلندی :٤،٣٢٤
هما: ٢٣٩
هنت انگلیسی (کپتین): ٣
هند واروپایی: ٦-٧،٧٧
هندوان: ٨٢،١٣٧
هند وایرانی:٦
هندوها:١٤٦
هندی: ١٧
هوشیار (م.):٣
هولاکوخان:١٤،١٧،١٩
هیاطله: ٦
هیطل:٦

ی

یاجوج:٢٦
یخاری باش:٢١،٣٧
یرمولف (ژنرال‌لیوتنان الکسیس‌پتروویچ): ٣٣٤
یغما:٦
یکاترین دوم : ٥٢، ٦٦،٦٨-٧٠،٨٩-٩٠، ٢٣٣-٢٣٤،٢٣٦-٢٣٨، ٢٥٦،٢٧٥،٢٨٦- ٢٨٨،٣١٦
یکه ترینه: ٢٣٦

یلیزابت: ٣٣٣
یلیزابتا پتروونا : ٢٤٢، ٣٠٩-٣١٠
یلیزاوتا الکسئیونا:٣١٩
یموت:٣٢، ٤٠-٤١
یوخاری باش: ٢١، ٤٠-٤١
یوسف (میرزا) :١٧٣
یوسف آقا:٢٢٨
یوسف امین:٦٥
یوسف پاشا (حاج) :١٠١، ١١٥، ١٣٦
یوسف خان گرجی سپهدار:١١٤
یوسف خان هوتکی: ٣٦
یوسف سفیر فتحعلی‌شاه:١٢٤
یولون پسر اراکلی شاهزادهٔ گرجی: ٣١٢، ٣٢٠، ٣٣٤
یونانی:٥٩، ١٥٦، ٢٣١
یونانیان:١٠٨

فهرست نامهای جاها

آ

آباده: ١٠
آباران: ٣٢٧
آبلستان: ٣٠
آچوق باش: ٢٥٧
آخال تزیخه: ٣٢٨-٣٢٩
آخال کالاك: ٣٢٨
آخسقه‌قزاق: ٢٤٨
آدینه بازار: ٢٥٧
آذربایجان: ٥، ١٢، ١٥، ١٧-٢٠، ٢٢، ٢٤، ٢٧، ٢٩، ٣٢، ٣٥-٣٧، ٤٦-٤٧، ٥٢، ٥٩-٦٠، ٦٢-٦٣، ٦٨، ٧٠، ٧٤، ٨١، ٨٧، ٩٤، ١١٤، ١١٦، ١٥٨-١٥٩، ١٦١، ١٧٦، ١٨٢، ١٨٥، ١٩٧، ٢٠٧، ٢٣١، ٢٤٢، ٢٤٥، ٢٤٧، ٢٥٣، ٢٦١، ٣٠٤، ٣٢٦، ٣٢٨
آذربایجان ایران: ١٦
آذربایجان شوروی: ١٦، ٢٣١
آراگوی: ٣١٣-٣١٤، ٣٢٠
آرپاچای: ١٤٠، ١٤٢
آرتیك: ٣٢٨
آزو: ٨٥
آسیا: ١٣، ٦٠، ٧٧-٧٩، ٨٢، ٨٦، ٩٠، ٩٥، ٩٩، ١٠٢، ١٠٩، ٢٠١، ٢٢١، ٢٢٩-٢٣١، ٢٣٤، ٢٦٥-٢٦٦، ٢٩٠، ٣٣٤
آسیای صغیر: ٢٤، ٨٩، ٩٣، ١٢٣، ٢٠٦، ٢٣٤
آسیای غربی: ٢٣١
آسیای مرکزی: ٩٩، ٢٢٩-٢٣٠، ٢٨٩، ٢٩١
آشتیان: ١١٤
آق اغلان: ٢٤٦
آقچه قلعه: ٣٢٧
آقداش: ٦٥
آق دره: ٢٤٨
آق‌ستافا: ٣١٢
آقستافه: ٣٢٣
آلتایی: ٥
آلداگز: ٢٥٧
آلمان: ١٠٤، ٢٠٥، ٢٦٥-٢٦٦
آمالو: ٣٢٩
آمل: ٢٧٢-٢٧٣، ٢٧٧
آناتولی: ٢٢١، ٣٣٥
آناطولی: ١٥، ٣٠
آنونسیاسیون (کلیسیا): ٣٢٦
آولابار: ٣١٣

ا

ابخاز: ٢٥٨، ٢٩١، ٣٣٣
ابراهیم‌آباد: ٣٢
ابیورد: ٢٧
اتحاد جماهیر شوروی: ٢٨٦
اتحاد شوروی: ١٠
اتحادیهٔ چهارم اروپا. ٩٥

اتحادیهٔ رن: ٢٢٧
اترك: ٩، ٣٣، ٧٠، ٢٩١
اتریش: ٧٧، ٧٩، ١١٩-١٢٠، ١٢٢، ٢٦٣، ٢٦٦-٢٦٧
اچمیاتزین: ١٤٠
اچمیادزین: ١٤٠، ٢٤٣، ٣١٧، ٣٢١، ٣٢٨-٣٢٩، ٣٣٣
اخسقه: ٢٩
ادارهٔ باستان شناسی اصفهان: ٣٠
اران: ١٩، ٥٩-٦٠، ٢٣١
اربه چای: ٢٥٧
اردبیل: ٢٣، ٦٢، ٦٩، ١٠١، ١١٥، ٢٣٥-٢٣٦، ٢٤٩، ٢٥٧، ٣٢٣
ارز روم: ١٣٦، ٣٣٥
ارزن‌الروم: ٢٨-٣٠، ١٠١
ارس: ١٥، ١٩، ٢٣، ٥٢، ٦٢، ٦٥، ٦٧، ٦٩-٧٠، ٧٥، ٨٨، ١٤٠، ١٤٢، ٢٣١، ٢٣٤-٢٣٦، ٢٣٨-٢٣٩، ٢٤٤، ٢٤٦، ٢٥٣، ٢٥٧، ٢٩١، ٢٩٦-٢٩٧، ٣١٢، ٣٢١، ٣٢٣، ٣٢٨، ٣٣٠، ٣٣٢-٣٣٣
ارض‌جواد: ٦٨
ارفورت: ٢٢٠
ارکوان: ٣٣٢
ارگ طهران: ٤٦
ارمن: ١٥٨
ارمنستان: ١١، ٥٩-٦٠، ٦٢، ٨٥-٨٦، ٢٣١، ٢٣٥، ٢٣٨، ٢٤٣، ٢٩٠
ارمیتاژ: ٢٨٦-٢٨٧
اروپا: ٤، ٥٢، ٧٧-٧٩، ٨١، ٨٣، ٨٦، ٩٠، ٩٢، ٩٥-٩٦، ٩٨-٩٩، ١٠٣-١٠٦، ١٠٨، ١١٢، ١١٩-١٢٤، ١٢٦-١٢٨، ١٣١، ١٤٥، ١٥١، ١٥٦، ١٥٩، ١٨٨-١٨٩، ٢٠١-٢٠٣، ٢١٣، ٢٢٢، ٢٢٤-٢٢٥، ٢٢٨-٢٢٩، ٢٣٢-٢٣٤، ٢٤١-٢٤٢، ٢٥٣-٢٥٤، ٢٦١، ٢٦٣-٢٦٧، ٢٩٠-٢٩١
اروپای غربی: ٢٩١
ارومیه: ٣٥، ٣٢٢
اسپانیا: ١٤٩، ١٨٥، ٢٢٥
استانبول: ٨٩-٩٠، ٩٣-٩٤، ١٠٠، ١٠٢، ١٠٧، ١٠٩، ١١٦، ١٢٣، ١٣٦، ١٤٦، ١٥٢، ١٥٤، ٢٠١، ٢٠٤، ٢٠٦-٢٠٧، ٢٠٩، ٢١٣، ٢٢١-٢٢٤، ٢٢٧، ٢٣٤، ٢٦٣، ٢٦٥، ٢٦٩ ر. اسلامبول و بابعالی
استراباد، ١٨، ٢٠-٢٢، ٢٧-٢٨، ٣٢-٣٤، ٣٦-٤١، ٤٣، ٤٥، ٨٧، ٢٧١-٢٧٩، ٢٨١-٢٨٤، ٢٩٣، ٢٩٥، ٢٩٦، ٣٠٠
اسدآباد: ١١
اسلامبول: ١١٦، ١٥٨ ر. استانبول و بابعالی
اسلاندوز: ٣٣٠-٣٣٢
اسکندرون: ١٠٤، ١٣٢
اشرف: ٣٤، ٣٧، ٦٦، ٢٧٢، ٢٧٤، ٢٧٧-٢٧٨، ٢٨٢
اشکور: ٢٩٧
اصفهان: ١٠، ٣٠-٣٢، ٣٤-٣٦، ٣٩، ٤٣-٤٤، ٤٦، ٨٦، ٨٩، ١٠٨، ١١٢-١١٣، ١٢٢، ١٢٨، ١٣٠، ١٣٧، ١٤٧، ٢٠٦، ٢٠٩، ٢١١-٢١٩، ٢٣٤، ٢٥١، ٢٦٢، ٢٧٢-٢٧٣، ٢٧٥، ٢٨٤، ٢٩٥-٢٩٧، ٢٩٩، ٣٠٥، ٣٣٣
اطاق موزه: ٣٨
افریقا: ٧٧، ٧٩، ٢٢٥
افغانستان: ٥٤-٥٥، ٦٩، ٧٤، ٧٨، ٨١-٨٣، ٩١-٩٣، ٩٩، ٢٢٩-٢٣٠، ٢٨٨-٢٩٢
البرز: ٨-٩، ١٨١
البستان: ١٥
الجزایر: ١٠٧: ٢٠٥
الران: ٢٣١
امامزاده اسمعیل: ٣١
امامزاده زید: ٤٥
اماملی: ٣٢٨
امرت: ٢٣١ ر. ایمرت

امریکا: ٢٢٥
اندرولوار: ١٨٣
انزلی: ٧٠، ٢٤٧، ٢٥٧، ٢٧٧، ٢٨٠، ٢٨٤، ٣٢٣-٣٢٥
انطالیه: ١٥
انگریز: ١١٧، ١٨١، ١٨٥، ١٩٥-١٩٦ ر. انگلستان وانگلیس
انگلستان: ٧٦-٧٨، ٨٠، ٨٢-٨٣، ٩١-٩٣، ٩٥-١٠٠، ١٠٢-١٠٤، ١٠٦، ١٠٩، ١١١، ١١٦-١١٧، ١٢٢، ١٢٤، ١٢٦، ١٣١-١٣٢، ١٣٦-١٣٧، ١٣٩، ١٤٥، ١٥٣، ١٧٦، ١٨٥-١٨٦، ١٨٩-١٩٠، ١٩٦، ٢٠١-٢٠٤، ٢١٧-٢١٨، ٢٢٠، ٢٢٤-٢٢٦، ٢٢٨-٢٢٩، ٢٥٤، ٢٦٣، ٢٦٥-٢٦٦، ٢٨٨، ٢٩٠-٢٩١، ٣٣٠-٢٣١، ٣٣٥ ر. انگریز وانگلیس
انگلیس: ٧٦-٧٧، ٨٠، ١٠٣، ١٠٩، ١٢٢، ١٢٩، ١٣٢، ١٣٥، ١٣٧، ١٣٩، ١٤٥، ١٧٧، ١٧٩-١٩٨، ٢١٨-٢١٩، ٢٦٩-٢٧٠ ر. انگریز وانگلستان
اوجان: ٣٣٣
اوجان (چمن): ٢٤٥
اوچ کلیسیا: ١٤٠، ١٤٨، ٢٤٣، ٣٠٧، ٣٢٨-٣٢٩
اورال: ٥
اورشلیم: ٦٠، ٢٣١
اوسترلیتز: ١٨٠، ٢٠٣
اوسمی: ٣٠٦
اوقاف گیب: ٢٠
اوقیانوس اطلس: ٢٩١
اوقیانوس کبیر: ٢٩١
اوقیانوس هند: ٧٨، ١١٢، ٢٩١
اهر: ٢٤٦
ایبری: ٢٣١
ایتالیا: ٩٥-٩٧، ١٣١، ١٣٩، ١٩٩، ٢٧٧ ر. ایطالیا وایطالیه
ایران: ١-٤، ٦-٣١، ٣٣-٣٤، ٤٢، ٤٥-٥٤، ٥٦-٦١، ٦٤-٦٦، ٦٨، ٧٠-١٤٦، ١٤٨-١٥١، ١٥٣-١٥٦، ١٥٩-١٦٢، ١٦٤، ١٦٦، ١٦٨-١٧٠، ١٧٢-١٩٢، ١٩٥-٢١١، ٢١٣، ٢١٥، ٢١٧-٢٢١، ٢٢٣-٢٣٥، ٢٣٧-٢٤٩، ٢٥١-٢٦٣، ٢٦٥-٢٧١، ٢٧٥، ٢٧٨، ٢٨٠، ٢٨٥-٢٨٦، ٢٨٨-٣١٠، ٣١٢-٣١٥، ٣١٧-٣١٩، ٣٢١-٣٢٢، ٣٢٤، ٣٢٦-٣٢٧، ٣٢٩، ٣٣١-٣٣٦
ایران زمین: ١٦٨
ایروان: ٢٠، ٢٨-٢٩، ٥٠، ٦٧-٦٩، ١٣٨، ١٤٠، ١٤٨، ١٥١، ١٦١، ٢٢١، ٢٣٦-٢٣٨، ٢٤٠-٢٤٩، ٢٥٧، ٢٦٢، ٣١٧، ٣١٩-٣٢٤، ٣٢٦-٣٣٠، ٣٣٢-٣٣٣
ایزدخواست: ٤٣
ایشك میدان: ٢٥٧
ایطالیا: ١٦٣، ١٦٥، ١٦٩، ١٧٢، ٢٦٧-٢٦٨، ر. ایتالیا وایطالیه
ایطالیه: ١١٨، ١٥٧، ١٩٨ ر. ایتالیاوایطالیا
ایلو: ٢٠٣
ایمرت: ٥٩-٦١، ٣١٢-٣١٣، ٣٢٠، ٣٢٦، ٣٢٩، ٣٣٣ ر. امرت
اینا: ١١١، ٢٠٣

ب

بابعالی: ١٠٢-١٠٤، ١٠٦، ١٣٦، ٢٩٦ ر. استانبول واسلامبول
بابل: ٣٤، ٤٠
باد: ٩٥
بادکوبه: ٦٣، ٢٣٤، ٢٢٧، ٢٤٩-٢٥٧، ٢٧٨-٢٨٠، ٢٨٣، ٢٨٥، ٢٩١ ر. باکو وباکویه
بارفروش: ٣٤، ٤٠، ٢٧١-٢٧٣، ٢٧٦-٢٧٧، ٢٨١-٢٨٢، ٢٨٤
باسزالپ: ١٠٢
باشگاه افسران: ١١٣
باغ قوش خانه: ٣٦

باکو: ٦٣، ٦٨، ٧٠، ٨٥، ٨٧، ٨٩، ١٨٠، ٢٤٩-٢٥٠، ٢٥٢، ٢٨٦، ٢٩٣، ٢٩٥، ٣٠٦، ٣١٥، ٣٢٣-٣٢٥، ٣٣٠، ٣٣٣ ر. بادکوبه و باکویه
باکویه: ٦٣، ٢٧٨، ٢٨٣، ٢٨٥ ر. بادکوبه و باکو
بالتیك: ٨٦، ٢٦٥
بالکان: ١٥، ٨٩، ٢٣٤
باویر: ٩٥
بایرام اوروج (عید): ٣١٩
بایزید: ٩٤، ١٠١، ١١١، ١١٥، ٢٠١
بایگانی وزارت‌امور خارجهٔ ایران: ١٩٨
بایون: ١٤٠
بحرارم: ٢٨٠
بحرخزر: ٢٥٥ ر. دریای خزر
بحرعمان: ١١٨
بحرین: ٢٥١
بخارا: ٥٢، ٧٤، ٨١، ٨٣، ٨٨، ٢٢٩، ٢٦٦
بروجرد: ١١
بروگرد: ١١
برهماییان: ٢٨٩
بزچلو: ١١٤
بسطام: ٢٧٩: ٢٨٤
بسفور: ٢٠٤ ر. بوسفور
بصره: ٧٤، ١٣٦، ١٧٥-١٧٦
بغداد: ٨-١٣، ٦٣، ٩٣، ١٠٠-١٠١، ١٠٧، ١٠٩، ١١١، ١١٥، ١٣٦، ١٤٣، ١٥٣، ١٧٥-١٧٦، ٢٠٠-٢٠٢، ٢٠٥-٢٠٥، ٣٣٥
بقعهٔ خواجه ربیع: ٢٦، ٣٢
بلخ: ٦٩
بلوچستان: ٢٩٠
بمبئی: ٤، ٢٠ ٩٦، ١٢١
بند پی: ٢٧٣، ٢٨٢
بوتا: ٣٣٠
بوسفور: ٨٩، ٢٠٤ ر. بسفور
بوشهر: ١٠، ١١٨، ١٢٩، ٢٠٣
بهشهر: ٣٤
بیت‌المقدس: ١٧٣
بیزنتیه: ٥٩-٦١، ٢٣١
بیستون: ٢١٩
بیلقان: ٣١٦
بیلوگورود: ٣١٨، ٣٢٩
بین‌النهرین: ٢٢١

پ

پاریس: ٩١، ١٠٧، ١٢٠، ١٢٣، ١٢٥-١٢٧، ١٣٣، ١٣٨-١٣٩، ١٤٥، ١٤٨، ١٥٢-١٥٤، ١٥٦، ١٦٠، ١٦٨، ١٧٢، ١٧٤، ١٧٦، ١٨٠، ١٨٣، ١٨٦، ١٨٨، ١٩٠-١٩٢، ١٩٥-١٩٧، ٢٠١، ٢٠٣، ٢٠٥-٢٠٦، ٢٢٠-٢٢٣، ٢٢٩، ٣٢٤
پاکستان: ٢٨٩-٢٩٠
پترزبورگ (سن): ٦٨، ٧٠، ٨٧، ٨٩، ١٢٣، ١٣٠، ١٣٣، ١٣٩، ٢٣٤، ٢٣٩، ٢٥٢، ٢٦٣، ٢٨٦، ٢٨٨، ٢٩٢، ٢٩٥، ٣١٢، ٣٢٦، ٣٣٠، ٣٣٣-٣٣٥
پرا: ١٠٧
پرتغال: ١٠٢، ٢٢٥
پروس: ٩٤-٩٥، ١١٧
پروس شرقی: ٢٠٣
پلنبك: ٢٤٣-٢٤٤
پناه‌آباد: ٦٢-٦٣، ٦٩، ٢٣٥-٢٣٦، ٢٤٥-٢٤٦
پنبك: ٢٥٧
پولاق: ٢٨
پونتاموسون: ١٠٧، ٢٠٥، ٢١٣
پیرنه: ١٦٧
پیره بازار: ٢٤، ٣٢٣-٣٢٥
پیشاور: ١٣٢

ت

تاتارستان: ١٠٦
تالین: ٢٤٦
تبت: ١٧

تبریز: ٥، ٢٣، ٣٥، ٤٤، ٦٠، ٦٨، ٧٨، ٨١، ١١٣، ١١٥-١١٧، ١٢٥، ١٣٩-١٤٠، ١٤٨، ١٥٤، ١٨٠، ١٨٣، ١٩٧، ٢٠٧، ٢٠٩، ٢٢٠، ٢٢٢-٢٢٤، ٢٤٢-٢٤٣، ٢٤٨-٢٤٩، ٢٥٣، ٢٦٢، ٣١٥، ٣٢٢-٣٢٣، ٣٢٧، ٣٣١، ٣٣٣
تته : ١٣٥
تخت طاوس: ٦٢، ٢٤٦
تخت‌مرمر: ٢٢٢، ٢٥١
ترتر: ٢٤٦، ٢٤٨، ٣٢٣
ترتیاکوسکی (گالری): ٢٨٦
ترکستان: ١٠٦، ٢٦٦
ترکستان چین: ٨٤، ٢٩١
ترکمان چای: ٨٣، ١٢٠
ترکمنستان شوروی: ٢٧، ٢٩١
ترکیه: ٦، ١٠، ١٥-١٦، ١٩، ٩١، ١٠٣، ١٠٨، ١٢٢، ١٥٩، ١٨٦، ٢٠٤-٢٠٧، ٢٠٩، ٢٢٤-٢٢٥، ٢٣٣
ترکیهٔ آسیا : ٢٠٥-٢٠٦
ترنادت: ٢٤٦
تزالکا: ٣٢٨
تزوپی: ١٣٨
تفرش: ١١٤
تفلیس: ٣٠، ٣٥، ٥٠، ٥٦، ٦٠-٦١، ٦٤، ٦٧-٧٠، ٨٩، ٩١، ١٢٦، ١٥٨، ١٧٨، ٢٠٠، ٢١٩، ٢٣٤-٢٣٧، ٢٢٩-٢٤٠، ٢٤٥، ٢٨٠، ٣١٢-٣١٥، ٣١٨-٣١٩، ٣٢١-٣٢٣، ٣٢٥، ٣٣٠-٣٣٥
تلاو : ٣١٧
تمیشان : ٢٩٧
تنکابن: ٢٧٩، ٢٩٧
تور: ٢٠٥
توسکی تافا: ٣٢٧
تولوز: ١٢٧
تویلری: ١٥٣، ١٥٦، ٢٢٨
تهران : ٢، ٣٨، ٧٥، ٩٤، ١٠٨، ١١١، ١١٣ ر. طهران
تیان شان: ٦
تیلسیت: ١١٧، ١٢٠-١٢١، ١٢٣-١٢٤، ١٣١، ١٣٩، ١٨٢، ٢٠٤، ٢٢٤-٢٢٥، ٢٢٧

ج

جاجرم: ٤١
جاروتله: ٦٥
جام جم: ٢٢
جاواخت: ٣٢٨
جبیر: ٣١٩
جرزان: ٥٩
جزیره: ٣٠
جزیرهٔ فرانسه: ١٠٦
جلون‌آباد: ٣٤
جمرق: ٢٤٦
جمهوری ترکمنستان شوروی : ٧
جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان: ٥٩
جمهوری نخجوان: ٥٩
جودی: ١٦٩
جیحون: ٧، ١٣-١٤، ١٩، ٨٤، ٨٨، ٢٩١
جینوان : ٣١٤

چ

چار: ٣١٨
چارده : ٢٨١ ر. چهارده
چال مقان : ٧٠
چخور سعد: ٢٩
چمن اوجان: ٢٤٥
چمن سلطانیه : ٩٤، ١٠٠-١٠١، ١١٣، ١١٥، ١٩٧
چناقچی: ٢٤٦
چهاردانگه: ٢٧٢، ٢٧٦-٢٧٧
چهارده: ٢٧٧ .ر. چارده
چین: ١٦، ٨٤، ١٥٣، ٢٢٥، ٢٩١

ح

حاج ترخان وحاجی ترخان و حاج طرخان و

حاجی طرخان : ٧٠، ٨٧‘ ١٥٨‘ ٢٥٥، ٢٨٣،
٣١٥.٣٢٤
حلب : ١٠٠‘ ١٠٤، ١٠٧، ١٥٤، ٢٠٥-٢٠٦
حلوان: ١١
حمام لی ٣٢٢
حمزه چمن: ٢٥٧
حیاط سرچشمه: ٥٨

خ

خارگ : ١١٢، ١١٨، ١٢١، ١٣٢، ٢٠٢
خبوشان: ٧١
خدا آفرین (پل): ٦٢، ٢٣٥، ٢٤٥، ٣٣٣
خراسان: ١١-١٢، ١٦، ٢١-٢٢، ٢٥، ٢٧-٢٨، ٣٢، ٣٤، ٣٧، ٤٥-٤٦، ٤٨، ٥١-٥٢، ٥٧، ٦٨-٦٩، ٧٤، ١٣٢، ١٣٥، ٢٣٦، ٢٤١‘ ٢٤٤، ٢٧١، ٢٧٣‘ ٢٧٧-٢٧٨، ٢٨٣، ٢٨٥
خط استوا : ٢٩١
خلاط : ٢٩
خلخال: ٢٧٩، ٢٨٤
خلوت کریم خانی: ٣٨
خلیج انزلی: ٢٤٧
خلیج‌فارس: ٧٨، ٨١، ٨٣، ٩٣، ٩٦ -٩٩، ١٠٤، ١٠٦، ١١٠، ١١٢، ١٢٦-١٢٧، ١٢٩‘ ١٣٢، ١٣٥-١٣٦، ١٤٣، ٢٠٤، ٢١٧-٢١٨، ٢٢١-٢٦٣، ٢٩٠
خمسه: ٢٧٩- ٢٨٠، ٢٨٤-٢٨٥
خواجك: ٢٧٢
خواجه ربیع: ٢٦، ٣٢
خوار: ٢٧٥
خوارزم: ٧، ١٣‘ ٢٧-٢٨
خوی: ٦٨، ١٠٧، ١٤١، ١٤٨، ١٨٦، ٢٤٥-٢٤٦، ٣٢٤
خیابان حافظ : ١١٣
خیابان فروغی: ١١٣، ٢١٠
خیوه : ٨٣، ٨٨‘ ٢٢٩‘ ٢٦٦

د

دارالانشای دیوان: ١٥٩
دارالحکومهٔ اصفهان: ٢١٥
دارالخلافه: ١١٤
دارالسلطنه: ١١٧، ١٩٧، ٢٠٠، ٢٥٩‘ ٢٧٠
دارالمرز: ٢٨٤، ٢٩٦
داریال: ٢٤٠
داغستان : ٦٧، ٧٠، ١٥٨-١٥٩ ، ١٩٠، ٢٣٦، ٢٣٨‘ ٢٥٧، ٢٩١، ٣٠٤، ٣٣٠-٣٣١، ٣٣٣
دامغان : ٣٦، ٤٠-٤١
دانمارك : ٢٢٥
داوایلی: ٢٨
دراز محله: ٢٧٧
درباز: ٣٢٠
دربند: ٦١، ٦٨-٧٠، ٨٥، ٨٧-٨٩، ١٥٨-١٥٩، ٢٣٤، ٢٤٩، ٢٥٣، ٢٥٧، ٢٩١، ٢٩٣، ٢٩٥-٢٩٧، ٣٠٦‘ ٣١٥، ٣٢٥، ٣٣٠، ٣٣٣
درکه : ٢٤٣
دروازهٔ شاه عبدالعظیم: ١٠٠، ٢٣٧
دریاچهٔ نیریز: ١٠
دریای‌آزو: ٨٥
دریای‌خزر: ٦-٩‘ ١٦، ٢٧، ٦٧-٦٨، ٧٠، ٨٤-٨٦، ٨٨-٨٩، ٩٨، ١٠٣-١٠٤، ١٤٤، ١٥٥ ‘ ١٨٠‘ ٢١٧، ٢٣٤، ٢٤١‘ ٢٤٧، ٢٥٣، ٢٥٨‘ ٢٧٥‘ ٢٧٧‘ ٢٧٩-٢٨٠‘ ٢٨٤، ٢٩١‘ ٢٩٣ ، ٢٩٥-٢٩٦، ٢٩٩، ٣١٥، ٣٣٢
دریای روم: ٢٤
دریای سرخ: ٢٤
دریای‌سیاه: ١٥، ١٩، ٤٩، ٥٩، ٨٥، ١٠٣، ١٤٤‘ ٢٣٠، ٢٤١، ٢٦٥
دریای نور (الماس): ٣٤، ٦٩
دشت قبچاق: ٣٧
دشت مقان ر. مقان
دماغهٔ نیك : ١٠٤
دمانیس: ٣٢٨

دماوند: ٢٧٦
دنیپر: ٨٥
دو دانگه: ٢٧٤، ٢٧٦
دوردونی: ٢٠٥
دورق: ٣٠
دول متحدهٔ امریکا: ٢٢٥
دولاب: ٢٧١، ٢٧٥، ٢٨١
دون: ٨٥
دوین: ١١
دهانهٔ جواد: ٦٥
دهلی: ٩٠، ٩٩
دیاربکر: ٢٩-٣٠
دیلمستان: ٨-٩
دینور: ١١
دیوارچین: ٨

ر

رانکوه: ٣٠٠
رستم‌آباد: ٢٨٠، ٢٨٤
رستمدار: ٩
رستم کلا: ٤٠
رشت: ٧٠، ٨٥، ٨٧، ٢٤٧، ٢٦٢، ٢٧٧، ٢٨٠،
٢٨٤، ٢٩٥، ٢٩٨-٢٩٩، ٣٠٤، ٣٠٦-٣٠٨
رم: ٢٣١
رن: ١٩٩، ٢٢٧
رواق امام هشتم: ٥١
رودبار: ٨
رودسر: ٢٧٧
روس: ٧٦، ١٠١، ١١٥، ١١٧، ١٢٢، ١٤٠،
١٥٧-١٥٨، ١٦١-١٦٢، ١٦٥، ١٧٧-١٧٩،
١٨١-١٨٢، ١٨٥، ١٨٧، ١٩٠-١٩١، ١٩٣،
١٩٧، ٢١١، ٢٤٠، ٢٤٣-٢٤٤، ٢٤٦-٢٤٩،
٢٥٨، ٢٦١، ٢٧٠، ٢٧٤-٢٧٥، ٢٧٨، ٢٨٠،
٢٨٣، ٢٨٥، ٣٢١، ٣٢٣-٣٢٤، ٣٣١، ٣٣٦
روسیه: ١٤-١٥، ١٩، ٢٤، ٤٩-٥٠، ٥٢، ٦١، ٦٦-
٧٠، ٧٤، ٧٧-٩٥، ٩٧-٩٨، ١٠١-١٠٦، ١١٠-
١١٢، ١١٥، ١١٧، ١٢٠-١٢٧، ١٣٠-١٣٣، ١٣٦-
١٤٦، ١٤٨، ١٥٠-١٥٢، ١٥٧، ١٥٩، ١٦٢،
١٦٥-١٦٦، ١٧٠، ١٧٦، ١٧٩، ١٨١-١٨٢،
١٨٥، ١٨٨-١٩٢، ١٩٥-١٩٨، ٢٠٠-٢٠٤،
٢٠٩، ٢١٩، ٢٢٤-٢٢٦، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣٢-
٢٣٤، ٢٣٦-٢٤١، ٢٤٤-٢٤٥، ٢٤٧، ٢٥٢-
٢٦١، ٢٦٣-٢٦٦، ٢٦٨-٢٦٩، ٢٧١، ٢٧٥-
٢٧٨، ٢٨٠، ٢٨٦-٢٨٧-٢٨٩-٣١٢، ٣١٤،
٣١٦-٣١٩، ٣٢١، ٣٢٥-٣٣٦
روضهٔ امام هشتم: ٦٨-٦٩
روم: ١٨٧، ٢٣١، ٢٥٦
روم شرقی: ٦٠
رومیة الصغری: ٦٠، ٢٣١
رویان: ٩
ری: ٣٢، ٢٨١

ز

زبا: ٣٣٢
زکم: ٢٤٨
زمین داور: ٢٨
زنجان: ٢٣، ١١٠، ١٢٨، ١٤١، ٢٠٧، ٢٢٢،
٢٤٤-٢٤٥
زنزلی: ٣٢٣
زنگی: ٢٤٢، ٣١٩
زورآباد: ١٧٠
زیتون رودبار: ٢٩٦-٢٩٧
زیرآب: ٢٧٦
زیوه: ٢٦٠-٢٦١

س

سابار اطیانو: ٣٢٢
ساخارتولو: ٥٩
سارو پشته: ٢٨٠، ٢٨٤
ساری: ٣٢، ٣٤، ٣٦، ٤٠، ٢٤٩، ٢٧٢-٢٧٤،
٢٧٦-٢٧٧، ٢٨١-٢٨٢
ساگوبار: ٣١٣
ساگورامو: ٣١٤

سالیان: ٦٢، ٦٨، ٢٨٠، ٢٨٤، ٣١٥
سامان: ١٣
ساوچبلاغ: ٢٧٤
ساوچبلاغ مکری: ٢٣
ساور: ٢٧٧
ساوه: ٢٥
سبدور: ٢٩٦
سبزوار: ٣٤
سدره: ٢٥٧
سربند: ١١٤
سرخس: ٢٧
سرداب: ٢٩٧
سروان: ٣٢٨
سعدآباد: ٢٨١
سلطانیه: ٩٤، ١٠٠-١٠١، ١١٠، ١١٣، ١١٥، ١٢٦، ١٣٠، ١٣٢، ١٣٤-١٣٥، ١٤٧، ١٥٧، ١٩٧، ٢٠١، ٢٠٧، ٢٤٤-٢٤٥، ٣٣٤
سلیمان‌آقاج اوغلی: ٣٢٣
سلیمانیه: ١٣٦
سمام: ٢٩٧
سمرقند: ١٣
سمیرم: ٣٥
سن بریو: ٢٠٣
سن بنوا (صومعهٔ): ١٠٧
سن پترز بورگ ر. پترزبورگ
سنت اوبر: ٩٥
سند: ١٣٥، ١٣٧، ٢٨٩
سن‌ژان کریزوستوم: ٣٣٤
سنگر: ٢٤٣
سوادکوه: ٢٧١-٢٧٢، ٢٧٦-٢٧٧، ٢٨١
سورام: ٣٢٠
سوریه: ١٠-١١، ١٤-١٥، ٢٠٦
سوقان لغ: ٣١٢-٣١٤
سومخت: ٣٢٨
سویا توی کرست: ٨٧
سوئد: ٩٥، ١٣١، ١٤٥، ٢٢٥، ٢٦٥، ٢٦٧
سویس: ١٩٩
سیاه کوه: ٦٩
سیحون: ١٣، ٢٩١
سیستان: ٢٩٠
سیمبیرسك: ٣٣٦
سین کیانگ: ٢٩١

ش

شاپور: ١١
شام: ١١، ١٤، ١٧، ١٩-٢٠
شامشادیلو: ٣٢٨
شامشادین: ٣١٤
شاهزاده عبدالعظیم: ٣٨، ١٠٠، ٢٥١
شاه عباسی (عمارت): ٢٨٢
شبانکاره: ١٠
شراه: ١١٤
شرکت هند: ١٣٢، ١٣٧
شرکت هندوستان: ٤، ٥٣، ٩٣، ١٠٩، ١٢٢ ر. کمپانی هندوستان
شروان: ٢٣، ٢٨، ٦٠-٦١، ٦٥، ٦٧-٦٩، ٢٣٥-٢٣٦، ٢٣٨، ٢٤٩، ٢٧٤، ٢٧٨-٢٨٠، ٢٨٥-٢٨٦، ٢٩١، ٣٠٤، ٣١٥-٣١٧، ٣٢٤-٣٢٥، ٣٣٠، ٣٣٣ ر. شیروان
شفت: ٢٩٦، ٣٠٠
شکی: ٢٣، ٦٥، ٦٩، ٢٣٦، ٢٥٧، ٢٩١، ٣١٥-٣١٧، ٣٢٤، ٣٢٦-٣٢٧، ٣٣٠، ٣٣٢-٣٣٣
شماخی: ٢٨، ٦١، ٦٨، ٧٠، ٨٨، ٢٣٧، ٣١٥-٣١٦، ٣٢٤
شمخال: ٣٠٦
شمشادین: ٣٢٣
شمکور: ٢٤٨
شمیران: ٥٠
شوراگل: ٣٣٢-٣٣٣
شوره گل: ٢٤٦، ٢٥٧
شوروی: ٢٤٢

شوشی:٣٥،٥٠،٥٢،٦٧، ٦٩-٧١،٧٤ -٧٥ ،
٢٠٠‘٢٣٦‘٢٤٥-٢٤٦،٢٤٩ ،٣١٢، ٣١٥-
٣١٦،٣٢٣،٣٢٦
شولاور:٣١٧
شهرزور:١٤٧
شیراز: ٣٤-٣٦‘٣٩-٤٦،٥٥-٥٨،٧٤،١٠١‘
١٢٩-١٣٠، ١٣٧، ١٤٧، ٢٦٢، ٢٧١، ٢٧٣ ،
٢٧٥
شیروان:٢٥٧،٢٨٤-٢٨٥ ر. شروان
شیروخورشید:٢٠١
شیشه: ١٩٧ ر. شوشی
شیلداوتاناو :٣٣٠

ص

صابین قلعه :١٣٠
صحرای ترکمان: ٤١
صدرگ:٢٤٤

ط

طارم: ٢٣،٢٧٩،٢٨٤
طالش: ٩،٢٣،٦٢،٧٠،٢٣٥، ٢٣٧،٢٤٧ ‘
٢٤٩،٢٥٧،٢٧٨-٢٨٠،٢٨٣ ‘٢٨٥، ٢٩٢ ،
٣١٥‘٣٣٢-٣٣٣ ر. طوالش
طبرستان: ٩،٨٥
طرابلس‌غرب: ٢٠٥
طرابوزان: ٣٣٥
طوالش: ٦٨ ر. طالش
طور: ١٦٩،١٧٣
طهران : ٢،١٨،٢١ ،٣٨-٤٠،٤٣، ٤٥-٤٨‘
٥٠-٥١،٥٤-٥٥‘٥٨،٦٣‘٦٥-٦٩،٧٣ - ٧٤،
٨١،٨٣،٨٩،٩٣-٩٤‘٩٧،١٠٠-١٠١ ،١٠٧،
١٠٩-١١٦،١١٨،١٢٠-١٢١، ١٢٣،١٢٥-
١٣٣، ١٣٦، ١٣٩-١٤١،٤٤- ١٤٥‘ ١٤٧،
١٥٦،١٥٩،١٦٣-١٦٤‘١٦٨،١٨٠ ،١٨٩ ،
١٩٢‘١٩٧‘١٩٩، ٢٠٢-٢٠٣،٢٠٥-٢٠٩ ،
٢١٤،٢١٦- ٢١٨،٢٢١-٢٢٢‘٢٢٤- ٢٢٥،
٢٢٧،٢٣٥- ٢٣٧،٢٣٩،٢٤١، ٢٤٥، ٢٤٨-
٢٥٤،٢٦٢،٢٧٠-٢٧٢،٢٧٤ -٢٧٦، ٢٧٩ ،
٢٨١،٢٨٥-٢٨٦،٣٢٢،٣٣١ ر. تهران

ع

عادل جواز:٢٩
عباس آباد:٢٨١
عباسی (عمارت شاه): ٢٨٢
عتبات عالیات :٢٥٠-٢٥١،٢٧٥،٢٨٦،٢٨٨
عثمانی: ٢٢،٢٨-٢٩‘٦١،٦٥-٦٦، ٧٤‘ ٧٨،
٨٠-٨٣،٨٥-٨٩،٩١‘٩٤ ،٩٨، ١٠٢-١٠٣ ،
١٢٢،١٣٦،١٥٤-١٥٥‘١٥٩ ،١٨٦، ٢٠١،
٢٠٣-٢٠٤،٢٠٦-٢٠٧، ٢٢٩-٢٣٢، ٢٣٤،
٢٣٦،٢٤١ -٢٤٢‘٢٦٥ -٢٦٧،٢٩٠، ٢٩٥-
٢٩٦،٣٠٨-٣٠٩،٣٣٥
عثمانیه: ١٠١،٢٠١
عراق: ١٠،١٢،١٥،٢٠‘ ٣٥،٤٥، ٥٦‘٦٣ ،
١١٤،١٩٧،٢٦١،٢٧٣،٣١٧
عراق عرب :١٣٦
عسکران:٦٢،٢٤٦،٣٢٥-٣٢٦،٣٣٢
علی آباد:٣٦،٢٧٤،٢٧٦،٢٨١
عمارت حکومتی اصفهان:٢١٣
عمارت خورشید: ٤٨
عماریه:٣٠
عمان (بحر): ١١٨

غ

غازان:١٥-١٣،١٦٥
غازی کوموك: ٣٢٦
غبت داغی: ٦٥
غروزیا :٢٥٥

ف

فارس: ٣،١٠-١١،١٧،٢٢،٢٥،٣٥،٤٤-٤٥،
٥٦،٦١،٧٤،١٢٩-١٣٠‘٣٠٥
فارسستان: ١٢٩
فامباك : ٣١٧‘ ٣١٩-٣٢٢، ٣٢٧ -٣٢٩ ،
٣٣٢
فتح آباد :٧١‘٩٩

فرانسه: ٧٧، ٧٩-٨٠، ٨٢-٨٣، ٩٠-٩٤، ٩٧-٩٨، ١٠٠-١١٣، ١١٥-١٢٢، ١٢٦، ١٢٩-١٤٠، ١٤٤-١٤٥، ١٤٧، ١٤٩-١٥٣، ١٥٥-١٥٧، ١٥٩-١٦٠، ١٦٣-١٦٩، ١٧٢-١٧٦، ١٨٠-١٩٢، ١٩٤-١٩٨، ٢٠٠-٢٠٢، ٢٠٤-٢٠٥، ٢٠٨-٢٠٩، ٢١٢، ٢١٦-٢٢٠، ٢٢٢-٢٢٩، ٢٣٣-٢٣٤، ٢٥٤، ٢٦٧-٢٧٠
فراهان: ١١٤، ١٤٧، ٢٤٦
فرح آباد: ٨٥، ٢٧٧-٢٧٨
فرنگ: ١١٤، ١٦٧، ١٧١، ١٧٩، ١٨٨: ٢٦٨، ٢٧٨
فرنگستان: ١٠١، ٢٦٨
فروغی (خیابان): ٢١٠
فرهنگستان تاریخ وادبیات: ٢٠٥
فرید لاند: ٢٠٣
فنداغی: ٦٥
فندرسک: ٣٢
فنکنستین: ١٩٩
فنلاند: ١٣١، ١٤٥
فولاد محله: ٣٦
فومن: ٩
مونتنبلو: ١٢٣
فیروزکوه: ٣٦، ٢٧٢، ٢٧٦، ٢٧٩، ٢٨١، ٢٨٣
فین کنشتاین: ٩٤-٩٥، ٩٨-١٠٢، ١١١-١١٢، ١١٦، ١٢٠-١٢١، ١٤٥، ١٥٦، ١٥٩، ١٩٩، ٢٠٤، ٢٢٤، ٢٢٧، ٢٦٧
فین کنشتین: ٢٧٠

ق

قارص: ٢٩، ٢٤٢، ٣٢٨، ٣٣٥
قاف: ٢٩١
قبه: ٦١، ٦٣، ٢٤٩، ٢٥٧، ٢٧٨-٢٧٩، ٢٨٣، ٢٩١، ٣٣٣
قپاز: ٦٢
قراباغ: ٢٩، ٦١، ٦٧، ٢٣٥-٢٣٦، ٢٤١، ٢٤٥-٢٤٦، ٢٥٦-٢٥٧، ٢٦٠-٢٦١، ٣١٥-٣١٦، ٣١٨، ٣٢٢-٣٢٣، ٣٢٦، ٣٢٨-٣٣٣، ٣٣٥-٣٣٦
قراجه داغ: ٢٤٦
قراچای: ٦٤
قراداغ: ٢٣٧
قراکپک: ٣٢٦
قراکلیس: ٣٢٠-٣٢٢
قراکلیسیا: ٢٥٨
قرامان: ٣٠
قرقیزستان: ٢٦٦
قزآقاج: ١٩
قزاق خانه: ١١٣، ٢١٠
قزلر: ١٥٨، ١٦٢، ٣٢٥
قزوین: ٨، ٢٥، ٣٠، ٣٢، ٣٤، ٣٩-٤٠، ٩٤-٩٦، ١١٦-١٣٠، ٢٠٧، ٢١٩، ٢٢٢، ٢٦٧، ٢٧٢، ٢٧٦، ٢٧٨، ٢٨٣-٢٨٤، ٢٩٧
قشم: ٩٣، ٢١٨
قصرقاجار: ٥٠
قفقاز: ٦، ٨، ١٢، ١٤-١٦، ١٩-٢٠، ٢٢-٢٤، ٤٩، ٥٩، ٦٧، ٦٩-٧٠، ٧٥، ٨٢، ٨٤-٨٥، ٨٧، ٨٩، ٩٢، ٩٥، ١٠٣، ١٢٠-١٢١، ١٣٠، ١٤٥، ١٥١، ١٩٢، ٢٢٩-٢٣٠، ٢٣٣-٢٣٤، ٢٤٠-٢٤٢، ٢٥٢-٢٥٤، ٢٨٦، ٢٩١، ٣٠٨، ٣١٢، ٣١٤-٣١٥، ٣١٧، ٣٢١، ٣٢٥، ٣٢٨، ٣٣٥-٣٣٦
قفقازیه: ٢٥٥، ٢٥٨
قلرخ بلاغ: ٢٤٣
قم: ٢١، ٢٥، ٧٦، ٨٠
قندهار: ٢٨-٣٠، ٣٤، ٩٧، ١١٠، ١٣٢، ٢٢٩، ٢٦٩
قوچان: ٧١، ٩٩
قیزلار: ١٥٨

ک

کابل: ٣٤، ٦٩، ١١٠
کاخت: ٥٩-٦١، ٦٤، ٢٣١-٢٣٣، ٢٣٥، ٢٤٨،

٣١٤-٣١٦،٣٢٩-٣٣٠،٣٣٥

کاخ دادگستری:٤٨

کاخ زمستانی:٣١٥

کاخ گلستان:٥٨

کارتیل: ٥٩،٢٣١،٢٣٣،٢٣٥ ر. کرتیل

کاروانسرا:٢٩٦-٢٩٧

کاشان: ٣٥،٢٨٤

کالاشولان: ١٤١

کاناکیر:٣٢١،٣٢٦

کپنك چای:٢٥٧

کجور:٩،٢٧٢،٢٨٢

کر:٦٤-٦٥،٦٧،٧٠،٢٤٩-٢٥٠ ر. کور

کراسنو ودسك:٨٨

کراودین:٢٧٧-٢٧٨

کربلا: ١٠١،٢٠٠

کرتژیلوان:٣٣٠

کرتسانیس: ٣١٣

کرتیل:٦٠-٦١،٦٤،٣١٢-٣١٣،٣١٥-٣١٦،
٣١٩،٣٣٥ ر. کارتیل

کردستان :٢٣،٢٩،١٣٦،١٤١،٢٠٢-٢٠٣

کردستان عثمانی: ٩٤،٢٠٣

کرد محله: ٣٩

کرمان:١٠-١١،٢٥،٣٩،٤٤-٤٥، ٥٥-٥٦،
٦١،٦٦

کرمانشاه:١١،٢١٩

کریمه:١٥-١٦،١٩

کزاز:١١٤،٢٤٦

کسان:٣١٤

کعبه:١٧٠،١٧٣،١٨٠

کفه:٣٠

کلباد: ٣٧

کلیسیای آنونسیاسیون:٣٢٦

کلیسیای سن‌ژان کریزوستوم: ٣٣٤

کلیسیای قدیم نصاری:٢٣٧

کمال‌آباد:١٢٦،١٢٨

کمپانی انگلیسی: ٩٦

کمپانی هندوستان: ٩٢-٩٣،٢٦٩ ر. شرکت هندوستان

کمره:١١٤

کنگاور:٣٣

کوتاهیه:١٥

کوجور: ٣١٣

کودی: ٣٢٨

کور:٨٨،١٤٠،١٤٢،٢٣٥،٢٤٠،٣٠٠-٣٠١،
٣١٢ ر. کر

کورسك: ٣١٨

کورگ:٣٢٣

کورناك:٣١٤

کولخیدا : ٢٣١

کوه سیاه:٢٣٧

کوه گیلویه: ١٠

کهدم:٢٩٦-٢٩٧،٣٠٠

کهنه شماخی: ٣١٥

کیرف‌آباد :٢٤٢

کیف: ٢٥٥

گ

گاتخیلی‌خیدی:٣١٤،٣٢٨

گارنی: ٣١٩،٣٢٧-٣٢٨

گالری ترتیاکوسکی:٢٨٦

گرجستان:٢٨-٣٠،٤٩-٥٢،٥٩-٦١،٦٤-٦٦،
٦٨-٧٠،٧٤-٧٥،٨٥-٨٧، ٨٩،٩١-٩٢،٩٦،
٩٨،١٠٣،١٠٩،١١٤-١١٧،١٢٠،١٢٣،١٢٥،
١٢٧،١٣٤-١٣٦،١٣٨،١٥٨- ١٥٩،١٦١،
١٧٨،١٩٠،٢٣٠-٢٤١،٢٤٤، ٢٤٦، ٢٥٤-
٢٥٥،٢٥٧،٢٦٨،٢٨٠، ٢٨٦،٢٨٨، ٢٩٠-
٢٩١،٣٠٤،٣١١-٣١٨،٣٢٠-٣٣٠، ٣٣٣-
٣٣٤

گردستان: ٥٩

گرگان: ٧،١٣،١٦،١٨-١٩، ٢٥،٢٧-٢٨،
٣٣،٣٨،٤٠،٤٥،٢٨٢

گروزیه:٢٥٧
گسگر:٢٧٩
گسگران:٢٨٤
گشتاسفی:٢٣
گلستان: ١٢٠، ١٩٧، ٢٤١، ٢٥٤-٢٥٦، ٢٦٠-
٢٦١، ٢٨٨، ٢٩١-٢٩٢، ٣٣٢-٣٣٤
گلستان (باغ):٢١٩
گلستان (کاخ):٣٨
گنجه : ٢٠، ٢٢، ٢٨-٣٠، ٦٠، ٦٣، ٦٥-٦٨،
٧٠، ١٧٨-١٧٩، ٢٣٥-٢٣٨‘ ٢٤١-٢٤٢، ٢٤٥-
٢٤٦، ٢٤٨-٢٤٩، ٢٥٧، ٣٠٤-٣٠٥، ٣١٢،
٣١٥-٣١٧‘ ٣١٩، ٣٢٣-٣٢٤، ٣٣٣، ٣٣٥
گور گیوسك: ٢٣٣، ٢٣٧
گوری:٣١٤
گوریا: ٣٣٣
گیلان: ٨-١٢، ٣٤، ٤٤-٤٥، ٦٢، ٨٥-٨٧ ‘
١٤٢، ٢٤٧، ٢٤٩، ٢٧٢-٢٧٤، ٢٧٧-٢٨٠،
٢٨٢-٢٨٦، ٢٩٣، ٢٩٥-٢٩٨، ٣٠٠، ٣٠٤‘
٣٢٣-٣٢٤
گئور گیوسك:٦٨-٦٩

ل

لاریجان:٢٧٢-٢٧٣، ٢٧٥-٢٧٦
لازستان:٥٩
لازیکا:٥٩
لامیس کانا: ٣١٤
لاهور: ٩٩، ٢٨٩
لاهیجان:٢٧٤‘ ٢٨٢، ٣٠٠
لگزستان: ٢٣٦
لندن: ٩٢، ١٠٠، ١٠٩، ١١١، ١٩٠
لنسل: ١٠٢
لنکران: ٧٠، ٣٣٢-٣٣٣
لنین گراد: ٢٨٦
لهستان :٩٤، ١١٢، ٢٦٥، ٢٦٧
لیتوانی: ٣٠٥‘ ٣١٠
لیل:١٨٣، ٢٠٠

م

مارسی: ١٠٢، ٢٠٤-٢٠٥
مازندران: ٩-١٠، ١٢، ١٥، ١٨-١٩، ٢١، ٣٢‘
٣٤-٣٦، ٤٠-٤١، ٤٤-٤٨، ٥٢‘ ٥٦، ٦٢، ٨٥،
٨٧، ١١٤، ٢٦٢، ٢٧١-٢٧٧، ٢٧٩، ٢٨١-
٢٨٢، ٢٨٤‘ ٢٩٣‘ ٢٩٥-٢٩٦
ماسوله:٢٩٦
ماكلاش: ٢٩٦
ماوراء ارس: ٢٥٣
ماوراء النهر: ١٣، ٥٢، ٦٨‘ ٢٣٦
ماوراء قفقاز:١٦-١٧، ١٩، ٥٩
مایانس: ٢٠٥
مبارك آباد: ٢٠، ٣٢
متزخت: ٣١٤
متگوار: ٣٢٤، ٣٣٠
متیولت:٣١٣-٣١٤
مجلس اعیان:٢٠٥
مدرسهٔ مهندسی نظامی:٢٢٣
مراغه: ٢١٩، ٢٤٣‘ ٢٤٩
مرداب انزلی:٢٤٧
مرعش:١٥، ٣٠
مرغاب:٢٧، ٢٩١
مرمر (تخت):٢٢٢، ٢٥١
مرو: ٢٠-٢١، ٢٧، ٢٩-٣٠، ١٣٥، ٢٢٩
مزدوك:١٩٠
مسجد شاه اصفهان:٣١
مسخت:٥٩، ٣١٦
مسدو:١٣٤
مسکو: ٦٨، ٢٦٥، ٢٨٦، ٢٨٨‘ ٣١٨، ٣٢٧ ،
٣٢٩، ٣٣٣
مشهد: ٢٦، ٣٠، ٣٢، ٣٤‘ ٥١-٥٢، ٦٨، ١٣٢،
٢٤١، ٢٦٢، ٣١٦
مصر:١١، ٩٤، ٢٠١
مغان: ٩ر. مقان
مغولستان:١٧، ١٩

مقان : ٩، ١٤، ١٩-٢٠، ٢٢-٢٣، ٦٥، ٦٢-٦٨،
٧٠-٧١، ٢٣٥-٢٣٦، ٢٥٣، ٢٥٧
مقری: ٢٥٧
ملتان: ٩٩، ٢٨٩
منجیل: ٨، ٢٧٩
منچوری: ١٧
منگریل: ٢٥٧
موخران: ٣١٣
مورچه خورت: ٢٧٥، ٢٧٨
موریس: ١٠٦
موصل: ٣٠، ٣٣
مولتان: ٢٨٩
مهاباد: ٢٣
میان پشته: ٢٤٩
میان کلا: ٢٧٥
میگری: ٣٣٢

ن

ناوار: ١٦٧، ١٧٥
نخجوان: ٥٩، ٢٣٨، ٢٤٥، ٢٥٧، ٣١٧-٣١٨، ٣٢٧
نسا: ٢٧
نعل‌شکن: ٣٤
نقله بر: ٢٩٦-٢٩٧
نوخا: ٣٢٤، ٣٢٧
نور: ٩
نوسکی (صومعهٔ): ٣٢٦، ٣٣٠، ٣٣٤
نوکنده: ٤٠
نهاوند: ١١
نیریز: ١٠
نیژنی نوگورود: ٨٧
نیشابور: ٢٨

و

وان: ٣٠، ٢٠١، ٣٣٥
ورامین: ٣٢، ٤٣، ٢٧٢، ٢٨١
ورشو: ٩٤، ١١٢
وزارت دارایی: ٤٨
وزارت کشور: ١١٣
وستفالی: ١٢٣
وفس: ١١٤
ولادیمیر: ٢٥٥
ولگا: ١٦، ٨٥، ٨٧
وین: ٢٦٣

هانور: ١٢٣
هرات: ٢٨، ٣٤، ٩٥، ٩٩، ٢٢٩، ٢٩٠
هرمز: ٢٩
هوموز: ٢١٨
هزارجریب: ٣٦، ٢٧٤، ٢٧٦-٢٧٧، ٢٨١-٢٨٢
هشدرخان: ٧٠
همدان: ٢٥، ٤٤، ١٠٠، ٢١٩
هند: ١٤، ٥٢، ٧٧-٧٨، ٨٢، ٨٦، ٩٠، ٩٧-٩٩،
١٠٩-١١٠، ١١٢، ١٢٢، ١٢٤، ١٣٢، ١٣٦-
١٣٧، ١٨٩-١٩٠، ٢٠٢، ٢٢٩، ٢٧٠، ٢٨٩-
٢٩٠
هند انگلیس: ١٠٩
هندوستان: ٤، ١٤، ٢٨، ٥٢-٥٣، ٧٧-٧٨، ٨١-
٨٣، ٨٨-٩٣، ٩٥، ٩٧-٩٩، ١٠٣-١٠٤، ١٠٦،
١٠٩-١١٠، ١١٢-١١٤، ١١٧، ١٢٢، ١٢٨،
١٣٥-١٣٦، ١٥١-١٥٣، ١٥٥، ٢٠١، ٢٠٩،
٢١٥، ٢٢٦، ٢٢٨-٢٣٠، ٢٣٤، ٢٦٦، ٢٦٩،
٢٧٠، ٢٨٩-٢٩٢، ٢٩٨، ٣٠٢
هیئت اتحادیهٔ رن: ١٩٩
هیرمند: ٢٨

ی

یدی بلوک: ٢٥٧
یلیزا بتوپول: ٢٤٢، ٢٥٧
یلیزابد پول: ٣١٩
یمن: ١١
ینکی: ٢٤٨
یررپ: ١١٤
یونان: ١٠٨، ٢٠٥، ٢٦٦

فهرست نامهای کتابها و مؤلفات

ارمغان (مجله) :۳۰۹_۳۱۰
اطلاعات ماهانه (مجله): ۱۱۸
المآثر والاثار:۲
امپریالیزم انگلیس وایران:۳
امیر کبیر وایران: ۲
انجیل:۱۶۷،۱۷۳
انقلاب ایران:۳
انقلاب مشروطیت ایران:۳
انقلاب مشروطیت ایران وریشه های اجتماعی واقتصادی آن:۳

ب-ت

با برنامه:۱٤
تاریخ آل قاجار:۵
تاریخ انقلاب آذربایجان وبلوای تبریز:۳
تاریخ انقلاب مشروطیت ایران: ۳
تاریخ انقلاب وتحول آذربایجان :۳
تاریخ ایران: ٤،۵۲،۹۳
تاریخ بنیان قاجار: ۳
تاریخ بیداری ایران: ۳
تاریخ بیداری ایرانیان:۳
تاریخ بیست سالهٔ ایران:٤
تاریخ پیدایش مشروطیت ایران:۳
تاریخ جهانگشای جوینی:۲۰
تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی: ۳،۲۵۵
تاریخ عصرحاضر یا حیات یحیی:۳
تاریخ فتحعلی‌شاه :۵
تاریخ فتحعلی‌شاه قاجار: ۵
تاریخ قاجاریه: ۲،۲۰۰
تاریخ مختصر احزاب سیاسی-انقراض قاجاریه: ٤
تاریخ محمدی:۵
تاریخ مشروطهٔ ایران:۳
تاریخ ملك آرا :۵
تاریخ نهضت ایران:۳
تاریخ نو:۲
تاریخ وصاف: ۲۰
تحولات سیاسی در نظام ایران:۳
تذکرة السلاطین: ۵
توریت: ۱۵۷،۱۷۳،۲۸۷

ج وچ

جنة الاخبار:۵
جنگ انگلیس وایران:۳
جنگ ایران ـ روس:٤
جنگ ده ساله یا جنگ اول ایران باروس:۳
جهان آرا :۵،۲۳۹
چند سند رسمی از فعالیت سیاسی فرانسه در ایران:۱۹۸

ح و خ

حقایق الاخبار ناصری : ۲
حکومت تزار و محمد علی میرزا : ۳
ختم غائلهٔ سمیتکو: ۳-٤

د

دکتر حشمت که بوده، جنگل گیلان چه بوده؟:۳
ده نامه :۲۳
دیوان صبا: ۱۱۳

ر

رسالهٔ جهادیه: ۸۱
روابط ناپلیون و ایران :۳
روضة‌الصفای ناصری : ۲، ۲۰۰، ۲۷٥، ۲۷۸، ۲۸٥

ز

زادالمعاد :۳۰
زبور: ۱٦۷، ۱۷۳
زندگانی سیاسی سلطان احمد شاه قاجار:٤
زندگانی میرزا تقی‌خان امیر کبیر: ۲

س

سپهسالار اعظم:۲
سفرنامهٔ سرجان ملکلم:۹۳
سفری در ایران که در سالهای ۱۸۰۷ و ۱۸۰۸ و ۱۸۰۹ درعبور از آناتولی و بین‌النهرین از استانبول تا انتهای خلیج فارس و از آنجا بایروان کرده شده :۲۲۱
سیاست دولت شوروی در ایران :۳
سیاست ناپلیون در ایران: ۳
سیاست ناپلیون در ایران در زمان فتحعلی‌شاه: ۱٥٦، ۱٥۹، ۱۷٦

ش

شاهنامه:٥۹
شرح سفری بترکیهٔ آسیا و ایران که در ۱۸۰۷ و ۱۸۰۸ کرده شده: ۲۰٥
شرح کبیر:۲٥۰
شمایل خاقان: ۲۱، ۷٦

ع

عباس میرزا :۲
عباس میرزا نایب‌السلطنه: ۲، ٥
عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران:۳
عهد عتیق: ۲۸۷

ف

فارس و جنك بین‌الملل: ۳
فرار محمد علیشاه:۳
فرقان : ۱٦۷
فرهنك ترکی بفرانسه:۱۰۷

ق

قرآن: ٦٤، ۱۷۳
قرارداد روس و انگلیس راجع بایران: ۳
قیام خیابانی:۳
قیام کلنل محمد تقی‌خان پسیان در خراسان:۳

ك و گ

کارهای اصفهان: ۲۱٤
گزارش در بارهٔ انتخاب مرکز نظامی در خلیج فارس:۲۱۸
گنجینهٔ نشاط :۱٦۳

م

مآثر سلطانیه : ٤، ۱۱٥، ۱۱۷، ۲٤۰-۲٤۱
مأموریت ژنرال گاردان در ایران: ۳
مرآة البدان ناصری: ۲
مفرح القلوب : ٥
ملوك الکلام : ۲۱
منتخب التواریخ مظفری : ۲
منتظم ناصری : ۲، ۲۰۱، ۲٥٥، ۲۸۰
منشات نشاط: ۱٥٤، ۱٥٦، ۱٦۰، ۱٦۳-۱٦٦، ۱٦۸، ۱۷۰، ۱۷۲-۱۷٤، ۱۸٦، ۱۸۸

ن

ناپلئون اول - پیامها و خطابهای سیاسی:۱٥۱
ناسخ‌التواریخ : ۲، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۳، ۲٥٥، ۲۷٤-۲۷٥، ۲۷۸
نامهایی در بارهٔ ایران و ترکیهٔ آسیا : ۱۸۳،

٢٠٦، ٢٢١
نامه های سیاسی سفیر بریتانیا: ٣
نخبة الاخبار: ٥
نشریهٔ وزارت امورخارجه : ١٩٨

و

وصیت نامهٔ پتر کبیر: ٢٦٤
وضع کنونی ایران : ٢٠١
وقایع صد سال قبل در ایران: ٣
ویس ورامین : ٥٩

ی

یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه : ٢
یك فصل مهیج از تاریخ روابط سیاسی ایران وفرانسه : ١١٨

غلطنامه

صحیفه	سطر	نا درست	درست
٦	٥٢	مبان	میان
١٣	٣	پرای	برای
١٤	٩	شده	معروف شده
١٤	١٣	معروف نزديك	نزديك
٢٠	١٦	کیخاتون	گیخاتو
٢٠	٢٤	ثاریخ	تاریخ
٢١	٢٩	میزا	میرزا
٢٨	١	مایهٔ درد	درد
٣٣	٢	تاریخ	تاریخ نویسان
٣٤	٢	محمدخان	محمدحسن‌خان
٣٩	١٨	محمدحسن	محمدحسن‌خان
٥٦	٢٣	خوزاك	خوراك
٥٧	٢٤	طم ش	طمعش
٦٠	١٥	سارگاری	سازگاری
٦٣	١٦	جند	چند
٦٤	٢١	تفنك چ ان	تفنك چیان
٦٤	٢٩	، ووز	نه روز
٨٦	٢١	کندامند	کدامند
١٠٧	٦	ژوانوار	ژوانار
١٠٨	٤	پین	پپن
١١٣	٨	آن واثر	آن اثر
١١٣	آخر	نایت	نایب
١١٤	٩	دازای	درازای
١١٤	٢٧	نمودم	نموده
١١٦	٢٠	تاریچ	تاریخ

صحیفه	سطر	نا درست	درست
١١٩	آخر	Mtternich	Metternich
١٢٥	٢٧	لکساندر	الکساندر
١٢٦	٣	رومانزوف	رامانزوف
١٣١	١٥	امیراطور	امپراطور
١٣٢	٢٤	پبشاور	پیشاور
١٣٤	١٦	قطعاما	قطعا
١٣٨	٢٩	حروف نگرفته	Duc de Vicence
١٤١	١٢	فران	فرمان
١٤٧	٢٧	بیداست	پیداست
١٥١	١٥	رثانیا	وثانیا
١٥٣	٧	نطامات	نظامات
١٥٥	٧	دربغ	دریغ
١٥٦	٢٦	پویانی	یونانی
١٥٩	٢٠	اکنبر	اکتبر
١٥٩	٢٧	نامه ا	نامها
١٦١	٢٠	تیر	نیر
١٦٧	٢٣	پبوستگی	پیوستگی
١٦٩	١١	ر زی	روزی
١٧١	٢٥	بناخدابی	بناخدایی
١٧٤	١٥	اکنساب	اکتساب
١٧٧	٤	معدلنشان	معدلتشان
١٧٧	٥	زول	زوال
١٧٩	١٩	راوت	طراوت
١٨١	١٧	خائهٔ	خامهٔ
١٨٨	٢٢	اختباز	اختبار

صحیفه	سطر	نادرست	درست
١٩٢	٢١	بی‌قرارس	بی‌قرارش
١٩٤	٢٥	نشان	شان
١٩٥	آخر	موافقت	موافقت
١٩٨	٢٠	ا ىدر	اندر
٢٠٣	٦	ہران	طهران
٢٠٤	١٥	شتابن	شتاین
٢٠٥	٣	اوژان	اوژن
٢٠٨	٢٢	پرانش	پسرانش
٣٩٠	١٤	بار	باز
٢١٦	٣	اداره	اراده
٢١٦	١٩	پاز	باز
٢١٩	آخر	Beboulh	Reboull
٢١٧	٩	چتان	چنان
٢٢٥	٤	دانمارکبان	دانمارکیان
٢٢٨	١٦	نایلئون	ناپلئون
٢٢٩	١٩	بسـار	بسیار
٢٣٣	٢٦	یکانرین	یکاترین
٢٣٨	١٥	بادشان	پادشاهان
٢٤١	١٨	ایکی	بایکی
١٤٢	١٢	ییلزابوپول	ییلزابتوپول
٢٤٣	٢٦	جابی	جایی
٢٥١	٢٤	فرربرد	فروبرد
٢٥٢	٩	خان‌خان	خان
٢٥٣	٢٢	اخنلافهای	اختلافهای
٢٥٥	١٧	پنرال	ینرال
٢٥٩	٩	تعین	تعیین
٢٥٩	٢٧	چ ین	چنین
٢٧٤	٢٣	جعفرقلی	جعفرقلی خان
٢٧٤	٢٨	ماندران	مازندران
٢٨٢	١	رضاقی	رضا قلی
٢٨٢	٣	قاعیانی	اعیانی
٢٩٢	٢٧	دارابی	دارایی
٣٠٠	٦	مشار	مشاور
٣١٠	٥	یلندی	بلندی
٣١٣	١٩	جر بزو	بزور
٣١٣	٢١	بدورة	بدرة
٣٢٠	٢٦	فارنائوز	فارنائوزگریختند.
٣٢١	١	فارنواز	فارنائوز
٣٢١	٢	بوراسب	لوراسب
٣٢١	٩	ایران	ایروان
٣٢١	٢٥	دشمنان	دشمن
٣٢٣	٢	شوش	شوشی
٣٢٣	٣	شوش	شوشی
٣٢٣	آخر	ستون	متون
٣٢٥	١٢	بمباران	ببمباران
٣٢٥	١٥	سپس	سپس چون
٣٢٦	٦	شوش	شوشی
٣٢٦	٧	شوش	شوشی
٣٢٦	١٠	شوش	شوشی
٣٢٧	٢١	حکمران	حکمرانی
٣٢٩	٢٩	بود	پود
٣٣٠	٢	پیشنهاد	بپیشنهاد
٣٣٠	٣	که	که پسر
٣٣٠	١٥	آجودان	آجودانی
٣٣١	١	پترو	پتر
٣٣١	١١	عباس	عباس‌میرزا
٢٣١	٢٤	کرد	غارت کـرد
٣٣١	٢٧	Pete	Petr
٣٣٢	١٧	مصطفی	مصطفی‌خان
٣٣٣	٣	انجاز	ابخاز
٣٣٣	٢٠	با	را با
٣٣٤	١٥	کلیسای	کلیسیای
٣٣٤	١٧	از	یرمولف‌از
٣٣٥	٢	محمد حسن	محمدحسن‌خان
٣٣٥	٦	بموزه	بموره
٣٣٥	١٧	وان ارز	وان وارز

مؤسسه مطبوعاتی شرق

بها:
باکاغذ کتاب ۱۰۰ ریال
باکاغذ سفید ۱۲۰ ریال
باجلد زرکوب ۱۵۰ ریال

نور ما از شرق است

موسسه مطبوعاتی شرق

بها :
باکاغذ کتاب ۱۰۰ ریال
باکاغذ سفید ۱۲۰ ریال
باجلد زرکوب ۱۵۰ ریال